رضاشاه

در

آینه اسناد

نگارش: ک ـ هومان.

تابستان۱۳۹۵

۲۰۱۶= ۲۵۵۵

این نگارش به زنان ومردان ایران زمین پیشکش شده است.

فهرست:

یادداشت ویراستار	٤
پیشگفتار	٦
■ گفتارنخست بخش نخست: اوضاع وشرایط اجتماعی وسیاسی واقتصادی ایران پیش ازرویداد کودتای سوم اسفند ماه۱۲۹۹= ۱۹۲۰	۹
بخش دوم: چگونگی رویداد کودتا	٤۱
آیا ستاد ارتش انگلستان در برپایی کودتا دست داشته	۹۹
بخش سوم: بررسی در باره چگونگی برافتادن احمد شاه قاجار	۱۱٤
بخش چهارم: رضا شاه و خدمت های بزرگ او	۱٤۱
خدمت های رضا شاه بزرگ	۲۲۸
بخش پنجم: پیوست های بخش نخست – قرارداد ۱۹۰۷	۲۳۹
قرارداد ۱۹۱۹	۲٤٥
■ گفتار دوم بخش ششم: برپایی راه آهن سرتاسری ایران یا گرهِ کوری که به همّت رضا شاه گشوده شد – پیش از آمدن رضا شاه	۲٤٦
بخش هفتم: تاریخچه برپایی راه آهن درایران، پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ = ۱۹۲۰	۲٦۱
گره کوری که به همت رضا شاه گشوده شد	۲۷۱
بخش هشتم: نظر مخالفان ومُنتقدان نسبت به برپایی راه آهن سرتاسری	۲۸٥
بخش نهم: بررسی درباره مخالفت ها وانتقادات	۲۹۳
چرا ایران برای کم رسانی به روسیه انتخاب شد	۳۲۰
آنانی که میپنداشتند برپایی راه آهن به جنوب بکار شرکت نفت ایران وانگلیس ...	۳۳۲
بخش دهم: بررسی پیرامون پیشنهادات دکتر محمد مصدّق	۳٤٥
بخش یازدهم: دیدگاه برخی دیگر از تاریخ نگاران و نویسندگان درباره راه آهن سرتاسری	۳٥۲
بخش دوازدهم: مسیر خط آهن مورد نظر وخواست دولت انگلستان	۳٥٥
و اینگونه است که ایران دارای راه آهن شد	۳٦۹

یادداشت ویراستار

کتاب پیش رو را نویسنده بصورت چاپ شده پشت نویس کرده وفرستاده بود. آقای ک. هومان برای این کتاب بادقت و زحمت و وسواس زیاد اسنادی را گرد آورده و از همه آنها به بهترین شکل استفاده تاریخی مهمی را بکار بسته واثری بینظیر بوجود آورده است. ایشان بسیار پیگیر بود تا مردم از این اسناد آگاهی داشته باشند. اینجانب نیز بدلیل اهمیت تاریخی بسیار علاقمند بودم. در آغاز سپتامبر ۲۰۲۲ فایل ویراستاری نشده آن از سوی جناب ک. هومان بدستم رسید که برای اینترنت آماده نبود و شکل کتاب هم آراسته نشده بود. با همفکری با ایشان بنا شد، ضمن استفاده از بخش های مهم وتاریخی کتاب در ایمیل های گوناگون بسوی هم میهنان، بصورت کتاب دیجیتال قابل استفاده در اینترنت تنظیم شود.

این مهم بمن واگذار شده بود؛ اما فایل اصلی در قطع کتاب و بدون سربرگ و زیرنویس بود ونگاره و تنظیم وشکل کتاب نداشت. اگر واژه ویراستار بکار برده شده، ولی در متن کتاب که بسیار آموزنده، مستدل، مستند، با انشاء و زبانی بسیار زیبا تنظیم شده بود دستکاری نشده است.

اشاره به سند ها در آخر کتاب تایپ شده رسیده بود که در هنگام آماده سازی برای اینترنت با دقت همه اشاره ها با شماره زیرنویس در هر برگ گنجانده شد تا دسترسی به منبع و سند را برای خواننده آسان بگرداند.

جناب هومان، ایرانیاری بسیار دلسوز و میهن دوست ودانشمند است که در نوشته های خود نکته ای را فراموش نمیکنند. تلاش ایشان در کتاب پیشرو به اندازه ای دقیق و مستدل است که تابحال در کتاب دیگری در باره رضا شاه بزرگ و تاریخ ۲۰۰ ساله کشورمان دیده نشده است.

در برابر نام جناب هومان، اینجانب از نام خود بهره نگرفته است . تنها به ویراستار بسنده شده است.

ویراستار

هفتم نوامبر ۲۰۲۲ = ۱٤۰۱ = ۲٥٦۱

گاهشماری که نشانه ۲۵۰۰ سال تمدن ایران است از هنگامه ورود کوروش هخامنشی به بابل که بدون شک حرکتی بینظیر در تاریخ بشریت میباشد در برخی تبدیل های تاریخ بکار رفته. بامید اینکه گاهشمار ایران در پی آزادی کشورمان از این هنگامه آغاز شود که گاهشمار ۱٤۰۰ ساله بسیار توهین آمیز و ننگ آور است. اینکار هم رضا شاه بزرگ و هم محمد رضا شاه آریامهر را خرسند و آرزوی آنان را برآورده خواهد کرد.

پیشگفتار:

ملتّی که تاریخ خودرانشناسد محکوم به تکرارتجربه هاست که گاه این تجربه ها آنچنان تلخ وزیان بارند که جبران اغلب آنها امکان پذیرنخواهد بود. درباره رضا شاه تاکنون بسیار نوشته وگفته اند، پاره ای ظهوراورا ضرورت تاریخ برمیشمارند و به خاطر خدماتش اورا میستایند و ازاو به نیکی یاد میکنند، پاره ای دیگرکه مخالف اویند، برآمدنش راتوسط بیگانه میدانند وکمترین کارخوب وشایسته ای ازاو سُراغ ندارند وضمن اتهاماتی که براو وارد میسازند، هرآنچه که او انجام داده است، همه را درخدمت بیگانه و یا ارضای امیال شخصی اش قلمداد میکنند وگروهی دیگردر حالیکه ناگزیر مُعترف به خدمات او میباشند، انجام آن کارهارا جبر زمان میدانند وازاین بابت کمترین ارزشی ازبرای اودربرابرانجام آنهمه خدمات ارزنده وایرانسازقایل نمیباشند.

زمانی اثری یاگفته ای به دورازغش وکاستی خواهدبودکه نویسنده یا گوینده، آن هنگامی که دست به قلم میبرد ویابه سخنرانی میپردازد، خود را از قید و بند هر ایسمی ومکتبی ویاحبّ وبُغضی ویا نفرت وشیفتگی نسبت به شخص مورد نظرش رها سازد وبا اتّکأبه مُستندات روشن وبدور از پیرایه وآگاهی به زوایای تاریک رویدادها، وسنجش کارهای نیک وبدش، به داوری به پردازد.

ازآنجا که مخالفان رضاشاه به هرمناسبت ودستاویزی همچنان ازاوبه بدی یاد میکنند وذهن بسیاری از هم میهنان ناآگاه به ویژه نسل نورا نسبت به اوآشفته و تیره وتاریخ میهن مارا آلوده ساخته ومیسازند، ازاینرو یادآوری نکاتی در جهت روشنگری ضروری است، باشد که با روشنگری های هرچه بیشترپژوهشگران و نویسندگان، سپیدی از سیاهی بازشناخته شود وبخشی ازتاریخ میهن ما ازآشفتگی وتیره گی پاک شود.

بسیاری ازصاحبنظران، پاره ای ازاظهارنظرهاوتحلیل هایی راکه ازسوی تاریخ نگاران ونویسندگان درزمان رویدادِ حادثه ای ویادرباره نقش آفرینان آن حادثه، ابرازشده باشد، چندان معتبرویاکافی ووافی نمیدانند، حتّا اگرازسوی انسانهای بیطرف ومنصف صورت گرفته باشد، چرا که چون ازجمیع عوامل و زوایای رویداد آگاهی ندارند، ازاین رونمیتوانندازعهده نگارشی کاملاً مُستندوروشن و بدوراز کاستی هابرآیند، که متأسفانه اینگونه نوشته ها مورداستناد وبهره گیری بسیاری ازنویسندگان وتاریخ نگاران (چه با غرض وچه بی غرض)

قرارگرفته وهمچنان میگیرد، که بُطلان بسیاری ازآنها باانتشاراسنادومدارک سرّی ونوشته هایی که در زمانهای بعد انتشاریافته، به اثبات رسیده است.

مثال روشن این گفته ازجمله، تعریف وتمجیدهایی است که درآثار برخی تاریخ نگاران ونویسندگان، ازمَنِشِ میهن دوستانه ومردم دوستی ودموکرات منشانه "احمدشاه" دیده میشود، تا آنجا که دکتر محمد مصدق ازاو به عنوان "شاه جوانبخت ومیهن دوست ومُراعی به قانون" یادکرده وحسین مکّی نویسنده شرح زندگانی احمدشاه، او را شاهی دموکرات ومیهن دوست ودرغم ملّت ومخالف سرسخت قرارداد ننگین ۱۹۱۹ میدانسته است، وبعضی ها از جمله دکتر مصدق، برکناری او را از تخت پادشاهی، بخاطر مخالفتش با قرارداد مزبوربرشمرده اند که به احتمال زیاد آنانکه اینگونه درباره احمدشاه نوشته و گفته اند، درصورت آگاهی ازاسناد سرّی وزارت امور خارجه بریتانیا و دیگر نوشته های روشنگرانه و بی غرض، آنچنان نمینوشتند ونمیگفتند، که نوشتند و گفتند.

اسناد سرّی ویادواره های انتشاریافته درسالهای اخیر، نشان میدهدکه احمدشاه نه تنها برای مدّتی هرماه پانزده هزار تومان مقررّی ازدولت بریتانیا دریافت میکرده و هرگاه که پرداخت آن به عللی به تعویق میافتاده به چانه زنی با وزیرمختار آن دولت و واسطه تراشی میپرداخته است، بلکه رضایت خاطر خود را از انعقاد قرارداد ننگین۱۹۱۹ با جملاتی صریح وروشن درشب مهمانی دوم نوامبر ۱۹۱۹ به میزبانی لردکُرزُن وزیرامور خارجه بریتانیا، اعلام کرده بود، او در آن مهمانی شام ازجمله گفت: «...سعادتمندم ازاینکه با استفاده ازاین فرصت میتوانم به عالیجناب بگویم که چقدر از بسته شدن قرارداد ایران وانگلیس، احساس مسّرت میکنم، چونکه این قرارداد برای تقویت دوستی سنّتی دو کشور که از زمانهای دیرین وجود داشته است، به وجودآمده»، که در بخش سوم این گفتار، به متن کامل سخنرانی احمدشاه درضیافت شام وزیرامورخارجهٔ انگلستان اشاره خواهدشد. اما دکتر مصدق درجلسه ۲۶ مهرماه ۱۳۲۳ (۱۹٤٤) درمجلس شورای ملّی چنین گفت: «شاه بایددرامورمملکتی مداخله نکندوازمرحوم احمدشاه سرمشق بگیرد».

هرمن نورمن، وزیرمختار بریتانیا در ایران (از ۵ ماه می ۱۹۲۰ تا ۱۰ ژوئن ۱۹۲۱)، طیّ تلگرام ۱۴ژوئن۱۹۲۰ باقید محرمانه به عنوان وزیر امور خارجه انگلیس گزارش دادکه: «...دراینجا آن مسأله پرداخت مقرری ماهانه به شاه را که منصورالملک تاکنون از آن اطّلاع نداشت، فاش کردم وگفتم ما این مبلغ پانزده هزارتومان درماه را فقط به این شرط به معظّمُ له میپردازیم که وثوق الدوله را بر سرکار نگاه

دارد...» (دکتر جواد شیخ الاسلامی، سیمای احمد شاه، جلد یک - ص۳۹۹) و چه بسیاراز این دست گزارش ها واسناد، که به آنها خواهم پرداخت، خلاف بسیاری ازآنچه که نوشته وگفته شده ازجمله گفته ونوشته دکتر مصدق وحسین مکی، را نشان میدهند.

به گفته یکی از پژوهندگان تاریخ، متأسّفانه علیرغم گذشت ده ها سال، هنوز ذهنیّت ما در بررسی حوادث دوران رضاشاه، آلوده به تعصّبات سیاسی، ایدئولوژیک است، برای رهایی از دروغی که ماوتاریخ معاصر ما را در برگرفته، شجاعت وصداقت اخلاقی فراوان لازم است. تردیدی نیست که دسترسی به واقعیّت ها و یافتن کتُب تاریخی که ازگزند اعتقادات سیاسی واجتماعی ومذهبی نویسندگانش در امان مانده باشد، کاربسیاردشواری است، بزرگترین جنایتکاران و ویرانگران تاریخ هم طرفداران خود را دارند، گذشته ازاین، تاریخ نویسان خواهی نخواهی تحت تأثیرشرایط زمان ومکان و اینکه کدام سوی تاریخ قرارگرفته ویا به کدام مکتب وابسته باشند، برداشتهای متفاوت ازرویدادهادارند، ازاین روتاریخ میهن ما از آشفتگی هاونادرستی هابرکنار نمانده است.

****

بخش نخست:

اوضاع وشرایط اجتماعی وسیاسی واقتصادی ایران پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ = ۱۹۲۰

میرزاابوالقاسم خان کحال زاده (مُنشی سفارت آلمان از۱۲۹۴ تا ۱۲۹۷ خورشیدی =۱۹۱۵- ۱۹۱۸)، درکتاب خاطراتش زیرنام «شنیده ها ودیده ها» که سالها پس ازمرگش انتشاریافته است، پس از شرح نا امنی راه ها حتا درپیرامون شهرتهران، به وضع اقتصاد ایران پیش ازرویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) میپردازد و مینویسد: «...مسأله اقتصاد که مهمترین ارکان اداره یک مملکت است، متأسّفانه جای بحث وگفتگو باقی نگذاشته است، چون منابع درآمد دولت از تعداد انگشتان یک دست فراتر نمیرفته است، یکی: درآمد گمرکات ایران بودکه همیشه درگرو قرض های پیش خور نزد روس وانگلیس به ودیعه سپرده شده بوده است، دوم: منابع طبیعی بود که به ثَمَنِ بَخس دراختیاراتباع بیگانه ودرمعنی در اختیار یکی از دو دولت مزبورقرارداشته است، [روسیه وانگلستان] سوم: مالیاتهای مستقیم که آنهم دردست حکام نالایق وسودپرست ولایات بوده اگرچه بیش از حدّ معمول وباانواع فشارازملت گرفته میشده ولی درجیب آنان سرازیر میگردیده است، چهارم: درآمداوقاف بوده که آن نیززیرسیطره گروهی متولیان از خدا بی خبر قرارداشته است وحیف ومیل میشده است... درنتیجه دولت همواره هشتش گرو نه اش بوده است.» [1]

ملک الشعرای بهار، مینویسد: «...چنانکه دیدیم بعدازقیام ستارخان در تبریز، به بهانه آوردن آرد وحفظ اتباع روس، سالدات [واژه ای روسی که به سرباز روسی اطلاق میشود] وارد آذربایجان کرد [منظور روسیه تزاری است] و بعد از قضیّه شوستر و دادن اُلتیماتوم در۱۳۲۹ [ه-ق] (۱۹۱۱) نیز قوایی به قزوین و استراباد و خراسان وارد کرد [براساس قرارداد ۱۹۰۷ با دولت انگلستان ـ به شرح نگاره های پیوست] و به تحریک مفسدین درخراسان آشوبی برپا وسیدمحمد طالب حق، برادر سیدعلی آقای یزدی مجتهد و یوسف خان هراتی وجمعی دیگررا واداشت که درمسجد و صحن رضوی گردآمده برضدّ حزب دموکرات ومشروطه خواهان و عاقبت بخلاف حکومت مرکزی وبه هواداری ازمحمدعلی میرزا [شاه مخلوع] که در استراباد بود، قیام

[1] - شنیده ها ودیده ها ۲۱

کردندوگروهی بی گناه راکشتند و جمعی مسلّح دورخود جمع کردند... و امنیّت را از خراسان سلب نمودند بحدّیکه حاکم ازخلع سلاح آنان عاجزشد... و چون میدان خالی شد، خود روسها برمفسدین تاختند و صحن مسجد و حرم وگنبد راهدف توپ ساختند وبه فجایع تاریخی دست زدند... روسها علاوه براین مفسدتها، دراموردا‌خلی نیز مداخله میکردند و مقدّمات دست اندازی درمنطقه نفوذ خودرا فراهم میآوردند، ناصرالملک [نایب السلطنه] و سایر رجال هم خود را تسلیم آنان کرده ودرقبال تقاضاهای مأمورین ومستشاران بلژیکی (از قبیل مسیو مرنارد خزانه دار و همکاران دیگراوکه باروسها متحّد وهمداستان بودند) مقاومتی بروز نمیدادند وناصرالملک صریحاً میگفت که ایران رفته است وامیدی به بقای استقلال وتمامیّت ملکیّه این کشورنمیتوان داشت! و حتی ازاین سخنان یأس آور و زهردار با شاه جوان نیز گفته بود و شاه را به جمع آوری مال ونومیدی ازمردم و مملکت تشویق وراهنمونی میکرد، با این مقدمّات درواقع کمترکسی ازعقلا بود که امیدی به بقای کشورداشته باشد». [۲]

شوربختی واوضاع نکبت بارمردم ایران به ویژه دراواخرعهدقاجاربحدّی بودکه "وثوق الدوله" نخست وزیروقت ایران طی اعلامیّه ای به تاریخ دهم اوت ۱۹۱۹ (۱۹مرداد۱۲۹۸) ناگزیر شدمراتب افلاس ودرماندگی کشور و مردمش راتأیید کند، او در این اعلامیّه ازجمله گفت: «...آن موقع جنگ بین الملل باتشنّجات وزلزله های شدید خود، عرصه گیتی راهمچنان میلرزاند و براثرآن مملکت مانیزروزبه روز توانایی، استقامت وطاقت خویش را از دست میداد، امنیت درنقاط داخلی مملکت مسلوب ودولت مرکزی فاقد کلیّهٔ وسایل واختیارات بود، همچنانکه افراد وتشکیلات مزبور در پایتحت آسایش عامّه راازدست شان گرفته بودند، دستجات یاغی وراهزن نیز عِرض و ناموس عامّه را دستخوش تجاوزات خودقرارداده بودند، غارتگران محلی اغلب ولایات ونقاط مهم مملکت راکه بی حاکم وسرپرست مانده بودند، درآتش جور و ستم خود میسوزاندند، قوای مُتلاشی شده امنیّه بارقّت بارترین احوال بر مُقدّرات خود نالان وافراد آن ازگرسنگی درحال احتضاربودند، خزانه تهی، عایدات مالیاتی لاوصول، مخارج مهم وضروری دولت درعهده تعویق وتعطیل، ابواب تجارت بکلی مسدود و همه کس برای ضروریات زندگی نگران وسرگردان بودند، سختی ارزاق عمومی درمرکز و ولایات باقیافه فجیع خودهیئت اجتماع راتهدید میکرد، قحطی واستیلای امراض چرخ نظام اجتماعی وزندگانی را متوقّف کرده بود، مناسبات خارجی ما تعطیل وروابط با دولت انگلستان، یعنی با دولتی که درآن موقع مساعدت و مخالفتش بیش ازدیگران دروضعیّات داخلی ماتأثیرداشت تیره ومُبهم وبالاخره تمام موجبات بدبختی وانقراض مّهیّا

[۲] - احزاب سیاسی ایران، دفتر ۱ ــ ۱۵

بودوبه اندک اشتباه وخودپرستی، یاتعلل ولاقیدی، یا جُبن و بُزدلی، ممکن بودآخرین ضربه مُخاطرات متوجه حیات سیاسی واستقلال ماگردد.» [۳]

نکته قابل توجه اینکه دراعلامیه مزبور بخاطربکارگیری افعال گذشته، ممکن است خواننده چنین استنباط کند که آنهمه نارسایی هاوگرفتاریها ونابسامانیهامربوط به زمان پیش ازصدارت وثوق الدوله وامضاءِ قرارداد۱۹۱۹ بوده است وحال که این قرارداد به امضای او ودوتن دیگر ازوزراء کابینه اش رسیده است، ایران و مردمش بخاطرعنایت ومساعدت مالی ونظامی دولت فخیمه انگلستان ودرسایه اولیای دلسوز و خدمتگزارومآل اندیش، ازآنهمه گرفتاریها ونابسامانیها نجات یافته اند ووثوق الدوله بااین اعلامیه فریبکارانه انتظارداشت که مردم ازدولت انگلستان وزمامداران وقت سپاسگزاری کرده ودست ازاعتراض ومخالفت بردارند!

امااز آنجاکه این قراردادننگین برخلاف خواسته وانتظاردولت انگلستان ودولت وقت ایران، ازقوّه به فعل درنیامد، ودرنتیجه مساعدت مالی دولت مزبوربه ایران نیزمنتفی گردید، بنابراین آنچه راکه وثوق الدوله ازناامنی ودرماندگی وسیه روزی مردم میهن ماوتُهی بودن خزانه دراعلامیّه آورده بود، همچنان تا رویداد کودتای سوم اسفند۱۲۹۹ باقی بود. گفتنی است که و ثوق الدوله نخست وزیر وقت ایران مبلغ ۱۴۱,۰۰۰ پوندبه عنوان رشوه ازدولت انگلستان به جهت خود و دوتن از وزیران کابینه اش به نامهای صارم الدوله وزیردارایی ونصرت الدوله وزیر امورخارجه دریافت کرده بودتا این قراردادرا به تصویب مجلس برساند.

دکترمصدق، درکتاب خاطراتش مینویسد: «...ازمارسی بایک کشتی که پانزده روزبعدبه بمبایی میرسیدحرکت کردم وازبحراحمرکه میگذشتیم یک شب پس ازصرف شام سرپرسی کاکس، همان وزیرمختارانگلیس که قراردادوثوق الدوله راامضاء کرده بود و به سَمَتِ کمیسرعالی انگلستان به بغداد میرفت، خود را به من نزدیک نمود، بعدازمعارفه سئوال کرد چندروزدربمبایی میمانم وبعدبه کدام یک از بنادر خلیج فارس وارد میشوم، گفتم توقّف من دربمبایی زیاد نخواهدبودومایلم دربصره پیاده شوم و از آنجا با راه آهن به بغدادمسافرت نمایم که وعده داد درعَدَن تحقیقات کند و مرا از چگونگی وضعیّات آن هردو مطلع نماید.

---

[۳] - سیمای احمدشاه قاجار. ۲۱۵

شب دیگرباز پس ازصرف شام نزدیک من آمد و گفت: تحقیقاتم به این نتیجه رسیدکه راه آهن بغداد را اعراب خراب کرده اند و اکنون ازاین خط نمیتوان عبورکرد، گفتم در اینصورت ناچارم در یکی ازبنادرایران، شاید بوشهر پیاده شوم، که نگاهی به من نمود و گفت: بوشهر بندر ایران است؟ که من هیچ نگفتم و از او جداشدم»! [٤]

دراینجا لازم است به دونکته اشاره کنم، نخست اینکه خرابی راه آهن بغداد فریبی برای کانالیزه کردن مسیرمصدق ازبوشهر به شیراز نبود، تا درآنجا با تدارکی که ازسوی فرماندهی نیروی نظامی انگلستان، مُستقردرفارس و کرمان و عوامل خود فروخته آن دولت دیده شده بود، با ارسال تلگرامی به دولت مرکزی به نام مردم بی خبر ازهمه جا، حکم والیگری ایشان صادرشود که انجام شد. دوم اینکه دکترمصدق، درمقام یک ایرانی میهن دوست لازم بود پاسخ جانانه ای به سر پرسی کاکس، میداد، دایر براینکه تا جایی که تاریخ گواهی میدهد وحتا پیش ازآنکه مردم انگلستان ازتوَحُّشی زیر نام وایکینگ ها درآیند، بوشهر بخشی ازایران بوده و خواهد بود، یا مطالبی در همین مضمون، اما ایشان سرش را پایین انداخت ورفت که مفهومی جزسکوت علامت رضا و تأیید نیست، وانگهی ازایشان که سالهای مدیدی را درسیاست گذرانیده بود، انتظار میرفت ازکاکس میپرسید: پس شما چگونه به بغداد خواهید رفت؟ ضمناً به نوشته مصدق، او میتوانست بدون نیاز به راه آهن با اتوموبیل و راننده هندی اش به بغداد و از آن طرق به تهران برود.

مُخبرالسلطنه هدایت، درکتاب خاطراتش نوشت: «...دراین هنگام [پس از قرارداد ۱۹۰۷ منعقده بین روسیه تزاری وانگلستان ودرزمان برقراری رژیم مشروطه درایران] انگلیس بوشهررا قبضه کرد، روی تمبرپست ماچاپ کردند: «بوشهردرتصرّف انگلیس Bushire under British occupation». [٥]

سیروس غنی، مینویسد: «...درزمان جنگ جهانی اول ایران ورشکسته شد و نتوانست اقساط قروض خودرا به انگلیس وروسیه بپردازد، همکاری روسیه و بریتانیا در این هنگام دراوج خودبود ودوقدرت تدبیری اندیشیدند و آن را اجازه دیرکرد پرداخت بدهی هاومساعده های پیشین نامیدند، ازاین گذشته ازمحل درآمد گمرکات نیزمبلغ سی هزارلیره ماهیانه دراختیارایران گذاشتند، تأدیه وامها ومساعده های قبلی به زمان نامشخّص درآینده موکول شد، تاوقتی که کشور روی پای خود بایستد!» [٦]

---

[٤] - خاطرات وتألمات. ۱۲۰

[٥]- خاطرات وخطرات .۲۷۰

[٦] - برآمدن رضاخان و...۴۳۳

تاریخ ایران درزمان قاجارها گواه روشنی است از درماندگی زمامداران ومردم آن، دراین مدّت کشورایران به صورتهای گوناگون زیر تسلّط دولتهای استعماری انگلیس وروسیه تزاری بود، گاه آن دو کشوربا توافق هم وگاه دررقابت باهم، قطعاتی از پیکر ایران را جدامیساختند (نیمی از بلوچستان و بخش نسبتاً وسیعی از خراسان شمالی وهفده شهر قفقاز وتحدید مرزی تجاوزکارانه نسبت به خاک ایران در شرق وغرب) و گاه نیز با انعقادقراردادهایی، کشورمارا به منطقه نفوذ خود تقسیم میکردند (متن قراردادهای۱۹۰۷و ۱۹۱۵ دربخش پیوست ها آمده است) و اگر هم تک صدایی از سویی بلند میشد و یا وزارت خارجهٔ وقت جرأتی به خود میداد و چگونگی را از وزارت امور خارجهٔ دودولت نامبرده پرسش میکرد، وقعی به آن تک صدا وپرسش وزارت خارجهٔ ایران نمینهادند، سهل است که به استقرارنیروی نظامی درایران پرداختند، دولت روسیه به خود اجازه میداد تا آزادیخواهانی راکه مخالف نفوذ ودخالتهای ناروای آن دولت ازرهگذربی کفایتی وخواب زدگی زمامداران ایران بودند، بازداشت وحتی اعدام کند، ویا آرامگاه امام هشتم شیعیان رابدون پروا از اعتقادات میلیونها انسان به توپ به بندد و جمع زیادی رابه قتل برساندودولت انگلستان با استقرار ارتشی در فارس وکرمان به نام کوتاه شده «اس پی آر» در بگیر و ببند مردم درفارس وکرمان، بی توجه به دولت مرکزی ایران خودرا مجاز میدیده است، دریغ که ازدولتِ بی رمقِ قاجار صدای اعتراضی برنمیخواست، میزان قدرت ونفوذ ومیدان فعالیت دودولت نامبرده درپایتخت به حدّی بود که سفرای آنهاهرزمان وبدون رعایت تشریفات واغلب بدون کسب وقت قبلی، نزد شاه ویا وزیران میرفتند وبه خودحق میدادند که درعزل ونصب وزیران وحُکام مداخله کنند و در صورت لزوم اُولتیماتوم بدهند.

هرمن نورمن، طیّ تلگرام شماره ۶۶ مورخ ۲۸ ژانویه ۱۹۲۱ (۷ بهمن ۱۲۹۹) به لردکُرزُن (وزیرامور خارجهٔ انگلستان) گزارش میدهدکه: «...خان هابه ژنرال کنسول اعلیحضرت [انگلستان] دراصفهان وبه خودمن پیشنهادات موقّتی در مورد همکاری به هنگام سقوط حکومت ایران دربرابرهجوم بلشویکها تسلیم کرده اند. این پیشنهادها شامل این است که هرمقدارزمین که میتوان ازچنگ بلشویکها درآورد، دراختیار بختیاریها قراربگیرد و یک شاهزاده قاجارنقش یک شاه آلت دست را در آن سرزمینها بازی کند. خان ها هنوز تصمیم نگرفته اندکه آیا میتوانندمسئولیت نگهداری تهران راهم بپذیرند یانه، اما گفته اندکه اگربه کمک قوام الملک باقشقایی ها همداستان شوندودرضمن از کمک مالی مابرخوردارگردند، میتوانند اصفهان و جنوب را برای ما نگه دارند. اگرحکومت تهران راه را برای یک دولت نوع شوروی باز کند که ما با آن رابطه ای نداریم [دولت انگلستان هنوز دولت روسیه شوروی را به رسمیت نشناخته بود] شاید ما بتوانیم بامنتقل کردن حق

امتیازنفت که درحال حاضربه حکومت ایران پرداخت میشود به بختیاریها، آنها را از نظرمالی ارضاء کنیم، همچنین لازم خواهد بود که پول لازم جهت حفظ نظم درفارس دراختیارقوام الملک قرارگیرد... از این رواین نکته حائزاهمیّت خواهدبود که درصورت وقوع چنین امری، حکومت اعلیحضرت آمادگی داشته باشد به قوام الملک امکان انتقال حق امتیاز نفت را به بختیاریها بدهد و یا به طریق دیگری خدمات آنانراپاداش دهد.»[۷]

سرپرسی کاکس (sir Percy cox) کمیسرعالی دولت بریتانیا درکشورعراق، در رابطه با گزارش نورمن، طی تلگرام شماره "اس" مورخ ۲۹ ژانویه ۱۹۲۱ [۲۳روز مانده به کودتا] به لرد کرزن گزارش میدهد: «...درهرصورت نظر بختیاریها عامل مهمی است ومن با نظر وزیر مختارموافق نیستم که میگوید آنها اساساً نسبت به ما احساسات دوستانه ندارند، برعکس من فکرمیکنم آنها کاملاً به منافع داشتن روابط دوستانه با ما آگاهند و اگر منافع آنها حفظ شود و افزایش یابد اکثریت آنها حاضرند در هر طرحی که برای نجات ایران از بحران پیشنهاد شود با ما همکاری کنند.

اگرفرض کنیم که برای اتخاذ این تدابیرخیلی دیرشده باشد یااینکه این تدابیر با شکست مواجه شوند، آنگاه بایدتصمیم بگیریم واجازه دهیم که شمال ایران اگر خودش مایل است، به بلشویکها بپیوندد، اما در اینصورت هم اگرحاضرباشیم کمی پول خرج کنیم میتوانیم منافع خودراحفظ کنیم، نظر من این است که خطی ازمرز ایران درخانقین به کرمانشاه، خرم آباد، اصفهان، یزد، کرمان وغیره بکشیم [طبق نگاره پیوست] و آنگاه دراین منطقه جدیدبه موقعیّت[مان] ثبات ببخشیم، درواقع جزاین طریق به نظرمن راهی برای حفظ منافع بیشماروحیاتی نفتی مادرقصرشیرین - پشتکوه وعربستان! [خوزستان] و همچنین درسرزمین بختیاری وجودندارد، حفظ روابط نزدیک بابختیاریهاهم برای ما وهم برای آنها اساسی است، باید به خاطرداشت که اینک اصفهان، یزد وکرمان دردست حکّام بختیاری است، درصورت شکست حکومت در تهران وفرارشاه، به نظرمن باید به والی پشتکوه وشیخ محمّره و بختیاریها اجازه بدهیم که اعلام استقلال کنند و جدایی خود را ازحکومت تهران اعلام دارند، وباید آنهارا تشویق کردکه پیمان سه جانبه ای با یکدیگر ببندند تا با کمک یکدیگر منافعشان را حفظ کنند و در برابر هجوم بلشویکها مقاومت نمایند، ما احتمالاً خواهیم توانست قشقایی ها را با آنهاهمداستان کنیم، هر چهارعامل اصولاً خاصیّت قبیله ای دارند و درحال حاضر عملاً مستقل اند، احتمالاً آنها برای شورش تنها محتاج یک اشاره اند، امابرای ما این مهم است که آنها باید با هم عمل کنند،

[۷] - ضمیمهٔ کتاب خاطرات آیرونساید-ترجمهٔبهروزقزوینی. ۱۸۵ - ۱۸۶

چنین کنفدراسیونی سدّی مُستحکم دربرابر هجوم بلشویکها ایجاد میکندودرضمن میتوانداز منافع مادی ومشروع ما[!] در ایران حفاظت کند، اگراین سیاست موردتوجه قرارگیرد ما باید تمام تلاش مان را بکنیم که برقراری ارتباطات میان خانقین و کرمانشاه، مُحمّره، خرم آباد و ایجادجاده بین اهواز، بندر بوشهر و بندرعباس تسریع گردد. جسارتاً پیشنهاد میکنم اگرموارد فوق اساس یک سیاست سازنده راتشکیل دهند باید از نمایندگان تمام شرکتهای تجارتی بریتانیا درایران برای بحث دراین مورد دعوت شود تا معلوم گردد تا چه مقداربه همکاری هریک ازآنها نیاز است...»[۸]

گزارش این دومأمور سیاسی انگلستان (نورمن وکاکس)، به روشنی بیانگراین نکته است که درآن روزگاران هر شیخ وخانی درایران، بخاطر ضعف ودرماندگی زمامداران قاجار، حتا درزمان برقراری مشروطه، ساز خودش را میزده ودست در دست بیگانه داشته ومنتظراجازهٔ دولت استعمارگرومتجاوز انگلستان بوده است تاجدایی واستقلال خودرااعلام کندونیز نشان میدهد که دولت نامبرده بی پروا خودرا مُحق به دخالت درامورایران میدانسته است!

لردکرزن، درحاشیه گزارش کاکس، نوشت: «...همه، نورمن، کاکس، حکومت هند... میخواهند بنفع ما کار کنند، اما هرکدام میخواهند کاری بکنند مسأله پول را پیش میکشندکه هیچکس حاضربه یافتن آن نیست...اما این بحث سازنده است.»[۹]

حاشیه نویسی لردکرزن، نشان میدهد که نامبرده که مُجری سیاست های خارجی دولت بریتانیا بوده است، با پیشنهاد کاکس مبنی برتجزیه ایران به منظور آخرین راه حل برای حفظ منافع آن دولت درایران، موافق بوده وآنراسازنده میدانسته است وهمچنین بیانگر این نکته است که تاسه هفته پیش از رویداد کودتای ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ دولت انگلستان برای رهایی از مخمصه ایکه باروی کارآمدن رژیم بلشویکی در روسیه، از جهت منابع نفتی اش درایران و سرزمین هندوستان دچار شده بوده، چاره را درتجزیه ایران با همکاری برخی از خوانین وشیوخ میدیده است، نه طرح و برنامه ای از پیش تدوین شده دیگر از جمله کودتا بدست رضاخان نامی از افسران نیروی قزاق که ازقوّه به فعل درآوردن چنان طرحی به زمان وتمهیدات بیشتری نیاز داشته است.

---

[۸] - همان . ۱۸۶ تا۱۸۹ - بیافزایید مسیر خط کشی که پیشنهاد شده همان مسیری است که محمد مصدق در نطق های مخالفتش با راه آهن سرتاسری شمال به جنوب علیه رضا شاه بزرگ ادا کرده است.

[۹] - همان . ۱۹۰

سروالتر تاونلی (sir . Walter Townley)، وزیر مختاروقت انگلستان درایران، طی گزارش خیلی محرمانه مورخ ۲۳مارس۱۹۱۴ (۳ فروردین۱۲۹۲) به وزارت امورخارجه آن کشور درخصوص اوضاع سیاسی ایران مینویسد: «...ما از عین الدوله وژاندارمری وبختیاریها حمایت میکنیم، روسها حالا برضدّعین الدوله هستند... روسها به دوستی مانسبت به بختیاریهابه نظر حَسَد ورقابت مینگرند، عین الدوله را درسرکارخودش [درمقام نخست وزیری] نگاه داشته ایم واو ازبرای ما همه کارخواهد کرد... بختیاریها محکم دردست ما هستند، نامزد شدن آنها به اصفهان وکرمان ومراجعت ایلخان [سردارجنگ با نفوذترین ومهمترین خان بختیاری، که امنیّت راه لینچ را به اوواگذار کرده بودند] بر سر شغل خودتوسط این سفارت انجام یافت، فرستادن شوکت [شوکت الملک عَلَم] به سیستان وتوقیف حشمت الملک [برادر شوکت الملک که هوادار روسیه بود] بواسطه مساعدبودن عین الدوله از پیش رفت... به بختیاریها وعده داده شده است که درماه اپریل یزد رابه آنها بدهند. [۱۰]

همو در گزارش محرمانه دیگربه تاریخ ۲۲اوت ۱۹۱۴به وزارت امورخارجه انگلیس مینویسد: «... مسأله مالیّه کما فی السّابق به اعلی درجه سخت است، خزانه بکلّی خالی است وتصوّر آنهم با اوضاع امروزه دراروپاکه ازجایی بتوان پول بدست آورد بغایت دشواراست» [۱۱]

نیز درگزارش خیلی محرمانه مورخ ۲۶ ژوئن ۱۹۱۴ مینویسد: «...بانزدیک شدن روز تاجگذاری [احمد شاه] اوضاع پایتخت خیلی، خیلی تاریک میشود، دولت درنهایت تنگدستی وضیق مالی است وهیچ معلوم نیست که ازچه منبعی پول میتوان بدست آورد، دولت انگلیس به نظر میآیدکه حاضر نیست به هیچوجه کمکی بکند... کابینه وزراء درخصوص حل بعضی مسایل سرگردان است ومخصوصاً نمیداننندبه چه شکل برضدّ مداخلات روس درایالت آذربایجان پروتست کنند، ژنرال کنسول روس هم درآنجابه حکم پطرزبورغ ازاتباع روس یا کسانیکه درتحت حمایت روس هستندویا کسانیکه املاک خودرا به این قبیل اشخاص اجاره داده اند مالیات میگیرد... بعضی ادارات پُستی هم ازطرف روسیه درتهران و تبریز و چنانکه شنیده میشود در مشهد هم افتتاح شده است ». [۱۲]

---

[۱۰] - **تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم . ۲۲۷۵- ۲۲۷۶**

[۱۱] - **همان . ۲۲۸۲**

[۱۲] - همان کتاب برگ ۲۲۷۷

میرزایحیی دولت آبادی، درباره وضع نابسامان وآشفته ایران دراواخر دوره قاجارها مینویسد: «...دولت ایران همان دولت آبستن که به زودی بارحمل خود را در سیاست به صورتی برزمین میگذارد که ممکن است مملکت دارا و انوشیروان را فدای هوسرانی مُشتی از فرزندان ناخلف او بنمایدودرسایه سیاست ناتوان دربار و فساد اخلاق وبدسیاستی گروهی ازطبقه اول درهر لباس، استقلال چندهزارساله ایران قربانی گردد، میرزاحسن خان وثوق الدوله برای موفّق شدن به گرفتن چند میلیون لیره به عنوان قرض واستحکام مقام ریاست خویش، حاضر شده است درحال دایر نبودن مجلس شورای ملی، برخلاف قانون اساسی قراردادی با انگلستان به بندد که درحکم تسلیم کردن مملکت به بیگانه است... دوایر دولتی ازکشوری و لشکری به اندازه ای خراب است که براستی نبودن شان برای آسایش مردم از بودن بهتر است، اشخاص قدیم که اغلب بی اطلاع وکُهنه پرست اند، سرکارها بوده اند، یکعده جوانهای نیم تحصیلکرده ویا روزی چند زنگ مدرسه دیده هم به هروسیله بوده است خودرا به اداره های دولتی داخل کرده اند، غیراز اتلاف وقت ومال ملت و افزودن مشکلات برای مردم هیچ نتیجه ای مترتّب نمیباشد.» [۱۳]

مصطفی فاتح، تنها معاون ایرانی شرکت سابق نفت ایران و انگلیس، مینویسد: «...دراین مرحله اقتدار حکومت مرکزی در خوزستان فقط نامی بیش نبود، خوانین بختیاری درشمال آن استان وشیخ خزعل ازاهواز تامرز جنوبی رادرحیطه اختیار خود داشتند وشرکت برای حفاظت اموال خود وتأمین امنیّت متوسّل به فئودال های محلی میگردید، قراردادهایی بین شرکت ازطرفی وشیخ خزعل وخوانین بختیاری ازطرف دیگر منعقد شده بودکه بموجب آن هرسال شرکت مبالغی به آنها میپرداخت تا امنیّت اطراف وجوانب حوزه های عملیات شرکت را تأمین نمایند، ولی درداخل محوّطه عملیات، خودشرکت سازمانی داده بودواداره ای داشت بنام "ادارهٔ تأمینه (security office) که وظایف آن عبارت بود ازحفظ انتظامات وامنیّت درداخل محوطه شرکت وبرقراری تماس ورابطه باخان ها وشیوخ محلی ومأمورین دولتی و نظارت درکنتراتهایی که بین کارگر وکارفرما بودواجاره وخریداراضی وبطورخلاصه هرکاری که تماس بین شرکت واهالی محل را ایجاب میکرد، اداره تأمینه شرکت عده ای دراستخدام خود داشت که دراوایل نام پلیس داشتند و بعدها که نفوذ دولت مرکزی [پس ازروی کارآمدن رضاشاه] مستقر گشت به نام مستحفظ وآتش نشان وغیره خوانده شد.» [۱۴]

---

[۱۳] - حیات یحیی، دفتر۴ .۱۷۹

[۱۴] - ۵۰ سال نفت ایران ۴۲۵

دکترمصطفی الموتی، درجلد نخست کتابش زیرنام: ایران درعصر پهلوی، مینویسد: «اکثرمورخین دوره ۱۵۱ سالهٔ [۱۳۲سال] سلطنت قاجار را از بدترین ادوار ایران میدانند، که بعلت عیّاشی وبی علاقگی سلاطین قاجار، کشورما ایام سختی را گذرانیده است، علاوه برمناطقی ازخاک ایران که ازدست رفت وحاکمّیت ایران برقسمتی ازجزایروآبهادرشمال وجنوب منتفی گردید، ایران دوره عقب ماندگی را گذرانیده وخیلی ازفرصت های طلایی برای ترقی ورفاه مردم ازدست رفت».

محمود محمود، مینویسد: «...بامطالعه وبررسی دقیق اسناد تاریخی به این نتیجه میرسیم که دردورهٔ قاجارهیچ کار مفیدی انجام نشده، هیچگونه رجالی برای مملکت تربیت نشد، اگریک وقتی یک مرد فهیم ومطلع به اوضاع زمان پیدا میشد و نمیخواست به مملکت خیانت کند، شاه را وادار میکردند آن مرد ایراندوست را بردارد و اغلب به محو و زوال آن شخص، کارخاتمه مییافت وسپس چنین ادامه میدهد: میرزا ابوالحسن خان یکی ازنمایندگان دوره نخستین مجلس شورای ملی دررابطه باقرارداد ۱۹۰۷ بین دولتین انگلیس وروسیه تزاری که بموجب آن ایران به دو منطقه نفوذبین آن دودولت تقسیم شده بود، در۵ نوامبر ۱۹۰۷ طی سخنرانی در مجلس گفت: «...مقدمتاً عرضی دارم مملکت رامغشوش ومخصوصاً فارس را از همه بدتر میبینم، لازم میدانم حضور وکلای عظام عرض نمایم ومقصود خود را روی کاغذ آورم بسبب آن حال عصبانی که دارم بتوانم مقاصد خودرا کاملاً ادانمایم، خاطر محترم شما وکلا را متوجه میسازم به جوابی که ازطرف دولت علیّه به سفارت دولت انگلیس درخصوص قراردادفیما بین انگلیس وروس راجع به ایران نوشته شده و جناب وزیرامورخارجه پریروز حضوراً اعلام فرمودند، من میگویم این استقلال خداداد را که مرقوم فرموده بودند، ایران بخودی خود دارا است درصورتی معنی حقیقی پیدا خواهد کرد وپایدارخواهد ماند که ماایرانیان این نفاق واغراض رایک سونهیم، جنگ خانگی را کنارگذاریم وباجان ودل ازروی قلب بایکدیگرمتحد شویم تا از برکت این اتفاق واتحاد تحصیل قدرت وقوّتی نموده بتوانیم باطل السّحرآن معاهده شویم، مگراین آتش که شعله آن تمام مملکت مارا فروگرفته نمیبینید، مگر استغاثه واستعانه ایران رانمیشنوید، درکجااست که این آتش شعله ورنیست، در فارس نیست، درکرمان نیست، درآذربایجان نیست، دراسترآباد نیست، درخراسان نیست درمازندران وگیلان نیست!؟ همه جا خشک وتررامیسوزانند وازکجاست استغاثه که میفرماید ـ ای اولاد من مرا کمک نمایید و بفریاد من برسید، شنیده نمیشود، نمیدانم چرا در راه چاره واطفاء آن آتش نمیکوشید و ایران که همه چیز ما است احیا نمیکنید، عزّت ما ایران است شرافت ما ایران است شمارا به خدای ایران قسم میدهم بیایید هر وکیلی از هر کجاکه هست بهر وسیله وترتیبی که میتواند و میدانداهل مملکت خودرا ازمخاطره وطن خود بیاگاهاند وعلاج این درد بی درمان را که امروز

فقط بااتحادممکن است حاصل شود بنمایید والّا با این طول زمان اغتشاش وانقلاب روزگار ایران وایرانی ازاین سیاه تر خواهد شد و فاتحه سوّم این مملکت راباید بخوانید... تمام ترس من ازاین است که ملتفت تحریک وتفتین نباشیم و اغراض را کنارنگذاریم ویک وقت ببینیم که تمام درهای چاره بروی مابسته شده است... از این میترسم ایران را ارزان نه گران [بفروشیم] بخدا قسم که کمترین بهای ایران جانهای پاک ایرانیان است که معنی حُبّ الوطن را دانسته قیمت وطن عزیزرا شناخته ومعنی شرف وافتخار را درعالم فهمیده باشیم... شما را بخدا قسم بیایید اتفاق کنید ونفاق را کناربـــگذارید و نـــگذاریدایران ازدست برود». [۱۵]

محمودمحمود، درجای دیگر کتابش آورده است: «...دولت انگلستان یادداشتی درتاریخ ۱۱شوال ۱۳۲۸مطابق با ۱۶ اکتبر ۱۹۱۰ [۲۶ مهر ماه ۱۲۸۹] به دولت ایران داد، این یادداشت حکم اوُلتیماتوم را داشت ومضمون آن این بودکه اگربرقراری نظم وامنیّت درراههای تجارتی جنوب ایران بطوردلخواه دولت انگلیس درظرف سه ماه انجام نپذیرد، دولت انگلیس این مسئله راخودبنفسه بواسطه یک قشون ۱۰۰۰ الی ۱۲۰۰ نفری در تحت فرماندهی صاحب منصبان هندی وانگلیسی دردست خود خواهد گرفت ومخارج این قشون ازاضافهٔ صدی ده برگمرکات واردات بنادرجنوب ایران بعلاوه مالیات ایالت فارس پرداخته خواهد شد، بعبارت واضح ترانگلیس فقط برای رواج تجارت خود در ایران میخواست که دولت مستقل ایران ازعایدات خودیک قشون پلیس حاضرکرده آنهارامسلّح سازد وازهمه حیث ازآنها نگاهداری کند... این مقدمه تهیه پلیس جنوب بود، انگلیس ... از این حالت بُحرانی ایران که بواسطه اوضاع نظامی پیدا کرده بود استفاده کردباین شکل که جنگ رقابتی مابین رؤسای ایلات جنوب راکه ازقدیم الایام وجودداشت برای فایده خودش بکاربرد. ابتدا برقشون قونسولخانه درجنوب افزودند درغرّه ذیقعده ۱۳۲۹ انگلیس به دولت ایران اطلاع داد که چهارصد نفرسپاهی هندی برای حفظ منافع انگلیس حرکت کردند، خواهشهای متوالی دولت ایران ازانگلیس که بگذارد خود دولت ایران نظم وامنیت رادرمملکت خود برقرار کند و انگلیس دراقدامات قراسوران [ژاندامری] درتحت ریاست سوئدی ها پیشدستی نکند، پُشت گوش انداخته شد ورعایت نشد، این اقدامات دولت انگلیس وسیله ای شد برای روسیه که اوهم به نوبه خودبرقزاقهای کنسولخانه روس در اصفهان ورشت افزود وعده آنهارابه سیصدوپنجاه نفررسانید.. .». [۱۶]

محمود علامیر (احتشام السلطنه)، ازشاهزادگان قاجاروزمانی رئیس مجلس و سفیر ایران در آلمان، ضمن اشاره به قرارداد ۱۹۱۹ که از آن باعنوان تحمیلی نام میبَرَد مینویسد: «...اگرکشتی شکسته

---

[۱۵] - تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم.۲۲۴۴- ۲۲۴۵

[۱۶] - همان. ۲۲۶۵- ۲۲۷۰

ایران بدست ناخدایی نظیر کمال پاشا [آتاتُرک، نخستین رییس جمهوری ترکیّه] نیفتد، بزودی باید شاهد محواستقلال وموجودیّت کشورمان باشیم». [۱۷]

ملک الشعراء بهار، نوشته است: «...من اینجاباید به یک چیز اعتراف کنم که مکرّرمحتاج به تذکارآن نشوم، من ازآن واقعه هرج ومرج مملکت وهتّاکی جراید که درایام بعدازانقلاب روسیه وفاصله میان مهاجرت وکابینه دوم وثوق الدوله روی داد، اوقاتی که هردوماه دولتی به روی کارمیآمدوحزب بازی فحّاشی وتُهمت وناسزا گویی به رجال سیاسی وپیشوایان حزبی ازطرف منفی بافان وبه اصطلاح مخالفان مطلق هرچیزوهرکس، رواج کاملی یافته بودونتیجه اش ضعف حکومت مرکزی وقوّت یافتن راهزنان وياغيان درانحاءکشوروهزاران مفاسد دیگر بود، ازآن اوقات حس کردم وتنها هم نبودم که مملکت بااین وضع علی التحقیق روبه ویرانی خواهد رفت». [۱۸]

نیروی نظامی ایران تاپیش از رویدادکودتاعبارت بود از لشکر قزّاق که اززمان ناصرالدین شاه وبنابه خواسته او از تزار روسیه تشکیل شده بودوتوسط افسران روسی اداره میشد که فرماندهان آن از سوی دولت تزاری برگزیده وروانه ایران میشدند، سپاهیان آن ایرانی وچند ده ایرانی به عنوان افسردر این نیرو خدمت میکرده اند، درجنوب دولت انگلستان خودسر وبدون اعتنا وکسب موافقت دولت ایران، نیرویی بنام تفنگداران جنوب با نام کوتاه شده (spr) به فرماندهی یک افسر ارشد انگلیسی وتعدادزیادی افسران انگلیسی وهندی وایرانی تشکیل داده بودکه نه تنها از دولت مرکزی اطاعت نمیکردبلکه درمواردی خواسته های خودرا به دولت دیکته میکرد و درفارس وکرمان فعّال مایشاء بود و اتباع ایرانی راکه با استقرارنیروی بیگانه درخاک ایران مخالف بودند، بازداشت وبه زندان میانداخت وحتا درمواردی نسبت به اعدام آنان به عنوان افراد یاغی ویافراری ازنیروی تفنگداران جنوب دریغ نمیکرد، جالب اینکه هزینه نگاهداری این نیرواز جیب دولت ایران یعنی ازمحل مالیات ایالات فارس وکرمان واضافه سدی ده گمرکات جنوب تأمین میشده است!

ژنرال سرپرسی سایکس، که زمانی فرماندهی این نیرورا برعهده داشت در کتابش زیرنام «تاریخ ایران» درباره ترک خدمت چندتن ازافرادایرانی ازاین نیرو مینویسد: «عدم رضایت درپلیس جنوب باعث شروع دل نگرانی شدیدوموقعیّت بُحرانی جدید گردید... پس از

---

[۱۷] - خاطرات احتشام السلطنه .۴۲۴

[۱۸] - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر۲ . ۱۰۰- ۱۰۱

شنیدن جواب دولت ایران، من مقامات مسئول رامطلع ساختم که ترک خدمت دسته جمعی ازپلیس جنوب ممکن است اتفاق بیفتد و بدبختانه پیشگویی من به حقیقت پیوست، یک هفته نگذشت که یک افسر جزء وده سوار از آباده فرار کردند، دوازده نفر دیگرهم درجاده نزدیکِ ده بید فرارنمودند و در هر مورد، فراریان اسب واسلحه راهمراه میبردند، فراریان آباده از خود سندی جا گذاشتند که مدلل میساخت فرارشان جنبه سیاسی دارد، فراریان توسط کاپیتان وینتر (capitain winter) و یکدسته افرادکه وفاداری شان مشکوک بود و دو نـــفر آنها در راه فرار کردند، تعقیب شدند، به هرجهت شش نفر ازفراریان نزدیک اصفهان دستگیر گشتند ومن دستور اعدام آنها را صادر نمودم، حکم مزبور توسط نایب سرهنگ ت . و. هایک (lieut. Colonel t.w. haig) کنسول انگلیس که همراهی های دایمی اش ذی قیمت بوداجراگردید[!!]».[۱۹]

شوربختی ایرانیان در آن روزگاران آنچنان بود که فرمانده یک نیروی خارجی در ایران بخود حق میداد که دراعدام چند سرباز فراری ایرانی ازآن نیرو، خودسرانه عمل کند ویک دیپلمات دولت بیگانه که موظف به رعایت ضوابط دیپلماتیک در کشورخارجی است، نقش مسئول اعدام افراد ایرانی رابه عهده میگیرد وصدای کمترین اعتراضی لااقل به ظاهر امر، ازدولت ایران بلند نمیشود!

همچنین علاوه برنیروی قزاق، نیروی دیگری نیزبنام "ژاندارمری" تشکیل شده بود که دولت بریتانیا برای مقابله بانیروی قزاق، دربرپایی آن نقش داشت و در ابتدای امر درامورآن مداخله میکرد، فرماندهی این نیروهمواره برعهده فرماندهان سوئدی بود که درکار امنیّت کشور چندان مؤثر وکارساز نبود وگاه دربرخی از واحدهای آن شورشها وتمرّد هایی برعلیه دولت مرکزیِ روی میداد و با وجود این نیرو، راهزنان وچپاول گران وياغيان درگُستره کشور همچنان به تاخت وتازمشغول بودند.

دولت بریتانیا درجنگ جهانی نخست، علاوه برنیروی spr، سپاهی دربخش شمالی ایران بنام (north Persia force نام کوتاه شده nor per force) وسپاهی دیگر در شرق ایران به فرماندهی ژنرال ویلفرمالسون گردآورده بودکه کمترین اعتنایی به دولت ایران نداشتند.

نظمیّه (شهربانی) نیز زیرنظرافسر سوئدی اداره میشد، سازمانی که کارآیی چندانی نداشت تا آنجا که مأذون به دخالت درامورانتظامی دوقریه همجوارتهران بنامهای قلهک، وزرگنده، نبود و دولت کمترین نفوذ وقدرتی براین دودهکده نداشت!

---

[۱۹] - تاریخ ایران، دفتر ۲ - ۷۶۴

سلیمان بهبودی، (پیشخدمت ویژه رضاشاه وسپس رئیس تشریفات دربار در زمان محمدرضاشاه) درکتاب خاطراتش مینویسد: «...مناسب است برای اطلاع جوانها از وضع اداره مملکت، هرج ومرج وبی انضباطی قبل از کودتا مطلبی دیگر که بخاطردارم همین جا بگویم، قبل ازکودتا حکومت قلهک باسفارت انگلیس و حکومت زرگنده باسفارت روس بودومأمورین دولت در این مناطق حق مداخله نداشتند، به این معنی که یکی ازمستخدمین سفارت انگلیس درقلهک، درداخل سفارت دفتر داشت، هریک ازاهالی قلهک گرفتاری داشت یا هرگاه بین دونفر نزاعی درمیگرفت، باید بروندسفارت انگلیس نزدآن مستخدم که بنام کدخدا بود عرضحال خود را بدهد و او رسیدگی کند، همینطوربود درزرگنده که مأمورین دولتی حق مداخله نداشتند، درنتیجه مأموردولتی به قلهک وزرگنده نمیآمد، چندی قبل از کودتا، نظمیّه بفکر افتاد پاسگاهی درقلهک ایجاد کندوبکارمردم رسیدگی کند، درسفارت انگلیس [محل ییلاقی آن سفارت] مغازه جدید الاحداثی بودکه اجاره کردند و چهار نفر که یک وکیل باشی سوم وسه پاسبان بودند، با میزولوازم دفتری آمدندومشغول شدند، اما بلافاصله همان کدخدای سفارت آمد میزتحریر ولوازم دفتررابه خیابان ریخت و با ناسزا گویی، مامورین نظمیه را ازقلهک بیرون کرد وصدا ازجایی بلند نشد، این بود وضع پایتخت مملکت ما». [۲۰]

سردنیس رایت، سفیر انگلستان درعهد پهلوی دوم، درکتابش زیر نام «انگلیسیان درایران» مینویسد: «...به مأمورین ایرانی قدغن شده بود به اهالی قلهک که تحت الحمایه انگلیس بودند کاری نداشته باشند آنان ازخدمت سربازی معاف بودند ومالیات سرانه خودرابه وزیر مختار میپرداختند و او برای شان کدخدا معین میکرد... روسها حقوق مشابهی درروستای مجاور یعنی زرگنده داشتند، روسها در سال ۱۹۲۱ ازاین حقوق صرفنظر کردند و انگیس درسال ۱۹۲۸ [۱۳۰۷ ه ـ خ] بابی میلی ازآن چشم پوشید». [۲۱]

داریوش همایون، مینویسد: «...میرزا یحیی دولت آبادی که در سال۱۹۱۴ پس از نُه سال که ازآغاز انقلاب مشروطه گذشته بود، به ایران برمیگردد، بادیدن اوضاع واحوال کشورومردم این چنین مینویسد: "هرچه بیشترمردم را دیده، سخنان ایشان را میشنوم بیشترحس میکنم که روح حیات ازپیکراین قوم بیرون رفته، احساسات ملّی بالمرّه محو و نابود شده، گویی مرغ مرگ برسرهمگی نشسته، یأس و نا امیدی سرتاسرمملکت رافراگرفته است، جمعی ازستمکاران، سروران قوم شده به یغماگری پرداخته اند، دوقوّه فاسده که قرنها بزرگترین بدبختی ایران

[۲۰] - خاطرات سلیمان بهبودی. ۱۷- ۱۸
[۲۱] - ایران درعصرپهلوی، دفتر ۱- ۱۲۵

راتشکیل میداده یعنی قوّه دولتیان ستمگر و روحانی نمایان طمع کاربعد ازآنهمه انقلاب... به صورتی قبیح تر ازتمام صورتهای گذشته حکمروایی مینماید... پیش ازاین تسلّط بر زیر دستان ازطرف دولتیان بود وگاهی ازطرف روحانی نمایان واکنون قوّه اجنبی اسباب دست شده هرکجا درمانده شوند... مقاصد نا مشروع خودرابردوش ملت بارمینمایند... قوّه دولت بعدازخلع محمد علیشاه... ازسلطان احمدشاه نا بالغ ناشی بود که مدت چهارسال درانتظار تاجگذاری میگذرانید واکنون داردبه آرزوی خود میرسد، بی آنکه بداندسلطنت چیست ومملکت کدام است، واز وزرایی که اغلب با یکدیگر ضدّ وناسازگاربوده اند... بعلاوه معارضین تاج وتخت چه ازخانواده سلطنت و چه ازچپاولیان داخلی درنقاط مختلف مملکت مکرّرحمله کرده قوه مستقیمی برای دولت دررفع آنها موجودنبوده است ومجبوربوده اند زمام امور را بدست رؤسای بختیاری بدهند... بدیهی است حکومت ایلیاتی درمملکتی مانند ایران با اوضاع ایلات دیگر و رقابتی که درآنها هست چه اثر میکند... حال زیردستان پیدا است به کجا میکشد. چنین بودکه کار ستمکاری درتمام مملکت مخصوصاً درنقاطی که حکومت ایلیاتی بود شدیدتر ازدوره های استبدادی شد ومردم ناچار میشدند به قوای اجنبی متوسّل گردند، سیاست اجنبی هم همین آرزو راداشت وحُسن استقبال میکرد، بلکه خود وسایل آنرا فراهم میآورد. واما قوّه روحانی... جمعی ازروحانی نمایان که به وراثت دراین لباس باقی مانده اند و در انقلابات اخیروخلط ومزج دولت وملت شریک المصلحه گشته به دستیاری مردم طمع کاربیکار، اشخاصی را به وزارت وحکومت ووکالت و.. میرسانندودراموردولت وملت دخالت نموده استفاده میکنند..."».[۲۲]

به بخشی دیگرازخاطرات تلخ میرزایحیی دولت آبادی، درپیوندبا اوضاع نابسامان ایران پیش از کودتای اسفند ۱۲۹۹ اشاره میکنیم: «...امّا اوضاع تبریز و احوال خلق وکیفیّت دوایر دولتی، مدّت طولانی پیش از جنگ عمومی [جنگ جهانی نخست] و درایام جنگ تاوقتی که حکومت تزاری برهم نخورده بود، حکمرانی آذربایجان بانماینده سیاسی روس بود که بایک اردوی نظامی روسی حمایت کرده میشد، درباروولایت عهد ودوایردولتی اسمی بی رسم بودندوتابع قوّه بیگانه، انگلیسیان هم خوشحال بودند که بواسطه معاهده ۱۹۰۷ مسیحی درکارهای آن ایالت در معنی باروسها شرکتی دارند، پس ازبرهم خوردن حکومت تزاری وتخلیه شدن ایالت آذربایجان ازقشون روس... حکومت ایرانی محل هم بواسطه فقدان رجال قابل و نبودن زور وزر نتوانست آن ایالت رامنظّم نگاهدارد، دراین حال جمعی بنام فرقه دمُکرات درتبریزنفوذی یافته بعدازرفتن قشون روس پروبالی گشوده با ولیعهد هم موافقت نکرده اندوهرج ومرج شدیدی درتبریزودیگرولایات آذربایجان حکمفرما شده

[۲۲] - نگاه ازبیرون . ۲۰۲- ۲۰۵

است وبدبختی های شدیدتولید نموده که به یکی دوتا از آنها اشاره مینمایم، اول حکایت انقلاب اُرومیّه وسلماس وکشمکش میان مسلمانان وکلدانیان که موجب قتل نفوس ونهب اموال وهتک اعراض بسیارگردید وشرح آن واقعه دلخراش رادرتواریخ خصوصی آذربایجان بایدملاحظه کرد، دوم، قضیّه ذخیره ای که از قشون روس در شرفخانه بجای ماند چه ذخیره جنگی هنگفت که درقرنهای اخیرهیچ کجای اززمین ایران ازذخیره های جنگی به این درجه سنگین نشده بود، بلی روسها درسالهای متمادی این ذخیره رابرای انجام مقاصد بزرگ درایران وبلکه درشرق تهیّه دیده بودند و این ذخیره بزرگ درسایه بی مبالاتی حکومت ناتوان آذربایجان وکشمکش میان دولتیان بااشخاص غیررسمی که درکارهای دولتی دخالت میکردند و... به یغما رفت، قسمت مهمی ازاین گنج بادآورده که ممکن بود دراین وقت که رب النوّع جنگ در دنیا حکمفرمااست اردوی بزرگی رادرایران مسلّح سازد ودولت وملّت ازوجودآن قوّه استفاده نماید، تاراج شد... از تبریز تا نزدیکیهای زنجان شاهراهی که سالهااست محل رفت وآمد قافله ها ووليعهد و دولت ورجال محترم خارج وداخل میباشد، یکی از ناهموارترین راه های مملکت ما است، راه تبریزخرابی ذاتی داشته، انقلاب، جنگ عمومی وعبورومرور قشونهای مختلف روس وتُرک وانگلیس نیزبرخرابی آن افزوده است، مخصوصاً در چندماه آخرکه عساکر ترک درآذربایجان توقّف کرده و قسمتی ازآنها رو به تهران رفته است وقشون انگلیس که درزنجان متوقّف است از دو طرف برای جلوگیری ازدیگری، راه هاراخرابترنموده اند، این است که کارعبورکردن با ارّابه ازاین راه به مشکلات بسیاربرمیخورد، خاصّه که مصادف با بارندگی های شدید هم بوده باشد. دهات بی سکنه عرض راه، لاشه بسیارحیوانات بارکش که بواسطه قحطی سال پیش ونا امنی وغیره درهرچندقدم دراطراف وبلکه در میان راه دیده میشود، قبرستانهای تازه احداث شده درنزدیک دهات وقصبات به ضمیمه احوال پریشان رقّت انگیز زن ومرد وبزرگ وکوچک مردم ستمدیده اگرگاهی در دهات دیده شوندکه تازه میخواهندسروسامانی بگیرند، حقیقتاً تأثّرآوراست. آری در راه تبریز و زنجان دهاتی دیده میشودکه نعش اموات دراطاقهای ویرانه آنهامانده است وخوراک جانوران شده واگرنظرعمومی به نقاط مختلف مملکت انداخته شود، دیده میشودکه همه جای مملکتِ بی طرف ما درسایه جنگ اروپا وبی لیاقتی حکومت، خود به صورت راه تبریز درآمده است... بدیهی است دراین حال حکومت مرکزی تهران صورتی بود بی معنی وجیره خواری ازبیگانگان که جزفرمانبرداری ازآنها چاره ای نداشت ودلخوش بودکه عنوان سلطنت ازاوسلب نشده وخشنود بود که ماهی سیصدهزارتومان بی زحمت به اومیرسد بی آنکه فکری به عاقبت کار خود بنماید...». [۲۳]

[۲۳] - حیات یحیی، دفتر۴ - ۸۳- ۸۴- ۸۹- ۹۱

دکترعبدالحسین زرکوب، درکتابش آورده است: «...ضعف دولت مرکزی در ایران که ناشی از اختلاف احزاب مشروطه وازدسته بندی های رجال حکومت بود، ایران رابه شدّت دچاربُحران کرد، ازآن گذشته هرج ومرج اداری مالی مملکت که از صعوبت وصول مالیات پدیدآمد نیزبرتهدیدو تضییق ناشی ازحضورقوای اجنبی در ایران افزوده شد... درمجلس هم که مجلس سوم محسوب میشد- زمینه برای روی کار آمدن دولتی قوی وکارآمد موجود نبود...دگرگونیهایی که ازاواخرعهد ناصری و در طی جریان انقلاب مشروطه درآن حاصل شده بود، سطحی، بی عمق وفاقد تأثیر کافی برای جبران عقب ماندگی های آن بود، حکومت قاجاربرای ایران، دردوره ایکه بقای آن مستلزم اخذ تمدن وصنعت رایج عصروپیشرفت ودگرگونی عمیق در طرز حکومت بود، درواقع سا لهای برباد رفته تاریخ بود...». [۲۴]

دولت آبادی، درباره عدم توجّهِ شاه ودولتیان نسبت به قانون مشروطه مینویسد: «...روزی چند پس ازورودبه تهران واطلاع براوضاع واحوال، لازم دیدم شاه راملاقات کرده ووخامت عاقبت بی اعتنایی وسهل انگاری اورابه متروک ماندن قانون اساسی خاطرنشان نمایم... اوضاع داخلی وسیاست خارجی ووفوراغراض خصوصی وتهُی بودن دست دولتیان ازپول وناراضی ماندن جمع کثیری ازاشخاص فتنه انگیزکه وثوق الدوله باپول خارجی آنهاراتا یک درجه راضی نگاهداشته بودووجود محذورات دیگرکه شرح دادنی نیست، عاقبتِ کارهاراتاریک نشان میدهدومخصوصاًاساس حکومت ملی وحاکمیّت حقیقی قانون اساسی درمعرض تهدید شدید است...».۲۵

محمدولی خان سپهسالارتنکابُنی، که پس ازبرکناری محمدعلیشاه قاجار به مقام نخست وزیری رسید درکتاب خاطراتش نوشت: «انشاء الله پس فردا سه شنبه ۲۷ شعبان ۱۳۳۲ باید سلطان احمدشاه سرش راتاج بگذارد وزمام امورات را در دست بگیرد، یعنی فی الحقیقه هیچ الآن نه ذخیره دارد و نه حربیّه دارد، نه ده نفر نظام و عسکریّه دارد، نه اختیارمالیّه دارد، ایلات وعشایرهمگی یاغی، رعیّت همگی پریشان ونالان، نفوذاجانب ازحدّگذشته است، چیزی که دارد مُخاطرات خارجه، عدم امنیّت داخلی، کثرت پریشانی مُلک وملت، بی اتفاقی اعیان دولت وازعدم کفایت و شومی ونالایقی ناصرالملک ابوالقاسم خان همدانی [نایب السلطنه]... خدا لعنتش کند انشاء الله تعالی ... اوضاع غریبی است به نظر چنان میآیدکه آخرکار همه ماهاباشدکه باید این دولت وزندگی همه را وداع کرد... حالت ایران بانهایت بیغیرتی به این روز افتاده والّاما حالامیبایستی استفاده ها بُرده باشیم وکارهای خودراسروصورتی داده الآن باکمال فقروفلاکت وذلّت وهرج ومرج ومُفلسی وکیسه های خالی نه لشکر، نه عسکر، نه خزینه، نه ذخیره،

[۲۴] - روزگاران. ۷۶۹- ۷۷۰- ۸۲۹-۸۳۰

نه رعیّت مطیع، نه علمای هواخواه سلطنت، باری بطوری بی شرفی وقت میگذرانیم که خداوند نصیب هیچ دولت وملّتی نکند، اسم آزادی ومشروطه را ملوّث کرده ایم وننگ همه روی زمین شده ایم، این است حال وزرای ما، پادشاه ما، رعیّت ولشکری ما... همه یاغی، طاغی، دزد، غارتگرهستند. ازیک سالدات روسی مثل سگ لش میلرزند، امابرای قتل برادران خودمثل شیرگرسنه حمله ورمیشوند درصورتیکه درمقابل دشمن خارج بی غیرت تر ازهر... و بی حسّ ترازهرحیوان هستند، ازرییس ومرئوس، یک مردم بی مصرف ولی هتّاک، رسوایی هم اسم خودرا معارف پرور وروزنامه نویس کرد...»

همودریادداشت ۸ جمادی الثّانی ۱۳۲۹ (۱۹۱۱) نوشت: الحال کارایران بدتر و زار تر ازسابق، گیلان به باد بلشویک رفته است، تنکابُن غارت شده است، مجلس ملی بسته، چندنفروکلا جمع شده اند لیکن مردم آنهارا وکیل نمیدانندومیگویند بزور حکومتها وهیئت وزارت وثوق الدوله علیه ماعلیه که حالا فراری به فرنگستان است، کابینه سردارمنصور گیلانی است، کسی زیربار نمیرفت برای وزارت ورییس الوزرایی شاه بدترازسابق است میخواهد به فرنگ برودیعنی ازترس فرارکند بواسطه اینکه بلشویکها به تهران میآیند، باری کارها بد وهمه جای ایران قتل وغارت وخراب و از دولت روگردان، خداوند نصیب هیچ دولت وملت نکند، روسیه هم بلشویک بازی است وحالاآمده گیلان را خراب وگرفته وقشون دارند، هرچه بخواهم ازبدی حال ایران وپایتخت وعدم کاروتجارت وحرفت بنویسم، کم است، وزراءهم کفایت و نجابت وکرامت را فقط درنشستن همان روی میز وصرف ناهار باکاردوچنگال، خاک برسرشان واین مردم نادان، نعوذبالله ازدروغ پولتیک انگلیس که پس ازجنگ عالم سوز ما راهم به این روز انداخته اند». [۲۵]

دولت آبادی، درجای دیگرکتاب خاطراتش بازهم به شوربختی واوضاع نکبت بار ایرانیان ودرماندگی دولتمردان قاجاردرایام پیش ازکودتااشاره میکند و مینویسد: «...رییس تازه دولت [سردارمنصورسپهداررشتی] مجبوراست هرچه انگلیسیان بگویند اطاعت کند، چه هرکارمحتاج است به پول و پول رابانک شاهی باید به دولت بدهد، بااجازه سفارت انگلیس، کدام پول رابانک شاهنشاهی ایران بایدبااجازه سفارت انگلیس به دولت بدهد، آیامرادازپول پیش مقدّمه قرضی است که بموجب قرارداد برای مصارف لازم مملکت میدهند؟ اگر این باشدشایدحق داشته باشند بگویند باید بدانیم به چه مصرف میرسد، خصوصاً که تکلیف قرارداد و استقراض هم که فرع آن است هنوزمعیّن نیست، خیر، این نیست، بلکه پول خودِ ایران که دربانک شاهی است، بانک مزبوربی اجازه سفارت نمیپردازد و بدان میماندکه سفارت انگلیس

[۲۵] - حیات یحیی، دفتر۴ - ۱۰۴- ۱۰۵- ۱۰۷-۱۴۹

خرج و دخل دولت رابه گفته دیگران کنترل نموده باشد، هزار افسوس، بازهم هزارافسوس». [۲۶]

احتشام السلطنه علامیر، در پیوند باقرارداد ۱۹۱۹ مینویسد: «چون دولت ایران بادولت انگلیس قرارداد اتحاد واتفاقی بسته بود که سررشته اختیارات ایران را بدست ایشان میداد و آنها (انگلیسها) نظریات خوب ازمن نداشتند ودولت وقت هم که آن معاهده رابسته ودرسرکارباقی بود وتظاهر به اقتدار وتسلط برامورمینمود نظرمساعدی نسبت به من نداشت ومیرزا حسن خان وثوق الدوله رئیس الوزراء و فیروز میرزانصرت الدوله وزیرخارجه، که عاقد وبازیگر معاهدهٔ مزبور بودند با اطلاع ازاظهارات علنی ومخالفت وانتقادی که از معاهده مزبور درمقام سفیر کبیر ایران دراسلامبول وحتی درمجلسی باحضور احمدشاه وفیروز میرزا وزیر خارجه و جمع کثیری ازایرانیان نمودم، به شدّت از من خشمگین وعصبانی بودند وبدین لحاظ مراجعت به ایران را خالی ازمخاطره ندیدم. پادشاه جوان ایران درآن موقع حسّاس و بُحرانی، جمیع مسؤلیّت های ملی ووجدانی خودرافراموش کرده وبه شیوه نیاکان خوش گذران خود برای گشت وگذار وسیاحت رهسپارفرنگ بود ورئیس دولت و همکارانش به منظورتحکیم موقعیّت خود از هیچ اقدامی برضدّاشخاصی که نسبتاً نفوذ و آبرویی درجامعه وافکار مردم داشتند وممکن بود وجود وحضورآنها اسباب زحمت باشد فروگذار نمیکردند...» [۲۷]

دکترمحمدجواد شیخ الاسلامی، مینویسد: «...لذابه محض اینکه احمدشاه ازایران خارج شدودیگرمقام مؤثری که بتواندردوره فترت پارلمانی به عرضحال مخالفان رسیدگی کند دردسترس باقی نماند، [وثوق الدوله] شروع به سرکوب کردن مخالفان قرارداد [قرارداد ۱۹۱۹] کرد و اغلب آنهارابه زندان انداخت یا اینکه به تبعید فرستاد، درجزء تبعیدشدگان این دوره رجال معروفی نظیرحاج میرزاحسن محتشم السلطنه اسفندیاری، میرزا اسمعیل خان ممتازالدوله، میرزا صادق خان مستشارالدوله صادق، ممتازالملک ومعین التُجار بود که به امروثوق الدوله، به کاشان تبعید شدند، درحدودپانزده تن دیگرنیزکه اهمیُت شان به پای تبعیدشدگان نمیرسید در خود تهران بازداشت شدند، یااینکه تحت نظر قرار گرفتند... دشتی (علی) را پس دو روز توقیف درشهربانی تهران بدون هزینه سفروبی آنکه وسایل مسافرت برایش فراهم کنند یا اینکه اقلاً اجازه دهندخودش آن وسایل رابه هزینه شخصی آماده کند، همراه دومأمورژاندارم باپای پیاده بسوی قزوین حرکت دادند، نویسنده تبعید شده، مسافت تهران قزوین را درظرف شش روز با پای پیاده طی

[۲۶] -خاطرات سپهسالارتنکابنی(به اهتمام محمودتفضلی. ۳۲۷ـ۳۲۸ـ۳۲۹ـ۳۴۹ـ ۳۵۶ـ۳۵۷

[۲۷] - **حیات یحیی، دفتر۴ - ۱۸۱**

کرد و پس از رسیدن به قزوین بیمارومدت پانزده روزدر ژاندارمری قزوین بستری شد، سپس او را در ارّابه پُستی که یکی ازناراحت ترین وسایل نقلیُه آن زمان بود، نشاندند وبه همدان گسیلش کردند که ازآنجا به کرمانشاهان وسرحدُعراق فرستاده شود. رییس الوزراء بیش از پیش درامر انتخابات مداخله کردوکاررابجایی رسانید که دادن قول موافقت باقرارداد، تقریباً به منزله یکی ازشرایط قانونی برای احرازحق نمایندگی درمجلس چهارم بود...». [۲۸]

نورمن، طی تلگرام ۲۰ ژوئن ۱۹۲۰ به وزیرامورخارجه کشورش گزارش میدهد که: «وخامت اوضاع مالی ایران به حدّی است که مستشار مالی [آرمیتاژ اسمیت] همین امروز مراملاقات کردواظهارداشت که وضع مالی ایران خیلی بیشتر از آنچه که فکرمیکرده وخیم است ... به اعلیحضرت [احمدشاه] اطّلاع دادم که در حال حاضر میکوشم تاحکومت متبوع را وادار سازم که قسط مساعده این ماه رابه پردازد...». [۲۹]

کشورما اگرچه به ظاهریک کشورمستقل بود امادرحقیقت زمامداران ماحتّا در عهد برقراری مشروطه، ازخود اختیاری دربرابر آنچه راکه دودولت روس وانگلیس در ایران اِعمال ویاطلب میکردند نداشتند، یا ناگزیر به انجام آن بودند ویا، دَم برنمیآوردند، به دو اعلان صادره ازسوی سفارت انگلیس درقریه قُلهک، تهران به شرح زیر (فتوکپی عین اعلانات پیوست است) که بیانگر درماندگی وزبونی دولتمردان ورجال عهدقاجار به ویژه درسالهای پایانی آن میباشد، اشاره میکنیم.

اعلان

ازطرف سفارت انگلیس اعلام میدارد چون اسامی مُحترمه ذیل:
جناب نظام السلطنه (دومنزل)، جناب مستشارالدوله، جناب حسنعلی خان هدایت، جناب برهان الدوله، جناب مجیرالسلطنه، جناب نصیردفتر، جناب سردار اکرم (دومنزل)، غلامحسین خان، جناب ملک التّجارتبریزی، استاد یوسف خان، جناب سالارمحتشم، جناب میرزا آقاجان، شعاع لشکر، جناب سعیدالملک (۵ منزل)؛ بعد از آمدن سفارت به قلهک، به ییلاق آمده اند و برای محافظت آنها، سفارت مجبورشده است که برعدهٔ پلیس قلهک بیفزاید، لهذا اشخاص مُفصّلهٔ فوق محض این منظور باید برای هرمنزلی که دارند مبلغ شش تومان به جهت مخارج پلیس فوق العاده به کدخدای قلهک پرداخته قبض دریافت دارند.

---

[۲۸] - خاطرات محمود علامیر (احتشام السلطنه) ۴
[۲۹] - سیمای احمدشاه قاجار.۳۲۷- ۳۳۷

غُرّه رجب۱۳۲۷ - امضای پاتریک کوئن - مهرسفارت انگلستان

افزوده شده به خط وامضای پاتریک کوئن : دریافت شد ۱۰۰۰ قران ۹ آگوست ۱۲۰۹ بازهم افزوده شد: ۲۰ قران.

اعلان

بعموم رعایاومالکین وساکنین قریه قلهک

غدغن اکید میشودکه بدون اجازهء قونسولگری این سفارت نباید خانه وباغ خود را برای ییلاق به احدی اجاره بدهند و قبلاً باید بقونسولگری اظهارشود.

دوشنبه سیزدهم ربیع الاول سنه ۱۳۳۵

امضا ومهرسفارت

سردبیرفصلنامه ره آورد درپی درج دو اعلان مزبورمینویسد:

«۱- آیا مملکت ایران هیچ صاحبی نداشته که سفیریاکنسول انگلستان، خطاب به جمعی ازمردم ایران دستوری صادرکند؟

۲- آیا تهران وحومه آنقدر نا امن بوده که سفیرانگلیس برای محافظت خانه های ساکنان منطقه قلهک ناگزیرشود که برعدّه پلیس بیفزاید؟

۳- آیا کنسول انگلستان ایفاگرنقش رییس شهربانی یاسازمان امنیت بوده که بدون اجازه اوکسی حق نداشت خانه وباغ خودرابرای ییلاق به احدی اجاره دهد؟

جناب سفیر یا جناب کنسول درمملکتی که استقلال داشته وهمه جا ایران بعنوان ممالک محروسه خوانده شده، چه حق دارد اینگونه اعلامیه ها صادرنماید، مگر اینکه صریحاً بگویند درنظرامپراطوری بریتانیا، ایران یکی ازمستعمرات آن کشور بوده و در اینصورت نماینده بریتانیا درایران فرمان میرانده...». [۳۰]

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «...بالاخره کارکشمکش میان سفارت روس در تهران با صدراعظم [میرزا علیخان امین الدوله] به اینجاکشیدکه چون ییلاق صدراعظم درشمیران بالا دست ییلاق سفارت روس است و راه معمول آن ازخیابان روبروی سفارت میباشد،

[۳۰] - همان . ۴۰۳

روسهاعبورکردن کالسکه صدراعظم را از آن شارع عام مخالفت مینمایند.». [۳۱]

مخبرالسلطنه هدایت، مینویسد: «به موجب دستخط محمدشاه [قاجار] قلهک محل ییلاقی سفارت انگلیس مقرّرشده بوده است، سفارت دستخط را بدلخواه خود تفسیر کرده سکونت را مالکیت پنداشته قلهک راجزء خاک انگلیس محسوب میداشتند، دولت درقلهک تصرفی نداشت، اهالی قلهک تحت الحمایه انگلیس بودند، سفارت روس به فحوای کَهَرکم ازکبود نیست، زرگنده راخاک روس میدانست و مرکز بستی [تحصّن] شده بود و پناهگاه صالح وطالح». [۳۲]

سعیدنفیسی، مینویسد: «یکی ازجنبه های شگفت کاپیتولاسیون این بودکه در تهران قصّابانی بودندکه تحت حمایت انگلیس بودندونرخ گوشت رابدون رضایت سفارت انگلیس نمیتوانستند تعیین کنند، دربرخی ازمراکز اقتصادی کشور، مردی که هیچ برتری نژادی وموروثی واکتسابی وعملی نداشت ازطرف سفارت عنوان تاجرباشی میگرفت تاواسطه دادوستدهای ایشان باشد، وی به منتها درجه مغرور بود چنانکه درخیابانهاکه درشکه چی میتاخت، درشکه چی او خود را بالاتر از آن میدانست که رعایت مردم رهگذر را بکند وخبرداربگوید، زیرا اگرکسی آسیبی میدید بازخواستی ازاونمیکردند». [۳۳]

سیروس غنی، مینویسد: «...ایران درسال ۱۳۰۰ ورشکسته بود، نهادهای اقتصادی کشور بَدَوی وجامعه هنوزیکسره دهقانی بود، ازجمعیّت تقریباً ده میلیونی آن، نود درسد از راه زراعت ودامداری میزیستند و بیشتر ازنیمی روستایی بودند، از هر چهار تن یکی جزوقبیله های چادرنشین بود و از هرپنج نفرفقط یکی در شهر بسرمیبُرد، چیزی به اسم اقتصاد ایران وجودنداشت، محصول کشاورزی اکثرغلّات برای مصرف محلّی بود... ازصنایع جدیدخبری نبود...ایران هنوزدرمرحله ماقبل صنعتی بود...» و درجای دیگرکتابش نوشت: «نُرمن، درتلگرامی به تاریخ ۲۸ اکتبر [۱۹۲۰] باشعف به کُرزُن خبردادکه سپهدار [منصوررشتی] پذیرفته است دولت جدیدی تشکیل بدهد، وی کاملاً دردست ماست وقول داده است که مجلس را منعقد کندوتصویب قراردادرا به رأی بگذارد، نُرمن همانندموارد پیش هشدارمیدهدکه باتهی بودن خزانه کشورکسی قبول مسئولیت نمیکند، دلیل میآورد که کمک مـالی ماهانه ۳۵۰ هزار تومان بایددست کم یکی دوماه دیگر ادامه یابد». [۳۴]

---

[۳۱] - فصلنامه رهاورد، شماره ۲۴- ۱۵۸

[۳۲] - حیات یحیی، دفتر۴ - ۲۰۶- ۲۰۷

[۳۳] - خاطرات وخطرات (به نقل ازکتاب رضاشاه ازتولدتاسلطنت). ۳۸۱

[۳۴] - تاریخ معاصرایران (به نقل ازکتاب رضاشاه ازتولدتاسلطنت). ۳۸۱

به لردکُرزُن، خبررسیدکه وثوق الدوله خیال دارد شاهزاده صارم الدوله وزیر دارایی وقت راکه مورداطمینان انگلیسی ها بودبه استانداری آذربایجان منصوب کند، او فوراً به سرپرسی کاکس [وزیر مختار وقت انگلستان درایران] تلگراف کرد: «خواهشمندم گزارش دهیداین خبری که ماشنیده ایم صحّت داردیانه؟ و اگرصحیح است، لطفاً سرفرصت مناسب، نظرنخست وزیررابه این نکته جلب کنیدکه جانشین صارم الدوله دروزارت دارایی باید بادقّت برگزیده شود، زیرا مستشارعالی انگلیسی [برای اداره امورمالی ایران درپیوند باقرارداد ۱۹۱۹] در راه است و وزیر آینده باید کسی باشدکه بتواندخوب با اوهمکاری کند.». [۳۵]

دربیست وچهارم اوت ۱۹۱۹ (درست دوهفته پس از امضاء قرارداد ۱۹۱۹) سر پرسی کاکس به لردکرزن اطلاع دادکه وثوق الدوله خیال دارد احتشام همایون (دبیرسابق سفارت ایران درلندن) و محمدعلی خان فروغی (ذکاء الملک) را به عنوان نمایندگان رسمی ایران درسازمان نوبنیادجهانی جامعه ملل تعیین کند... لرد کرزن پس ازدریافت تلگراف کاکس، جوابی شدیداللّحن به وی مُخابره کرد، که متن اش بی نهایت مهم است، زیرا سرنوشتی را که انگلیسی هابرای ایران خواب دیده بودند، یعنی حکومت غیرمستقیم از پشت پرده را آشکارا نشان میدهد، وی دراین تلگراف بالحنی حاکمانه به کاکس اخطارکرد: «...هیچکدام ازاین انتصابات را نمیپسندم وخیلی متعجّبم که نخست وزیر (وثوق الدوله) آنها را برگزیده است، خیال دارم موقعی که نصرت الدوله به لندن آمد دراین باره با او صحبت وپیشنهاد کنم که صدیق السلطنه را به عنوان عضواصلی هیئت انتخاب کند». [۳۶]

ژنرال آیرونساید، افسراعزامی جهت فرماندهی نیروی نورت پر فورس و مأمور خروج این نیرو از خاک ایران، درکتاب خاطراتش زیرعنوان "آخرین روزها درایران" نوشته است: «...نخستین روزسال نو را [سال نو مسیحی] به پرسه زدن در تهران گذراندم، رفت وآمد چندانی به چشم نمیخورد، تهران حالت شهر ورشکسته ای را داشت، حتی درمیدان اصلی شهر نیزسربازی دیده نمیشد، تنهایک پلیس بی حال ازبازاراصلی مراقبت میکرد، هنگامیکه بازارهای پیشاور و لاهور را با آن همهمه وازدحام به خاطرآوردم، ازدیدن وضع تهران تقریباً یکّه خوردم، همه مردم شهر غمگین وسوگواربه نظر میآمدند، نه از لودگی رهگذران ومغازه داران نشانی بود و نه از روستاییانی که گُل سرخی دردهان یا پشت گوش خودمیگذاشتند، اثری دیده نمیشد... بزودی ازتماشای این چهره های افسرده وسرافکنده به تنگ آمدم... گلّه هایی

[۳۵] - برآمدن رضاخان و... - ۴۱۵-۴۱۶
[۳۶] - سیمای احمدشاه قاجار. ۱۹۳

ازگدایان درخیابانها تکدّی میکردند... همه اینهاتصویری تیره ازیک درماندگی حادّ به شمار میآمد.» [۳۷]

لردکرزن، در۲۲ مارس ۱۹۲۰ (دوم فروردین ۱۲۹۹) در تلگرامی به سرپرسی کاکس، درباره پرسش وثوق الدوله نخست وزیر ایران ازآن دولت مینویسد: «...و اما آن سئوالی که وثوق الدوله بوسیله شما ازمن کرده بود دایر براینکه مقصودحقیقی ما چیست وآیامیخواهیم ازمقابل نیروهای متجاوزعقب نشینی کنیم وایران رازیر چکمه های بلشویکها بیاندازیم، چنین سئوالی هم ناسپاسی گوینده را میرساند وهم فضولی اورا [!!]، ازاین جهت بهتراست به او تفهیم کنیدکه طرح اینگونه سئوالات جزاینکه تولید رنجش کندهیچ نتیجه دیگری ندارد». [۳۸]

بدیهی است زمانیکه زمامدارکشوری ازدولت بیگانه رشوه میپذیردتامصالح کشور و مردمش رافدای مطامع دولت بیگانه کند، باید درانتظاردریافت چنین تودهنی و پاسخ زننده وتحقیر آمیزی باشد، دولت انگلستان خودرادرغیاب رقیب خارجی اش (روسیه تزاری) آنقدر صاحب اختیارومجازبه دخالت درهمه امورایران میدید که کمترین ارزش واحترامی برای رجال وزمامداران، حتا شاه کشورقایل نبودوباآنان به مثابه آنچه که درمستعمرات خوداِعمال میکرده است، رفتارمیکرد!

آنان که براین باوربوده وهستندکه رضاشاه دست نشانده وعامل دولت انگلستان بوده است، آیا ازمیان اسنادومکاتبات بیشمار سرّی وغیرسرّی دولت انگلستان ویا در نوشته های مأموران سیاسی آن دولت، حتا یکبار به مواردی برخورده اند که حکایتگر چنین برخورد تحقیرآمیز وزننده آنچنانکه درباره ِ بسیاری از زمامداران و رجال وحتا شاه قاجار روا میشده است، نسبت به رضاشاه اِعمال و یا از او باعنوان فرمانبردار وگوش بفرمان بودن همچون قوام الدوله، سپهدار اکبر، صارم الدوله، عین الدوله، وثوق الدوله، نصرت الدوله وویادشده باشد؟

نورمن، طی تلگرام بسیار مهم وفوری ۱۸ ژوئن ۱۹۲۰ (۲۸ خرداد ۱۲۹۹) به لرد کرزن، گزارش داد: «...سالهاست که عمرحکومت باشیوه "ازدست به دهان" میگذرد و کسرمخارج دولتی راهمیشه ازمحل کمکهای مالی بریتانیایاوامهای مأخوذه از بانکها جبران کرده اندودراوضاع وشرایطی چنین نابسامان هر نوع بیانیّه رسمی درباره اوضاع مالی دولت قهراً جنبه حدس وتخمین راخواهدداشت، برمبنای تخمین هایی که میتوانم دراین باره بزنم خزانه مملکت درحال حاضرپانصدهزارتومان کسر دارد و از اول سال جاری نیزهرماه مبلغی

---

[۳۷] - همان. ۱۹۶

[۳۸] - ضمیمهٔ خاطرات ژنرال آیرونساید، ترجمه بهروزقزوینی. ۵۸- ۵۹

درحدوددویست وپنجاه هزارتومان به این کسری اضافه شده است، رسم رشوه گیری ونورچشمی بازی درسرتاسرتشکیلات مملکت جاری است وشماره کارمندان صدیق ودرستکارحقیقتاً معدود وانگشت شماراست، حکومت مرکزی قادربه کنترل مؤثّراعمال مأمورانش درایالات وولایات نیست ونمیتواند مالکان زورمندمحلی راکه همیشه به خوردن پول دولت عادت کرده اند وادار به پرداخت مالیاتی که حقّاًبه آنها تعلق میگیرد بکند، درحال حاضرسه تا از حاصلخیزترین ایالات ایران [آذربایجان، گیلان ومازندران]، عملاً از قید کنترل دولت مرکزی خارج شده اند، ادامه وضع نابسامان کنونی بی گمان منتهی به هرج و مرج خواهدشد وهیچ دولتی باهرعقیده ومسلک سیاسی که داشته باشد، غیرممکن است بی دریافت کمک خارجی بتواند دردوره ای که نتایج اصلاحات مورد نظر هنوز عملاً به ظهورنپیوسته، براین کشورحکومت کند». [۳۹]

ادیب الممالک فراهانی، شاعر معروف وپراحساس که درهمان ایام پریشانحالی میهن ما ومردمانش میزیسته است، شیوا سروده ای داردکه فقط به درج دوبندازآن که خودگویای اوضاع خراب ودرماندگی آن ایام است بسنده میکنم:

«افسوس که این مزرعه را آب گرفته
دهقان مصیبت زده را خواب گرفته
«خون دل ما، رنگ می ناب گرفته
وزسوزش تب، پیکرماتاب گرفته
«رخسارهنر، گونه مهتاب گرفته
چشمان خرد، پرده زخوناب گرفته
«ثروت شده بی مایه وصحّت شده بیمار
«مرغان بساتین را منقاربریدند
اوراق ریاحین را، طومار دریدند
«گاوان شکمباره به گلزارچریدند
گُرگان زپی یوسف، بسیار دویدند
«تاعاقبت او را سوی بازارکشیدند
یاران بفروختندش واغیار خریدند

آوخ زفروشنده، دریغا زخریدار... »

دکترمصطفی الموتی، مینویسد: «...درآن ایام اوضاع ایران چنان نابسامان شده بودکه شعرا ونویسندگان ازآن وضع به شدّت ناامیدشده اشعارزیادی سروده اند، ازجمله اشعارزیر ازعمیدالشعرا (عمیدی نوری) در نشریّات آنروزبه چاپ رسیده است:

---

[۳۹] - ۳۹- سیمای احمدشاه قاجار. ۳۷۱

«کارایران بس پریشان است ومردکارنیست
«زآنکه سدگفتاردرکاراست ویک کردارنیست»
«نخـــل آزادی کـــه شد ازخون ملت بارور
غیرظلمش برگ وغیراز اختلاسش بار نیست»

«منشـــأ بدبـــختی ما جـــهل میباشدعمید
قوم جاهل ازحقوق خویش برخوردار نیست». [۴۰]

محمودمحمود، مینویسد: «...دولتین روس وانگلیس ازاقدامات مسترمورگان شوسترآمریکایی [۴۱] فوق العاده نگران بودند، برعُمّال این دودولت روشن بودکه اگراقدامات شوسترچندصباحی هم ادامه یابدملت ایران سعادتمند خواهند گشت، یگانه اصلاح مملکت سروصورت گرفتن مالیّه مملکت بود، پس ازاین اصلاح، اصلاحات بعدی سهل وآسان بود، لذاازهیچ نوع اشکال تراشی وایجاد موانع کوتاهی نمیکردند، مطالعه تاریخ این ایام حقیقتاً برای هرایرانی یک تازیانه عبرت فراموش نشدنی است». [۴۲]

همو سپس درادامه مطالب فوق مینویسد: «...بالاخره تصمیم دولتین روس و انگلیس این شد بایدشوستر ازایران برودواخراج اوهم ازایران تلقین انگلیس بود، سرودی یاد روسها دادند و آنهارا حاضرکردنداولتیماتوم کذایی ۲۹ نوامبر ۱۹۱۱ [۸ آذر ۱۲۹۰] به ایران بدهند... این اولتیماتوم برای اخراج شوسترتحت سه ماده به دولت ایران تسلیم گردیدکه درمدّت ۴۸ساعت دولت ایران جواب بدهد:

اول - اخراج شوستر.
دوم - تعهّد دولت ایران به اینکه درآتیه بدون تصویب دولتین روس وانگلیس یک نفرغیرایرانی رابه خدمت ایران قبول نکند.
سوم - پرداختن یک وجه خسارتی برای فرستادن قشون روس به ایران.
هرگاه بخواهم وقایع این ایام رابنویسم بایدخودرا حاضرکنم یک روضه حسابی در اینجا برای خوانندگان بنویسم، تصورنمیکنم نظیراین حرکات وحشیانه روسها را کسی درتاریخ سراغ داشته باشد...

---

[۴۰] - سیمای احمدشاه قاجار. ۳۷۱

[۴۱] دبلیومورگان شوستر (w.morgan shuster) تبعهٔ آمریکا که بنا به درخواست دولت ایران به جهت اصلاح امور مالی با سمَتِ خزانه دار کل به استخدام دولت ایران درآمده بود (آپریل۱۹۱۱) او به خاطرقبول التیماتوم دولت تزاری روسیه وانگلستان مبنی بر برکناری وخروج او ازایران، در ژانویه ۱۹۱۲ خاک ایران ا ترک گفت، از او کتابی زیر نام «اختناق ایران» باقی مانده که درآن به شرح نابسامانی هاو شرایط بُحرانی ایران در سالهای پایانی قاجارها پرداخته که بسیارخواندنی وعبرت آموز است.

[۴۲] - اسنادمحرمانه وزارت امورخارجه بریتانیا(نگارش دکترمحمدجوادشیخ الاسلامی. ۱۷۶

در روز عاشورا در تبریز و رشت چوبهای داربرپاشد، این چوبهای داربابیرق های دولت وحشی روس آن روزآراسته شده بود، زعمای ملت را از مذهبی وغیرمذهبی برسردارکردند، قشون روس دراین شهرها عده ای ازرجال ایران را تیرباران کردند، به دار زدند، شکنجه نمودند، قطعه قطعه کردند، جلوتوپ بستندوزنان واطفال را به بدترین وضعی کشتند... دراین تاریخ میرزا ابوالقاسم خان قره گوزلو ناصرالملک نایب السلطنه بود، کسی که درانگلستان درس سیاست را آموخته ودرهمان مکتب که لردکُرزُن معروف [وزیرامورخارجه انگلستان] درس تزویرونیرنگ خوانده بود، این نیز از همان مکتب تصدیق داشت، کسانیکه درآن ایام وآن روزهابااین شخص سر و کار داشتند میدانندچه سلیقه مخصوصی داشت... درهرحال نایب السلطنه یعنی ناصرالملک، مجلس را قهراً تعطیل نمود [به دستورانگیس] و یک عدّه ازوکلاوآزادی خواهان رابه قم تبعیدکرد... پس ازتعطیل مجلس وتبعید وکلا وتوقیف جراید، در ادارات دولتی ودرهرگوشه وکنارهرمرد وطن خواه وایران دوست بود، آنهاراخارج کرد وتمام خواسته های دولتین راانجام دادوتمام این اعمال رابرای خاطردوستان دیرینه خودبجاآورد». [۴۳]

این چنین بوداوضاع اجتماعی وسیاسی واقتصادی ایران درسالهای پایانی سلسله قاجار، اما چه زودآنهمه نکبت وحقارت وزبونی وسیه روزی وخفقان، ازسوی برخی به خاطرکینه توزی وغرض ورزی بارضاشاه عالماً وعامداً و یا از روی ناآگاهی نادیده گرفته شد وبرخی با چه آه وحسرت ازآن دوران یاد کرده و میکنند!

کدام ایرانی میهن دوست تداوم چنین وضع وشرایط خفّت باری را که ازسوی دو دولت بیگانه ومتجاوزبه شاه وزمامداران میهنش دیکته وانجام میشده است به شرایط پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ ترجیح میدهد و برای آن روزگاران آه از سینه برمیآورد وحسرت آن ایام را میخورد، آنهم ایامی را که با برقرار بودن مشروطه، منتقدی محکوم میشود با پای پیاده تاقزوین برود وسپس به خارج ازمیهن اش تبعید شود و یا بسیاری ازمخالفان سیاسی دولت به زندان وتبعید گرفتار آیند و یا مجلس قانونگزاری به امر زمامداروقت تعطیل وعده ای ازوکلا تبعید شوند و همچنان دم ازبرقراربودن آزادی درآن روزگاران بزند؟

تذکاراین نکته را ضرورمیداند که اگراشاره هایی گه گاه ضمن ارائه اعمال نادرست وناروا وبعضاً خائنانه زمامداران قاجاردرعهد مشروطه میشود، مخالفت با مشروطه نیست، اگرچه انتقاداتی برآن وارداست، ازجمله:

---

[۴۳] - ایران درعصر پهلوی، دفتر ۱ - ۱۳۱

۱- رسمی بودن مذهب شیعه جعفری در کشوریکه مذاهب گوناگون وجوددارد که این خود به معنای نادیده گرفتن حقوق سایر هموندان ایرانی پیرومذاهب دیگراست.
۲ - برکنارنهادن پیروان مذاهب وادیان دیگر از مناسب کلیدی از قبیل نخست وزیری ومقامات عالیهٔ وزارتی،اعم ازکشوری ولشکری و...
۳- به شاه غیرمسؤل، نگهبانی مذهب شیعه جعفری دادن وبه این ترتیب شاه را که باید نگهبان معنوی همه افراد کشور ازهردین وآیین ومذهب بوده باشد، درجای واقعی خودقرار نمیدهد.
۴ - نادیده گرفتن حق نیمی از جمعیّت ایران یعنی بانوان ازجهت عدم برخورداری از حقوق برابر بامردان و...

باهمه این حال، جای تردیدوانکار نیست که برقراری مشروطه درمیهن ما، گامی به سوی پیشرفت وتعالی بود که میهن دوستان وآزادیخواهان آن روزگاران توانسته بودند باتحمل دشواریها وجانفشانیها تا آنجا که شرایط وامکانات زمان وباورهای عرفی وسُنّتی ومذهبی اکثریّت جامعه اجازه میداده است، خواست مشروع خودرا که برقراری رژیم مشروطه بوده است، به کرسی بنشانند که درخور تقدیروارج نهادن است، ولی آنچه که ازآن اشاره های بالا مطرح است این است که آن اصول هیچگاه چه در دوران قاجار چه در دوران پهلوی رعایت نمیشده است و یا امکان اجرای آن اصول به خاطر شرایط اجتماعی واقتصادی بویژه سیاسی وجود نداشته است، بنابراین غرض این نیست که درآن ایام آزادیخواهانی وجود نداشته اند، که داشته و حتا درراه آزادی از جان ومال خودمایه گذاشته اند، اما آنچه که نبود درک آزادی به مفهوم واقعی واژه از سوی مردم است. در دوران قاجار حبس وتبعید و بستن مجلس وخفقان بود، چه بسا این خلق ناپسند به مصدق دوران پهلو هم سرایت کرده بود. شگفتا که با چنان شرایط واحوال، ازسوی برخی همچنان از فضای باز سیاسی آن روزگاران با آه وحسرت وتعطیل شدن مشروطه به دست رضاشاه یاد میشود که جز به کینه ورزی ویا ناآگاهی نمیتوان تعبیر کرد.

سیاوش بشیری، مینویسد:
«درآذربایجان: دردوران قاجارها، ولیعهد، هرکس که بود [اززمان فتحعلیشاه به بعد]، فرمانروای آذربایجان محسوب میشد، اما این استان پهناورهمیشه دستخوش آشوب واغتشاش بود، ازدامنه آرارات تارشته کوه های زاگرس وازکناره ارس تا سفید رود، عرصهٔ تاخت وتازنیروهایی بودکه یا ازسوی روسیه ویا ازسوی عثمانی تقویت میشدند، سرسلسله جنبان این نا آرامی ها "اسماعیل سمیتقو"رییس ایل شکاک بود، سراسراین استان ازچپاول، آدمکُشی وراهزنی درامان نبود،

درحقیقت ماکو، ارومیّه، خوی، سلماس منطقه خودمختاری وحشیانه اوبود.

درمازندران: ساعدالدوله، احسان الله خان وامیرمؤیّد سوادکوهی، سراسراستان مازندران رانا امن ساخته بود.

درگیلان: سیدجلال چمنی ومیرزا کوچک خان ازدو جهت گونه گون، گیلان را تا مرز جدایی ازمملکت کشانده بودند.

در گرگان: درگرگان، استراباد، ترکمن صحراوگنبد کاووس ایلات یموت وکوکلان، خواب وآسایش را از مردم ربوده بودندوفجایع حمله مغول رابیاد میآوردند.

درخراسان: برخی ازهزاره ای ها از یکسو وقبایلی از زعفرانلو به اتفاق نیمی از ترکمن ها از خراسان تاسیستان ونوارمرزی عامل ناامنی وراهزنی بودند.

دربلوچستان: بلوچستان وقسمت هایی ازسیستان با خود مختاری سردار [دوست] محمد خان بلوچ روبروبود.»

آنگاه درادامهٔ نوشته اش میآورد: «کرمان هم ازجانب بلوچهاوهم ازسوی ایلهای عشایری فارس مورد دستبُرد واقع میشدواین جدا از راهزنیهای طایفه های کوچک محلّی بود، همینقدر گفتنی است که به سبب این چپاول هاجایی برای سکونت در فاصله کوه های مُکران تادریای عمّان وجودنداشت.

درفارس: ازاواسط کرمان درشرق تاآنسوی بهبهان تاکُهکیلویه درغرب وازنزدیکی های اصفهان تامرزهای جنوبی ایلهای عرب خمسه، باصری وشیبانی وایلهای قشقایی باقبیله های کشکولی، درّه شوری، شش بلوکی، نمدی وفارسی مدان و همچنین بعضی از طایفه های دشتستان وتنگستان وچهارراهی هاوعشیره های ممسنی وبویراحمدی، عامل نارامی های محلی بودندکه گاهی درجهت رقابت باهم، زمانی در راهزنی ویاغی گری ووقتی هم به تحریک وتسلیح بیگانگان اتفاق میافتاد.

در خوزستان: شیخ خزعل بندرخرمشهروآبادان وبطورکلی ازدشت میشان تادامنه کوه های شمال را ملک طلق خودمیدانست.
در لرستان وکردستان: سقّز، بانه وگروس، منطقه تاخت وتازسید طاها بودومریوانی ها وسیدطاها درهمکاری با اسماعیل سمیتقو به عنوان عامل بیگانه عمل میکردند، کلباغی هابرحومه سنندج وسرداررشید برکردستان خودمختاری میکردندوکمک رسان شان بازهم اسماعیل

سمیتقوبود، ازکرمانشاه تا آنسوی مرزهای غربی، منطقه باباجانی هاوسنجابی هابود، صحنه وکنگاورقلمرو طایفه های چواری وکاکاوندبه حساب میآمد، ملایر، تویسرکان ونهاوندهم به سبب شرارتهای طایفه حسنوند نا آرام بود، پاره ای ازلُرهای پیرانوند و سگوند هم فاصله بروجردتا قم را ازامنیّت ساقط کرده بودند، همچنانکه زُلفی ها وخواجه نکویی هاکه ازچهارلنگ ها و بختیاریها بودند، عامل ناامنی ازفریدن واصفهان تاخوانساروگلپایگان وحومه بروجردبه حساب میآمدند.

در اصفهان ومرکزایران ازکناردشت خوزستان تااصفهان زیرنفوذ ایلهای بختیاری بود ...

در حومه تهران: پایتخت شاهان قاجارنیزتوسط پاره ای ازایلهای شمالی وجنوبی مانند شاهسون هاوخلج هاکه اسکان داده شده بودند، ناامن بود، مردم قلهک تحت الحمایه انگلستان ومردم زرگنده تحت الحمایه روسها بودند.

این نیز گفتنی است که هرگاه دولت مرکزی تصمیم به سرکوبی راهزنان میگرفت، بیدرنگ یا مورد اعتراض سفارت انگلستان واقع میشد ویا موردبازخواست سفارت روسیه! وقتی در سال ۱۲۸۹ [ه ـ خ] نایب حسین کاشی، کاشان را محاصره کرد و در چپاول شهربیش از دویست نفرکُشته شدند، دولت نیرویی برای آرام کردن آنجا فرستاد، این نیرو توانست نایب حسین کاشی رابه کویر فراری دهد، سفارت روسیه بیدرنگ زبان به اعتراض گشود». [۴۴]

سرآرنولدویلسن، (مأمور اعزامی دولت انگلستان به لرستان وکردستان) در کتابش زیرنام «جنوب غربی ایران" مینویسد: «...ایران درحال حاضر درنهایت درجهٔ بدبختی است،، حاضراست هرحکومتی را بپذیردکه به این مملکت امنیّت بدهد، امروز احساسات ضدّ روس درشمال ایران جریان داردوضدّ انگلیس درجنوب، و احساسات ضدّ هردولت ایرانی، هم درشمال وهم درجنوب وهمچنین احساسات ضدّ شاه، ضدّ مشروطیّت درهر شهربزرگ وجوددارد... » [۴۵]

سیروس غنی، مینویسد: «...دربیشترنقاط کشوردولت بر امور تسلّط نداشت، علاوه برمیرزا کوچک خان وداروودسته انقلابی اووسربازان شوروی درگیلان، خانهای ترکمن دراستراباد، اقبال السلطنه ماکویی درشمال غربی آذربایجان، قبیله شاهسون دراردبیل ودشت مغان، کردها به سرکردگی سرداررشید درقسمتهایی ازغرب ایران ورؤسای ایلات سنجاب وکلهردرکرمانشاه، ازاقتدارحکومت مرکزی خارج بودند،

[۴۴] - تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم. ۲۲۶۳ـ ۲۲۶۴
[۴۵] - همان. ۲۲۶۴

جنوب جولانگاه قشقایی ها بودوبهرام خان ودوست محمد خان، سران ایل بلوچ برجنوب شرقی ایران فرمان میراندند، شیخ خزعل بی منازع درنهایت قدرت برخوزستان حکومت میکرد، ومرکز ایران قلمروبختیاریهابود، حتی تهران واطرافش هم کاملاًامن وامان نبود، دسته های جانی شبها خیابانها رادرقبضه داشتند». [٤٦]

درهمان روزهای تیره بختی، روزنامه "عهدانقلاب" به مدیریّت میرزا آقاخان همدانی درمقاله ای با عنوان «ایران عوامل فداکارایرانی لازم دارد» نوشت:

- **ایرانی بیچاره بایست چه انتظاری داشته باشد!؟**
- **ایرانی بایست منتظر اعدام واضمحلال باشد!**
- **ایرانی بایست برای بندگی وعبودیّت اجانب حاضرشود!**
- **ایرانی بایست همه ذلّتها، فلاکت هاوبدبختی های متصوّره دوره زندگانی رااستقبال کند!**
- **ایرانی بایست شرافت واستقلال خودرا ازدست بدهد!**

چرا؟ برای اینکه عوامل فداکار وزمامداران ازجان گذشته ندارد، ایران بیچاره در دست یک جماعت لاأبالی، یک جمعیّت لاقید، یک مردمان غیرحسّاس ویک زمامداران بی نزاکتی دچارشده که مملکت راخراب وخانه خودرا آباد میخواهند. تغییر اسم "صدراعظم" به "رییس الوزرا" یا تبدیل نام "حکومت فروش" به وزیر داخله، مملکت را آباد نخواهد کرد، مملکتی که غُرّش توپ همسایگان ازچهارطرف، پایتخت اش را تهدید میکند در سایه خائنان ووطن فروشان دوره استبداد نمیتواند ازخطر رهایی یابد». [٤٧]

سرلشکرحسن اخوی، مینویسد: «...کشتی های انگلیسی درورود به بنادر ایران قاعده بین المللی را که نصب پرچم دولت صاحب بندراست رعایت نمیکردند و پرچم ایران را روی کشتی نمیافراشتند، دولتهای اروپایی هم به تبعیّت از آنها همین بی احترامی رابه دولت ایران مینمودند، در بیشتر بنادر جنوب ایران (خرمشهر ـ بوشهر ـ بندرعباس ـ جاسک) پُست بهداشتی (قرنطینه) و پلیس انگلیسی عمل میکرد و در بعضی ازآنهاشعبه پُست انگلستان دایر بود و تمبر انگلیس فروخته میشد.

مرکزومقّرفرمانروایی انگلیس به سواحل عربی خلیج فارس بنام گُلف رزیدنسی (GULF RESIDENCY) دربندربوشهر مستقربود، به همین جهت مردم سواحل خلیج فارس همان حق امرونهی وتسلطی را که انگلستان برسواحل عرب نشین داشت، برای سواحل ایرانی آنهم قایل

---

[٤٦] - سیمای احمدشاه قاجار. ٨٨

[٤٧] - سایه ای از سردار. ٩٩ تا ١٠٢

بودند... مقامات عالیرتبه انگلیس در منطقه، آنقدردربنادرایران دخالت خودسرانه کرده واعتراضی ازدولت ایران ندیده بودند، که سرپرسی کاکس هم بوشهررامانند کویت وشارجه ومنامه، خارج ازقلمرو ایران میدانست...

سپس درادامه مطالب فوق مینویسد: نگارنده دریکی ازسالهای نزدیک کودتا در خیابان ناصریّه (ناصرخسروبعدی) موکب وزیرمختار انگلیس را دیده بودکه برای سلام احمدشاه به درشمس العماره نزدیک میشد و سواران مسلّح با اونیفورم های مختلف (هندی وغیرهندی) آنرا بدرقه میکردند، درصورتیکه هیچ سفیری حق استفاده از اسکورت مسلّح (به اصطلاح انگلیسی آن ESTCOURT'S SWARD) را ندارد... دولتهایی که خوشحال وسپاسگزار بودند از اینکه نیروی نظامی انگلستان راه پایتخت را بروی بلشویکها و متحدان ایرانی آنها بسته است، دولت هایی که اگر وزیر مختار انگلیس سرهرماه مساعده رانمیداد نمیتوانستند جیره وحقوق سربازان [و کارکنان دولت] خودرا بپردازند، چگونه به خوداجازه میدادندکه برای آنگونه تجاوزات وبی حرمتی ها اعتراض کنند؟». [۴۸]

اگر بخواهیم به تمامی نوشته ها واسنادیکه درباره اوضاع آشفته واسفبارایران و درماندگی ها وپریشانحالی مردم درآن ایام بیخیالی وعدم کفایت زمامدارانش اشاره کنیم، بدون تردید کتابی شامل چند هزار رویه خواهد شدکه بیگمان از حوصله خواندن خارج خواهد بود و برملال خاطر خواهدافزود. [۴۹]

---

[۴۸] - تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم . ۲۳۴۶- ۲۳۴۷

[۴۹] - برآمدن رضاخان و... - ۲۲۴ - دوقرن فرازونشیب مطبوعات وسیاست درایران(نگارش احمد احرار) . ۱۸۳ فصلنامه ره آورد، شماره ۲۴- ۱۶۱- ۱۶۲

بخش دوّم

چگونگی رویدادکودتای سوم اسفند ۱۲۹۹=۱۹۲۰=۲۴۵۹

درچنان شرایط بُحرانی درایران بویژه دراواخر جنگ جهانی نخست که امیدی به تداوم یکپارچگی واستقلال وبرون رفت ازنابسامانیهاونجات کشورازسقوط نبود، چندتنی به زعم خودویا محتملاً به تحریک بیگانه، برای نجات میهن به تکاپو افتادند که ازمیان مشهورترین آنان نام مُدرّس ونصرت الدوله وسالارجنگ خواهرزاده ظل السلطان(پسر ناصرالدین شاه)دربرخی نوشته ها آمده است، وآن کس که سخنی ازوی درمیان نبود، رضاخان میرپنج بود، که درمیان اغلب رجال درآن ایام، چهره ای چندان شناخته شده نبود.

ملک الشعرای بهار، دراین باره چنین مینویسد: «...دراین گیرودار وبی تکلیفی، مرحوم سیدحسن مدرّس به خیال کودتا افتاد، سالار جنگ یکی از پسران بانوی عُظمی در ورامین مقداری تفنگ راه انداخته وعده ای تفنگچی دورخودجمع کرده وقراربودازاصفهان نیزعدّه ای الوارمسلح آمده به مشارالیه ملحق شوند، و بقراریکه میگفتند قصدکودتا وگرفتن تهران راداشت... مرحوم مدرّس بعدها به خود من میگفت درآن اوقات رضاخان نزدمن آمدوگفت من چندی پیش با وثوق الدوله هم صحبت کردم و او به من توجّهی نکرد، حاضرم با شما کار کنم وهمدست شویم وبه این اوضاع خراب خاتمه دهیم، چه میترسم ایران بلشویک شود. ودرجای دیگر کتابش نوشت: «روز پنجشنبه ۱۵مطابق با ۷ حوت [۷ اسفند ۱۲۹۹] از دفترریيس الوزراء به من تلفن شد و مرا به عمارت "گالاری" احضارکردند... رییس الوزراء [سیدضیاءالدین طباطبایی] با کلاه پوست تُرکی مانندوسرداری درآخرین اطاق جنوبی مرا پذیرفت، هنوزدولتی انتخاب نکرده بود، درملاقات باایشان "دست خوش" گفته شد، رییس دولت اظهارداشت اگرمن کودتا نکرده بودم مطمئن باشید که مدرس کودتا کرده وهمه مارا بدارمیآویخت!». [۵۰]

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «...دراین احوال نصرت الدوله درانگلستان زمینه حاضر میکندکه خودرا به تهران رسانیده درزیر لوای قرارداد، زمامدار امور مملکت شده و با کودتا خار حکومت ملی وقانون اساسی را از پیش پای قرارداد [۱۹۱۹] و قرارداد گذرندگان برطرف سازد». [۵۱]

---

[۵۰] - تاریخ مختصراحزاب سیاسی ایران، دفتر۱ - ۹۰

[۵۱] - حیات یحیی، دفتر۴ - ۱۲۱

سومین کسی که دراندیشه کودتا بود، سید ضیاءالدین طباطبایی مدیر روزنامه "رعد" و رهبر کمیته آهن بود.

سیاوش بشیری، نوشته است: «...سیدضیاءالدین برای پیشرفت منظور خود توانست درکابینه سپهدار رشتی رسماً برژاندارمری وپلیس تهران نظارتی داشته باشد، سیدضیاءالدین برآن اندیشه بودکه بوسیله نیروی ژاندارمری که درتهران متوقّف بود، کودتاکندولی اوّلاً پول وجنگ افزارکافی نداشت که دراختیار نیروی ژاندارم بگذارد، ثانیاً از مقاومت پلیس میاندیشید، زیرا وستداهل (سوئدی) رییس پلیس هُشیار بود و مقاومت میکرد، ودرزمانی هم که سید به موجب فرمان رییس الوزراء حق نظارت برژاندارمری وپلیس را داشت، وستداهل ازهرگونه مداخله او جلوگیری میکردوتوصیه های اورا نمیپذیرفت، سید برای پیشرفت منظورخودحتّی در صدد استقراض یک میلیون لیره ازانگلیسی ها برآمدولی موفّق نشد». [۵۲]

عدم موفّقیّت سیدضیاءالدین، دراستقراض وبرپایی کودتا، باهمه وابستگی هایش به سفارت انگلیس وعدم همکاری ژاندارمری بااوکه پس ازبرکناری استراسلسکی ازرأس نیروی قزّاق واستقرار باقیمانده این نیروپس از شکست از بلشویکها درگیلان، دردهکده آقابابا، تنها نیروی نظامی مستقردرپایتخت بود، مُبیّن این نکته است که دولت انگلستان اگرچه درتدارک برسرکارآوردن یک دولت مُقتدر از جمله «نصرت الدوله» بود که بتواند باقدرت واتّخاذ تدابیری قرارداد ۱۹۱۹ را با گشایش مجلس شورایملی وبا انتخاب وکلای گوش به فرمان، از راه ظاهراً قانونی به تصویب برساند، اما هیچگاه درصدد برپایی کودتایی که نظامیان برسر کارآیند نبود، وگرنه سید ضیاءالدین دراین راه توفیق مییافت، مکاتبات بین وزیرمختار انگلستان درایران، باوزیرامور خارجه وقت آن دولت که به آنها اشاره خواهدشد، روشنگر این حقیقت است.

ابراهیم صفایی، نوشته است: «... ودراین فاصله سید ضیاء چندباربه دیدار رضاخان میرپنج ویارانش شتافت [بنا به گفته سیدضیاءالدین]، در این دیدارها و گفتگوها چه گذشته است، کسی آگاه نیست، سید تا روزیکه زنده بود، ادّعا میکردکه خاطراتش را نوشته ونزدِ یکی ازبانکهای سوئیس به امانت گذاشته است، امااین خاطرات، سالهای سال پس از مرگش، مثل خاطرات بسیاری دیگرکه به این بهانه دروغ توسّل میجستند، منتشرنشده، باقی مانده است... باچنان شرایطی که درنیمه دوم سال ۱۲۹۹ پدید آمده بود، آشفتگی اوضاع ایران به پایه ای رسیده بودکه چند نفر از سیاست پیشگان مُتهوّر و تندرو برآن

---

[۵۲] - سایه ای ازسردار. ۱۸۵- ۱۸۶

شدندکه بایک کودتابه آن اوضاع نابسامان خاتمه دهند، شایددرایران نا امن وازهم پاشیده، قدرت ومرکزیّتی بوجود آورند.

یکی ازاین شخصیّت ها سید حسن مدرّس روحانی سیاسی وشجاع بودکه میخواست باکمک سالارجنگ پسربانوی عُظمی کودتا کند.
سالار جنگ، درورامین به دستورمُدرّس عدّه ای از افراد مسلح دورخود جمع کرده وقراربودگروهی ازافراد بختیاری هم ازاصفهان آمده به آنان مُلحق شوند و زیر فرمان مدرس تهران را تسخیر نمایند...

دومین شخصیّتی که اندیشه کودتارادرسرمیپرورانید، نصرت الدوله فیروز وزیر امور خارجه کابینه وثوق الدوله وعاقد قرارداد ۱۹۱۹ بود، فیروزهنگام سقوط کابینه وثوق الدوله در اروپا بودودرهمانجا نقشه ای برای ایجادیک کودتا درایران طرح کرده بود». [۵۳]

دکترنصرالله سیف پورفاطمی، طیّ مقاله ای باعنوان "رضاشاه پهلوی و حوادث نیم قرن تاریخ سلطنت پهلوی درایران" در شماره ۱۵ فصلنامه "رهاورد" مینویسد: «...سیدضیاءالدین درمجلس چهاردهم خودراعامل کودتاورضاخان رادست نشانده معرفی میکند، دردوره چهاردهم مجلس من با سید ضیاءالدین همکاری و دوستی داشتم، اغلب سید راجع به اوضاع روزهای قبل از کودتاوحکومت صدروزه اش صحبت میکرد.

سیدضیاء، گفت که درسالهای قبل از کودتاهمیشه به این فکربوده که دررأس یک دولت قوی قراربگیرد... پس ازاستعفای وثوق الدوله، بفکرکودتاافتادوهنگامیکه سپهدار پیشنهاد وزارت خارجه به اوکرد، رسماً ردکرد ومیگوید این دولتهاداخل آدم نیستند بنابراین باکاظم خان [سیّاح] ومسعودخان [کیهان] وزمان خان افسران ژاندارمری همراز وهمفکرشده وبرای کودتا بدست ژاندارمهانقشه میکشد، ولی بر رغم سیّد، افسران ژاندارمری تربیت شان طوری بودکه حاضر نبودندبرخلاف قانون عملی انجام بدهند و بدین روی عُرضه وبُرندگی وسرعت عملی راکه یک کودتالازم دارد از آنها سلب کرده بود، درضمن عمل، مستحضرشدکه دیگران هم ازقبیل نصرت الدوله ومدرّس وپسربانوی عُظمی بفکر کودتا هستند، ولی حنای شان رنگ زیادی نداشت...

سپس درادامه مطالب فوق همچنان ازقول سیّدضیاءالدین مینویسد: سیّد اوایل ۱۹۲۱ سفری به قزوین داشته ودرآنجا باسران قزّاقهامخصوصاً رضاخان - احمدآقا [امیراحمدی] و رضاقلی خان

---

[۵۳] - همان. ۱۸۲-۱۸۳

امیرخسروی وامیرموثّق نخجوان آشنا میشود، درضمن سفارت انگلیس به بانک شاهنشاهی دستورمیدهدکه حقوق عقب افتاده قزّاقها را تحویل سیدضیاءالدین بدهد، تا او شخصاًبه آنها بپردازد، سیّدبرای باردوم عازم اردوگاه قزاق شده وباکمک کلنل اسمیت حقوق عقب افتاده قزاقها را پرداخته به اضافه بهر قزّاق لباس وکفش نومیدهدودرضمن آنهاراتشویق کرده که برای خاتمه دادن به اوضاع هرج ومرج درمرکز او را یاوری کنند... روزقبل از کودتا، سید برای دفعه سوم نزد قزاقها رفته وبارضاخان واحمدآقاملاقات کرده و...».

اما رویدادهای تاریخی برپایه اسناد وواقعیّت ها، خلاف آنچه راکه آقای سیف پور فاطمی نوشته است، نشان میدهد، ایشان نوشته اند: افسران ژاندارمری تربیت شان طوری بود که حاضر نبودند برخلاف قانون عملی انجام دهند، لذا کاظم خان و مسعودخان و زمان خان ازافسران ژاندارمری نیزچون نمیخواستند برخلاف قانون عملی انجام دهند، دست به کودتا نزدند، حال آنکه به رغم نوشته ایشان، دوتن از آنان (سرهنگ کاظم سیّاح وسرگرد مسعود کیهان) با کودتا چیان سوم اسفند ۱۲۹۹ همراه ودردولت کودتا عهده دارپُستهای حسّاس وزارت جنگ وفرمانداری نظامی شدند و به این ترتیب به رغم نظر ایشان، برخلاف قانون عمل کرده بودند! ضمناً برخلاف باور دکتر سیف پور فاطمی این رعایت به قانون درمورد همه واحدهای ژاندارمری و فرماندهان آن که زیرنظرافسران سوئدی خدمت میکرده اند صادق نبوده است، مانند قیام سرگرد لاهوتی با افراد زیرفرماندهی اش درتبریز وکلنل محمد تقی خان پسیان با ژاندارمهای همراهش درخراسان وپیوستن بخش بزرگی از ژاندارمها به فرماندهی چند افسرسوئدی وایرانی به کمیته دفاع ملی، درقم وسپس در کرمانشاه به تشکیلات دولت موقت به نخست وزیری نظام السلطنه مافی، آنهم در حالیکه دولت مرکزی همچنان برقرار بود.

بنابراین تردیدی نیست که باهمه وابستگی سیدضیاءالدین، به سفارت انگلستان ازآنجا که دولت مزبور در صدد برپایی کودتا بویژه بدست نظامیان نبود، همانگونه که پیش ازاین نیز اشاره شده است، کودتای مورد انتظار سید ضیاءالدین از قوّه به فعل درنیامد وگرنه درچنان شرایط نابسامانیها وآشفتگی ها وسردرگمی ها و ضعف شدید دولت ودرحصاری بودن نیروی قزاق درآقابابا، برپایی کودتا بدست همین افسران ژاندارمری وافراد زیر فرمان شان (هرچند به تعداد نه چندان زیاد) در صورت پشتیبانی دولت وسفارت انگلستان، کاری بس ساده ودردسترس بود میسر نمیبود.

سرلشکرحسن اخوی، بااشاره به نوشته دکترسیف پورفاطمی مینویسد: «...اینکه نوشته اند: درضمن آیرونساید وسفارت انگلیس

مستقیماً درپرداخت حقوق و اداره قزاقخانه دخالت کرده وسیّد ضیاءالدین را واسطه پرداخت وجهی که بانک شاهی دراختیارش میگذاشت، قرارمیدهند، نمیتواند صحیح باشد، زیرا:

نخست اینکه دریادداشت روزانه آیرونساید هیچ جانامی ازاین مأموریّت سید ضیاءالدین نیامده است.

بُرهان دوم اینکه چنانچه دریادداشتهای دیگراو دیده میشود، او سرهنگ دوم "اسمیت colonel Smythe" رامأمور این کارکرده بود، اگرسفارت انگلیس به سید ضیاءالدین اعتمادداشت وبه صاحب منصب مالی قزاق [که انگلیسی بود] بی اعتماد بود، ژنرال آیرونسایداجازه نمیدادکه شخص دیگری (آنهم ایرانی) ناظر عمل افسر انگلیسی (اسمیت) بشود و سفارت هم بخود اجازه نمیدادچنین رفتارزننده ای را از ژنرال انگلیسی (که تابع سفارت هم نبود) بخواهد... و بالاخره میبینیم ژنرال آیرونساید پس از بازدید قزّاقهای اردوگاه آق بابا در روز ۱۴ ژانویه (۲۴ دیماه ۱۲۹۹) در یادداشت روزانه خودنوشت: اسمیت سروسامانی به وضع شان داده است، مواجب هامرتباً پرداخت شده است واکنون این افراد لباس ومسکن دارند... این یادداشت هرگونه ابهامی را در مورد مسئولیّت [مالی] سرهنگ اسمیت دراین کار وعدم دخالت سید ضیاءالدین را روشن میسازد.

اگربه امکان اجرای این ادّعا کمی دقیق تر شویم خواهیم دید که برای سه هزار قزّاق اردوگاه آق بابا تهیّه سه هزاردست لباس زمستانی (پالتو - کُت وشلوار - زیرپیراهنی - زیرشلواری وجوراب وپوتین یا چکمه) چه مدّت وقت لازم دارد، واینکه این ملبوس نظامی معمولاً دربازار برای فروش عرضه نمیشود و باید خیّاطخانه و کفّاش خانه دیویژن قزاق پس ازدریافت مصالح لازمه آنها را تهیّه کند، معلوم میشود اقلّاً یکماه قبل ازآن باید بهای آنرا کارپردازی قزاق خانه داده باشد، پس ادّعای آنکه بین سفر اول (اوایل ژانویه) وسفر دوم سیدضیاءالدین به قزوین (که باید قبل از ۱۴ ژانویه وبازدید ژنرال آیرونسایدباشد) یعنی درحدود ده روز او توانسته است آن مقدار لباس رافراهم کند، قابل تصوّر نیست. هرکس کمی فکر کند میفهمد تقسیم سه هزار جُفت پوتین یاچکمه به سه هزارنفرکه باید پای هرنفر اندازه گیری وپوتین یا چکمه آن اندازه را به او داد، چندروز وقت لازم دارد و نتیجه میگیرد که سید ضیاءالدین نمیتوانسته است ضمن یک بـــازدید به هر قزّاق یک دست لباس بدهد..». [٥٤]

[٥٤] - فصلنامه ره آورد، شماره ۱۵ - ۱۵۹

دکتر مصطفی الموتی، مینویسد: «...جمال زاده، قسمتی از تقریرات سید ضیاءالدین را چنین نقل میکند: درسال ۱۹۲۰ که ازطرف وثوق الدوله مأمور بستن عهدنامه جدیدبادولت شوروی شدم، کلنل کاظم خان سیّاح مُنشی من بود، وقتی باکاظم خان صحبت میکردیم، من گفتم توپانصد نفرآدم مسلح دراختیارمن بگذارتا اوضاع را عوض کنم، پس از مراجعت به ایران، کاظم خان ومسعودخان [کیهان] و زمان خان مأمور قزوین شدند... سرانجام قوای قزاق ازقزوین حرکت کرد، رضاخان لیاقت فوق العاده ابرازداشت.. بدون آنکه به احدی خبربدهم بادرشکه بیرون دروازه رفته با اتوموبیلی که کاظم خان ومسعودخان آورده بودندسوارشده عمّامه رابرداشته کلاه بر سرگذاشتم، قوای پیاده به کرج رسید وسواره درمهرآباد بود، برای اولین بار در قهوه خانه با رضا خان روبروشدم با حضور مسعود و کاظم خان واحمد آقا، بارضا خان بنای مذاکره راگذاشتم... بعد رضاخان نطق مُهیّجی برای قزاقها کرد، بعد من پیشانی او را بوسیدم وگفتم شما بعد از من رییس دیویزیون قزاق هستید... قوای قزاق تفنگ داشت ولی فشنگ نبود که وسایل رزم تهیّه گردید... نمایندگان شاه و سفارت انگلیس هم رسیدندوبا رضا خان به مذاکره پرداختند، نگران شدم که اگرآنها رأی رضاخان رابزنند کارها خراب شده به زندان خواهیم رفت، رضا خان درمقابل حرفهای سنجیده ادیب السلطنه داشت کم، کم نرم میشد که من پریدم توی اطاق وبنای نطق را گذاشتم وگفتم این قزاقها خیلی غیرتمند هستند به آنها خیلی ظلم شده وحاضر نیستند بیش ازاین تحمل کنندبااین طرزدست رضاخان را گرفته ازاتاق خارج شده گفتم شیپورچی ها شیپور حرکت را بزنند، من درگوش رضاخان دعا خواندم و راه افتادیم. وقتی رضاخان باادیب السلطنه دراُتاق صحبت میکردمن به رضاقلی خان [امیرخسروی] گفتم به رییس خود بگوکه اِتاماژور [رییس ستادارتش که با توجّه به تقریر سید ضیاءالدین نزد جمال زاده یعنی رییس دیویژیون قزاق] میگوید یک دقیقه تشریف بیاورید بیرون، اوکه قیافه خوشگلی مثل دخترفرنگیها داشت نزد رضاخان رفت وپیغام داد، که باعصبانیّت گفت: اِتا ماژور چه خری است؟...». [۵۵]

اگر آنچه راکه جمال زاده، ازسیدضیاءالدین به این عبارت که: «برای نخستین بار درمهرآبادبارضا خان روبرو شده است» نقل میکند بدون کم وکاست عین گفته او باشد، بنابراین سخنان سید ضیاءالدین پس از شهریور ۱۳۲۰ در دوره چهاردهم مجلس شورای ملی (بنا برنوشته دکتر سیف پور فاطمی) که خودرا عامل اصلی و مُبتکر کودتا معرّفی میکرده ونیز مدّعی پول ولباس رسانی به قزاقهای اردوگاه آقابابا درچند نوبت بوده است، نادرست وبدور از واقعیّت است، چراکه چگونه بوده است باحضورچندباره دراردوگاه آقابابا و انجام آنهمه کارها، موردی

[۵۵] - ایران درعصرپهلوی، دفتر یک - ۱۱۳-۱۱۵

پیش نیامده بود تابا رضاخان فرمانده مقتدر وکُنجکاو آن اُردو که ازسوی ژنرال آیرونساید به این مقام برگزیده شده بود (که به شرح بیشتر آن خواهم پرداخت) دیداری داشته باشد ویا ژنرال آیرونساید نامی از او دردفتر خاطراتش بُرده باشد!؟

باتوجّه به خُلقیات رضاخان که دوست ودشمن درتهوّر وبی باکی اش اتفاق نظر دارند وژنرال آیرونساید فرمانده نیروی نظامی بریتانیا درشمال ایران (نورپر فورث) ووزراء مختار انگلیس درایران (نورمن ولورین) نیزدرگزارشات ویاخاطرات خود از او با چنین خُلق وخویی یادکرده اندورفتار پیش وپس از کودتای او ویاآنگونه که تاریخ نگاران وخاطره نویسان نوشته اندحکایت ازچنین ویژگی دارد، جای تردیدی برای بی پایه وسست بودن تقریرات سید ضیاءالدین باقی نمیگذارد، مگر دیدار نخستین بارش با رضاخان دردهکده مهرآباد.

سیلی زدن به صورت سرهنگ کلرژه، افسری که ازسوی دولت روسیه شوروی به روال گذشته به فرماندهی نیروی قزاق درایران منصوب واعزام شده بود که منجر به کناره گیری کلرژه وترک او از ایران گردیده بود و از نظر نظامنامه نیروی قزاق، حداقل کیفر اهانت به مافوق، زندانی شدن وبالاخره انفصال ازآن نیرو بود، از مصادیق روشنِ تهوّر وبی باکی اواست. [٥٦]

گذشته ازاین، اینکه رضاخان گفته بود "اِتا ماژورچه خری است؟" از اساس ادّعای سید ضیاء را باطل میکندکه گفت: « پیشانی اورا بوسیدم وگفتم بعد ازمن، رییس دیویژن قزاق هستید!». اوکه به گفته خود تازمان رسیدن قزاقها به مهرآباد با عمّامه و ردای آخوندی بوده است، چگونه میتوانسته است رییس دیویزیون قزاق باشد!؟ همچنین چگونه بوده است که باداشتن چنان سَمَتی، همراه نیروی خود از زمان حرکت قزاقها ازآقابابا به سوی پایتخت، نبوده است وزمانیکه رضاخان با افراد زیر فرماندهی اش به مهرآباد میرسد، برای نخستین بار با او در قهوه خانه ای ملاقات میکند؟ از سویی دیگر درتقریرات خود روشن نمیسازد که مقام ریاست دیویزیون را از سوی چه مقامی دریافت کرده بوده است، که بعد ازخود آنرا به رضا خان تفویض میکردویا با داشتن سَمَت ریاست دیویزیون، چگونه فرماندهی بوده است که برای انجام یک امر خطیر یعنی کودتا، افراد زیرفرمانش رابا تفنگها و مسلسل های بدون فشنگ بسوی تهران هدایت میکرده، که گویی هدف ازاین کار، اجرای یک برنامه نمایشی بوده ا ست!؟

---

[٥٦] - همان . ۲۴ـ ۲۵

پرسش دیگر اینکه اگراو عامل ومُبتکرکودتا و اتاماژور ورضاخان فرودست او بود (طبق آنچه که سیف پورفاطمی از قول سیدضیاء نوشته که اوعامل ورضاخان دست نشانده اوبوده است)، چگونه بود که نمایندگان اعزامی از تهران با او به مذاکره نپرداختند سهل است که اوحتا به عنوان مستمع آزاد دراتاق مذاکره حضور نداشت وطرفِ هیأت اعزامی تنها رضا خان بود نه او؟ وانگهی او که دربیرون اتاق بود با توجّه به هوای سردروزهای نخستین اسفندماه وهمچنین بخاطر ویژگی مذاکره، که معمولاً دراتاقی بسته صورت میگیرد، چگونه ازگفته های حاضران درآن اتاق آگاه میشده است؟ مگراینکه نشانی ازگشوده بودن دراتاق وفال گوش ایستادن سید ضیاء الدین ارائه شود! ضمناً باید توجّه داشت که شیپورچی درهر نیروی نظامی، یک فرد نظامی است که برای به صدا درآوردن شیپور، تنها ازمافوق نظامی خود همانند سایر افراد نظامی دستور میگیرد نه از یک شخص غیر نظامی. چه بسا رویدادها که به خاطر داوری ها و ابراز نظرهای مُغرضانه ویا نا آگاهانه این چنین مخدوش و موجب گمراهی خواننده یا شنونده شده است!

صدرالدین الهی، روزنامه نگاری که به چپ بودن مشهور استِ میگوید؛ در زمستان ۱۳۴۳ به همراه همسرش درمزرعهٔ سعادت آباد، مِلک ومنزل سید ضیاء الدین طباطبایی، با اومصاحبه ای انجام میدهد که در هفته نامه کیهان لندن به شماره ۶۴۴ بیست وپنجم بهمن ماه ۱۳۷۵ درج شده است، به بخشی ازآن که درپیوند با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ میباشد اشاره میکنم، اومینویسد: «...آنچه شنیده ایم این است که سید ضیاء الدین کتابی دارد به نام "کتابِ سیاه" که به وقایع کودتا اشاره و نوشته؛ تاکنون منتشرنشده است وبطورامانی دریکی ازبانکهای سویس قرارداده است و قرار است پس از اومنتشرشود، وحالا هم هروقت پرسشی ازاومیشود، جواب میدهد "وقایع گذشته را بهتر است در آینده بدانیم"...دوباره ساکت میشود وپیشانی اش را میفشارد. ازاین سفسطهٔ شبیه به فلسفه عاجز وعصبانی میشود. بازهم میتازم که به حرفش بیاورم، سید مرابازی میدهد، نمیخواهد راجع به کودتا بگوید، مدّعیان از ترس کتاب سیاه که هرگز نوشته نشده وهرگزبه امانت گذاشته نشده، مراعات این بلوف زدن را میکنند. فکرم را با او درمیان میگذارم، چشم بسته است وجوابم را نمیدهد، سماجت میکنم: آقاپول کودتا از کجاآمد؟

- انگلیسی ها دادند.

- به کی؟

- به من.

- چرا؟

- گول شان زدم.

- چه وعده ای؟

- جواب نمیدهد، زنم با اشارهٔ چشم وابروساکتم میکند، آرام نمیگیرم.

- با رضاخان چه کسی تماس گرفت؟
- من.
- به بهانه کودتا؟
- نه.
- به چه بهانه ای؟
- دریافت حقوق پس افتاده و درجات معوّقه».

تاآنجا که اسناد ومدارک وحتّا تقریرات وسخنرانیهای بی پایه واساس سید ضیاءالدین در مجلس شورای ملی ونزد این وآن گواهی میدهند، عامل اصلی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ کسی بجز رضا خان میر پنج نبوده است، دغدغه وآرزویی که ازچندسال پیش او را رها نمیکرده است.

آنچه که ازتقریرات وسخنرانیهای سیدضیاءالدین، درمجلس شورای ملی پس از شهریور ۱۳۲۰ و نیز نزد جمال زاده وسیف پورفاطمی وصدرالدین الهی ویا داستانِ اعطای درجات معوّقهٔ قزاقها که بدون طی مراحل معمول وتوشیح احکام توسط شاه که فرمانده کل قوا بود ودریافت پول از سفارت انگلیس تا حقوق پس افتاده قزاق ها مستقر در اردوی آقا بابا را همراه با لباس وکفش آنهم بدون دردست داشتن اندازه های قدّ وقواره قزاقها به آن نیرو برساند ودعوی دروغینِ به امانت گذاردن خاطراتش زیرنام «کتاب سیاه» بر میآید، همه وهمه گویای روشن این نکته است که درغیاب عامل کودتا و در غریبی میتوان گفتار یکسویه وپریشان درغربال ریخت و لاف فراوان زد؛ دریغ که با این چنین گفتارها وادعاهای بی پایه، چه گزکها که بدست مخالفان رضاشاه داده نشد وبخشی از تاریخ میهن ما آلوده وپریشیده نگردید!؟

متأسّفانه برخی ازتاریخ نگاران ونویسندگان بخاطرغرض ویا ازسرناآگاهی اینگونه تقریرات ودعوی های سُست وبی پایه رابدون بررسی و تحلیل، اسنادی مُسجّل ومُستند دانسته وازآنها به عنوان سندومدرک تاریخی یادکرده ومیکنند!

آنچنانکه پیش ازاین اشاره کرده ام، اندیشه کودتا دررضا خان، پیش از آنکه سید ضیاءالدین در پشتیبانی از وثوق الدوله بخاطرامضای قراردادننگین ۱۹۱۹ (کپی قرارداد دربخش پیوستها دیده میشود) در روزنامه رعد، طیّ مقاله ای بنویسد که: آقای وثوق الدوله خدا عمرت دهاد! و ازآنچه که دیگران به خیال اجرای آن افتاده باشند، مسبوق به سابقه ای دورتربوده است.

رضاخان، درآن روزها که جنگ جهانی نخست هنوز به پایان نرسیده و سر زمین ایران میدان تاخت وتازنیروهای نظامی روس

وانگلیس وعثمانی بود، ازطریق سفارت آلمان درتهران دردیداری با "مسیو رودلف زومر" شارژ دافر آن سفارتخانه، از وی خواستارکمک دولت آلمان جهت برپایی کودتا میشود، که مورد موافقت «زومر» قرار میگیرد وزومر آنچه که ازرضاخان شنیده بود، توسط پیکی مورد اعتماد بنام "عبدالرّحمان سیف آزاد" به وزارت امور خارجه آلمان گزارش میدهد، امپراتور آلمان که درآن زمان پس ازمتارکه جنگ بادولت تازه برسرکارآمده بلشویک، همچنان بادولت انگلستان درحال جنگ بود، بااستقبال ازانجام کودتای ضدِ انگلیسی درایران بدست یک نظامی میهن دوست وشجاع که بتواند دست انگلیسی ها را از ایران کوتاه کند، مأموری راباتجهیزات وساز وبرگ لازم، همراه باچند نظامی کارآزموده به ایران گسیل میدارد.

میرزاابوالقاسم خان کحّال زاده، که خود واسطه آشنایی ودیداررضا خان با مسیو زومر بوده است درکتاب خاطراتش که سالها پس ازمرگش انتشار یافت مینویسد: «...دراول سپتامبر ۱۹۱۸ مطابق با ۱۴ ذیقعده ۱۳۳۶ و برابر با ۶ شهریور ۱۲۹۷ آقای شیخ عبدالرحمن سیف ازبرلن مراجعت ونوشتجات رمزی که همراه داشت به کفیل سفارت امپراطوری آلمان تسلیم کرد... قسمت بسیار مهم دیگر رمز واصله این بودکه نام مأمورفوق العاده دولت امپراطوری آلمان را اطلاع داده بودند که "لیتن" سکرتر سابق سفارت امپراطوری آلمان [درایران] که اخیراً درجنگ شرکت کرده از "فرونت" احضار وبه منظوراعزام به ایران، مجدداًبه وزارت خارجه منتقل شده وباتعلیمات بسیارمحرمانه وتجهیزات مفصّل باچندین افسر آلمانی وغیره فوراً به ایران اعزام خواهد شد، مراتب فوراً به میرپنج رضاخان اطلاع داده شودکه پس از ورودبه طهران اقدام عاجل بعمل آورند، ونیز اطلاع داده بودند که آقای "ویلهلم لیتن" حامل نامه مخصوص امپراطور آلمان برای میرپنج رضا خان هستند که پس ازورود به تهران وسایل بسیار محرمانه وخاطر جمع فراهم شودکه نامه امپراطور به آقای رضاخان داده شود.» [۵۷]

اما این ستون نظامی به سرکردگی سرگرد ویلهلم لیتن، که تا بلغارستان پیش آمده بود، بخاطر استعفای ناگهانی "ویلهلم" امپراتورآلمان وپایان یافتن جنگ به برلین بازگشت ورضاخان درانجام کودتا ناکام ماند. [این تدارک پیش از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ = ۱۹۲۰ است]

ناگفته نماند که داستان آشنایی رضاخان باکحال زاده مُنشی سفارت آلمان وسپس با شارژ دافر آن سفارت وارسال مراسله توسط شخصی به نام «سیف آزاد» که مورد اعتمادآن سفارت بوده است به

---

[۵۷] - دیده ها وشنیده ها . ۳۸۶ -۳۸۷

آلمان، بسیارجالب وخواندنی است که در کتاب «دیده ها وشنیده ها» نگارش کحال زاده به گونه ای مشروح آمده است، چون نقل جملگی آن مطالب موجب به درازا کشیده شدن این نگارش میشد، تنها به بخش اندکی از آن اشاره شده است. پس از سقوط نیکلای دوم، آخرین تزار روسیه و بر سر کار آمدن بلشویکها درآن کشوروخالی شدن میدان ازرقیب زورمند انگلستان، یعنی روسیه، لردکرزن وزیر امور خارجه آن دولت به سبب ضعف ودرماندگی زمامداران نالایق دوران قاجار درایران، ازآنجا که ازگسترش ونفوذ کمونیزم درایران و منطقه به ویژه از جهت منابع نفتی دربخش جنوبی ایران وهمچنین هندوستان که مردم آن به خاطر استیلای درازمدّت انگلستان برآن سرزمین ورفتار غیر بشر دوستانه آن دولت به شدت ناراضی بودند وگه گاه دست به شورش ونافرمانی میزدند، نگران بود، بهترین راه برای حفظ منافع انگلستان درایران وهندوستان را، دردست گرفتن نیروی نظامی ومالی ایران زیرنظر فرماندهان نظامی ومُستشاران مالی انگلیسی با اختیارات تام میبیند و برای رسیدن به این هدف بادسیسه وپرداخت رشوه به احمدشاه (هرماه پانزده هزارتومان) به منظور روی کارآوردن وثوق الدوله به مقام نخست وزیری وپشتیبانی از او، موفّق گردید قراردادی را که به قرارداد ۱۹۱۹ مشهور شد، بین نماینده سیاسی خود در ایران (سرپرسی کاکس) و وثوق الدوله و نصرت الدوله (وزیر امورخارجه) وصارم الدوله مسعود (وزیردارایی) منعقد کند که دربخش پیش به مبلغِ رشوه پرداختی به نامبردگان اشاره شده است.

قباحت این قراردادکه سُلطه کامل انگلستان رابرشئون نظامی وسیاسی و اقتصادی واجتماعی ایران فراهم میساخت، به حدّی بودکه یکی ازافسران ایرانی شرکت کننده درمذاکره بانمایندگان دولت انگلستان، بنام "سرهنگ فضل الله آق اِولی" به عنوان اعتراض دست به خودکُشی زد که این رویداد درآگاه شدن بیشتر مردم از شرایط ننگین قرارداد و تهییج احساسات آنان درمخالفت باقرارداد، بسیار مؤثّر بود، ضمناً تقبیح تلویحی دولتهای آمریکا وفرانسه ومخالفت دولت تازه برسرکار آمده بلشویکی روسیه را نیز نباید از نظر دور داشت، تا آنجاکه حتّا وزیر امور هندوستان در کابینه انگلستان "ادوین مونتاگو" طی ارسال نامه ای به لردکرزن، درمقام انتقاد از طرح قرارداد مزبور برآمد ونوشت: «...این نقشه ایکه درنظردارید (ومن واقعاً هیچ ضرورتی برایش نمیبینم) تنها نتیجه اش جریحه دارکردن احساسات ملی ایرانیان خواهدبود، چون لحن کلی بیانات تان درآن جلسه که اکنون روی کاغذ آمده، اینطور نشان میدهدکه شما مردم ایران رابه چشم یک مُشت کودک صغیر نگاه میکنید که احتیاج به قیّمی دیکتاتوردارند وهمیشه بایدآمری بالای سرشان باشد. رویهمرفته این سیاستی را که مدّعی هستید از تصویب کمیسیون خاوری گذشته است به هیچوجه نمیتوان رضایت بخش تلقّی کرد مگر اینکه قبلاً ترتیبی داده شودکه موقعیّت ما در ایران تثبیت

گرددکه خودایرانیان ازآن راضی باشند، یعنی اطمینان حاصل کنند که ما در همان حالی که مایلیم به ایران کمک کنیم، ابداًچنین قصدی نداریم که اداره امور کشورشان راتحت نظارت کامل خود درآوریم. تابحال چندین مرتبه به کمیسیون مسایل خاوری هُشدار داده ام که برای وادارکردن حکومت هندوستان به اینکه حصّه خود را از کمکهای مالی به ایران کمافی السّابق قبول کندباچه اشکالاتی روبرو خواهم شد، لذابهتراست ازهم اکنون به صراحت اعلام دارم که درآتیه به هیچوجه این توانایی رادرخوداحساس نمیکنم که حکومت هندوستان را وادار به قبول مخارجی سازم که ماه به ماه ازدرآمدهای داخلی هند به ایران داده شود، نه وزارت هندوستان و نه نایب السلطنه هند، هیچکدام باآن موافق نیستند». [۵۸] درآن زمان یعنی درسال ۱۹۱۹ (۱۲۹۸ه - خ)ن یروهای مُسلّح درایران عبارت بوده اند از:

الف - نیروی قزاق با ۸,۰۰۰ تن که درتهران - قزوین - تبریز - همدان و کرمانشاه متمرکزبودند، به فرماندهی افسرروسی که ازسوی دولت روسیه انتخاب وبه ایران اعزام میشده است، با ۵۶ افسر روسی و ۶۶ افسرجزء روسی و ۲۰۲ افسرایرانی.

ب - نیروی ژاندارم با ۷,۰۰۰ تن که پاسداری ازامنیّت داخلی رابرعهده داشت به فرماندهی افسر سوئدی با ۲۲ افسرسوئدی ۲۰۰ افسر ایرانی.

پ - نیروی نظمیّه با ۸,۰۰۰ تن زیر نظر افسر سوئدی.

ت - پلیس جنوب SPR (مُخفف SOUTH PERSIA RIFLES) عبارت از ۵,۴۰۰ سرباز ایرانی ۴۷ افسر انگلیسی و۱۹۰ افسر ایرانی، ۲۵۶ افسر جزء هندی به فرماندهی افسر انگلیسی با عنوان "ژنرال اینسپکتور" قرار داشت که درفارس وکرمان مستقر وازکنترل ونظارت دولت ایران خارج بود.

دولت انگلستان همچنین با آغاز جنگ جهانی نخست، درچندبخش دیگرایران اقدام به استقرارنیروی نظامی به شرح زیرکرده بود:

۱. استقرارنیرویی دربخش شرقی ایران یعنی خراسان وسیستان وبلوچستان که مرکب ازسربازان بریتانیایی وهندی به فرماندهی ژنرال انگلیسی به منظورنظارت براوضاع آن نواحی وترکستان روس.

۲. استقرار یک نیروی دریایی کوچک دربخش جنوبی دریای مازندران که مرکز آن بندرانزلی بود.

۳. نیروی دیگری بنام نیروی شمال بانام مخفف نورپرفورث (NORTH PERSIA FORCE) که افسران وافرادآن را انگلیسی ها وهندی ها ونپالی ها تشکیل میدادندودرشهرهای بادکوبه - انزلی - رشت - قزوین - همدان و کرمانشاهان مُستقر بودندکه باآغاز جنگ جهانی نخست ابتدابه بهانه کمک و همراهی بامتفق جنگی اش روسیه تزاری درمقابله با نیروی نظامی دولت عثمانی، وارد خاک ایران شده بود، وزمانیکه رژیم تزاری

[۵۸] - سیمای احمدشاه . ۱۸۰- ۱۸۱

درروسیه سقوط کرد، برای کمک به استقلال طلبان قفقاز وژنرالهای هوادار تزار و سپس به بهانه جلوگیری ازهجوم بلشویکها به ایران، تا فروردین ۱۳۰۰ در ایران مستقر بود و فرمانده این نیرو چندی پیش ازرویداد کودتا، ژنرال آیرونساید (G. EDMOND IRONSIDE) بود که از تاریخ اول اکتبر ۱۹۲۰ (۸ مهرماه ۱۲۹۹) عهده دار فرماندهی این نیروومأمور خروج هرچه زودتر آن ازایران شده بود.

سالها پس ازمرگ آیرونساید، پسرش لرد آیرونساید، یادداشتهای پدرش را منتشر کرد ودرمُقدمه آن نوشت: «درسال ۱۹۲۰، کشور [ایران] درآستانه هرج و مرج بود، قوای بریتانیا اساساً به این علت درقزوین مستقر گردیده بود که ازهجوم بلشویکها جلوگیری کند، ازدیدگاه امپراطوری بریتانیا، هجوم بلشویکها بیش از آنکه امتیازات تازه بدست آمده نفتی را در ایران مورد تهدیدقراردهد، خطری برای امپراطوری هند بشمار میآمد، اقتدارمنطقه خلیج [پارس] همچنان دردست بریتانیایی های مقیم بوشهر بود که خودرا دربرابرحکومت هند مسئول میدانستند.» [۵۹]

به موجب ماده ۳ قرارداد ۱۹۱۹ مقرّر شده بودکه نیروی های قزاق - ژاندارمری - نظمیّه و (اس - پی - آر) درهم ادغام وبه صورت یک نیروی واحد به فرماندهی ژنرال انگلیسی (ژنرال دیکسن) و تعدادی افسران انگلیسی قراربگیرد، اما وجود "استراسلسکی" دررأس دیویزیون قزاق ومخالفت او با ادغام نیروی قزاق با سایر نیروها مشکلی بودکه باید از سرراه برداشته میشد.

ژنرال آیرونساید، مأمورشده بودکه نیروی زیر فرماندهی اش را به خاطر مشکلات مالی دولت انگلستان وپاره ای محذورات سیاسی که به آنها اشاره خواهد شد، تا پیش از آوریل ۱۹۲۱ به نحویکه به صورت شکست دربرابربلشویکهاتلقی نشود، ازایران خارج کند.

ژنرال نامبرده مینویسد: «...سی ام [دسامبر ۱۹۲۰] تلگرام رمزی از وزارت جنگ رسید، ازمن پرسیده شده بود که تاچه حدّامکان پذیراست که من نیروهایم را فوراً از ایران تخلیه کنم؟ حکومت میخواست تا آنجا که ممکن است صرفه جویی کند و میخواست که این عملیات پیش ازاول آوریل ۱۹۲۱ [فروردین ۱۳۰۰] خاتمه یابد». [۶۰]

لرد آیرونساید، همچنین درمقدّمه یادداشتهای روزانه پدرش مینویسد: «... سیاست کُرزُن نسبت به ایران، بدون توجّه به هزینه های

---

[۵۹] - ضمیمهٔ خاطرات ژنرال آیرونساید، ترجمه بهروزقزوینی. ۱۲

[۶۰] - همان. ۵۶

مربوط، اِعمال میشدو این امر در شرایط بُحران فزاینده اقتصادی درداخل بریتانیا، باعث پیدایش مشکلات حادّتری گردید، درمجلس لردها او را مجبور کردند که بطور مبسوط ازاقدامات خوددفاع کند». [٦١]

وزارت جنگ انگلستان طیّ یادداشتی به ژنرال هالدین (G , HALDANE) فرمانده نیروی نظامی آن دولت درخاور میانه که مقرّآن دربغداد بود وسَمَت فرماندهی نسبت به آیرونساید راداشت، گوشزد میکند که: باید به ژنرال آیرونساید تأکید کردکه چنانچه روسها به سپاه شمال حمله جدّی نظامی کنند، مادرموقعیّتی نیستیم که بتوانیم نیروی تازه به او برسانیم». [٦٢]

فرماندهی نیروی شمال که پیش ازآیرونساید با ژنرال "چم پین" بود، به خاطرهراسی که ازحمله احتمالی بلشویک ها داشت به قزوین عقب نشینی کرده و در این شهر مستقر شده بود. همزمان با عقب نشینی نیروی مزبور، نیروی قزّاق به فرماندهی ژنرال استراسلسکی، مأمور سرکوبی بلشویکها و جنگلیان دررشت و انزلی میشود وابتدا شهر رشت را به تصرّف درمیآورد، اما چندی بعددرجنگی که در انزلی روی میدهد، نیروی قزاق به سختی شکست میخورد وتلفات سنگینی را متحمّل میشود.

برخی علت شکست قزاق هارا به خاطر خیانت بعضی ازافسران روسی قلمداد میکنند، ولی دراین باره سند ویا نشانه ای ارائه نمیدهند، عدّه ای دیگر به ناراضی بودن افسران روسی از احتمال ادغام درنیروهای دیگر را که آنروزها مطرح بوده است اشاره کرده اند که این نظریّه نیز نمیتواند قانع کننده باشد، چرا که اگر نیروی قزاق درجنگ پیروز میشد، مکان وموقعیت شایسته ای مییافت و مورد پشتیبانی مردم قرار میگرفت لذا برکناری استراسلسکی بادراختیارداشتنِ هشتهزار نیروی فاتح درجنگ، که ژنرال انگلیسی چنین توفیقی دربرابر بلشویکها نیافته بود کار چندان ساده ای نبودوبرعکس شکست نیروی قزاق، ادغام این نیرورا باسایر نیروها تسجیل میکرد و فرمانده وافسران شکست خورده حرف چندانی برای گفتن نداشتند. آنچه که سبب شکست قزاق ها شد، ازسوی بلشویکهای داخلی مُستقر در گیلان نبود بلکه:

١) بخاطر گلوله بارانهایی ناوگانهای نیروی دریایی روسیه شوروی مُستقر درحریم ساحلی انزلی

٢) بمباران عمدی نیروی هوایی بریتانیابرسرنیروی قزاق که مُنجر به شکست وازهم پاشیدگی وفرومُردگی غروروواعتبارنیروی قزاق بویژه استراسلسکی شد، رویدادی که موجب شادمانی ژنرال آیرونساید ووزیر

---

[٦١] - همان. ١٣

[٦٢] - برآمدن رضاخان و... - ١٣١

مختار و دولت انگلستان گردید، چراکه به همین دستاویزبرکناری استراسلسکی وکلیه افسران روسی را دردسترس میدیدند، که چنین نیزشد.

قزاقهایی که توانسته بودندازآن مهلکه جان سالم بدرببرند، هریک به طریقی با حالی نزار وخسته ودرمانده وژولیده وژنده وبا پای پیاده خواستند خودرابه تهران برسانند، امانیروی نظامی شمال (نورپرفورث) مانع ازرفتن آنان (به استثنای استراسلسکی) به تهران شد وجملگی قزاقهای بی سازوبرگ ایرانی را دراُردوگاهی در دهکده آقابابا بیست کیلومتری شمال قزوین (درکنار جاده قزوین به رشت) اسکان دادند وافسران روسی را در بازداشتگاهی درقزوین تاتعیین تکلیف آنان، نگهداری کردند.

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «... بدیهی است متجاسرین گیلانی و قفقازی بلشویک درمقابل این اردوی قوی دولتی خاصّه که ازطرفی هم دشمن طالشی داشته باشند وازجنگل هم اطمینان نداشته باشند، تاب مقاومت ندارند، این است که با جنگ وگریز وگاهی بی صدا و ندا، تارشت بلکه تاانزلی عقب مینشیند. اُردوی دولتی به رشت میرسد ومردم رشت که ازتهدید زنده بگور رفتن هنوز بدنهای شان میلرزد، رسیدن این اردوی مکمل را به رشت نعمت آسمانی تصوّرکرده ازهرگونه پذیرایی نسبت به آنها دریغ نمیدارند و به حدّی مهربانی حتّی به نفرات آنها میکنند که شنیده میشودبعضی قزاقها از کرده های شناعت آمیز خود نسبت به مردم این شهر در موقعی که برای سرکوبی جنگلیان آمده بودند اظهارپشیمانی میکنند. اُردوی دولتی پس از توقف مختصردر رشت، بی آنکه سرنوشت خودرادرست مطالعه کند و بی آنکه از نقشه دشمن وتهیّه ای از پیش رو وعقب سربرای او دیده شده است آگاه باشد، به هوای اینکه متجاسرین رابه دریا بریزد، به جانب انزلی روانه میگردد. اینجاست که لبهای به مصلحت رویهم گذارده شده نظامیان انگلیس دراطراف قزوین به خنده گشوده میشودودیدگان اُردوی دولتی درسایه غرور واغفال صاحب منصب روسی به گریه میافتد، چه درمردابهای انزلی اردو پیش میرودکه ناگهان ازدریا گلوله های توپهای دورزن ازسر اردو گذشته، صحرارا پُرآتش میکند و با گلوله های شصت تیرکه ازاطراف میرسد، جوانان ایرانی مانندبرگ خزان به خاک میریزند و از این بلا بدتر، بلای بمباردمان طیّاره های انگلیسی است که ازطرف قشون انگلیسی مقیم ایران میباشد... به هرصورت ازآتش دشمن بلشویک آسا وانگلیس دوست نما، خلق کثیری از اردوی دولتی کُشته ومجروح گشته وباقیمانده آنهابابدبختی بسیار به شهر رشت برمیگردندوانگلیسیان درعذر این بمب اندازی وخسارت شدید که به اردوی دولتی وارد ساخته اندمیگویند طیاره های مابرای تحقیق حال اردوی بلشویک به انزلی رفته بودند واین اردو راقشون دشمن دانسته

بمبارده کردند[!]... در اینصورت لازم است مایکی از صاحب منصبان خودرا واسطه میان این دواردو قرار بدهیم [منظور اردوی قزاق ونیروی نورپرفورث است] تا نظایرآنچه واقع شده دیگر واقع نگردد». [٦٣]

ملک الشعرای بهار، مینویسد: «... سردارسپه به من میگفت من عدهٔ خودم را از بیراهه درحالیکه تا گلو در لجن ومرداب فرومیرفتیم وگاه خارهای جنگل ازکف پای قزاقان بیرون زده کفش آنها را دریده وبه پشت پامیرسید، ازکوه ها عبوردادم و لخت وگرسنه به قزوین آوردم وطوری مأیوس بودم که قصد کردم تهران آمده دست زن وبچه خود را گرفته به کوه های دوردست بروم وسربه صحرابگذارم». [٦٤]

همو درجای دیگرکتابش آورده است: «...در ١٠ ذی الحجّه درجنگی که بین قزاقها ومتجاسرین درپهنه بین رشت وانزلی وخُمام روی داد، روسها به کمک یاغیان از دریا برآمده توپهای بزرگ به خشکی پیاده کردند وبدین جهت قشون قزاق شکست خورد ...». [٦٥]

باشکست قزاقها قدرومنزلت استراسلسکی که چندی پیش پس از فرونشاندن شورش سوادکوهی هاوجنگلی ها وبلشویکها درمازندران به اوج رسیده بود و مورد تشویق احمدشاه قرارگرفته وبه دریافت نشان وشمشیر نادرشاه نایل شده بود، فرو نشست و چون مشیرالدوله نخست وزیروقت با برکناری او بنا به خواسته وزیر مختار انگلیس موافق نبود، ازکارکناره گیری میکند، اما جانشین او (سپهدارمنصوررشتی) به این خواسته تن درمیدهد وبابرکناری استراسلسکی، سایر افسران روسی نیز ازخدمت درنیروی قزاق برکناروازایران اخراج شدند.

ژنرال آیرونساید، مینویسد: «...من باید تصمیم میگرفتم که اگرقزاقها باوضعی آشفته ودرکمال بی نظمی قصد عبور ازصفوف ما را داشته باشند چه عکس العملی از خودنشان دهم... امّا مسأله مهم این بودکه باقزاقها چه بایدکرد؟ آیا باید آنها را در قزوین یا منجیل نگه میداشتم یا میبایستی بگذارم آنها به پایتخت بروند، به نظرم رسید که تنها وزیر مختار بریتانیا میتواند دراین مورد تصمیم بگیرد، احساس من این بود که اگرپای آنهابه تهران برسد دیگرهیچ چیزنمیتواند آنها را از آن شهر بیرون بکشد، حضور آنهادرتهران ممکن بود تأثیر بدی برسیاست بریتانیا درمورد ایران داشته باشد، هرچندکه من ازسیاست هیچ نمیدانستم، حس کردم که هرچه زودتر برگردم وباوزیر مختار مشورت کنم. من کارهای زیادی داشتم که برای انجام آنها وقت کمی دراختیارم بود، اکراه مُداوم فرماندهی کل درمورد پذیرش برنامه من

---

[٦٣] - حیات یحیی، دفتر ۴ - ۱۵۶ - ۱۵۷

[٦٤] - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر یک . ۵۳

[٦٥] - همان . ۵۲

برای اسکان نفرات [قزاق ها] مراسخت به خودمشغول کرده بود، همانطورکه انتظار داشتم، شکست قزاق ها قریب الوقوع بود[!] استراسلسکی پس ازآنکه روز بیست و یکم [اکتبر] تلگرام ناامیدانه ای به تهران مخابره کرد، درنخستین ساعات روز بیست و دوم عقب نشینی ازرشت را آغاز کرد... اما هنوز میبایست کارپر دردسر رساندن قزاقها به اردوگاهی درآقابابا درچند مایلی قزوین را نیز به انجام برسانم، من نقشه این کاررا ازپیش کشیده بودم[!]. [٦٦]

درتحلیل مطالبی که آیرونساید، درپیرامون شکست قزاقها واسکان آنان درقزوین یا منجیل درکتاب خاطراتش آورده است، به نکته هایی برمیخوریم که لازم است برای دستیابی به نتایجی درست وآگاهی دهنده، اشاراتی به آنها داشته باشیم.

ژنرال نامبرده مینویسد: «...اما مسأله مهم این بود که با قزاقها چه بایدکرد، آیا باید آنها را درقزوین ویامنجیل نگه میداشتم یا میبایستی بگذارم آنها به پایتخت بروند...» واین نوشته گواهی میدهدکه اواز هیچ مقام مافوق دستوری برای اسکان قزاقها در آقابابا نداشت، بویژه که سرفرماندهی متبوع اوازاین کاراکراه داشته است.

درجای دیگرمینویسد: «... همانطورکه انتظارداشتم شکست قزاقها قریب الوقوع بود... اما هنوزمیبایست کارپردردسررساندن قزاقها به اردوگاهی در آقابابا در چند مایلی قزوین رانیز به انجام برسانم، من نقشه این کاررا ازپیش کشیده بودم...».

بایک نظر گذرابه عبارات بالا، جای این پرسش خواهد بود درحالیکه نمیدانسته با قزاقهای شکست خورده وعازم تهران چه باید بکند، چگونه درجای دیگر مینویسد که نقشه این کار را ازپیش کشیده بوده است!؟ و دیگر اینکه با توجّه به برتری قوای قزاق بر بلشویکهای وطنی وهمراهان خارجی آنان وپیروزی قزاقها برآنان در رشت، پیش بینی شکست قزاقها ازمُشتی بلشویکهای شکست خورده وعقب نشسته تا انزلی امکان نداشته است، مگر اینکه ازقبل از نقش وهدف نیروی دریایی روسیه شوروی با اطلاعاتی که ازمنبع وابسته دریافت داشته آگاهی یافته ونیز بمباران نیروی قزاق توسط نیروی هوایی بریتانیا مستقردرایران، طرح اوبوده باشد، تا به این ترتیب زمینه برکناری استراسلسکی را که مانع جدّی وبزرگی برسرراه ادغام نیروهای نظامی بود، فراهم کرده باشد. ازسویی دیگرازسایر مطالبی که آیرونساید در کتابش آورده است، میتوان به روشنی دریافت که تا این زمان یعنی یکم اکتبر ١٩٢٠ (زمان عقب نشینی نیروی قزاق ازرشت) برابر با نهم

[٦٦] - ضمیمهٔ خاطرات ژنرال آیرونساید، ترجمه بهروزقزوینی. ٣٩ - ٤٠- ٤٣- ٤٤

مهرماه ۱۲۹۹، برای برپایی کودتا بدست قزاقهای روحیّه باخته وپریشانحال ودرهم ریخته، نه خوداندیشه و طرحی ازپیش داشته است ونه دستوری ازسوی دولت انگلستان که تا این تاریخ همچنان درپی گشایش مجلس شورای ملی وتصویب قرارداد ۱۹۱۵ با بر سر کار آوردن دولتی مُقتدر وعامل آن دولت بود، دریافت کرده بوده است ونه دستوری از سوی فرماندهی کل مستقردربغداد که حتا درمورداسکان قزاقها درآقابابا، اکراه داشته است، بنابراین توجیه درمییابیم که اسکان قزاقها دردهکده آقابابا از ابتکار و تصمیم شخصی وسرخوداو بودبه این منظورکه:

۱) گردآوری باقیمانده نیروی مزبوردرآقابابابه منظورعدم امکان بهره گیری استراسلسکی ازچند هزار قزاق شکست خورده و عاصی وخشمگین در پایتخت، به هدف ابقای خود.
۲) بازسازی نیروی مزبوروتقویت آن، صرفاً به منظورجلوگیری از هجوم بلشویکها به داخل ایران به خاطر فراهم آوردن زمینه خروج به موقع وبی درد سر نیروی شمال (نورپرفورث) ازخاک ایران که مجلس اعیان ووزارت جنگ بریتانیا تعجیل درخروج نیروی شمال ازایران راداشتند.
۳) فراهم کردن زمینه برای ادغام نیروهای چهارگانه درآینده که پیش ازاین، از آن نیروها نام برده شده است، به منظور ازبین بردن تشتُت نیروها وقرار دادن این نیروی واحد زیرفرمان یک فرماندهی که به موجب قرارداد ۱۹۱۹ ژنرال دیکسن ازسوی انگلستان به این سَمَت تعیین وبه ایران اعزام شده بود.

تردیدی نبودکه درصورت رسیدن نیروی باقیمانده قزاقها به تهران، استراسلسکی باتوجه به پشتیبانی مشیرالدوله نخست وزیر وجانبداری پنهانی احمد شاه از او، باکمک باقیماندهٔ افسران روسی وقزاقهای عاصی که چندماهی نیز حقوق خود را دریافت نکرده بودند، عامل شورش ومقاومت میشد ونیروی دیگری در پایتخت درآنچنان توانایی نبود تابتواند قزاقهارا برسرجای شان بنشاند، آنهم درآن شرایط حسّاس که تصویب قرارداد ۱۹۱۹ مطرح ومخالفت هایی ازسوی مردم ومنابع دیگر در جریان بوده است که درآن آشفته بازار، درکمین بودن بلشویکها را در بهره برداری ازآشفتگی ها نبایدنادیده گرفت.

گفتنی است که ژنرال آیرونساید تازمان اسکان قزاقها دراردوگاه آقابابا و حتا مدتی پس ازآن نه تنها هیچگونه آشنایی ویا آگاهی ازوجودافسری به نام "رضاخان" درآن اردو نداشت بلکه چنانکه خواهیم دید، اصولاً نه طرحی برای کودتا داشته ونه دستوری از دولت انگلستان ویا ستاد ارتش دریافت کرده بوده است.

لردکرزن، طی تلگرام ۱۳ سپتامبر ۱۹۲۰ [۲۴ شهریورماه ۱۲۹۹] با قید بسیار مهم وفوری خطاب به نورمن مینویسد: «بدیهی

است که مسأله لشکر قزاق را درحال حاضر بطورقطع نمیتوان حلّ وفصل کرد، اندیشه اصلی دراین باره موقعی که طرح یکپارچه کردن نیروهای مسلّح ایران برنامه ریزی شد، این بود که لشکر قزاق، نیروی اس پی آر و قوای ژاندارمری، همگی درهم ادغام شوند و ارتش یکپارچه را بوجود آورند، اما درقبال رویه ایکه حکومت کنونی ایران اتّخاذ کرده هیچ خوشبین نیستم که چنین نیرویی اصلاً بوجود آمدنی باشد... درقبال حرفها ودلایل استراسلسکی که در دو تلگراف اخیرتان به آنها اشاره شده است، تصور میکنم باید به شاه ومشیرالدوله خاطر نشان ساخت که هرگونه لحن یا رویّه تهدیدآمیز از طرف این مرد [استاراسلسکی] نسبت به ما اتّخاذ شود، بعیداست که دراحساسات حکومت انگلستان نسبت به وی اثری نامطلوب باقی نگذارد». [٦٧]

نورمن، قبلاً در تلگراف شماره ۶۱۸ مورخ ۸ سپتامر ۱۹۲۰ برخی از گفته های استراسلسکی را برای وزیرامورخارجه بریتانیا نقل کرده بود، از جمله اینکه به وی گفته است؛ «نیروهای تحت فرماندهی من اکنون مشغول دفاع از منافع بریتانیا درایران هستند باعلم به اینکه بمحض رفع شدن خطرحمله بلشویکها، دولت انگلستان خیال دارد خود لشکر قزاق را بعنوان یک سازمان مستقل، ازبین ببرد... ژنرال استراسلسکی به من گفت ازتمام آن نقشه ها وبرنامه ریزیهای محرمانه میان حکومت وثوق الدوله ودولت انگلستان [برای انحلال لشکر قزاق ایران] خبر داشته وحتی ترتیب خُنثی کردن آنها را هم با ابراز مقاومت مسلّح داده بوده است، ویکی ازکارهایی که خیال داشته برای ابطال نقشه های ما انجام دهد قطع شبکه ارتباطی مان باعراق بوده است...». [٦٨]

دولت انگلیس، برای به اجرادرآوردن هرچه زودتر مفاد قرارداد ۱۹۱۹ پیش از تصویب آن درمجلس شورای ملی، ازجمله انحلال لشکرقزاق وادغام آن در سایر نیروها، ازهیچ فشار به دولت ایران وکارشکنی دریغ نکرد و در این راه پیشاپیش، ژنرال "دیکسن" را در رأس هیأت نظامی برای فرماندهی نیروی یکپارچه شده ازنیروی قزاق وژاندارمری و تفنگداران جنوب (اس پی آر) و "آرمیتاژ اسمیت" را باعده ای از کارشناسان امورمالی برای اداره امورمالی ایران، اعزام میدارد و ژنرال آیرونساید چون ازهدف دولت متبوعش برای یکپارچه کردن نیروهای سه گانه ازطریق وزیر مختارآن دولت درایران آگاه شده بود، درفراهم آوردن زمینه برای سقوط استراسلسکی درنگ نکرد، از جمله آنکه دولت انگلستان برای تحقّقُ هدفش، دستور میدهد از پرداخت حقوق ومقرّری جاری وعقب افتاده قزاقها که درشمال در حال جنگ با

---

[٦٧] - اسنادمحرمانه وزارت امورخارجه بریتانیا. ۳۲۷

[٦٨] - همان . ۳۲۸

کمونیستها بوده اند خودداری شود، تا موجبات شورش وطغیان قزاقها برعلیه نامبرده فراهم گردد.

نورمن، درپی دیداری که با مشیرالدوله نخست وزیر داشته است، طی تلگراف ۲۵ اکتبر ۱۹۲۰ [۳ آبان ۱۲۹۹] به لرد کرزن گزارش میدهد که به مشیرالدوله گفته است: «... پس تنها راه دفاع ازمصالح کشورهمان طریقی است که من نشان داده ام ولذانمیتوانم اجازه بدهم که پول بریتانیا درآتیه برای حفظ ونگهداری لشکر قزاق ایران خرج شود، مگراینکه "استراسلسکی" کنار برود وافسران انگلیسی جای افسران روسی را بگیرند، ضمناًبرای اینکه نخست وزیررامتوجه اهمیّت موضوع سازم این جمله را نیز گفته ام، افزودم که ردّشدن نقشه پیشنهادی بریتانیا نه تنها مُنجر به قطع مساعده مالی [ازطرف ما] خواهد شد، بلکه احتمالاً این نتیجه را هم خواهدداشت که دولت بریتانیا تصمیم بگیردکلیّه قوای خودرا ازشمال فرا خواند...». [۶۹]

تهدید نورمن، به خروج نیروی شمال از خاک ایران بلوفی بیش نبود، چرا که درزمان گزارش مورخ ۲۵ اکتبر ۱۹۲۰ او، نیروی مزبور به موجب آنچه که در کتاب آیرونساید آمده است، شرایط لازم وکافی برای خروج ازایران را نداشته است، چرا که هنوزقزاقهای مُستقر دراردوگاه آقابابا سروسامانی نگرفته بودند واز سویی دیگر نگرانی از خطرحملهٔ بلشویکهای ایرانی وروسی همچنان باقی بود.

نورمن، در گزارش بسیار مهم وفوری ۲۱ سپتامبر ۱۹۲۰ [۳۰ شهریور ۱۲۹۹] به لرد کرزن مینویسد: «جناب لرد ـ عطف به تلگراف شماره ۶۳۷ من... در این ضمن حکومت باکمال یأس به این دروآن در میزند تا برای اداره امور کشور و پرداخت حقوق دوایر دولتی پولی تهیّه کند، درحال حاضر دوماه است که حقوق ژاندارمری پرداخت نشده است وحتی قزاقانی که درجبهه شمال میجنگند مواجب و مقرّری خودرا دریافت نکرده اند...». [۷۰]

درچنین شرایط بُحرانی درایران، جورج پی.چرچیل، کارشناس وزارت امورخارجه انگلستان درمسایل مربوط به ایران درسالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۴ که زمانی نیز در سفارتخانه آن دولت درتهران خدمت میکرده است، طیّ یادداشت مورخ ۲۰ دسامبر ۱۹۲۰ [۲۹ آذر ۱۲۹۹] به عنوان وزارتخانه متبوع خود، درباره خط مشی آینده آن دولت در ایران مینویسد: «ازآنجا که نیروی های بریتانیا در شمال غربی ایران قراراست به مُجرّد اینکه اوضاع جوّی دربهار ۱۹۲۱ اجازه دهد آن کشور را ترک کنند، این یادداشت مواضعی راکه احتمالاًدرآینده باید اتخاذ

---

[۶۹] - همان . ۳۵۹
[۷۰] - همان . ۳۳۶

شوند، به منظورتصمیم گیری درباره خط مشی آتی مورد بررسی قرارمیدهد:

۱ ـ پیشروی بلشویکها:
تخلیه نیروهای ما ازقزوین ممکن است پیشروی بلشویکها رابه دنبال داشته باشد، هرچند که باید بخاطرداشت که فرستاده دولت ایران هم اکنون برای انعقاد پیمانی با روسیه شوروی درمسکو بسر میبرد و ایرانیها ممکن است تاآخرین لحظه تلاش کنند که با بلشویکها به سازش دست یابند، ازسوی دیگرممکن است بلشویکها با استفاده ازاین موقعیّت که نیروهای ما قزوین راترک کرده اند، باکمک متّحدین خود در گیلان، مواضع ما، شاه وحکومت اورادرتهران تصاحب کنند، این امر نه الزاماً توسط پیشروی قوا از گیلان به تهران ازطریق قزوین، بلکه بوسیله تبلیغات، جاسوسان و هواداران آنها درتهران انجام خواهد شد، درچنین صورتی حکومت سقوط میکند وشاه به اروپا میگریزد، ایالات شمالی ایران به احتمال زیاد دستخوش بُحران وآشوب خواهدشد، غارت وچپاول بدون شک درمقیاس وسیع برقرار خواهد شد و احتمال اًافکار شوروی زیرنظر رهبران دموکرات ایران که رفته رفته عناصر بلشویک را جذ ب میکنند، جامه عمل به خود خواهد پوشید.

۲ ـ نیروهای نظامی:
نیروی نظامی ایران درشمال قابل اعتماد نیست، دیویزیون قزاق را نمیتوان از حالا تا ماه مارس زیرنظر افسران انگلیسی تجدید سازمان داد، اگراین کار در آخرین لحظات وباشتاب صورت گیرد تمام تجهیزات نظامی بدست دشمن خواهد افتاد، نباید روی ژاندارمری، بریگاد مرکزی، پلیس تهران یاهر نیروی نظامی بومی ایرانی حساب کرد، اکثریت آنها احتمالاًیا بااسلحه های شان به خانه های خود باز خواهند گشت ویابه راهزنی خواهند پرداخت.

۳ ـ منافع بریتانیا عبارتند از:
الف ـ سیاسی.
ب ـ بازرگانی.
ج ـ مالی.
الف ـ منافع سیاسی ما، گذشته ازتسلّط ما برکشور [ایران] عبارتند از دفاع از هند و حفاظت از بین النّهرین، اداره امورهندوستان خواهد پذیرفت که بهترین جا برای دفاع از هند مرزهای خود آن کشوراست وتاآنجا که مسأله هند مورد نظراست، ما میتوانیم ایران را بحال خود رها کنیم، البتّه چون فعلاًبا یک هجوم مسلحانه روبرو هستیم این مسأله درمورد ایران صحت دارد، اما باید در نظرداشت که سقوط ایران مسأله مُشابهی را درافغانستان بدنبال خواهد داشت، دراینصورت دیگر مسأله دفاع از هندوستان دربرابرهجوم مسلحانه نیست، بلکه این بارهجوم

ازطریق تبلیغات خصومت آمیز صورت میگیرد که مقابله با آن مشکل تراست، زیرا این هجوم دیگر توسط عوامل خام بلشویک صورت نمیگیرد، بلکه بدست شیعیان سرکش هندی که دکترین بلشویکی آنها را مسموم کرده است انجام میشود. بازتاب این وقایع دربین النّهرین بسیار زودتر وحادّتراز مورد هندوستان خواهدبود، طرفداران حکومت شورایی درایران بدون شک همراه با نیروهای کمالیست، وقبایل کُرد غرب ایران مواضع مارا دربین النّهرین نا امن تر از همیشه خواهند کرد.

ب ـ منافع بازرگانی ما درایران ـ ازقبیل شرکت نفت انگلیس وایران، بانک شاهی ایران وهمچنین چند شرکت کوچکتر بازرگانی بطور جدّی مورد تهدید واقع خواهند شد، شرکت نفت که مرکز آن درجنوب است بفوریّت تهدید نمیشود، اما بانک شاهی در آغاز اغتشاشات با ویرانی کامل اداره مرکزی اش به زانو درخواهد آمد.

ج ـ قروض ایران به حکومت اعلیحضرت که اینک سر به چندین میلیون لیره استرلینگ میزند، سوخته خواهد شد وتمام مخارجی که درایران شده ازقبیل هزینه های تأسیساتی، امورخُفیه ومخارج دیگرهمه به باد فنا خواهدرفت.

۴ ـ عهدنامه ایران وانگلیس:

دیگرخیلی دیرشده است که بخواهیم درباره تأثیر احتمالی پذیرش این عهدنامه [قرارداد ۱۹۱۹] در مجلس فکرکنیم، چنانچه معاهده درآخرین لحظات تصویب شود برای اجرا کردن مفاد آن، دیگرخیلی دیر خواهدبود. هیچ اصلاح مالی بطور واقعی صورت نمیگیرد، مگراینکه ازحمایت نیروهای مسلّح برای دفاع از مرزها، ایجاد نظم در کشور و حصول اطمینان ازجمع آوری مالیات برخورداربشد، یک نیروی نظامی کار آمد، عامل اساسی دراجرای مفاد و روح این عهدنامه بشمارمیآید، تنها نیروی مؤثّر وقابل اعتمادنظامی درایران، واحد تفنگداران جنوب ایران [اس ـ پی ـ آر] است که زیر نظر افسران بریتانیایی اداره میشود و پایگاه آن درشیراز است.

۵ ـ اقدامات پیشنهادی:

اگر این دورنمای تیره درست ترسیم شده باشد، باتوجّه به تهدید بلشویکهادرفصل بهار، اقدامات زیررا میتوان انجام داد:

۱ـ حکومت اعلیحضرت بایدبه وزیر مختارش درتهران راهنمایی کند که هیئت سیاسی بجای بازگشت به بغدادازطریق همدان ورهاکردن تمامی مملکت بدست بلشویکها که نتیجه ای جز آشوب نخواهدداشت، به اصفهان برود وشاه وحکومت ایران راتشویق کندکه آن شهرراپایتخت خودقراردهند.

۲ـ وزیر مختار باید راهنمایی شودتاباریيس قبیله بختیاری که باما روابط دوستانه دارد مذاکره کند و دریابد برای اینکه بتوان روی بختیاریها برای حمایت ازشاه و حکومت اودرمرکز وجنوب کشورحساب کرد، آنها به چه کمکهای مالی و نظامی نیازدارند وبه چه میزان تجهیزات وافسران باید دراختیارآنان قرارداد؟ واحد تفنگداران جنوب بایدباقی بماند وتعداد قابل توجهی ازآنان به اصفهان فرستاده شوند، نقشه فوق برای نجات مرکز وجنوب ایران ازهجوم بلشویکها و آمادگی برای استقرارمجدّد قدرت شاه درمنطقه شمالی طرح ریزی شده است، این نقشه از چاه های نفت در شوشترمحافظت میکند اما جاده همدان را بلادفاع باقی میگذارد، با این حال ممکن است یک نیروی بختیاری بسوی غرب اعزام شود تاباهمکاری شاهسونها که ازمنطقه شمال عمل میکنند، با حرکت های خصمانه مقابله نماید.

۶ ـ شکل حکومت آتی:

فکرحکومت برایران ازطریق یک مجلس یاازطریق بکارگیری دموکراتهای پیشرفته در این مرحله خطرناک بایدبکلی فراموش شود، حکومت باید از مردانی قوی تشکیل شود که قبایل بزرگ آنهارا میشناسند وازآنها درهراسند، درست است که این مردان اغلب فاسد ودرنده خو هستند اما آنها تنهاکسانی هستند که میتوانند با رؤسای عشایر که از رهبران دموکرات حرف شنوی ندارند و آنهارا تحقیرمیکنند، سروکلّه بزنند احتمالاً عین الدوله، بهترین شخصی ازمیان این دسته است، در هرحال خطوط کلی را میتوان برای راهنمایی وزیرمختاراعلیحضرت ترسیم کردواوباتوجه به نیازهای محلی و فراز وفرودهای موقعیّت منطقه، بهترین کسی است که میتواند جزئّیات امر را اداره کند». [۷۱]

درخورذکراست که این پیشنهاد کارشناسانه عضوعالیرتبه ومؤثّر درتصمیم گیری وزارت امورخارجه بریتانیا درامور ایران که به عنوان راه کاری برای حفظ منافع سیاسی ـاقتصادی ـ نظامی ـ مالی آن دولت ارائه شده بود، ازسوی کسی صورت میگرفت که بخاطر سالها خدمت درسفارت انگلیس درایران به امورایران اشراف داشته است. توصیه او به دولت بریتانیا نشان میدهدکه ازنظروی تنها راه حلِ پیشِ روُیِ انگلستان برای حل مشکل آن دولت درایران، پشتیبانی از احمدشاه و استقرار او در اصفهان وبهره گیری ازنیروی نظامی بریتانیا مستقر در فارس و کرمان (اس ـ پی ـ آر) ومسلّح ساختن بختیاریها وسایر خوانین وشیوخ بوده وبرای انسجام هرچه بهتر امور بهترین ومناسب ترین شخص "عین الدوله" بوده است، نه کودتایی بدست نیروی قزاق که از نظر این کارشناس، باوجود برکناری کلیّه افسران روسی از این

[۷۱] ـ ضمیمهٔ کتاب خاطرات آیرونساید، ترجمه بهروزقزوینی. ۱۲۸تا۱۳۱

نیرو، همچنان مورداعتماد نبوده است واین گزارش که در ۲۹ آذر ماه ۱۲۹۹ تهیّه وارائه شده بود، در زمانی بود که بیش از سه ماه ازاستقرار نیروی قزاق در اردوگاه آقابابا میگذشت و بیش ازدوماه به رویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ باقی نمانده بود.

پس ازاسکان قزاقها دراُردوگاه آقابابا و اخراج استراسلسکی وهمه افسران روسی از آن نیرو وسپس از ایران، اداره امورداخلی قزاقها ازسوی ژنرال آیرونساید به سرهنگ اسمیت سپرده شد و از سوی دولت "سردارهمایون" که با خانواده سلطنتی نسبتی داشت وقبلاً بعنوان دیپلمات در اروپا خدمت کرده بود، به فرماندهی نیروی قزاق بجای استراسلسکی منصوب میگردد، که نه تنها خود کمترین تمایلی به احراز این مقام نداشت بلکه شایستگی آنرا هم نداشت.

آیرونساید، در یادداشت مورخ نوامبر و دسامبر ۱۹۲۰ خود نوشت: «من بایستی شخصاً او [سردارهمایون] رابه بریگاد قزاق معرفی کنم، او رُک و راست به من اعتراف کردکه درواقع یک سرباز نیست وبه این علت به فرماندهی بریگادقزاق منصوب شده است که وفاداری آن نسبت به شاه تضمین گردد، اواطمینان داشت که من از این امرکه فرمانده قزاقها عملاً باید کنترل پایتخت را در اختیار داشته باشد آگاهم، من قول دادم که اورا به سرهنگ اسمیت افسر بریتانیایی که امور اداری بریگاد رادرهنگام بازسازی آن به عهده داشت معرّفی کنم، وقتی با سردارهمایون و سرهنگ اسمیت گشتی به اردوگاه قزاقها زدیم [نخستین دیدارآیرونساید از اردوگاه از زمان ورودش به قزوین] همه چیز را درشرایط رقّت باری دیدم نه افسران لباس زمستانی داشتند و نه افراد، عملاً همه ازشدّت سرماوتب میلرزیدند، بسیاری ازمردان پوتین به پانداشتند و وقتی پیش ما میآمدندپاهای شان رادرشالهایی پیچیده بودند، اسمیت توضیح دادکه تایک هفته دیگر به همه آنها البسه پشمی داده خواهد شد، برنامه اوبرای ماه آینده این بود که به آنها غذای خوب برساند... سردار همایون از شدّت یأس خودش راباخته بود، باهیچیک ازافسران ایرانی دست نداد وکلمه ای هم خطاب به آنها برزبان نیاورد ... او حرفی نداشت که به آنهابزند، اونه به خاطر اقدامات آنها در رشت از آنان تشکّر کردونه اینکه به آنها گفت اینک آنها کاملاً زیر نظر افسران ایرانی خواهند بود، وآینده بهتری درانتظارشان است، اوتمایلی به زندگی در اردوگاه یانزدیکی آن نداشت وآشکار بود که ازعهده فرماندهی واداره آنها نیز برنخواهد آمد، ازاین رو من وسرهنگ اسمیت دریافتیم که باید معاونی برای او پیدا کنم». [۷۲]

[۷۲] - ضمیمهٔ خاطرات ژنرال آیرونساید (ترجمه بهروزقزوینی). ۴۶ تا ۴۸

درگزارش مورخ ۲۵ ژانویه ۱۹۲۱ [۵ بهمن ۱۲۹۹] نورمن، به لرد کرزن، آمده است: «... اسمایس [این نام بگونه اسمیت و یا اسمایت نیز در نوشته ها آمده است] که طیّ تقریباً دوماه گذشته بطور غیررسمی وتقریباً مخفیانه درمیان قزاقها درناحیه قزوین کارکرده است درنتیجه برکفایت آنها بسیار افزوده است». [۷۳]

نوشته آیرونساید، وگزارش نورمن مبنی براینکه سرهنگ اسمیت امور اداری قزاقها راعهده دار وبطورغیررسمی وپنهانی درآن اردوعهده دار خدمت به قزاقها بوده است وهیچ سَمَت فرماندهی نداشته است، گفته برخی را که مدّعی اند عدّه ای از افسران انگلیسی درامورقزاقهای اردوگاه مزبورمنصب فرماندهی داشته اند ردّ میکند، بویژه که میبینیم آیرونساید درگفتگو با سرهنگ اسمیت بخاطر بی کفایتی و عدم آگاهی سردارهمایون به اموروفنون نظامی، درصدد برمیآید تا از میان افسران اردو، معاونی از برای او پیدا کند تابه امورنظامی قزاقها بپردازد، که اگر سرهنگ اسمیت ویا افسران انگلیسی عهده دار امورنظامی اردو بودند، نیازی به انتخاب یک افسر ایرانی برای فرماندهی آن اردو نبود، ضمناً درآینده خواهیم دیدکه آیرونساید در دیداری با احمد شاه مؤکّداً بوی خاطر نشان میکند که اردوی قزوین را منحصراً افسران ایرانی فرماندهی میکنند.ازسویی دیگر اگر احمدشاه بجای سردارهمایون یکی از افسران باسابقه و ارشد قزاق را که چند نفری ازآنان با عدهٔ قلیلی قزاق در تهران بسر میبردندبه فرماندهی برمیگزید، آیرونساید نیازی نمیدید تا کسی را از میان قزاقهای اردوگاه برای ادارهٔ امورنظامی قزاقها انتخاب کند.

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «...رییس الوزراء [سپهدار فتح الله خان گیلانی اکبر] قزاقخانه رامیدهد به سردارهمایون، یکی ازصاحب منصبان محترم قدیم که شخصی بی حال است و از خارجی هاهم ملاحظه بسیاردارد، بدیهی است سردار همایون بعد از استراوزلسکی [استراسلسکی] مردمیدان جمع آوری قزاق های زنجیر گُسسته متفرّق شده نمیباشد». [۷۴]

وزیرامورخارجه انگلستان که همچنان درانتظارگشایش مجلس شورای ملی و تصویب قرارداد ۱۹۱۹ بود، با کم حوصلگی ازوزیرمختارش میخواهد هرچه زودتر با مذاکره حتّی تُند وخشن همراه باتهدید، ازنخست وزیرایران بخواهد که نسبت به انجام خواسته های آن دولت اقدام جدّی وفوری بعمل آورد.

---

[۷۳] - برآمدن رضاخان و... - ۱۶۵

[۷۴] - حیات یحیی، دفتر۴ . ۱۸۳

لردکرزن، طی تلگرام مورخ ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ با قید فوری وبسیارمهم، از نورمن میخواهد در دیداری بامشیرالدوله نخست وزیر به او تفهیم کند که: «... اگر نخست وزیرحاضر نیست اعتبار وسندیّت قراردادی راکه سلفش وثوق الدوله امضا کرده است بپذیرد، درآنصورت هیچ نباید تعجّب کند که ماهم مستشاران مالی ونظامی خود را از ایران فرا خوانیم وآن مساعده ۳۵۰ هزار تومان را که منظّماً به دولت ایران میپردازیم قطع کنیم. همه این مطالب را خوب به مشیرالدوله تفهیم کنید و متوجّه اش سازیدکه سیاستی که درپیش گرفته چقدر متناقض، ناجور و ناهماهنگ است، درضمن بهتراست جناب اشرف ازهمین حالا بدانند تا موقعی که رسماًبه خدمت مستشاران مالی ونظامی ما در ایران خاتمه داده نشده است، حقوق و مزایای تعیین شده برای آنها باید تا دینار آخر پرداخت گردد، اعم ازاینکه وظایف خود را رسماً آغاز کرده باشند یانه... این قسمت رامخصوصاً به مشیرالدوله تذکّر دهید». [۷۵]

لنسلات آلیفنت، رییس وقت اداره ایران و اروپای مرکزی در وزارت امور خارجه انگلستان درگزارشی به لردکرزن درباره اوضاع سیاسی ایران و دورنمای حوادث احتمالی مینویسد: «چهاردهم ژوئن ۱۹۲۰ از ما خواسته اند یادداشتهایی برای ملاحظه جناب آقای وزیرامورخارجه تنظیم کنیم که درآنها عواقب احتمالی اعمال واقدامات زیربررسی شده باشد:

۱- عواقب بیرون بردن کلیّه قوای نظامی بریتانیا ازایران وانتقال آنها به حومه خانقین (در خاک عراق).
۲- عواقب قطع کمکهای نظامی ومالی وغیره ازحکومت تهران که بیگمان منجر به ازبین رفتن قرارداد ۱۹۱۹ ایران وانگلیس خواهد شد.
۳- انتخاب شقّی دیگر، یعنی تأمین حداقل اعتبارات مورد نیاز ایران (که ازجنبه سیاسی ضرور تشخیص داده شود) به منظورحفظ بقاء واستقلال ایران وحفظ نفوذ و قدرت مان دراین کشور... درحال حاضر مهمترین اقلام هزینه ما درایران عبارتند از:
الف - مبلغ ۳۵۰ هزار تومان وجه نقد ماهیانه (برای تأمین حقوق و سایر مخارج دولتی)...
ب - پرداخت مبلغ ۱۵ هزار تومان به صورت مقرری ماهیانه به خود سلطان احمدشاه به شرطی که مُعظّم له وثوق الدوله را بر سرکار نگهدارد و صمیمانه از او پشتیبانی کند.
پ - پرداخت مبلغ یکصد هزارتومان مساعده ماهیانه به لشکرقزاق ایران برای تأمین حقوق افسران وسربازان ودیگرمخارج این لشکر. چند هفته قبل تصمیم براین شدکه پرداخت قلم اخیرقطع شودوهزینه های نگهداری لشکرمزبور (به مأخذ تقلیل یافته شصت هزارتومان درماه) برگردن خود

[۷۵] - اسنادمحرمانه وزارت امورخارجه بریتانیا.نگارش دکترشیخ الاسلامی.۲۵۵

دولت ایران بیفتد، اما سرپرسی کاکس، که مساعده سه ماه لشکرقزاق را بی آنکه منتظرتصویب آن ازطرف مقامات خزانه داری بریتانیا گردد، پرداخته بود، اتّصالاً به ما فشارآورده است که این مساعده را دفعتاً قطع نکنیم...». [۷۶]

یحیی دولت آبادی، مینویسد: «...سفارت انگلیس درتهران یادداشت بالا بلندی در چند صفحه نوشته ازطرف دولت بریتانیای کبیر به دولت ایران داده میشود و در نتیجه مشورتهای سرّی وعلنی شاه و وزیر و وکیل وغیره در نظرگرفته میشود... چون مجلس شورای ملی دایر نیست، یک مجلس عالی به امرشاه در دربار تأسیس شود مرکّب از وجوه تمام طبقات ملت به ضمیمه نمایندگانی که تاکنون انتخاب شده اند و یادداشت انگلیس درآن مجلس خوانده شود، وبعد ازآنکه اعلیحضرت به آن رسمیّت داده باشند، بارأی مجلس مزبور، دولت جواب یادداشت راتهیّه نماید. دو ساعت بعدازظهر روز شنبه ۱۶ ربیع الاول ۱۳۹۹ مجلس عالی دربار در طنبی بزرگ عمارت بادگیر باغ گلستان تهران منعقد میشود... در این حال سلطان احمدشاه وارد شده دروسط مجلس نزدیک هیئت دولت ایستاده مختصر تعارفی باروحانیان میکند، از آن پس به شهاب الدوله رییس تشریفات اشاره میکند نطق او را که نوشته شده است بخواند... حاصل اش آنکه ازطرف سفارت دولت انگلیس یادداشتی به دولت ما رسیده است که وزراء نتوانسته اند خود جوابی به آن بدهند، مجلس شورای ملی هم که محل صلاحیّت داراست، دایرنیست، ازاین رو از ما تقاضا کرده اند به انعقاد این مجلس عالی امر بدهیم تا بعد از تبادل افکار، هرچه دراین مجلس رأی داده شد ماهمان را اجرا کنیم». [۷۷]

خوشبختانه دراین مجلس بخاطر اعتراضات شدید چندتن ازدعوت شدگان میهن دوست وشجاع، تصمیمی گرفته نشد، که اگر هم به تصویب میرسید فاقد جنبه قانونی بود، آری دست دولت نالایق وشاه قاجار از جهت دریافت مساعده برای تأمین هزینه های جاری و لفت ولیس، آنچنان زیرساطور دولت انگلستان بودکه ناگزیربرای اجرای دستور آن دولت در به تصویب رساندن قرارداد ۱۹۱۹، شاه تن به تشکیل چنان مجلس بی اعتباری داده بود.

ژنرال آیرونساید، مینویسد: «... رفته، رفته من وسرهنگ اسمیت دریافتیم که توجّه مابه کارهای واحد (آتریاد) تبریز جلب شده است، جایی که ساده ترین آموزشهای نظامی، پیشرفته ترین آنها بحساب میآمد، نفرات این واحد بشّاش وراضی بودند و کارهای ساده ای راکه به آنها مُحوّل میشدبا اشتیاق انجام میدادند، اشتیاقی که در دیگر

---

[۷۶] - همان. ۱۵۸ تا ۱۶۰

[۷۷] - حیات یحیی، دفتر۴ . ۱۶۱-۱۸۶- ۱۹۰ -۱۹۱

واحدهانشانی ازآن به چشم نمیخورد، فرمانده آنها مردی بودباقامتی به بلندی بیش ازشش پا، باشانه های فراخ وچهره ای بسیار مشخّص ومتمایز، بینی عقابی وچشمان درخشانش به اوسیمایی زنده میبخشید که درآن مکان دور از انتظار بود، نام او رضاخان بود... بخاطر دارم نخستین باری که او را دیدم پیکرش ازیک حمله جدّی مالاریا دستخوش تب ولرزشده بود، اما من متوجّه شدم که او هرگز ازپا در نمیآید، تصمیم گرفتم که فوراً او را بطور موقّت به فرماندهی بریگاد قزاق منصوب کنم... در ۱۴ ژانویه ۱۹۲۱ [۲۴ دیماه ۱۲۹۹] مُجدّداً به دیدارقزاقها رفتم، اسمیت سر و سامانی به وضع شان داده بود... تا آنجا که به من مربوط میشد، یکی از مهمترین مسایل درارتباط بابریگاد قزاق، تاریخی بودکه ما میبایستی به کنترل خود به آن خاتمه میدادیم، تقریباً قطعی به نظرمیرسید که نیروی شمال ایران [نورپرفورس] دربهار سال ۱۹۲۱ عقب نشینی خواهد کردومن مایل بودم که خاتمه کنترل مادربریگاد قزاق چندماه پیش از عزیمت ماصورت بگیرد، نه درلحظه رفتن ما، من این مسأله رابرای تصمیم گیری به وزیر مختار درتهران ارجاع کردم، وزیر مختار را درشرایطی یافتم که ازفکرعقب نشینی درزمستان [زمستان ۱۲۹۹] دستخوش یأس شده بود، اما وقتی من به اوگفتم که دریک شرایط بُحرانی به این کار دست نخواهم زدخیالش راحت شد.

همو در دفتر یادداشت روزانه اش بتاریخ ۳۱ ژانویه ۱۹۲۱ [۹ بهمن ۱۲۹۹] نوشت: «...شخصاًعقیده دارم پیش ازآنکه از اینجا بروم، باید این افراد را بحال خود رها کنم، درواقع یک فرمانده مقتدرنظامی گرفتاریهای مارا برطرف خواهد کرد وما را قادر خواهدساخت که بی هیچ دردسری این کشوررا ترک گوییم...

سپس چنین ادامه میدهد: بطور منظّم ازبریگادقزاق درآقابابا بازدید میکردم، رضاخان اینک سرهنگ دوم شده بود و بریگاد به سرعت به مرحله کارآیی نزدیک میشد، مسئولیّت تعیین تاریخی که آنها میبایست ازحیطه کنترل ما خارج شوند، به عهده من واگذارشده بود و من در نظر داشتم که این کاررا حدود یکماه پیش ازشروع عقب نشینی بسوی بغداد انجام دهم، ازاین رومن دومسأله رابا رضاخان درمیان گذاشتم، به او گفتم که چه موقعی او را ازحیطه کنترل خودخارج خواهم کرد، همچنین از او خواستم قول بدهدکه درطیّ عقب نشینی ما، بهیچ اقدام خصمانه ای برعلیه ما دست نخواهد زد، به اواخطارکردم که اگردست به چنین عملی بزند، من کارعقب نشینی را متوقّف میکنم وبی رحمانه بسوی او یورش میبَرَم ودرچنین صورتی وضع کشور او از همیشه بدتر خواهدشد، البتّه من نمیخواستم این کاررا بکنم، ازاین رو از او خواستم بخاطرداشته باشد که مابریگادقزاق رابه این منظوراحیا نکردیم که به هنگام عزیمت، خود آنرا ازبین ببریم، همچنین ازاوخواستم که نه خود دست به اقدام خشنی برای سرنگونگی شاه بزند ونه اجازه

چنین اقدامی رابه دیگران بدهد، اوبسیار رُک و راست بامن حرف زدوگفت که: از سیاستمدارانی که بخاطر منافع شخصی خود کنترل مجلس را بدست گرفته اند، بیزاراست، او یک سرباز بودودرخانواده یک سرباز پرورش یافته بود، ازاین رو از سخنان بی پایان وبی نتیجه سیاستمداران تنفّر داشت، ازنظرمن اومردی قوی بودکه سرنترس داشت وقلباًخیرخواه کشورخودبود، ایران برای روزگار سختی که درپیش داشت، به یک رهبر نیازمند بود واوبی تردید مردی بود که فوق العاده با ارزش بشمار میآمد». [۷۸]

به فرض اینکه بپذیریم ژنرال آیرونساید ازسوی دولت خود دستور برپایی کودتا به دست رضاخان را داشته است، این عبارت «از او خواستم که نه خوددست به اقدام خشنی برای سرنگونی شاه بزند ونه اجازه چنین اقدامی را به دیگران بدهد» به روشنی نشان میدهد که دولت انگلستان قصد ساقط کردن احمدشاه را نداشته است.

برخی ازمخالفان رضاشاه، به منظورتوجیه دیدگاه های غرض آلود خود، عباراتی را از پاره ای نوشته ها وگفتارهای نویسندگان ویاخاطره نویسان ویا راویان درباره نامبرده برمیگزینند و با حذف مُبتدا یا خبرآن عبارات، به مغلطه و سیاه نمایی میپردازند، و از آنجا که ازمیان خوانندگان وشنوندگان نوشته ها وگفته ها معمولاً کسی به سراغ مآخذ نمیرود و یا به تحلیل آنها نمیپردازد تابه اینگونه مغالطه وسیاه کاریها پی ببرد، آنچه را که میخواند ویامیشنود، میپذیرد وبه این باور میرسد که برآمدن رضاشاه را دولت انگلستان تدارک دیده واوعامل آن دولت بوده است و سالهاست که این شگردِ مخالفان بسبب تکرار، به ذهن باور بسیاری نشسته و بگونه اسناد مُسلم تاریخی درآمده است! مثلاً آنجاکه آیرونساید در دفتر یادداشت خود مینویسد: «درواقع یک فرمانده مُقتدرنظامی گرفتاری های مارا برطرف خواهدکرد...» با حذف خبراین عبارت به این شرح: «و ما را قادر خواهد ساخت که بی هیچ دردسری این کشوررا ترک گوییم»، آنرا مُستمسگ قرارداده نتیجه میگیرند که دولت بریتانیا چون نتوانست قرارداد ۱۹۱۹ را به تصویب برساند، کودتایی را بدست رضاخان براه انداخت تا بدست اوگرفتاریهایش درایران حل وفصل شود و به آنچه که میخواسته است برسد و... بنابراین دربرابرعبارت روشنی که ژنرال نامبرده در دفتر خاطراتش آورده است، هرگونه احتجاج ونتیجه گیری دیگر، سیاه نمایی و مغلطه ای بیش نیست؛ اینکه به لزوم فرمانده مُقتدرنظامی اشاره میکند، غرضش این بوده است که آن قزاقهای خشمگین وناراضی ودردسر آفرین وسرکش به چنان فرماندهی مُقتدر و لایق نیازداشتند تا آنانرا زیریک چترانضباطی وفرمانبرداری در آورد تا آمادگی وتوان ایستادگی در برابر هجوم

[۷۸] - ضمیمهٔ خاطرات ژنرال آیرونساید (ترجمه بهروزقزوینی). ۵۹ تا ۶۳

احتمالی بلشویکها راداشته باشند و در عین حال امکان خروج بی درد سرنیروی شمال ازخاک ایران ازهجوم ویورش کمونیستها، فراهم شده باشد که این فرمانده مُقتدر درآن اردوگاه ازنظر آیرونساید کسی بجز رضاخان نبود، که نزد قزاقهای اردوگاه نیزشأن واعتباری ویژه داشته و از او حساب میبرده اند و باز در بُطلان سیاه نمایی مخالفان رضاشاه، زمانیکه آیرونساید به دستور ستادارتش انگلستان به بغدادفراخوانده شده بود، با شنیدن خبر کودتا، دردفترخاطراتش نوشت: «من اطمینان داشتم که تلاش صدساله مابرای حفظ نفوذمان درایران به پایان رسیده است». [۷۹]

چه کلام وعبارتی ازاین روشنتر که نشان دهد نگارش چنین عبارتی ازسوی آیرونساید دردفتر خاطراتش به سابقهِ شناختی بودکه طیّ چند جلسه گفتگوبا رضاخان وتنفّراو از مداخلات ناروای بیگانگان درامورایران که ضمناً اورا به رُک گویی وداشتن سری نترس شناخته بود، ازاوداشته است؟

توجه داشته باشیم که رها شدن قزاقها ازدست نظارت ودخالت نیروی نظامی انگلستان یک امرغیرقابل اجتناب بودحتا اگر آیرونساید این کاررا پیش از خروج نیروهایش ازایران انجام نمیداد، چرا که باخروج نیروی نامبرده از ایران که قطعاً در آوریل ۱۹۲۱ انجام میشد، که شد، قزاق ها بخودی خود از قیدوبند رها میشدند، آنگاه چه کسی وکدام نیرو رادرپایتخت جرأت وتوان مقابله با چندهزارقزاق عاصی و طلبکار، بفرماندهی کسی چون رضاخان بود؟ رضاخان بااطمینان به اینکه نیروی انگلستان درحال خروج ازایران است وتعداد ژاندارمها درتهران بیش از چندسد تن نمیباشد، بویژه که چندتن از فرماندهان ژاندارمری ازقبیل کلنل کاظم خان سیّاح و سرگرد مسعودخان کیهان، کودتا چیان را همراهی میکرده اند وقوای نظمیّه نیز در شرایطی نبودتابتواند دربرابردوهزار (وبه روایتی سه هزار) قزاق عرض اندام کند، وجود چند سدتن قزاق عاصی وعُصیانگردرپایتخت وموافقت چند سردارارشد قزاق مقیم تهران با ریاست رضاخان (به روایت سپهبدامیراحمدی) پیش ازترک قزوین، مانعی برسرراه خودنمیدید، ازاین رو باچنین موقعیّت استثنایی ودلخواه که از چندسال پیش درانتظارش بود، بدون نگرانی دست به کودتا زد.

احمد امیر احمدی (سپهبد)، دراین باره چنین مینویسد: «... ایشان [رضاخان] گفتند: موافقت کردند که من رییس قزاق خانه بشوم، مشروط براینکه سردارهای قزاق خانه که ارشدیّت به من دارند به مخالفت برنخیزند...تبادل نظر کردیم وقرارشد ایشان نامه ای به سردار

---

[۷۹] - همان . ۷۹

عظیم - سرلشکرمحمدتوفیقی - پدرخانم من، که ازهمه سردارها ارشد ومُسن تربود، بنویسند... امیر احمدی نامه را به تهران میبَرَد و در جلسه ای با حضورافسران ارشد توافق کتبی آنهارا میگیرد که ازرضاخان حمایت کنند و...» [۸۰]

گفتنی است که پیوستن سید ضیاءالدین به کودتاچیان که پیشینه وابستگی به سفارت انگلیس راداشت نیز سبب گردید تا رضاخان، باذکاوت ودرک درست، بیش از پیش دریابدکه دررسیدن به هدفش موفق خواهد بود، حضور سیدضیاءالدین در اردوی کودتاچیان، باهمه نفرتی که رضاخان نسبت به ایرانیان وابسته به بیگانگان داشت، از برای او به جهت رسیدن به هدفی که درسرداشت وسیله ای قابل توجیه بود، بدین معنی که رضاخان براین گمان که پیش از پیروزی، باعدم پذیرش سیدضیاءالدین دچارمشکلات ودردسرهایی ازسوی سفارت وعوامل وابسته آن خواهد شد، اوراپذیرا گردید.

رضاخان، در بیانیّه دوم اسفندماه ۱۳۰۰ از جمله نوشت: «...اگر علی الظاهر، یکی دونفر را دیدید که چندصباحی، عرض اندام کردند و سطحاً راهی پیمودند، نه این بودکه اعماق قلب آنهادرنظر من مخفی ومستورباشد، همه را میدانستم واستنباط کرده بودم، فقط احتیاجات موقع مرامُلزم میکردکه موقّتاً دست خود را برسینه آنها آشنا نسازم تازمانیکه ایران را آئینه فداکاری کارهای خود قرار داده و نامحرمان رااز محفل اُنس خارج سازم وچنانکه دیدیدوشنیدید...». [۸۱]

نوشته های آیرونساید، درباره رضاخان، نشان میدهدکه او دریافته بود رضاخان به راستی درد وعشق وطن داردوعلاوه برنفرتی که اززمامداران بی خیال و نالایق وبعضاً خائن وخودفروخته دارد، ازدخالت بیگانگان درامورایران بشدّت خشمگین است، اگر بجز این میبودبرای ژنرال نامبرده دررابطه با خروج نیروی زیر فرمانش ازایران، چه جای کمترین نگرانی ازسوی رضاخان (به زعم مخالفان، دست نشانده وعامل وگوش به فرمان دولت انگلیس) بود؟

درکدام سندومکاتبات سرّی که سالها بعد افشاشده، دیده شده است که یکی از مأمورین مُتفرعن وازخودراضی سیاسی ونظامی تربیت شده درمکتب استعمار بریتانیا درایران که همواره با رجال وزمامداران، ازشاهان قاجار گرفته تا دولتمردان و حُکّام بگونه ای تحقیر آمیزوآمرانه رفتار میکردند، دربرابریک افسر قزاق آنهم عضو نیروی شکست خورده وازهم پاشیده ودربند نیروی نظامی بیگانه، ازاو قول بگیرد که

---

[۸۰] - برآمدن رضاخان و... - ۱۹۴

[۸۱] - سایه ای ازسردار (نگارش سیاوُش بشیری). ۲۲۶

به هنگام خروج نیروهایش به هیچ اقدام خصمانه ای برعلیه آنها مبادرت نورزد...؟

شاید پرسش این باشدکه چه انگیزه وهدفی ژنرال آیرونسایدرا واداشته بود که باهمه آگاهی ازهدف وبیگانه ستیزی وجَنَم وخُلقیّات رضاخان تاآنجا که میدانسته است درصورت بروی کارآمدن اونفوذ یک سدساله بریتانیا در ایران به پایان خواهدرسید، فرماندهی لشکر قزاق را به او بسپارد، آنهم درشرایطی که قراربود نیروی زیر فرمان اوخاک ایران را به زودی ترک کند؟

پاسخ بسیار روشن است وآن اینکه که از دید آیرونساید اگرچه باروی کار آمدن رضاخان، بریتانیا نفوذ واعتبارسیاسی بویژه دخالت درامورداخلی ایران را از دست میداد، اما بهره ایکه کشورمتبوعش ازاستقراریک دولت مُقتدروپایدارمرکزی در ایران میبُرد، رفع نگرانی ازاستقرار یک رژیم بلشویکی درایران بود، که باتوجه به شرایط سیاسی واقتصادی واجتماعی ایران بویژه برسرکاربودن رجال نالایق و نا کار آمد و بعضاً سرسپرده و تنفّرشدید که ایرانیان ازمداخلات همه جانبه وناروای بریتانیا در درازنای تاریخ داشتند ودرِ باغ سبزی که سردمداران رژیم کمونیستی بویژه درسالهای نخستین به جهانیان ارائه میدادند، بدور ازدسترس وامکان نبود، و آنگاه درصورت برپایی رژیم کمونیستی درایران، نه تنها نفوذ سیاسی واقتصادی و نظامی کشور نامبرده درایران ازدست میرفت، بلکه منابع با ارزش ترآن کشور، از جمله منابع نفت جنوب ایران، بین النّهرین زیر قیمومیّت انگلستان وهندوستان آماده به خیزش، وسرزمینهای جنوبی خلیج پارس درخطر جدّی قرارمیگرفت، که زیانی به مراتب بیشتر از برسرکارآمدن یک دولت مقتدر مرکزی ومخالف با مُداخلات بیگانه درامورایران بود، که وزیر امورخارجهٔ انگلستان به خاطرنخوت بیجا ودرک نادرستش ازآن غافل مانده بود.

بنابراین ازدید یک انسان مُدیر ومُدبّربه ویژه که در بیوگرافی آیرونساید، از او به همین عناوین یادشده است، تحمل ضررکمتربه منظور ازدست ندادن منافع بیشتر ارجح بوده است ومنطق نیز چنین حکم میکند، وگرنه ژنرال نامبرده را هیچگاه غم ایران وایرانی نبود، کاری بود که به ابتکار شخصی وبه هدف ازدست نرفتن منافع کشورش ازسایر منابع ارزنده ترانجام میداد، نه بندوبست با رضاخان که درخدمت امپراتوری بریتانیا باشد. کفایت واستعدادی که لردکرزن ازآن بی بهره بود.

جای تأسّف است که مردان شجاع ومیهن دوستی چون رضاشاه، بجای اینکه قدربینند وبرصدرنشینند، ازسوی پاره ای ازهم میهنان شان به غَرَض و یا از روی نا آگاهی و بدون دردست داشتن مدرک وسند،

باسفسطه ومغلطه ویاباتحلیل های نادرست، مورد بی مهری قرارمیگیرند وسعی درلّکه دارشد کردنشان میشوند، تا رغبت خدمتگزاری ومیهن دوستی از سرزمین ایران براُفتد.

یکی ازدلایل عمده لزوم خروج نیروهای نظامی انگلستان ازایران، علاوه بر مسأله مالی واعتراض شدید نمایندگان مجلس بریتانیا مجلس لردها وروزنامه نگاران و نویسندگان وانتقاد دول خارجی بویژه آمریکا وفرانسه پس ازپایان جنگ جهانی نخست، بستن راه بهانه به روی دولت روسیه شوروی بود که مُصرّاًخواستار خروج نیروهای نظامی انگلستان ازایران بود، که تهدید میکرددرغیراینصورت ناگزیر خواهد بود وارد خاک ایران شود، چرا که براین باوراست که استقرار نیروهای نظامی انگلستان درشمال ایران، با توجه به پایان یافتن جنگ جهانی، به هدف تجاوز به خاک شوروی وکمک به مخالفان آن رژیم است.

آیرونساید، مینویسد: «باقی ماندن نیروی کوچک ما درشمال ایران، اینک مخالفت پارلمان ومطبوعات را برانگیخته بود... به مسایل ماباعنوان اغتشاشات ایران اشاره میشد، لرد کرزن طی نطق طولانی درمجلس لردهاسعی کرده بود سیاست خود را توجیه کند، اما پاسخ های خشم آگین به سخنان اوداده شده بود، یکی ازکسانی که بر او خرده گرفته بود، میخواست بداند چرامابلافاصله به وطن برنمیگردیم، او با لحنی طعنه آمیزپرسیده بودماندن درایران تافصل بهار چه فایده ای دارد؟ از ژنرال آیرونساید، خواسته شده که چه کاری باید انجام دهد، آیا میخواهد مَقدَم مهاجمین بلشویک را با گُل سرخ ایران گلباران کند..؟». [۸۲]

نورمن، در گزارش تلگرافی شماره ۷۷۲ مورخ ۲۹ نوامبر ۱۹۲۰ [۸ آذر ۱۲۹۹] به وزیرامورخارجه انگلیس، به پاراگراف اول تلگرامی که "مشاورالممالک انصاری" وزیرمختار ایران درمسکوبه ایران مخابره کرده و وزیر امور خارجه ایران دراختیار وی نهاده بود، اشاره میکند، درآن تلگرام آمده بود: «باوزارت خارجه [روسیه شوروی] در باب این امورصحبت کردم، درباب عقب نشینی قوا، ترس آنها بیشتراز این است که قوای انگلیس انزلی را اشغال و آذربایجان [سرزمین آنسوی رودارس بانام تاریخی آران] را تهدید کند، اگرچه آنها تخلیه انزلی را موکول به تخلیه قوای انگلیس ازایران کرده اند، اما من فکرمیکنم ضرری نخواهد داشت اگر به آنها قول بدهم که قوای خارجی ازمنجیل بطرف انزلی پیشروی نخواهدکرد...

[۸۲] - ضمیمهٔ خاطرات ژنرال آیرونساید (ترجمه بهروز قزوینی). ۶۳

نورمن، سپس درپایان این پاراگراف میافزاید: موقعیّت کنونی مذاکرات میان حکومت اعلیحضرت [دولت بریتانیا] و حکومت روسیه شوروی که من ازآن بی اطلاعم درعین حال میتواند این امکان را فراهم کندکه حکومت اعلیحضرت به حکومت شوروی اطمینان دهدکه نیروهایش به آذربایجان حمله نخواهد کرد». [۸۳]

اما دولت شوروی به چیزی کمتر ازخروج کامل کلیّه نیروهای نظامی بریتانیا از خاک ایران راضی نبود، بدیهی بودکه حضورآنهمه نیرو و تجهیزات نظامی انگلستان درشمال ایران، باتوجّه به اینکه نیروی شمال (نورت پرفورث) قبلاً به ژنرالهای هوادار تزار (کُلچاک، دنیکن ووراندل) و استقلالَ طلبان قفقاز کمکهایی کرده وحتّا درآن دیار نیرو پیاده کرده بوده است، موجبات نگرانیهایی سران رژیم نوپای شوروی رافراهم آوَرَد.

نورمن، در تلگرام دیگری به شماره ۴۶ مورخ ۲۱ ژانویه ۱۹۲۱ [اول بهمن ۱۲۹۹] با قید خیلی فوری به لردکرزن گزارش میدهد: «...حکومت روسیه شوروی در اینجا اعلام کرده است که یک فرمانده واقعی، نه نمایشی به منظور بازسازی ارتش ملی ایران، به گیلان فرستاده است، بطوریکه این نیرو حاضرباشد به محض تخلیه تهران توسط نیروهای بریتانیا، بسوی پایتخت سرازیر شود... بهانه دولت شوروی برای عدم تخلیه نیروهایش ازگیلان این است که آنهامیترسند قوای شمال پیش از تخلیه ایران به باکوحمله کند... همچنین مرتباً گزارشهایی ازمنابع مختلف میرسد، مبنی براینکه سی هزار قوای بلشویک درباکو متمرکزشده اندتادرفصل بهار به ایران حمله کنند...». [۸٤]

هارولد نیکلسن، تاریخ نگارانگلیسی، که زمانی در سفارت انگلیس در تهران خدمت میکرده است، با توجّه به شرایطی که با روی کارآمدن بلشویکها در روسیه بوجود آمده بود، درباره حضورنیروهای انگلیس درایران نوشت: «هم غیرمنطقی بود و هم خطرناک!».

دکترمحمد جواد شیخ الاسلامی، بااشاره به نوشته نیکُلسن مینویسد: «غیر منطقی بود از این رو که حضوراینهمه واحدهای نظامی رادرخاک یک کشوربیطرف، آنهم یکسال ونیم پس ازخاتمه جنگ [جهانی نخست] ابداً نمیشد توجیه کرد... نگاه داشتن آنهمه قوای مسلح درایران مفهومی جزاین نداشت که انگلیسی هادرصدد تهیّهٔ مقدّمات حمله به خاک روسیه برای برانداختن رژیم کمونیستی آن کشورهستند و خاک ایران را عملاً به عنوان پایگاه نظامی اشغال کرده اند، خطرناک بود از این جهت که رژیم نوبنیان شوروی امکان نداشت چنین وضعی راتحمل

---

[۸۳] - همان . ۹۸

[۸٤] - ضمیمهٔ کتاب خاطرات آیرونساید، ترجمهٔبهروزقزوینی. ۱۷۴

کندوبه امپریالیستهای انگلیسی که تشنه خون این رژیم بودند، اجازه دهد که زیرپوشش قرارداد ۱۹۱۹ زمام حکومت ایران را قبضه کند و امنیّت منطقه نفت خیزقفقازراتحت تهدید دایمی خودقراردهد». [۸۵]

ملک الشعرای بهار، مینویسد: «... تلگرافی ازحکومت ساویت [روسیه شوروی] رسیده بودکه صورت یادداشت داشت، ومفادش این بود که: دولت ساویت از دولت [ایران] تقاضا داردکه قوای انگلیس راازخاک خودخارج کند، والّاقوای ساویت ناچار به ایران حمله خواهدکرد، این خبر در۲۰ شعبان درروزنامه "ایران" منتشر گردید، درهمین احوال هم حکومت مُساواتی های باکو سقوط یافت وقوای سرخ قفقاز را تصرف کرد وبه سروقت دولت ایران شتافت...». [۸۶]

سردنیس رایت، درکتابش زیرنام "انگلیسیان درایران" مینویسد: «...ژنرال سر ادموند آیرونساید در نهم اکتبر ۱۹۲۰ [۱۷ مهرماه ۱۲۹۹] فرماندهی "نورپرفورث" را اززنرال "هوبیت من چم پین" تحویل گرفت، چندماه پیش ازآن، این نیرو دربرابربلشویکهای روسی که درکرانه خزر پیاده شده بودند، شکست سختی خورده وروحیّه خودرا بطور ناگواری ازدست داده بود. وظیفهٔ آیرونسایداصلاح روحیّه، جلوگیری ازبلشویکها وتأمین امکانات اخراج آنان [از ایران] درآینده بود، نیروهایش درآن هنگام قریب شش هزار افسر و سرباز بود، ولی بیشتر آنها مأمور نگهداری گردنه منجیل درجاده قزوین ورشت بودند، وبقیّه درقزوین به حالت ذخیره توقّف داشت. اندکی پس ازآمدن آیرونساید، قزاقهای ایرانی که عدّه شان به سه هزار نفر میرسید و تحت فرماندهان روسی وایرانی بودند، بوسیله نیروهای بلشویک از مازندران [و از گیلان نیز] رانده شدندودراُردوگاه آقابابا نزدیک قزوین توقف کردند و در آنجا باتوافق مقامات ایرانی تحت نظر آیرونساید، به اصلاح خودپرداختند.

آیرونساید، یک افسربلند قد وجذّاب ونظامی حرفه ای بود که به مردعمل و سرعت تصمیم گیری شهرت داشت، اوبه حق معتقدبود که افسران روسی روحیّه خود را ازدست داده اند، ضدّانگلیسی وطُعمه خوبی برای تبلیغات بلشویکی هستند، از اینرو تصمیم گرفت همه شان باید بروند، باکمک نورمن، شاه را واداشت درنهایت بی میلی آنان را اخراج کند، دراین اثنا آیرونساید و نورمن به ابتکار خود، بدون کسب مُجوّزی ازلندن، وبیشتربه جهت اذیّت کردن کُرزُن که مراقب هرحرکتی درایران بود، عمل کردند. شاه یک شخصیّت بی نفوذبنام سردارهمایون رابجای فرمانده برکنار شده روسی قزاق گماشت، درهمان موقع

---

[۸۵] - سیمای احمدشاه قاجار. ۳۶۰

[۸۶] - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر یک . ۴۲

آیرونساید سرهنگ دوم "هنری اسمیت" را از هنگ "چی چشتر" به نظارت درامورمالی قزاق خانه درجریان تجدید سازمان، گماشت». [۸۷]

بافضایی که در روزهای پیش ازکودتادرایران به وجودآمده بود، شرایط از هر حیث برای تغییرسیاسی فراهم شده بود، چرا که همه درانتظاربروز یک معجزه، یک مُنجی، یک رهبریافرمانروایی بااقتدارومُدبّر بودندتا کشوررا ازآنهمه بی سروسامانی و نکبت وحقارت برهاند، ودیدیم که عدّه ای نیزدرصددبرپایی کودتا بوده اند تابه زعم خود کشور ومردمش را از گرفتاریهایی که طیّ سالیان درازدچارآن بلایاشده بودند، نجات دهند، اما این کودتا بدست رضاخان میرپنج بوقوع پیوست.

آیرونساید، در دفتر خاطراتش نوشت: «... روز ۱۴ فوریه ۱۹۲۱ [۲۴ بهمن ۱۲۹۹] به طرزی غیرمنتظره من یک تلگرام رمز خصوصی ازژنرال "هالدین" دریافت کردم، من باید حداکثر تا بیستم ماه [فوریه] خود را به بغداد میرساندم... آن شب من دراین باره زیاد فکرکردم وبسیارکم خوابیدم، چون فرمانده خود را خوب میشناختم، میدانستم که چقدرازدستوروزارت جنگ برای اعزام من به بغداد ناراحت است، آنهم درزمانیکه اوبیش ازهمیشه به حضورمن درایران احتیاج داشت، من چیزی از قضیّه سر در نمیآوردم...». [۸۸]

درآینده خواهیم دیدکه دستورفرا خواندن ژنرال آیرونساید، به بغداد ازسوی وزارت جنگ انگلستان، براثر فشار لرد کُرزُن، وزیرامورخارجهٔ آن دولت به خاطرعدم رضایت واختلاف نظروی با کارهای آیرونساید در ایران بوده است. در غیر اینصورت اگر اومأموریتی ازبرای برپایی کودتا به دست رضاخان از سوی دولت بریتانیا میداشت، ضرورت ایجاب میکرد تاپیروزی کودتا درایران ماندگار باشد.
آیرونساید، پیش ازترک ایران، تصمیم میگیرد با احمدشاه ونورمن خداحافظی کند، از اینرو به تهران میرود، و روز پانزدهم فوریه ۱۹۲۱ [شش روز مانده به کودتا] همراه نورمن به دیدارشاه نایل میشود.

او در جای دیگر دفترش نوشت: «... پیش ازترک ایران میخواستم به شاه ایران ووزیر مختاربریتانیا ادای احترام کنم، والبتّه میدانستم که وزیرمختار تاچه حد از عزیمت ناگهانی من ناراحت خواهد شد، همانروز [۱۵ فوریه ۱۹۲۱] آقای نورمن را در جریان گفتگوی طولانی خودبارضاخان گذاشتم وباهمکاری او [رضاخان] تاریخ خارج شدن بریگاد قزاق را از زیر چترحمایتی قوای بریتانیا را تعیین کردم... او [نورمن] بسیار بیمناک بودکه کارشاه ساخته خواهدشد، من به اوگفتم

---

[۸۷] - سایه ای ازسردار. ۱۹۸- ۱۹۹
[۸۸] - خاطرات ژنرال آیرونساید. ۶۵

من به رضا اعتماد دارم، مجبور بودم دیریا زودقزاق هارا رها کنم که به کارخود برسند...». [۸۹]

واهمه نورمن، از گفته های آیرونساید، درمورد تصمیم رضاخان، که بزعم او سقوط احمدشاه را در برداشت، نشان میدهدکه نه تنها اواززمان خروج قزاقها از آقابابا به هدف کودتا، تا آن روز (شش روز مانده به کودتا) بی خبر بوده، بلکه برای لرد کرزن نیزاحتمال کودتا توسط قزاقها دور ازذهن بوده است، چراکه اوتا آن لحظه درتلاش برای برسرکارآوردن نخست وزیری مقتدر بنام "نصرت الدوله فیروز" بود تا بتواند بدست او قرارداد ۱۹۱۹ را که بستگی به آبروی سیاسی او داشت، به تصویب مجلس شورایملی برساند که ازاین بابت رشوه ای هم قبلاً از دولت انگلیس دریافت کرده بوده است، تردیدی نبود که لرد کرزن درصورت اطلاع از ماجرا، بهرترتیبی که بود مانع ازحدوث آن میشد، که دراین باره بازهم اشاراتی خواهم داشت. [سرآخر ببینیم قرارداد ۱۹۱۹ بدست چه کسی رسمیت پیدا میکند]

گفتنی است که درهیچیک ازمکاتبات متبادله بین وزیر مختار انگلیس ووزارت امور خارجه بریتانیا، کمترین مطلبی که نشان دهد کودتایی توسط قزاقها مستقر در اردوگاه آقابابا صورت خواهد گرفت دیده نمیشود، ضمناً اگرنورمن دست اندر کار بر پایی کودتا میبود و یا اگرازسوی دولت متبوعش دستوری برای انجام چنین طرحی دریافت کرده بود، برای ازقوه به فعل درآوردن این طرح، بطورقطع ویقین با رضا خان فرمانده قزاقها مذاکراتی از پیش میداشت، ودراین صورت واهمه او ازشنیدن تصمیم رضاخان وعزیمت قزاقها بسوی تهران از زبان آیرونساید وسقوط شاه، مورد نداشته است، بنابراین عکس العمل نورمن از آنچه که آیرونساید به او گفته بود، بیانگرآن است که نورمن ووزارت امورخارجه بریتانیا کمترین نقشی در دیکته کردن برپایی کودتا به رضاخان نداشته اند، همچنین در هیچیک از مکاتبات نورمن با لرد کُرزُن به چنین مطلبی بر نمیخوریم ویا در هیچیک از اسناد ردّ وبدل شده بین نورمن و لرد کُرزُن انعکاسی از دیدار رضاخان بانورمن دیده نمیشود، وازآنچه که نورمن از بیوگرافی رضاخان پس از رویداد کودتا به لردکُرزُن میدهد که به آن اشاره خواهم کرد تأییدی است بر ناشناخته بودن رضاخان از برای وزیرمختار نامبرده وهمچنین از برای لردکُرزُن، ضمناً نوشته آیرونساید میرساند که سید ضیاء الدین وابسته سفارت انگلیس که بدون نظر وخواسته آن سفارت دست به کاری نمیزده است به احتمال زیاد نمیتوانسته است پیش از ۱۵ فوریه ۱۹۲۱ برای برپایی کودتا با فرمانده قزاقها در اردوگاه آقابابا به گفتگو نشسته باشد، چراکه اگرگفتگویی دراین زمینه با رضاخان میداشت بطورقطع ویقین سفارت

---

[۸۹] - همان . ۶۶

انگلیس ازآن آگاهی مییافت، اما نورمن ماجرا را برای نخستین بار ازآیرونساید آنهم شش روز مانده به کودتا میشنید و واهمه اومُبیّن عدم آگاهی او از آنچه که قراربود بدست رضاخان صورت بگیرد، بوده است، ضمناً درتقریرات سید ضیاءالدین به جمال زاده، که پیش ازاین به آن اشاره شده است، آمده بود، که او برای نخستین باربا رضاخان درقهوه خانه ای در مهرآباد تهران دیدارداشته است، یعنی زمانیکه کودتاچیان به مهر آباد از آبادیهای پیرامون تهران رسیده بودند.

از این زمان بودکه نورمن به زعم خود بجهت اینکه سررشته کار کودتا و کودتاچیان را در دست داشته باشد، سید ضیاءالدین را برای همراه بودن با قزاقها مأمور کرد و او با تمهیداتی خودرا به رضا خان نزدیک کرد ورضاخان نیز بجهاتی که در بیانیّه دوم اسفند۱۳۰۰ ابراز داشته بودوپیش ازاین نیزاشاراتی دراین باره شده است، اورا ازروی مصلحت اندیشی، به عنوان رهبرسیاسی کودتا پذیرا شده بود.

نورمن، در تلگرام شماره ۹۶ مورخ ۱۱ فوریه ۱۹۲۱ [ده روز مانده به کودتا] به لرد کرزن گزارش داد: «...فکرکردم که ارسال گزارش در مورد بُحرانهای مراحل مختلف کاراین وزیرمختار، کار بی فایده ای است، حدود یکماه است که ایران حکومتی ندارد، سپهدار نتوانسته است کابینه ای تشکیل دهدکه موردقبول شاه و حکومت اعلیحضرت [بریتانیا] باشد، واگر بخواهیم براین شرط تکیه کنیم که بنا بر نظر آن جناب حکومتی که روی کار میآید، حتماً مجلس رابازکندومعاهده رانیزتسلیم نماید، باید گفت امید کمی وجوددارد که هیچکس دیگری بتواند موفق به تشکیل کابینه شود. یک نخست وزیر قوی وارتجاعی که مایل باشد به ارعاب متوسّل شود، میتواند برمخالفت هایی که نسبت به گشایش مجلس وجود دارد فایق شود، من به شاه اصرارکرده ام که چنین مردی را برگزیند، اما اگرچه او صادقانه علاقمند است که چنین کاری رابکند، اما دراین حرف نیزصداقت دارد که میگویدتشکیل چنین حکومتی مخالفت های خشونت آمیزی رابرمیانگیزاند، لذاشاه بدون حمایت مداوم بریتانیا وبدون تخصیص کمک مالی به دولت جدید، چنین کاری رانخواهدکرد، من دیگر وسیله ای برای مجبور کردن اوبه پذیرش توصیه هایم ندارم، شکّی نیست که اگر حکومت اعلیحضرت [انگلستان] داوطلبانه این معاهده منفور را مُلغی اعلام کند [قرارداد ۱۹۱۹ را]، اگرنه تنهامانع، بلکه لااقل مهم ترین مانع برسرگشایش مجلس برداشته میشود... نصرت الدوله بالاخره به تهران رسیده ومن بلافاصله به دیدن او خواهم رفت». [۹۰]

[۹۰] - ضمیمهٔ کتاب خاطرات آیرونساید-ترجمهٔ بهروزقزوینی. ۱۹۸

لرد کرزن، قبلاً طی تلگرام شماره ۶۵۲ مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۰ از فکر بازگشت نصرت الدوله درمقام یک رییس الوزراء مرتجع ومقتدر بنابه پیشنهاد نورمن پشتیبانی کرده ونوشته بود: «آمدن کابینه ای نیرومندمایه خوشوقتی است، هم برای اداره امورکشور از تهران، یاحتّی اگرهم تخلیه پایتخت ضرورت یابد، برای فراهم آوردن کانون بسیجی دراصفهان» و به او دستورداده بودبافیروز مشورت کند. [۹۱]

با اندکی دقت نسبت به مطالبی که بین نورمن، ولرد کرزن، مبادله شده است، درمییابیم که نامبردگان تا روز ۱۱ فوریه ۱۹۲۱ (۲۲ بهمن ۱۲۹۹) تنها چیزی که به مُخیّله شان خُطورنمیکرد، کودتایی توسط قزاقها بود، چراکه آنان تا این تاریخ چشم امید به نصرت الدوله دوخته بودند.

نورمن، طی گزارش مورخ ۲۳ ژانویه ۱۹۲۱ به لردکرزن مینویسد: «... فیروز تاکنون دوبارعزیمت خود را به تأخیر انداخته ولی حالا قول داده است که روز ۴ بهمن حرکت کند، این نشان میدهد که چقدر دشواراست حتی به سیاسی ترین فرد ایرانی ارزش وقت رافهماند». [۹۲]

لرد کرزن، در پاسخ گزارش ۱۱ فوریه ۱۹۲۱ نورمن، طی تلگرام خیلی فوری بشماره ۸۱ مورخ ۱۶ فوریه ۱۹۲۱ (۵ روزمانده به کودتا) مینویسد: «تلگرام شماره ۹۶ مورخ ۱۱ فوریه شما حاکی ازآن است که شمابطورکلی مواضع مارا به نحوی توأم با سوء تفاهم درک میکنید، درعین حال حکومت اعلیحضرت [بریتانیا] کمترین تمایلی به الغای یک جانبه معاهده [۱۹۱۹] که باعث میشود مسئولیتی که کاملاً به گردن حکومت ایران است، متوجه آن شود، نداشته است...». [۹۳]

نورمن، باتوجه به شرایط اوضاع واحوال ایران واختلاف نظرهایی که با لرد کرزن بر سر مسایل ایران پیداکرده وبارها ازسوی اوتحقیر شده بود، تصمیم میگیرد بدون آنکه آنچه راکه ازآیرونساید شنیده بود به او اطلاع دهد، خودراباکودتایی که در شُرُف وقوع بود، هماهنگ سازد وبرای اینکه رشته کار را همچنان دردست خود داشته باشد، سید ضیاءالدین را درواپسین لحظات به سراغ کودتاچیان میفرستد، وبه خیال خود، باوقوع کودتا و روی کارآوردن سیدضیاءالدین باتوجه به وابستگی او به سفارت انگلستان، برگ برنده را که همانا روی کارآوردن دولتی مقتدر اما وابسته و گوش به فرمان بوده است، دربرابر لرد کرزن روکند ولرد کرزن نیز دربرابر این ابتکار عمل نه تنها با او ازسر مهر درآید بلکه پاداش شایسته ای هم نصیبش کند، اما

---

[۹۱] - برآمدن رضاخان و... - ۱۵۸

[۹۲] - همان . ۱۵۹

[۹۳] - ضمیمهٔ کتاب خاطرات آیرونساید-ترجمهٔ بهروز قزوینی . ۲۰۶-۲۰۷

بخاطر جوّی که برعلیه قرارداد ۱۹۱۹ ایجاد شده بود و بویژه وجود رضاخان عامل اصلی کودتا، چنین نشد.

تا آنجا که ازمکاتبات بین نورمن ولرد کرزن برمیآید، وزیر امورخارجه انگلستان ازنماینده سیاسی اش درایران که سلف او توانسته بود قرارداد ۱۹۱۹ را بامضای نخست وزیر و دو وزیرکابینه اش برساند، انتظارداشت به محض ورود به تهران واشتغال بکار، بدون درنگ کوشش خودرا برای گشایش مجلس شورای ملی بکار بَرَد، اما چون او بخاطرمشکلات ومسایلی که ازنزدیگ شاهدآنها بودواوضاع و شرایط را بهتر از رییس خود درک میکرده نتوانسته بود آنچه را که وزیرامور خارجه ازوی انتظار داشت، بجا آورد، از این رو از همان ماه های نخستین خدمت در ایران، از چشم وزیر افتادکه با بسیاری ازپیشنهادات ودیدگاه هایش مخالفت میورزید و یا با تحقیر وسرزنش پاسخ اورامیداد، بگونه مثال:

لردکرزن، طی تلگرام مورخ ۶ اوت ۱۹۲۰ (تقریباً دو ماه پس از اشتغال نورمن در ایران) با تأکید برخصوصی ومحرمانه بودن مطالب تلگرام، خطاب به نورمن نوشت: «جناب وزیر مختار، این تلگراف را فقط برای هدایت اعمال آتی شما مخابره میکنم ولازم نیست کسی از مضمون آن مطلع گردد، تصورمیکنم باید از این موضوع آگاهتان کنم که طول کلام تان در گزارشهایی که میفرستید وکثرت خود آن گزارشها، تنقیدات وتفسیرات نامساعد کابینه را برانگیخته است؛ دگرگونیهای متوالی که همه روزه درصحنه سیاست های ایران صورت میگیرد و تفصیل آنها در گزارشهای سیاسی شمامنعکس است وضعی پیش آورده که اولیای مسئول بریتانیا در لندن حقیقتاً عاجزمانده اند و نمیدانند چه کنند، نه میتوانند (بر مبنای گزارشهای شما) نظری معقول ومرتبط نسبت به اوضاع ایران ابرازدارندونه قادرنددربُحبُوحه نگرانیهای وسیع ناشی ازاوضاع کنونی جهان، میزان توجهی راکه باید به مفاد گزارشها مبذول گردد، تخمین بزنند...» [۹۴]

طبیعی است که اینچنین مطالب غرورشکن وتحقیر آمیز به یک عضو اداری با سابقه نمیتوانسته است مطلوب وموردانتظار نورمن بوده باشد، به همین خاطر دو روز بعد از دریافت تلگرام لرد کرزن در تاریخ ۸ اوت ۱۹۲۱ طی تلگرامی خطاب به لرد کرزن مینویسد: «جناب لرد - جسارتاً میخواهم این سئوال را بکنم: آیا تلگراف شماره ۴۰۱ عالیجناب پس از ملاحظه مطالب تلگراف شماره ۵۲۳ من تنظیم و مخابره شده بود؟ اگر جواب منفی باشد درآن صورت اجازه میخواهم ازاجرای دستورات مندرج درتلگراف مزبور عجالتاً خودداری کنم». [۹۵]

---

[۹۴] - اسنادمحرمانه وزارت خارجه بریتانیا. ۲۹۵

[۹۵] - همان . ۲۹۶

لردکُرزُن، طی تلگراف مورخ ۲۰ سپتامبر ۱۹۲۰ به نورمن باقید بسیارمهم و فوری مینویسد: «آقای وزیرمختار ـ تلگراف شماره ۶۳۱ (۱۶ سپتامبر) شما راجع به انتخابات ایران مارابی نهایت مأیوس کرده است...». [۹۶]

تلگراف مورّخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۲۰ نورمن به لرد کرزن: «جناب لرد ـ متأسّفم ازاینکه سیاستی که درنتیجه فشار اوضاع ناچار به اتّخاذ آن درتهران شده ام ناراحتی کابینه را برانگیخته است...». [۹۷]

باچنین مکاتبات و بالحنی آنچنانی که بین لرد کرزن ونورمن جریان داشت، سر دنیس رایت سفیر کبیر بریتانیا که بخاطر ویژگی شغل اش به اسناد سرّی و مکاتبات سفارت کشورش درایران دسترسی داشته است، بدرستی اینچنین در کتاب «انگلیسیان درایران»، مینویسد: «آیرونساید ونورمن به ابتکار خود وبدون کسب مجوّزی از لندن و بیشتر برای اذیت کردن کرزن که مراقب هرحرکتی درایران بود، عمل کردند».

به شهادت اسناد ومدارک فراوانی که به برخی ازآنها اشاره شده وبازبه برخی دیگر اشاره خواهد شد، عامل رویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۲۱ فوریه ۱۹۲۱) چیزی بجز جَنَم ومیهن دوستی وشهامت وجُربُزه رضاخان وبهره گیری او از موقعیّت وشرایط مساعد ودلخواه نبود.

جای تأمّل است آنچه را که آیرونساید درباره قزاقهای اردوگاه آقابابا دردفتر خاطراتش (برگ ۴۹) به این شرح مینویسد: «... برای مدّتی طولانی آنهامثل بره های گُمشده رفتارمیکردند... و ساده ترین آموزشهای نظامی [برای آنان] پیشرفته ترین آنها به حساب میآمد». چگونه میتوانسته است کودتایی را بدست این افراد از قبل طرّاحی کرده باشد؟ که بدون تردیدمأمور این کار نیز نبوده است که به شرح بیشتر آن خواهم پرداخت.

لرد آیرونساید، مینویسد: «... پدرم بعد ازبازسازی روحیّه نیروهای خودش [پس از شکست از بلشویکها وعقب نشینی تا منجیل] و ثبات بخشیدن به موقعیّت قزوین، توانست افکارش راروی مسأله تجدید سازمان قزاقهای ایران متمرکز کند، داستان انتخاب رضا خان

---

[۹۶] - همان . ۳۳۴
[۹۷] - همان . ۳۳۸

ازسوی او برای فرماندهی این قوا برای بسیاری داستانی آشنا است، هرچند که پدرم درآن موقع نمیدانست او روزی شاه ایران خواهد شد».[۹۸]

ژنرال آیرونساید، دردفتر خاطراتش درباره اوضاع ایران درعهد پادشاهی "احمدشاه" و استقرار رژیم مشروطه نوشت: «... از دیدگاه یک انسان غربی، این کشور کاملاً آماده است تابه دامان کمونیزم بیفتد، طبقه بالای جامعه این کشورکاملاً فاسد و بی مصرف است واقشار پایین بشدّت تنگدست، توده مردم چیزی از کمونیزم یا دموکراسی نمیدانند... هرکسی رادیدم ازمن سئوال میکرد که پس ازخارج شدن نیروهای شمال از ایران، چه برسر این کشورخواهد آمد... هیچ نیروی نظامی وجود ندارد که بتواند درمقابل هجومی هرچندضعیف به آزادی آنها، ازآنان دفاع کند». [۹۹]

جای یادآوری است که این عبارات مربوط به ماه های نوامبر ودسامبر۱۹۲۰ [ابان و آذر ۱۲۹۹] یعنی زمانی که آیرونساید برای نخستین بارفرصت دیدار از اردوگاه رابه همراه "سردارهمایون" یافته بود و هنوزبا رضاخان وویژگیهایش آشنا نشده بود.

سرپرسی کاکس، در ۹ ژانویه ۱۹۲۱ [۱۹ دیماه ۱۲۹۹] از بغداد به لرد کرزن نوشت: «فیروز دربین النّهرین بود و به زیارت عتبات در کاظمین، کربلا و نجف رفت وفتوای ارزشمندی که "میگوید بلشویسم بااسلام مغایرت دارد، دراینجا بدست آورد" و میافزاید، فیروز حاضراست به حمایت خود ازسیاست وهدفهای بریتانیا ادامه دهد، دل وجرأت وتوانایی اومیتواندکمک بزرگی به نُرمن وکابینه سپهدارباشد..» [۱۰۰]

لرد کرزن، طی تلگرام شماره ۳۰ مورخ ۱۵ ژانویه ۱۹۲۱ [۲۵ دیماه ۱۲۹۹] باقید خیلی فوری به نورمن مینویسد: «من باپیشنهاد شمادرمورد مشورت با شاهزاده فیروز موافقم». [۱۰۱]

نورمن، در ۲۳ ژانویه ۱۹۲۱ [۳ بهمن ۱۲۹۹] به کرزن نوشت: «فیروز بیست روز پیش درتلگرافی درخواست کرده جلو وضعیّت را (در تهران) بگیرم تا او بیاید و با من حرف بزند... نورمن اندکی بعد، سالارلشکر برادرکوچکتر فیروزرادید و نامبرده نقشه های آتی فیروزرا برای اوشرح داد [که] فیروز نمیخواهد وارد کابینه سپهدار شود، ولی ترجیح میدهدسپهداردوسه ماه دیگر برسرکارباشد تا خودش بتواند بر انزجار دیرین مردم از او [از جهت دریافت رشوه از دولت انگلستان

---

[۹۸] - خاطرات آیرونساید-ترجمهٔ بهروز قزوینی . ۴۸

[۹۹] - همان. ۱۴

[۱۰۰] - برآمدن رضاخان و... - ۱۵۸-۱۵۹

[۱۰۱] - ضمیمهٔ کتاب خاطرات آیرونساید-ترجمهٔ بهروزقزوینی . ۱۶۹

در پیوند با قرارداد ۱۹۱۹] فایق آید، علّت این انزجارهم چیزی جز ترقّی سریع اش در سیاست نیست، قصد دارد زَبَردستی شخص خودرا درمجلس به ثبوت برساندومطمئن است که ازعهدهٔ این کار برخواهد آمدوبعد هم عزم نخست وزیری دارد». [۱۰۲]

بانگاهی به تاریخ مکاتباتی که بین نورمن وکاکس وکرزن ردّ و بدل شد و تاریخ رویداد کودتا، دیده میشود که هیچیک از آنان یعنی لرد کرزن (در حقیقت دولت بریتانیا) و نماینده های سیاسی آن دولت درایران وعراق، از آنچه که حتا چندروزبعد رُخ میداد آگاهی نداشتند و در صدد روی کارآوردن شاهزاده فیروز بودند، تاچه رسد که طرحی برای برپایی کودتا بدست رضاخان ریخته باشند، تردیدی نیست که طرّاحی و آماده سازی ورعایت جوانب کار وگزینش عامل کودتا وآموزش وبندوبست با او، بویژه دربرابر ترصُّد دولت شوروی، ازآنچه که درایران میگذشته است، به زمانی حداقل به چند ماه نیازداشته است.

گفتنی است درمکاتباتی که تا رویداد کودتا به فرماندهی رضاخان صورت گرفته بود، کمترین نامی از او دیده نمیشود ودرآینده خواهیم دید که نامبرده تا این زمان چهره ای ناشناخته از برای وزارت امور خارجهٔ بریتانیا وحتا تا هفته پیش از کودتا ازبرای سفارت آن دولت بود، اگرچه در شایستگی وقدرت فرماندهی وتصمیم گیری رضاخان تردیدی نبود، اما پایگاه سیاسی نداشت ودرمحافل سیاسی کشور مطرح نبود ودرسطح جامعهٔ ایرانی هم ناشناخته بود و جز سپاهیگری، درکارسیاسی و اداری نبود، اما بطور یقین ازپیشینه سیدضیاءالدین، و وابستگی هایش به سفارت انگلیس مانند بسیاری دیگر ازایرانیان درهمان ایام آگاه بود، چرا که سیدضیاءالدین، مدیر روزنامه رعد، با مقالاتی که در پشتیبانی از وثوق الدوله و قرارداد ۱۹۱۹ مینوشت ودر امور وزارتخانه ها وژاندارمری مداخله میکرده است، کسی نبود که شناخته شده نبوده باشد.

همانگونه که پیش ازاین نیز اشاره شده است ازآنجاکه رضا خان بزعم خود نخواست با امتناع ازپذیرش سیدضیاءالدین درمراحلی که هنوزبه پیروزی دست نیافته بود، دولت انگلیس توسط عوامل سرسپرده داخلی و عوامل دیگرش (از جمله نیروی نظامی "نورپر فورث" که هنوزبخشی ازآن خاک ایران را ترک نکرده بود و تفنگداران جنوب "اس - پی - آر" و ژاندارم های مستقر درپایتخت ونظمیّه وبرخی از ایلات وعشایر وابسته و...) در راه انجام هدفش مشکلی ایجاد کند، ناگزیر وی را به عنوان رهبرسیاسی پذیرا شد، تا در زمان مناسب یعنی پس از پیروزی و استقرار کامل در پایتخت واستحکام بخشیدن به موقعیّت

---

[۱۰۲] - برآمدن رضاخان و... - ۱۵۹

وجایگاه خود، با تمهیداتی عذر او را بخواهدکه دیرزمانی ازکودتا نگذشته بودکه اینچنین هم شد.

دراینجا یادآوری نکته ای ضروری است و آن اینکه درآن ایام (یعنی تاپیش از انتشاراسناد سرّی وبسیاری ازمکاتبات و نوشته ها) هیچیک از زمامداران ورجال ایران، از اختلاف نظر شدید بین وزارت امورخارجه انگلیس و وزیر مختارش (نورمن) کمترین آگاهی نداشتندوهراقدام سفارت انگلیس درایران را در این زمان (و حتا زمانهای پیش از این زمان را) بنابه دستور آن دولت تلقّی میکردند، وازآنجا که اقشار جامعه نیزبه طریق اُولی هرگونه رویداد سیاسی رابویژه درسالهای اخیر، از ناحیه دولت امپراتوری بریتانیا قلمداد میکردند، تا آنجا که عبارت مشهور «کار، کار انگلیسی ها است» بر زبانها جاری شده بود! از این رو رضا خان نیزدراین پندار از دیگران مُستثنا نبود، و با چنین باوری بود که سیدضیاءالدین را با همه اختلاف عقیدتی ومَنِشی، برای همکاری درامور سیاسی پذیراشده بود.

میرزا یحیی دولت آبادی، درباره سیدضیاءالدین طباطبایی چنین مینویسد: «... دراین وقت سیدضیاءالدین مدیر رعد وریس کُمیته زرگنده [آهن] واسطه است میان دولت [سپهدارمنصوررشتی] وسفارت انگلیس، پس رییس الوزراء باید از واسطه هم حرف شنوی داشته باشدومقاصد اووهمدستانش را برآورَد، تا اوهم به سفارتخانه انگلیس آمدوشُد کرده کارهای وی را آنجا انجام دهد». [۱۰۳]

نورمن، درگزارش تلگرافی شماره ۱۱۳ مورخ ۱۷ فوریه ۱۹۲۱ (چهار روز مانده به کودتا) به لرد کرزن اطلاع میدهد: «نصرت الدوله پیشنهاد میکند که پاسخ به سئوال نخست وزیر (سپهدار منصور رشتی) از سوی حکومت اعلیحضرت [بریتانیا] به تعویق افتد، اوفکر میکندبا اینکار، کابینه حاضرقادربه بقاء نیست و وقتی دولت سقوط کند، اومیتواندشخصاًبرکارها مسلط شود، به این طریق میتوان از خطری که در تلگرام شماره ۱۰۷ من به آن اشاره شده، یعنی ازخطر ردّ شدن معاهده [قرارداد ۱۹۱۹] توسط یک حکومت ضعیف اجتناب شود». [۱۰۴]

نورمن، اگرچه دوروز پیش ازارسال گزارش فوق، ازکودتایی که درشُرُف وقوع بود دردیداری که با آیرونساید داشته آگاه شده بود، اما به دلیلی که پیش ا از این به آن اشاره شده است نخواست کُرزُن را در جریان این امر قراردهد، چراکه به این نتیجه رسیده بودآنچه را که اوازنزدیک شاهد پریشیدگی اوضاع وشرایط حسّاس ورجال مُدّعی اما

---

[۱۰۳] - حیات یحیی، دفتر ۴ - ۱۸۱

[۱۰۴] - ضمیمهٔ کتاب خاطرات آیرونساید-ترجمهٔ بهروزقزوینی . ۲۰۸

ناتوان ایران میباشد، لرد کرزن بخاطر از دور دستی برآتش داشتن وطبع متکبّرانه اش نمیتواند درک کند، ودرصورت آگاهی ازکودتایی که در شُرُف وقوع بود، به هرنحوی که امکان داشت، خواه ازطریق "نورپرفورث" که هنوز بخشی ازآن درقزوین مستقر بوده (دراین زمان آیرونساید یکی از مخالفان کرزن بخاطر انتقال به بغداد برآن نیرو فرماندهی نداشت) و نیروی تفنگداران جنوب "اس - پی - آر" و خواه بابهره گیری ازایلات وعشایر وابسته و... از آن جلوگیری میکرده است، عکس العمل کرزن پس از دریافت خبر کودتا که به آن اشاره خواهد شد، مؤیّداین دیدگاه میباشد.

نورمن، با توجه به فضای سیاسی و اجتماعی بوجود آمده از رهگذر قرارداد ۱۹۱۹ در ایران که از آن دریکی ازگزارشهایش به وزارت امورخارجه انگلیس با عنوان "قرارداد منفور" یاد کرده وخشم کرزن را برانگیخته بود، ازجهت اولتیماتوم شوروی نیز، منافع کشورش راچه درایران ازجهت منابع نفتی وچه ازبابت هندوستان در خطر میدیده است، ولی کرزن با خوی استعمارگرانه ومُستبدّانه اش، به خاطر واهمه ازدست دادن وجهه واعتبارسیاسی اش، همچنان بی صبرانه درپی تصویب قرارداد ۱۹۱۹ درمجلس شورای ملی ایران و اجرای آن با به صدارت رساندن نصرت الدوله به هر ترتیب بود.

از سیاق کار نورمن، درپنهان نگه داشتن آنچه راکه درباره نیّت وهدف رضاخان از آیرونساید شنیده بود، چنین برمیآیدکه او براین اندیشه بودکه لرد کرزن پس از آگاهی ازوقوع کودتایی که سیدضیاءالدین رهبرسیاسی آن است وبه مقام نخست وزیری منصوب شده است، با توجه به پیشینه سیدضیاءالدین خوشحال خواهد شد و با این تک خالی که برزمین خواهدزد، کدورتی راکه کرزن ازاوداشته است برطرف خواهد شد و جا و مقامی برتر خواهد یافت، اما چنین نشد.

سیدضیاء الدین، نیز از آنجا که ازطریق سفارت دریافته بود که لرد کرزن در پی جستجوی نخست وزیری مرتجع ومُقتدرمیباشد، پس از رویدادکودتا از شاه قاجار خواست که درحکم ریاست وزرایی اش واژه "دیکتاتور" قید شود و بازداشت عده زیادی ازرجال به دستوراو نیز بخاطر تأمین نظر لرد کرزن بودتا وانمود کند که او همان نخست وزیرمقتدری است که ازهیچ چیز وهیچ کس واهمه ندارد.

روزیکه کودتا درتهران بوقوع پیوست، نورمن در همان روز (۲۱ فوریه ۱۹۲۱= سوم اسفند ۱۲۹۹) طی تلگرام شماره ۱۲۱ به لرد کرزن گزارش داد: «واحدهای مأمور در قزوین وهمدان بریگاد قزاق که حدوداً از ۲۵۰۰ تا ۳۰۰۰ نفر تشکیل شده با ۸توپ و ۱۸ مسلسل تحت فرماندهی سرهنگ رضاخان از قزوین به تهران آمدند واندکی پس

ازنیمه شب ۲۱ فوریه وارد شهر شدند، هنگامیکه آنهاهنوز خارج شهر اردو زده بودند، نمایندگان شاه [قاجار] و کابینه و دو تن از همکاران من برای اطمینان یافتن از مقاصد آنهاوممانعت ازورودآنهابه شهر، بسوی آنها رفتند، اما این هیئت دربرآوردن این مقصوداخیر توفیق نیافت.

رضاخان، گفت: قزاقها که تجربه برخورد با بلشویکها را دارند و میدانند که آنها چه کسانی هستند، ازدیدن اینکه دولتهای بی کفایت یکی پس از دیگری درتهران بر سرکار میآیند وهیچکس درفکراقدامی برای مقابله با هجوم بلشویکها پس ازتخلیه قوای انگلیس نیست، خسته شده اند، ازاین روآنها به تهران آمدند تا حکومتی قوی برسرکار آورند که بتواند این مسأله راحل کند... احتمالاً انقلابیون سیدضیاءالدین را به نخست وزیری منصوب خواهند کرد...». [۱۰۵]

بایک نظراجمالی به گزارش مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ نورمن درخواهیم یافت که او از ابراز حقایق به مافوق خود طفره رفته ودست به پنهانکاری زده بوده است، تا نشان دهدکه دربرابرامر انجام شده ای قرارگرفته است، درضمن با توجه به حسّ نفرت کرزن نسبت به بلشویکها گزارش را بگونه ای تنظیم کرد که نظرموافق او را از آنچه که روی داده بودجلب کند، بویژه که نوشت نخست وزیر کودتا سیدضیاءالدین خواهد بود، که وابستگی اش به سفارت انگلیس برای کرزن کاملاً روشن بود.

لرد کرزن، نیز آنچنان خام نبود که بارویدادکودتا، از پنهانکاری نماینده اش سر در نیاورد وفریب گزارش اورا بخورد، چرا که دردرجه نخست، همراهی سید ضیاءالدین با کودتاچیان که با سفارت رابطه ای تنگاتنگ داشته است، برای کرزن غیر قابل پذیرش بود که سفارت باوجود چنین کسی درمیان کودتا چیان، از چنان برنامه ای از قبل بی خبرمانده باشد، واین دُم خروسی بود که کرزن اززیررردای نورمن آشکارا میدید، ویا چگونه نورمن از حرکت قزاق ها از قزوین تارسیدن به تهران که شش روز به درازا انجامیده بود، با همه عواملی (غیر از سید ضیاء) که در دسترس داشته، نتوانسته است ازحرکت وقصد قزاقها آگاه ومراتب راپیش ازوقوع برحسب وظیفه ایکه داشته است به وزارت امورخارجه انگلیس گزارش دهد، حال آنکه در زمان گزارش ۱۷ فوریه ۱۹۲۱، دو روزی بود که قزاقها قزوین را بسوی تهران ترک کرده بودند.

---

[۱۰۵] - همان . ۲۱۰

درموردعدم اطلاع قبلی کرزن ازقصد قزاقها تازمان رویداد و حتا در بُطلان باور آنان که برپایی کودتا راطبق طرح ونقشه وزارت امورخارجه (یا بهتر بگوییم دولت انگلستان) قلمداد کرده ومیکنند، علاوه بردلایلی که به آنها اشاره شده است، گفتنی است که اگرنورمن برای برپایی کودتا ازلرد کرزن دستوری ازپیش دریافت کرده بود، لحن ومندرجات گزارش بگونه دیگربود، آنچنانکه درموردنصرت الدوله، بین آن دومبادله شده بود، درتأیید این دیدگاه بازهم اشاراتی خواهم داشت.

لرد کرزن، که ازنماینده سیاسی اش درایران رودست خورده بود ودرانتظار چنین رویدادی نبود، طیّ تلگرام شمار ۹۴ مورخ ۲۸ فوریه ۱۹۲۱ (۷ روز پس از رویداد کودتا) خطاب به نورمن نوشت: «موقعیّت تهران آنچنان به سرعت تغییر میکند وعوامل ثبات چنان نامطمئن اند که هنوزنمیتوان قضاوت کردکه آیا رژیم فعلی بیش از اسلاف خود پایدار خواهد ماند یانه؟ از اینرو در حال حاضر من ترجیح میدهم ناظر وقایع باشم و درباره الغای معاهده [قرارداد ۱۹۱۹] همچنان براصلی که در تلگرام شماره ۸۱ مورخ ۱۶ فوریه ام به آن اشاره کرده ام پافشاری نمایم [پیش از این به این تلگرام اشاره شده است] این نظرحکومت جدیدایران که ابتدا معاهده را مُلغی کند وسپس نکات پرسود آنرا بکاربندد، ازنظرمن سفسطه آمیزاست، الغای رسمی معاهده تحت الّشعاع این عبارت که هیچ خصومتی نسبت به بریتانیا وجود ندارد، قرار نمیگیرد [به زبانی دیگریعنی آنراخصومت آمیزنسبت به انگلستان میدانم] از طرفی الغای رسمی معاهده امرغیرلازمی است، زیرامعاهده هرگز به مجلس تسلیم نشده که موردپذیرش قرارگیرد یا نگیرد و البتّه این اتفاق بخاطربلاتکلیفی حکومت پیشین ایران روی داده است». [۱۰۶]

به زبان بسیارساده وروشن یعنی اینکه آن اتفاق (رویداد کودتا) به خاطر شرایط واوضاع درهم وبرهم حکومت پیشین ایران [دوران قاجار] روی داده است نه براساس نقشه و خواست دولت انگلستان.

لرد کرزن، گویا ازیادبرده بود ویاتجاهُل میکرد که طیّ تلگرام بسیار مهم و فوری ۱۹ ژوئیه ۱۹۲۰ خطاب به نماینده سیاسی اش درتهران نوشته بود: «... قرارداد ۱۹۱۹ با رعایت کلیّه تشریفات ومقررات بین المللی توسط نخست وزیر مسئول (وثوق الدوله) که بموجب فرمان رسمی شاه به این سمت منصوب شده بود، نیزبوسیله نماینده تام الاختیار بریتانیا (سَلَفِ شما سرپرسی کاکس) امضا شده است و در تمام مدتی که من درلندن به وزیرامور خارجه سابق ایران (نصرت الدوله) فشار میآوردم که اقدامات لازم را برای تسلیم قراردادبه مجلس

---

[۱۰۶] - همان . ۲۱۷ - ۲۱۸

انجام دهد، هم او، هم من و هم دیگران، همه میدانستیم که اعتبار وصحّت قراردادهیچ ربطی به تصویب شدنش درمجلس ندارد حکومت بریتانیا ازهمان روزیکه قرارداد امضاشد به منزله سندرسمی تلقّی کرد و مقرراتش را به معرض اجرا گذاشت». [۱۰۷]

میبینیم لرد کرزن، که بموجب این نوشته، قرارداد مزبور را از نظر دولت بریتانیا بخاطرامضای نخست وزیر وقت ایران [دوره قاجار] و سرپرسی کاکس وزیر مختار وقت آن دولت در ایران معتبر ورسمی بحساب میآورد و بمحض امضاء قرارداد نسبت به اعزام مستشاران مالی ونظامی به ایران نیزاقدام کرده بوده است، اینک با رویداد کودتا که بدون نظراوصورت گرفته بود، درمخالفت وشانه خالی کردن نسبت بدرخواست رییس دولت کودتا، به تصویب نرسیدن قرارداد مورد نظر را در مجلس ایران، عامل اصلی سندیّت نیافتن قراردادبر میشمارد!

لرد کرزن، در تلگرامی دیگر بتاریخ ۳ مارس ۱۹۲۱ [۱۲ اسفند ۱۲۹۹] بشماره ۹۷ با قید خیلی فوری، به نورمن گوشزد میکندکه: «نظرمن درمورد الغای معاهده ۱۹۱۹ در تلگرام شماره ۹۴ مورخ ۲۸ فوریه، بیان شده است، اگر حکومت فعلی ایران بر نظر خود [الغای قرارداد ۱۹۱۹] پافشاری کند، باید بداند که قرارداد وام نیز فسخ خواهدشد، وحکومت اعلیحضرت، حکومت فعلی ایران را در مورد قسط اول وام وبهره مربوط که جزء دیون حکومت سابق است، مسئول میشناسد، برای این مبلغ ازسوی وزیرمالیه وقت رسیدی به سرپرسی کاکس تسلیم شده است، این مطلب درمورد بهای سلاح هایی که بدرخواست کابینه ایران [دولت سپهدار رشتی] به آن کشورداده شده نیزصادق است، اگر حکومت فعلی معاهده ۱۹۱۹ را بطور یک جانبه لغوکند، حکومت اعلیحضرت نیز میتواند بطرزی مشابه تعرفه های گمرکی را تغییر دهد و به رقم مالیات مصوّبه در کنوانسیون ۱۹۰۳ برساند.

لرد کرزن، پیش ازاین نیز در تلگرام محرمانه شماره ۱۱۷ مورخ ۲۶ فوریه ۱۹۲۱ [۷ اسفند ۱۲۹۹] به آگاهی وزیرمختار رسانیده بودکه: «شورای نظامی شدیداً با قبول هرگونه مسئولیّتی درموردبازسازی نیروهای ایران ازطریق قرض دادن افسران انگلیسی وچه ازطریق انتقال تجهیزات نظامی باآن مخالف است، هرگونه اقدامی ازاین دست، احتمالاًبه تعهدات نظامی بیشتری مُنجرخواهدشدکه ما نه بودجه کافی ونه نفرات لازم را دراختیارداریم، شورای نظامی ترجیح میدهد که چون حمل تجهیزات اضافی به صرفه نیست، آنها را درمحل معدوم کنند، زیرا اگرآنها را بدست ایرانیان [بخوانید دولت کودتا]

[۱۰۷] - اسنادمحرمانه وزارت خارجه بریتانیا . ۲۵۵

بسپاریم، ممکن است درنهایت بدست بلشویکها برسد، درهرحال وزارت جنگ هرگز مسؤولیّتی درمورد حفظ جان یک افسر ندارد... من با این نظرات شورای نظامی موافقم ودراین شرایط [یعنی حال که برخلاف میل وی کودتایی درایران صورت گرفته است] باید قاطعانه به شماخاطرنشان کنم که به اطلاع نخست وزیر [سیدضیاءالدین] برسانید حکومت اعلیحضرت آمادگی لازم برای برآوردن تمنیّات نخست وزیر ایران را ندارد». [۱۰۸]

نورمن، و بعداً بریچمن [کاردار سفارت انگلیس در تهران] هر دو نظر داده بودند که حدوداً سه هزار [قبضه] تفنگ وبیست مسلسل متعلق به سپاه جنوب به حکومت ایران [حکومت کودتای رضا خان] فروخته شود، ولی کرزن پیشنهاد آنان را رد کرد». [۱۰۹]

نورمن، در گزارش تلگرافی کاملاً محرمانه بشماره ۱۲۵ مورخ ۲۵ فوریه ۱۹۲۱ [اسفند ۱۲۹۹] به لرد کرزن، نوشت: «... سیّد [سید ضیاءالدین طباطبایی] بطور محرمانه سیاست خودرا به این شرح بامن درمیان گذاشت... معاهده ایران و انگلیس باید مُلغی اعلام شود، بدون انجام این عمل حکومت جدید نمیتواند کارش را شروع کند، مُلغی شدن معاهده بابیانیّه ای همراه است، مبنی براینکه این امر متضمّن هیچ خصومتی نسبت به بریتانیای کبیر نیست وحکومت جدید فوراً شروع به جلب حُسن نیّت انگلستان خواهد کرد، زیرا این امر برای حیات ایران جنبه اساسی دارد.

اقداماتی برای بکارگرفتن مستشاران نظامی ومالی انگلیسی برمبنای قراردادهای شخصی آغاز خواهد شد، بطوریکه بهیچوجه انجام این امر به وجودقراردادی میان دو کشور ایران وبریتانیا دلالت نکند، زیرا باید تاسرحدّامکان توجّهٔ کمتری نسبت به فعالیّت های این مستشاران جلب شود...هدف این است تاآنجاکه ممکن است نظر قدرتهای دیگر جلب نشودوروسهاآنچنان که باید به اینکه دوسازمان عمده دردست انگلیسی ها است، پی نبرند.

یک ارتش پنجهزار تنی در قزوین تشکیل خواهد شد وازسرهنگ هادلستن، خواسته خواهد شد که فرماندهی این قوا رابعهده بگیرد، این قوا جای نیروهای ما را در جبهه بلشویکها خواهد گرفت... سیّد اصرار دارد که نیروهای انگلیسی باید تازمانیکه به کمک افسران انگلیسی نیروی جدیدی به سرعت فراهم گرددوجای آنها را بگیرد، درقزوین بمانند... او گفت که به منظورجلوگیری ازتحریک وبرانگیختن روسیه شوروی، برحضورعناصرطرفدارحکومت بریتانیا دردولت جدید درحال

---

[۱۰۸] - ضمیمهٔ کتاب خاطرات آیرونساید-ترجمهٔ بهروزقزوینی .۲۲۰ -۲۲۵

[۱۰۹] - برآمدن رضاخان و...- ۲۵۸- ۲۵۹

حاضر سرپوش گذاشته است ودرخاتمه گفت اگرحکومت بریتانیا میخواهد موقعیّت خودرا در اینجا نجات دهد، بایدسایه را فدای وجودکندوازپُشت پرده بدون هیچگونه تظاهر به نحومؤثّری به ایران کمک کند. او مطمئن است که بادرپیش گرفتن این سیاست، حکومت بریتانیا میتواندبه همه امتیازاتی که انتظارداشت ازطریق یک معاهده غیر عملی به آنها برسد، دست یابد». [۱۱۰]

مطالبی را که سیدضیاءالدین، محرمانه با نورمن درمیان گذاشته بود، بیانگر این نکته میباشدکه او بظاهر امرتصویب قرارداد ۱۹۱۹ را بخاطر شرایطی که در فضای سیاسی آن روزها، چه ازنظر داخلی وچه ازلحاظ خارجی وجودداشته است غیرعملی میدیده است، که بانظر نورمن که آنرا منفورخوانده بود هم آهنگ بود، اما بخاطر وابستگی اش به سفارت انگلیس وخوش خدمتی به آن دولت درانجام خواسته لرد کرزن خواسته بودبا نهادن کُلاه شرعی برسر قضیّه، مفاد قراردادموردنظررابه نوعی فریبکارانه به موقع اجرادرآورد.

اما لرد کرزن، بخاطر خوی مستبدّانه وخودخواهانه اش، حفظ آبرو وموقعیّت سیاسی اش را تنها درگرو تصویب واجرای قراردادمیدیدکه درباره مزایای آن برای دولت بریتانیا، بارها درکابینه ومجالس انگلستان دادسخن داده بود، او بجزتصویب قرارداد مزبورازسوی مجلس شورای ملّی ویا اجرای آن به هرترتیب ازسوی هر دولتمرد ایرانی، به چیز دیگر نمیاندیشید.

لردکرزن، طی تلگرام مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۱ [۲۹ اسفند ۱۲۹۹] به نورمن مینویسد: «... رییس الوزراءباید بداندکه ماحُسن نیّت خودرامکرّربه ثبوت رسانیده ایم واکنون نوبت اوست که حُسن نیّت خودرابه منصّه ظهور برساند [منظور تصویب قرارداد درمجلس است] درمورد پرداخت ۱۳۱ هزار پوند [رشوه ایکه برای تصویب قراردادبه وثوق الدوله ودوتن دیگرپرداخته بودند] و قیمت مهمّات تصمیم ما قطعی است واگردولت ایران این پول را نپردازد، همانطور که سابقاً گفتم مجبور خواهم شد نسبت به تعرفه های گمرکی اقدام مقتضی به عمل آوریم، دروضع کنونی، دولت انگلستان نمیتواند به ایران وام بدهد...». [۱۱۱]

هر بیغرض ومُنصفی ازخواندن تلگرامهایی که بین لرد کُرزُن ووزیرمختارش نورمن پس از رویدادکودتا صورت گرفته در مییابد که کُرزُن ازاینکه برخلاف خواسته و انتظارش کودتایی بدست نیروی قزاق درایران بوقوع پیوسته بود، به سختی آزرده وخشمگین شده بوده است،

---

[۱۱۰] - ضمیمهٔ کتاب خاطرات آیرونساید-ترجمهٔ بهروزقزوینی . ۲۱۳ -۲۱۴

[۱۱۱] - طرّاح کودتا، نگارش علی شعبانی. ۱۵۶

تا جاییکه ناگزیرمیشود دربرابراین شکست، با اندوهی بسیار، درمجلس لردها به آن اعتراف کند.

تردیدی نیست آنچه راکه سیدضیاءالدین، درپرده (به نوشته نورمن درگزارش ۲۵ فوریه ۱۹۲۱) بانورمن، درمیان گذاشته بود تا دولت انگلستان باپیشنهادش موافقت کند، ازنظر رضاخان پنهان نمانده بودو دیدارهای درپرده سیّدبا وزیر مختار با مشی وخوی ضدّ دخالت بیگانه رضاخان درامور کشور، کمترین همخوانی نداشت و همین امر از موارد مهم بروزاختلاف بین رضاخان وسیدضیاءالدین ویا بهتر بگوییم بهانه ای بودتاپس ازیکصد روزصدارت، ازکاربرکناروبه خارج ازکشورتبعید شود.

نکته قابل توجه اینکه نورمن بجز در گزارش مورخ ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ [سوم اسفند ۱۲۹۹] به وزارت امورخارجه کشورش، یعنی روزیکه کودتا انجام شده بود تا سقوط سیدضیاءالدین، درهیچیک ازگزارشهای خود نامی از رضاخان باهمه قدرت تأثیر گذاری اش درامورکشورنمیبَرَد، اما پس از برکناری سیّد بابهره گیری ازبدترین واژه ها، ازرضاخان بدگویی میکرده است، چراکه درابتدای امرگمان میبُردبامطرح کردن سیدضیاءالدین که برای لرد کرزن چهره ای شناخته شده بود، خواهد توانست نقطه نظرهای خود را از زبان سیّد به کرزن بقبولاند، ضمناً نشان دهدکه کودتاچیان در کنترل اویند و براوضاع مسلّط است، تا بدین ترتیب نظراوراکه تااین زمان از اعمالش درانجام وظایفش ناراضی بوده است، به خودجلب کند، اما نه تنها چنین نشد، بلکه مُنجربه برکناری وی نه تنها ازمقام وزیرمختاری درایران گردید بلکه از آن پس جایی ازبرای وی دروزارت امورخارجه ویا بطورکلی در دولت انگلستان نبود!

با یک نظراجمالی نسبت به مخالفت لرد کرزن با پیشنهادات سیدضیاءالدین در مییابیم که اگر کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ طبق طرح ونقشه دولت بریتانیا بود، چگونه بود که بدرخواست نخست وزیربرسرکارآورده اش، باهمه وابستگی هایش آنگونه پاسخ میداد ونه تنهاتمامی کمکهای مالی ومساعده هایی را که به دولتهای پیش از کودتامیپرداخت دریغ کرده بود، سهل است که حتی ترجیح داده بود سلاح هایی را که حمل آنها به هنگام خروج نیروی شمال مقرون بصرفه نبود، درمحل معدوم کنند ودراختیار دولت کودتا قرار ندهند، ویا چگونه بوده است که اگر قرارداد ۱۹۱۹ به تصویب میرسید، برای حفظ جان مستشاران نظامی ومالی انگلیسی مشکلی ازبرای آن دولت درمیان نبود، ولی زمانیکه دولت کودتا حاضر به استخدام آن مستشاران شد، چوب لای چرخ نخست وزیر کودتا گذاشت؟ و بسیاری دیگر از ایندست پرسش

ها که جملگی بیانگردست اندرکارنبودن دولت انگلستان دربرپایی کودتا است.

لرد کرزن، از اینکه میدید تیرش درباره تصویب وبه اجرا درآمدن قرارداد ۱۹۱۹ با همه رشوه هایی که به نخست وزیروقت ودوتن ازوزرایش پرداخته، به سنگ خورده است، چنان خشمگین ونا آرام شدکه گزارشهای امیدوارکننده نورمن در زمان نخست وزیری سیدضیاءالدین به کرزن، نه تنها موجب اقناع اونشد، بلکه او را از کار برکنار کرد وپس از سقوط سیدضیاءالدین، طیّ نطقی درمجلس لردها، به شکست سیاست وبرنامه اش درمورد ایران به تلخی اعتراف کرد و گفت: «دولت کودتا بخاطرسیاستی که درپیش گرفته است، صدمه خواهد خورد... بالاخره دولت ایران تصمیم خود را بر ردّ این قرارداد گرفت ودست مساعدت ما را که درتاریک ترین موقع به سوی آن دراز شده بود، عقب زد، ومسئولیّت وقایع آینده وسرنوشت خود را متقبّل شد، اگرآقایان مُعظّم سئوال نمایند وضعیّتی که بدین طریق ایجادشده است چگونه میبینم مجبورم اعتراف کنم که وضع حاضره رابایک نظر ناامیدی ویأس تلقّی مینمایم... ولی اجازه میخواهم بنام یک دوست قدیمی ایران به آنها خاطر نشان نمایم دراین سیاستی که درپیش گرفته اند تنها دولت ایران صدمه خواهد خورد... این شرحی که دادم متعلّق به کشوری است که دارای تاریخ وگذشته بزرگ میباشد، که ماهمیشه نهایت محبّت ودوستی رانسبت به آن داشتیم بطوریکه فداکاری های بیشماری برای این مملکت نموده و از ابتدای جنگ [جهانی نخست] میلیونها خرج نموده ایم ولی حالیه مملکتی است که میخواهد به میل خودسیر نمایدوظاهراًبایک قدم جدّی به طرف مقصودیکه من نمیخواهم پیش بینی کنم، ولی میدانم که خیلی اَسَف آور است، پیش میرود، خیلی مایل بودم میتوانستم اظهارات قشنگتر ودرخشنده تری راجع به ایران بنمایم واحصائیه روشن تری ازوضعیّات بدهم، ازکلیّه نطق هایی که تا بحال راجع به ایران نموده ام وگمان میکنم عدّه آنها زیادباشد، نطق امروز من بیش از همه قرین حسرت وافسوس بوده است». [۱۱۲]

کرزن، درسخنرانی شرمسارانه اش که درمجلس لردها ایرادکرد، مدّعی شد که بخاطرموقعیّت تاریک ایران وازراه دوستی ومحبّت، قصد خدمت به ایران راداشته است و... آیا پذیرفتنی است که درراه دوستی وخدمت به ایران ۱۳۱هزار پوند (در آن زمان معادل ۴۰۰ هزار تومان) به نخست وزیر وقت ودوتن ازوزیران کابینه اش و مبلغ ۱۵هزار تومان درهرماه به شاه قاجار [احمد شاه] رشوه بپردازند و آنگاه مدّعی شوند که قصد خدمت به ایران راداشته اند!؟ که خود در

[۱۱۲] - همان . ۱۶۱ تا۱۶۴

تلگرام مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۱ به عنوان مأمورسیاسی اش درایران که پیش ازاین به آن اشاره شده، اعتراف کرده است.

آیا باتوجه به سخنان پرآه وحسرت لرد کرزن درمجلس لردها وبرکناری نورمن بخاطر وقوع کودتا در ایران وعدم توفیق او درانجام خواسته هایش، میتوان پذیرفت که رضاخان میرپنج باتمهیداتی که دولت بریتانیا بکار برده برسرکارآمده بود وعامل سر سپرده آن دولت بوده است، دراین صورت آیا وزیرامورخارجه امپراتوری بریتانیای کبیر به چنان توضیح شرمسارانه ومأیوسانه و اعتراف به شکست سیاسی اش در مجلس لردها مبادرت میکردوسپس کمکهای مالی انگلستان که تاپیش از رویداد کودتا ماهانه به دولتهای برسرکار پرداخت میشده است، به دستوراو قطع میشد، و مدّعی طلبکاری آنهم با تهدید میگردید؟

ژنرال سرپرسی سایکس دراینباره مینویسد: «... نشانه های شومی هم ظاهر شده و به نسبتی که ماه ها میگذشت احساسات علیه قرارداد افزوده میشد، سپهدار کار را بجایی رساند که تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۲۱ را برای افتتاح مجلس تعیین نمود، فردای آنروز رضاخان حکومت را بدست گرفته واعضای کابینه سپهدار را توقیف کرد، در۲۶ فوریه درست درهمان روزیکه قرارداد ایران وروس درمسکو به امضاء رسید، کابینه جدید، الغاءِ قرارداد را اعلام داشت، هیچ چیز دراین موقع که بیش از این قابل ملاحظه باشد وجود نداشت، مجلس ازاین تصمیم کابینه پشتیبانی کرده و در تمام مدّت جلسه به انگلستان ابراز خشونت وخصومت بعمل آمد؛ لرد کرزن واضع قرارداد به شدّت شکست خود را حس کردوبقول نویسنده شرح زندگانی او [رونالد شی نویسنده کتاب زندگی لرد کرزن] برآرزوهای تباه شده خویشتن نماز وحشت غم انگیزی بجاآورد». [۱۱۳]

ژنرال نامبرده که سالیان درازی درایران میزیسته وازسوی دولت بریتانیا عهده دار مشاغلی ازجمله فرماندهی نیروی نظامی اس-پی -آر در جنوب بوده و کتابی در دو جلد زیر نام «تاریخ ایران» نوشته است، در رابطه باکودتا، تأییدمیکندکه هیچ چیز قابل ملاحظه تر ازاین شکست برای دولت بریتانیا نبوده است.

اگر هم میهنان ناآگاه ماز اینهمه اسناد ومدارک آگاهی میداشتند ویاداشته باشند، یقیناً به دام فریب وسفسطهٔ مخالفان رضا شاه، نمیافتادند و نمیافتند و دوشاب را دوغ نمیپنداشتند و نخواهند پنداشت و تاریخ ایران را اینهمه آشفته نساخته و نمیساختند.

---

[۱۱۳] - تاریخ ایران، دفتر ۲ - ۸۳۳

نورمن، پس از برکنار شدن سیدضیاءالدین، در تاریخ ۳۱ می ۱۹۲۱ [۱۰ خرداد ۱۳۰۰] طی نامه ای باقید محرمانه وفوری به شهاب الدوله رییس تشریفات دربار احمدشاه به این شرح مینویسد: «... درهرصورت برای من وظیفه صعب و مشکلی درپیش است، که بیم ووحشتی را که ازسقوط کابینه سید ضیاءالدین درمحافل اقتصادی ومالی لندن که بدرستی وصحّت عمل آن دولت [دولت سید ضیاءالدین] در امر مالیّه اعتمادکامل داشتند، بوجود آمده، تسکین بدهم وآنهارامُتقاعد کنم که وامی به دولت آینده بدهند...». [۱۱۴]

نامه نورمن خطاب به شهاب الدوله نشان میدهد که او ازبرکناری سیّد که غیرمُترقبه و بدور از انتظارش بوده است ازعقیم ماندن هدفی که باهمراه کردن سیّد به کودتاچیان درسر میپرورانید، سخت برآشفته شده وبر عاقبت کار خود اندیشناک بوده است.

تلگرافی مورخ ۲۵ می ۱۹۲۱ به عنوان لرد کرزن، ازرضاخان به بدگویی پرداخت و او را دهاتی جاهل ولی زِبِل خواند وافزود اگرچه صادقانه ضدّ بلشویک است، اما سوءظن دردل من برمیانگیزد... رضاخان بدون رودربایستی به او [به سیدضیاءالدین] گفت استعفا بده وبرو». [۱۱۵]

علی شعبانی، روزنامه نگار مینویسد: «پس از شکست قطعی قرارداد ۱۹۱۹ لرد کرزن لابُد برای حفظ موقعیّت خود، نورمن راکه ازابتدانیزمیانه خوشی با او نداشت، پیشمرگ سیاسی خودقرارداد وبه این ترتیب توانست چندصباح دیگر دررأس وزارت خارجه دوام بیاورد، بنا به نوشته شهاب الدوله: "چندی نگذشت که انگلیسی ها مستر نورمن را احضار وشارژدافری را معرفی کردند که ناظر جریان امور بوده باشد، گفته شد وزارت خارجه انگلیس ازنحوه کار نورمن ناراضی بود، چه دیگر نام ونشانی ازمشارالیه پدیدارنگشت». [۱۱۶]

آیا با اینهمه نشانه ها واسنادمیتوان براین باوربود که برپایی کودتا براساس طرح ونقشه دولت بریتانیا بوده است؟ اگربرای برپایی کودتا دستورالعملی ازسوی دولت انگلستان به وزیرمختارش داده شده بود، حال که کودتا به بهترین وجه به وقوع پیوسته بود، نه تنها میبایست ازوزیرمختاروقت بخاطر انجام دستور مافوق تقدیر میشد، بلکه طبق روال معمول ومرسوم، اینکه مأمورسیاسی اش توانسته بود خواسته دولت متبوعش را بخوبی انجام دهد، به لقب (SIR) مُباهی ونشان افتخار خوش خدمتی به وی اعطا میگردید و به مقام والاتری ارتقاء مییافت،

---

[۱۱۴] - طرّاح کودتا . ۱۵۹- ۱۶۰

[۱۱۵] - برآمدن رضاخان و... - ۲۴۰

[۱۱۶] - طرّاح کودتا . ۱۶۴

همانگونه که سَلَفش "سرپرسی کاکس" تنها با بستن قرارداد نیم بند با وثوق الدوله، بادریافت لقب (SIR) به مقام کُمیسر عالی بریتانیا درعراق منصوب شده بود و بسیاری از نمایندگان سیاسی دیگر آن دولت، اما چنین پاداشی نه تنها به نورمن داده نشد بلکه درحالیکه هنوز بیش ازیکسال ازمدّت خدمت اش درایران نگذشته بود، از مقامش با تحقیر برکنار شد و لرد کرزن به حدّی ازوی درخشم بودکه حاضر نشد اورا پس از بازگشت ازایران به حضوربپذیرد.

تلخکامی نورمن، را از نامه ایکه به جانشین خودسرپرسی لورین، نوشته است میتوان بخوبی دریافت، که بخشی ازآن رابرای دیر باوران درج میکنیم، اوچنین نوشت: «... بدرستی نمیدانم که بمناسبت مأموریت تان به شماتبریک بگویم یا تسلیت، ازسویی این مأموریّت یک پاداش واقعی برای لیاقت چشمگیرتان است (اجازه میخواهم اضافه کنم که شما کاملاً شایسته این پاداش هستید) از آنجاییکه وزیر امورخارجه آشکارا شمارادوست دارد و مورد اطمینان او هستید، مانندمن اوقات ناگواری نخواهید داشت، چراکه امکان بیشتری وجوددارد که وی اندرز شمارا بپذیرد... او حتی به حرف من گوش نداد، فزون براین، اونمیتواند شمارامُتّهم کندکه سیاست وی را به شکست کشانیده اید زیرا تاجاییکه من میبینم، دیگر کسی وجود ندارد تا او را درهم بشکند...». [۱۱۷]

لرد کرزون- فاتح هندوستان

همین عبارت اخیر نورمن به روشنی بیانگراین نکته میباشد که اونه تنهابرای برپایی کودتادرایران، دستورالعملی ازسوی وزارتخانه متبوعش دریافت نکرده بود، بلکه آنچه راکه درواپسین لحظات (۶ روز مانده به کودتا) ازآیرونساید درباره قصد و هدف رضاخان شنیده بود بگفته سردنیس رایت برای اذیت کردن وبنوشته خودش برای درهم شکستن لرد کرزن، به عمد ازوی پنهان نگاهداشته بوده است، تاخود را مُبتکر کاری نشان دهد که برای تأمین منافع کشورش، بهتر وروشن تر ازلرد کرزن به اوضاع وشرایط ایران اِشراف داشته است، که همین امر نیزسبب برانگیخته شدن خشم کرزن وبرکناری وی شده بود.

پس از فراخواندن نورمن ازایران بریچمن، که بعنوان کاردارموقّت به تهران اعزام شده و تا ورود «لورین» وزیر مختار جدید،

[۱۱۷] - خاطرات سیاسی سرپرسی لورین، ترجمه محمدرفیعی مهرآبادی . ۲۷ – همین اختلاف نظر ها بین مقام های وزارت خارجه انگلستان نشانه عدم دخالت انگلستان در کودتای رضا خان میباشد.

برسرکاربود، در دفتر خاطراتش نوشت: «وضعیّت در ایران نامعلوم است، به نظرمیرسد که ما نمیدانیم ازایران چه میخواهیم.». [۱۱۸]

نیکلسون، نویسنده کتاب «در مرحله آخر زندگی سیاسی لرد کرزن در سالهای ۱۹۱۹ ـ ۱۹۲۵» از نورمن به عنوان یک دیپلمات باهوش ودارای بصیرت یاد میکند که بگونه ظالمانه سپربلای کرزن در شکست قرارداد ۱۹۱۹ انگلیس وایران شد». [۱۱۹]

کرزن، زمانیکه دربیمارستان بستری بود، طی نامه ای طولانی به تاریخ ۳۰ ماه می ۱۹۲۲ به لورین نوشت: «در هاک ووُد (hackwood) در بستر بیماری افتاده ام... ایران چه دنیای آشفته ای است، انگلستان تنها کشوری است که بگونه بی غرضانه ای[!] به ایران علاقمند میباشد، ما در مدّت ده سال اخیر میلیونها لیره در ایران خرج کرده ایم، یا آنرا به هدر داده ایم،.. در اینجا شما وزیرخارجه ای دارید که در گذران ۳۵ سال درمقایسه باکسانیکه روزها وساعتهای زیادی راصرف هدف تمامیّت وآزادی ایرانیان کرده اند، سالهای زیادی را صرف این کار کرده است، نتیجه همه این تلاشها چه بوده است؟ سقوط کامل حیثیّت و نفوذ بریتانیا [یعنی با رویداد کودتا]... غالباً خواسته ام بدانم که آیا سرپرسی کاکس.. وثوق الدوله و خانواده فرمانفرما درهنگام مذاکره درباره قرارداد ۱۹۱۹ ما را فریب داده اند یاخیر؟ کاکس همواره بالحن قاطعی میگوید که چنانچه درایران باقی میماند، هیچیک ازاین نتایج ناگوار [به زبان روشن تریعنی کودتا] پدید نمیآمد، امامن اورابه بین النهرین فرستادم، اقدامی که ازسر خودپسندی صورت نگرفت، لکن بنابرنظریّه بالا، یک انتحار سیاسی بود... سپس نوبت به دوران وزیرمختاری نورمن رسیدکه به سختی میتوانم با متانت درباره اوسخن بگویم، وبه نظرم اینگونه میرسد که او ستون های یک بنای نه چندان محکم رابایک شتاب تهی از پشیمانی وبگونه خستگی ناپذیری که بطور یقین درتاریخ دیپلماسی بی نظیر است تکان داد و به صدا درآورد...اوضاع باور نکردنی ونابسامانی که شمابايد دراین شرایط، چیزتازه ای بسازید... من به هیچوجه اهمیّت نمیدهم که سرشان به سنگ بخورد، چرا که حقشان است، هرگز چاپلوسی ایرانیان را نکنید و نگذارید بفهمند که مابه شدّت نگران هستیم [یعنی از رهگذر کودتا]». [۱۲۰]

میبینیم که کرزن، دراین جمع بندی درباره اعمال خود ووزیرمختارش، شکست سیاسی خودرا دررابطه بارویدادکودتا، تا حدّ

---

[۱۱۸] - همان . ۱۸

[۱۱۹] - همان . ۱۸ ــ لرد کرزن در سال ۱۹۲۵ در گذشته است. او در دوران جورج پنجم وزیر خارجه بوده

[۱۲۰] - همان . ۳۵ تا ۳۷

انتحارسیاسی، با آه و حسرت پذیرا میشود، که خودبه روشنی بیانگر عدم دخالت دولت انگلستان دربرپایی کودتا بدست رضاخان میباشد.

علی شعبانی، مینویسد: «شهاب الدوله (شمس مُلک آرا) که ریاست تشریفات دربار احمد شاه رابرعهده داشت وبه همین سبب میشود گفت که درمتن قضایا بوده است، در دفتر خاطراتش نوشته است: "چندی نگذشت که بین رییس دولت [سید ضیاءالدین] وفرمانده قوا که پس ازکودتا ازطرف شاه به لقب "سردارسپهی" مُلقّب شده بود، کم وبیش اختلاف نظرهایی بروز کرد و درنظر ارباب بصیرت تاحدّی آشکار گردید که این دوقهرمان صحنه درامتداد دوخط موازی سیر مینمایند که هرچه پیش روند ازنظر موافقت سیاسی بیکدیگر تلاقی نخواهند کرد، هدفهای آن دو کاملاً مُتضاد و افکارشان متقاطع مینمود، توضیح آنکه سید ضیاءالدین بنابرتمایلات سیاسی دیرین وبرطبق تعهّدیکه برعهده داشت، نفوذ و دخالت بیگانگان خاصّه انگلیس را برای پیشرفت کارهاواصلاح اداره کشورلازم میشمرد ودراین خط سیر میکرد، در صورتیکه سردارسپه بنابرعادت دیرین، نفرتی بسزا نسبت به اجانب داشت و از ساعت اول ورود نقش مهمی برای کوتاه کردن دست خارجی ها از کارهای کشوربازی میکرد.

انگلیسی ها درقبال قرارداد وثوق الدوله، امید و انتظارداشتندکه مقاصد عمده آنها یعنی دردست داشتن نیروی نظامی ومالیّه مملکت بوسیله دولت جدیدجامه عمل بپوشد و چنین بنظر میآمدکه قبل از بالا رفتن پرده، عمّال سیاست آنها تحصیل اطمینان کرده وبه دولت متبوع خود نوید کامیابی فرستاده بودند، بهمین لحاظ بودکه رییس الوزراء [سید ضیاءالدین] درشب مهمانی وزارت خارجه، نظرات ونقشه های آینده دولت را مطابق دلخواه آنان [انگلستان] اعلام نمود.

اما سردارسپه ازساعتی که قدم به صحنه گذارد ونیرو راتحت فرمان خودصف آرایی کرد، عزم جزم نمود که افسران انگلیسی رابه سرپرستی نظام نپذیرد وبرای اجرای این نیّت به افسران زیردست تلقین وتزریق میکرد که زیربارسُلطه اجانب خاصّه انگلیسی ها به هیچ عنوان نروید و از ننگ تبعیّت بیگانگان برهید». [۱۲۱]

نورمن، در تلگرام شماره ۱۶۸ مورخ ۱۷ مارس ۱۹۲۱ [۲۶ اسفند ۱۲۹۹] با قید خیلی فوری به کرزن گزارش داده بودکه: «نخست وزیر [سید ضیاءالدین] از من میخواهد باطلاع آنجناب برسانم که واقعاً درعرض یکماه میتواند کارش راشروع کند، او امیدواراست که بتواند ایران ومنافع بریتانیا درآن کشوررانجات دهد، امابه منظور دستیابی به

[۱۲۱] - طرّاح کودتا . ۱۶۲

این اهداف اوباید ازکمک افسران ومستشاران انگلیسی برخوردار باشد... او یکبار وابستگی کامل حکومت ایران به حکومت اعلیحضرت رامورد تأکید قرار میدهد وبرلزوم نزدیکترین همکاری ها بین دوحکومت اصرارمیورزد». [۱۲۲]

در کدام اسناد ومکاتبات سرّی وغیرسرّی نمایندگان سیاسی بریتانیا ووزارت امور خارجهٔ آن کشور چنین گزارشی را که نشان ازسرسپردگی ووابستگی دارد، میتوان درباره رضاشاه نیز پیدا کرد؟ که اگر میبود با کینه ای که دولت بریتانیا از رضا شاه داشت وموجد اصلی بسیاری از شایعات برعلیه اوگردید، درزمان پادشاهی او منتشر میکرد و یا دریکی از اسناد انتشار یافته طیّ این سالها برملا میشد.

براستی قلبی سیاه وپرازکینه وغرض سیاسی ویا ناآگاهی صِرف میخواهد که با اینهمه اسناد ومدارک وشواهد، همچنان بردست نشاندگی وسرسپردگی رضاشاه به دولت بریتانیا پای فشرد.

لرد کرزن، در پاسخ به گزارش نورمن طی تلگرام شماره ۱۲۵ مورخ ۲۰ مارس ۱۹۲۱ از جمله نوشت: «...درهرحال برای من غیرممکن است که تظاهر کنم حکومت اعلیحضرت ازتأثیر این رویداد [کودتا] برکنار مانده است، یااینکه میتواند ازنتایج آن خوشحال باشد...». [۱۲۳]

آیا ستاد ارتش انگلستان دربرپایی کودتا دست داشته است؟

همچنین دیدیم که پس ازرویدادکودتا و برخورد تند وخشم آلود لرد کرزن نسبت به نورمن، ومکاتباتیکه بین نورمن وکُرزُن ولورین وهمچنین سخنرانی شرمسارانه کُرزُن که در مجلس اعیان صورت گرفته بود، دولت بریتانیا نه تنها خود دربرپایی کودتا بطورقطع ویقین کمترین نقشی نداشته است، بلکه ازطریق ستاد ارتش و یا آیرونساید نیزعامل این کار نبوده است، که اگر بوده، کُرزن بارویداد کودتا آنهمه آه و ناله واعتراف به شکست خود درمجلس لردها براه نمیانداخت و حیثیّت سیاسی اش را تاحدّ انتحارسیاسی خدشه دار نمیدید، سهل است که او ازآیرونسایدوکارهایش در ایران دل خوشی نداشت وگاه او را مُخلّ کارهایش درایران میپنداشته است، ونه تنها از او بلکه ازرییس ستادکل ارتش بریتانیا «فیلد مارشال سرهنری هیوز بارونت ویلسون» نیز بخاطر دستورعقب نشینی نیروهای نظامی آن کشور ازسرزمین قفقاز و

[۱۲۲] - ضمیمهٔ کتاب خاطرات آیرونساید-ترجمهٔ بهروزقزوینی. ۲۳۰

[۱۲۳] - همان . ۲۳۲- ۲۳۳

ایران دلگیر بود وانتقاد میکرده است، ودرادامه نامه ایکه به سرپرسی لورین وزیر مختار جدید آن دولت درایران نوشته بودکه پیش ازاین به بخشی از آن نامه اشاره شده است، افزوده است: «هیچ سیاستی نمیتوانست دربرابرضربهٔ چنین عقب نشینی مداومی ایستادگی کند، بارها به کابینه گفته ام که شما ثمرهٔ یک سده فعالیّت را نابود میکنید، اماچنین پاسخ دادند مجلس عوام باماندن نیروها [در ایران] موافق نیست، درحالیکه سی - ای - جی - اس [ستادارتش بریتانیا] فراتر رفت وگفت؛ "هرچه زودتر ازاین نقاط خارج شویم بهتراست [از مصادیق بارز اختلاف نظر ستادارتش با نظر وزیرامورخارجه، لااقل در مورد ایران]... چنین است اوضاع باورنکردنی و نا بسامانی که شمابایدازآن دراین شرایط چیز تازه ای بسازید...» [۱۲۴]

مندرجات همین نامه پُرسوزوگداز کُرزُن به لورین همچنین نشان میدهد که کابینه انگلستان نیزدرپاره ای ازامور باکُرزُن همسو وهمفکر نبوده وبرخلاف خواسته وی در خروج هرچه زودتر نیروی نظامی اش از ایران اصرار میورزیده است وغرض وی از نابودشدن ثمرهٔ یک سده فعالیّت چیزی به جز به ثمرنرسیدن قرارداد ۱۹۱۹ با کودتایی که قراربود توسط نصرت الدوله انجام شود، نبود.

ستاد ارتش بریتانیا نیزجزدراندیشه خروج نیروهایش ازایران ورفع تنگناهایش به دلیل پایان یافتن جنگ جهانی نخست واولتیماتوم شوروی وتهدید بلشویکهای مستقر درگیلان وعوامل آنان دردیگرشهرهای ایران بویژه درتهران و هزینه هنگفت نگهداری نیروها درایران که بالغ برسی میلیون پوند درسال میشده است و فشار و انتقاد مجلس عوام انگلستان وچنددولت خارجی نبود، وازاینرو کاری به امورسیاسی درایران نداشت. یادداشتهای آیرونساید و اسناد سریّ منتشر شده نیز به چنین مطلبی اشاره نمیکند، سهل است که ژنرال هالدین سرفرماندهی ارتش بریتانیا درخاورمیانه، با گردآوری واسکان قزاق های شکست خورده درجبهه شمال و عازم تهران مخالف بود که پیش ازاین به آن اشاره شده است. [۱۲۵]

اسناد وشواهد بسیاری که تنها به بخش اندکی ازآنها دراین سلسله نوشته تحلیلی اشاره شده ومیشود، جملگی روشنگر این نکته میباشند که طرّاح کودتا کسی بجز رضاخان نبود که از چندسال پیش در آرزوی برپایی آن و در انتظار فرصت و موقعیّتی مناسب بود تا آنچه را که درسرداشت، ازقوّه به فعل درآورد.

---

[۱۲۴] - خاطرات سیاسی سرپرسی لورین(ترجمه محمدرفیعی مهرآبادی). ۳۶ -۳۷

[۱۲۵] - سیمای احمدشاه قاجار. ۱۶۰- ۱۶۱

با توجّه به اینکه آیرونساید دردفتر یادداشتش، با صراحت به رُک گویی و شجاعت و میهن دوستی رضا خان اشاره میکند و او را با داشتن چنین صفاتی میستاید، ازاینرو رضا خان جز ابراز بیزاری ازدخالت بیگانگان درامورایران ومیهن دوستی وقصد انجام کودتا برعلیه رجال فاسد وناکارآمد، چه مطالبی دیگررا با آیرونساید درمیان گذارد که ازنظر ژنرال نامبرده به چنین صفتی خوانده شد، تا جاییکه به خاطر بیزاری او از دخالت بیگانگان در امور کشورش، ازاو قول میگیرد که بهنگام خروج نیروهایش ازخاک ایران، خیال حمله به آن نیرو را، ازسرش دور کند؟ پاسخ به این پرسش بسیار ساده است: هیچ سخن دیگر.

مطالب کتاب خاطرات آیرونساید ضمناً نشان میدهد که او با قصد رضاخان برای برپایی کودتا به محض رهاشدن از کنترل نیروی نظامی بریتانیا مخالف نبوده است، چرا که میاندیشیدیک دولت مرکزی مُقتدردرایران که توان وشایستگی آنرا در رضاخان میدید، میتواند برای دولت انگلستان نیز ازبابت عدم گسترش ونفوذ کمونیزم در ایران که مآلاً خطری برای منابع نفتی آن دولت درایران وهندوستان وحتا بین النّهرین میبود، مفید بوده باشد که چه بسا رویدادی تأمین کننده منافع کسی یا کشوری، همزمان و بگونه اتفاقی تأمین کننده منافع کسی دیگر ویا کشوری دیگر نیز شده است واین چنین رویدادی دلیلی برساخت وپاخت وقرارومداری از پیش بسته شده نخواهد بود.

نکته قابل توجه اینکه اگربه آیرونساید چنین مأموریتی محوّل شده بودوطرح مزبور باید انجام میشد، برای اطمینان از وقوع آن، آیا از نظرستاد ارتش بریتانیا به مصلحت وتدبیر نبود که آیرونساید تازمان پیروزی کودتاچیان لااقل به منظوردلگرمی و قوّت قلب رضاخان، درایران میبودتا اگر قرار بود که او بنا به دستورآیرونساید برای کودتا قیام کند، درغیبت او احساس خلاء و از دست دادن پشتیبان نکند و احتمالاً درنیمه راه تسلیم نمایندگان دولت نشودویا...؟

به گوشه ای دیگرازعدم همکاری ستادارتش بریتانیا با لرد کُرزُن وهمچنین اختلاف نظر نامبرده بامأمورسیاسی اش نورمن، میپردازم تابا آگاهی بیشتر از سردرگُمی وزارت امورخارجه بریتانیادررابطه با مسایل ایران درآن روز گاران، به نتایجِ بیشتر و درستی برسیم.

لرد کرزن، طی تلگرام ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰ خطاب به نورمن نوشت: «برای من دشوار است درباره اوضاع واحوال ایران نظری داشته باشم یا ابراز عقیده ای بکنم، چه سیاست مابکلی واژگونه شده است، وباردیگربدون کوچکترین هُشداری درمقابل عمل انجام شده

قرارگرفته ایم، تاهفته پیش از حرفهای شما چنین میفهمیدم که موفقیّت سیاست بریتانیا درایران منوط است به نخست وزیری مشیرالدوله، و فراخوانی مجلس توسّط او، تعلیق قرارداد انگلیس وایران بطورموقّت وتحمّل و حمایت استاروسلسکی و...، ازهنگام ورود مشارالیه [ژنرال آیرونساید] ظاهراً وضعی پیش آمده که هیچ دستوری ازناحیه مانمیتواند فایده ای درمهار اوضاع داشته باشد... بی تردید واقف خواهید بود که ژنرال آیرونساید وخودشما مسئولیّت بزرگی به گردن گرفته اید...». [۱۲۶]

مطالب تلگرام لرد کرزن به نورمن به روشنی بیانگر این نکته است که نامبرده نه تنها ازاعمال نورمن ناراضی بوده که برخلاف نظر وخواسته اش رفتار کرده است، بلکه وجود ژنرال آیرونساید را نیز مُخلّ اِعمال نظرهایش درایران میدیده است وازاینرو بگونه ای تلویحی، نورمن را ازهمکاری وتبادل نظر با آیرونساید برحذر میدارد وگوشزد میکندکه متوجه مسئولیّت هررخدادی برخلاف نظر وخواسته اوباشد.

نورمن، مانند گذشته ریشخند کرزن را بی جواب نگذاشت و مُنکر واژگونی [مشیرالدوله نخست وزیر] شد و گفت، تغییر دولت نتیجه طبیعی رویدادهای اجتناب ناپذیر بود، درهر صورت به نظراوآمده بودکه کرزن به چشم رضایت به این امر، به کنار رفتن نخست وزیری که اغلب موردبی اعتمادی وی بودخواهدنگریست، ازاین مهمتر، نُرمن البتّه ازشنیدن اینکه تحت تأثیر وتحریک آیرونساید اقدام کرده ناراحت شد ونوشت: "... تصادف همزمانی ورود او [آیرونساید] با اخراج افسران روسی نباید موجب این تصوّر شودکه او به تنهایی مسئول این کاربوده است، هرچندکه او در تمامی جریان بالیاقت وصمیمیّت بامن همکاری کرده است ومیکند، بدیهی است که من کاملاً آماده ام مسئولیّت هراقدامی راکه به عمل آورده ام برعهده بگیرم، و چنانچه ناموفق ماند، عواقب امر را تا آنجا که به من مربوط است بپذیرم، وژنرال آیرونساید را آزاد میگذارم که خود عملکردش رابه وزارت جنگ گزارش کند». [۱۲۷]

درباره اختلاف نظرهای ستاد ارتش انگلستان باوزارت امورخارجه آن دولت در پیوند با مسایل ایران، به چندسند دیگراشاره میکنیم:

لرد هاردینگ، معاون وزارت امورخارجه بریتانیا درحاشیه گزارش ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۰ [۲۷ تیر ۱۲۹۹] نورمن نوشت: «امیدوارم وزارت جنگ درتصمیمات سابق خود تجدید نظرکند، اماوزیر جنگ وریس ستادارتش انگلیس درگذشته آنقدر کوته بینی ازخودنشان داده اند که دراین مورد هم گمان نمیکنم با نظر وابسته نظامی مان درتهران

[۱۲۶] - برآمدن رضاخان و... - ۱۴۴
[۱۲۷] - همان . ۱۴۵

[وابسته به سفارت انگلیس] موافقت کنند، اگر درموقعش دوراندیشی بخرج داده ودریای خزر وخط دفاعی باطوم ـ بادکوبه را ازدست نداده بودیم، هیچیک از این عواقبی که اکنون گرفتارش هستیم بوقوع نمیپیوست». [۱۲۸]

لرد کرزن، درحاشیه همان گزارش چنین نوشت: «تابحال مُسلّما باید تشخیص داده باشیم که وزارت جنگ مابقدر سرسوزنی اهمیّت برای ایران قائل نیست [تا چه رسد به برپایی کودتا]، البتّه باید تصدیق کرد که عقب نشینی قوای بریتانیا از انزلی و رشت خبطی احمقانه بود، اما رسم معمول وزارت جنگ این است که پس ازارتکاب اینگونه خبط ها، هرگز ازتصمیم غلطی که گرفته اظهار ندامت نمیکند که هیچ، روی آن پافشاری هم میکند! در این مورد هم نه تنها به نظر وابسته نظامی بریتانیا درتهران که پیشروی بسوی رشت را توصیه میکند، گوش نخواهد داد، بلکه احتمالاً تصمیم خواهد گرفت باقیمانده قوای مارا هم ازقزوین بیرون ببرد.

لرد کُرزُن، در نامه سی ام ماه می ۱۹۲۲ به عنوان لورین بهنگام بستری بودن دربیمارستان «هاک ووُد» از جمله نوشته است: «... آنگاه نوبت به عقیدهٔ کابینه انگلستان درداخل کشوروخصوصاً کابینه نخست وزیر کنونی [للوید جُرج]، چرچیل [لرد اول دریاداری] و سر ویلسون [رئیس کل ستاد ارتش انگلستان] رسید که به سختی ازاهمیّت نیروهای انگلیسی آگاه بودند و با پافشاری (و در میان تمجید های وزیر خزانه داری) برای خارج کردن این نیروها (الف) از قفقاز (ب) از تبریز (ج) از خراسان (د) از رشت (هـ) از قزوین ...اگر چه بگونه ای استوار مخالفت نکرده بودم، ازجنوب وشرق ایران اقدام میکردند- تاهیچ چیزبه جزچندنظامی مورد نیاز دربوشهر باقی نمیماند».

در گزارش تلگرافی مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۰ نورمن به عنوان لرد کرزن باقید بسیار مهم وفوری آمده بودکه: «... جناب لرد... عطف به تلگراف شماره ۳۷۷ عالیجناب، لطفاً تلگراف وابسته نظامی مارا که تحت مُشخّصات ژ/۴۶ مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۹۲۰ به وزارت جنگ مخابره شده است و من بطورکلی با آن موافقم ملاحظه بفرمایید، ترتیب اثر دادن به مفاد این تلگراف کمک بزرگی به توفیق سیاست ما در ایران خواهد کردوبادرنظرگرفتن قول وقرارهایی که درتلگراف شماره ۵۵ عالیجناب... به آنها اشاره شده است، خطرناشی ازبکاربستن توصیه های مندرج در تلگراف وابسته نظامی چندان زیادنخواهدبود، مخصوصاً اگرحکومت بریتانیا وسایلی در اختیار داشته باشد... که شوروی هارا مجبور به حفظ قول شان سازد، چونکه در غیاب بالشویکهای روسی،

---

[۱۲۸] - اسنادمحرمانه وزارت خارجه انگلستان . ۲۵۳

دشمنانی که سربازان انگلیسی باآنهاروبرو میشوند مُشتی چریکهای ناچیز هستند که شکست دادن شان هیچ کاری ندارد... رونوشت این تلگراف به هندوستان وستاد فرماندهی قوای بریتانیا، در بغداد و به قزوین (ستاد نورپرفورث) هم ارسال شد». [۱۲۹]

روز بعد از دریافت تلگراف بالا، نامه ای از وزارت جنگ بریتانیا به وزارت امور خارجه آن کشور رسید باین مضمون: «درپاسخ تلگرافی که از فرمانده کل قوای بریتانیا درعراق دریافت شده است، دایر براینکه بهتراست اختیارات کافی به فرمانده نورپرفورث داده شود تارأساً طبق مقتضیّات محلی عمل کند و در صورت آغاز جنگ میان قوای نظامی ایران وبالشویکهای گیلان (در محور قزوین رشت) به کمک قزاقها بشتابد، وزارت جنگ این پیشنهاد را بطورقطع رد کرده و حاضر نیست چنین اختیاری رابه فرمانده مزبوربدهد». [۱۳۰]

از نامه وزارت جنگ انگلستان به وزارت امور خارجه آن کشور، آنجا که در مخالفت با اختیارات فرمانده نیروی نظامی اش در ایران (ژنرال آیرونساید) جهت آزادی عمل او طبق مقتضیّات محلی بطور صریح وقاطع مینویسد: «... وزارت جنگ این پیشنهاد را ردّ کرده و حاضر نیست چنین اختیاری را به فرمانده مزبور بدهد»، به روشنی بیانگرعدم دخالت ستاد ارتش انگلستان در برپایی کودتا از طریق فرمانده نیروی نظامی اش در ایران بوده است.

نورمن، در گزارش تلگرافی مورخ ۲۶ اکتبر ۱۹۲۰ [۴ آبان ۱۲۹۹] با قید بسیار مهم وفوری به لرد کرزن، ضمن شرح شکست وعقب نشینی قزاقها بسوی قزوین مینویسد: «درحال حاضرمیان منجیل وقزوین هستندوبه این ترتیب هم از جلو و هم از قفقاز در حلقه محاصره سربازان انگلیسی قرار دارند، ازهمه اینها گذشته، فرمانده جدید نورپرفورث (ژنرال آیرونساید) امنیّت وحفاظت پایتخت را مطلقاً تضمین کرده است...

وزارت جنگ بریتانیا پس ازآگاهی ازگزارش نورمن ازطریق فرماندهی کل در بغداد، طی تلگرام شماره ۸۶۷۴۵ مورخ ۲۹ اکتبر ۱۹۲۰ خطاب به فرمانده کل مزبور که متن خلاصه شده آن در ۸ نوامبر ۱۹۲۰ به وزارت خارجه بریتانیا رسید، مینویسد: «... شورای عالی ارتش براین عقیده است که ژنرال آیرونسایدبا این قولی که به مسترنورمن داده ممکن است ناخودآگاه امید کاذبی ایجادکرده باشد، شورای عالی ارتش به هیچوجه حاضرنیست این تضمینی راکه فرمانده نورپرفورث به وزیر مختار بریتانیا درتهران داده است، تأییدکند...

---

[۱۲۹] - همان. ۲۵۳- ۲۵۴

[۱۳۰] - همان . ۲۵۴

مُنتهای دقت واحتیاط باید به عمل آید که درآتیه تعهداتی ازاین قبیل داده نشود و دست وزارت جنگ برای فراخواندن کلیّه قوای بریتانیا از قزوین وشمال ایران، اگر چنین اقدامی ضرورت پیداکرد باز باشد...». [۱۳۱]

با اندک دقّت نسبت به مطالب مکاتباتی که تاکنون به آنها اشاره شده است، در مییابیم که نه تنها وزارت امورخارجه بریتانیا خود در برپایی کودتا کمترین دخالت و طرحی نداشت، بلکه ستاد ارتش بریتانیا نیزنه خود ونه از سوی وزارت امور خارجه آن دولت، کمترین نقشی دربروز کودتا درایران که به نوشته لرد کرزن «سر سوزنی برای ایران اهمیّت قائل نبوده اند» نداشته است.، سهل است همانگونه که پیش از این اشاره شده سرفرماندهی کل حتا با گردآوری واسکان قزاقها در آقابابا اکراه داشته است ووزارت جنگ وستادارتش بریتانیا از هرگونه مداخله و در گیری در ایران دوری میجُستند وتنها دراندیشه خروج نیروهای انگلیس از خاک ایران بودند که همین امر انتقاد سخت لرد کرزن ومعاون اوراموجب شده بود.

آیرونساید همانگونه که در دفتر خاطراتش (ص۳۹و۴۰) نوشته است: «من باید بر سر اینکه قزاقها تا چه موقع دررشت خواهند بود، دست به یک قمار میزدم». که مفهوم "دست به قمار زدن" چیزی بجز این نیست که او تنها به تصمیم و ابتکار خود با اسکان قزاق ها در دهکده آقابابا وسپس تجدید سازمان آن نیرو پرداخت که هزینه های آنرا دولت ایران تأمین میکرده است، ضمناً اگرچه اواز هدف رضاخان آگاه بود، اما اگر کودتا بنا به جهاتی به پیروزی نمیرسید، شخصاً چیزی را ازدست نمیداد و مسؤلیّتی هم متوجّهٔ او نبود، چرا که درباره کودتا، هیچگاه بامقامات مافوق برای کسب موافقت آنها، مکاتبه ای انجام نداده و یا دستوری هم برای اینکار دریافت نکرده بوده است، از سویی دیگر خود عملاً نیز نقشی تعیین کننده وفعّال در ماجرای کودتا نداشته است ودرهیچ کجا چه درکتاب خاطرات ژنرال نامبرده وچه دراسناد و مکاتبات سرّی انتشار یافته به چنین چیزی برنمیخوریم، ضمناً کودتا زمانی صورت گرفت که آیرونساید در بغداد مشغول ایفای خدمتی دیگر بود، او با شنیدن رویداد کودتا درروز ۲۲ فوریه ۱۹۲۱ (یکروز پس از رویداد کودتا) در دفتر یادداشتش نوشته است: «... رضا خان درتهران به یک کودتا دست زده... میل دارم همه مرا طراح کودتا بدانند، تصور میکنم من فقط حرفش را زده ام...». [۱۳۲]

---

[۱۳۱] - همان . ۳۶۳ – بیافزایید که چگونه تلگراف ها بین ستاد ارتش وزارت خارجه انگلستان نشان از ناهمگونی در انگلستان را دارد و با این ناهمگونی چنان امر مهمی مانند کودتای رضا خان نمیتوانسته از انگلیس هدایت شده باشد.

[۱۳۲] - سایه ای ازسردار. ۲۰۲

در واکاوی این عبارت که میگوید «تصور میکنم من فقط حرفش را زده ام» در خواهیم یافت که ژنرال نامبرده ضمن گفتگوهایی که بارضاخان داشته است، در جریان نیّت وهدف دیرینه او، یعنی برپایی کودتا بمنظور پاکسازی کشور از رجال نالایق وناکارآمدواستقرار یک دولت مرکزی مقتدربرای برقراری نظم وامنیّت ورفع نابسامانیها و... که آرزو و خواست همه ایرانیان میهن دوست نیز بود، قرار گرفته بوده است بنابراین عبارت «تصوّرمیکنم» را که مفهومی غیر از توصیه ویا دستور دارد و به جز خیالبافی وشک وتردیداز اینکه آیا براستی حرفش را زده بوده است یانه؟ نمیتوان تعبیرکرد، بکار بُرده است، که نمیتواند بیانگریک امرقطعی و حتمی بوده باشد.

بنابراین همانگونه که نوشته ایم ژنرال نامبرده عملاً نقشی دربرپایی کودتا نداشته است، بویژه زمانیکه کودتا صورت گرفت، او در بغداد بود، و آنگاه که مینویسد: «میل دارم همه مرا طرّاح کودتا بدانند» به روشنی بیانگر ارضای حسّ خود خواهی اش بوده است، چون یک رویداد شگرف وبه دور ازذهن بسیاری حتا دولت انگلستان با آنهمه نظارت ودخالت درامورایران، صورت گرفته بود، ضمناً باید توجه داشت که این مطلب رامنحصراً دردفتر یاد داشت خودآورده که آنهم پس از مرگش توسط پسرش منتشرشده است، بدون تردید اگر کودتا موفق نمیشد، او این چنین مطالبی را در دفترش نمینوشت.

یکی دیگر ازدلایل بارزعدم دخالت دولت بریتانیا دربرپایی کودتا، نامه ای است که لرد کرزن از سر سوزوخشم و چندماه بعدازرویداد کودتابه عنوان وزیر مختار جدید (سر پرسی لورین) نوشته است که بخشی ازآن را پیش ازاین آورده ایم، او در این نامه چنین ادامه میدهد: «... این مردم [مردم ایران] به هرقیمتی که شده است باید یاد بگیرند که بدون ما نمیتوانند کاری انجام بدهند، وراستش را بخواهی هیچ بدم نمیآید که سرشان بسنگ بخورد ومتنبّه شوند وقدر ما را بدانند [چون کودتا کردند] هر بدبختی وزیانی که نصیب شان بشود، استحقاقش رادارند... هدف اصلی تو باید این باشد که بگردی وایرانیان فهمیده وصاحب تمیز ومیهن پرست را پیدا کنی ایران را به کمک آنها برای مقابله باخطراتی که تهدیدش میکنند مُجهّز سازی، مبادا اغفال شوی وخود را با عجله به آغوش اولین وزیری که به سراغت آمد بیندازی، وزراء ورجال معلوم الحال داخل آدم نیستند، این توله سگ ها رسم شان این است که میآیند واستخوانی میرُبایند و میروند. امّا هیچکدام اهمیّت خاص ندارند. پُر دل باش وقوّت قلبت راازدست نده، کارها به مرورزمان اصلاح خواهد شد، اما در هرکاری که انجام میدهی فقط مواظب باش که هیچوقت سرت را درمقابل یک ایرانی خم نکنی، هرگز نگذار کسی بویی ازاین حقیقت ببرد که ما از وضع کنونی ایران، آشفته وناراحتیم درقبال سیاست بازیهای رجال ایرانی حدّاعلای بی اعتنایی را نشان بده، یواش

یواش نفوذ و شوکت ازدست رفته بریتانیا را [از رهگذر کودتای رضاخان] دوباره به سفارت برگردان...». [۱۳۳]

باتوجّه به درجهٔ خشم وزیرامورخارجهٔ بریتانیا از بکارگیری الفاظ رکیک نسبت به ایرانیان، آیا دلیلی ازاین روشن تر و قاطع تر در ردّ نوشته ها و گفته هایی نیست که دولت انگلستان را دربرپایی کودتا به دست رضاخان دست اندر کار قلمداد میکنند ورضاخان را دست نشانده وعامل آن دولت!؟

لرد کُرزُن، در یکی دیگر ازرهنمودهایش به سرپرسی لورین، طی نامه مورخ سوم ژانویه ۱۹۲۲ [۱۳ دیماه ۱۳۰۱] اصرار میکند که: «پیوندبا خوانین جنوب را نگهدارد، وهمچنان به نیّات رضاخان مشکوک باشد، نخستین دستور کتبی کرزن به لورین پس از ورود به تهران این بود که نفوذخودرابرخوانین تحکیم بخشد، تا اینها از رخنه قزاق ها به جنوب غربی [یعنی خوزستان ولرستان] جلوگیری کنند، حضور آنها را در مناطق نفتی باید به هرقیمتی شده مانع شد... آرمیتاژ اسمیت [مستشار مالی در رابطه باقرارداد ۱۹۱۹] خان ها را دیده وباآنها گفتگوکرده است... به اواطمینان داده اند که اگرحکومت مرکزی به اقتدارآنها درسرزمین های شان دست اندازی کند تا آخرین نفس ایستادگی خواهند کرد، آنها پول نمیخواهند ولی از حکومت اعلیحضرت انتظاردلگرمی واحیاناً اسلحه دارند... [بزعم لرد کرزن اینها همان ایرانیان فهمیده وصاحب تمیز ومیهن پرستی بودند که نامبرده پیدا کردن آنان را به لورین توصیه میکرده است!]، لورین باسران ارشد بختیاری تماس گرفت، خوانین از لورین خواستند تابه بانک شاهنشاهی دستوردهد همچنان پول دراختیار دولت مرکزی نگذارد، وگرنه نفوذ بختیاری درناحیه ازبین میرود». [۱۳٤]

آیا با اینچنین دستورالعملی ازسوی وزیر امورخارجه بریتانیا به مأمورسیاسی اش در ایران ونیزبا اینچنین دیدگاهی نسبت به دولت کودتا، بویژه نسبت به رضاخان و با اینچنین کار شکنی وتحریک خوانین بختیاری برعلیه دولت مرکزی، وآنچنان سخنانی درمجلس اعیان انگلستان، میتواند از دلایل برپایی کودتا بدست دولت بریتانیا ویاجایی برای اتهام وسیاه نمایی بوده باشد؟ براستی آدم میماند از اینکه چگونه است که برخی میتوانند با وجود اینهمه اسناد، درراه مخالفت وکینه ورزی و دشمنی همچنان پا بر روی اخلاق وانصاف بگذارند وتاریخ میهن شان را آشفته و مردم را گمراه سازند!؟

---

[۱۳۳] - سیمای احمدشاه قاجار. ۲۹۳

[۱۳٤] - برآمدن رضاخان و... - ۲۷۵

مطالب نامه کرزن، به عنوان سرپرسی لورین بروشنی نشان میدهد که کرزن ازآنچه که درسوم اسفند ۱۲۹۹ درایران روی داده بود، سخت ناراحت وآشفته شده بوده است، درغیر اینصورت درپشتیبانی وتقویت رضا خان، میکوشید، نه اینکه بنماینده سیاسی اش بنویسد که نسبت به نیات رضا خان، مشکوک باشد و یا در جایی دیگر بنویسد «هرگز نگذار کسی بویی از این حقیقت ببردکه ما ازوضع کنونی ایران آشفته وناراحتیم» و... چه مدرک وسندی گویاتر وروشن تر از این نوشته کرزن باید باورمندان برپایی کودتا بدست بریتانیا را از باور نادرست شان به حقایق روشنگر باشد؟

لورین، در گزارش تلگرافی مورخ ۱۱ژانویه ۱۹۲۱ [۱۸ دیماه ۱۳۰۰] به کرزن مینویسد: ..محبوبیّت او [رضاخان] مُبتنی است برعدم وابستگی اوبه نیروهای خارجی، شیوه فعّالانه و از نظرایران لایقانه اودراحیای ارتش، دوری اوازسیاست، دستیاران باصلاحیّتی که برای خود برگزیده...من هیچ ارتباطی بااو ندارم، چون بسراغم نیامده است». [۱۳۵]

همو در گزارش تلگرافی چندی پیش خود (۲۲ دسامبر ۱۹۲۱) به کرزن، رضاخان را چنین معرفی کرده بود: «... سربازی است پُرعزم وماجراجو ولی کم سواد... همچنین بسیار روراست است، شاید بتوان با او کنار آمد، ازمقامات کشوری بیزاراست...». [۱۳۶]

گزارش لورین، درباره شرح احوال وخُلقیّات رضا خان، گویای آن است که رضاخان، تاپیش ازکودتا برای دولت بریتانیا ناشناخته بوده است، وگرنه نیازی به چنین گزارش آگاهی دهنده (biographical) ازاحوالات رضاخان نبود.

رضاخان، با دیدارهای سرّی سید ضیاءالدین باسفارت بریتانیا و درخواست اعزام مستشاران نظامی ومالی ازسوی آن دولت بمنظورخدمت درارتش ایران و امور مالی، کمترین موافقتی نداشت ویکی ازعلل مهم اختلاف او با سیّد همین دیدارها ودرخواستهابود.

سیروس غنی، دراینباره مینویسد: «سرانجام هم استخدام افسران انگلیسی بود که اختلاف را به اُوج رساند، روزاوّل اردیبهشت [۱۳۰۰] بیست افسر انگلیسی استخدام شده بوسیله سید ضیاءالدین بدون اطلاع رضاخان، به قزوین فرستاده شدند [هنوز تعداد زیادی از قزاق ها درقزوین مستقر بودند] رضا خان مخالفت ورزید و علناً گفت که دیگر با استخدام افسران انگلیسی موافقت نخواهدکرد... استدلال کرد

---

[۱۳۵] - همان. ۲۷۵
[۱۳۶] - همان . ۲۷۴

که مردم استخدام انگلیسی را تلاش تازه ای برای تجدید قرارداد باطل شده میشمرند، از دید سرباز ایرانی میان افسران انگلیسی وتزاری سابق تفاوتی نیست، هیچکدام را نمیخواهند، افسران ایرانی میپرسنداگر بنا بود قشون همچنان درقبضه افسران خارجی بماند، برای چه خودرا به خطر انداختیم، برای چه کودتا کردیم؟

رضاخان، ازابتدابا فرماندهی اجرایی افسران انگلیسی قویّاً مخالفت ورزیده بود، حالا به نظرش هنگام آن شده بود که به استخدام آنها پایان دهد... عدّه زیادی از افسران ایرانی بتشویق رضاخان درهمایشی به قرآن سوگند خوردند که زیردست افسر انگلیسی خدمت نکنند، رضاخان به سربازان دستورداد هیچگونه تغییر و نوآوری درمشق وتمرین های نظامی را نپذیرند وبازگشت به روش قدیم روسیرا خواستارشد، منظوراز صدور این دستورها تضعیف موقعیّت وقدرت افسران انگلیسی بود و اندکی بعد به خدمت کلنل اسمایت، وکلنل هادلستن، ارشدترین افسران انگلیسی نیز خاتمه داد.

رضاخان، ازآن پس برنامه ازپیش تعیین شده خودرا مُصمّمانه دنبال کرد، ابتدا کنار نهادن افسران انگلسی و سوئدی از قزاق خانه وژاندارمری ونظمیّه وسپس نوبت ادغام تمامی نیروهای مسلّح، ازجمله بقایای تفنگداران جنوب در یکدیگر رسید.

رابطه نورمن بارضاخان روزبروزبدتر میشد و وی همچنان به کرزن هُشدار میداد که رضاخان دارای تمایلات بلشویکی است ومینویسد: «... وزیر جنگ مُدام با وزیر مختار روسیّه تماس نزدیک دارد و خواستار کابینه ای مخالف ما است. مدرکی نیست که رضاخان به دیدن نورمن رفته باشد یا حتّی این دوملاقات رسمی کرده باشند، چه بسا که مقداری ازخصومت نورمن باین سبب بودکه رضاخان به او اعتنا نمیکرد.». [۱۳۷]

همو درجای دیگر کتابش مینویسد: «... تصمیم قوام مبنی براینکه به قرارداد مستشاران مالی انگلیسی پایان دهد» و نیز خودداری رضا خان از امضاء قرارداد استخدام مستشاران نظامی... کرزن ونورمن رامُضطرب ساخت ودرهمان چند هفته نخستِ دولت قوام، کرزن به بانک شاهی دستورداد دیگر مساعده ای به دولت [ایران] نپردازد، چندماه بعد ازعزیمت نورمن از ایران، کرزن به "رجینالد بریچمن" کاردار سفارت نوشت: «مابه رییس الوزراء اعتماد نداریم، دولتی که از خدمات مستشاران مالی ونظامی بریتانیا چشم میپوشد ومیخواهد افراد آمریکایی و سوئدی را بجای آنها بنشاند و با تمام قوا میکوشد از آمریکا کمک

---

[۱۳۷] - همان . ۲۳۹

بگیرد وخط آهن و امتیاز نفت بآنها تقدیم کند، اعتماد ما را ازدست داده است وبه بانک شاهنشاهی توصیه شده که هرچه هم التماس کنند، دیگر مساعده ای بآنها ندهند». قوام در تیرماه [۱۳۰۰] به برادرش وثوق الدوله در لندن تلگرافی فرستاد که جویا شود آیا امکان اخذ وام از شرکتهای نفتی آمریکا وجود دارد؟

وثوق الدوله، روز ۲۰ ژوئیه ۱۹۲۱ [۲۸ تیر ۱۳۰۰] از طرف برادرش و البته بابتکار شخص خویش، پیش "لنسلات الیفنت" در وزارت خارجه انگلستان رفت و درباره خودداری بریتانیا ازرساندن پول به دولت ایران شکایت کرد، الیفنت به نوبه خود رفتار با افسران انگلیسی وکاهش اختیارات مالی ورفتاربا تفنگداران جنوب [اس - پی - آر] را توسط رضاخان ذکرکرد... درست است که نُرمن وکارمندانش به سید ضیاء حرمت مینهادند ولی ظاهراً درابتدا رضا خان را نمیشناختندوبه نقش او درحوادث آتی بی اعتنا بودند، نُرمن امیدش به سید ضیاءالدین بود که درمقام نخست وزیری بار حکومت را به دوش بکشد، درگزارش های اولیّه نُرمن به کرزن جزاشاره ای گذرا به رضاخان به عنوان "افسری لایق ودرست بدون جاه طلبی سیاسی" ذکر دیگری از او نشده بود، اندکی بعدوقتی رضاخان سدّ راه سید ضیاءالدین در استخدام افسران انگلیسی شد و بویژه هنگامی که سید ضیاءمجبورشد او را وزیر جنگ کند، نُرمن دربقیّه روزهایی که درتهران ماند، رضاخان را مرتّب کوچک کرد و وی را هواخواه سفیر تازه شوروی «رُتشتین» و وابسته نظامی آن کشورخواند، پس از برکناری سید ضیاء در ۴ خرداد ۱۳۰۰ بر دشمنی نُرمن با رضاخان افزوده شد و گزارش دادکه رضاخان علناً ضدّ انگلیسی است ودرتماس نزدیک با رُتشتین کار میکند». [۱۳۸]

پس از برکناری نورمن، نوبت به سرپرسی لورین رسیدکه ازرضاخان به بدگویی بپردازد، او در گزارش ۱۷ می ۱۹۲۳ [۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۲] به کرزن نوشت: «ما حال رو در روی وزیرجنگ قرارگرفته ایم، اگرمارا مجبوربه مخالفت کند، بی تردید آخرسر بزور پول [او را] شکست میدهیم [و] احتمالاً ایران راهم دراین جریان در هم میشکنیم، [رضاخان] مخالف ناجوری خواهد بود [درحالیکه] میتواند دوست سودمندی باشد، وی بیش ازآن میهنپرست است که آلت دست وفرمان برِماباشد، همانطور که فرمودیدسعی خواهم کرد که گفتگوی رُک وبی پرده ای با او بکنم». [۱۳۹]

---

[۱۳۸] - همان . ۲۵۴- ۲۵۸ و ۲۱۲- ۲۱۳

[۱۳۹] - همان . ۲۹۰

همچنین در گزارش دیگر به تاریخ ۱۱ فوریه ۱۹۲۴ [۲۲ بهمن ۱۳۰۲] به ماکدونالد نخست وزیر و وزیر امورخارجه [جدید] انگلستان درباره رضاخان که در این زمان درمقام نخست وزیری خدمت میکرده است مینویسد: «از شکیبایی ما سوء استفاده میکند، هرچه به او میدان بدهی بیشترپیش میرود، باید به اوگفت که نمیتواند همه چیزداشته باشد، هیچ چیز را مانع کارخود نمیداند... با تیزهوشی ازقدرت طرف مقابل خبردارد و پیوسته دست پیش رامیگیرد که عقب نیفتد». [۱۴۰]

سردنیس رایت، با اشاره به انتقال پادشاهی از قاجاریّه به پهلوی مینویسد: «... بدین ترتیب عصرقاجاریه به پایان رسید و همراه با آن انگلستان یکی بعد از دیگری مزایا وامتیازات مختلفی را.. ازدست داد، حقوق برونمرزی ودادگاه های کُنسولی [کاپیتولاسیون]، نگهبانان سوار و حق تیول در قُلهک، تلگرام [خطوط تلگراف] تمبر و اسکناس، خدمت قرنطینه انگلیسی، پایگاه های دریایی در جزایر ایران، نمایندگی سیاسی دربوشهر، شرکت نفت در خوزستان و بعد از همه، آقایی انگلیس در خلیج فارس، باید همه ازمیان میرفت تا ایرانیان احساس میکردند میتوانند در کشور خودشان درمیان انگلیسیان براساس مساوات زندگی کنند». [۱۴۱]

سیروس غنی، مینویسد: «کودتا از پشتیبانی ملّاکین بزرگ، تجّار بازار وحتی جمعی از روشنفکران (روزنامه نگاران ـ مقاله نویسان ـ مُعلمان وکارمندان دولت) برخوردار بود و در شهرستانها نیز با آن مخالفتی نشده بود... خود ایرانیان هم ازسیاست مداران ضعیف وبی لیاقتی که یکی پس ازدیگری برکشور فرمان راندند بتنگ آمدند وخواستار نوعی حکومت مُقتدر مرکزی بودند... ایران مُستعد رهبری مقتدر وقوی پنجه بود و بیتابانه انتظار رهاننده ای را میکشید». [۱۴۲]

سیاوش بشیری، در پیوند با کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مینویسد: «... واضعان این فرضیّه چشم بسته بر واقعیّات، معتقدند که به سبب ضعف حکومت مرکزی، وعدم توانایی کافی، یعنی عوارضی که خود انگلیسی ها بوجود آورده بودند، انجام یک کودتا و بدنبال آن ایجاد یک دولت مقتدر وپیشرو، به سود بریتانیای کبیر بود. جمعی دیگرعقیده دارند که کودتا را انگلیسی ها ترتیب دادند تایک قدرت متمرکز ایرانی از اشاعه کمونیزم به هندوستان ازطریق ایران جلوگیری بعمل آورد وبالاخره مُشتی دیگرهم هستند که معتقدند چون احمدشاه زیربار تأیید

---

[۱۴۰] - همان . ۳۲۲

[۱۴۱] - سایه ای ازسردار. ۲۰۲ ـ ۲۰۳

[۱۴۲] - برآمدن رضاخان و... - ۲۲۴ و ۲۱۹

قرارداد ۱۹۱۹ نرفت، کودتا برای ازمیان بردن دودمان قاجار صورت گرفت، اما:

هیچیک از طرفداران فرضیّه انگلیسی بودن کودتا، توضیح نمیدهندکه آیا سر انجام پس ازصورت گرفتن کودتا، انگلستان به هدفهایش دست یافته است یانه!؟

هیچیک توضیح نمیدهند که پس ازکودتا و تشکیل آن دولت مُقتدر وپیشرو، جُز کوتاه شدن دست همه بیگانگان و از جمله انگلستان، چه سودی نصیب لندن شده است؟!

هیچیک توضیح نمیدهند که چگونه هم کمونیزم به ایران راه پیدا نکرد ومنکوب شد وهم هندوستان هرگز اقبالی به کمونیزم نشان نداد، حتّی در زمان استقلالش، حتّی در زمان تجزیه اش، حتّی در زمان آشوبهای فراوانش... و

هیچیک توضیح نمیدهند که احمد شاهی که بابت همین قرارداد... حقوق و مُستمرّی از بریتانیا دریافت میکرد و چند روز پیش از کودتای ۱۲۹۹ از سفارت میخواست که سربازان انگلیسی از قزوین خارج نشوند، چه قدرتی داشت که در برابر مطامع بریتانیا تا آن حدّ مقاومت کند تا طرح کودتا، علیه اوبه مرحله اجرادرآید.

هیچیک توضیح نمیدهند که چرا از همان روز سوم اسفند [۱۲۹۹] تا شهریور ۱۳۲۰ در دگرگونیهای اجتماعی، فرهنگی، قضایی وصنعتی ایران، بسیاری از کشورها از چکسلواکی گرفته تا آلمان وفرانسه حضوردارند وانگلستان نه.

هیچیک توضیح نمیدهند که چرا عامل کودتای انگلیسی برای آموزش و پرورش که تازه ساخته میشد، شیوه های فرانسوی انتخاب کرد، برای دادگستری جدید سیستم وروش قضایی فرانسه رابرگزید، زبان دوم دبیرستان فرانسه انتخاب شد و برای صنایع تازه ونوپا از تکنولوژی آلمان، اتریش وچکسلواکی بهره گرفته شد و از بریتانیا، نه.

هیچیک توضیح نمیدهندکه چرابرای آموزش ارتشی که پدید میآمد، اُلگوی سن سیرفرانسوی اقتباس شد و نه ارتش استعماری هند وانگلیس.

باین ترتیب، فرضیّه انگلیسی بودن کودتای ۱۲۹۹، نه تنها وقتی میتواند مقبول باشد که بپذیریم بریتانیای کبیر وسیاست لندن، پس ازسالهای دراز نفوذ سیاسی، نظامی واقتصادی درایران، ناگهان تصمیم

گرفته باشد به زیان خود قیام کند و دست کم برای مدّت بیست سال ازصحنه همه تصمیم گیری این کشوردوربماند...

در پژوهشهای این چنینی، کارسلّاخی تاریخ وحقیقت بآنجا میکشد که سالهای میانی پیروزی انقلاب مشروطیّت تا کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ را دوران آزادی و دموکراسی ایران میدانند!! که حکومت پارلمانی با نمایندگان مُنتخب ملت برسرکار بوده اند و ظهور رضاخان میرپنج درعرصه سیاست، این نهال تازه رسته را لگدمال کرده است!!.

بی شک این یک دموکراسی مطابق میل آقایان بوده است که بحث های نخستین دوره مجلس به ترور خیابانی مُنجر شود، و رهبر یکی ازجناح ها، راه فرار از مملکت درپیش گیرد وباز این از نعمات همان دولت قانونی است که قرارداد ۱۹۰۷ [و ۱۹۱۵] میان دو دولت دیگر درباره تقسیم ایران منعقد شود!! و باز بی شبهه از دیدگاه این پژوهشگران، این ازباب آزادی بوده است که از روس وعثمانی گرفته تا انگلستان وازنایب حسین کاشی گرفته تاسردار فاتح بختیاری وشیخ خزعل، هرگاه اراده کرده اند، بی نیاز یک اطلاع ساده به مقامات ایرانی، نیروی اشغالگر به ایران فرستاده اند ویابدون ترس ازحکومت مرکزی صفحات داخلی مملکت را از توّحُش و برادر کُشی خونین کرده اند». [۱۴۳]

شوربختی مردم ایران ودرماندگی زمامداران قاجار، دل هر ایرانی میهن دوست را بدرد میآورد، ازاینکه نماینده سیاسی کشوری بیگانه آنچه را که دولتش از زمامداران ایران میخواسته است، با جسارت وبا بی پروایی به آنان و شاه [قاجار] دیکته میکرده است که چه بکنند ویاچه نکنند، چون هزینه دولت ونیروی نظامی آن را در هر ماه میپرداخته است وزمامداران ایران عهد قاجاربرای دریافت این مساعده، دست تکدّی پیش دولت استعمارگر بیگانه دراز میکردند، و یا اگر اندک مردانی از رجال بوده اند که به پاک دامنی شُهرت داشته اند، بجای قبول مسئولیّت وایستادگی در برابر درخواستهای ناروا ومداخلات نابجای بیگانه، کناره گیری میکردند واهل فداکاری درراه میهن ومردم آن نبودند. یا مانند امیرکبیر کشته میشدند!

از شاه [قاجار] گرفته تا اغلب وزراء ورجال چون ازمراحم دولت امپراتوری بریتانیا برخوردار بودند، جز تسلیم وسکوت چاره ای نداشتند، و اگر درکشورروسیّه انقلابی صورت نمیگرفت ورژیم بلشویکی درآن کشور برقرار نشده بود، بدون تردید آن دموکراسی مورد ادّعای برخی که میگویند پس از برقراری رژیم مشروطه تا زمان کودتای

---

[۱۴۳] - سایه ای ازسردار. ۱۷۲ تا ۱۷۶

سوم اسفند ۱۲۹۹ در ایران برقراربوده است، نمیتوانست ایران را از تجزیه نجات دهد، زمانی میشود از دموکراسی درسرزمینی صحبت کرد که آن سرزمین ازاقتصاد بیمار، رنجور نباشد وازاستقلال کامل برخوردار بوده وبیگانه در امور آن دخالت همه جانبه نداشته باشدومردم آن از حدِّاقل امنیّت ورفاه نسبی برخوردار ونزد جامعه ملل دارای اعتبار و حیثیّت سیاسی داشته باشد و اگر نه همه، لااقل اکثریّت مردم آن کشور از حدّااقل، سوادخواندن ونوشتن بهره مندبوده باشند.

چگونه میشود ازبرقراربودن دموکراسی پیش از رویداد کودتا دم زد که دولت مرکزی فاقد هرگونه نفوذوقدرت درایلات وعشایربود، تاآنجا که قادر به دریافت مالیات از خان وشیخ وبرقراری اساس مشروطه درحوزه اقتداروحاکمیت آنان نبود ووو!؟ ...و دیدیم درهمان ایام که میگویند درایران دموکراسی برقراربوده لبان شاعری را (فرخی یزدی) تنها به حُکم حاکم یزد (ضیغم الدوله) میدوزند و مُنتقدی را بدستور نخست وزیر وقت باپای پیاده روانه قزوین وسپس تبعید از زادگاهش کرده (علی دشتی) وعده ای از مخالفان قرارداد ۱۹۱۹ را بدون حکم دادگاه به شهرهای دوردست تبعید ویا زندانی میکنند و... آنهم تنها بدستور نخست وزیر! که پیش ازاین به آنها اشاره شده است.

بخش سوم

چگونگی برافتادن احمد شاه قاجار

اگرچه پیش ازاین اشارات کوتاهی درباره احمدشاه قاجار شده است، اما بی مناسبت نخواهد بود، باشرح بیشتری ازشخصیّت وجَنَم ورفتاراو، به چگونگی برکناری اش از پادشاهی که بخشی ازتاریخ میهن ما در پیوند با همین رویداد، از روی غرض و یا نا آگاهی، آلوده به نادرستی شده، وموجب به کژراهه کشیده شدن باورِپاره ای ازهم میهنان ما گردیده است، بپردازیم.

برخی ازنویسندگان وتاریخ نگاران درراه مخالفت ودشمنی با رضاشاه، از احمد شاه به نیکی یادکرده ومیکنندوازدموکرات منِشی ومیهن دوستی او داستانها ساخته وپرداخته اند، وبرکناری او را از پادشاهی، توطئه ای ناجوانمردانه ازسوی رضاشاه با طرح وبرنامه ریزی انگلستان برمیشمارند، اما اسناد ومدارک وشواهد بسیاری به بُطلان چنین دیدگاه ونتیجه گیری های نادرست و اغوا کننده گواهی میدهند که تاکنون به بخش اندکی ازکلان آن اسناد ومدارک اشاره کرده شده است.

زمانیکه کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۹۲۰) روی داد، آنچه که به مُخیّله رضا خان راه نیافته بود، خلع شاه ونشستن بجای او بود و تمامی اعلامیه هاوبیانیّه هایی که ازسوی او صادرمیشده است، گواه برجانبداری واحترام به اووفرمانبرداری از احمد شاه بود، او حتّا در آرزوی رسیدن به مقام نخست وزیری هم نبود، چرا که او همه عمرش را تا آن زمان، درخدمت سربازی گذرانیده وتنها هدفش تشکیل یک ارتش یکپارچه وقدرتمند وبرکنارکردن رجال نالایق ویا بی اثرویاوابسته به بیگانه و برقراری امنیّت درسراسرکشور بود.

نخستین اعلامیّه ای که رضاخان در بامداد سوم اسفند ۱۲۹۹با نام خود صادر کرد وبه اعلامیّه «حکم میکنم» معروف شده است، ازآن باعنوان «رییس دیویژیون قزاق اعلیحضرت شهریاری وفرمانده کل قوا» نام بُرده است.

باز در اعلامیّه ای دیگرچنین نوشته است: «دیویژیون قزاق اعلیحضرت همایون شاهنشاهی ـ نمره ۱۹ مورخه ۸ برج حوت [۸ اسفند] ۱۲۹۹ـ اینجانب از طرف قرین الشّرف اعلیحضرت شاهنشاهی به منصب سرداری ولقب "سردارسپه" مُفتخر وسرآفراز گردیده، تشکرات غلامانه خود را به خاکپای مهر اعتلای ملوکانه، تقدیم و از درگاه حضرت احدیّت، توفیق واستمداد میجویم که با تمام قوا ازعُهده هرگونه خدمتگزاری وجانفشانی برآمده پاس حقشناسی رابجای آورم، رضا».

یا در اعلامیّه ای نسبتاً طولانی، ضمن اشاره به وظایف مُقدّسه فداکاری، نسبت به شاه و وطن، درجنگ با مُتجاسرین گیلان، مُتذکّر میگردد: «... ما پایتخت را تسخیر نکرده ایم، زیرا نمیتوانستیم اسلحه خودرا درجایی بلند کنیم که شهریار مُقدّس وتاجدارما درآنجا حضوردارند، فقط به تهران آمدیم که معنی حقیقی سرپرستی مملکت ومرکزیّت بدان اطلاق گردد، حکومتی که در فکرایران باشد، حکومتی که فقط تماشاچی بدبختی هاوفلاکت ملّت خود نباشد... همه شاه پرست وفداکاروطن، همه اولاد ایران، همه خدمتگزار مملکت هستیم. زنده باد شاهنشاه ـ زنده باد ملّت ایران ـ پاینده مملکت ایران قوی و با عظمت باد قشون دلاور ایران . رییس دیویژیون قزاق اعلیحضرت شهریاری وفرمانده کل قوا- رضا».

جملگی این اعلامیّه ها که دربسیاری ازکتابهایی که درباره رویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ مطالبی نوشته شده، آمده است، ازمصادیق بارز این نکته میباشد که رضاخان درابتدای امر در اندیشه سرنگونی شاه نبوده است، وگرنه چه کسی را در شرایط آن روزها، که

بسیاری از رجال به زندان افتاده بودند و نخست وزیرش به سفارت بیگانه پناهنده شده بود، در برابر او قدرت ایستادگی وعرض اندام بود؟ در همان نخستین روز کودتا، شاه را خلع و خود بجای او مینشست، همانگونه که از ویژگیهای کودتاست ودر سرزمینهای دیگر روی داده است.

شاه [قاجار] بیخیال وگریزپای ایران که پس از کودتا، با آنکه اغلب در اروپا بسر میبُرد و به خواسته ها وتقاضاهای مُکرّربسیاری ازرجال ودولتمردان برای بازگشت به ایران وقعی نمینهاد، همچنان تا چهارسالی برسرکاربود.

گفتنی است که این کودتا در ابتدا بیشتر به نفع شاه [قاجار] وتحکیم سلطنت مُتزلزل وبی اعتبار او بود، که با توجّه به قرارداد ۱۹۱۹ که میرفت به اجرای کامل درآید، سقوط او تاحدّ یک مهاراجه هندی در زمان سُلطه انگلستان بر هندوستان، حتمی بود، بویژه با حقوق ماهانه ایکه از انگلستان دریافت میکرده است، نزد آن دولت دارای شأن ومنزلتی نبود، ونگهداری او درمقام سلطنت تنها بمنظور نمایشی بظاهر سیاسی دربرابرروسیه شوروی بود.

اما او پس ازکودتا پادشاه کشوری بود که دست دولت ایران به گدایی نزد دولت بریتانیا دراز نمیشد تا حقوق ومقرّری نیروی نظامی و دوایر دولتی وهمچنین دربار را بپردازد، او پادشاه کشوری شده بود که دیگر چهار گوشه کشورش دردست نیروی نظامی بریتانیا وروسیه نبود، او شاه کشوری شده بودکه دولت مرکزی درگُستره کشور به اقتدار رسیده بود وخانها وشیوخ وراهزنان وگردن کشان را زهره تمرّد و گرد نکشی نبود وشاه ودرباراعتباری یافته بود و...

در کدام کشور دیده شده است که کودتا گران درهمان گام نخست، رژیم موجود را از بُنیان برنکند وحتُا دست به کُشتار زمامدارانِ بر سرکار و بسیاری ازرجال نزده و خود جای آنان ننشسته باشند، این چه کودتایی بود که شاه، همان شاه، رجال اغلب همان رجال، وکلای مجلس همان وکلا ورژیم همان رژیمی باشد که بود و جالب تر اینکه حکم نخست وزیری یکی از کودتا چیان ازسوی شاه صادر شده باشد!؟

این چه کودتایی بودکه موقعیّت شاه بیش ازپیش مستحکم و وقاری به سلطنت بخشیده شده بود، وازسوی کودتا چی اعلامیه هایی با عناوین «قرین الشّرف و شهریار مُقدّس و...» صادر میشده است؟

اگر احمد شاه، از این موقعیّت با تدبیر وعلاقمندی به کشورعمل میکرد و از عیش و نوش طلبی در اروپا دل میکند و بفکرمردم میبود،

رضاخان برای رسیدن به تاج وتخت بهانه ای دردست نداشت. اگراو بارفتارش مردم را ازخود نمیرنجانید تا آنجا که عارف قزوینی شاعر پُراحساس میهن مادرانعکاس انتقاد وعدم رضایت مردم از رفتاروگفتار احمدشاه، سرود:

«خوشم که دست طبیعت گذاشت دردربار
چــراغ سلطنت شاه بردریچه باد»

اگر او به وظایف پادشاهی خودآشنا میبود و از خود نسبت به تاج وتخت بی علاقگی نشان نمیداد و اقامت دراروپارا به ماندن درکشورترجیح نمیداد، رضاخان بسادگی نمیتوانست او وسلسله اش را براندازد، اعمال واِهمال او، مُسبّب برانگیخته شدن رضا خان برای دستیابی به مقامی گردید که خود تازمان نخست وزیری اش براین اندیشه نبود.

دکترمحمد جواد شیخ الاسلامی، درپیشگفتار کتابش مینویسد: «... افسانه مظلومیّت احمدشاه، احترامی که وی ظاهراً برای قانون اساسی ایران قائل بوده وعدم تمکین اش به خواسته های خارجیان (که بعضی کوته نظران هنوزهم تصوّرمیکنند باعث از دست رفتن تاج وتخت اش گردید) از نوع همان شایعات بی اساسی هستند که غالباً از نسلی به نسلی، ازسینه ای به سینه ای مُنتقل وبقدری تکرارمیشوند که سرانجام به شکل نوعی "واقعیّت تاریخی" درمیآیند که اصلاح کردنش بسیار مُشکل است». [۱۴۴]

درباره نادرست بودن عدم تمکین احمدشاه به خواسته دولت بریتانیا، بخشی از سخنرانی وی درشب مهمانی لرد کرزن (در ادامه این بخش به متن کامل آن اشاره خواهد شد) و دریافت مقرّری ماهانه از دولت نامبرده را به شرط پشتیبانی از وثوق الدوله عاقد قرارداد ۱۹۱۹، پیش ازاین درج کرده ایم، اینک به منظور روشنگری هرچه بیشتربه جنبه های دیگر زندگی و رفتار این شخصیّت تاریخی میپردازیم.

دکتر شیخ الاسلامی، همچنین مینویسد: «.. در سراسر تابستان ۱۲۹۸ شمسی... مذاکرات مربوط به عقد قراردا د [۱۹۱۹] براساس همان مواد تنظیم شده در لندن، درییلاق پس قلعه تهران، دریک مُحیط استتار کامل ودورازچشم اکثریّت اعضای کابینه، با وزیرمختاربریتانیاومشاوران سیاسی وی درجریان بود، محارم ایرانی علاوه برشخص احمدشاه (که پیشرفت مذاکرات پس قلعه مرتباً به حضورش گزارش میشد) عبارت بودند از میرزاحسن خان وثوق الدوله (نخست وزیر)، اکبر میرزا صارم

---

[۱۴۴] - سیمای احمدشاه قاجار. ۹

الدوله، (وزیر دارایی)، نصرت الدوله فیروز میرزا قاجار (وزیر دادگستری)، و میرزاعلی خان منصورالملک (رییس اداره انگلیس در وزارت امور خارجه).

وثوق الدوله، و سرپرسی کاکس (وزیر مختار وقت بریتانیا در ایران) تمام اطراف وجوانب کار رانیک سنجیده وبرنامه عمل خودرا با توجه به کلیّه احتمالات آتی، بدقّت تنظیم کرده بودند، هردوی آنها خوب میدانستندکه طغیان واحساسات ملی و مذهبی در پایتخت ودیگرشهرهای ایران (پس از منتشر شدن مواد قرار داد) شخص مقام سلطنت را در محظوری بزرگ قرارخواهد داد و مجبورش خواهد کرد که یاعلناً به طرفداری ازقرارداد برخیزد و به اینترتیب خودرابا روحانیان ورجال مُتنفّذ ملی طرف کند، یا اینکه رسماً اعلام دارد که قرارداد ایران وانگلیس بی مشورت قبلی با او تنظیم وامضاء شده است، که درآنصورت سفارت انگلیس به ناچار اسناد و مدارکی را که در اختیار داشت (و همه آنهاحاکی ازموافقت قبلی مقام سلطنت با عقد این پیمان بود) منتشر میساخت و کار را بدتر میکرد، پس بهترین وصلاح ترین راه ها برای شخص اول مملکت این بودکه درغوغای هیجانات ملی که مُسلّم بود پس ازانتشار متن قرارداد بروز خواهد کرد، درایران نباشد و دست وثوق الدوله را برای سرکوب ملّیون ومخالفان قرارداد باز بگذارد... مسئله مسافرت شاه [قاجار] به اروپا به هرحال سابقه ای طولانی داشت... احمد شاه تمایل خودرا به دیدار از فرنگستان برای نخستین بار در نوامبر ۱۹۱۸... پیش وزیر مختار بریتانیا ابراز کرد، او کوشید تا شاه قاجار را از این مسافرت مُنصرف سازد... در اواخر ژانویه ۱۹۱۹ رسماً ازمقامات انگلیس درخواست کردکه تسهیلات لازم رابرای انجام این مسافرت در اختیارش بگذارند [!] احمد شاه که تازه ۲۲ساله شده بود، شهرت داشت که مبلغی درحدود یک میلیون لیره انگلیسی (از بابت سودهای حاصله ازاحتکار غلّه در دوران جنگ وسایر درآمدهای سلطنتی ودریافت رُشوه از حُکّام) به بانکهای اروپایی منتقل کرده است، و یکی ازدلایل پافشاری اش برای رفتن به اروپا (طبق گزارش کاکس و لرد کرزن) همین بودکه میخواست این پولهارا در"مجاری سودآور" افتتاح حساب سپرده یا خرید سهام پُرنفع بکاراندازد.

شاه قاجار که بعلت اصلی مخالفت انگلیسیها پی برده بود، برای آسوده کردن فکر آنها اعلام داشت که پیش از اقدام به این سفرحاضراست تمام شرایط سیاسی دولت بریتانیا را بپذیرد و به وثوق الدوله اختیارات تام بدهد که مذاکرات مربوط به قرارداد را تا رساندنش به نتیجه نهایی ادامه دهد، نیز به کاکس قول واطمینان مُؤکّد داد که درعرض مدّتی که درایران نیست ازعزل کردن وثوق الدوله ودخالت در تصمیمات سیاسی کابینه اش احتراز کند...

برپایه گزارش تلگرافی ۲۷ ژوئیه ۱۹۱۹ کاکس به لرد کُرزُن به موجب سند سرّی شمارهٔ اف، او ۶۵/۲۱۴، وثوق الدوله سه ماه پیش از امضای قرارداد (یعنی در آوریل ۱۹۱۹) به کاکس اطلاع داده بود که شاه حاضراست برای انتخاب مجلس فرمایشی (که اعضای آن قول قبلی تصویب قرارداد را داده باشند) با دولت همکاری کند، مشروط براینکه حکومت انگلستان:

۱ـ ادامه سلطنت او و اعقاب بلا فصلش رادرایران تضمین کند.
۲ـ مُقرّری ماهیانه اش را از پانزده هزارتومان به بیست هزارتومان (آنهم مادام العمر) افزایش دهد.

این مقرّری پانزده هزارتومان که انگلیسیها ماه به ماه به احمد شاه میپرداختند، مشروط باین شرط اساسی بود که اعلیحضرت، وثوق الدوله را بر سرکار نگهدارد و صمیمانه ازاوپشتیبانی کند. اما لندن هر دو پیشنهاد احمد شاه را بصورتی که ارائه شده بود ردّ کرد و فقط حاضر شداحساسات دوستانه حکومت انگلستان را نسبت به مقام سلطنت رسماً (و در صورت لزوم کتباً اعلام دارد و مُقرّری شاه [قاجار] را هم به همان مأخذ وشرط سابق (پانزده هزارتومان درماه مشروط به نگاهداشتن وثوق الدوله در مسند نخست وزیری) مرتباً بپردازند...
سر پرسی کاکس، به لرد کرزن، طیّ تلگرام مورخ ۶ فوریه ۱۹۱۹ بموجب سند سرّی اف، او ۳۸۵۸/۳۷۱ گزارش میدهد: «... در تمام مدّت مسافرت [مسافرت احمدشاه به اروپا] تحت نظارت مستقیم ما خواهند بود و تاروزیکه به پاریس برسند درهیچ کدام از شهرهای سرراه بدون تصویب واجازه ما نمیتوانند با کسی ملاقات یا تبادل نظر داشته باشند [!!] اعلیحضرت در طول این سفر انتظار دارند مُقرّری ماهیانه شان را از ما دریافت کنند وباآن حرص وولعی که نسبت به پول دارند، بعیداست اقداماتی علیه منافع ما انجام دهندکه خودبهترازهمه میدانند مُنجر به قطع مُقرری شاه خواهدشد، لذا با همین حربه مؤثّری که دراختیارداریم، توأم با ابراز احساسات دوستانه نسبت به مُعظّم له در این سفر، خوب میتوانیم برتمام اعمال واقدامات شان مُسلّط باشیم». [۱۴۵]

دکتر محمد مصدق، مینویسد: «میخواست [احمدشاه] از هر فرصتی که پیش آید استفاده کند واین لکهٔ ننگ را از دامن خود بزداید و آن وقتی بود که [احمد] شاه را برای تأیید قرارداد به لندن بردند وبرای این کارمجلسی بر پاکردند، ولی باتمام اصراری که وزیرخارجه وتهدیدی که نایب السلطنهٔ سابق برای تایید آن نمود، حاضرنشد حتا یک کلام درنطق رسمی خودازآن نام ببرد یا در اینباره حرفی بزند، من آن وقت

[۱۴۵] - همان . ۲۰۲- ۲۰۸

درسویس بودم وازشخص مطلعی شنیدم که با آن همه اصرار و تهدیدی که کردند [احمد] شاه زیر بار نرفت وگفت ازمن دعوتی کرده اند، باید تشکرکنم، صحبت ازقراردادی که تامجلس آن راتصویب نکند معتبر نیست ومورد ندارد واین مقاومت منفی سبب شد که مردم وطن پرست درمملکت به شاه تأسّی کنند وآنقدر با قرارداد مخالفت کنند تادولت انگلیس ازاجرای آن مأیوس شود و برای اجرای سیاست خود در ایران فکر دیگری بنماید، خلاصه اینکه بواسطهٔ مخالفتی که نمود از بین رفت وخوشنام آن پادشاهی که در خیر مملکت از سلطنت گذشت». [۱۴۶]

اما اسناد ومدارک بیشمار که به بخشی ازآنها اشاره شده وبه بخشی دیگر اشاره خواهد شد، خلاف نوشته و باور دکتر مصدق را نشان میدهد، شگفت آنکه ایشان باهمه مُدعای بینش سیاسی، با آنکه از رجال اغلب درصحنهٔ سیاسی ونزدیک به [احمد] شاه و درباریان بوده، ازآنچه که در جامعه (از نویسندگان وشاعران گرفته تا مردم کوچه وبازار) ازعدم رضایت از احمد شاه ونفوذ روشن تر از آفتاب سفارت انگلیس در دربار میگذشته، بی خبر مانده بوده است و آنچه راهم که درباره زیر بار نرفتن احمدشاه از خواسته دولت انگلستان در کتاب خاطراتش آورده وآن را به عنوان سند محکمی ارائه داده است، از «شخص مطلعی» است که ازآوردن نام او خودداری کرده است!

دکتر شیخ الاسلامی، درجای دیگرکتابش مینویسد: «این افسانه مجعول را که از دست رفتن تاج وتخت احمدشاه ناشی از حذف جمله مربوط به تصدیق قرارداد از متن نُطق ملوکانه درشب ضیافتِ پادشاه انگلیس بوده است، همین جا موردبررسی قرارمیدهیم و ببینیم این شایعه که انگلیسی ها پس از قضایای مهمانی کاخ باکینگهام، خط و نشان برای احمدشاه کشیدند وجدّاًتصمیم گرفتند او را ازسلطنت بردارند تاکجا صحّت دارد و آنهایی که این شایعه را پخش کردند، آیا به اسناد ومدارک موثّقی که در اختیار مُحقّقان این دوره هست (و درست عکس عقیده آنها را ثابت میکند) دسترسی داشته اند یانه، واگر داشته اند، چرا و روی چه انگیزه ای، اینهمه آشفتگی در تاریخ معاصر ایران ایجاد کرده اند؟

احمدشاه، چنانکه دیدیم پس ازپایان سفرِانگلستان، دوباره راهی فرانسه شد و هشت ماه بعدی را در پاریس وسویس ومونت کارلو به تفریح واستراحت گذراند، سپس در اواخر ماه آوریل ۱۹۲۰ از بندر مارسی بسوی ایران عزیمت کرد و در دوم ژوئن ۱۹۲۰ (پس از زیارت عتبات) به تهران رسید، تقریباً نُه ماه پس از مراجعت شاه [قاجار] ایران، یعنی در ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ صورت گرفت وسیمای نظامی سرتیپ رضاخان سوادکوهی برای نخستین بار در

[۱۴۶] - **خاطرات و تألمات- ۱۱۲و۱۱۳** – [این نوشته دروغ است و اسناد در همین کتاب آنرا ثابت میکند]

افقهای سیاست کشور نمودارشد... ازهمان روزیکه تهران بدست قزاقان قزوین افتاد، زمام امورکشور نیزعملاً دردست رضاخان پهلوی (عامل کودتای سوم اسفند) قرار گرفت، مع الوصف چنانکه صفحات تاریخ این دوره شاهداست، رضاخان پهلوی (که اینک ازطرف [احمد] شاه به لقب پُرطمطراق سردارسپه مُفتخرشده بود) برای مدتی متجاوز ازچهارسال کوشید تا بامقام سلطنت کنارآید و قدرت اجرایی مملکت را بی آنکه نیازی به تغییر سلسله باشد، به نام احمدشاه اِعمال کند، ولی سرانجام به این نتیجه رسید که کارکردن باچنین پادشاهی که اتّصالاً در فکر رشوه گرفتن از وزراء و حُکّام ایرانی بوده وعلیه ارتش ونخست وزیرمملکت توطئه میکرد، محال و غیر ممکن است، خود رضاخان درسفرنامه خوزستان مینویسد: «قبل ازعزیمت شاه به فرنگ با وجود اصراری که درتوقّف اوداشتم وضمانت بقای سلطنت اش را میکردم، او متّصل به ایادی خارجی توسّل میجست و بالاخره هم برای اِعمال نظر شخصی و آزاد بودن درتوسّل به خارجی ها... به پاریس عزیمت کرد، درجریان این سفر که خط سیرش از قزوین و تاکستان میگذشت، بعضی از مُلتزمین رکاب مسافرتهای پی درپی او را به فرنگ تقبیح کرده بودند، اما شاه به رییس دفتر مخصوص من (دبیراعظم بهرامی) و چند نفر دیگر صریحاً گفته بود که خداوند او را برای تماشای خرابه های سیاه دُهُن [تاکستان] و غیره خلق نکرده وهرروزیکه در ایران باشد، یک روز ازتماشای مناظردلگشای پاریس ونیس عقب مانده ویک روز ازعمر گرانبهای خودرا بی جهت تلف کرده است!». [۱۴۷]

ژنرال آیرونساید، دردیداری که با احمدشاه داشته است درکتاب خاطراتش نوشت: «... اینک او [احمدشاه] میخواست من اطمینان بدهم که بارفتن آنها [افسران روسی] افسران بریتانیایی را دربریگاد قزاق جانشین آنها نخواهم کرد، به نظر او این عمل شانس تصویب معاهده [۱۹۱۹] پیشنهادی سرپرسی کاکس را از بین میبَرَد و مجلس هرگزباچنین چیزی موافقت نخواهدکرد، من به اوگفتم که درآینده قزاق ها فقط زیرنظرافسران ایرانی انجام وظیفه خواهند کرد و درحال حاضر سرگرم آزمون افسران برای مناصب مُختلف هستیم، همچنین

[۱۴۷] - سیمای احمد شاه قاجار.... ۳۲۱- ۳۲۲- ۳۲۴ -۴۴۴ -۴۴۵

متذکُر شدم که اعلیحضرت بایددرک کند وجوداختلاس هایی ازقبیل آنچه به هنگام حضور افسران روسی اتفاق میافتاد، دیگر هرگز قابل قبول نبود، وقتی به چهره مردچاقی که لباس فراک خاکستری به تن داشت وبهنگام شنیدن حرفهای من به طرزی عصبی میلرزید، نگاه میکردم، با خود اندیشیدم که دیدن نمونه ای ازیک انسان در هـــم شکسته در مقامی به این اهمیّت تا چه حدّ دردناک است». [۱۴۸]

محمد ولی خان سپهسالار تنکابنی، درکتاب خاطراتش مینویسد: «... این جوان بدبخت، تاج وتخت را از دست داده بامُطرب ومی درفرنگ ونیس مشغول قمار و عشقبازی است. اوضاع ملت بانهایت بیچارگی وفلاکت، تجارت نیست، راه نیست کار نیست، دیگرچه باید نوشت، خدا پدر رضاخان را بیامرزد، امنیّت عمومی هست، خداوند انشاءالله تفضّل میکند...». [۱۴۹]

احمد شاه، روز ۲۸ آوریل ۱۹۲۰ [۳۱ فروردین ۱۲۹۹] بندر مارسی را به مقصد ایران ترک کرد... نامبرده درعدن درکشتی مخصوص رزیدنت خلیج فارس موسوم به «لارنس» که مخصوصاً برای حمل شاه به عدن فرستاده شده بود، «هرمان نورمن» وزیرمختارجدید انگلیس را که او نیز در همین کشتی به تهران میرفت، میبیند و با او به گفتگو میپردازد وزمانیکه به قاهره میرسد از طریق «لرد آلن بی» کمیسرعالی انگلستان درمصر، تلگرافی به شرح زیر به لرد کرزن مخابره میشود: «... در سوم ماه می [احمد] شاه مرا درعرشه کشتی به حضورپذیرفت وقول حمایت بیدریغ خود را ازقرارداد ایران و انگلیس (که سابقاً درپاریس به لرد داربی داده بود) دوباره تکرارکرد، مُعظّم له این را نیز به گفته خود افزود که تصمیم دارد به محض ورود به تهران، زمام امور لشکر قزاق را بدست انگلیسی ها بسپارد... اعلیحضرت این قول ثانوی راهم بمن داد که کابینه وثوق الدوله را تا موقعی که حکومت بریتانیا ازعملکرد او راضی باشد برسرکارنگهدارد و بطور کلی تمام توصیه ها و رهنمودهای مارا دراداره امور کشور بکاربندد». [۱۵۰]

پس از ورود احمد شاه به ایران، سر پرسی کاکس ازپی دیداری که باوی داشته است، طی تلگرام مورخ ۸ ژوئن ۱۹۲۰ [۱۸ خرداد ۱۲۹۹] به لرد کرزن گزارش میدهدکه: «...اعلیحضرت ... تصمیم دارند که پیشنهاد های مارا موبمو اجرا کنند و جلو ادغام شدن نیروی قزاق بانیروی اس - پی - آر را نگیرند». [۱۵۱]

احمدشاه، پس ازورود به ایران، وثوق الدوله را زیر فشار قرارداد که تتمه مطالباتش را ازدولت که بابت هزینه هایی که درسفر

---

[۱۴۸] - خاطرات ژنرال آیرونساید. ۷۹
[۱۴۹] - سپهسالارتنکابنی.به اهتمام محمودتفضّلی. ۳۶۷
[۱۵۰] - سیمای احمدشاه قاجار. ۳۸۴
[۱۵۱] - همان . ۳۸۶

اروپا کرده است، بپردازد، سر پرسی کاکس دراین باره طی تلگرام هشتم ژوئن ۱۹۲۰ به لرد کرزن اطلاع داد که: «... وثوق الدوله میگفت که رشته مذاکراتش باشاه ازهر نقطه ای که آغاز گردد، سرانجام منتهی میشودبه یک نقطه بخُصوص یعنی تأمین وجوه مورد نظر شاه، شاه در همین شرفیابی اخیر ازنخست وزیر بازخواست کرده که چرا موقعی که دراروپا بوده وجوه لازم را ازبرایش ارسال نکرده اند؟ اقلامی که مُعظّم له درحال حاضر از دولت مُطالبه میکند عبارتنداز:

۱ـ یک میلیون فرانک که ازحساب شخصی خودخرج کرده است.
۲ـ هشت هزارلیره که پیش از حرکت از ایران، ازنصرت الدوله قرض کرده بود.
۳ـ پنجاه هزار تومان پول نقد که پیش تومانیانس داشته ولی صرّاف مزبور به علت ورشکستگی قادر به تأدیه آن نیست.

نخست وزیر به [احمد] شاه قول داده است که وجوه لازم را ازجایی تهیّه کند، ولی شخصاً پیش من اعتراف کرد که هیچ منبعی یاوسیله ای برای تهیّه این پول ندارد، رویّه ایکه [احمد] شاه دراین باره پیش گرفته نشان میدهد که حتی سفر فرنگستان و دیدن رفتار وروش شاهان اروپایی، کوچکترین تأثیری درعوض کردن آن خصیصه ناپسندش که پول پرستی بی اندازه است نبخشیده!». [۱۵۲]

شگفت آوراینکه احمدشاه، به خواست واراده خود و بدون داشتن مأموریّتی از سوی دولت ویا دعوتی ازجانب دولت خارجی، بمنظور گردش وخوشگذرانی و آسایش خیال و دور بودن ازآنچه که درمیهن اش میگذشته، به اروپا رفته وچند ماه در آن دیار با خوشگزرانی بسر بُرده بود، آنگاه مخارج این سفر و خوشگذرانی هایش را از خزانه تهی مملکت مطالبه میکرد! طُرفه اینکه پولی را که به تومانیانس صرّاف بخاطر طمع ورزی وسودجویی داده بود، آنرا هم میخواسته است که دولت پرداخت کند، جالب تراینکه اگر پولی ازنصرت الدوله برای تأمین هزینه هایش در اروپا گرفته بود، لاجرم میبایست دربطن همان یک میلیون فرانک بحساب آید که در اروپا خرج کرده بود، اما به اصطلاح عوامانه داشت دو پهلو حساب میکرد، دولتی که آه در بساط نداشت وبرای پرداخت حقوق ومقرّری کارکنانش دست گدایی اش برای دریافت مُساعده نزد دولت بریتانیا دراز بود!

نورمن، پس از دیداری که با احمدشاه داشته است، طی تلگرام مورخ ۲۰ ژوئن ۱۹۲۰ [۳۰ خرداد ۱۲۹۹] به لرد کرزنُ گزارش میدهدکه: «... از اعلیحضرت استدعا کردم وضع وخیم کشورشان را

---

[۱۵۲] - سیمای احمدشاه قاجار. ۳۸۷

درنظر بگیرند و در این لحظه حسّاس برای خاطروطن فداکاری کنندوازاین مطالبات عجالتاً چشم بپوشند ولااقل دو سه ماه دیگرصبرکنندتاوضع دارایی ایران سروصورتی پیداکند، به ایشان خاطرنشان کردم که اگر حکومت متبوع من بویی ازاین حقیقت ببرد که قسمتی ازکمک ماهیانه دولت انگلیس به ایران که با این عجله واصرار درخواست میشود، صرف تأدیه مخارج سفر اعلیحضرت به اروپاوتأمین محل مالی برای تأدیه اینگونه مطالبات میگردد، بی گمان ازپرداخت آن درآتیه جلوگیری خواهد کرد... مُتأسّفم بگویم که اندرز های صادقانه من با اینکه درحدودیک ساعت ونیم طول کشید، کوچکترین اثری در اعلیحضرت نبخشید، مُعظّم له به طور مُداوم اظهارمیداشت که این پول برای وی لازم است ولی برای خزانه داری انگلستان درحکم قطره ای بیش نیست. جواب دادم که فکرنمیکنم که دولت متبوع من منطق اعلیحضرت را بصورتی که بیان میشود قبول داشته باشد، تنها امتیازی که [احمد] شاه بالاخره حاضرشد به مابدهد این بود که از مساعده ماه آینده دولت انگلستان به ایران عجالتاً چیزی برای خود برندارد، مشروط براینکه ماهم اعتبارلازم اضافی رابرای تأدیه مطالباتش هرچه زودتر تأمین کنیم..». [۱۵۳]

نورمن، در گزارشی دیگر بشماره ۴۸۴ مورخ ۲۳ ژوئن ۱۹۲۰ باقید عبارت بسیار مهم و فوری به کرزن نوشت: «... مع الوصف توصیه میکنم که پرداخت مقرری ایشان به مأخذ سابق تا موقعی که رویّه شان نسبت به ما عوض نشده، کماکان ادامه یابد، درحال حاضر رفتارش نسبت به ماکاملاً دوستانه است وجای هیچگونه شکایت ندارد، چنین بنظر میرسدکه اعلیحضرت عزم راسخ دارد که صمیمانه باماهمکاری کند و تا آنجا که برایم مُسلم شده، بهترین وسیله حفظ دوستی و روح همکاری همین است که حتی المقدور پول دراختیارش بگذاریم زیرا در دنیا هیچ چیزبه اندازه پول درنظرش عزیزنیست... برای توفیق سیاست مان در این کشور بوجود او وجلب همکاری اش نیازمندیم...». [۱۵۴]

جای یاد آوری است که بنابرگزارش نورمن به لرد کرزن وبسیاری ازاین دست گزارشها که بعضاً دراین کتاب به آنها اشاره شده وخواهدشد، دولت انگلستان را باید زمامدارانی باعقل وشعوری کم اداره میکردند تا احمد شاه راکه بادریافت پانزده هزارتومان حاضربود مُخلصانه درخدمت بریتانیا باشد (که بود) از سلطنت ساقط و یک سرتیپ قزاق خشن و زیربار نرو وعاشق وطن وضدّمداخلات بیگانه در امور کشور را که ژنرال آیرونساید ازاو به هنگام تخلیه سربازان انگلیسی

---

[۱۵۳] - . ۴۰۵

[۱۵۴] - سیمای احمد شاه قاجار . ۴۱۳

ازخاک ایران واهمه داشت و او را به رُک گویی وشجاعت ستوده بود، بجای او برسرکارآورند!

نورمن، در گزارش تلگرافی شماره ۲۹۸ مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۰ [۵ آبان ۱۲۹۹] با قید بسیارمهم وفوری به لرد کرزن مینویسد: «... اعلیحضرت برگشتند روی مطلبی دیگر وفرمودند درمقابل اینهمه امتیازاتی که برای ماقائل شده وتمام پیشنهادهای مارابکاربسته اند که یکی ازآنهامعزول کردن استراسلسکی ازمقامش بود، کاملاً مغایر باقولی بوده که شخصاً به این شخص داده بوده اند... حال در مقابل اینهمه گذشت وامتیاز دو تقاضای عُمده از ما دارند:

- **یکی اینکه پرداخت آن مُقرری ماهیانه پانزده هزارتومان که سابقاً دریافت میکرده اند تا افتتاح مجلس کماکان ادامه یابد و مبالغی هم که درعرض این مدّت عقب افتاده یکجا به مُعظّم له پرداخت گردد.**
- **دومین تقاضای شاه [قاجار] این بود که اجازه دهیم ایشان سفر دیگری به مدّت شش ماه به اروپا بکنند[!!].**

این تقاضا به هیچوجه تازگی نداردومُعظّم له ضمن مُصاحبه های گذشته اش با من، بارها این موضوع را پیش کشیده است، حقیقت مطلب بلاشک این است که اعلیحضرت پس ازپی بردن به لذّت زندگی در پایتخت های اروپایی دیگر نمیتوانند خود را بازندگی پُرخطریکه لازمه حکومت برکشورهای شرقی مانندایران است، تطبیق دهند... بقراریکه ازیک منبع موثّق شنیده ام ژنرال استراسلسکی ازآخرین مواجب لشکر قزاق که معمولاً به بانک شاهی حواله میشود، پنجاه هزارتومان آنرا بصورت اسکناسهای درشت ازشُعبه بانک شاهی رشت [مرکز عملیّات نظامی اش در رشت] دریافت کرده است... اندکی بعد ازاین جریان، اعلیحضرت سلطان احمد شاه مبلغ چهل هزار تومان اسکناسهای دُرشت ازنوع همان اسکناسهایی که استراسلسکی ازشعبه بانک شاهی رشت دریافت کرده بود، به حساب شخصی اش در بانک شاهی تهران واریزکرد درحالیکه برای این سپرده سلطنتی جزهمان اسکناسهای تحویل شده به استراسلسکی در رشت، هیچ مبدأ دیگر نمیتوان کشف کرد». [۱۵۵]

نورمن، درگزارش تلگرافی روز پیش از گزارش فوق به شماره ۲۰۷ با قید بسیارمهم وفوری مینویسد: «... به مُعظّم له هُشداردادم که اگر توصیه ما را زیر پا بگذارد، نه تنهادیگر اجازه نخواهم داد دیناری ازپول بریتانیا برای نگهداری لشکر قزاق خرج شود، بلکه اصولاًبسیاربعید بنظر میرسد که دولت بریتانیا درقبال چنین وضعی به قوای خوداجازه بدهد کماکان درخاک ایران بمانند... [احمد] شاه جواب

---

[۱۵۵] - همان . ۳۶۷ تا۳۶۹

دادکه هیچ آرزویی جزاین ندارد که برای حفظ مصالح ایران بادولت بریتانیا همکاری کندوبه این دلیل هرگونه پیشنهادی راکه من جدّاً رویش پافشاری کنم، قبول خواهد کرد، درنتیجه قول داد که توصیه مرا بپذیرد ورویش عمل کند». [۱۵۶]

آنان که بادردست بودن چنین اسنادی، همچنان ازسقوط چنین پادشاهی که برای هربارسفربه خارج ازکشور ازدولت بیگانه اجازه سفر میگرفته است سینه به تنور میچسبانند، دانسته نیست تاچه اندازه پایبند حسّ میهن دوستی وغرورملی میباشند و یا نا آگاهانه آنچه را که شنیده اند بازگو میکنند، آیا برای شاه یک کشور ننگ آور نبود که برای تأمین خواسته های استعمار گرانه دولت بیگانه، ازآن دولت حقوق ماهانه دریافت کند وبرای خروج از کشورخود، ازآن دولت اجازه بگیرد!؟

در این رابطه ازرفتار یکی ازمردان شجاع ومیهن دوست میهن مان در برابر دولت مُتجاوز وسفّاک روسیه تزاری یاد میکنیم، باشد که مایه عبرت وسرمشق شود.

میرزایحیی دولت آبادی، معاصر ستّارخان و یکی از رجال صدر مشروطه مینویسد: «... روسها از محمد علیشاه بازکردن راه آذوقه را بروی تبریزیان [در حال جنگ باقوای نظامی محمدعلیشاه] خواستارمیشوند به بهانه تبعه خارجی که در آنجا هستند و مردم بی طرف، وشاه شش روزازآنها مُهلت میخواهد ومقصودش این است بلکه درآن شش روز تبریزیان تسلیم گردند، روز وعده میگذرد و شاه به وعده وفا نمیکند، ازطرف امپراتور روس دستور میرسد مقداری آذوقه به تبریز فرستاده شود، دویست نفرسالدات [= سرباز] همراه آن ارزاق به تبریز برود که اگرعساکر شاه خواستند جلوگیری نمایند به قوه قهریّه ارزاق به گرسنگان برسانند، این خبردر تبریزوتهران مُنتشر شد... ستارخان بنام انجمن ایالتی تلگرافی به شاه مینماید بان مضمون "با وجود گرسنگی وتنگی آذوقه، رضا به مرگ داده ازبی قوُتی هلاک میشویم وراضی نیستیم اجنبی به خاک مُقدّس وطن ماتخطّی نماید». [۱۵۷]

احمد کسروی، که درزمان اشغال آذربایجان ازسوی نیروی نظامی روسیه تزاری به استناد قرارداد ۱۹۰۷ که بین دولتهای روسیه وانگلیس برسرتقسیم ایران به مناطق نفوذ دولتهای مزبور، بسته شده بود، ازنزدیک شاهد رُخدادهای تبریز، بویژه فداکاری ها وجانفشانیهای مجاهدین درمبارزه با قوای نظامی محمد علیشاه بود در کتاب «تاریخ مشروطه ایران» در رابطه با آنچه که دولت آبادی نوشته است، مینویسد: «... پاختیانوف کنسول روس به سنگر مجاهدین برای دیدار

---

[۱۵۶] - اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا. ۳۶۳- ۳۶۴

[۱۵۷] - حیات یحیی، دفتر سوم . ۹۲

"ستّارخان" میرود تا به او توصیه کند که به خاطر حفظ جانش به زیر پرچم روسیه تزاری برود، کنسول به ستارخان پیشنهاد کرد که بیرقی از کُنسولخانه فرستاده شود و او به درخانه خود زده در زینهار دولت روس باشد و نوید میدادکه قرسورانی [فرماندهی نیروی ژاندارمری] آذزبایجان را از دولت ایران برای او بگیرد. اما ستارخان به او گفت: «جنرال کُنسول من میخواهم هفت دولت به زیربیرق ایران بیاید، من زیر بیرق بیگانه نمیروم». [۱۵۸]

با آنکه تبریز درمحاصره قوای نظامی محمدعلیشاه و چند خان مخالف مشروطه بود و قصد شاه از این لشکرکشی، قلع وقمع ستارخان وهمرزمان اوبود، معذلک ستارخان به شاه که تشنه به خون اوبود، مُتوسّل میشود تا ننگ زیربار رفتن خواسته ناروای بیگانه مُداخله گر را به گردن نگیرد، ستارخانی که تا آن زمان نه نامی داشت ونه آوازه ای ونه مقامی وجیره ومواجبی ازجایی.

شگفت اینکه برخی نویسندگان وتاریخ نگاران صرفاً بمنظور مخالفت با رضا شاه، از احمد شاه یک قدّیس ویک شاه دموکرات و درغم ملت ومملکت ساخته اند، تا آنجا که دکتر محمد مصدق درجلسه ۲۶ مهرماه ۱۳۲۳ در مجلس شورای ملی (دوره چهاردهم) طی نطقی به محمدرضا شاه توصیه میکند که از احمد شاه سرمشق بگیرد و یا از زبان راوی بی نام و نشانی با عنوان «شخص مطلع» به تطهیر احمدشاه میپردازد! آیا براستی دکتر مصدق با اینکه درزمان احمدشاه ازرجال مطرح وهمواره در صحنه سیاست ورویدادها بوده و با دربار نسبت نَسَبی بسیار نزدیک داشته است از آنچه که در پیرامونش میگذشت بی خبر مانده بود!؟

آیرونساید مینویسد: «... وزیرمُختار خبر پیروزی ما را به شاه رسانده بود [درگیری نیروی نظامی انگلستان با کمونیستها وجنگلیان در رشت] و اعلیحضرت اظهارعلاقه کرده بودکه چنانچه من بتوانم به تهران بروم، با من ملاقات کند... پیش از هر چیز او گرم ترین تشکرات خودرا بمناسبت اینکه من به نحو هُشدار دهنده، روسها را شکست داده بودم [یعنی کمونیست های ایرانی وتبعهٔ روسیه را در رشت و انزلی]، به من ابلاغ کرد... شاه گفت فقدان ژاندارمری درکشور، امورمملکت را به وضع نا امید کننده ای دچار کرده است، تنها جاده هایی که عبور ازآنها برای مسافران امن محسوب میشد، جاده هایی بودند که تحت کنترل مقامات انگلیسی قرار داشتند... شاه امیدوار بود که من برای نجات ازاین مُشکل به اوکمک کنم، او خود را مجبور دیده بود که مقداری پول به حساب خود دربمبئی واریزکند و تنها راه امنی که به نظرش

---

[۱۵۸] - تاریخ مشروطه ایران، دفتر یک. ۶۹۴

رسیده بود، این بود که این مبلغ راتوسط پیک ما که به بغداد میرفت بفرستد، درابتدا من نفهمیدم که او چه میخواهد بگوید، اما رفته، رفته موضوع را درک کردم، اومقداری تومان ایرانی داشت، آنهم بصورت سکّه های بزرگ نقره ای که به اندازه سکّه پنج فرانکی فرانسه بود، ارزش این مقدار سکّه در حدود نیم میلیون لیره استرلینگ بود، البتّه این حدس من بود زیرا وزن دقیق این مقدار سکّه را نمیدانستم، اما میدانستم که برای حمل چنین محموله ای با ارزش به بغداد چندین کامیون وچندین مأمور محافظ لازم است... شاه میخواست آنها را بجایی بفرستد که در ازای آن قیمت خوبی دریافت کند، من از او پرسیدم چرا پولی را که دربانک شاهی ایران دارد به بمبئی حواله نمیکند؟ او با لبخندی توأم با دهن کجی نگاهی به من کرد و گفت [به زبان فرانسه]:

peut-etre que oui, mon general, mais n,oubliez pas »
fond tout le monde est egoiste!«qu au

«شایدهم بلی ژنرالِ من، اما فراموش نکنید که دراصل همه مردم خودخواهند...»، ایران باچنین فرمانروایی چه میتوانست بکند؟ آیا عجیب بود که این کشور تا این حدّ در منجلاب فرورفته بود، این کشوربه مرد قدرتمندی نیازمندبودکه آن را نجات دهد، اما مُطمئناً چنین مردی رانیافته بود، همیشه این امر برای من رازی بوده که این کشورچگونه استقلالش را حفظ کرده است». [۱۵۹]

جای تأمُل اینکه در آن ایام، ایران ازچگونه استقلالی برخوردار بود که ژنرال نامبرده ازآن یاد میکرد!؟ سالها بود (از زمان فتحعلیشاه قاجار و حتا پس ازبرقراری رژیم مشروطه) که دولت ایران بخاطر عدم شایستگی رجال وزمامدارانش وحتا دوتن از شاهان قاجار، به جهت دریافت وامهای کلان غیرضروری از دودولت بریتانیا و روسیه، بمنظور تأمین هزینه های کمرشکنِ شش بار سیروسیاحت به اروپا و تُهی بودن خزانه، وعدم امکان پرداخت حقوق ومُستمرّی نیروی نظامی وامنیّتی و سایر کارکنان دولت، ناگزیر دست گدایی زمامداران ایرانی همواره پیش دودولت استعمار گر دراز و امکان وفرصت مداخله دراموراداخلی وسیاسی درایران ازبرای آندودولت از هر جهت فراهم بوده است، چگونه میتوان دم از استقلال زد!؟ و یا در حالی که فرمانده نیروی قزاق و افسران روسی نیروی مزبور از سوی امپراتور روسیه تعیین و اعزام میشدند و درجنوب ایران دولت بریتانیا بدون دریافت مُجوّز ازدولت ایران، به بهانه هایی اقدام به ایجاد پایگاه های نظامی دراستان فارس وکرمان بنام نیروی تفنگداران جنوب (اس - پی - آر) کرده بود، صحبت از برقراری استقلال کرد!؟ و در شرایطی که نیروی ژاندارمری ونظمیّه زیر نظروفرماندهی افسران سوئدی قرار داشت و تأسیس ژاندارمری به سفارش وتوصیه دولت انگلیس انجام شده بود که در بسیاری از

[۱۵۹] - خاطرات ژنرال آیرونساید - ترجمه بهروزقزوینی. ۵۱-۵۲

مواردازخواسته های آن دولت پیروی میکردندوسران عشایر وایلات یا تحت حمایت بریتانیا بودند و یا روسیه تزاری ودولت مرکزی کمترین اقتدار و نفوذی روی خانها وشیوخ نداشت و قادربه وصول مالیات ازآنان نبود و با انعقاد قرارداد ۱۹۰۷ که ایران به دو منطقه نفوذ بین بریتانیا وروسیه تزاری تقسیم شده بود، یعنی گُل بود و به سبزه نیز آراسته گردیده بود! و دو دولت مزبور هرآنچه را که میخواستند بدست میآوردند، آیا میتوان براین باوربود که ایران از استقلال برخوردار بوده است!؟ جای کمترین تردید نیست چنانچه درروسیه انقلاب بلشویکی روی نمیداد، اگر نه همه سرزمین ایران، بلکه مناطق نفوذ آن دو دولت بنابر مقاوله نامه ۱۹۱۵ از پیکر ایران جدا میشد (طبق نگاره برگ پسین).

ضمناً از بابت قرارداد ۱۹۱۹ بود که در کنفرانس پاریس که پس ازپایان جنگ جهانی نخست از سران کشورهای مُستقل تشکیل یافته بود، نمایندگان اعزامی ایران را به آن کنفرانس راه ندادند، چرا که ایران را یک کشورتحت قیمومیّت انگلستان به حساب میآوردند! با اینهمه از عوامل سقوط، ایران از چگونه استقلالی برخوردار بود که ژنرال نامبرده درکتابش بآن اشاره کرده است!؟ تا پیش از کودتای ۱۲۹۹ آنچه را که نداشتیم ازجمله استقلال بود، حتا درزمان برقراری مشروطه، مگر آنکه واژه استقلال را هرکس بگونه ای دلخواه تعبیر وتفسیر کند.

نورمن، در تلگرام شماره ۴ مورخ ۳ ژانویه ۱۹۲۰ [۱۳ دیماه ۱۲۹۹] به عنوان لرد کرزن مینویسد: «... نخست وزیر بمن هُشدار داد که شاه به زودی نظر مرا در مورد حرکت فوری بسوی اروپا خواستارخواهدشد... اواکنون به خاطرناتوانی هایش زیاد موردانتقاد واقع شده است، اما علّت این ناتوانیها معلوم نیست واگر او از اینجا برود مثل این است که پُست خود را ترک کرده باشد، آنهم بدون توجّه به سرنوشت ایران وفقط به خاطر لذّت بُردن از پولی که درخارجه پس انداز کرده است... با این حال اوازمن پرسیدکه آیا امکان دارد پس از تشکیل مجلس، او ولیعهد را با قدرت کامل به عنوان نایب السلطنه منصوب کند وخودش بمدّت دو ماه برای دیدن یک پزشک متخصّص اعصاب به پاریس برود؟

[احمد] شاه بشدّت عصبی است، اما من مُعتقدم که ناراحتی اوتنها ناشی از ترس است، احتمالاً انگیزه واقعی اوبرای ترک کشوراین است که درزمان آشوب در جای امنی باشد... اگر بجای تلاش برای کسب درآمد وپس اندازدراروپا، علاقه به امور مملکتی نشان میداد، محبوب میشد، اما بی تفاوتی اونسبت به همه چیزهمه طبقات را از اومُنزجرکرده است». [۱۶۰]

لرد کرزن در تلگرام شماره ۱۰ مورخ ۶ ژانویه ۱۹۲۱ با قید خیلی فوری به نورمن گوشزد میکندکه: «... باید به اعلیحضرت احمدشاه اطلاع دهید که ترک کشور در این موقعیّت بُحرانی حتی ظاهراً برای دوماه بی تردید حمل برترس او خواهد شد، هرگاه اوتصمیم به فرارداشته باشد، درتحت هیچ شرایطی نمیتواند انتظار کوچکترین حمایتی را ازجانب ماداشته باشد... در هرحال اگرقراراست حکومتی در ایران باقی بماند، بهتراست از فرار سلطان درصورت امکان جلوگیری شود». [۱۶۱]

مضمون تلگرام لرد کرزن نیز نشان میدهد که دولت انگلستان نسبت به استمرار پادشاهی احمدشاه علاقمند بوده وسعی در نگهداری او برتخت پادشاهی حتا پس از گذشت یک سال ونیم از رویداد کودتا، داشته است ونیزاین تلگرام زمانی صادر شد که ازسخنرانی احمدشاه درضیافت شام لرد کرزن در ۳۱ اکتبر ۱۹۱۹ یکسال و اندی گذشته بود، که اگر هرآینه احمدشاه درآن مهمانی مطلبی برعلیه قرارداد مزبور ابراز میکرد، تردیدی نبود که نسبت به تداوم پادشاهی وی وحمایت از او، آنگونه مُصرّانه پای بندی نشان داده نمیشد.

احتشام السلطنه مینویسد: «... پادشاه جوان درآن موقع بُحرانی وحسّاس جمیع مسئولیّت های ملی ووجدانی خود را فراموش کرده به شیوه نیاکان خوش گذران خودبرای گشت وگذار وسیاحت رهسپارفرنگ بود... یکی از اشتباهاتی که از روی غَرَض وبرای تحبیب احمدشاه قاجار درجراید و صفحات تاریخ ایران گُنجانده شده این است که احمدشاه رامخالف با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ معرّفی کرده اند و به عنوان شاخ وبرگ براین افسانه، به صحنه سازی هایی پرداخته اند، درحالیکه نقش و سهم احمدشاه قاجار درانعقاد این قرارداد ننگین نه تنها کمتر ازعاقدین معروف آن نیست، بلکه بیشتر است، او در سال ۱۳۳۶ (هـ - ق) [۱۹۱۸] صمصام السلطنه بختیاری راباصدور فرمان از ریاست دولت معزول کرد و وثوق الدوله را مأمور تشکیل کابینه نمود تاراه عقد این قرارداد را هموار کند، او نیز هنگام امضاء قرارداد مانند وثوق الدوله و وزراء خارجه و مالیّه وی، دویست هزار لیره از وزیرمختار انگلیس

---

[۱۶۰] - همان . ۱۴۲
[۱۶۱] - همان . ۱۵۳

دریافت نمود، بعلاوه ازدولت انگلیس امان نامه ای تحصیل نمودند... و نیز انگلیسی ها تعهّد کردند مادام که قرارداد به قوّت خودباقی باشد، حقوق ماهیانه ای به وی پرداخت گردد، که این مواجب راهم به طرزی رسوا قریب دوسال وصول نمود و از همه اینها گذشته، در لندن یک قسط (یکصد و پنجاه هزار لیره) که طبق قرارداد باید هرماه دولت انگلیس برای کمک هزینه های مملکت میپرداخت، توسط نصرت الدوله وزیرخارجه ایران ازلرد کرزن وزیرامورخارجه انگلیس وصول کرد». [۱۶۲]

جالب است که این مطالب را کسی مینویسد که خود از قاجارها بوده و انتساب نَسَبی بسیار نزدیک به دربار قاجار داشته است. اسناد تاریخی نیز گواهند که او انسانی رُک گو وشجاع ومُنزّه از مزاجگویی و جانبداری نادرست بوده وداوری تاریخ را دست کم نمیگرفته است.

میرزا یحیی دولت آبادی، مینویسد: «...نخست باید از اوضاع دربار و دوایر دولتی دراین وقت سُخن گفت تا خوانندگان بتوانند ازآنجا پی براوضاع دیگربُرده قضاوت حقیقی بنمایند. پادشاه جوان ما، سُلطان احمد شاه قاجار، بی علاقه به مملکت است، شاه میگوید چنانکه از زبان برادرش که خود او از وی شنیده بود، میشنوم، دیدیم مردم با پدرما چه معامله کردند، پس باید تحصیل مال کرد و تا ممکن شد اینجا ماند و هروقت ممکن نشد به یک مملکت آزاد رفت وآنجا زندگی کرد، و در جای دیگر کتابش آورده است: «... شاه که بانهایت اصرار میخواست به اروپا برود و ملیّون صلاح نمیدیدند ومیگفتنداگر میرود باید استعفا بدهد وبرود ونه تنها افکار وطن پرستان مخالف مسافرت اودراین موقع باریک بود، بلکه از دربار لندن هم به زبان وزیرمختار آنها پیغام به او میرسید حرکت نکند وبا تخت وتاج خویش بازی ننماید». [۱۶۳]

ملک الشعرای بهار، مینویسد: «... شاه فصول دلکش وزیبای فرانسه ونیس و مونت کارلو را باکمال تفنّنُ میگذراند! شاه از ایران بدش میآید، شاه گمان میکند منفور ملت است... از مردم مأیوس است، از سردارسپه میترسد... مُکرّر گفته بود "مگر من خلق شده ام که همیشه این دیوارهای خراب را ببینم؟ بار دیگر گفته بود "کلم فروشی درسویس براین پادشاهی با این وضع ترجیح دارد!». [۱۶۴]

دکترمحمد جواد شیخ الاسلامی، مینویسد: «در سال ۱۹۲۰ که احمدشاه به هنگام بازگشت ازاروپا از مُحمّره [خُرمشهر] ردّ میشد، شیخ خزعل را بمناسبت قدرتی که درحوزه حکمرانی اش بهم زده بود، تبریک

---

[۱۶۲] - محمودعلامیر (احتشام السلطنه). ۴ تا۷

[۱۶۳] - حیات یحیی، دفتر ۴ - ۱۷۷- ۲۱۱

[۱۶۴] - تاریخ احزاب سیاسی ایران، دفتردوم. ۲۶۱ -۲۶۲

گفت ودرمقابل دریافت دو هزار لیره نقد (بعنوان پیشکش) اعمال وجنایت هایش را بکلّی نادیده گرفت، طرفداران شیخ خزعل درآن تاریخ که [احمد] شاه از خوزستان میگذشت، تفاخُر کنان به لهجه غلیظ عربی میگفتند: "شیخ ما شاه ایران راخلعت داد"». [۱۶۵]

لرد کرزن، در تلگراف مورخ ۲۱ اکتبر ۱۹۲۰ خود به سر پرسی کاکس، خُلاصه گفتگویش را با نصرت الدوله به وی اطلاع میدهد و مینویسد: «... شاهزاده نصرت الدوله درحالیکه آثار تشویش وتردید آشکارا ازوجناتش خوانده میشد، مسأله اعطای نشان گارتر [زانوبند] را به مخدوم تاجدارش پیش کشید و گفت که چون پدر بزرگ شاه فعلی "مظفرالدینشاه" و جدّ اعلایش "ناصرالدینشاه"، هر دو این نشان والا را دریافت کرده اند، اگر این افتخار [!] از ایشان دریغ شود در وضعی بسیارتحقیرآمیز قرارخواهد گرفت». [۱۶۶]

براستی چه جای دفاع وجانبداری ازچنین زعیمی، رهبری، قائدی، پادشاهی و زمامداری است که دریافت مقرّری ماهانه وتضمین پادشاهی مادام العُمر خود و تداوُم سلطنت اعقابش، حتّا اجازه خروجش از کشور را از دولت بیگانه استعمارگر، با آنهمه پیشینه سیاه آن دولت در پیشگاه ملتّش، دریوزگی میکرد و دریافت زانوبند کشور بیگانه مُتجاوز را مایه افتخار وسرافرازی میدانست و دریافت دوهزار لیره از شیخ گردنکش وجبّاری ازبرایش آنقدر بهاء واهمیّت داشته است که چشمان خود را بر روی جنایات او ببندد و به او تبریک بگوید و یا از حُکام ایالات رشوه بستاند!؟

دکتر محمد شیخ الاسلامی، مینویسد: «... از افسانه هایی که بعداز انقراض سلسله قاجار جعل شد و برذهن اکثریّت مردم ایران نشست، از همه رایج تر داستانی بود دایر براینکه چون سلطان احمدشاه قاجار درضیافت پادشاه انگلستان نامی از قرارداد نبُرد و موافقتش را با آن اعلام نکرد، انگلیسیها خط ونشان برایش کشیدند و چند سال بعد باعَلَم کردن رضاخان پهلوی درصحنه سیاست های ایران، رقیب زورمندی برایش تراشیدند که سرانجام چنانکه خواسته انگلیسی ها بود، سلسله قاجار را برچیده و خود مالک تاج وتخت ایران شد. این افسانه را دو تن از رجال سرشناس آن دوره، ناصرالملک قراگوزلو نایب السلطنه سابق ایران وحسنعلی میرزا نصرت السلطنه عموی احمد شاه، پس از بازگشت ازانگلستان شایع وذهن بسیاری از ایرانیان را نسبت به جریان های اخیر ایران آشفته ساختند». [۱۶۷]

---

[۱۶۵] - سیمای احمدشاه قاجار. ۱۴۳

[۱۶۶] - همان . ۳۰۷

[۱۶۷] - همان . ۳۱۲

احمد شاه، در ضیافت شام لرد کرزن که به افتخار شاه ایران درشب دوم نوامبر ۱۹۱۹ در لندن برپا شده بود، پس ازاینکه میزبان جام خود را به سلامتی مهمان عالیقدر بلند کرد و نوشید، شاه [قاجار] ایران به زبان فرانسه چنین پاسخ داد: «عالیجناب لرد کُرزُن، ازکلمات محبّت آمیزی که هم اکنون بیان فرمودید سپاسگزارم، فوق العاده خوشوقتم ازاینکه میتوانم امشب مراتب حُسن نظر و احساسات صادقانه خودرا نسبت به شخص عالیجناب ابرازدارم، نیز بگویم که تاچه حدّ موهبت فطری واستعداد خدادادی شما را که به حقیقت شُهرت جهانی دارد از صمیم قلب میستایم وتجلیل میکنم. من این احساسات را مخصوصاً با خرسندی بیشتری دراین مجلس ابراز میدارم، زیرا در شخص عالیجناب، یکی از دوستان صمیمی کشورم را میبینم که به نقاط مختلف ایران سفر کرده، بامردم کشورم محشور بوده و احساسات حقیقی آنها رابه نحوی که جز بامعاشرت وارتباط نزدیک امکان پذیر نبوده، درک کرده است. سعادتمندم از اینکه با استفاده ازاین فرصت میتوانم به عالیجناب بگویم که چقدر از بسته شدن قرارداد اخیر ایران و انگلستان احساس مسرّت میکنم، چونکه این قرارداد برای تقویت دوستی سُنّتی دو کشور که از زمانهای دیرین وجود داشته است بوجود آمده. عالیجناب اجازه بفرمایید جام خود را بسلامتی شما وهمسر ارجمند تان بانو کرزن بلند کنم و بنوشم (هلهله وکف زدنهای ممتد حضار). دراین گیرودار، نصرت الدوله وزیرامورخارجه وقت ایران که کارگردان صحنه در این ماجرا بود و از مدّتها پیش ازسوی نخست وزیر ایران (وثوق الدوله) برای زمینه سازی وتدارُک پذیرایی ازاحمدشاه درانگلستان، مقیم اروپا شده بود وبامقامات وزارت امورخارجه انگلستان در تماس بوده است، آنچنان تلاشی برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و انجام چنان سخنرانی ازسوی احمدشاه درمجلس مهمانی وزیرامورخارجه انگلیس ازخود بروزداده بود که پرزیدنت ویلسون (رییس جمهوری آمریکا) موقعی که دعاوی ایران در کنفرانس پاریس مطرح شد، حاضر نشد از آن پشتیبانی کند، مگراینکه بداند نصرت الدوله نماینده کدام دولت است وبه نام چه کسی صحبت میکند، او گفته بود: من باید بدانم این پرنس فیروز شما آیا نماینده ملت ایران است یا وکیل دولت بریتانیا؟». [۱۶۸]

دکتر باستانی پاریزی، مینویسد: «وقتی احمد شاه در اروپا بود و کمتر به فکر بازگشت به ایران بود، مرحوم مُدرّس ازمرحوم رحیم زاده صفوی استاد و مورّخ صاحب ذوق آن روزگاردرخواست کردبه اروپا برود وپیغام ولیعهد محمدحسن میرزا را به شاه برساند، بدین مضمون: «اگر اعلیحضرت برای بازگشت به ایران حتماً تردید واندیشه دارند... به حکم منافع عالی مملکتی وبرای حفظ سلطنت موروثی قاجار و به احترام افکارعمومی، هرگاه اعلیحضرت قطعاً مُعاودت به ایران را

[۱۶۸] - همان . ۳۱۴- ۴۴۴

نمیپسندند، ممکن است حقوق سلطنتی یادست کم عنوان نیابت سلطنت به ولیعهد واگذار شود تا وی طبق مصالح روز عمل کندومُقتضیّات راازنزدیک ببیند و در برابر دشمن تاج وتخت هرچه راکه ازدستش برآید به عمل آورد». رحیم زاده، وقتی که به اروپارفت، درساحل نیس چند بار با [احمد] شاه ملاقات کردوحتی شاه یک روز ضمن اشاره به آب وهوای نیس وسواحل لطیف آن، خطاب به رحیم زاده گفت: "حالا توچه میگویی، میگویی ازاین جا، بهشت روی زمین یکسر بروم پُشتکوه با لُرها سروکلّه بزنم، فتنه وخونریزی راه بیاندازم؟ خوب حالا تو مشغول تفریحت باش تاببینم!

رحیم زاده میگوید: "شاه بدین صورت مرا مرخص فرمود وباردیگر که پیام ولیعهدرا به گوش اورساندم گفت "عجب! پس درست است که ولیعهد فریب خورده وتصوّر مینماید کاری که ازمن برنیامده ازاو ساخته است... از شما میپُرسم کی این فکررا به ذهن ولیعهد داده، آیا مدرس این پیام را میداند؟

عرض کردم خیرقربان... در آن هنگام غیرازچاکرکسی درحضوروالاحضرت نبود... شاه سپس باتردید وشاید با تمسخُر فرمود: "خوب، حالامسکورفتن شما دیگر برای چه خوب است، مثلاً روسهای بلشویک را میشود طرفدارسلطنت ولیعهد کرد؟

شاه [قاجار] این سخن رافرمود وبه جانب اتوموبیل رفت ومن به دنبال او دویده عرض کردم پس میفرمایید چاکربه مسکونروم؟ هرطورامرمبارک باشد اطاعت میشود... شاه سخن مرابریده فرمود، بله، بله میفهمم به موقع خودش باز صحبت میشود واتوموبیل براه افتاد ودرپیچ خیابان جنگل ازنظر ناپدیدشد.». [۱۶۹]

سیروس غنی، مینویسد: «...شاه کوشید احمدقوام (قوام السلطنه) برادر کوچک وثوق الدوله را از والیگری خراسان عزل کند، احمدشاه بیش ازهرچیز به جمع آوری مال علاقه داشت وبه مُجرّد اینکه به سنّ قانونی یعنی هیجده سالگی رسید برسم نیاکان تاجدار خود دست به فروش القاب ومناصب زد، امتیاز اداره مراسلات مشهد را به عموی خود نصرت السلطنه فروخت... کاکس وزیر مختار انگلیس به احمدشاه اخطارکردکه هرگونه اقدام دیگراودرمخالفت باوثوق الدوله موجب قطع مقرری ماهانه اش خواهدشد، در ۱۵ ژانویه ۱۹۱۹ کاکس گزارش داد که اوضاع خوب است وشاه فهمیده است که وثوق الدوله بایدباشد وبه راه راست هدایت شده است...». [۱۷۰]

---

[۱۶۹] - کتاب نون جوودوغ گاو

[۱۷۰] - برآمدن رضاخان و... - ۵۸-۵۹

در کتاب «روزگاران» نوشته دکترعبدالحسین زرکوب میخوانیم: «در تصویری که بعدها بوسیله بعضی ازمخالفان سردارسپه ازسیمای احمدشاه طرح شد، ظاهراً درتوصیف آزادیخواهی، وطن پرستی وبی آلایشی اومُبالغه ای مستعار کرده اند، به هرحال فاقد صفات عالی واستعداد فرمانفرمایی بود... خسّت فوق العاده و علاقه ای که به جمع مال داشت او را از وجود حمایت گرانی که درایران بهنگام ضرورت از او دفاع نمایند، محروم ساخت... به قول مُخبرالسلطنه، احمدشاه خودش اقرار داشت که برای سلطنت ساخته نشده بود». [۱۷۱]

ابوالحسن ابتهاج، درکتاب خاطراتش نوشت: «... در زمان احمدشاه هم هر کس میخواست حاکم یا والی بشود، میبایست به شخص شاه پول بدهد، احمدشاه حتی از دولت انگلیس پانزده هزارتومان درماه جیره میگرفت تا از قرارداد ۱۹۱۹ معروف به قرارداد وثوق الدوله طرفداری کند وآنرا به تصویب مجلس برساند، همچنین وثوق الدوله رابه عنوان نخست وزیرحفظ کند... برخلاف آنچه که بعدها شایع شد، اوبه هیچوجه مخالف این قرارداد نبود». [۱۷۲]

ملک الشعرای بهار، مینویسد: «سلطان احمدشاه چندی بود در امور مملکتی خاصّه درعزل ونصب حُکّام ایالات مُداخله میکرد و فوایدی منظورمینمود وبرسر این قبیل موضوعات، شکرآبی بین شاه ووثوق الدوله پیداشد، خاصّه آنکه شاه امر کرد که قوام السلطنه والی خراسان احضار و شاهزاده نصرت السلطنه به ایالت خراسان نامزد وگُسیل گردد». [۱۷۳]

در کتاب تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران نوشته دکتر ملک زاده آمده است: «مُستشارالدوله [صادق] که در چندکابینه وزیرکشوربود، ازرُشوه گیری های احمد شاه ازحُکّام واستاندارها داستانها میگفت که انسان را دچارحیرت میکرد، درنتیجه این رُشوه گیری ها درچندسال دارای چندین میلیون پول نقدشدکه دربانکهای اروپا گُذارد و مقداری هم ده واملاک زراعتی خریدوغلّه حاصله از املاک خود را انبار میکرد و درموقعی که قیمت گندم وجو بالا میرفت به قیمت گران میفروخت، احمد شاه در این کاربه درجه ای ماهرشده بودکه درمیان مردم به احمدعلّاف، معروف شده بود». [۱۷۴]

دریافت رشوه از والیان بنام پیشکش ازسوی شاهان پیش ازاحمدشاه، مُتداول و مرسوم بود، اما احمدشاه درزمان برقراری

---

[۱۷۱] - روزگاران . ۸۳۶
[۱۷۲] - خاطرات ابواحسن ابتهاج . ۱۸
[۱۷۳] - تاریخ مختصراحزاب سیاسی ایران، دفتر یکم . ۳۵
[۱۷۴] - تاریخ انقلاب مشروطیّت ایران (دکتر ملک زاده) . ۱۶۲۲

مشروطه که شاه از مُداخله در امور وزارت خانه ها برکناربوده، دست به چنین کاری میزده است که مأذون به این کار نبود.

دولت آبادی، مینویسد: «... نگارنده خود از ولیعهد [محمد حسن میرزا] شنیدم که میگفت، چهل هزارتومان ماهیانه یکماه شاه را که درغیاب او گرفتم برای او به اروپا بفرستم، یک قلم به مُدرّس دادم که درراه حفظ تخت وتاج ما کار بکند و از میان رفت، حالابرادرم آن پول را ازمن مُطالبه میکند ومیگویدبرای چه به این مصرف رساندی ونتیجه اش چه شد؟». [۱۷۵]

دکتر اعلم الدوله ثقفی، مینویسد: «مُستوفی الممالک رییس الوزراء بخاطر خشکسالی وقحطی میکوشیدجلوی مُحتکرین را بگیرد، در انبار احمدشاه مقدار زیادی گندم وجوداشت، مستوفی ارباب کیخسروشاهرُخ را نزدشاه فرستادتابه قیمت عادلانه ازشاه آن موادغذایی را خریداری کند، ولی شاه زیربار نمیرفت، او با عصبانیّت ازشاه پرسید آنروزی که برای ادای سوگندبه مجلس آمدید خداوند را گواه گرفتید که حافظ حقوق مردم وآسایش ملت ایران باشید، آیا مفهوم آن همین است؟ شاه بازهم زیربارنرفت وارباب کیخسرو مجبورشد اجناس احتکاری را به دلخواه احمدشاه بخرد». [۱۷۶]

ملک الشعرای بهار، نوشته است: «... مردم از اینکه شاه درگردآوری زر و فروش گندم وسایرمحصول املاک خود با دیگر زر طلبان وملک داران فرقی نداشت از او برآشُفته بودند وگاه وبیگاه به او طعن میزدند». [۱۷۷]

یحیی دولت آبادی، طِیّ سخنرانی اش در نهم آبان ماه ۱۳۰۴ در مجلس شورای ملی که انقراض سلسلهٔ قاجاریّه مطرح بود، به عنوان مخالف از جمله گفت: «... بنده هم دراسلامبول بودم ... حاج مخبرالسلطنه حاضراست پهلوی من نشسته بود، من گفتم سلطنت قاجاریّه منقرض است، گفت چرا؟ گفتم برای اینکه پادشاه خودش بدست خودش این حق را ازخودش سلب کرد ورفت زیر بیرق اجنبی نشست ... و دیگر قضیّهٔ جنس بود که همین آقای ارباب کیخسرو قضیّهٔ جنس را به بنده فرمودند واظهاردلتنگی کردند که دست آخر بنده از جیب خودم پول گذاشتم ودادم به مردم خوردند، برای اینکه شاه حاضر نشد جنس را خرواری ده تومان کمتر بفروشد، این قضایاراتاریخ ثبت میکند- بنده رفتم فرح آباد، ایشان هم اعلیحضرت بودند، چیزهایی است که درتاریخ ثبت میشود، چرااینجا نگویم، گفتم اعلیحضرتا کی شماراپادشاه کرد؟(شهاب الدوله هم ایستاده بود) گفت: خدا، گفتم همه کارهارا به

---

[۱۷۵] - حیات یحیی، دفتر یکم . ۳۷۴

[۱۷۶] - ایران درعصرپهلوی، دفتر یکم. ۲۲۷

[۱۷۷] - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر دوم. ۴۰

ظاهر خدامیکند، کی ها شماراشاه کردند؟گفت: ملت، گفتم : آیا درمیان شما وملت یک قراردادی یک نوشته ای ردّ وبدل شده است یانه؟ گفتند: قانون اساسی، گفتم: حافظ قانون اساسی کیست؟ گفتند: ما، گفتم: چطور حافظ قانون اساسی هستید درصورتیکه خودتان به قانون اساسی عمل نمیکنید؟ گفت: من همیشه سعی میکنم که مطابق قانون اساسی رفتار کنم، گفتم: اما نشده است ونکردید، اعلیحضرتا من به شما میگویم که اگر دراین مملکت یک کسی پیدا شد که بهترازشما رفتارکند او پادشاه خواهدبود، رنگش سرخ شد...تابه حال بنده همیشه میدانستم که این سلطنت ازابتدا اساسی نداشته است وحالا هم اساس ندارد ولی درعین حال مادچار گرفتاری ها وابتلائات وپریشانی ها وکشمکش ها بودیم تاخدا خواست وشخص آقای پهلوی دراین مملکت پیداشد...مردی که علاقه به مملکت دارد ودلش میخواهد مملکت ترقی کند وجرأت وقدرت هم داشته باشد، همین آدم است..به بانگ بلند میگویم... اهل استفاده هم نیستم ویک دینار مستقیم یاغیرمستقیم ازشخص او به شخص من نفع نرسیده بلکه ضرر هم رسیده، این آدم آمد ویک عملیات وکارهایی کرد، امروزخودش را بجایی رسانیده که مردمی که علاقه به مملکت دارند ودلشان میخواهد این مملکت هم همرنگ دنیا شود ودلشان میخواهد که ازاین ذلت وکثافت بیرون بیایند، متوسّل شده اند به او، میگویند آقا بیا وبه بدبختی ماخاتمه بده ویک چاره ای برای مابکن، چرا در خانه من وشما نمیآیند؟ چرا میروند و به او میگویند؟ برای اینکه این قدرت و توانایی را در او میبینند ودرمن وشما نمیبینند، ما نمیخواهیم برویم متوسل شویم به آن شاه پوسیده وبدان درباری که وقتی رفتیم باید اشک بریزیم به حال آن دربار!... برود همانجاییکه رختخوابش گرم است بخوابد... بنده از خدا میخواهم که شخص آقای پهلوی ذمّه دار امور این مملکت باشد وحقیقت وثبات داشته باشد وهیچگونه خللی دراطراف آن نباشد، بلکه بتواند کشتی چهار موجه مملکت را به ساحل نجات برساند، غیر از او دراین مملکت، امروز نیست، شاید فردا پیداشد، سلطنت قاجاریّه منقرض است و رضاخان پهلوی رئیس این مملکت است واکثریّت هم رای میدهند و کارهای شان را خواهند کرد، گرچه بنده آن لایحه را امضاء نکرده ام ...» [۱۷۸]

دکتر ملک زاده، مینویسد: «... احمدشاه فرامین سلطنتی راهم بدون رشوه امضاء نمیکرد، حتی به جدّ خود کامران میرزا که اورا والی خراسان کرده بود پیغام داد که "نیّرالدوله" برای همین پُست ۱۵۰ هزارتومان پیشکش میدهد ولی به شما تخفیف میدهم صدهزارتومان بدهید ولی اگر استنکاف کنید شغل به نیّرالدوله داده خواهدشد... در آخر جنگ جهانی اول ایران دچارقحطی شد و هرروز در تهران صد ها نفر پیروجوان ازگرسنگی تلف میشدند. مستوفی الممالک رییس الوزراء

[۱۷۸] - از کتاب دکترمصدق ونطقهای تاریخی او- از حسین مکی - ۵۸و۶۰

باتمام قوا کوشش میکرد که اجناس موجود در انبارمُحتکرین را به قیمت عادله بخرد و در دسترس مردم بگذارد، ازجمله کسانیکه مقداری گندم و جو انبارکرده بودند احمد شاه بود، مستوفی الممالک برای نجات مردم کوشش میکرد که گندم وجوشاه را به قیمت عادله خریداری کند ولی احمدشاه زیر بارنمیرفت. میگفت جزبه بهای روز به صورت دیگر حاضر به فروش نیستم، عاقبت مستوفی الممالک مرحوم ارباب کیخسرو را مأمور کرد که شاه را ملاقات نموده واجناس مذکوررا از او خریداری نماید، ارباب هم پس ازچندجلسه مذاکره بناچاربطوریکه احمدشاه مایل بود، گندم و جو را خریداری کرد وپول آنرا پرداخت، فردا صبح عدّه ای را برای تحویل گرفتن اجناس مذکورفرستاد ولی احمدشاه جواب دادچون دولت پیش ازاین، مقداری علیق و جیره به من بدهکار است من جو و گندم فروخته شده را از بابت علیق وجیره خودم محسوب داشتم، بیاد دارم که شبی که این موضوع در منزل مستوفی الممالک مطرح بود، دکتر مصدق السلطنه که درآن زمان معاون وزارت مالیّه بود حضورداشت... آخرین پادشاه سلسله قاجار جوانی بود راحت طلب، بدون عاطفه، بدون علاقه به مملکت، عاشق جمع آوری پول ویکساعت عیش مُنت کارلو و سواحل دریای سفید را برسلطنت وسعادت ایران ترجیح میداد، فقط مُعجزه ایکه طرفدارانش برای او قائلند این است که احمدشاه قرارداد وثوق الدوله وانگلیسها را تصدیق و تصویب نکرد وبه همین علت انگلیسی ها با او دشمن شدند واورا ازسلطنت انداختند، در صورتیکه مخالفت ویا موافقت یک پادشاه درقبول یا ردّیک قرارداد برطبق قانون اساسی ارزش قانونی ندارد و بدون تصویب مجلس هیچ قراردادی ولو دولت وشاه آنرا تصویب کرده باشند، اعتبارقانونی ندارد». [۱۷۹]

عبدالله مستوفی، درپیرامون انتصاب رضاخان به نخست وزیری به شرط موافقت با خروج احمدشاه ازایران به بهانه ضرورت ادامه معالجه دراروپا، در کتاب خاطراتش چنین مینویسد: «... این همان سیاست «یک لا نمیرسید دولا میکنیم تا بگذرد» است که اعلیحضرت سلطان احمدشاه دراینجا بکار بسته، ومعلوم نیست که اعلیحضرت تاج وتخت رابدرود گفته تشریف میبُردندکه کی در اینجا دست بالا کرده برای خاطرایشان کـَت های سردارسپه را ببندد وبه ایشان اعلام نمایدکه ازفرنگ تشریف بیاورند و بعد از بدست آوردن قدرت ازکف داده، سردارسپه کت بسته راتنبیه یا آزاد یا تسلیم محاکمه ومجازات نمایند؟! شاید فکرمیکرده اندکه سردارسپه از ولیعهد بیش از ایشان ملاحظه خواهد کرد...! بعضی ها معتقدندکه این پادشاه درحدود سیصد جلد از کتابهای یکّه چین معاصر را خوانده وخودرا به معلومات جدید آراسته بوده است، البته آن ها که با او سروکارزیادتری داشته اند، بهتر از من

[۱۷۹] - تاریخ انقلاب مشروطیّت، دفتر ششم و هفتم . ۱۶۲۲- ۱۶۳۳

میتوانند در صحّت وسُقم این جمله اظهارعقیده کنند، ولی من ازاین رفتارکه دراین موقع باریک با یک پُف کشور را سر داده ورفته است اورا مرد چیزخوانده ای نمیتوانم بشمار بیاورم... شاید منتظر بوده است ملّت اجتماع کند و قدرت قانونی راکه یکباربموجب قانون اساسی به اوتفو یض کرده و او بواسطه مُهملی های خود آنرا ازدست داده است دومرتبه جمع آوری کرده ومُجدّداًتسلیم ایشان بنماید...». [۱۸۰]

باستانی پاریزی، مینویسد: « وقتی دراثر قحطی وخشکسالی وضع مردم ایران خیلی بدشدوگرسنگی درهمه جا حکمفرما بود، احمدشاه گندم هارا احتکار کرده به نرخ گران به نانواها میفروخت که به "احمد علّاف" مشهورشده بود، درحالیکه سفارت آمریکا در چند محل دم پُختک درست میکرد وبه مردم میفروخت». [۱۸۱]

در آنروزها نه تنها روزنامه نگاران ونویسندگان وخاطره نویسان از احمد شاه بخاطر رفتار وبی علاقگی اش به ایران ومردمش به نیکی یاد نمیکردند بلکه بسیاری از شاعران نیزاشعاری درانتقاد ونکوهش از او سروده اند، ازجمله ایرج میرزا که سرود:

فکـــــرشـــــاه دگری باید کرد
شاه ما ابله وگول و خرِف است
تخـــت وتاج وهمه راول کرده
درهُتل های اُروپ مُعتکف است
نشود مُنصرف از ســـیر فرنگ
ایـــن همان احمد لاینصرف است

و عارف قزوینی شاعر پُر احساس میهن ما نیزدرخاطراتش مینویسد: «... به قول ... [احمدشاه] که به انگلیسی ها فرموده بود: مملکت به جهنّم، جان من درخطراست، این جاست که میگویند کلام الملوک، ملوک الکلام». [۱۸۲]

و ملک الشّعرای بهار در قصیده ای ازجمله میگوید:

زین شهِ نادان امیدمُلکرانی داشتن
هست چون ازدزدچشم پاسبانی داشتن

---

[۱۸۰] - دفتر۳-رویه ۳۵

[۱۸۱] - شرح زندگانی من، دفتر سوم .

[۱۸۲] - ایران درعصرپهلوی، دفتر یک - ۲۲۷ چاپ ۱۳۰۳ (توضیح این که چون درزمان سرودن این ابیات احمد شاه هنوز ازپادشاهی برکنارنشده بود، عارف بجای ذکرنام اوبه چند نقطه اکتفا کرده بود، امامفهوم شعر او بخوبی میرساند که منظورش احمدشاه بوده است.

آیا میتوان براین باوربود که با آنهمه رفتار وجَنمی که احمدشاه از خود نشان میداد و در دید گان دیگران آشکاربود وموجب آنهمه انتقادات وعدم رضایت مردم گردیده بود، به گوش دکترمصدق که از رجال مطرح وصاحب نام آن روزگاران نیز بوده است نمیرسید و آیا آنهمه تعریف وتمجید ایشان ازاحمدشاه را نمیتوان به چیزی به جز مخالفت وی با رضاشاه ازجهت سقوط سلسلهٔ قاجارتعبیر کرد؟

و اما حسین مکی، تاریخ نگاری دیگر، ضمن اینکه احمد شاه راپادشاهی وطن پرست و دموکرات برمیشمارد مینویسد: «اصولاًسلاطین قاجاریّه نالایق و عشرت طلب بوده اند، سلطان احمدشاه هفده سال سلطنت کرد، در تمام دوره سلطنت اش سعی مینمود ازقدرت واقتدارات خود سوء استفاده نکند، اومیگفت من کسی نیستم که برای حفظ تاج وتخت برخلاف اراده ملت ایران رفتاری نموده وتاریخ را لکه دارکنم... برای جمع آوری مال به وسایل نامشروع اقدام نمیکرد، بلکه ازحقوق سلطنت، مختصری راخرج وبقیّه رادربانکهای خارج ذخیره میکرده است». [۱۸۳]

آری تاریخ نگارانی ازاین دست نیزبوده وهستند که درمخالفت با رضاشاه، از احمد شاه که دربیعلاقگی به میهن ومردمش ورشوه خواری وجیره بگیری ازدولت بیگانه وعشرت طلبی، شُهره خاص وعام بود، قدّیسی ساخته ومیسازند و بخشی از تاریخ معاصر مارابا مطالب نادرست لکّه داروآشفته کرده ومیکنند.

****

*****

**

[۱۸۳] - ایران درعصرپهلوی، دفتر یک. ۲۳۳

بخش چهارم

رضـــــاشـــــاه و خدمت های بزرگ او

رضا شاه، دشمنان و مخالفان سرسختی داشته ودارد، که کوشش بسیار کرده و میکنند تا او را دست نشانده وفرمانبردار دولت بریتانیا بشناسانندودراین راه برپایه شعارِ «هدف وسیله را توجیه میکند» ازهیچگونه تُهمت و افترا نسبت به اَوخودداری نکرده ونمیکنند، و درراه خدمت به ایران وایرانی کمترین امتیازی ازبرای وی قائل نشده ونمیشوند، نفرت از رضاشاه برای شان معیار داوری درباره او بوده و میباشد و با شیشه کبودی که درپیش چشمان خودداشته ودارند، به رضاشاه وکارهایش نگریسته ومینگرند.

انتقاد وخرده گیری زمانیکه با افسانه سازی واغراق وتُهمت وافتراوبدون سند و مدرک بوده باشد، ارزش خود را دیر یازود ازدست میدهد، چراکه تاریخ بر اساس اسناد و مدارک مُستند و بدور ازهرگونه جانبداری ویانفرت، نسبت به چهره های تاریخی داوری خواهدکرد.

رضاشاه، هرکس که بود وهرآنچه که کرد، میشود به یکایک رفتار و کارهایی که انجام داده است به دور ازهرگونه حُب وبُغض وبراساس اسنادومدارک راستین که خوشبختانه با گذشت دهه ها بسیاری ازاینگونه اسناد ومدارک منتشر شده است، به بررسی وداوری پرداخت.

مخالفان رضاشاه، ازهرطیف وگروه تاتوانستند ازاو به بدی یادکردند ونوشتند و به تحریف تاریخ ورویدادها پرداختند تا او را عامل ودست نشانده انگلستان بشناسانند وبا نعل وارونه زدن ازوی انتقام بگیرندویا زمینه را ازبرای رسیدن به اهداف شان فراهم سازند وچون تاسالها، بسیاری از اسناد و یادداشتها و کتابهای خاطرات، بویژه اسناد سرّی دولت انگلستان انتشار نیافته بود، هرآنچه که دل تنگ شان خواست برعلیه رضاشاه گفتند و نوشتند و به ذهن باور بسیاری نشاندند و شگفت اینکه باهمه برملا شدن آنهمه اسناد وشواهد، چون بسیاری از مردم ما نسبت به آنهمه اسناد ومدارک ناآگاه میباشند، با بهره گیری از چنین فضایی همچنان به اغواگری وفریبکاری ادامه میدهند.

داریوش همایون، در شماره ی ۷۰۱ چهارم دیماه ۱۳۸۲ شهروند (چاپ کانادا) مینویسد: «درتاریخ همروزگار ایران، هیچکس مانند رضاشاه، ترور شخصیّت نشده است. سه نسل روشنفکران

وسرآمدان فرهنگی وکوشندگان سیاسی، بیشترشان، ازچپ ومذهبی وملی کوشیدند ازاو چهره ای زشت بنگارند. دست پروردگان نامستقیم او، آنها که زنده ماندنشان نیز به برنامه نوسازندگی او بستگی داشت، نه کمتر از رقیبانش، برخود فرض داشتند که پابه هرواقعیّتی نهاده اورا سر چشمه هرچه درایران ناپسند میبافتند بشمارند، خدمتهای او خیانت ومیهن پرستی اش وطن فروشی به قلم رفت. آنچه را نیز که نمیشد ازپیشرفتهای دوران او انکار کرد یا نادیده گرفت، ساخته دست بیگانگان وجبرتاریخ شمردند، دشمنانش را اگرچه نا سزاوار ترین، به زیان او بالا بردند و...».

شاخص ترین مخالفان رضاشاه که ازهیچگونه تُهمت وافترا به او وتحریف تاریخ دریغ نکرده ونمیکنند، عبارتند از:

۱ـ برخی از اعضاء خانواده قاجار.
۲ـ کمونیستها ازهرگروه.
۳ـ برخی از ملایان.
۴ـ اغلب خان ها وشیوخ.
۵ـ برکنارماندگان ازمناصب ومزایا وکیابیاهایی که درعهد قاجارها ازآن برخوردار بوده اند.
۶ـ روسیه شوروی وانگلستان.

در میان هریک ازگروه های مخالف، روزنامه نگاران ونویسندگان وشاعران و تاریخ نگارانی بوده ومیباشند، که درجهت دیدگاه های مخالفان، قلم زده و میزنند و برخی دیگر آنچه را که درمخالفت با رضاشاه تبلیغ شده ومیشود، بدون بررسی و کنجکاوی پذیرفتند وتکرارکردند.

۱ـ علّت مخالفت برخی ازقاجاریان که تاسالهای اخیر نیز تداوم داشته، این بوده است که به خاطرطول مدّت پادشاهی این خاندان، نوعی سروری ونخوت به سبب شاهزادگی درآنان بوجود آمده بودکه بجز اعضاء خانواده خود و معدودی از رجال پُشت اندرپُشت درباری را درحدّ شأن ومقام خود نمیدیدند، سالها بود که همه امور مملکت دردست آنان ویا به توصیه وحمایت آنان بود، بدست کسانی بود که از کودکی لقب السّلطنه، الدوّله وامیر تومانی را بدوش میکشیدند و از منافع ومزایای بسیاری ازاین وابستگی ها برخوردار بودند، بدین رو از برای آنان قابل پذیرش و تحمّل نبود که سربازی ازیک خانواده دهقانی وگُمنام مازندرانی که تا سالها سواد خواندن ونوشتن نداشت وحتا زمانی نیز درخدمت برخی ازآنان بوده است، سلسله شان را براندازد، سهل است که برآنان فرمان براند.

دکترعلی امینی، در کتاب خاطراتش مینویسد: «... در اوایل سلطنت رضاشاه، روزی از دربار خبر دادند که شاه میخواهد بدیدن مادرم بیاید [خانم فخرالدوله دختر مظفرالدین شاه]، مادرم فوراً دستور داد وسایل پذیرایی را آماده کنند، ومُبل ها را طوری ترتیب دادند که رضاشاه پائین تر از مادرم مینشست، درضمن دستورداده بود لنگه درِباغ راهم ببندند که رضاشاه نتواند با کالسکه یا اتوموبیلِ خودش وارد باغ شود و ناچار مقداری راه را پیاده تاعمارت طیّ کند، مرا هم که بچه ای ده دوازده ساله بودم دم در فرستاد که ازشاه استقبال کنم، رضاشاه همراه من تا داخل عمارت آمدَ ولی روی مُبل ننشست وهمانطور درحالی که قدم میزد، شروع به صحبت کرد و قدم زنان به داخل باغ برگشت و مادرم هم ناچاربه دنبال او روانه شد، در باغ روی کُنده ای نشست و در آنجا بود که منظوراصلی خود ازآمدن به دیدن مادرم را بیان کرد و گفت: "خانم فخرالدوله شنیده ام که شاهزاده های قاجار هنوز در گوشه و کنار برضدّ من تحریک میکنند، آنها خیال میکنند که من تاج از سر احمدشاه برداشته ام، در حالیکه تاج برزمین افتاده بود و من آنرا ازروی زمین برداشته ام، آمده ام به شما بگویم که این شاهزاده ها را جمع کنید و به آنها بگویید دست از این کارها بردارند و گرنه آنها رامعدوم خواهم کرد». [۱۸٤]

با آنکه رضا شاه، بنابر نوشته علی امینی، درکتاب خاطراتش کمک بسیار مؤثّری دراستیفای ملکی که پدر او "مُحسن خان" درلشت نشاء گیلان داشت ومیرزا کریم خان رشتی از رجال صاحب نام ونفوذ آن ایام ویکی از هواداران رضاخان، به جهاتی آنرا مُتصرّف شده بود، وکار بارضایت هر دو طرف دعوا به حکمیّت رضاشاه واگذار شده بود و رضاشاه به نفع خانم فخرالدوله (همسر محسن خان ومادرعلی امینی، وارث ملک وطرف دیگر دعوا) رأی داده بودوملک مزبور به مُشارالیها برگشت، معذلک نخوت شاهزادگی وقاجاری او را برآن داشته بود که بانهادن مُبلی در فرودست خود و وادارکردن رضاشاه به پیاده پیمودن راه از درِ ورودی باغ تا درون ساختمان خانه، نشان دهد که هنوز همان شاهزاده ایست که در زمان پادشاهان قاجار!

جدایی مریم فیروز، دخترشاهزاده فرمانفرما و خواهرنصرت الدوله از همسر خود و پیوند با دکتر نورالدین کیانوری یکی ازرهبران حزب توده از این جهت بودکه چون پیروزی حزب توده را در آن سالهای پُرتب وتاب اوایل دهه بیست حتمی میدید، بگمان خود با برسرکار آمدن کمونیستهاخواهد توانست از پهلوی ها انتقام بگیرد، سخنان ومصاحبه

[۱۸٤] - از طاووس تا فرح، نگارش دکترمحمودطلوعی. ۲۲۵- ۲۲۶

هایش حتاپس اززندانی شدن خود و همسرش درزمان جمهوری اسلامی برعلیه رضاشاه بهترین گواه است. [۱۸۵]

دکتر منوچهر فرمانفرماییان، یکی از فرزندان «فرمانفرما» و برادر نصرت الدوله و پسردائی دکتر مصدق مینویسد: «همچنین میدانستم که گرچه رضاشاه پهلوی مُدّعی استقلال کامل است و من هم به آن افتخارمیکردم... همانند «نوری سعید» [نخست وزیررژیم پادشاهی کشورعراق]... با این تفصیل من که میدانستم انگلستان سلسلهٔ قاجاررا ازسلطنت عزل کرده وبخصوص هستی ما را ازبین بُرده است و...». [۱۸۶]

اشارهٔ دکترمنوچهر فرمانفرماییان، به نوری سعید وبرکناری احمدشاه، وکنایه تلویحی او از استقلال کامل رضاشاه، به روشنی بیانگرمخالفت وعدم تحمّل بخشی دیگر از قاجارها نسبت به رضا شاه بوده است.

دکتر مصدق، نیز رویداد کودتای سوم اسفند را ساخته دست انگلستان وسران کودتا از جمله رضاخان را از عوامل گوش به فرمان آن دولت قلمداد میکرد، تا زمانیکه صحبت بر سر سقوط قاجارها وپادشاهی رضاخان نبود، اغلب با دولتهای بر سر کارِپس از کودتاهمکاری داشته ودر کابینه وزراء در کنار عامل اصلی کودتا که همواره حرف آخر را میزده، مینشسته است، اما زمانیکه در مجلس پیشنهاد انقراض سلسلهٔ قاجارمطرح میشود، ایشان که نمایندگی مجلس را درآن هنگام عهده دار بود، به مخالفت برمیخیزد وطی سخنرانی نسبتاً طولانی از جمله میگوید: «... شما میخواهید بیایید این خانواده را بردارید وآقای پهلوی را شاه کنید...». در حالیکه پیشنهاد ارائه شده درآن مجلس برسر شاه شدن رضاخان نبود، بلکه اخذ رأی جهت انقراض قاجاریه بود، وبرای انتصاب رضاخان یا هرکسی دیگر به پادشاهی، نیاز به تشکیل مجلس مؤسسان بود، حال چرا دکتر مصدق قصاص پیش از جنایت میکرد و روی قضیّه ای که بعد ممکن بود بشود یا نشود، فرض را پایه استدلال خود قرارداده بود؟ چیزی بجز وابستگی نَسَبی بسیار نزدیکش به قاجارها نبود، وگرنه درحالیکه آوازه عدم رضایت مردم از آزمندی، سودجویی، تن آسایی ورشوه خواری ودریافت مقرّری ماهانه از دولتی بیگانه وبی تفاوتی احمدشاه به سرنوشت کشور ومردمش و وابستگی اش به سفارت ودولت انگلستان فضای کشور را پُر کرده بود، واصولاً این سلسله که ارمغانش به مردم ایران بجز خرابی وویرانی وحقارت وافلاس و درماندگی وشکست و از دست دادن بخش بزرگی از خاک ایران وگوش به فرمان دو دولت بیگانه بودن و...نبود چه تعصُّب

---

[۱۸۵] - فرمانفرا دایی محمد مصدق و مریم فیروز دختر دایی مصدق میباشد.

[۱۸۶] - از تهران تا کاراکاس، دفتر۱- رویه۵۱

واصرار به تداوم آن بود!؟ وبه همین خاطر همواره نسبت به رضاشاه برسر کینه بود، تا آنجا که حتا برپایی راه آهن سر تا سری را که به همّت رضاشاه انجام میشد، خیانت و براساس طرح و دستور دولت انگلستان قلمداد میکرد، که درگفتار دوم این کتاب به آن خواهم پرداخت.

جای یادآوری است که پس ازرویداد کودتا جملگی قاجارها در تشکیلات دولتی و نمایندگی مجلس ومشاغل خصوصی حضور داشته وازشرایط وموقعیّت شایانی برخوردار بوده اند.

۲ــ کمونیست ها ــ بااستقراررژیم کمونیستی درروسیه وباتوجّه به دیدگاه جهان وطنی وضدّ ملی این مکتب، درراستای وظایفی که از سوی رهبران کرملین برعُهده برخی ازرهبران کمونیستهای ایرانی نهاده شده بود، باسلطنت ویاهرگونه رژیمی دیگر، سرسازگاری نداشتند، ازاین رودشمنی ومخالفت آنان وتُهمت ها و افتراهای شان نسبت به رضاشاه طبیعی وقابل درک است، آنچه که در کتاب خاطرات دکتر نورالدین کیانوری دبیرکل حزب توده وکتاب «کژ راهه» نوشته احسان طبری، تئوریسین آن حزب و کتاب «ما و بیگانگان» نوشته دکتر جهانشاهلو، معاون پیشه وری، رهبر و قاید حزب جدایی طلب دموکرات آذربایجان وبسیاری دیگر از سران آن حزب آمده است، مؤیّد این دیدگاه میباشد.

از برخی رهبران کمونیستهای ایرانی وابسته وگوش به فرمان کرملین که بگذریم، بقیّه اعضاء، فریب خوردگانی بودند که سرزمین روسیه شوروی را بهشت برین و گردانندگان آن کشور را مُنادیان آزادی، برابری ودوستی میپنداشتند و در انجام خواسته ها ودیدگاه های برادر بزرگتر یعنی کاخ نشینان کرملین کمترین تعلّلی را روا نمیدانستند، چرا که از معروفترین تئوریسین حزب کمونیست ایران بنام «احسان طبری» شنیده بودندکه سروده بود:

«چهره الهام بخش استالین
نوررحمت میفرستد برزمین!»

و تا آنجا که عارف قزوینی آن شاعر پُراحساس ومیهن دوست ومُعتقد به دیانت اسلام نیز دردام این فریب افتاد و سرود:

بُلشویک اســـت خضرراه نجات
بـــر محـــمد و آل او صلوات
ای لنیـــن ای فرشته رحـــمت
کُن قدم رنجه، زودوبی زحمت
تخم چشـــم من آشیانــه تواست

هین بفرما که خانه، خانه تواست

دریغا که بسیاری ازفریب خوردگان زمانی باشتباه خودپی بُردند که شرایط سر زمین برادر بزرگ را به چشم خود دیدند، یاجان باختند ویا به راهی گام نهادند که پایان آن جز رسیدن به پشیمانی و درد و رنج و ناکامی نبود، نه تنها این فریب خوردگان، بلکه حتا بسیاری ازسران ورهبران این گروه همانگونه که اشاره شد، پس از سرخوردگی، دست به انتشار خاطراتی زدندکه خواندنی ومایه عبرت است.

در زمان رضاشاه، ۵۳ نفر به اتّهام داشتن مرام اشتراکی دستگیر و زندانی شدند، اما حتا یکی ازآنان بپای چوبه دار برده نشد واین زمانی بود که در کشور رفقا، نه تنها در حذف فیزیکی بسیاری ازهمرزمان رهبرودبیرکل حزب کمونیست شوروی با اعتراف های نادرست که براثرزجروشکنجه به گناه ناکرده اقرارکرده بودند، کمترین تأمّلی نشد، بلکه میلیونها مردم عامی و دهقانان سربه نیست شدندکه پس از مرگ ژزف استالین، رهبر و دبیرکل وقت حزب کمونیست روسیه شوروی، جنایاتش برملا گردید وچندتن از عاملان او اعدام شدند.

دکتر نصرالله سیف پورفاطمی، درکتابش زیرنام «آیینه عبرت» مینویسد: «... هنگامیکه وزیردادگستری خبرمحکومیّت پنجاه وسه نفر را درجلسه هیأت دولت مطرح کرد، رضاشاه با چهره اسفناکی به وزراء گفت: "این مملکت نفرین کرده است، یک عدّه جوان بخرج این مردم فقیر باهزاران اُمید به اروپا رفته وسالهاتحصیل کرده وما هم تمام هزینه آنهارا پرداختیم و امید داشتیم وقتی به کشوربرمیگردندبه مملکت خدمت کرده ووجودشان مورداستفاده قراربگیرد، اکنون میشنویم که در عوض کارکردن وخدمت، قصدداشتند تیشه به ریشه زده وغوغای بلشویکی را در این کشور بر پا سازند، امیدواریم عدلیه به دقت به کاراینها رسیدگی بکند." یکی از وزرای متملق و بادمجان دور قابچین میگوید: اعلیحضرت رئوف ومهربان هستید، مجازات این عدّه باید اعدام باشد، شاه میگوید: تو باز مُهمل گفتی، من گفتم کمی این عده را گوشمالی بدهید و بعد آزاد کنید زیرا مملکت باید از وجود این افراد استفاده بکند». [۱۸۷]

علی میرفطروس، در اینباره مینویسد: «رضاشاه... با تصویب قانونی [در سال ۱۳۱۹ خ] ضمن جلوگیری ازتبلیغات وفعالیّت های کمونیستی (که مستقیم وغیر مستقیم درخدمت دولت شوروی بود) گروهی ازروشنفکران ایران، معروف به ۵۳ نفر را محاکمه وزندانی کرد، آنهم در زمانی که درکشورهمسایه ما (شوروی سوسیالیستی) به دستور استالین ۵۳ هزار نفر روشنفکر ومُتفکّر وانقلابی را دستگیر،

[۱۸۷] - **فصلنامه میراث ایران. شماره ۵۹**

محاکمه، زندانی، تبعید و یا تیرباران میکردند، چیزیکه عموم روشنفکران چپ ایران هرگزنخواستند آنها را بیادبیاورند». [۱۸۸]

۳ـ (ملایان) روحانیان ـ برخی از این گروه نیز بخاطرکوتاه شدن دست شان از دخالت در امورکشوروازدست دادن عواید اوقاف که ممرّ ِعایدی سرشاری ازبرای آنان بود و همچنین کوتاه شدن دست آنان در امورقضایی وآموزش (با برچیده شدن مکتب خانه ها) و کشف حجاب بانوان وخدمت وظیفه اجباری نظام حتا درباره بسیاری از طلبه های جوان، و... از جمله مخالفان رضا شاه بودند و برعلیه او تبلیغ میکردند.

۴ـ درباره خان ها وشیوخ دربخش نخست این گفتار اشاراتی شد، بدیهی است با تخته قاپو شدن عشایر وایلات ووادار کردن خان ها وشیوخ به اطاعت ازدولت مرکزی ودست کشی از راهزنی وقتل وتاراج و نا امن ساختن راه ها و پرداخت مالیات به دولت که همواره از ادای آن طفره میرفته اند و... جای کمترین دوستی و همدلی ازسوی آنان نسبت به رضاشاه باقی نمیماند، خان وشیخ عُمری به زورگویی وچپاول وباجگیری وآدمکُشی واستقلال رأی وعمل، عادت کرده وابداً پاسخگوی دولت مرکزی نبودند، طبیعی است زمانیکه همه این مزایا از آنان گرفته شد، در عداد دشمنان وبدگویان ومخالفان درآمدند و رضاشاه ازنظر آنان، باید بدنام میشد.

۵ـ علت مخالفت وبدگویی ودشمنی گروه پنجم یعنی برکنارماندگان از مناصب و مزایای نان وآبدارقاجاری، بدون آنکه مصدرخدماتی سازنده وفعّال بوده وشایسته دریافت آن مناصب ومزایا بوده باشند، نیز آشکاراست و نیازی به شرح وتوضیح نیست.

ازاین رو برای همه این گروه ها، هدف، وسیله راتوجیه میکرد، به عبارت دیگر بدنام کردن رضاشاه ازراه اتهامات گوناگون، ازجمله اتّهام برپایی کودتا طبق نقشه و طرح دولت بریتانیا، باید در سرلوحه کارشان در مخالفت با رضاشاه قرار میگرفت.

۶ـ دوکشور روسیه شوروی و بریتانیا نیز از طریق عوامل وایادی خود تا آنجا که میتوانستند به کارشکنی و سیاه نمایی ازکارهای رضاشاه پرداختند و بالاخره به بهانه ای در سوم شهریور ۱۳۲۰ با یورش ناگهانی وتجاوز به خاک یک کشور بی طرف، رضاشاه را مجبوربه کناره گیری کردند، که دراین کتاب به گوشه هایی از مخالفت ها وکارشکنی ها وبدگویی ها از رضاشاه تا آنجاکه روشنگر بخشی از

---

[۱۸۸] - هفتگی نامه کیهان لندن شماره۶۲۱ – علی میرفطروس خود از طرفداران حزب توده شمال ایران بوده است.

تاریخ معاصر ایران بوده باشد، اشاره شده وهمچنان به دیگر موارد از سیاه نمایی های مخالفان خواهم پرداخت.

در باره کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا آنجا که درگُنجایش این کتاب ولازمه روشنگری بود، به گونه فشرده نوشتیم، ودیدیم که رضاخان در بدو امر ابداً به سودای زمامداری بویژه جانشینی احمدشاه نبود، قصد و نیّت او از برپایی کودتا بر پایی ارتشی یکپارچه ومُنضبط ونیرومند و کوتاه کردن دست رجال فاسد ووابسته به بیگانه وایجاد امنیّت درسراسر کشور و برهم زدن بساط خان خانی بود، دلیل روشن این مدّعا اینکه پس از سقوط سید ضیاءالدین وبرکناری قوام السلطنه در دونوبت، با همه قدرتی که طیّ تقریباً دوسال با تقویت ارتش ملی بدست آورده بود، تمایلی برای احراز مقام نخست وزیری ازخودنشان نمیداد، تاچه رسد به اینکه شاه را ساقط کرده بجای او برتخت بنشیند، وگرنه با آن شاه گریز پا و بی علاقه به مُلک وملت و آن رجال بی رمق، چه کسی را یارای ایستادگی ومخالفت با اوبود؟

سر پرسی لورین، در گزارش تلگرافی مورخ ۲۲ ژانویه ۱۹۲۲ (اول بهمن ۱۳۰۱) از قول وابسته نظامی انگلیس درتهران به لرد کرزن اطلاع داد که: «سردار سپه از مسافرت شاه که صرفاً برای راحتی خویشتن است، شدیداً ابراز نارضایی کرد و افزود، اگربخاطر سوگند وفاداریش نبود، برای ایجادنوع دیگری حکومت، دست به اقدام میزد و به قوام السلطنه دشنام داد و گفت کابینه اوهمه نادرست بودند و فقط برای منافع شخصی خود کارمیکردند، تصمیم دارد دولت را درهم شکند ولی نمیتواند فردی هم درست وهم لایق برای رییس الوزرایی پیدا کند، نمیخواهد خودش این مقام را بعُهده بگیرد و مُعتقد است درسَمَتِ کنونی اش بهتر میتواند به کشورش خدمت کند، خط مشی دولت اعلیحضرت [انگلستان] را ستود که جلو پرداخت وجوه را گرفته است، چون به نظراو وقتی ایرانی ها بفهمند که باتکدّی نمیتوان پول بدست آورد، مجبورمیشوند کارکنند وخانه خود را سامان بخشند». [۱۸۹]

اگر چه رضاشاه، آن زمان که دست به کودتا زد دراندیشه احراز مقام نخست وزیری وپادشاهی نبود، اما هرچه زمان میگذشت و او ازنزدیک بیشتر و بهتر شاهد اوضاع درهم ریخته ونابسامانیها کشور و رجال ناکارآمد میگردید، چاره ای بجز در دست گرفتن اموردولت نمیدید، و آنگاه که شاهد بی علاقگی وگریزپا بودن احمدشاه گردید که با همه توصیه های هواخواهان ودوستدارانش به جهتِ تداوم سلسله قاجار و حتا درخواست رضاخان از او برای بازگشت به ایران، حاضر به دل کندن از اروپا نمیشد، وبالاخره توطئه ها و مخالفتهای نهانی احمدشاه با

---

[۱۸۹] - برآمدن رضاخان و... - ۲۶۷

رضاخان که حتا مُنجر به صدور تلگرام عدم رضایت احمدشاه از رضاخان به عنوان مؤتمن الملک، رییس مجلس شده بود و طیّ آن از مجلس خواسته بود که شخص دیگری را برای نخست وزیری انتخاب ومعرفی نمایند تا حکم صدارت او صادر شود، اسباب خلع او و انقراض سلسله قاجار را تدارک دید، وگرنه آن زمان که رضاخان پس از پیروزی در کودتا اقدام به صدور اعلامیه معروفِ "حکم میکنم" کرده بود وشاه ورجال درباری برخود لرزیده ونخست وزیر وقت ازترس جان به سفارت انگلیس پناهنده شده بود، وبسیاری ازدولتمردان پیشین ورجال صاحب نفوذ وقدرت بازداشت شده بودند، با توجه به پشتیبانی ووفاداری نیروی قزاق، میتوانست به آسانی شاه را خلع و خود بجای او برتخت بنشیند همانگونه که درهمه کودتاها در سایر کشورها صورت گرفت.

اگر او شاه را ازتخت به زیر میکشید، چه کسی را یارای ایستادگی در برابر او بود، اوکه با بودن شاه براریکه سلطنت، اعلامیّه کذا (حکم میکنم) را صادر کرده و کوس لمن المُلکی زده بود چه واهمه ازکسی داشت؟ آنچه که سبب شده بود او بیش از چهار سال احمدشاه را با آنهمه اوصافش تحمّل کند، به چیزی جزنبودن در خیال سرنگونی احمدشاه وسلسله قاجار، نمیتوان تعبیر وتفسیر کرد، شاه اگر در ایران پا گیرمیشد وبا رضا خان درراه نوسازی کشور همراه میبود و مردم را با رفتار خود نمیرنجانید، خلع او از پادشاهی اگر نگوییم محال بوده است، باید پذیرفت که به سادگی وآسانی امکان پذیر نبود.

اعمال ورفتار احمد شاه بهترین وسیله برای برانگیخته شدن رضا شاه در تصاحب تاج وتخت بود، درتمامی کودتاهایی که درکشورهای مختلف صورت گرفت، کدام کودتایی را سراغ داریم که رهبرکودتا جای زمامدار وقت ننشسته باشد، سهل است که اغلب دست به کُشتار وسیع وفجیع زمامداران وبسیاری از رجال نزده باشد؟

رضاخان، برخلاف همه کودتاگران بارعایت قوانین مشروطه وبا رأی مجلس شورای ملی به نخست وزیری وسپس دوسال بعدبنا به رای نمایندگان به مقام مسئول مملکت، پس از خلع احمد شاه برگزیده شد و در تعاقُب آن بارای اکثریّت نمایندگان مجلس مؤسّسان به پادشاهی رسید، حال به هر ترتیبی که بود ظاهر قضیّه را از جهت قانونی بودن مراتب حفظ کرده بود، درصورتیکه همه کودتاگران درهر سرزمینی نه تنها پایبند رعایت ظاهری قوانین موجود نبوده اند، بلکه اساس و بنیاد نهادها و قوانین موجود را از بیخ وبُن برکنده اند.

لورین، چهار روز پس از ورودش به ایران، [یکم دی ۱۳۰۰] نخستین ارزیابی خودرا ازشخصیّت های برجسته سیاسی ایران، به لرد کرزن گزارش داد، در باره قوام که روزهای آخر نخست وزیری اش را

(دور نخست) میگذرانید، مینویسد: «تیزهوش وپرتوان اما فاسد، رضاخان، را چنین معرّفی میکند: سربازی پُر عزم و ماجرا جو ولی کم سواد... همچنین بسیار رو راست که شاید بتوان با او کنار آمد، از مقامات کشوری بیزاراست، زور آزمایی میان او ونخست وزیر (قوام) مُحتمل مینماید... افکارعمومی درایران به مراتب چشمگیرتر ومُنجسم تر از آن است که من از پیش میشناختم، افکار عمومی بشدُت ملی گراست، به اشتباه اعتقاد پیداکرده اند که ما دررفتارخود با ایران پاجای پای روسها امپریالیستی نهاده ایم وتصمیم داریم ایران را زیر سُلطه سیاسی خودبکشیم». [۱۹۰]

لورین، بدرستی از فضای ملی گرایی درآن ایام یادمیکندودرچنین فضا وزمینه ای از جوش ملی گرایی وتنفّر ازبیگانگان بویژه ازروسیه وانگلستان وموجود بودن مُقتضیّات (رویداد انقلاب بلشویکی درروسیه وفرماندهی بیش از سه هزار قزاق ناراضی ازدولت مرکزی وفقدان موانع) بود که رضاخان توانست پس از چند ناکامی در انجام کودتا، اینبار پیروزی را ازآن خود سازد.

لورین، درزارش تلگرافی دیگر بتاریخ ۱۱ ژانویه ۱۹۲۲ (۲۱ دیماه ۱۳۰۱) به لرد کرزن، مینویسد: «شاه مصمم است تاهرچه زودتر ازایران برود، رضاخان همینکه ازطریق واحدهای نظامی، مراکز ایالات اصلی را زیر تسلّط خود درآورد، میتواند چه شاه بماندچه برود، قدرت را دردست گیرد، وی ممکن است شهابی ثاقب درافلاک ایران باشد، اما بعضی هم اورا نادر تازه ای میدانند، محبوبیّت او مُبتنی است برعدم وابستگی اوبه نیروهای خارجی، شیوه فعّالانه وازنظر ایران بسیار لایقانه اودراحیای ارتش، دوری او ازسیاست، دستیاران باصلاحیّتی که برای خود برگزیده... و اگر سرکوبی سیمیتقو راهم به موفقیّت های پیشین او در خراسان و گیلان بیفزاییم، سهم اوبالاتر میرود و ممکن است قهرمان ایران باشد، من هیچ ارتباطی با او ندارم چون بسراغم نیامده است». [۱۹۱]

قابل ذکراست که باتوجّه به تاریخ گزارش لورین (۲۱ دیماه ۱۳۰۱) و زمان ورودش به ایران، (اواخرآذرماه ۱۳۰۰) که مُتجاوز ازیکسال واندی بوده است، وزیر مختاردولت انگلستان هنوزنتوانسته بود با رضاخان دیداری داشته باشد، و از سوی دیگر نشان میدهد که رضاخان نیز تمایلی به چنین دیدارارتباطی نداشته است، رضاخانی که به گفته ونوشته مخالفانش برپایی کودتا، با کمک وطرح دولت مزبورصورت گرفته وبرای رسیدن به تخت وتاج چشمش به مساعدت

---

[۱۹۰] - همان . ۲۷۴
[۱۹۱] - همان . ۲۷۵

ولُطف دولت فخیمه بریتانیا دوخته شده بود و از زمان کودتا درخدمت استعمارپیربوده است!

سیروس غنی، مینویسد: «... مدّتها پیش ازآنکه رضاخان پا به صحنه نهد، اعتبار قاجار از بین رفته بود و شهرت آزمندی، سودجویی، تن آسایی وبی تفاوتی احمد شاه به سرنوشت کشورخود برسرزبانهابود، اوسپس درتأیید نظرش به نوشته جهانگیر آموزگاراشاره میکند که: درسالهای نهایی سلطنت قاجار چیزی نبود که یک ایرانی بتواند به آن بنازد، نظامی که رضاشاه ازاحمدشاه قاجار برگرفت، آمیزه ای از ناتوانی سیاسی، بی قانونی، ستمگری، نادرستی وعیّاشی بود... رضاخان برنده شده بود، چون چهره ای گُزیر ناپذیرشده بود، چهره ایکه هم او را میستودند و هم از او میترسیدند، درست به موقع آمده بود و آنچه را مردم طی بیست سال همواره خواستارش بودند، حکومت مُقتدر مرکزی، امنیّت ووحدت کشوربدون دخالت خارجی، با این همه چنانچه حریف اصلی او جوانکی مُذبذب وعشرت طلب نمیبود که به صرف تصادفِ تولّد، به تاج وتخت رسیده بود، رضاخان نمیتوانست دودمانی صد و سی ساله را به این سادگی سرنگون سازد». [۱۹۲]

همو در جای دیگر کتابش آورده است: «... اندیشه جمهوری احتمالاً در حین گفتگوهای رضاخان با احمدشاه برای رییس وزراء شدن درذهن اوقوّت یافت، نه تنها بیهودگی و بُزدلی شاه ونیز بی تفاوتی اونسبت به سرنوشت کشور را به چشم دید، بلکه شاهد توطئه و توز وکلک شاه برضدخودش هم بود، از این گذشته نسل سیاستمداری که از ۱۲۸۷ تا ۱۲۹۹ بر ایران فرمان راند، همه نالایق ازآب درآمده بودند و کسی احترامی بآنها نمینهاد، این جماعت قدرت اقدام مستقل نداشتند و چون مُزدوری به ساز حامیان اروپایی خود میرقصیدند». [۱۹۳]

مشیرالدوله پیرنیا، استعفای خود را در روز اول آبان ۱۳۰۲ تقدیم شاه (قاجار] کرد و از کار کناره گرفت، میدان برای رضاخان بازشد، چون بابودن رضاخان که پس ازدوسال فرماندهی کل قوا و وزارت جنگ، قدرت فائقه ای شده بود و کسی ازرجال را قدرت ایستادگی وعرض اندام دربرابراو نبود، احمدشاه با همه عدم تمایل واکراه، ناگزیر رضاخان را به نخست وزیری منصوب کرد مشروط براینکه پس از توشیح حکم او، اجازه دهد از ایران خارج شود! وبدین ترتیب رضاخان روز نهم آبان ۱۳۰۲ به مقام نخست وزیری رسید.

سیروس غنی، بر پایه گزارش مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۲۳ [۵ آبان ۱۳۰۲] لورین به لرد کرزن مینویسد: «... [احمد] شاه از او

---

[۱۹۲] - همان . ۳۹۳
[۱۹۳] - همان . ۳۲۹

میخواهد رضاخان را منصرف سازد [از تصدّی نخست وزیری] لورین روزبعد رضاخان را میبیندوبه او میگوید که اگر "وارد گود سیاست" شود، چه مخاطراتی در پیش دارد "رضاخان هراسی از این بابت نداشت، ولورین دوباره به دیدن شاه میرود... شاه پاسخ میدهد: "بیش از این نمیتواند مقاومت ورزد... ولی اوخودش نمیتوانددرایران بایستد" لورین میافزاید که شاه قصد دارد از رضاخان تضمین بگیرد که صحیح وسالم به مرز میرسد و از من میخواهد که شاهد باشم...». [۱۹٤]

میرزا یحیی دولت آبادی، مینویسد: «... گویند در این وقت که طرفداران سلطنت درتهران برجمهوری خواهان غلبه کردند، اگر سلطان احمدشاه بیدرنگ خود را به تهران رسانیده بود، تخت و تاج خود را میتوانست نگاهداری نماید... سلطان احمد شاه جوان پول دوست یا به سلطنت خودعلاقه نداشت ویا تصّورمیکرد پدرش با گنجانیدن یک مادّه درقانون اساسی مملکت، سلطنت او و اخلافش را مُخلّد ساخته است... مردم از روحانی و روحـــانی نمایان وتُجّاروکسبه ومُتفرّقه را اگر چهار بلکه ده قسمت کنیم، یک قســمت هم طرفدارسلطنت احمدشاه نمیباشند، بواسطه طمع کاری که دارد و به سبب بیعلاقگی که به مملکت اظهار نموده یا ازاو ظاهر شده و میشود» [۱۹۵]

مُخبرالسلطنه هدایت، در کتاب خاطراتش ضمن اشاره به صدور حکم نخست وزیری سردارسپه ازسوی احمدشاه، مینویسد: «... خاطر شاه آشفته است، جسته جسته صحبت های ناگوارهم بگوش مبارک میرسد، مایلند هرچه زودتر از تهران بروند... در خارج شهر چادری برافراشته اند، شاه را درآن خیمه دیدم که یأس از سیمابشان ظاهربود... وسایل موجودشد، حرکت فرمودند، سردارسپه رییس الوزراء معهود است تا سرحدّ شاه رامشایعت نماید، سردارسپه رونقی در نظام داده، نفوذ دولت در اطراف کشور افزوده، مردم ازکابینه های متزلزل وافکارآشفته وفقدان نقشه به تنگ آمده، آرزوها دردل انباشته، سردار را مرد کار میبینند و بدو امیدوارند...». [۱۹٦]

احمدشاه، پس ازاقامت طولانی دراروپا، در شهریور ۱۳۰۴ حاضر میشود به میهن بازگردد، مُخبر السلطنه، دراینباره مینویسد: «... دسته هایی از مجلسی ها طالب مراجعت احمد شاه بوده تلگرافی هم در این معنی به پاریس فرستادند، تلگرافی هم از شاه به رییس الوزراء رسید، عزیمت خودشان [را] اخبار کردند، رییس الوزراء جواب سردی عرض کرد مُشعر براینکه ازکدام بندر تشریف فرما خواهند شد که موجبات امنیّت را فراهم کند، با اخباری که ازاوضاع تهران بگوش

---

[۱۹٤] - همان . ۳۰۲
[۱۹۵] - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۳۷۰
[۱۹٦] - خاطرات وخطرات. ۳۵۹

شاه [قاجار] رسیده بوده است، این خوش باش، مُشوّق او به حرکت نمیشود و مسکوت ماند». [۱۹۷]

احمدشاه، درشهریور ۱۳۰۴ طی تلگرامی به شرح زیر به عنوان نخست وزیر، برگشت خودرابه ایران به آگاهی او میرساند: «۱۶ سپتامبر، مطابق با ۲۵ شهریور ۱۳۰۴، جناب اشرف رئیس الوزراء، به عون الله تعالی دوم اکتبر باکشتی موسوم به تلنار از پاریس از راه بمبئی به ایران حرکت میکنیم، از مراجعت به وطن عزیز نهایت مسرّت حاصل و خوشوقتم که آن جناب اشرف را به زودی ملاقات خواهم کرد».

پاسخی که رضاخان، نخست وزیر به شاه داد چنین بود: «به تاریخ ۲۸ شهریور ۱۳۰۴ بعدعنوان، تلگراف مبارک که مُبشّر تشریف فرمایی اعلیحضرت همایونی بود زیارت وحقیقتاً باعث کمال مسرّت گردید، استدعا دارم معلوم فرمایید موکب ملوکانه به کدام یک از بنادر سرحدّی نزول اجلال خواهند فرمود. رضا رییس الوزراء ورییس عالی کل قوا».

این هردو تلگراف درجراید پایتخت منتشرشد، گویا تلگراف رمزی هم به شاه مخابره کرده بود که باز شرحی دایر بر خوشوقتی خود از خبر عزیمت شاه وتقاضای تعیین بندری که باید به استقبال بیاید واظهار خدمتگزاری و اینکه بعد از تشریف آوردن ملاحظه خواهید فرمود که خیانتکار کی ها هستند وچه مردم مُغرض مشغول دسیسه وتیرگی روابط بوده اند... درآن ذکر شده بود.. [۱۹۸]

اما شاه به ایران برنگشت! ملک الشّعرا بهار، مینویسد: «... اگر شاه، شاه بود و مرد حسابی، آمده بود... ولی سردارسپه بیدارتر از آنهااست، سردارسپه شاید نه به فکر ریاست وزرایی ونه به خیال پادشاهی بود، اما افکارناراضی وخسته طبقه دوم که تشنه حکومت مرکزی مُقتدری بودند، اورا به پیش آمدن تشویق کرد و کرد و او هم قدم به قدم باکمال تأنّی پیش میآمدوهرکس فکرمیکردکه آن حکومت مُقتدر و مرکزی همین است...». [۱۹۹]

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «... خبر نیامدن شاه، درایران منتشرشد و در میان مردم بی علاقه به پادشاهِ بی علاقه به مملکت تأثیر بدی نکرد، مگر در وجود کسانی که برای صلاح شخصی خود انتظارآمدن اوراداشتند». [۲۰۰]

---

[۱۹۷] - همان . ۳۵۳
[۱۹۸] - همان . ۳۶۲
[۱۹۹] - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر دوم. ۲۶۳- ۲۶۴
[۲۰۰] - حیات یحیی، دفترچهارم . ۳۷۰

لرد کرزن، گزارشهای مُتعددی درباره رضاخان دریافت کرده بود، به لورین دستورداد [با رضاخان] تماس برقرارکند و اگر فرصتی پیدا شود، بدون کسرشأن خود، با او تماس بگیرد، و میافزاید که به نظرم این کاررا بکنید... [۲۰۱]

کرزن، اگرچه به ظاهر چاره ای جز پذیرفتن شرایط بوجود آمده درایران را نداشت و با همه ناکامی وانتحارسیاسی ازجهت باطل شدن قرارداد ۱۹۱۹ ناگزیر بود ظاهراً از آن جوش وهیجان بیفتد، اما ازسویی دیگرطی نامه مورخ ۱۲ آوریل ۱۹۲۳ [۲۳ فروردین ۱۳۰۲] به لورین نوشت که: «... پیوند باخوانین جنوب را نگه دارد، وهمچنان نسبت به نیّات رضاخان مشکوک باشد...».

آرنولد ویلسون، رییس پالایشگاه نفت آبادان در ۴ فوریه ۱۹۲۳ [۱۵ بهمن ۱۳۰۱] زمانیکه نزدیک به دوسال از رویداد کودتا گذشته بود، گزارش کرد که: «سردارسپه سخت مخالف هرخانی است که دوست بریتانیاست... جلو رضا خان را میتوان گرفت چون شیخ خزعل، بختیاریها، ایلات خمسه و بویراحمدی ها قادرند ۱۵ هزار تن سپاه فراهم آورند». [۲۰۲]

کرزن، چندماه بعد به لورین هُشداردادکه : ارتش ملی [ایران] برای از بین بُردن دوستان ما درست شده است همچنین در تلگرام ۱۰ می ۱۹۲۳ [۲۰ اردیبهشت ۱۳۰۲] به لورین مینویسد: «بریتانیا بیشتر اگر نه همه چیزهایی را که رضاخان خواسته انجام داده است، بدون آنکه اوکاری برای ما کرده باشد، بریتانیا دوایر پُست خود را بست، قشون خود را از منطقه بوشهر بیرون بُرد وخط آهن دزد آب را در زاهدان به آنها واگذارکرد... بختیاریها برای منافع نفتی ما اهمیّت دارند... ماهیچ خیال نداریم شیخ خزعل را ترک کنیم چون تعهّد ویژه ای، ما را در قبال او مُلزم ساخته اس». [۲۰۳]

لورین، در گزارش تلگرافی ۸ سپتامبر ۱۹۲۳ (۱۸ شهریور ۱۳۰۲) به کرزن، نوشت: «شاه برای تاج وتختش حاضربه نبرد نیست و او هرچه کرده نتوانسته رأی او را [برای انصراف ازترک ایران] تغییر دهد». [۲۰۴]

---

[۲۰۱] - برآمدن رضاشاه و... - ۲۷۵
[۲۰۲] - همان . ۲۸۸
[۲۰۳] - همان . ۲۸۸
[۲۰۴] - همان . ۳۰۱

آیا مفهوم مخالف این عبارات جُز این است که از احمدشاه میخواسته اند از ترک ایران مُنصرف شده ودربرابررضا خان ایستادگی کند تا او نتواند به خواسته هایش که مخالف خواسته های دولت بریتانیا بود، برسد و بطور کلی خواهان استمرار پادشاهی او بوده اند؟

سیروس غنی، مینویسد: «... سفارت انگلستان، بخصوص نُرمن بسیار دیر متوجّه توانایی رضاخان شدند، ابتدا او را سربازی بی علاقه به سیاست وسپس آلت دست روسها پنداشتند، وقتی سید ضیاءالدین از کار افتاد، رضاخان را صرفاً چهره ای موقّت شمردند حتی پس ازشکست انقلابیون گیلان بدست رضاخان... شکّ و شُبهه نُرمن همچنان باقی ماند». [۲۰۵]

تنفُر و بیگانه ستیزی رضاشاه به حدّی بود که سر ریدر بولارد، وزیر مختار بریتانیا درایران که از مخالفان وبدخواهان سرسخت رضاشاه بود، درکتاب خاطراتش درباره اوچنین مینویسد: «... شاید درپُشت این سیاست، نوعی میهن پرستی افراطی نهُفته باشد، چون علایم شدیدی از آن درشاه مشاهده میشود...». [۲۰۶]

با آمدن و قدرت یافتن رضاخان، عُمراقامت نُرمن درایران رو به پایان گذاشت، نُرمن نه تنها اهمیّت رضاخان را درک نکرده بود، بلکه با پُشتیبانی بیدریغ از سید ضیاءالدین دشمنان نیرو مندی هم برای خودتراشید... [۲۰۷]

عبدالله مستوفی، درکتاب خاطراتش آورده است که : «... پاره ای از نویسندگان امروزما که میخواهند تمام عملیّات سردارسپه را بدون هیچ منطق ودلیل، بد بدانند، همین که به این قبیل اقدامات این مرد فوق العاده میرسند نیز نمیخواهند به خدماتی که به این کشور کرده است مُعترف شوند وبه کنایات نچسب وتشبیهات بی وجه وشُبهه توسل جسته زحمات ذیقیمت این سرباز رشید ایران را باتعبیرات عجیب وعلامتهای بیهوده به هدر میدهند!...خوب است نویسندگان ماقدری خودرا از عصبانیّت به دورنگاهداشته درهر چیز به دقّت ومطالعه نگاه کنند، بدی را بد و خوبی را خوب بنویسند... نویسندگان تاریخ باید بدانند که آنها را هم تاریخ محاکمه خواهد کرد... مرحوم رضا شاه از مُداخله دادن خارجی ها به کارهای کشور بسیار تنفّر داشت وحتی المقدورمایل بود کارها بدست ایرانیان انجام شود... استخدام خارجی ها را مانند مُداخله اجنبی درکارهای داخله ومخالف استقلال شناخته هیچوقت راضی نمیشد کارهای حسّاس کشور را به دست خارجی ها انجام دهد، بعضی تصوّر

---

[۲۰۵] - همان . ۲۴۱- ۲۴۲

[۲۰۶] - خاطرات سر ریدر بولارد. ۲۷

[۲۰۷] - برآمدن رضا خان و... - ۲۴۲

کرده اند که چون خارجی ها را مانع عملیّات طمع کارانه خود میدانسته است به آنها مُداخله نمیداد، درصورتیکه قوّت اراده و یا استبداد رأی وبلند نظری او بالاتر ازآن بود که وجود خارجی ها را مانع خیالات خود پندارد، و یا از آنها ملاحظه کند ووحشت ببرد». [۲۰۸]

در بُحبوحه ملی شدن صنعت نفت، در حالیکه هواداران دکترمحمد مصدق از برچسب هایی که بعضی گروه های سیاسی و افراد به نامبرده میزدند وخدمات اورا در اجراء قانون ملی شدن صنعت نفت واستیفای حقوق ایران تخطئه میکردند، مُتأثّر وگاه به خشم درمیآمدند، اما برخی از آنان از جمله دکتر مصدق، به راحتی وتنها از روی کینه ودشمنی، رضاشاه را دست نشانده وگوش به فرمان بریتانیا قلمداد میکردند (و میکنند) و از هروسیله ایکه میتوانستند ویا میتوانندبهره بگیرندبرعلیه او و کارهایش به نادرستی تبلیغ میکردند ومیکنند وکمترین حُسن وخدمتی ازبرایش قائل نبوده ونیستند! طُرفه اینکه دکتر مصدق در کابینه هایی که رضا خان (و بزعم او عامل دولت انگستان) نیز یکی از اعضاءِ مطرح ومؤثر در تصمیم گیری های دولت بوده، به عنوان وزیر شرکت داشته است! که با توجّه به مسؤلیّت مشترک وزیران کابینه، حضور دکتر مصدّق در کنار رضاخان جای شگفتی است.

اینچنین است که هرانسانی ازتُهمت وافترایی که به اوزده میشود، رنجور و ناراحت میشود واین یک قاعدهٔ کلی است، اما برخی ازهمان انسانهای رنجور از تهمت، درزدن تُهمت وافترابه دیگران کمترین ابایی ندارند!

علی میرفطروس، در گفتگویی با نشریّه تلاش (شماره ۱۴) میگوید: «ما میراث خوار یک تاریخ عصبی وعصبانی هستیم وبه همین جهت است که همواره آینده را فدای این گذشته عصبی وناشاد کرده ایم».

با این کینه ورزی ها وسیاه نمایی ها وپیرایه بستن ها نسبت به خدمتگزاران میهن ما، کدام میهن دوستی پا به میدان خدمت به مردم وکشورمینهد و چه کسی رغبت خدمتگزاری خواهدداشت؟

پُشتیبانی آشکار و پنهان دولت آمریکا درمراحل نخستین جُنبش ملی شدن صنعت نفت وخلع ید ازشرکت نفت ایران وانگلیس وهمچنین کمکهای بلاعوض آن دولت چه از طریق "اصل چهار" وچه ازطُرُق دیگر به دولت دکترمصدق، به خاطر افزایش توان ایستادگی دولت او در برابر بُحران مالی وعدم امکان بهره گیری کمونیستهای داخلی از

---

[۲۰۸] - شرح زندگانی من، دفتر سوم. ۵۲۴ تا۵۲۶ -- دراینجا «استبداد رای» منظور «استقلال رای» میباشد.

تنگناهای اقتصادی، از رهگذر قطع عواید نفت که به موجب اسناد و مدارک مُسلّم جای انکار ندارد، از نظر دوستداران دکتر مصدق، کاری دوستانه وپسندیده بود و حتا نامبرده تاپیش از سقوطش بارها از دولت آمریکا بخاطر این کمکها سپاسگزاری کرده بوده است.

حال به سی سال پیش از این زمان برمیگردیم، کودتایی در اسفند ۱۲۹۹ توسط قزاق ها به سرکرد گی رضاخان بوقوع پیوست، که چندی پیش ازآن، پس از شکست قزاق ها از بُلشویکهای داخلی وهمراهان خارجی آنها (به شرحی که پیش از این اشاره شده است)، آنان که توانسته بودند جان سالم از مهلکه بدر ببرند، توسط نیروی نظامی انگلستان مُستقر در منجیل وقزوین دراُردوگاهی در دهکده آقابابا گردآوری واسکان داده شده بودند، اما دراین قضیّه رضا خان که به سبب نارضایی ازاوضاع بُحرانی کشور و رجال بی خیال ووابسته به بیگانه وبعضاً ناکارآمد و نالایق، ازسالها پیش درجستجوی روزنه وموقعیّتی مناسب بودتا دست به کار کودتا شود وبالاخره موّفق به انجام آرزویش میشود، عامل انگلیسی قلمداد میگردد، تنها به این دلیل که آیرونساید بخاطر لیاقت وتهوّراو وبه منظور ایستادگی اش در برابر پیشروی کمونیستهای مُستقر در گیلان که هرلحظه انتظار یورش آنان به پایتخت وتصّرف تهران میرفت وخروج بی دردسر نیروی زیر فرمانش از ایران، وعدم تمایل سردار همایون فرمانده قزاق ها به وظایفی که به او محوّل شده بود، او را به فرماندهی قزاقهای مُستقر در آقابابا گُمارده بود، که اگر این کارهم ازسوی آیرونساید صورت نمیگرفت، همه قزاقها، به محض خروج نیروهای بریتانیا ازخاک ایران که به زودی درفروردین۱۳۰۰ انجام میشد، بخاطر جَنَم وقدرت فرماندهی و مقام و موقعیّتی که رضاخان نزد قزاق ها داشت، او را به فرماندهی خود برمیگزیدند و کودتا بسبب موقیّعت دلخواهی که رضا خان از جهت شرایط بُحرانی وآشفته ایران و اینکه نیرویی نبود تا آنکه بتواند دربرابرسه هزاروانده قزاق عاصی ایستادگی کند، بدست آورده بود، صورت میگرفت، چرا که رضاخان این چنین قدرت وصلابتی را نیز ازقبل وپس ازکودتا دربرابرمُشکلات وکارشکنی های داخلی وخارجی از خود نشان داده بود که دراین سلسله نوشته به چندین مورد از آن مُشکلات وکارشکنی ها اشاراتی شده وبازخواهد شد، و یا اینکه همراهی سید ضیاءالدین را شاهد مُدّعای خود میآورند که دراین باره دربخش دوم این گفتار روشنگری شده است.

چگونه است که دریافت میلیونها دلار کمک مالی از یک دولت خارجی مُستحسن و جای انتقاد وخُرده گیری ندارد و اَنگ عاملیّت بیگانه به دکترمصدق ناروا وازروی غرض ودشمنی است اما دادن چند جُفت کفش سربازی و لباس و پتو وغذا توسط فرماندهی نیروی شمال، آنهم ازجیب دولت ایران، به قزاق هاکه بدون تمایل وخواست آنان در دهکده آقابابا

گردآوری ومانع عزیمت شان به تهران شده بودند، جای ایراد و اتّهام خواهد بود؟ اگر پولی به قزاق ها پرداخت شد، ازسوی دولت ایران و بابت حقوق جاری وعقب افتاده بود، نه ازسوی دولت انگلستان یا ستاد ارتش آن دولت، حال دولت این پول را از کجا وچگونه تهیّه میکرده است، ربطی به قزاق های مستقر در اردوی آقابابا و فرمانده آنان نداشت.

به فرض محال، گیریم که به زعم مخالفان رضاشاه، دولت انگلیس دربرپایی کودتا نقش داشته است، آیا به نظراین پیرایه سازان ومخالفان، تداوم اوضاع آشفته و نابسامان پیش از کودتا که صدای اعتراض وفریاد مردم ایران ازجمله نویسندگان و شاعران وخاطره نویسان و... به آسمان بلند بودوجملگی درآرزوی ظهورکسی بوده اند که ایران و ایرانی را از آنهمه نابسامانیها ومشکلات ناامنی و خطر تجزیه و یا قیمومیّت انگلستان (برپایه قرارداد ۱۹۱۹) نجات دهد، به اوضاع پس از رویداد کودتا رُجحان داشت وبه نظرمقبول تر بود!؟

آیا وجود نیروی تفنگداران جنوب (اس - پی - آر) در فارس وکرمان وقوای سگانه قزاق وژاندارمری ونظمیّه به فرماندهی افسران کشورهای بیگانه بهتر از شرایط پس ازکودتا بود؟

آیا درتیول دولت انگلستان بودن بندر بوشهر و چاپ تمبر ویژه که نشان میداد آن بندر از متصرّفات دولت نامبرده میباشد (که دربخش نخست به آن اشاره شده است) از نظرمردم ایران مطلوب تربود؟

آیا اینکه سالهای درازی کشور در آتش نا امنی و چپاول وغارت وگردنکشی خانها وشیوخ میسوخت وکسی را از رجال گرفته تاسپاهی، زهره برچیدن این بساط خان، خانی و برقراری امنیّت نبود، مطلوبِ مُلک وملت بود؟

آیا نبودن راه های ارتباطی استاندارد درگُستره کشور بخاطر مخالفت خانها و شیوخ که آنرا ازعوامل نفوذ سیطره دولت مرکزی برمناطق زیر سیطره وفرمانروایی خود میدانستند پذیرفتنی بود؟.

آیا مُراوده پنهان وآشکار بسیاری ازدولتمردان ورجال کشوربا سفارتخانه های بیگانه بویژه انگلستان وروسیه وکسب دستور از نمایندگان سیاسی کشورهای نامبرده و یا بمنظورخبررسانی به نفع بیگانه تحمل کردنی بود؟

آیا بی اختیار بودن نخست وزیران درانتخاب وزراء کابینه، تا وزیر مختار روسیه وانگلستان چه کسانی را به شاه [قاجار] ونخست وزیران توصیه کنند.

آیا رسوایی دریافت مُقرری ماهانه وکسب اجازه سفربه خارج ازکشور، از کشوری بیگانه از سوی شاه [قاجار].

آیا دریافت مُساعده ماهانه از دولت انگلستان ازسوی دولت های پیش از رویداد کودتای رضا شاه بمنظور پرداخت حقوق ومقرری کارکنان کشوری ولشکری.

آیا مسلوب الاختیار بودن دولت درامور دو قریه قُلهک وزرگَنده وبسیاری دیگر از این دست مُعضلات ونابسامانی ها مقبول تر وقابل تحمّل تر ازروی کارآمدن رضاخان با آنهمه سازندگی وکارهای زیر بنایی وایجاد امنیّت وکوتاه شدن دست بیگانگان دراموركشورو...بود؟

تنها اندکی انصاف میتواند به این پرسشها پاسخی مُنصفانه وشایسته بدهد.

از آنجا که دکتر مصدق یکی از مخالفان شاخص وصاحب نام ونفوذ رضاشاه بوده و او را از عوامل بیگانه وکارهای اورابنا به طرح وخواسته دولتی بیگانه قلمداد میکرده است وبه خاطر موقعیّت سیاسی واجتماعی اش گفتارش در نا آگاهان به رویدادها، به ویژه اززمانیکه پرچمدار ملی شدن نفت شده بود، اثر گذار بوده است، بنابراین اگربه زعم دکتر مصدق ومخالفان رضاشاه، ملاک خیانت وعاملیّت بیگانه، تماس با مأموران سیاسی ونظامی دولت خارجی بوده باشد، دکتر مصدق نیز ازاین اتهام برکنار نخواهد بود؟

دکتر مصدق، درهمان زمان که مشروطه به ظاهر برقراربود، به والی گری فارس منصوب میشود، وی درکتاب خاطرات خودش در پیرامون این مأموریّت مینویسد: «... و اما تماس با مأمورین سیاست خارجی که آن وقت مُنحصر بود به مأمورین دولت انگلیس، از اواسط مهر ۱۲۹۹ که من به این خدمت منصوب شدم [جانشین مخبرالسلطنه هدایت] تا سوم فروردین ۱۳۰۰ که شاه [قاجار] استعفایم را قبول نمود، باسه نفرازمأمورین انگلیس درآن ایالت کارکردم...» [از جمله از تماس خود با کلنل فریزر رییس پلیس جنوب مینویسد و میافزاید]: «پلیس جنوب قشونی بود به عدّه ششهزار نفرکه دولت انگلیس درجنگ جهانی درجنوب ایران تشکیل داده بودکه نصف در فارس ونصف درکرمان اقامت داشتند...» و درجای دیگرکتابش آورده است: «نظر به اینکه علت موجده دولت پیرنیا این بود که بعدازوثوق الدوله دولتی روی

کاربیاید که موردتوجّه مردم باشد وتبلیغات کمونیستی زیاد تأثیر نکند، ولی علت مُبقیه نداشت، چه سیاست خارجی خواهان آن چنان کسانی هستند که نگران وطن پرستی آنان نباشد و با اشخاصی کارکنند که خودراتابع صرف آنها بدانند». [۲۰۹]

ضمن تأییداین بخش از مطالبی که ازکتاب مصدق نقل شده است، بدون آنکه قصد و غرض براین بوده باشد که پذیرفتن مقام والیگری فارس ازسوی ایشان، و تماس او با مأمورین نظامی دولت انگلیس مستقر درآن ایالت را (که در بگیرو ببند و حتی اعدام هموندان ایرانی اش بدون کسب نظر از دولت مرکزی وموافقت آن، خودسرانه رفتار میکردند و حتا استقرار این سپاه بدون اجازهٔ دولت ایران بوده است) آنچنانکه خود به آن اشاره میکند، بهانه ودستاویز قرارداده، نامبرده را به وابستگی به دولت بریتانیا مُتّهم کنیم، پرسشی که مطرح است این است: آیا ازنظر ایشان [[محمد مصدق]] درمقام یک ایرانی میهن دوست که درد وطن داشته و از دخالت بیگانگان درامور داخلی کشورش ناراضی بوده است، ومعترف است که: «سیاست خارجی خواهان آن چنان کسانی هستند که نگران وطن پرستی آنان نباشند و با اشخاصی کارکنند که خودراتابع صرف آنها بدانند»، پذیرفتن آن مقام زیر سُلطه و نفوذ غیر قابل انکار نیروی نظامی انگلستان درآن خطّه ازخاک ایران، کاری درست بوده است؟ حال آنکه میتوانسته است به عنوان اعتراض به مداخلات بیگانه به آسانی ازاحراز آن مقام چشم بپوشد، همانگونه که با رویداد کودتا از والیگری کناره گرفت، چون بزعم خودش ازهمکاری با عاملان کودتای انگلیسی تحاشی داشته است، ضمناً دانسته نیست اگر کودتایی صورت نمیگرفت، ایشان تاچه زمانی به والیگری درفارس درکنار وزیرفرمان! مأموران انگلیس ادامه میداده است؟ اما ایشان نه تنها از والیگری فارس استنکاف نکرد بلکه بنابرنوشته اش با مقامات آن نیرو در امورجاری به گفتگو میپرداخته است ودیری نپایید که درمجلس چهاردهم ضمن مخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین گفت: «من میخواستم روی خاک وطنم راه بروم ووطن رادر تصرف دیگران نبینم»، چرا که به زعم ایشان با رویداد کودتا، انگلیسی ها برایران سُلطه مییافتند، با چنین تعبیری که دکترمصدق از کودتا وکودتا چیان میکرد آیا آن هنگام که وی درمقام والیگری فارس که زیرنفوذ و سُلطه سیاسی و نظامی بریتانیا بود، اشتغال داشت، برهمین گفته ورأی استوار بود وروی خاکی راه میرفت که خبری ازتصرف عُدوانی دولت بیگانه نبود.!؟

اما از آنجا که بسیاری ازنویسندگان وتاریخ نگاران به بیگانه ستیزی رضاخان اذعان دارند وگزارشهای نورمن، لورین، آیرونساید، آرنولد ویلسون، سر ریدر بولارد وبسیاری دیگر نیز مؤیّد آن است

---

[۲۰۹] - خاطرات وتألمات. ۱۲۳ - ۱۲۵

وهمچنین آنجاکه درزمان نخست وزیری سید ضیاء الدین، رضاخان ازپذیرفتن افسران انگلیسی که توسط نخست وزیر استخدام شده بودند، سر باز میزند وآنان را به قزاق خانه راه نمیدهد وحاضر به امضاء قرارداد استخدام آنان نمیشود، رضاخان عامل ودست نشانده دولت انگلستان معرّفی میشود! براستی که این چنین تعبیرات به جزکینه ورزی و پانهادن برروی انصاف و یا نا آگاهی نیست!

محمود محمود، مینویسد: «... مریل [از همکاران وهم میهن دُ مورگان شوستر که پس از برکناری او، درایران ماندگار شده بود] از طهران در ۲۱ مارس ۱۹۱۵ به اوکونر [کنسول انگلیس در شیراز] نوشت "امروز من درسفارت شما به چای مدعوّ بودم و با سر والتر ب. تـــاونلی (Sir Walter Beaupré Townley وزیر مختار انگلیس- نگاره کناری) مذاکراتی داشتم. سر والتر گفت: «دیروز من به رییس الوزراء تاکید کردم که مخبرالسلطنه را از شیراز معزول کند و سوئدی ها را هم از آنجا بخواهد و ریاست ژاندارمری آنجا را به شما [یعنی به مریل] واگذار کند. وزیر مختار نامبرده همچنین طیّ گزارش محرمانه ۲۳ مارس ۱۹۱۴ [سوم فروردین ۱۲۹۲] به وزارت امورخارجه انگلستان مینویسد: «...اوضاع فارس کمافی السابق اسباب تشویش است، کنسول انگلیس در موقع لزوم نفوذ خود را بکار خواهد بُرد، حاکم حالیه (مُخبرالسلطنه هدایت) آنجا برای ما نتیجه خوبی نداد وباید کسی دیگر را پیداکرد که بیشتر تابع باشد... مارلینگ وزیرمختار بریتانیا (جانشین سر والتر تاونلی) به اوکونر مینویسد: "بکلی تصدیق دارم که حاکم شما باید معزول شود و من ازروز ورود خود دایماً مشغول اقدامات هستم، مراجعت مریل به فارس فقطَ منوط به عزل حاکم آنجا مخبرالسلطنه است"...» [۲۱۰]

مخبرالسلطنه، در کتاب خاطراتش در همین رابطه مینویسد: «...مارلینگ وزیر مختار انگلیس طی تلگرام با رمز وزارت داخله ۷ رجب ۳۳ـ ۱۸ می ۱۹۱۵ به عنوان من مینویسد: "جناب مخبرالسلطنه

[۲۱۰] - تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن ۱۹ دفترهشتم . ۲۲۹۸ -۲۲۷۶ ــ ۲۳۰۲- ۲۲۷۶

حاکم فارس، معلوم شد جنابعالی را سه سال پیش به سَمَتِ حکومت فارس معیّن کردند ونظر به تأکیدات سرداراسعد، کل مساعدت را وزیر مختارانگلیس با شما کرده است، دولت انگلیس برای موّفق شدن شما به مأموریّت خودتان پول داده است، مدتی همه کارها خوب میگذشت، دراین چند ماه اخیر شما پُلتیک خودتانرا بکلی تغییر داده اید و خیلی محل تعجّب است، اگر سفارت انگلیس مجبور شود مناسبات هوا خواهانه خودش را نسبت به شما تغییر بدهد، من نصیحت میکنم بجنابعالی که حفظ کنید سعی در بیطرفی را که آنچه میدانم میل اولیای امورهم به آن است، مُکرّر به شما تعلیمات داده شده است، من مبادرت میکنم درتوصیه این مقصد که نه فقط صلاح دولت من است، بلکه صلاح دولت ایران و شخص خودتان است ولازم است بیطرفی عادلانه اختیار نمایید و پُلتیک حالیه خود را تعقیب ننمایید، انتها. در رُقعه ای علیحدّه، قنسول [فارس] مینویسد: من فراموش کردم در ضمن تبلیغ سفارش وزیرمختار بگویم که موسیو مارلینگ این اظهارات را از نظر حضرت والا عین الدوله رییس الوزراء گذرانده است وتصویب فرموده اند....». [۲۱۱]

محمود محمود، مینویسد: «... سر والتر ب. تاونلی طیّ مُتّحدالمآل [بخشنامه] شماره یک به کنسولهای انگلیس دراصفهان - شیراز- بوشهر - مشهد - کرمان - و تبریز مینویسد: "اوضاع فارس کمافی الّسابق اسباب تشویش است... حاکم آنجا مُخبرالسلطنه برای ما نتیجه خوبی ندادوبایدکسی دیگر پیداکردکه بیشتر تابع باشد"[!؟]». [۲۱۲]

گفتنی است همین والی که انگلیسی ها از او ناراضی بودند، در زمان رضاشاه به مدت شش سال واندی (از ۱۶ خرداد ۱۳۰۶ تا شهریور۱۳۱۲) نخست وزیر و دوران وزارتش طولانی ترین دوران سایر نخست وزیران درزمان رضا شاه بوده است .

سفارت انگلیس درتهران طیّ نامه مورخ ۴ نوامبر ۱۹۲۰ [۱۳ آبان ۱۲۹۹] به رییس الوزراء وقت [سپهدار رشتی که پس از استعفای مشیرالدوله بنا به فرمان احمد شاه به نخست وزیری رسیده بود] چنین مینویسد: «فدایت شوم، پس از استعلام از صحت مزاج وتقدیم ارادت زحمت میدهد که از قرار تلگرافی که قنسول انگلیس مقیم شیراز مخابره کرده اند، آقای مصدق السلطنه از سقوط کابینه قبلی وتشکیل کابینه جدید قدری مُضطربند که مبادا این کابینه درمواقع لازمه همراهی ومساعدت مقتضی از ایشان ننماید، وگویا خیال استعفا دارند، از قرار راپُرتهایی که از قنسول انگلیس مقیم شیراز میرسد، حکومت مُعظم له درشیراز خیلی رضایت بخش بوده اگر حضرت اشرف صلاح بدانند بدنیست که دوستانه تلگرافی به مُعزی الیه مُخابره فرموده خواهش کنیم که به حکومت

---

[۲۱۱] - خاطرات وخطرات. ۲۷۹

[۲۱۲] تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن ۱۹.دفتر هشتم. ۲۲۷۶-۲۲۷۷

خودباقی بوده و از این خیال مُنصرف شوند، ایام شوکت مُستدام باد - نرمان». [۲۱۳]

سیروس غنی، با استناد به گزارش مأموران سیاسی انگلستان در ایران، مینویسد: «... گناه بزرگ هدایت [مخبرالسلطنه] در چشم انگلیسیها، عملکرد او در روزهای والیگری فارس (۱۲۹۲ تا ۱۲۹۴) و تلاشش درحفظ بی طرفی ایران در دوران جنگ بود، تأسیس سپاه تفنگداران جنـــوب بـــه نظر او حـــق حاکمیّت ایران را زیرپا مینهاد، وی درضمن از همکاری باکنسول انگلیس درشیراز خودداری کرده بود...». [۲۱٤]

اینک با توجه به نوشته ها ومدارکِ یاد شده در پیوند بارفتار وبرخورد نمایندگان سیاسی بریتانیا با دکترمصدق و مخبرالسلطنه، پرسش این خواهدبود که آیا به مخالفان دکترمصدق بایداین حق را داد که نامبرده را ازعوامل ویا موردعنایت دولت بریتانیا بشمار آورند، آنچنانکه مخالفان رضاشاه ازجمله دکتر مصدق، رضاخان را دررابطه ای جابرانه (force majeure) با ژنرال آیرونساید متهم میکنند؟ بویژه زمانیکه میبینند کلنل فریزر فرمانده نیروی اس - پی - آر به او پیشنهاد میکند که زعامت یک دولت مستقل جدا شده از پیکر ایران را به عهده بگیرد که حکایت از اعتماد فرمانده نامبرده (مُجری بخشی از سیاست دولت انگلستان درایران) به دکتر مصدق دارد؟

دکتر مصدق، مینویسد: «... کلنل گفت؛ "آیا تصورمیکنید ایالت فارس از ایران مُجزّا شود وشما درفارس یک دولت مستقل تشکیل بدهید؟" گفتم بهیچوجه... ایشان سپس بدنبال این مطالب چنین ادامه میدهد: ... نظر اصلی فریزر این بود که من با دولتی که روی منافع خارجی تشکیل شده بـــود بسازم [یعنی با دولت کودتا] و مخالفتم سبب نشود که دیگران بمن تأسّی کنند ونقشه سیاست خارجی را خُنثی نمایند...». [۲۱٥]

مُبتدا و خبر چنین عباراتی که دکتر مصدق، در کتاب خاطراتش آورده است بهیچوجه باهم همخوانی ندارد، چگونه میتوان با اعلام استقلال و مُجزا شدن از پیکرایران که دررأس آن بنا به پیشنهاد فریزر (بخوانید دولت انگلستان) دکتر محمد مصدق قرار میگرفت، به سازش با دولت مرکزی تعبیر کرد، به زبان ساده تر آیا جدا شدن ازایران ودولتی مستقل تشکیل دادن یعنی سازش با دولت مرکزی!؟ و این درست بدان میماند که گفته شود با استقلال آذربایجان به رهبری "پیشه وری" و

---

[۲۱۳] - برآمدن رضاخان و... - ۱۰۶

[۲۱٤] - ایران درعصر پهلوی، دفتریکم. ۱۰۸

[۲۱٥] - خاطرات وتألمات. ۱۲۸

جدایی آن سرزمین از پیکر ایران، هدف سازش با دولت مرکزی بوده است! [۲۱۶]

حتااگر بپذیریم آنچه که منظور دکتر مصدق بوده باجمله بندی های درست نتوانسته است بنویسد، اینگونه تفسیر کنیم که هدف "فریزر" از آن پیشنهاد چنین بوده که با جدایی فارس از پیکر ایران، ایشان کاری به کودتا وکودتاچیان نخواهد داشت ومخالفتی هم نخواهد کرد و دیگران نیزبا کودتا ازدرمخالفت برنخواهند خاست و آنگاه دولت انگلستان بهدف خود دربرپایی کودتا خواهد رسید ووو - که اگربه راستی منظور دکتر مصدق این چنین بوده باشد، میبینیم که دیدگاهی نادرست است، چرا که باهمه مخالفتش درآغاز با کودتاچیان، واستعفا ازمقام والیگری وسرپیچی از دستور دولت کودتا، مخالفت هیچ والی را بر نیانگیخت، وانگهی اگربپذیریم که کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بنا بخواست وطرح دولت انگلستان بوده و به زعم دکتر مصدق وسایرمخالفان رضاشاه، با پیروزی کودتا، تسلط دولت نامبرده بر تمامی اوضاع سیاسی واقتصادی ایران تأمین میشده است، چه نیازی به جدایی بخشهایی از پیکر ایران بود؟ اما از آنجا که هدف دولت انگلستان باتوجّه به شرایط بحُرانی ایران و برقراری رژیم کمونیستی در روسیه بدون تردید تجزیهٔ بخش جنوبی ایران (فارس و کرمان و خوزستان) بوده است که چندی پیش ازپیشنهاد به دکتر مصدق نیز پیشینه داشته است (به فرمانفرما)، بنابراین همانگونه که پیش از این نیز اشاره شده است، هدف دولت انگلستان یا به روی کار آوردن "نصرت الدوله" بود و یا تجزیهٔ ایران نه طرح واقدامی برای برپایی کودتا بدست رضاخان میرپنج، چهره ناشناخته برای دولت انگلستان.

در زمان والیگری عبدالحسین میرزافرمانفرما در فارس، پیشنهاد تجزیهٔ فارس ازسوی کنسول انگلستان درآن ایالت به نامبرده شده بوده است که ازطریق سفارت آلمان برملا و در روزنامه «ایران» درهمان زمان به چاپ رسیده بود که هدف جدّی دولت انگلستان را ازتجزیهٔ ایالت فارس ازپیکر ایران به روشنی نشان میدهد.

میرزا ابوالقاسم خان کحال زاده، در کتاب خاطراتش دراینباره به مطالبی اشاره میکند که بسیارجالب است و دراینجا تنها به چکیده ای ازآن به هدف طولانی نشدن گفتار اشاره میشود، او مینویسد: «... دراواسط ماه شعبان ۱۳۳۶ قمری مطابق خرداد ماه ۱۲۹۷ شمسی و ماه می ۱۹۱۸ میلادی، هرچند شب یکبارکه من از سفارت آلمان به مقصد منزل خارج میشدم، درکوچه برلین به یکی ازمستخدمان سفارت

---

[۲۱۶] - احتمال این دارد که خواسته باشند (چه خود مصدق و چه پس از او) کتاب دردست را دستکاری و خواسته باشند منافع <وجیه الملله> بودن مصدق را حفظ بکنند ناشیانه سروته جمله گم شده باشد. ویراستار

انگلیس برمیخوردم که بامن درکمال ادب ونزاکت سلام وتعارف وگفتگو میکرد ویکی دوبار از اخبار جنگ سؤالاتی کرد و از شارژدافر آلمان احوال میپرسید.

شبی بمن گفت: آقای منشی باشی، من یک ایرانی وطن پرستم وبیست سال است درسفارت انگلیس خدمت میکنم ودرجریان مشروطه وتحصّن مشروطه طلبان در آنجا خدمتگزار ایرانیان بودم وانگلیس را حامی مشروطه طلبان میدانستم، اکنون که انگلیسیها باروسها متفق شده و این مظالم را نسبت به ایرانیان روا داشته اند، آرزو دارم به سهم خود از این بدرفتاری آنان انتقام بگیرم وتصمیم دارم قسمتی از اسرار سفارت انگلیس را به شما (آلمانها) بدهم ویقین دارم که شما هم سرّ مرا فاش نخواهید کرد. من به حرفهای او گوش میدادم ولی میترسیدم با او سخنی بگویم، مبادا دامی برای گرفتاری وآلودگی من گسترده باشد... اوراقی که از اطاق اسکات [مستشار سفارت انگلیس درتهران] به وسیلهٔ آن شخص برای ما میرسید روی کاغذ بسیار نازک وبه خط بسیاردرشت و با مداد کُپیه بود و نشان میداد همان اوراقیست که تلگرافچی هند و اُروپ پای دستگاه تلگراف، به زبان انگلیسی میگرفته و فوراً برای سفارت انگلیس میفرستاده است ودرواقع مسوّده شده وپاکنویس نشده بود که بعداً در سفارت سانسور وپاکنویس میشد... تا اینکه یک شب بمن گفت: امروز در اطاقهای سفارت ازفارس وشیراز خیلی گفتگو بود، هرچند من ازمطالب چیزی نفهمیدم، ولی قطع دارم که چیزمهمی ازشیرازرسیده است.

من مثل همیشه کاغذ بسته رابه سفارت آلمان آوردم وآنچه گفته بود به آقای "زومر" گفتم وتأکید کردم که باید در بین کاغذ پاره ها امشب چیزمهمی باشد. آن شب چهارشنبه ۹ رمضان ۱۳۳۶ قمری مطابق ۲۹ جوزا (خرداد) ۱۲۹۷ شمسی و مطابق ۱۹ ژوئن ۱۹۱۸میلادی بود.

من بادقت کامل خرده کاغذها را پهلوی هم میچسباندم وآقای زومر، هم فوراً میخواند... تا اینکه یک قطعه کاغذ برنگ آبی آسمانی پیدا کردیم که روی آن اسمی از فرمانفرما نوشته شده بود... که آقای "اسکات" بخط خود تلگراف رمزی را کشف و مُسوّدهٔ آن را پاره کرده بود و در سبد ریخته بود، آقای "زومر" باخواندن این کاغذ بمن گفت: انگلیسها بزرگترین خیانت را نسبت به استقلال وتمامیّت ارضی ایران مرتکب میشوند. این رمز تلگراف ژنرال قنسول انگلیس در شیراز به وزیر مختار انگلیس و به این شرح بود: وقت آن رسیده است به وعدهٔ خود وفا کنیم وبه فارس استقلال داخلی داده شود وامارت آن به فرمانفرما وپسران واگذارگردد... او بمن گفت: من باید این ورقه را پاکنویس کنم وشمابایدآن را همین امشب به نظر آقای مُعین الوزاره

(حسین علاء) برسانید وکسب تکلیف کنید. من بیدرنگ به منزل آقای علاءالسطنه پدر آقای "معین الوزاره" عزیمت نمودم وایشان مرا در اطاق دفترشان پذیرفتند... بدون مقدّمه کاغذ را به ایشان دادم، ایشان دوسه بار کاغذ را با حیرت فراوان خواندند ودرحالیکه اشک درچشمانش جمع شده بود گفت: انگلیسیها میخواهند فارس را هم مثل بحرین کنند... گفت خدا خواست که این کاغذ قبل از اقدام وشروع کاربه دست ما افتاد و ما را بیدار کرد که بدانیم چه نقشهٔ شوم و خائنانه ای کشیده شده است، حالا من بشما مطلبی را دیکته میکنم، باید آن را به نام ابلاغیّهٔ سفارت آلمان فردا منتشر نمایید. آقای مُعین الوزاره بمن سفارش کرد که باید این ابلاغیّه بر کاغذ مارک دارسفارت امپراتوری آلمان نوشته ومُهروامضاء شود وهمین امشب به آقای سید حسین اردبیلی مدیر روزنامه "ایران" برسد و از قول من بگویید: بی هیچ معطلی در روزنامه فردا چاپ ومنتشر کند، ضمناً چند سد نسخه از روزنامه ایران راهم خودتان بگیرید ونگاهدارید تا بعد از توقیف روزنامه، به دربار وسایرمقامات صلاحیّت دار ودوستان وآشنایان داده شود... جریان را برای ایشان [زومر] حکایت کردم و بیدرنگ شرح زیر بنام ابلاغیّهٔ سفارت آلمان تهیّه شد:

ابلاغیّهٔ سفارت امپراتوری آلمان

«دراین موقع که دولت امپراتوری آلمان طبق مواد قرارداد (برست لی توفسک) استقلال و مامیّت ایران را تضمین نموده، ژنرال قنسول انگلیس از شیراز پیشنهاد کرده است که موقع آن رسیده تحت ریاست یا نیابت سلطنت "فرمانفرما و پسران" استقلال داخلی به فارس داده شود.

بتاریخ بیستم ژوئن ۱۹۱۸-

کفیل سفارت امپراتوری آلمان زُمر»

من و آقای سید حسین اردبیلی، تاصبح در چاپخانه ماندیم و نگذاشتیم احدی از اعضای چاپخانه ازآنجا خارج شود و وقتی روزنامه چاپ شد... ساعت ۷ یکباره فریاد روزنامه فروشان در شهر بلند شد که فریاد میزدند: "ابلاغیّهٔ سفارت آلمان... استقلال..ایالت فارس" مردم درخرید روزنامه به یکدیگر سبقت میجستند. یکساعت بعد پلیس سوار و پیاده و مأموران تأمینات (آگاهی) روزنامه های ایران را از گوشه و کنار جمع وتوقیف کردند.

سفارت انگلیس در تاریخ ۲۱ ژوئن ۱۹۱۸ (۳۱ خرداد ۱۲۹۷) ابلاغیّه ای در تکذیب خبر مندرج درروزنامه ایران را به این شرح صادرمیکند:

«در خصوص خبر مندرج در جریدهٔ ایران درطیّ ابلاغیّهٔ سفارت آلمان، مبنی براینکه در خصوص استقلال داخلی فارس وجنوب ایران پیشنهادی بعمل آمده است، سفارت انگلیس خبر مزبور را تکذیب میکند واظهار میدارد که از طرف قنسول انگلیس درشیراز ابداً چنین پیشنهادی نشده است، سفارت انگلیس ۲۰ژوئن۱۹۱۸ »

چند شب بعد مقداری کاغذ پاره از سوی همان پیشخدمت سفارت انگلیس به دست کحال زاده میرسد که پس از ترجمه به عنوان ابلاغیّهٔ دوم سفارت آلمان در روز ۲۳ ژوئن ۱۹۱۸ (۲ تیر ماه ۱۲۹۷) به این شرح انتشار مییابد:

«سفارت انگلیس تکذیب موضوعی را که سفارت امپراتوری آلمان این چندروزه راجع به نیّت وتصمیم دولت اعلیحضرت بریتانیا در اعلان استقلال داخلی جنوب ایران نشر واشاعت داد، حتم وواجب پنداشت.علیهذاسفارت امپراتوری آلمان بانهایت اجبار خود را مُلزم دید ذخیره ای را که دراین قضیّه تاکنون درنهانی محفوظ داشته بود بالمأل ابراز نموده برای ثبوت مطلب، ترجمهٔ یادداشتی که از آقای اسکات، مستشار سفارت انگلیس به عنوان سر والتر بارتلو، آتاشه همین سفارتخانه رسیده برای استحضار عامه منتشر سازد: وزیرمختار ازشما متمنی است که دردفترخانه خودتان به آقایان اهمیّت عدم اظهار واختفای پیشنهاد تلگراف صبح (کاف) را، اگر دیده اند، درخصوص فرمانفرما، واعلام استقلال جنوب ایران، بفهمانید، اگر دشمنان ما از این مسأله چیزی بشنوند اهمیّت وجهه را بدان استناد داده اظهار خواهند نمود که زمینه تقسیم وتجزیهٔ ایران را تهیّه میکنند. یادداشت مزبور که خود ناطق قضیّه است هرگونه شُبهه را از اطراف حقیقت مندرجات ابلاغیّهٔ اخیر سفارت امپراتوری آلمان برطرف میسازد وشک وتردیدی نیز در نیّات وتصمیمات دولت اعلیحضرت بریتانیا نسبت به ایران باقی نمیگذارد.

تهران ۲۱ ژوئن ۱۹۱۸ کفیل سفارت امپراتوری آلمان زُمر»

سفارت انگلیس با آنکه قبلاً خبر مورد اشاره را بطور کلی تکذیب کرده بود، در برابر ابلاغیّهٔ دوم سفارت آلمان ناگزیر میشود کاسه کوزه ها را بر سر پیشنهاد دهندگانی ناشناس و روزنامه ایران بشکند و ابلاغیّهٔ ای باین شرح صادر کند:

«در شمارهٔ ۲۶۰ جریدهٔ ایران مورخ ۲۱ ژوئن ۱۹۱۸ ترجمهٔ ابلاغیّهٔ سفارت انگلیس مندرج بود، چون ترجمهٔ مزبور که از طرف ادارهٔ روزنامه شده کاملاً صحیح نبود لهذا در سفارت انگلیس ترجمه شده و

از این قراراست: چون سفارت آلمان مأخذ اظهاراتی را که به سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان نسبت داده شده بود که میخواهند در جنوب ایران حکومت مستقلی برپا نمایند مکشوف داشته اند لهذا سفارت اعلیحضرت پادشاه انگلستان لازم میداند که بوسیلهٔ اظهار مختصری از چگونگی واقعه رفع این جعلیّات بیهوده را بنماید. چنین پیشنهادی در شیراز به قنسول اعلیحضرت پادشاه انگلستان شده بود ودر پیشنهاد مزبور "فرمانفرما" را برای حکومت آتیه موهومی شخص مناسبی دیده بودند و قنسول مشارالیه معمولاً این مطلب را به سفارت اطلاع داده بود چون این مسأله مستقیماً باسیاست دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان که کراراً اظهار داشته اند استقلال و مصونیّت مملکت ایران را محترم میشمارند مخالف بودبرحسب لزوم فوراً ردّشد». [۲۱۷]

با اندک توجّه به گزارش کنسول انگلستان درشیراز، آنجا که میگوید: «موقع آن رسیده به وعدهٔ خود وفا کنیم وبه فارس استقلال داخلی داده شود وامارت آن به فرمانفرما وپسران واگذارگردد»، بروشنی بیانگر این نکته است که «رسیدن موقع بر پایه وفا به وعده»، در دستور کار کنسول از سوی مقامات عالی تری بوده است، تا جاییکه چندی بعد همین پیشنهاد به دکتر مصدق میشود، و در این پیشنهاد یقیناً دکتر مصدق را از محارم میپنداشته است.

کحال زاده، در کتابش در پیوند با تِم مزبور به نکته ها ومطالب جالب تری اشاره میکند که خواندنی و بسیار آموزنده است که به بخش کوتاهی از آن تا آنجا که در پیوند به تم نوشته بود، اشاره شده است.

لازم به یادآوری است که غرض وهدف از اشاره به والیگری دکترمصدق و تماس وی با مأموران بریتانیا، درزمان سُلطه فائقه آن کشور برکشورما بویژه در بخش جنوبی ایران، چیزی بجز پیراستن از کج خیالی ها نیست، بدین معنا که هم صحبتی ویا تماس ومُشاوره با مأموران ونمایندگان دولتهای بیگانه، حتا به صِرف پیشنهاداتی از سوی آنان، صِرفاً به نشانه عاملیّت ومُزدوری نیست، اما متأسّفانه مخالفان هر شخصیّتی از هر طیف، که همواره به دنبال پیرایه بستن وتُهمت زدن بوده اند و هنوز میباشند، چون از برای شان هدف وسیله را توجیه میکند، اینگونه تماس ها و مُراوده ها و گفته ها ونوشته هارا، به وابستگی ومُزدوری بیگانه تبلیغ میکنند، همانگونه که درباره رضاشاه وکودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و قرارداد نفت در سال ۱۹۳۴، که متأسفانه آن کسان که به غیر از حزب توده، از هیچگونه تُهمت و ناروا گویی نسبت به رضاشاه دریغ نکردند، از جمله دکتر مصدق وشیفتگان او بودند وهستند! دکتر مصدق باقبول مقام والیگری فارس و با همه

[۲۱۷] - دیده ها وشنیده ها. ۳۳۱تا۳۳۴-۳۳۹تا۳۴۱- ۳۴۵و۳۴۶

همکاری نزدیک با نیروی نظامی غاصب انگلستان، شخصیّتی بیگانه ستیز و خدمتگزار به میهن و مردم آن تبلیغ میشود، ورضا شاه با آنهمه خدمات ارزنده وبیگانه ستیزی که بالاخره به سقوط او مُنجرگردید، عامل بیگانه قلمداد میگردد!

شگفت اینکه زمانیکه برخی از هواداران دکتر مصدق، به اینگونه اسناد و شواهد میرسند، یا به روی خود نمیآورند و یا آنرا نادرست ودسیسه ای برای لطمه زدن به دکتر مصدق برمیشمارند، اما درعین حال مثلاً نوشته ژنرال آیرونساید در دفتر یادداشتش را، باین شرح که: «میل دارم همه مرا طرّاح کودتا بشناسند» و یا: «تصور میکنم من فقط حرفش را زده ام» را بارها وبارها با بوق وکرنا و با آب و تاب تبلیغ وعنوان کرده ومیکنند، حال آنکه همانگونه که پیش ازاین اشاره شده است، با تجزیه وتحلیل عبارت نخست در مییابیم که از قوّه به فعل درآمدن کودتا بدور از باور حتمی اوبوده وعبارت بعدی نشان میدهد که برای ارضاء حس خودخواهی خود، این چنین نوشته است، بدیهی است از نظر داوری بی طرفانه، مُنصفانه نخواهد بود که کوشش دکتر مصدق درهمراهی بامبارزان راه ملی شدن صنعت نفت از هر طیف ومقام ومُغتنم شمردن شرایط زمان بهنگام نمایندگی مجلس شورای ملی وسپس ازقوّه به فعل درآوردن قانون ۹ ماده ای طرز اجرای ملی کردن صنایع نفت در زمان نخست وزیری اش که مُنجر به خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس گردید را نا دیده گرفت، حتا با در نظر گرفتن اشتباهاتی که به شهادت کارشناسان اقتصاد نفت در پایان ندادن ماجرا، بویژه خودداری از پیشنهاد مشترک دولت آمریکا و انگلیس وازدست دادن منافع شرکتهای تابعه که مُنجر به زیان های هنگفت مالی شده است (که به آن خواهم پرداخت)، و او را بخاطر ایام والیگری او در فارسِ زیرسُلطه انگلستان وتماس نزدیک وی با مأموران آن دولت (سیاسی و نظامی مستقر در فارس) وابراز رضایت آنان ازوی، ایشان را بدین لحاظ عامل و وابسته دولت نامبرده دانست و سرزنش کرد.

اما رضاخان، یک سرباز و ابوابجمع نیرویی بود که بخاطر دسیسه ودخالتهای بیگانه بگونه ای که شرح آن گذشت، به وضع اسفباری شکست خورده بود واو با باقیمانده نفرات زیرفرمانش که از مهلکه جان بدربرده بودند، توانسته بود با عبور از مانداب‌ها وجنگلها، از بیراهه ها، خود وافرادش را بقصد عزیمت به تهران، به منجیل برساند، که نیروی زیر فرمان ژنرال آیرونساید مانع از عزیمت قزاقهای بی ساز وبرگ واسلحه به تهران میشود.

رضاخان، وسایرافراد نظامی درچنان وضع وشرایط شوریده حالی، چه عکس العملی جُز تسلیم وپذیرش میتوانسته اند از خود بروز دهند بویژه زمانیکه میدیدند این اِسکان ونظارت فرماندهی نیروی نظامی انگلیس برقزاق ها باموافقت دولت مرکزی صورت گرفته است تا آنجا

که «سردارهمایون» فرمانده جدید نیروی قزاق که از سوی شاه برگزیده شده بود، توسط آیرونساید به افراد مُستقر در اردوگاه آقابابا معرفی میشود.!؟

باید توجه داشت که رضا خان، یک نظامی بود و خود را تابع مقرّرات و نظامنامه ویژه صنف خود ودولت مرکزی وشاه میدید، ازسویی دیگربرخلاف آنچه که از برای دکتر مصدق ودیگران که در مناصب نظامی گری نبودند، تمرّد یاکناره گیری امکان پذیر بود، ازبرای رضاخان درصورت تمرّد، امکان خروج از اردوگاه تا زمانیکه آن نیرو ازکنترُل نیروی spr بیرون نیامده بود فراهم نبود، ژنرال آیرونساید برای خروج بی درد سر قوای خود از خاک ایران، به آماده سازی قزاقها که به ابتکارشخصی وبه قول خودش با دست زدن به قمار، قزاقهای عاصی و آشفته حال برگشته ازجنگ را در دهکده آقابابا گرد آورده بود، بدنبال افسری با جُربُزه و شجاع ازمیان افسران لشکرقزاق مستقر در آقابابا بود تابا خیالی راحت بتواند نیرویش را بدون واهمه ازکمونیستهای مُستقر در شمال ایران ویا برخورد باآنها، از خاک ایران خارج کند ودرعین حال نیز نگران بوداینکه مبادا رضاخان در آن بُرهه حسّاس ازپشت به قوای او بتازد، چرا که اوج میهن پرستی و تنفّر ُاو از بیگانان رابخوبی دریافته بود، ضمناً بخوبی آگاه بود که درگیری با قزاقها به هنگام خروج نیروی زیر فرمانش ازایران، نیروی عظیم کمونیستهای مترصّد داخلی و روسی را به محل منازعه خواهد کشاند ودولت وستاد کل ارتش بریتانیا ازاین درگیری بطور جدّ احتراز داشته است که دربخش دوم این گفتار به آن اشاره شده است.

آیرونساید، با رویداد کودتای سوم اسفند، آن هنگام که در بغداد بسر میبُرد، در دفتر خاطراتش مینویسد: «آنچه ایران به آن احتیاج داشت، یک رهبر بود، شاه جوان تنبل و بُزدل بود و همیشه ترس جان خودش را داشت، برخورد کوتاه من با او مرا واداشت که فکرکنم او همیشه درآستانه اتّخاذ این تصمیم است که به اروپا بگریزد و ملتش را بحال خود رها کند، درآن سرزمین من تنهایک نفر را دیدم که توانایی رهبری آن ملت را داشت، او رضاخان بود، مردی که عنان اختیار تنها نیروی مؤثّر نظامی کشور را دردست داشت...». [۲۱۸]

با تحلیلی درباره آنچه که آیرونساید در پیوند با کودتا و در گفتگو با رضاخان داشته است، بروشنی درمییابیم که این آیرونساید نبود که فکر کودتا را دردماغ رضا خان جا انداخته بود، همانگونه که پیش از این اشاره شد، این فکر و دغدغه از سالهاپیش در سر او بود و به دنبال شرایط مناسب ومقدورات میگشت واین امکانات ومُقتضیّات

---

[۲۱۸] - **خاطرات وسفرنامه ژنرال آیرونساید. ۷۹**

با احراز فرماندهی قزاقهای مستقر در آقابابا و به گفته آیرونساید "تنها نیروی مؤثرنظامی" و همچنین درحال خارج شدن نیروی نظامی بریتانیا از ایران، ازبرایش فراهم شده بود و همانگونه که دیدیم آیرونساید هیچگونه دستوری برای برپایی کودتا نداشت، اگرچه از نیّت رضاخان آگاه بود، اما درصورت پیروزی یا عدم پیروزی رضا خان، او شخصاً نه چیزی بدست میآورد ونه چیزی را ازدست میداد، چون دراینباره مأموریتی به او واگذار نشده بود، بویژه در زمان رویداد کودتا او در بغداد بسر میبُرد، وانگهی اگر او عامل کودتایی بود که از سوی دولت انگلستان چنین مأموریتی باو داده شده بود، حال که کودتا انجام شده بود میبایست از سوی دولت متبوعش مورد تشویق وارتقاءِ مقام قرار میگرفت، حال آنکه در دفتر خاطراتش و یا اسناد انتشار یافته دولت مزبور چنین چیزی دیده نشده است، بویژه که میبینیم پس از آگاهی از رویدادکودتا، دردفتر خـــاطراتش نوشت: «... من اطمینان یافتم که تلاش ســـد ساله ما برای حفظ نفوذمان درایران به پایان رسیده است...». [۲۱۹]

آیا باور کردنی است که دولت انگلستان کودتایی را درایران براه بیاندازد که منجر به از بین رفتن تلاش یک سدساله آن دولت برای حفظ نفوذشان در ایران گردد؟ و یا اگر او سرخود ویا بنا به دستور دولت متبوعش مأموربرپایی کودتایی بدست رضاخان بود، اینک که تلاش یک سد ساله انگلستان با رویداد چنان کودتایی به پایان میرسید کابینه انگلستان از سوی مجالس نمایندگی آن کشوراستیضاح نمیشد و یا حداقل ژنرال آیرونساید که در انتخاب فرماندهی قزاقها دچار اشتباه شده بود، مانند "نورمن" مورد مؤاخذه وبی مهری قرار نمیگرفت؟...

سر ریدر بولارد، مینویسد: «... چون ایرانی میل ندارد فکرکندکه سزاوار همین حکومتی است که دارد، بنابراین یک نظریّه اختراع کرده ومیگوید که انگلیسی ها شاه را به تخت نشانده اند وحافظ بقای اوهستند». [۲۲۰]

دولت انگلستان برای توجیه سیاست خود در اشغال ایران در سوم شهریور۱۳۲۰ در تاریخ ۱۴ آبان ۱۳۲۰ طیّ بیانیّه ای که از رادیو لندن پخش گردید، ضمن اعتراف به دخالت های بسیار در امور ایران پیش ازرویداد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، از جمله آورده است: «... دشمنان ما بشما [منظور مردم ایران] القائات سوء میکردند که رضاشاه را ما اداره میکردیم و هرچه میکرده بدستور مابود، ولی چنین نبود، او به حرف کسی گوش نمیداد و اگر میخواستیم از عملیّات او جلوگیری کنیم، میبایست بزور پیش بیاییم و در کار مملکت شما مداخله

---

[۲۱۹] - همان . ۷۹

[۲۲۰] - خاطرات سر ریدر بولارد. ۹۵

کنیم، و این مصلحت نبود... تا وقتی که دیدیم شیطنت آلمانها وغفلت شاه منافع ما را به خطر میاندازد، این بودکه برخلاف میل خودمان از ناچاری این اقدام اخیر [یعنی اشغال ایران] را کردیم ومیدانیدکه ماگرفتارچه جنگ هولناکی هستیم که حیات و موجودیّت ما را میخواهد ازبین ببرد ومجبوریم تاجان داریم بکوشیم...». [۲۲۱]

سر ریدر بولارد، در گزارش مورخ ۷ می ۱۹۴۱ (۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۰) به وزارت امورخارجه مینویسد: «... شاه تقریباً مورد نفرت همگان واز جمله ما است که حامیان او تصّور میشود، اقدام برای تغییر شاه وحتّی سلسله او مردم پسند خواهد بود... من شخصاً یکبار در سال ۱۹۳۹ میلادی برای تقدیم استوار نامه به ملاقات رضا شاه رفتم، و بجز دومرتبه درهرسال که بمناسبت مراسم تشریفاتی با او دیدار داشتم، هرگز هیچ ملاقات دیگری بین ما صورت نگرفت». [۲۲۲]

سر ریدر بولارد که از بی اعتنایی رضاشاه به نماینده سیاسی امپراتوری بریتانیا سخت برآشفته وعصبی شده بود، از او با قلمی تُند و تحقیرآمیز یاد میکند، و او را شاگرد مهتر میخواند و ایرانیان را نیز مردمانی فاقد اخلاق انسانی قلمداد مینماید، اما درعین حال درهمان کتاب، از پادشاه عربستان که باکمک ودسیسه دولت متبوعش به پادشاهی رسیده بود و با شیوه دیکتاتوری وبرقراری سیستم قرون وسطایی وخفقان وحکومت خانوادگی برمردم عقب مانده عربستان حکم میرانده است، اینچنین یاد میکند: "تازه از نزد سلطانی برجسته آمده بودم.."[!]» [۲۲۳]

دکتر امیراصلان افشار، در کتاب خاطراتش در معرفی بولارد، آورده است: «ساعد بعنوان وزیر خارجه قوام السلطنه، درنامه ای به سید حسن تقی زاده، -سفیر ایران درلندن-از بی لیاقتی ها و خباثت های ریدر بولارد، سفیرانگلیس درایران، گله میکند وازتقی زاده میخواهد تا به مقامات دولت انگلیس گوشزد کند که فرستادن اینگونه سفیرها به بهبود روابط دو کشورکمکی نمیکند... بله تقی زاده هم درنامه ای

[۲۲۱] - پنجاه سال نفت ایران. ۴۶۷- ۴۶۸
[۲۲۲] - خاطرات سرریدربولارد. ۹۵
[۲۲۳] - همان. ۲۸

فکرمیکنم به ساعد یابه حسین علانوشته بود: بنظر بنده، مسؤل ۸۰٪ از بدبختی ها وبلاهایی که درچندسال اخیر بر سر ایران آمده، شخص "بولارد" است که باسیاست احمقانه خود، همه کارها را خراب کرده است!». [۲۲٤]

سر ریدر ویلیـــام بولارد

بولارد همچنین از مسعود میرزا صارم الدوله فرزند ظل السلطان ویکی از گروه سه نفریِ دریافت رُشوه ازدولت انگلستان برای انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و قاتل مادرش، با احترام زیاد یاد و مرتّب از او تمجید میکند، صارم الدوله تازنده بود یکی ازمدعوّین ضیافت سالیانه سفارت انگلیس بود. [۲۲۵]

حال مقایسه کنید دخالتها و امر و نهی های نمایندگان سیاسی ونظامی بریتانیا در دربار قاجار و رضا شاه را که دراین سلسله نوشته به مواردی از آنها اشاره شده است، وآنگاه درنزد تاریخ نگاران جاعل، احمد شاه پادشاهی میهن دوست و مخالف مداخلات بیگانه قلمداد میشود و رضا شاه دست نشانده وعامل دولت بریتانیا!

سلیمان بهبودی، مینویسد: «... یکی از روزها که در خدمت بودم، سر ریدر بولارد وزیر مختار انگلیس بنابر قرارقبلی وارد محل کار اعلیحضرت شد وپس از گفتگوی مختصر و گذاشتن یک برگ روی میز اعلیحضرت (رضا شاه) گفت:

«اصرار شما برای دریافت سهم ایران از درآمد نفت دراین زمان که دولت من با مشکلات مالی شدید دست به گریبان است [درحال جنگ با آلمان نازی و ایتالیا و ژاپن] بسیارغیر دوستانه بود و دولت من این موضوع را هرگز فراموش نخواهدکرد» [۲۲٦]

---

[۲۲٤] - برگ۱۴۹ و۱۵۰ – درهمان برگ آمده؛ "ساعد دوات را برداشت که پرت کند به طرف سفیر انگلیس، بعد دوات را گذاشت روی میز و گفت: این چه طرز صحبت کردن با یک نخست وزیر است؟ چرا پایتان را روی پایتان انداخته اید واینجوری نشسته اید؟ با ادب بنشینید جلوی نخست وزیر ایران! شما دارید با نخست وزیر ایران صحبت میکنید. سفیر انگلیس که خورد و خودش را جمع وجور کرد وبعد رفت..." توجه داشته باشیم این دیگر دوران قاجار نیست بلکه دوران (پهلوی) است که زور و توهین بیگانه را برنمیتابد. در برگهای بعد به رفتار تیمسار امیر احمدی توجه کنید

[۲۲۵] - برآمدن رضاخان و... - ۴۳۸

[۲۲٦] - خاطرات سلیمان بهبودی . ۳۴۳-۳۴۴

حسن تقی زاده، در کتاب خاطراتش زیر نام «توفان زندگی» مینویسد: «... بعد از عقد قرار داد جدید [قرارداد ۱۹۳۳] مالیاتش وغیره بیشترمیشد، تابجایی رسید که درجنگ گذشته [جنگ جهانی دوم] نفت کم میرفت، چون آلمانها با زیر دریایی ها کشتی ها را میزدند، کشتی نمیرفت، کمتر [پول] میدادند، رضاشاه خیلی عصبانی شد، گفت نمیشود، باید زیاد بدهید، گفتند زیاد که حساب دارد، گفت من حساب نمیدانم، به ما چه که شما جنگ دارید، نفت ما که زیر زمین است، نمیتوانید ببرید به ما چه، آنوقت گفت چهارمیلیون پوند به ما بدهید، گفتند نمیشود، شدّت جنگ به جایی رسیدکه قشون آلمان آمده بود این طرف جزیره انگلیس در دونکرک، به دونکرک رسیده بودند و اینها خیلی مُضطرب بودند، همانوقت رضاشاه مُچ آنها را گرفت، گفتند که میدهیم، سفیرشان نوشت که میدهیم، از قراری که شنیدم خود سفیر پیاده پاشد رفت به خیابان کاخ [محل دربار پهلوی] ودم دراین کاغذ را داد، چون رضا شاه در واقع آنها را خفه کرده بود، آن دوسه سال سه میلیون یا چهارمیلیون دادند، وقتی رضاشاه از میان رفت وقشون شان آمد به ایران، دیگرگفتند نمیدهیم.

من آنجا سفیر بودم، گفتم آخر حیا کنید، حالا راه ها را بُریدید، تجارت را قطع کردید، پول راهم نمیدهید؟ اقلاً این را بدهید، من گفتم تاحالا که داده اید تا آخر جنگ بدهید، آنوقت دل شان از رضاشاه خون بود، فریزر [رییس شرکت نفت ایران و انگلیس] آمد و گفت فلانی شما هرچه میگویید ما میخواهیم مُتابعت کنیم، اما بدانیدکه از دل ما چقدر خون رفته وخون میرود، ما نمیدهیم، مارا کشتند وخفه کردند، سبب اش این بود تا مادامی که روس داخل جنگ نشده بود، هرچه میگفت [منظور رضا شاه است] چاره نبود انگلیس هم تسلیم میشد، آن روزیکه روس داخل جنگ شد، تمام شد، مُخبرین جرایدشان آن پیشتر تلگراف میکردند چه میشد اگر مُصالحه ای بکنید با روسها که آن وقت دیگراینها صدای شان درنمیآید، میدانستند که مادامی که روس هست انگلیس نمیتواند قشون وارد کند، روس هم داخل شد، آنوقت که باهم شدند و هردو به ایران آمدند، دیگراعتنایی به ایران نداشتند». [۲۲۷]

مصطفی فاتح، مینویسد: «... از همان اوایل جنگ، دولت ایران به شرکت تذکّر داد که کاهش استخراج که موجب کسر درآمد آن خواهد بود باید به یک وسیله ای جبران گردد، اولیای دولت انگلستان ومدیران شرکت خطر عدم رضایت ایران را خیلی زود احساس کرده و درصدد چاره جویی برآمدند، چندماه پس از آغاز جنگ "لرد کدمن" [رییس کل شرکت نفت ایران وانگلیس] به تهران آمده وبه دولت پیشنهاد کرد که برای دوره جنگ وبدون رعایت کاهش استخراج، مبلغ مُعیّنی بطور

[۲۲۷] - توفان زندگی. ۲۴۲

دربست به دولت ایران پرداخته شود، دولت این پیشنهادرا قبول کرد ولی برای تعیین مبلغ مدتی بین دولت و شرکت نفت مذاکرات جریان داشت، تا اینکه بالاخره به چهار میلیون لیره در سال قطع گردید، این مبلغ از حدّ اکثر درآمد دولت درسالهای قبل از جنگ هم زیادتر بود و شرکت در مقابل فشار دولت [رضا شاه] تسلیم گردید». [۲۲۸]

در تاریخ ۱۸ آوریل ۱۹۲۱ (۲۸ فروردین ۱۳۰۰) وزارت امور خارجه انگلستان به نورمن نوشت: «دولت ایران میخواهد مستشاران مالی آمریکایی را بکار گُمارد، مخصوصاً "مورگان شوستر" دعوت شده است تا ریاست یک بانک کشاورزی را به عُهده بگیرد که پایه نوعی بانک ملی درآینده بشود، ازاین گذشته خیال دارند یک دو کارشناس هم برای وزارت پست وتلگراف استخدام کنند، کُزُزن در این نامه هُشدار میدهد که این کارهاعواقب وخیمی برای منافع بریتانیا دارد، ایجاد بانک جدید به بانک شاهنشاهی [صاحب امتیاز این بانک دولت انگلستان بود که در ایران فعالیّت میکرد] لطمه میزند واستخدام اتباع آمریکایی دروزارت پست و تلگراف برای مصالح انگلستان که مالک خط تلگراف هند و اروپا است بی مُخاطره نیست». [۲۲۹]

سیروس غنی، در کتابش از گزارش سرپرسی لورین به ماکدونالد نخست وزیر و وزیرامورخارجه وقت بریتانیا یاد میکند ومینویسد: «... نقشه های رضاخان برای قبایل جنوب آنچنان لورین را نگران کرده بود که به تلخی دست به شِکوَه گذاشت، او در گزارش خود از جمله نوشت "... از شکیبایی ما سوء استفاده میکند، هرچه به او میدان دهی بیشتر پیش میرود، باید به اوگفت که نمیتواند همه چیز داشته باشد، هیچ چیز را مانع کارخود نمیداند مگر به صراحت به او گفته شود... با تیزهوشی ازقدرتِ طرفِ مقابل خبردارد و پیوسته دست پیش را میگیرد که عقب نیفتد». [۲۳۰]

لورین، در همان گزارش همچنین از اقدامات وسیاستهای ضدّ انگلیسی رضا خان (نخست وزیر) بمنظور جلوگیری ازفعّالیّت بازرگانی بریتانیا، نام میبَرَد، برای نمونه، اعطای امتیاز نفت به شرکتی آمریکایی و دعوت از یک شرکت آمریکایی برای احداث راه آهن وبی اعتنایی به دعاوی شرکت انگلیسی "سندیکای خط آهن ایران (PERSIAN RAILWAY SYNDICATE)" از بابت بررسی آنها درسال ۱۹۳۱، خرید وسایل تلگراف بی سیم از روسیه وکامیون ازآلمان، گفتگو با فرانسه برای ساختن ایستگاه های بی سیم، اخراج پزشکان انگلیسی از بیمارستانهای دولتی ایران، ردّ دعاوی اتباع انگلیسی درمورد حقوق

---

[۲۲۸] - ۵۰سال نفت ایران. ۳۱۴

[۲۲۹] - برآمدن رضاخان و... - ۲۸۸

[۲۳۰] - همان . ۳۲۱- ۳۲۲

کشتیرانی در دریاچه ارومیّه، انتصاب یک ایرانی بجای مدیرکل اداره پُست، خودداری ازحل وفصل دعاوی بانک شاهنشاهی، ابرازعدم مسئولیّت نسبت به انگلیسی هایی که درجاده های ایران گرفتار راهزنان شدند، طرح الغای حقوق برون مرزی (کاپیتولاسیون)، صحبت ازمالیات بستن به اتباع خارجی که درایران کار میکنند، به رسمیّت نشناختن حکومت عراق [کشور نوپایی که پس از جنگ جهانی نخست، با شکست دولت عثمانی و تسلط انگلستان بر آن سرزمین با قیمومیّت انگلستان تشکیل شده بود] کوتاهی درجلوگیری از هوچیگری ضدّ انگلیسی مطبوعات و تعدیل عناوین تشریفاتی نمایندگان خارجی هنگام خطاب آنها به زبان فارسی، پرداخته است ... و درپایان گزارشش میافزاید که: «... رضاخان ازسکوت وخویشتن داری بریتانیا بهره برداری میکند... منافع انگلیس را نادیده میگیرد...مابایدمنافع خودرابرای او روشن سازیم...». [۲۳۱]

آنچه که مایه دلتنگی لورین ازالغای تعارفات وعناوین مرسوم دربارقاجار شده بود، همانا زبان تصنُّعی و پُرتکلُفی بود که درخطاب به نمایندگان سیاسی دولتهای خارجی مورد استفاده قرارمیگرفته است!

سپهبد احمد امیراحمدی با نشان ذوالفقار

براساس گزارشهایی که لورین به وزارت خارجه انگلستان ارسال میکرده و پیام ها و دستورالعملهایی که ازسوی آن وزارتخانه به وی ابلاغ میشده است، نشان میدهدکه لورین از ابتدابا نخست وزیری رضاخان موافق نبوده است، چرا که با توجّه وآگاهی از مَنِش وخُلقیّات رضاخان وکارهایی که او برعلیه منافع دولت نامبرده انجام داده بود، براین عقیده بود که اگر او به نخست وزیری برسد دیگر کسی جلودارش نخواهد بود، وآینده نشان داد که پیش بینی لورین بدور ازواقعیّت نبوده است.

سیروس غنی، دراینباره چنین مینویسد: «... لورین شخصاً به چند دلیل موافق نخست وزیری رضاخان نبود، که دلیل ظاهری آن تردید او در مورد صحیح بودن گماشتن مردی نظامی دررأس دولت بود، تردیدواقعی لورین اگرچه برزبان نمیآورد، این بود که رضاخان وقتی رییس الوزراء شود، دیگرکسی قادر نیست جلوی نقشه های او را برای مطیع ساختن قبایل جنوب بگیرد». [۲۳۲]

---

[۲۳۱] - همان . ۳۲۱
[۲۳۲] - همان . ۳۲۱

سپهبد امیر احمدی، درکتاب خاطراتش نوشته است: «... یک روز رییس بانک شاهی همدان... از من دعوت کرد ومن بدون اینکه بدانم منظورش چیست وبه تصوّر اینکه رؤسای ادارات درشهرستانهاغالباً اینطور مجالس تشکیل میدهند، به اتفاق رییس ارکان حرب لشکر، سرهنگ آق اِولی رفتم وهنگامیکه نشستم تعجّب کردم که مدعوین او فقط دو نفر انگلیسی بودند، میزبان آن دو نفر را معرّفی کرد و گفت یکی سر پرسی لورین وزیرمختار انگلیس مقیم تهران، دیگری مستر هاوارد کاردار سفارت انگلیس است که ازتهران به عزم گردش آمده اند، هاوارد فارسی را سلیس وبی غلط تکلّم میکرد، پس ازاندکی گفت وشنود، سرپرسی لورین گفت شنیده ام که قصد دارید به لرستان حمله کنید، گفتم بله، گفت حمله به لرستان بی نتیجه است و جزاینکه قشون تازه کارِخودرا به هلاکت برسانید کاری نمیتوانید بکنید.
گفتم: من نظامی هستم وامرمافوق خود را اجرا میکنم.
گفت: میدانم ولی خواستم که شما مطلع باشید هیچ کس نتوانسته است لرستان را امن کند، شایدمصلحت هم نباشدکه وضع فعلی لرستان بیشتر از این درهم ریخته شود.
گفتم: هیچ کاری نمیشود، جز آنکه ریشه نا امنی را از بیخ و بُن برکنیم.
گفت: محال است، قدری مطالعه کنید که بعدها پشیمانی سودی ندارد و ممکن است حمله شما به لرستان موجب شود که ایلات وعشایر درسایر نقاط عصیان کنند.
گفتم: هرچه که بشودمن این فداکاری راخواهم کرد.

موقع خداحافظی، سرپرسی لورین که ابتدای ملاقات بامن گرم گرفته بود، با سردی دست داد و از هم جداشدیم». [۲۳۳]

کلایو(clive)، وزیرمختار بریتانیا که جانشین لورین شده بود، در تاریخ ۲۵ فوریه ۱۹۲۷ (۶ اسفند ۱۳۰۶) به چمبرلین وزیرامورخارجه وقت انگلستان گزارش میدهدکه: «... جُنبش مُهمی که من یقین دارم ازشخص شاه سرچشمه میگیرد، برای الغای کاپیتولاسیون، تقلیل امتیازات خارجی وازبین بُردن آخرین مزایای بیگانگان شروع شده است». [۲۳٤]

گفتنی است که اشاره کلایو به مزایای بیگانگان بی مورد بود، چرا که دراین زمان، بیگانه ای بجز دولت انگلستان صاحب امتیازاتی در ایران نبود، از اینرو نگرانی وزیرمختار نامبرده ازدست دادن امتیازاتی بود که دولت مزبور درزمان قاجارها کسب کرده بود، وگرنه

---

[۲۳۳] - توفان زندگی. ۲۰۲
[۲۳٤] - زندگی سیاسی مصدق، نگارش دکتر فؤادروحانی. ۱۴۸

ازنظر او ودولت انگلستان چه بهتر که هیچ کشوری بجز بریتانیا صاحب امتیازاتی درایران نمیبود.

در کمیسیون حل اختلاف بین نمایندگان ایران وانگلیس که باحضور رضاخان نخست وزیر و لورین در ۲۷ بهمن ۱۳۰۲ تشکیل شده بود، رضاخان مُنکر خرید اسلحه ومُهمّات از دولت انگلستان شد و افزود، اصولاً چنین معامله ای صورت نگرفته است وقضیّه صرفاً تحویل رایگان مقداری تفنگ کهنه بوده است.

لورین، میگوید که: در طول سال گذشته مرتّب از نمایندگان ایران دعوت کرده تا اسناد و مدارک این فروشها را بررسی کنند، ولی هیچکس وقعی نگذاشته است... اینک او در مقام نخست وزیری باید بتواند همه امورمربوط به انگلیس وایران را بررسی کند.

رضاخان پاسخ میدهد: او خواستار این مقام نبود و دلش میخواست وزیرجنگ بماند، اکنون بامشکلاتی که پیشینیان او بوجود آورده اند نیز بردوش اواست.

رضاخان، سپس دامنه بحث را به روابط کلی ایران وبریتانیاکشاندوازلورین پرسید که آیا تغییر اخیرحکومت انگلستان، تغییری درسیاست آن کشور نسبت به ایران بوجود آورده است، آیاسیاست انگلیس همان خواهد بود وموضوع بدهکاری ایران را همچنان به طرزی سرد ورسمی پیش مینهد ومیکوشد چک وچانه بزند، یا اینکه بریتانیا حاضر است بنشیند واین مطالب را به طرزی دوستانه مطرح سازد. گوش دهد که ایرانیان هم چه میگویند؟

رضاخان، تأکید ورزید که ایران درخلال سه سال گذشته تغییر کرده است... او توانست به لورین بفهماند که ایران را باید درهمه معاملات آتی مساوی وهم طراز خود بشمارد، ودردیداری با لورین در ۱۰ اسفند ۱۳۰۲ پس از آنکه بریتانیا درخواست رضاخان را پذیرفت ونیروهای خود را از بنادر خلیج فارس بیرون بُرد، رضاخان از همکاری لورین سپاسگزاری کرد وافزود: ایران میخواهد استقلال کامل او برسمیّت شناخته شود». [۲۳۵]

آن هنگام که رضاخان، هنوزبه نخست وزیری منصوب نشده بود، لورین طیّ گزارش ۱۷ می ۱۹۲۳ (۲۷ اردیبهشت ۱۳۰۲) به کرزن مینویسد: «... ما حال رو در روی وزیرجنگ قرارگرفته ایم، اگر ما را مجبور به مخالفت کند، بی تردید آخر سر به زور پول او را شکست

---

[۲۳۵] - برآمدن رضاخان و...- ۳۳۰

میدهیم واحتمالاً ایران راهم دراین جریان درهم میشکنیم، رضاخان مخالف ناجوری خواهد بود [درحالیکه] میتواند دوست سودمندی باشد، وی بیش ازآن میهن پرست است که آلت دست و فرمانبردار ما باشد، همانطور که فرمودید سعی خواهم کرد گفتگوی رُک و بی پرده ای بااوبکنم». [۲۳۶]

آیا پذیرفتنی است با اینچنین برخوردها وایستادگی های رضاخان دربرابردولتی قدرتمند که زمانی نه چندان دور دربرابرپرسش عاجزانه نخست وزیر وقت (وثوق الدوله) اورا حق نشناس وپرسش او را فضولی درامور بریتانیا دانسته وبه تحقیر از او یاد کرده بود، دولت مزبور را همچنان در پی رساندن رضاخان به سریرپادشاهی بدانیم!؟

تنها یک دشمنی ژرف وعنادگونه ویا ناآگاهی ازآنچه که بوده است وهمچنین عاملیّت بیگانه میتواند با وجود همه این اسناد ومدارک، رضاشاه را همچنان دست نشانده و از عوامل دولت بریتانیا قلمداد کند.

درغائله جمهوری خواهی که در نیمه سال ۱۳۰۲ به اوج خود رسیده و اعتراض روحانیان ومخالفان برقراری رژیم جمهوری را برانگیخته بود، وسبب شده بود عدّه زیادی دربرابرمجلس شورای ملی گردآمده برعلیه جمهوری شعارهای تُندی سر دهند و حضور رضاخان برای خواباندن آن بلوا و نا آرامی ها، مُنجر به برخوردهای تندرضاخان با برخی ازنمایندگان مجلس واعتراض مؤتمن الملک رییس مجلس شده بود، رضا خان تصمیم به کناره گیری وخروج از ایران میگیرد، که باپا در میانی واستمالت عده ای ازنمایندگان ورجال کشور، غائله ختم میشود ورضاخان با رأی اکثریت مجلس درمقام نخست وزیری ابقا میشود.

سلیمان بهبودی، که از نزدیک شاهد ماجرابود، دراینباره چنین مینویسد: «... در این ایام روز بروز دامنه تحریکات افرادودستجات بالامیگرفت وهرروزدسته وعده ای بنام وبهانه های مختلف جنجال به راه میانداختند و اکثر آنها هم ازطرف دربار حمایت میشدند، [دربار قاجار] بالاخره درنتیجه این اغتشاشات و با اشکالاتی که شاه در اروپا و ولیعهد در تهران به کمک وکلای اقلیّت فراهم آوردند، حضرت اشرف [منظور رضا هان در مقام نخست وزیری] مجبور به استعفا شدند، وبلافاصله شاه آقای مستوفی الممالک را به رییس الوزرایی انتخاب وتلگرافی به مجلس اطّلاع داد، ولی سروصدای مردم ازتهران وولایات بلند شد... عده ای ازنمایندگان مجلس به منزل آمده مانع حرکت حضرت اشرف شدند، فرماندهان قشون تهدید به کودتا وعدم اطاعت ازمرکز کردند و اوضاع مملکت بکلّی مُتشنّج شد.

---

[۲۳۶] - همان . ۳۲۳-۳۲۴

حضرت اشرف بطور قطع تصمیم گرفته بودند ازایران خارج شوند، ابتدا به زیارت عتبات بروند و بعداً محل سکونت دائمی خود را انتخاب فرمایند، حتّی دستور فرمودند "شیخ مهدی نجم آبادی" که همیشه کارهای رسمی وشرعی حضرت اشرف را انجام میداد، حاضر شد و وکالتنامه ای بنام سرهنگ کریم بوذرجُمهری نوشت و حضرت اشرف امضاء فرمودند... بار و چمدانها هم بسته وآماده شد، اما همچنان عده زیادی از وکلا سرراه حضرت اشرف را گرفته بودند... پس ازساعتی مشیرالدوله وموتمن الملک ومستوفی الممالک به اتفاق مُعاضدالسلطنه پیرنیا به جمع وکلا ومردم آمدند و جدّاً مانع حرکت وخروج حضرت اشرف ازمملکت شدند، در آن لحظه معلوم نشد چه مذاکراتی بین حضرات انجام یافت که حضرت اشرف ساعتی تأمّل فرمودند، اما بعداً معلوم شد مذاکرات بدین منظور بوده است که درمجلس تکلیـف تعیین شود، حضرت اشرف قبول فرمودند که بـه رودهن بروند». [۲۳۷]

سیروس غنی، مینویسد: «... احمدشاه تلگرافی از برادر خود خبر یافت که رضاخان استعفا کرده است، پس پیام زیر را با تلگراف برای رییس مجلس فرستاد: "نظربه اخبار تأسّف آوری که از ایران رسیده وتحریکاتی که سردارسپه برضدامنیّت عمومی میکند، ما اعتماد خود را از مشارالیه سلب نمودیم، لازم است اکثریّت مجلس نسبت به شخص دیگری اظهار تمایل نماید تا فرمان صادرگردد".

مؤتمن الملک، شب بعد تلگراف رادرجلسه علنی مجلس خواند، درتلگراف دومی به مستوفی ومُدرّس، شاه پیشنهادکردمستوفی نخست وزیرجدید، حسن پیرنیا وزیر جنگ، سرلشکرعبدالله امیر طهماسبی فرمانده قوا وسرتیپ امان الله جهانبانی رییس ارکان حرب (جنگ) شوند. اما اکثروکلای مجلس اعتنایی به تلگراف شاه و دستور او نکردند و با ۹۴ رأی موافق و ۶ رأی مخالف، به این دلیل که وجود رضاخان برای امنیّت وسروسامان دادن به کشورضروری است، به ابقاء اودرمقام نخست وزیری رأی اعتماد دادند و مجلس هیأتی را از نمایندگان مجلس به رودهن اعزام کرد تا رضاخان رابه تهران بیاورند وپس ازورود وی به تهران وکلای مجلس و رجال به دیدن او رفتند وانتصاب دوباره او را به وئ تبریک گفتند». [۲۳۸]

ملک الشعرای بهار، در کتاب «تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران»، از ده تن وکلای مجلس که به دیدار رضاخان رفته بودند، نام میبَرَد، امین الشریعه (ذوالقدر) ـ عمادالسلطنه (فاطمی) ـ سهام السلطان

---

[۲۳۷] - خاطرات سلیمان بهبودی. ۱۳۱-۱۳۲

[۲۳۸] - برآمدن رضاخان و... - ۳۳۷- ۳۳۸

(بیات) ـ سیدالمحققین (دیبا) ـ سردار فاخر (حکمت) ـ حاج عزّالممالک (اردلان) ـ مصدق السلطنه ـ آقا سید حسن کاشانی ـ ارباب کیخسرو ـ امیراعلم.. [۲۳۹]

آنچه که درکتاب خاطرات دکترمصدق آمده است، او میخواهد نشان بدهد ووانمود کند که گویی ایشان از دخالت دولت بریتانیا در برپایی کودتا، ازهمان ابتدا بخوبی آگاهی داشته و از همین رودر مخالفت با دولت کودتا، از والیگری فارس کناره گیری کرده بوده است، چون نمیخواسته است با دولتی که بخاطر تأمین منافع دولت خارجی برسرکار آمده بودهمکاری داشته باشد!! و... اما پرسش این است، ایشان با چنان اعتقاد و اطمینانی از دست اندر کار بودن دولت انگلستان در برپایی کودتا، وچنان ادعایی، چگونه حاضرشده بود پس از کودتا درک ابینه مستوفی الممالک ومشیرالدوله با پذیرفتن مقام وزارت، در کنار کسی بنشیند (رضا خان) که بزعم او دست نشانده واز عوامل دولت بریتانیا بود، آنهم درکنار کسی که با دارا بودن مقام وزارت جنگ وفرماندهی کل قوا، به شهادت اسناد ومدارک مسلم، با اقتدار سخن آخر را درکابینه میگفته است!؟ وطُرفه اینکه پس از چندی، باچندتن دیگر به "رود هن" میرود تا این عامل ودست نشانده بریتانیا را که از کار نخست وزیری کناره گرفته بوده است، دوباره برسر قدرت بیاورد، تعبیر این کارچیست!؟ و یا آیا نمیتوان براین باور بود که مخالفت او با رضاخان اززمانی آغاز گردید که زمزمه انقراض سلسله قاجارها و پادشاهی رضاخان مطرح وهمبستگی وتعصّبُ نَسَبی عامل اصلی مخالفت او با رضاشاه بوده است و با اینهمه تشتّتُ در رفتار و گفتار چگونه میتوان ایشان را از رأیی صایب برخوردار دانست واتهامات اورا برعلیه رضا شاه بی غرضانه تعبیر کرد؟ آیا او از دولت انگلستان دستور میگرفت؟

دکتر مصدق، درپیوند با کناره گیری اش از والیگری فارس مینویسد: «... و از مُخابره این تلگراف [بسوی احمدشاه] دونظرداشتم: یکی این بود که شاه به این جمله از تلگراف من «پیش آمدهای مُحتمل الوقوع» توجه کند و بداند که رفتنی است وبهمان مقاومت منفی که درمجلس ضیافت لندن راجع به قرارداد [۱۹۱۹] نمود اکتفا نکند واگر میرود نام درخشانی از خود در تاریخ مملکت بگذارد[!!] دیگر اینکه تصورمیشد حاج مخبرالسلطنه هدایت والی آذربایجان هم ازاحساسات مردم آن استان که از بدو مشروطه درهر مورد از ابراز وطن پرستی وفداکاری خودداری نکرده اند استفاده کند وبایک دولت ساخته وپرداخته سیاست خارجی موافقت ننماید و...». [۲۴۰]

---

[۲۳۹] - تاریخ مختصراحزاب سیاسی ایران.دفتردوم. ۷۶

[۲۴۰] - خاطرات وتألمات. ۱۲۹

دکتر محمد مصدق، باستناد کدام مدرک مُستند مدّعی مقاومت منفی احمد شاه در مجلس ضیافت لندن راجع به قرارداد ۱۹۱۹ بود!؟ ایشان از پادشاهی جانبداری میکرد و نگران نامش در تاریخ ایران و از دست دادن تاج وتختش بود که از دیدن خرابه های سیاه دُهُن وسروکلّه زدن بالُرها بیزاری میجُست! دل برای شاهی میسوزاند که کَلَم فروشی در سویس را بر پادشاهی درایران ترجیح میداد! از آینده شاهی ابراز نگرانی میکرد که دل از دیدن مناظرساحلی و زیبای نیس، و مُونت کارلو، وعشرت طلبی دراروپا برنمیکند! از شاهی دفاع میکرد که در برابر موافقت با صدور حُکم حاکمان ولایات وایالات، از آنان رُشوه میستاند! شاهی که بادیدن مرگ گروه، گروه از مردم گرسنه بخاطر قحطی، حاضر نبود گندمهای احتکاری در انبارهای خود را به دولتی که برای خرج روزانه اش ناگزیر به دریافت مساعده از دولت بیگانه بود، و باصطلاح آه دربساط خزانه اش نداشت، بدون توجّه به شرایط اسفبار دولت وملت به بهایی گران بفروشد، و با آنکه بهای گندم ها را به بهایی که خود میخواسته است دریافت کرده بود، بجای تحویل گندم ازبابت طلب قبلی اش از دولت، برداشت کرده بود! یعنی بی اعتنایی به مرگ مردم ندار وگرسنه. پادشاهی که هزینه سفرتفریحی خود به اروپا را، حتی وجهی را که بابت مُرابحه به یکی از صرافان تهران داده بود، از دولت مطالبه میکرد! شاهی که برای پُشتیبانی ازدولت وثوق الدوله بمنظور از قوّه بفعل در آوردن قرارداد ننگین ۱۹۱۹ ماهانه ۱۵ هزار تومان از دولت بریتانیا دریافت میکرده است! شاهی که برای خروج از مملکت، از دولت انگلستان اجازه میگرفته است! شاهی که از دولت بریتانیا میخواست تا تداوم پادشاهی قاجارها را پس از او تضمین کند! شاهی که برای دریافت نشان زانوبند از دولت تجاوزگر بریتانیا، به التماس افتاده بود وآن را افتخاری از برای خود بر میشمرد! شاهی که برخلاف نوشته دکتر مصدق، درضیافت شام لرد کُرزُن وزیر امور خارجه بریتانیا، طی سخنرانی موافقت خود را با انعقاد قرارداد ۱۹۱۹ و سپاس خود را بخاطر (این کمک انسان دوستانه بریتانیا)اعلام داشته بود!؟ چگونه است که دکتر محمد مصدق [مصدق السلطنه] با همه گذشت بیش از چهل سال و انتشار اسناد محرمانه و بسیاری از خاطرات شاهدان؛ همچنان در کتاب خاطراتش که درسال ۱۳۴۲ نگارش شده است، از احمد شاه به دفاع برخاسته بود؟ آیا این چنین داوری برخاسته از نا آگاهی های او نسبت به رفتارو منش احمد شاه بود یا کینه و نفرتی که از رضاشاه و جانشین او داشت؟

دکتر مصدق، با توجه به مدارک تحصیلی اش در دانش حقوق و چند دوره وکالت مجلس و آگاهی از بند، بند قانون اساسی، چگونه افتخاری را از برای احمد شاه در مخالفتش با قرارداد ۱۹۱۹ در مجلس شام وزیرامورخارجهٔ انگلستان (به فرض درستی آنچه را که ظاهراً ایشان باورداشتند) بر میشمارند که میدانسته اند قبول یا ردّ هرگونه

قراردادی با دول بیگانه منحصراً از اختیارات مجلس بوده و از حدود اختیارات شاه مشروطه خارج وبلااثر است؟

آیا براستی میتوان براین باوربود که دکتر مصدق باهمه نزدیکی نَسَبی واینکه یکی از رجال بانفوذ و نزدیک به دربارقاجار واز دولتمردان مطرح بوده است، از آنچه که دردربار ودر کشورش میگذشته است، ناآگاه بوده است!؟

آیا دفاع وتمجید از رفتار واعمال چنین پادشاهی است که تا آنجا پیش میرود که به محمد رضا شاه پهلوی توصیه میکرد تا درکار پادشاهی از احمد شاه، سرمشق بگیرد!! از روی نا آگاهی بود و یا آیا او از آنهمه رواج انتقاد وطعنه هایی که از سوی شاعران ونویسندگان ورجال میهندوست ومردم کوچه وبازار ورُشوه گیری های احمدشاه از حکام ایالات و ولایات وشایعهٔ «احمدعلّاف» در سطح جامعه بی خبر مانده بود وآیا احمدشاه، پادشاهی بود که میشد و یا بشود ازاو به پُشتیبانی برخاست؟ مصدق «حقوقدان!» یعنی اینها را درک نمیکرد؟؟ یا خودش را به کوچه علی چپ میزد تا نفرت خودرا عیان کند؟!

مجلس شورای ملی، با پذیرفتن شروطِ رضاخان، برای ادامه خدمت در مقام نخست وزیری، طی تلگرامی رأی اعتماد و انتصاب مجدّد رضا خان به ریاست وزراء را رسماً به احمدشاه اطلاع داد، احمدشاه که چاره ای جز موافقت نداشت تلگراف زیر را روز ۲۳ فروردین فرستاد: «با اینکه قانون اساسی به ماحق میداد که سلب اعتماد خودمان را از رییس الوزراء وقت بنماییم، معذلک صلاح اندیشی مجلس شورای ملی را ردّ نکرده به ولیعهد امرشد اعلام دهد کابینه را تشکیل و معرفی نماید. شاه». [۲۴۱]

سیروس غنی، به نقل ازکتاب «داستان ادبیات وسرگذشت اجتماع» نوشته شاهرُخ مسکوب مینویسد: «پس از کودتا گروهی ازایرانیان تحصیل کرده اروپا، وابسته به خانواده های اعیان در فروردین ماه ۱۳۰۰ انجمن ایران جوان را تشکیل دادند، مرامنامه انجمن شامل نکات زیربرای پیشرفت کشور بود، الغای کاپیتولاسیون، احداث راه آهن، استقلال گمرکی ایران، آزادی زنان، اعزام دانشجویان دختر و پسر به اروپا، وضع قانون جزا، محروم داشتن بیسوادان ازحق رأی، تأسیس موزه ها و کتابخانه ها وتناترها، اخذ واقتباس جنبه های مفید تمدن اروپا.

---

[۲۴۱] - برآمدن رضاخان و...- ۳۳۷- ۳۳۸

این نویسندگان ونشریّه ها وسازمانها، همه یک چیز میگفتند: "ایران از زمان حمله اعراب در سراشیب زوال بوده است، روسیه وانگلیس از سر طمع بُعد این اضمحلال را دامن زدند، پس ازسد سال سیر قهقرایی وتحقیرازجانب قدرتهای امپریالیستی، یگانه علاج، بیدارشدن مردم است وتقویت عواطف ومسلک ملی گرایی، میراث باستانی ایران را باید به ایرانیان یادآورشد، نتیجه منطقی این طرز تفکّر وجوب دولت مقتدر مرکزی است.

این پیشنهادها مجموعه ای ازعلایق مُشترک درمیان روشنفکران پدیدآورد، اینها همه خواهان دولت مرکزی مُقتدر و سپردن زمام امور بدست رهبری میهن پرست و امتحان شده بودند، همانگونه که تقی زاده بعدها گفت: «رهبربزرگی [رضاخان] پیداشد وسرنوشت کشورش رابه دست گرفت [برای انجام] بسیاری از آرمانهایی [که] در صدر انقلاب مشروطه طلبیده شده بود».

در مورد راه بُرد، خط مشی و بهترین سیاستهای اجتماعی واقتصادی وتحقّق هدف مطلوب، اختلاف نظرهایی وجود داشت، ولی رضاخان، تنهارهبری بودکه در افُق دیده میشد ونامش برسرزبانهابود، توده مردم بطورکلی ازنظر هویّت فرهنگی ملی گرا ومخالف روس وانگلیس بودند، ولی ملی گرایی آنها به مفهوم امروزی نبود، این تحوّل بعدها باتغییرات مهم سیاسی واجتماعی که درزمان رضاشاه روی داد و بویژه گسترش طبقه متوسط جدید پیشه وران، پیش آمد». [۲۴۲]

اسناد ومدارک تاریخی نیز گواه اند وجای کمترین انکار نیست که رضاشاه آن دولت مقتدری را رهبری میکردکه مورد انتظارملت ایران بویژه روشنفکران و تحصیل کرده های آن ایام بود که به بیشتر خواسته های آنان که همانا ازمطالبات میهن دوستان وآرمانهای صدرانقلاب مشروطه بود، با همه کمبودها وفقدان افراد تحصیلکرده و متخصّص درحدّ لزوم، طیّ مدت کم (۱۶سال) جامه عمل پوشاند.

اگرچه رضاشاه، به نوعی تسلط واختیار دلسوزانه برای بیرون کشیدن جامعهٔ ایرانی از آنهمه مذلت و خواری و عقب ماندگی به شرحی که پیش از این اشاره شده است، رفتار میکرد، اما مگر پیش از روی کار آمدن او در ایران دموکراسی وجود داشت که برخی باحسرت وافسوس از آن ایام یاد میکنند!؟ مگر میشد در گُستره کشوری که هرجای آن خانی و شیخی کوس لمن المُلکی میزد و از دولت مرکزی متابعت نمیکرد وهریک ازآنان، قانون خود درآوردی را درمنطقه نفوذ وزیرسیطره خوداِعمال میکرده ومُسبب نا امنی وچپاول وکُشتار بودند،

---

[۲۴۲] - همان . ۳۱۶- ۳۱۷

و یا در کشوریکه بیشتر مردم آن حتا ازسواد خواندن ونوشتن محروم بوده اند، ویا نیمی از مردم سرزمینی که از حق رأی و برابری با مردان برخوردار نبوده اند، ویا پیروی ازشریعت واحکام و رهنمودهای آن، فریضه و الزامی بوده است، دموکراسی برقرار کرد، با خواهش و تمنا؟ که حتا با برقراری مشروطه با همه کوششی که بسیاری از دست اندرکاران برای وضع قوانین دموکراتیک بکار بردند، موفق نبوده اند.

معنا ومفهوم دولت مُقتدر مرکزی که همه بخاطر شرایط نامطلوب آن زمان در کشور، در آرزوی روی کارآمدن آن بودند، چیست و با اوضاع واحوال آن ایام چگونه دولتی میبایست برای تأمین این آرزو برسر کار میبود؟

رضا شاه، بخاطر شرایط موجود و پیشبُرد اهداف همه آنان که دل شان از نابسامانیها وآشفتگی ها و دخالت پنهان وآشکار بیگانگان وعدم امنیّت واستقلال و خطر ورشکستگی و سقوط کشور، پُرخون بود، برای از میان برداشتن آنهمه مشکلات ونابسامانیها، دموکراسی را در قالب چنان جامعه ای امکان پذیر نمیدید و این یک واقعیّت و دیدگاهی ثاقب بود، چه شاهدی مُستند تراز روی آوری هم میهنان ما به آخوندها در سال ۱۳۵۷ و رأی نود و هشت در سدی [قلابی] به برپایی رژیمی مذهبی آنهم در نیمه دوم سده بیستم وافزایش چشمگیر تحصیلکردگان!؟

باهمه این حال برای رسیدن به دموکراسی موجبات آنرا با ترویج سواد آموزی برای همه حتا برای بانوان نیز که تا آن زمان بخاطر محدودیت های اجتماعی و ممانعت های مذهبی، از چنان موهبتی محروم بوده اند، فراهم ساخت وباتأسیس مدارس دولتی ابتدایی و دبیرستان (رایگان)، دانشسراها درمرکز استانها و دانشسرای عالی و دانشگاه تهران واعزام دانشجو به خارج ازکشور، وبه حساب آوردن زنان در امور اداری واجتماعی، که همواره نیمی ازجمعیّت کشوررا تشکیل داده و میدهند وتشکیل کلاسهای سواد آموزی شبانه برای بزرگ سالان، درهمه شهرها، و... در راه دستیابی هم میهنانش به دموکراسی درآینده، از هیچ کوششی فروگذار نکرده بود.

گیریم بزعم مخالفان رضاشاه، کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بنا به طرح و خواسته دولت بریتانیا بوده است، در اینصورت کدام عزیز کرده ای مورد آنهمه بی مهری ومخالفت وکارشکنی قرار میگیرد که دولت کودتا به رهبری رضاخان از سوی دولت انگلستان قرار گرفت که به شرح آن پرداخته ایم!؟ اگر چه هر انسان هوشیار و دلسوز و زیرکی که درد وعشق وطن داردوبخواهد رهبری ملّتش را برعهده بگیرد ودرخدمت مُلک وملت اش باشد، ازهرفرصت وکمکی چه داخلی وچه خارجی هوشیارانه بهره میگیرد، همانگونه که جورج واشنگتن، ژنرال

دوگل، ژنرال فرانکو، لنین، مارشال تیتو، مائو تسه تونگ، نلسون ماندلا وپرنس سیهانوک و پادشاه ژاپن و بسیاری دیگرسود جستند، اما با همه این حال دریک جمع بندی و به گواهی اسناد ومدارکی که بخشی ازآنها دراین گفتار بگونه ای گذرا وکوتاه آمده است، نه تنها رضاخان باکمک دولت بریتانیا برسرکار نیامد، سهل است که تازمان رویداد کودتا، دولت نامبرده نه تنها کمترین پیش آگاهی ازهدف رضاخان برای انجام کودتا نداشت، سهل است که چهره آشنایی نیز برای دولت مزبور نبود، و پس از رویداد کودتا، چنانکه دیدیم، دولت بریتانیا نه تنها از پرداخت مساعده ماهانه به دولت کودتا خودداری کرد، بلکه برای دریافت طلب خود از بابت پرداختهایی که به دولتهای پیش از کودتا انجام داده بود، باتوجه به شرایط بُحرانی مالی ایران، به دولت کودتا فشار میآورد تا در واریز بدهی های پیشین اقدام کند، حتّی وزیر مختار و وزیرامورخارجهِ آن کشور بارها ازرضاخان به زشتی یاد کرده اند، که این رفتارها هیچگونه مناسبتی با آنچه که مخالفان رضا شاه درمورد برپایی کودتا عنوان میکنند، ندارد، بویژه زمانیکه میبینیم "هرمن نورمن" وزیر مختار بریتانیا که بزعم مخالفان، مُجری برپایی کودتا بدستوردولت متبوع خود بود، بجای تشویق، از کار برکنار و برای همیشه ازادامه خدمت دروزارت خارجه بریتانیا محروم و زمانیکه به لندن باز میگردد، وزیرامور خارجه بریتانیا ازشدت عصبانیّت از وزیرمختارش که نتوانسته بود جلوی بروز کودتا را بگیرد، با درخواست او برای دیداربا وی، امتناع میورزد و چنان نامه ای از سوزجگرش درپیوند با رویدادکودتا وبدگویی از وزیرمختاروقت بریتانیا، به سرپرسی لورین جانشین نورمن مینویسد ودر مجلس اعیان با سر شکستگی ضمن بدگویی ازکودتا چیان سوم اِسفند، به ناکام ماندن نقشهٔ استعماری و شکستش اعتراف میکند، طُرفه اینکه پس از رویداد کودتا بود که نمایندگان سیاسی انگلستان (نورمن ولورین) دولت متبوع خودرا ازبیوگرافی وشخصیّت رضاخان آگاه میساختند!

باتوجه به اینکه گزارشهای نمایندگان سیاسی بریتانیا درایران به وزارتخانه متبوع خود، پس از گذشت مدت زمان درازانتشار یافته است، آیا پیروان مکتب "دایی جان ناپلئون" و مخالفان رضاشاه میتوانند درمیان گزارشهای آنچنانی که درباره بسیاری از دولتمردان ورجال ایران از جمله وثوق الدوله، نصرت الدوله، صارم الدوله، عین الدوله، فرمانفرما، قوام الدوله، سپهدار رشتی، سید ضیاءالدین طباطبایی و حتا احمدشاه و... مبادله شده است، سندی دایر بر وابستگی وعامل بودن رضاخان نسبت به دولت بریتانیا وعُمال آن ارائه دهند؟

دراینجا بی مناسبت نخواهد بود که در پیوند با مطالب فوق به نوشته عظام الوزاره (حسن اعظام قدسی) ازبلند پایگان وقت وزارت کشوردردوران گذشته در کتاب خاطراتش اشاره شود، او مینویسد: «یک

روز رضاشاه علی سُهیلی وزیر امورخارجه را احضارکرد وگفت : فوراً سفیرانگلیس برود وسفیرایران بیاید، این دستور یعنی قطع رابطه، احضار سفیرایران ازلندن واخراج سفیرانگلیس ازایران، رضاشاه شوخی نمیکرد.

علی سهیلی، که رسوم وزارت خارجه راخوب بلدبودمیدانست که دلیل قطع رابطه باید به طرف گفته شود، با ترس ولرز ازرضاشاه دلیل راپرسید، شاه با عصبانیّت گفت: «مگر ندیدی که درشرفیابی عید پیراهن گُلدارپوشیده بود؟» وقتی خبر بگوش سفیررسید به التماس افتادکه آنروز پیراهن اتوکرده سفید نداشته است و ناچار این پیراهن را که گل سفید روی متن سفید داشته است پوشیده و از اعلیحضرت بخواهد که زندگی سیاسی او را بخاطراین اشتباه ازبین نبرد که باوساطت و استدعای سهیلی شاه پوزش سفیر را قبول کرد، مشروط براینکه سفیر با لباس رسمی سفارت خارجه حاضرشود و رسماً معذرت بخواهد، سفیرهم به همین ترتیب عمل کرد.

عظام الوزاره، درپایان این مطلب میافزاید: این همان سفارت خانه ای است که شاه ونخست وزیران ایران بدون اجازه آن آب نمیخوردند».

تا پیش از انتشار اسناد محرمانهٔ وزارت خارجهٔ انگلستان، چندنکته سبب شده بود تا مخالفان رضاشاه که برخی از آنان از نام وشهرت ونفوذکلام دراقشار جامعه برخوردار بوده اند، باغرض ویا تکیه برشایعات، موفق شوند نقطه نظر های خود را برای مردم ناآگاه به کُرسی بنشانند که آن نکات عبارت بوداز:

۱- گردآوری واِسکان قزاقهای جان بدر بُرده از مهلکه جنگ با بلشویکها درگیلان و عازم تهران، دردهکده آقابابا، توسط نیروی نظامی انگلستان (نورپرفورِث) به فرماندهی ژنرال آیرونساید، که رضا خان نیز که فرماندهی بخشی ازآنان را برعهده داشت، ازجمله آنان بود.

۲- همراهی سید ضیاءالدین طباطبایی، انگلوفیل شناخته شده و وابسته به سفارت انگلیس با کودتاچیان بویژه احراز مقام نخست وزیری پس از پیروزی کودتا.

۳- روایتی که میرزایحیی دولت آبادی درکتابش آورده ودردهان ها نیز افتاده بودبه این شرح: «...چنانچه دریکی از جلسه های مُشاوره خصوصی که درخانه دکتر محمد خان مصدق [السلطنه!] منعقد شده بود، ازوطن پرستی صحبت بمیان آمد، او [رضاخان] [به کنایه]

گفت، مثلاً مرا انگلیسی هاسرکارآورده اند، اما وقتی آمدم بوطنم خدمت کردم...». [۲۴۳]

درمورد بند یک ودو، بقدرکفایت وتاآنجا که تفهیم منظورشده باشد، در این سلسله گفتارروشنگری شده است، اگرچه اسنادومدارک به بیش از آنچه که به آنها اشاره گردید وجوددارد.

واما درمورد بندسوم، نخست اینکه به روایات درکارپژوهش تاریخ چندان اعتماد واعتباری نیست، که شنونده اغلب آنچه را که میشنود، به میل ودیدگاه خود، به تعبیر وتفسیر وپیرایش وآرایش آن میپردازد، بدین معنی که ازآن کم ویا مطلبی برآن میافزاید واین بستگی به میزان دلبستگی ویادشمنی ونفرت شنونده نسبت به شخص موردنظرویامیزان قدرت ضبط شنوده ها درحافظه اش دارد. باهمه این حال، گیریم آنچه را که میرزایحیی دولت آبادی نوشته، عین همان عباراتی باشد که اززبان رضاخان شنیده بوده است، دراینصورت پرسش این خواهد بودکه: مگر آنچه که رضاخان ازبابت میهن پرستی خودازبابت بیگانه ستیزی وخدماتی که بدون دریافت کمترین کمک مالی و ملاحظه از دولتهای بیگانه برپایه اسناد وآثار ملموث انجام داد، گواه صادق خدمات ارزنده اونیست؟

رضاشاه، طیّ مدتی قلیل آنچه که درتوان داشت وتا آنجا که امکانات فراهم بود، در راه خدمت به میهن ازجمله برقراری امنیّت وبازسازی کشور واعتلای نام ایران و زنده کردن روح ملی گرایی وبیدار کردن غروری که سالهاخفته و فرو شکسته بود وبسیاری دیگر از کارهای پایه ای که به آنها اشاره کرده وخواهیم کرد، فروگذار نکردکه جملگی درسینه تاریخ ضبط وثبت شده است وزدودنی نیست.

اگر بپذیریم که روی کارآمدن رضاشاه نه بخاطر جَنَم وجُربُزه وشجاعت و زیرکی او ومُقتضیات وشرایط سیاسی واجتماعی زمان وبه گفته شاهرُخ مسکوب «تقدیر تاریخی جامعه» بلکه آنچه راکه پیرایه سازان به وی نسبت میدهند، به دستور و خواسته دولت بریتانیا بوده است، درچنین صورتی با همه نفرتی که اکثریت نزدیک به اتفاق مردم ایران به خاطر چندین دهه سُلطه جویی واعمال ناروا و مداخلات بیجا وغیرشرافتمندانه وتجزیه بخشی از خاک ایران توسط آن دولت، در ژرفنای قلب خوددارند که بزودی وآسانی زدودنی نیست، جاداردازبابت همین یک کار، یعنی روی کارآوردن رضا خان، ازدولت نامبرده سپاسگزاری شود.

---

[۲۴۳] - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۳۴۳

ولادمیر ایلیچ لنین، نخستین رهبر ودبیرکل رژیم کمونیستی روسیه که از محبوبیّت ویژه ای نه تنها درروسیه بلکه نزد همه کمونیستهای جهان برخوردار بوده است، اگر کمک مؤثر ویلهلم دوم، امپراتور آلمان ومارشال لودندُرف، فرمانده نظامی آلمان درجبهه شرق درجنگ جهانی نخست نبود، لنین هرگز به آن جایگاه نمیرسید و همچنان درتبعید بسر میبُرد.

لنین، به پاداش این کمک نه تنها روسیه را از ادامه جنگ باآلمان وبریدن از متفقین آن کشور درجنگ با آلمان بازداشت، بلکه بموجب معاهده «برست لیتوفسک» امتیازات ارضی زیادی را به زیان روسیه به آلمان بخشید که اگرآلمان در جنگ با متفقین پیروزشده بود، این اراضی در تصرّف آلمان باقی میماند وآن دولت ازامتیازات دیگری هم که از سوی لنین دریافت کرده بود بهره میجست.

دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی، مینویسد: «... ژنرال لودندُرف لنین را به این منظوربه روسیه برگردانیده بودکه پس از رسیدن به مسندقدرت، کشورش را از میدان جنگ خارج وفکر اولیا نظامی آلمان را از ادامه جنگ در دو جبهه [جبهه خاور و باختر آلمان] آسوده سازد، بیرون رفتن از صف متفقین وبه پایان رسیدن جنگ در جبهه خاور، این مزیّت عمده راازچشم آلمانها داشت که درحدود یک میلیون تن ازنیروهای مُسلّح آلمانی را برای شرکت درعملیّات جبهه باختر [علیه فرانسه و انگلیس] آزاد میساخت.

در نظرمردی که آماده بود حتّی سرزمین اوکراین، ایالات نفت خیز قفقاز، کشورهای ساحلی بالتیک (لیتونی ـ لیتوانی ـ استونی) همه را دربست دراختیار فاتحان آلمانی بگذارد، تسلط روسیه براستانبول، بر بُغازهای بُسفر و داردانل، یا برشهرهای شمالی ومرکزی ایران که همگی دراین تاریخ به کشورهای مستقل تعلق داشت وفقط پس ازخاتمه جنگ قراربود ضمیمه مُستملکات ارضی روسیه گردند، آن اندازه ارزش واهمیّت نداشت که مانع از انجام نقشه اصلی اش (استقرار رژیم کمونیستی در روسیه) گردد، اوازدست دادن این غنائم ارضی را که نتیجه اجتناب ناپذیر جدا شدن روسیه از متفقین وامضای پیمان صلح جداگانه باآلمان بود، ضایعه خاصی برای کشورش نمیشمرد». [۲۴۴]

جای یاد آوری اینکه بنابرقرارومداری که درآغاز جنگ جهانی نخست بین متّفقین (انگلستان، فرانسه و روسیه تزاری) بسته شده بود، مقرّر شده بود پس از پایان جنگ وپیروزی متّفقین درجنگ با متّحدین (آلمان، اتریش وعثمانی) بخش بزرگی ازشمال ایران، استانبول، بُغاز

[۲۴۴] - سیمای احمدشاه قاجار. ۹۹- ۱۰۰

بُسفُر و داردانل، بخشهایی از شمال شرقی عثمانی (ترکیه) و سرزمینهایی درشرق اروپا به تصرف روسیه در آید، باهمه این حال، مردم روسیه بویژه کمونیستها چه روسی وچه غیر روسی، از لنین باهمه پشتیبانی های دولت های انگلیس و آلمان از بر سرکارآوردن او و از دست دادن آنهمه غنایم ارضی وحتا بخشی از خاک کشورش وبستن قرارداد حقارت بار با آلمان، و با آنهمه خونریزی ها وشقاوتها، باافتخاریادکرده ودرستایش از او چه مبالغه ها که نکرده اند!

ژنرال شارل دوگُل، رییس جمهورپیشین ومحبوب فرانسه، که پس از شکست فرانسه ازآلمان نازی درجنگ جهانی دوم، و فرار به خاک انگلستان، چندسالی درآن کشور زیرچترحمایت همه جانبه دولت بریتانیا درآن کشور بسربُرد، وکمکهای زیادی از دولت انگلستان وآمریکا بمنظور نجات کشورش از یوغ آلمان دریافت کرد و... و نهایتاً باکمک ارتش انگلستان و آمریکا وارد خاک فرانسه شد وبه مقام ریاست جمهوری رسید و از آنچنان عزّت واحترام نزد مردم کشورش برخوردارگردید که در تاریخ کم نظیر است، تا آنجا که به پاس احترام به او، بزرگترین فرودگاه هوایی فرانسه، بنامش نامیده شد و بسیاری یادواره های دیگر.

سر وینستون چرچیل، سیاستمدار معروف ونخست وزیر انگلستان درزمان جنگ جهانی دوم وپس ازآن نیز، درکتاب خاطراتش در پیوند باژنرال دوگل مینویسد: «... معهذا ماحدّاکثر کوشش خودرا برای توسعه نفوذ وقدرت وحیثیّت او (ژنرال دوگل) بکار بردیم...بعلاوه [او] فکرمیکرد که نباید روشی اختیارکند که [مردم] فرانسه تصورنمایند که او مُزدور ما است، ولذا بااینکه به انگلیس مهاجرت کرده بود و در هر زمینه محتاج کمک مابود، سعی کرده بود نسبت به ماتُند وخشن باشد، آری برای اینکه فرانسویان تصور نکنند او چون عروسک خیمه شب بازی دردست ما است... حتّی یک روز این تاکتیک سیاسی را برای من به تفصیل شرح داد». [۲۴۵]

با همه اینها، مردم فرانسه هیچگاه نگفتند وننوشتند که دوگل را دولتهای انگلستان و آمریکا برسر کارآورده اند.

ژنرال فرانسیسکو فرانکو، دیکتاتورمعروف اسپانیا که در مراکش بسر میبُرد، در سال ۱۹۳۶ با کمک مؤثّر وهمه جانبه آلمان نازی وایتالیا فاشیست، وپس از جنگی دراز مدّت (از ۱۹۳۶ تا ۱۹۳۹) توانست دولت سوسیالیستهای متمایل به شوروی را براندازد ودرآن

---

[۲۴۵] - خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتر۱ و ۲ – رویه ۲۰۶

کشورحکومت مطلقه واستبدادی برقرار سازد معذلک نزد اسپانیایی ها ازاحترام ومنزلت ویژه برخورداراست.

ویلیام شایرر، درکتاب ظهوروسقوط رایش سوم مینویسد: «... یکی از بازرگانان آلمانی ساکن مراکش ...ازجانب فرانکو حامل یک نامه فوری [بسوی هیتلر] بود، رهبر شورشیان اسپانیا به هواپیما وکمکهای دیگرنیازداشت، هیتلر بیدرنگ گورینگ وژنرال فُن بلومبرگ را... احضارکرد ودرهمان شب تصمیم گرفته شد که به شورشیان اسپانیا کمک شود... ایتالیا بین شصت تاهفتاد هزار سربازونیز مقادیر کثیری اسلحه وهواپیما به اسپانیا فرستاد... آلمانها بعداً برآورد کردندکه درآن ماجرا نیم میلیارد مارک خرج کردند و گذشته از اعزام ژنرال، هواپیماها، تانکها، کارشناسان فنی، لُژیون کُندُور (condor legion) را نیز به اسپانیا فرستادند، لُژیون کُندور یک واحد هوایی بود که شهر گوئرنیکا (guernica) اسپانیا وساکنان غیرنظامی آن را از صفحه روزگار برانداخت...». [۲۴۶]

ژنرال فرانسیسکو فرانکو

با آنکه ژنرال نامبرده تا پایان حیاتش با رَوِش دیکتاتوری بر اسپانیا حکم راند اما پس ازمرگش باهمه کمکهای مؤثر وکارساز دولتین آلمان وایتالیا از او به جهت برسرکار آمدنش، دراسپانیا از وی بااحترام ویژه یاد میشود. همو وصیت میکند پادشاه پیشین اسپانیا که تبعید شده بود جایگزین او پس از مرگش بشود.

جُرج واشنگتن، اگر کمک همه جانبه ومؤثّر دولت فرانسه نبود امکان پیروزی او برنیروی نظامی انگلستان وبیرون راندن آن نیرو ازخاک آمریکا به آسانی و بزودی امکان پذیر نبود، نام ژنرال «لافایت» که با تعدادی از افسران فرانسوی برای کمک به جُرج واشنگتن وهمرزمان او از فرانسه آمده بود، به پاس احترام و قدرشناسی، برروی بسیاری ازشهرها ونهادهای ایالات متحده آمریکا، نهاده شده است، گفتنی است که مُجسّمه مشهور آزادی نیز که درجزیره مانهاتان درکنار

[۲۴۶] - ظهوروسقوط رایش سوم. ۳۲۷

ساحل اُقیانوس اطلس نصب شده، اهدایی دولت فرانسه بخاطر پیروزی استقلال طلبان آمریکا است. [۲۴۷]

مقام ومرتبت جُرج واشنگتن، نزد مردم آمریکا آنچنان است که هنوز هیچ رییس جمهوری در آمریکا نتوانسته است احترام ودوستی مردم این کشور را در حدّ نامبرده بخود جلب نماید، چه شهرها که بنام او نامگذاری نکردند، پایتخت، فرودگاه ها و نهادها و... که از شمار بیرون است، رایج ترین اسکناسها، مُزیّن به تمثال او است.

مائو تسه تونگ، نخستین رهبر و دبیرکل حزب کمونیست چین ومؤسس رژیم کمونیستی درآن کشور - مارشال تیتو، رهبر یوگوسلاوی پیشین - فیدل کاسترو رهبرکوبا - پرنس سیهانوک در کامبوج و ابقای امپراتور ژاپن پس از پیروزی آمریکا بر آن کشور و در سالهای اخیر، "نلسن ماندلا" و بسیاری دیگر که با کمک دولتهای بیگانه توانسته اند بر مخالفان و حکومتگران وقت پیروز شوند وبه زمامداری برسند، اما میبینیم که هیچگاه هیچیک ازآنان چون رضاشاه، با همه خدمات آشکارش، مورد سرزنش وبی مهری وبدخواهی ودشمنی وپیرایه سازی مردم شان قرار نگرفتند، سهل است که به آنان مُباهات کردند وقدرشناختند وبرصدر نشاندند، اما درمیهن ما حتی نسبت به آرامگاه و استخوانهای باقی مانده از پیکراونیز، رحم نشد! درحالیکه ثابت شده است رضا خان دست نشانده دولتی بیگانه نبود.

باز برمیگردیم به گفته رضاخان درمنزل دکتر محمد مصدق در هفته های نخستین رویداد کودتا به نقل ازکتاب دولت آبادی، که گویا گفته بود مرا انگلیسی ها آوردند... که این گفته مسبوق به باور ذهنی اغلب هم میهنان ما است، و عبارت معروف کار، کار انگلیسی هاست، درزبان مردم ما ازسالها پیش جاری وساری بوده و هست (که سناریوی جالب دایی جان ناپلئون، نگارش ایرج پزشکزاد، نیز برهمین پایه وزمینه نوشته شده است) ازاین رو با توجه به دخالت نیروی نظامی بریتانیا (نورپرفورث) در امور قزاقهاوعدم اعتراض دولت نالایق قاجار، طبیعی بود که رضًاخان نیزچون دیگران عمل ودخالت فرمانده نیروی نامبرده را بنا بدستور دولت بریتانیا تلقی کند، وبه ذهن او نرسد که

[۲۴۷] - این مجسمه با تمام وجود نمادی ایرانی و الهام گرفته از «میترا» میباشد. بسیاری از نماد های این پیکرده مانند شعاع خورشید دور سر، مشعل در دست، و صورت همگی به پیکره میترا شبیه است. ویراستار

ژنرال آیرونساید به ابتکارخود دست به گردآوری واسکان قزاقهای برگشته از شمال ایران را، دردهکده آقابابا زده است و این توهّمُ به ویژه از زمانیکه سید ضیاءالدین عامل سفارت انگلیس درتهران، بنا به خواسته آن سفارت خانه، خود را به عنوان هوادار کودتاچیان در دهکده مهرآباد همراه آنان ساخت از برای رضاخان به یقین تبدیل میشود و از آنجا که هدف وسیله را برای رضاخان توجیه میکرده است، برای رسیدن به مقصود که سالها در انتظارآن بود، با زیرکی و با استفاده ازاین فرصت، سید ضیاء را بعنوان بازوی سیاسی کودتا پذیرا شد، تا بزعم خود درصورت خودداری از پذیرش او، با کار شکنی های دولت بریتانیا در انجام کودتا، روبرو نشود، ودیدیم به محض آنکه برامور مسلّط گردید و دریافت که دولت بریتانیا کمترین دستی درپیروزی اش درکودتا نداشته حتا با آن مخالف بوده ومیباشد، باهمه جانبداری نورمن از سیدضیاء، وسایل برکناری اورا چه زود فراهم ساخت وتازمانیکه اسناد ومکاتبات سرّی وزارت امور خارجه دولت انگلستان و یادواره های بسیاری از کسان مُنتشر نشده بود، حقایق آشکار نگردید.

اغلب ایرانیان درآن زمان براین عقیده بودند که اگرانگلیسی ها مایل باشند، حتی ماه را نیز میتوانند از خرگاه فلک به روی زمین فرودآورند! از اینرو توهّمُ رضاخان ازدخالت دولت انگلیس درکارکودتا برهمین اساس وباور همگانی بود؟ یا آنکه مصدق را به تمسخر گرفته بود؟! اما دیدیم که نه تنها این مرد زیرک عامل برکناری سید ضیاءالدین گردید بلکه دربرابرمداخلات ناروای دولت بریتانیا ایستادگی میکرد و به همین خاطر دولت نامبرده درفرصتی که درجنگ جهانی دوم بدست آورده بود، به بهانه ای ازوی انتقام گرفت.

داریوش همایون، درکتاب نگاه از بیرون دراینباره چنین مینویسد: «... کینه انگلستان به رضا شاه بهتر ازاظهار نظرهای مخالفان آن مرد میهن پرست ثابت کرد که تا چه اندازه [آنچه را که درباره خدمت به میهن درمنزل مصدق ابراز کرده بود] راست گفته بوده است». [۲۴۸]

یک قائد یا شاه یا رییس جمهوری یاهر زمامداری، ممکن است با دموکراسی میانه ای نداشته باشد، امابه خاطر خدمات وکارهای ارزنده ومیهن پرستانه ای که در راستای پیشرفت وتعالی مردم کشورش انجام میدهد، باید قدر ببیند و درخور احترام باشد، رضا شاه برای سازندگی ایرانِ درحالِ سقوط وایجاد امنیّت وبرپایی نهادهای مُترقی وتعالی ایران که بستری برای آگاهی و دموکراسی درآینده بود، آمده بود و در مدت کوتاه شانزده سال به بسیاری از آرزوهای مردم با کمترین امکانات،

---

[۲۴۸] - نگاه ازبیرون.۲۱۰

جامه عمل پوشانید که براستی جُز مُعجزه نامی برآن نمیتوان نهاد، مانند ژنرال فرانکو - آتاتورک - پترکبیر- فردریک دوم وامثال اینان، که درکمالِ استبداد مصدر خدمات گرانبهایی برای مردم کشورشان بوده اند، و مردم قدرشناس میهن شان از آنان به نیکی یاد کرده ومیکنند، رضاشاه نیزاگرچه به خاطر شرایط ومُقتضیّات موجود، برای رسیدن به اهداف خود ومردمش، ناگزیر با شیوه سخت گیرانه ای حکومت میکرده است، اما باهمه این حال کارنامه خدماتش به مُلک وملت درپیشگاه تاریخ درخشان است، او در زمانی کوتاه وباهمه دردسترس نبودن امکانات کافی، بسیاری از اهداف مشروطه ومردم ایران را ازقوّه بفعل درآورد، که دردیوان زمانه و تاریخ ضبط است و زدودنی نیست.

انقلاب کبیر فرانسه، با آنهمه اعدام ها وکُشتارها ومُصادره ها، درحالیکه رهبران آن انقلاب مُدّعی برقراری دموکراسی ورعایت حقوق بشر بوده اند، نسبت به حذف فیزیکی یکدیگر به خاطر عدم تحمل نقطه نظرهای هم، درنگ نکردند، که چه سرها از میان شان به زیر گیوتین نرفت! با همه این حال، برای مردم فرانسه و روشنفکران و آزادیخواهان چون تابویی قابل تقدیس شده است، حال آنکه براساس بررسی بسیاری از پژوهشگران، فرانسه برای رسیدن به دموکراسی و رعایت حقوق بشر، به انقلابی آنچنان خونین وزیانبار، نیازمند نبود، همچنانکه در کشورهایی مانند انگلستان - نروژ - سوئد - فنلاند - دانمارک - بلژیک - هلند - سویس- اتریش وچند کشورکوچکتر اروپایی، برای رسیدن به دموکراسی ورعایت حقوق بشر، نیاز به چنان انقلابی نشد، ودیدیم حاصل انقلاب فرانسه، برپایی رژیم دیکتاتوری ناپلئون بناپارت وجنگهای دراز مدّت و پُر هزینه نفس گیر با دول اروپایی و برگشت رژیم پادشاهی به مدت بیش از چنددهه پس اززمان برپایی انقلاب گردید و از آن پس دولت فرانسه هرگز به آن اقتدار وشکوهِ پیش از انقلاب باز نگشت.

اما درباره رضاشاه که درراه تلاش برای بسط دانش اندوزی رایگان ازطریق برپایی دبستانها ودبیرستانها ودانشگاه ودانشسراها اعم از مقدماتی وعالی برای بانوان و مردان وکلاسهای سواد آموزی شبانه برای بزرگسالان واعزام دانشجو به خارج وبسیاری ازکارهای زیربنایی که زمینه ساز دستیابی به دموکراسی میباشد، ناگزیر به سروسامان بخشیدن ایران آشفته ونابسامان ازطریق گوشمالی دادن وبه اطاعت درآوردن خانها و شیوخ سرکش وچپاولگر وقلع وقمع راهزنان وباج بگیران سر گردنه ها و ازمیان برداشتن هرگونه عامل بازدارنده دراین راه شده بود، چه قشقرقی از سوی مخالفان وی از هردسته وگروه براه افتاد که هنوز ادامه دارد!

گفتنی است که رضاشاه، هیچگاه مدّعی برقراری دموکراسی وآزادی سیاسی در زمان خودش نبود، آنروز ها کسی از دموکراسی سخن نمیگفت؛ و به صراحت به وزیر دربارش (تیمورتاش) گفته بود "حزب یعنی من" اما مانیفست انقلابیون فرانسه غیر از گفته رضاشاه بود، آنان از رعایت حقوق بشر ودموکراسی دم میزدند، معذلک کُشتار انقلابیون فرانسه حتّی ازجمله حذف یاران دیروزی شان، لرزه براندام هرانسان بشردوست میاندازد، یا شرح جنایات سران رژیم بلشویکی، یعنی رهبران کشور بهشت موعودِبسیاری از کمونیستهای جهان، به نگارش کتابی بیش از چند سد صفحه نیاز خواهد بود که از تِم این کتاب بیرون است، اما با چه احترام و ستایشی ازآنان یاد شده و میشود!

سیروس غنی، مینویسد: «... فراموش نکنیم که دیکتاتوری!! رضاشاه در دوره پس از جنگ جهانی اول چیزغیرعادی نبود، درتمام آسیا یک دموکراسی برای نمونه پیدا نمیشد، و در شرق رود راین، تنها چکسلواکی بود که چیزی مُشابه دموکراسی داشت، حتّی درغرب راین هم کشورهایی چون ایتالیا واسپانیا وپُرتغال، دارای حکومت دیکتاتوری بودند و میدانیم که خود آلمان هم حدود سیزده سال بعد به چه روزی افتاد، پاره ای نویسندگان اظهارنظر کرده اند که زمامداری رضاشاه حرکت بسوی دموکراسی را که انقلاب مشروطه پایه گذاشت سرعت داد، این استدلال یک نقص جدّی دارد، دموکراسی درایران باوجود پیدایش مشروطیّت وبعدها تشکیل مجلس، هیچگاه ریشه نگرفت وهمانطور که مُحقق دیگری گفته است، رضا شاه مانند بسیاری از ملیّون بیشتر درفکر استقلال کشورش بود تا نگرانی آزادی [سیاسی] مردمش... مُهمترین هدف رضاشاه بوجود آوردن دولتی مُدرن بود، این مُستلزم وارد کردن علوم وفنون غرب واصول وموازین اداری وآموزشی واقتصادی اروپایی بود، اطرافیان رضاشاه همه هم رأی بودند که برترین وفوری ترین کارها تغییر دادن ساختارتمامی نظام قضایی وتدوین قانونهای امروزی است، بدین ترتیب اصلاح قوّه قضـایی واحداث هرچه زودتر راه آهن در سرلوحه کار دولت قرارگرفت». [۲۴۹]

میگویند رضاشاه، مشروطه را تعطیل کرد، دربرابر این مُدّعا، پرسش نخست این است که آیا پیش از روی کارآمدن رضاشاه، از سوی کدامین زمامداران و دست اندر کاران درکار مُلک وملّت، دوران قاجار به اصول و قوانین مشروطه، پای بندی نشان داده میشده است؟ دوّم اینکه آیا قوانین مشروطه براستی دربرگیرنده ِ آنچه که از یک روند دموکراسی وآزادی وبرابری ورعایت حقوق بشر در بستر جامعه حکایت دارد، همخوانی داشته است، که مخالفان رضاشاه در دفاع ازآن کمربسته اند؟ برای پاسخ به پرسش نخست از چند نویسنده وپژوهشگر تاریخ که

---

[۲۴۹] - برآمدن رضاخان و... - ۴۱۶- ۴۲۳- ۴۲۴

بعضاً درآن ایام به ظاهر برقراری مشروطه، شاهد اوضاع واحوال کشوربوده اند، شاهد میآوریم.

میرزا یحیی دولت آبادی، مینویسد: «... واما آنچه یک شخص وطن دوستِ بیغرض درموضوع مشروطه میتواند بگوید این است که ما اگر چراغ وجدان خودرا روشن کرده براستی کلاه خویش را قاضی نماییم باید اعتراف کنیم که ما درمدّت چندین سال آزادی ومشروطیّت برای حُسن اداره کردن کارهای خود لیاقتی بخرج ندادیم ونتوانستیم از آزادی وعنوان حکومت ملی استفاده نماییم، آزادیخواهان به جان یکدیگر افتادند ودزدان وشیّادان مملکت، لباس مشروطه خواهی دربرکرده به میدان آمدند». [۲۵۰]

داریوش همایون، درکتاب «امروزوفردا» مینویسد: «... تا رضاشاه رشته کارها را دردست نگرفت، مشروطه خواهان در بیشتر برنامه های خود ناکام مانده بودند... مجلس های مشروطه پس ازمجلس اول، باحکومتهایی که گروه محدود و انحصاری وزیران شان هر سه چهارماهی به شیوه بازی صندلیهای موزیکال، کُرسی های وزارت را میان خود جابجا میکردند، بیشتر شاهد فروکش کردن شور انقلابی و هدر رفتن انرژی ملی وجانشین شدن آرمان گرایی سالهای اول بایک "سینیسم" [بی اعتقادی] فرساینده بودند... انقلاب مشروطه را صرفاً درپرتو درخشش مجلس اول و جوشش ملی ایران دیدن مانند آن است که اسلام را تنها از روی یکی دونسل صدر اسلام قضاوت کنیم، آغاز هر جُنبشی پُر از شور و پویندگی است، عمده آن است که پویندگی ونوآوری نگهداشته شودوکم وکاستی های نظام وجامعه پیشین دوباره خود را تثبیت نکنند ویا جای خودرا به کم وکاستی های تازه تر ندهند... شکست انقلاب مشروطه بعلت دیکتاتوری رضاخان نبود، اگر بتوان گفت رضا شاه دیکتاتور بود، دیکتاتوری رضاخان به علت شکست انقلاب مشروطه بود... انقلاب مشروطه دراوج پیروزی خود، در جریان مجلس دوم بودکه شکست خورد... یکسال بعد خیابانهای پایتخت میدان زد و خورد های خونین هواداران دو فرقه اعتدالی و دموکرات شد، که مجلس را درمیان خود دوپاره کرده بودند، یکسال پس ازآن، استانها عرصه تاخت وتازعشایر مسلّح گردیدند که جلوی پرداخت مالیات ها را گرفتند، روستاهارا غارت کردند و راه ها را بستند... در آن دوازده سال نیروهای نادانی و واپس گرایی وفرصت طلبی وبیگانه پرستی، چیزی از انقلاب باقی نگذاشتند، مردان انقلاب تنها سید محمد طباطبایی وستار خان وثقة الاسلام نبودند، سید عبدالله بهبهانی و سران بختیاری و سپهدار [تنکابنی] نیز درمیان شان بودند، آنکه درِ مجلس دوم را بست (در ۱۲۹۰ و پس از آنکه مجلس رأی به تمدیدِ دوره خود داده بود) بپرم

[۲۵۰] - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۴۲۰ – بایستی افزود؛ در کشوری که سواد اجباری نبود دموکراسی قابل پیاده شدن نمیشود. ویراستار

خان از قهرمانان انقلاب بود... کودتای ۱۲۹۹ هنگامی روی داد که جمهوری شوروی سوسیالیستی در رشت خود را آماده میکرد با ۱۵۰۰ جنگجوی چریک که ازسوی ارتش سرخ تقویت میشدند، بسوی تهران سرازیر شود.. ارتشهای شوروی درشمال وانگلیس درجنوب ازراه ها وشهرها نگهداری میکردند، ژاندارمری ونیروی قزاق شوریده بودند، عشایر در زدوخورد همیشگی بودند، حکومتها به سرعت یک کابینه برای هر سه ماه تغییر میکردند، اگر چنین نویسندگانی به آن زمان نام دموکراسی داده اند، چنین دموکراسی هایی دیکتاتوری را اجتناب ناپذیر میسازند... برای پادشاهی که تاپایان، ازتحریکات انگلیسی ها در میان عشایر ناآسوده بودوفعالیت های گروه های مارکسیست را به درستی به گشادن درهای ایران برروی شوروی تعبیر میکرد، با یادهای زنده ای که از سالهای پیش از کودتای ۱۲۹۹ و پس از آن داشت، ودرفضای آکنده ازبدگمانی بسرمیبُرد، گِرد آوردن همه رشته های قدرت دردستهای خودش قابل فهم بود... رضاشاه چه ازنظر خُلق وچه ازنظر پیشینه خود، مرد همراهی نبود، ولی درجبهه مخالف هم زمینه ای وجود نداشت، درمیان آزادی خواهان، کمتر کسی انصاف و واقع گرایی آن را داشت که به رضاشاه دست کم امتیازشایسته اورابدهدویکسره قلم سرخ برکارنامه اونکشد، از آنسو هم کششی برای همراهی نکردند و رضاشاه را در باور خود استوار ساختند که با گروه منفی باف ووجاهت طلب سروکاردارد. به عنوان نشان دادن روحیّه آشتی ناپذیری سران آزادیخواه، سخنرانی مصدق درمجلس چهاردهم درمخالفت با اعتبارنامه سید ضیاءالدین طباطبایی به یادآوردنی است، مصدق درآن سخنرانی، پس از اشاره به اینکه: «دیکتاتور با پول ما به ضرر ما راه آهن کشید... و چون به کمیّت عقیده داشت بر عدّه مدارس افزود... و سطح معلومات تنزُل کرد...» افزود که: «اگر خیابانها اسفالت نمیبود چه میشد و اگرعمارت ها ومهمانخانه ها ساخته نمیشد به کجا ضرر میرسید؟ من میخواستم روی خاک وطنم راه بروم ووطن را در تصرّف دیگران نبینم، خانه ای به اختیارداشتن به از شهری که به دست دیگران است...» این نظر مصدق بود که مدعی همه چیز بود جز انصاف ودرستی، اما در چشم رضاشاه وهمفکرانش آن آزادی که سلب شد، به هرج ومرج واشغال خارجی و از هم پاشیدگی کشور وحکومتهای خودمختار ومستقل در استانها، پایان داده شد وهمه آنان که میگفتند به زیر نفوذ خارجیان بودن نمیارزد دیدند به مراتب بهتربود که جوانان درس بخوانند ومردم ازبیماری نمیرند تانمایندگان شان هرچه بخواهند کابینه را جابجا کنند، چنانکه پس ازرضاشاه کردند... پیش از رضاشاه وزیران و استانداران چندان هم روی خاک وطن راه نمیرفتند، حتِی برای رفتن به گوشه هایی از خاک وطن ناگزیر بودند از طریق خاک کشورهای بیگانه بروند، رضاشاه خدمتی بزرگتر از همه مخالفانش به میهن کرد... شاید نظر احمد کسروی که خوددراوایل پادشاهی رضاشاه به دلیل رایی که برضدّ شاه وبه سود گروهی ازخرده مالکان صادر کرد و از مقام

قضاوتش برکنارشد، مُنصفانه ترباشد، کسروی درسال ۱۳۲۱ رویکرد دو دلانه نسل خود را دربرابررضاشاه خلاصه کرد، اوازپادشاه سرنگون شده برای متمرکز کردن دولت، آرام کردن عشایر، زیر انضباط درآوردن آخوندها، برداشتن حجاب ازروی زنان، ممنوع کردن القاب اشرافی، سُست کردن زیرپای فئودال ها، کوشش برای یگانه کردن مردم وتأسیس آموزشگاههای نوین وکارخانه ها ستایش میکند... کسروی درهمان سال پس از آنکه دفاع گروهی ازافسران شهربانی راکه مُتّهم به کشتن زندانیان سیاسی بودند برعهده گرفت، چنین نوشت: «روشنفکران جوان ما نمیتوانند دوران پادشاهی رضاشاه را بفهمند و در نتیجه نمیتوانند داوری کنند، زیرا آنها جوانتر ازآن بودند که اوضاع هرج ومرج ویأس آوری را که مُستبدّی بنام رضاشاه ازآن برخاست بیاد بیاورند...

داریوش همایون، سپس در دنباله مطالب آمده در بالا؛ زیر سرفصلی بنام "شکستهای پیشین دمُکراسی در ایران" موشکافانه به بیان مشکل جامعه ایران در جذب وپذیرفتن دمُکراسی میپردازد ومینویسد: «... ذکر دمُکراسی همه فضای فکری گروه های مخالف را درصحنه سیاسی ایران برداشته است، این سرسپردگی به حاکمیّت مردم، هرچند ازسوی پاره ای گرایشها وگروه ها بسیار نامُحتمل، نشانه پیشرفتی در دگر گشت (تحوّل) سیاسی ایران است، ولی با آن باید به دیده احتیاط نگریست، مسأله صمیمیّت داشتن ونداشتن نیست، مهمتر ازآن مسأله برنامه ها و برخوردهای عملی برای دمُکراسی درسرزمینی است که خاک آن برای رُشداین گیاه تاکنون آمادگی نداشته است، از این نظرباید تجربه ملی ایرانیان را درهشت دهه سده بیستم بادید انتقادی نگریست وگوشه چشمی به کشورهای کم وبیش همانند ایران انداخت و درسهای لازم را گرفت، برای حاکمیّت مردم باید کار کرد، اعلامیه دادن بس نیست، پُرشورترین دفاع ها از دمُکراسی اگر با تکرارروشهاوکارکردها و باروحیّه های پیشین همراه باشد، دمُکراسی را برقرار نخواهد کرد، دید انتقادی در اینجا اهمیّت اساسی دارد، دربحث سیاست وتاریخ، امامزاده سازی ومُقدّسات اندیشی را باید به کناری افکند... ما دیده ایم که چگونه میتوان با شعار آزادی، استقلال و جمهوری، آغاز کرد و انقلاب شکوهمند!! با شرکت همه لایه های اجتماعی، با تظاهرات عمومی که تاریخ جهان کمتر بخود دیده، براه انداخت وهمه آرزوی آزادی و فرمانروایی قانون وحاکمیّت مردم را در چندماه برباد رفته یافت، دیده ایم که حتّی پویـــایی انقلابی وتعهّد پُردامنه عـــمومی برای پیشبُرد دمُکراسی بسنده نبوده است». [۲۵۱]

[۲۵۱] - نگاه ازبیرون. ۲۰۱- ۲۰۲- ۲۰۸-

همو سپس ازکتاب خاطرات میرزا یحیی دولت آبادی چنین نقل میکند: «... انقلابات سیاسی اخیرسرمشق بزرگی به ما داد... زیرا دیدیم دراین تغییر اساسی با فدا شدن جمعی از حسّاس ترین افراد مملکت یک قدم هم به جانب ترقی برنداشتیم، یک ریشه از ریشه های استبداد کنده نشد، بلکه زقّوم [میگویند درختی است در جهنم با میوه های بسیارتلخ] استبداد که یکی از دوچشمه سیاه وتاریک جریان داشت در آنجا فرورفت واز هر چشمه بافشارسختی بانام قانون سردرآورد، دیدیم ریشه کُهنی را کندیم وبه جای آن ازطبقات پایین ملت شاخه گرفته غرس کردیم، همان خار و خس ها را بار آورد که از آن ریشه کُهن بار آمده بود... باید اعتراف کنم که در مدِت چندین سال آزادی ومشروطیّت برای حُسن اداره خود لیاقتی بخرج ندادیم و نتوانستیم از آزادی وعنوان حکومت ملی استفاده نماییم، آزادیخواهان بجان یکدیگر افتادند، دزدان وشیّادان و.. لباس مشروطه خواهی دربرکرده به میدان آمدند و جا را برای وطن پرستان واقعی تنگ کردند». [۲۵۲]

آیا براستی مردم ما نیاز به جاده و خیابانهای اسفالته و راه آهن و مهمانخانه سازی که ازعوامل مهم جذب گردشگر خارجی است و مدرسه (از دبستان تا دانشگاه) نداشتند ویا شایسته داشتن چنین وسایل و امکانات نبودند، آیا با تأسیس مدارس سطح معلومات ایرانیان تنزّل کرد!؟ آیا لازمه استقلال وآزادی سواد و جاده و صنعت نیست؟! داوری درباره سخنان دکتر مصدق، رجُل سیاسی نامدارِ در مجلس چهاردهم و همچنین در کتاب خاطراتش را با خدماتی که رضاشاه برای کشور و مردم ما انجام داده است، به خوانندگان واگذار میکنیم.

دکتر امیراصلان افشار، درکتاب خاطراتش در برابر پرسش آقای میرفطروس میگوید: « فراموش نکنیم که مایک سنّتِ سالم پارلمانی دموکراتیک پایدار نداشتیم، برای اینکه اساساً جامعهٔ ایران، یک جامعهٔ فئودالی وعشیره نشین بودوهرایل وقبیله ای قلمروحکومتی خود را داشت وباصطلاح سازخودش را میزد، حتا در دموکرات ترین دوره های تاریخ معاصر ایران، میبینیم که هم قوام السلطنه وهم دکتر محمد مصدق وهم دکترامینی باتعطیل کردن مجلس وگرفتن اختیارات فوق العاده وقانون گزاری، خواستندحکومت کنند». [۲۵۳]

و اما پرسش دوم: باین شرح که: آیا قوانین مشروطه اصولاً در برگیرنده و یا زمینه سازاستقرار یک نظام دموکراتیک درایران بود، که رضاشاه را متهم به تعطیل کردن آن میکنند؟

---

[۲۵۲] - همان .۲۰۹- ۲۱۰

[۲۵۳] - خاطرات دکتر امیراصلان افشار. ۵۴۳

- آیا درقانون اساسی برای زنان که همواره نیمی ازجمعیّت کشوررا تشکیل داده و میدهند، حق رای دادن وانتخاب شدن در مجالس قانونگزاری ویا حق برابری بامردان داده شده بود؟
- آیا هم میهنان پیرو سایرادیان ومذاهب وآیین ها، برخوردار از حقوق برابربا شیعیان بوده اند؟
- آیا با توجّه به هم میهنان پیرو سایر ادیان ومذاهب، تأکید دررسمی بودن طریقه مذهب شیعه دوازده امامی که پادشاه ایران موظّف به پاسداری از آن شده بود، نقض غرض از آزادی ودموکراسی نیست؟
- آیا اصل یازدهم قانون اساسی که نمایندگان مجلس را در بدو کاراز هر کیش وآیینی موظف، به ادای سوگند به قرآن میکند، از مصادیق دموکراسی بود؟ (در زمان پهلوی دوم تاکیدی بر این اصل نبود و نمایندگان مجلس از ادیان دیگرمجاز به سوگند به کتاب دینی خود بودند).
- آیا محروم داشتن هم میهنان پیرو سایر ادیان ومذاهب وآیین ها ازمقامات کلیدی، از جمله وزارت ونخست وزیری و...ازمصادیق دموکراسی وآزادی است؟
- آیا انطباق قوانین مصوّبه مجلس شورای ملی، باشریعت و اصولاًبا رعایت دستورالعمل و رهنمودهای شرعی، امکان برقراری رژیمی دموکراتیک وجود دارد؟ - آیا قید به سلطنت رسیدن فرزند ذکور شاه، نادیده گرفتن حقوق انسانهایی باعنوان بانوان نیست؟
- آیا در رسمی وقانونی شدن مذهب شیعهٔ جعفری در کشوری که دارای باورمندان ادیان و یا مذاهب دیگرند، نادیده گرفتن حقوق بخشی از افرادآن کشور نیست؟ [۲۵٤]
- آیا در کشوری ورشکسته و زهوار در رفته با نهادهای اقتصادی بَدَوی وبا نود درسد مردم بیسواد وبه همین مقدار روستایی ودامداروچادرنشین ومُشتی شیوخ و خان گردنکش وحاکمان زور گو ومقتدر وناتوانی ودرماندگی دولت مرکزی وتسلط همه جانبه دودولت انگلیس وروسیه تزاری برامور کشورما، آیا میتوان براین باور بود که با تدوین قوانینی زیر نام مشروطه، آزادی ودموکراسی درایران پیش از کودتا برقراربوده ورضاشاه آن را به تعطیلی کشانیده بود؟

تردیدی نیست که ازبرای برقراری دموکراسی درهرسرزمینی، بایدزمینه آن فراهم شده باشد، واین زمینه جز از راه فرهنگ سازی با توسعه مراکز آموزش و پرورش وروشنگریهای لازم و مؤثّر وریشه کن شدن فقر و تنگدستی و فساد و برقراری امنیّت وآرامش ویکسان

[۲۵٤] - بسیاری از یاد شده های بالا چه در دوران قاجار و بویژه در دوران پهلوی بکار گرفته نشده است. به همین دلیل دوران پهلوی بویژه پهلوی دوم دوران بسیار نزدیک به دموکراسی و سکولاریسم را پشت سر گذاشته است. ویراستار

بودن حقوق همه هم میهنان از هردین ومذهب و آیین وجنسیّت وبسیاری ازعوامل تأثیر گذار دیگربه دست نخواهدآمد.

اگرچه درشرایط آن ایام برقراری مشروطه باهمه نقاط ضعف قانون اساسی؛ گامی به جلو و در خور تحسین کوشندگان آن بود، اما کدام دولت برسرکار از زمان برپایی رژیم مشروطه ویا چه مقامی خودرا موظّف به رعایت بند های مفید همان قوانین میدانسته است و یا با اوضاع وشرایط اجتماعی وسیاسی آنروزها چگونه میشد درکشورما از دموکراسی دم زد!؟ مشروطه با توجه به آنچه که تاکنون دراین کتاب آمده است، عملاًتعطیل بود و در چنان فضای سیاسی واجتماعی بودکه رضاخان ظهورکرد، به زبان ساده تراینکه رضا خان مشروطه راتعطیل نکرد، بلکه تعطیلی مشروطه بود که رضاخان را برسر کارآورد.

چگونه میتوان دم از استقلال و آزادی به مفهوم راستین کلمه حتا درروزهایی که درایران رژیم مشروطه برقراربود زد، که دولتهای برسرکار ونمایندگان مجلس شورای ملّی حتّا جرأت اعتراض به دخالتهای بیجای نمایندگان دو دولت بیگانه در دو دهکده مجاور پایتخت را نداشتند و یا اگر گاهی هم اعتراضی ومخالفتی ابراز میشد، دولتهای انگلیس و روس کمترین توجّه واعتنایی به آن شِکوَه وشکایتها نمیکردند، و یا بدون کسب نظر و موافقت دولت ایران، اقدام به استقرارنیروی نظامی در شمال و جـــنوب وشـــرق ایران کرده و در امور داخلی آن بدون پروا دخالت میکرده اند و بنا به رأی وتصمیم خودحتا از زندانی واعدام کردن اتباع ایرانی دریغ نمیورزیدند وپاسخگو هم نبودند، وهمچنین درامورمالی ایران دخالت ونظارت داشتند و برسرکارآمدن ویا برکناری دولت ودولتمردان ایرانی بسته به نظر وموافقت آن دو دولت بود و درتقسیم ایران بین خود قراردادهایی منعقد میکردند... باچنین وضع و شرایطی آیا میشود براین باوربود که ایران حتا درزمان برقراری رژیم مشروطه، از استقلال برخورداربوده است تابتوان نشانه هایی ازآزادی ودموکراسی درآن دید؟

اگرچه درزمان رضاشاه، کشوربه گونه ای آتوریتر اداره میشد وجای کمترین انکار نیست، که درشرایط موجود آن روزها، برای بیرون کشیدن جامعه ازآنهمه مشکلات سیاسی و اجتماعی؛ چاره ای جُزگزینش راهی که او برگزیده بود نبود، این رضا شاه بود که توانست درزمان کوتاه پادشاهی اش با گسترش آموزش و پرورش رایگان درکلّ جامعه از پسر و دختربا تأسیس مدارس از ابتدایی تا دانشگاهی، ازپیر و جوان باتشکیل کلاسهای شبانه (اکابر) حتّا آموزش درسربازخانه ها وتأسیس فرستنده رادیویی وایجاد امنیّت درسراسرکشور واحداث هزاران کیلومتر راه شوسه وراه آهن که صرفنظر از فراهم شدن زمینه وامکان دادوستد بازرگانی در داخل وخارج ازکشور، ارتباط هرچه بیشترمردمِ نقاطِ

دورافتاده رانیز برای آشنایی و مراوده بامردم سایر نقاط فراهم ساخت وانجام بسیاری دیگر از کارهای زیر بنایی که سیاهه آن دربخش پایانی این گفتار خواهد آمد، رضا شاه توانست به بسیاری ازآرزوی مشروطه خواهان جامه عمل به پوشاند وزمینه را تا حدود امکانات مالی وزمانی ازبرای برقراری دموکراسی فراهم سازد، که متأسفانه درزمان کوتاه پادشاهی او که دگرگونی فرهنگی درجامعهٔ ما نیازبه زمان دراز تروسازوکارهای بیشتری داشت، از برایش فراهم نگردید.

چگونه میتوان درغارزندگی کرد ویازندگی شبانی وکوچیدنی داشت وبه دموکراسی رسید، چگونه میشوددریک سرزمین زهواردررفته وورشکسته و ناامن وخان خانی وفقدان ارتباطات، در زمانی بسیار کوتاه دموکراسی برقرار کرد، چگونه میشود از طریق مکتب خانه ها وبدون داشتن افرادی با تحصیلات عالیه وتخصّصی، جامعه عقب مانده را برای پذیرا شدن دموکراسی طیّ قلیل سالی آماده ساخت، چگونه میتوان با شیخ وخان ازقانون ودموکراسی سخن گفت وآنان را به رعایت موازین دموکراسی وادارکرد؟

باید واقع بین بود، باپروبال خیال نمیتوان پرواز کرد، توقّع وانتظارباید درحدّامکانات و مُقتضیّات زمان ومکان باشد، برای تکامل هرچیزی گذشت زمان همراه با پی گیری وآموزش وروشنگری های لازم از عوامل اصلی میباشند که رضا شاه تا آنجا که شرایط وزمان کوتاه پادشاهی اش اجازه میداد از هیچ کوششی دراین راه فرو گذارنکرد.

میرزایحیی دولت آبادی، که خود شاهد اوضاع نکبت بارروزهای پیش از رویدادکودتا بوده است، دربخش پایانی کتابش به تاریخ دیماه ۱۳۱۴مینویسد: «...درعین تاریکی ها که اززندگانی روزمره خودگاهی میخواهند مرافرو بگیرند، یک خاطره بزرگ آنهارا ازهم پاشیده مرا متوجه روشنایی ومسرّت خاطر میاندازد، وآن این است که پیش ازجنگ عمومی[جنگ جهانی نخست] وشکست قطعی حکومت ننگین تزاری، هرایرانی وطن پرست بغیرازاشخاص خوشبین ویابی خبر ازاوضاع، روزگارزوال استقلال سیاسی واقتصادی ایران راپیش بینی میکردوامیدی به بقای این مملکت درتحت حکومت ایرانی نداشت، ولی پیش آمدها این ناامیدی را به امیدواری مُبدّل ساخت و اوضاع خارج وداخل به این ملت مُهلت داد وفرصت بخشید که نفسی تازه کرده تجدیدحیات نماید، اکنون ماداریم ازآن فرصت استفاده میکنیم وهنوز چندسال به این مدت باقی است دراین صورت که این فرصت هنوز بلکه هنوزهاداریم وازطرف دیگرچندین هزاردختروپسر کشوری ولشکری داخل وخارج مشغول تحصیل اند ومعارف سرچشمه ای است که خود بالّطبع آبهای گل آلود راصاف ونواقص خویش رابذاته برطرف میسازد

ومیتوان بطورقطع گفت ایران ازخطرزوال استقلال نجات یافت، ایران برای همه وقت مال ایرانی خواهدبود[به زبان ساده یعنی بابرآمدن رضاشاه] واین است آرزوی حقیقی هرایرانی وطن پرست والبته مشروط است به یک شرط وآن این است که ایرانی سه اصل مُقدّس نیاکان راپیروی کرده راستی ودرستی درگفتار وکردار وپندار را شعار خود سازدوبداند هــرچه هست در راستی است و چــراغ دروغ فروغی ندارد» . [۲۵۵]

احمد کسروی، درباره رضاشاه، درکتابی باعنوان «سرنوشت ایران چه خواهد بود؟» که درسال ۱۹٤٥=۱۳۲۴ وزمان حضور نیروی نظامی روسیه شوروی درایران وقدرت حزب توده انتشار یافته است مینویسد: «... سران حزب توده میگویند در زمان رضاشاه درایران تنها نفوذ انگلیس جاری بوده، به گفته خودشان سیاست ایران یک طرفه بوده واکنون باید دوطرفه باشد، به هر اندازه که انگلیس نفوذ دارد شوروی هم دارای نفوذ باشد، این چیزی است که درگفته ها ونوشته های خود تکرار کرده اند».

کسروی، این خواست را باطل وناروا شمرده و نیز نفوذ دولت انگلیس درایران را ناشی از سُست نهادی وکوتاه اندیشی وفساد مردان سیاسی پیش ازروی کارآمدن رضاشاه میداند، اوبی آنکه از غوغای برخی پروا کند، در ادامه نوشته اش مینویسد: «... درباره کارهای کشوربه ایرانیان خوش میافتد که به آلودگیهای توده خود گردن نگذارند وهرکس خودرا آراسته وپیراسته شمارد وهمه گناه ها را به گردن انگلیسی ها بیندازند، این خود موضوعی است که این توده بیمار است، دریک کاری که اینهمه دستها از داخل ایران دخالت داشته، شما همه را فراموش کرده میگویید انگلیسی ها کرده اند، سران حزب توده دراین زمینه مُبالغه شان بیشتر است، مثلاً درباره رضاشاه عقیده دارند که جُز آلتی دردست انگلیسی ها نبوده است وهرچه کرده به دلخواه آنها کرده، درحالیکه چنین نیست، همه میدانیم که رضا شاه لشکرکشی به خوزستان کرده وآن مخالف سیاست انگلیسی ها، بلکه مخالف میل آنها بود، انگلیسی ها باخزعل پیمان بسته بودند که برطبق آن خزعل در تحت حمایت انگلیسی ها باشد، بااین حال رضاشاه لشکربرسر خزعل فرستاد و ترتیب اورا بهم زد ودولت را درخوزستان دارای اقتدارگردانید، در آن قضیّه سید حسن مدرّس مخالف رضاشاه بود

[۲۵۵] - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۴۳۵- ۴۳۶

که چه درمجلس و چه در بیرون کارشکنی های بسیار کرده آشکارا به خزعل حمایت نشان میداد،با این حال شما رضا شاه را آلت دست انگلیسی ها میشمارید و مدرس را یکی از قهرمانان ملت به حساب میآورید؟ این است نمونه وارونه بودن حقایق دراین کشور، شما از یک سو میگویید انگلیسی ها طرفدار ارتجاع اند وازیک سو رضاشاه را که کارهایش به ضدّ ارتجاع بوده آلت دست انگلیسی ها میخوانید، من نمیدانم این دوسُخن باهم چگونه سازگاراست!؟ از روزیکه رضاشاه، ازکارافتاد، راه این ارتجاع گشاده گردید، ایلات که به زیرانتظام آمده بودند، به حال اول بازگشتند، رخت وکلاه یکسان بهم خورد، هیکل ها به سُخریّه آورد و باره در خیابانها نمودارشد، سینه زنی، قمه زنی واین قبیل اعمال وحشیانه ماه محرّم که ممنوع شده بود، دوباره آزاد گردید، زنها که ازچادر بیرون آمده بودند آزادی یافتند که به آن بازگردند... میدانم که خواهند گفت از رضاشاه دفاع میکنم، ازتاریخ ایران دفاع میکنم، ودراین چندسال تاریخ هم لگدمال شد وراهش گُم شد، من عادت نکرده ام سخنی را برخلاف حقیقت بشنوم وبه دفاع قادرباشم وازخودخودداری نشان بدهم».

اللّهیار صالح، یکی از رجال سیاسی وازطرفداران دکتر مصدق و از پایه گذاران جبهه ملی وپیشگامان نهضت ملی شدن صنعت نفت و عضو هیأت خلع یداز شرکت نفت ایران وانگلیس، گفتاری دارد که درهفتگی نامه کیهان لندن به شماره ۶۹۳ مورخ ۱۶ بهمن ۱۳۷۶ (۱۹۹۷) به چاپ رسیده است، میگوید: «برخلاف آنچه که اغلب اشخاص درنتیجه بی اطلاعی اظهار میکنند ومیگویند رضاشاه تابع انگلیسی ها بود، تا آنجاکه من اطلاع دارم شاه فقید هر چند به گفته خودِ انگلیسی ها باکمک آنها برسرکار آمد، ولی آن مرحوم درتمام مدّت سلطنت خود، حتی پیش از آنکه به مقام سلطنت برسد، سعی داشت ایران را ازاسارت استعمار انگلیس آزاد نماید وازجمله کارهایی که برای رسیدن به این مقصود انجام میداد، کوشش دایم درجلب علاقمندی آمریکا به سرمایه گذاری درایران وبخصوص درامر استخراج نفت بود که اولین دفعه موضوع سرمایه گذاری آمریکاییان دراستخراج نفت ایالات شرقی وشمالی وشمال غربی ایران باقضیّه سقاخانه وقتل ماژر ایمبری منتفی گردید، واقعه دوم مذاکراتی بود که درزمان وزارت دارایی داور با کمپانی نفت ام ایرانین اویل کمپانی (am Iranian oil company) وابسته به شرکت نفت (sea board) انجام گرفت ومُنتهی به انعقاد قرارداد و تصویب آن از طرف مجلس شد، ولی این قرارداد هم به شرحی که توضیح داده میشود، به جایی نرسید. موقعی که مذاکرات راجع به این قرارداد با مستر کلاب ویک نفر آمریکایی دیگر که سابقاً وزیرمختار آمریکا در ایران بوده است انجام میگرفت، علاوه بر مرحوم داور، من و مرحوم نصرالله جهانگیر رییس اداره امتیازات ونفت وزارت مالیّه، در این مذاکرات دخالت داشتیم وغیر از او و خود شاه فقید، اَحَدی حتی

معاون وزارت دارایی اطلاع پیدا نکرد و به راستی موضوع سرّی نگهداشتن این مذاکرات یکی از وقایع جالب واستثنایی این کشور بود که با وجود مراقبت شدید، انگلیسی ها وسفارت انگلیس در تهران (با اینکه مذاکرات راجع به این امتیاز طول کشید) کاملاً بی اطلاع بودند و موقعی از موضوع مُستحضر شدند که مرحوم داور قرارداد را بعد از کسب موافقت رضاشاه به مجلس شورای ملی تقدیم کرد وتقاضای تصویب فوری آنرانمود. مرحوم نصرالله جهانگیر روزی که قرارداد به مجلس رفت وانگلیسی ها ازآن باخبرشدند به اتاق من دروزارت دارایی آمد وگفت: "رییس شرکت نفت ایران وانگلیس امروزسراسیمه به اتاق من آمد وفوق العاده خشمناک بود از اینکه دولت ایران بدون کسب نظر و اطلاع انگلیسی ها به آمریکایی ها قرارداد نفت منعقد کرده است وبا تغیّرُ مُشت روی میز من زد و گفت ما نخواهیم گذاشت دیگران دکان در مقابل نفت ما باز نمایند، ظاهراً انگلیسی ها به تهدید خود عمل کردند، زیرا به فاصله کمی بعدازتصویب قرارداد درمجلس شورای ملی وموقعی که درتهران کمپانی "ام ایرانین اویل" اداره آبرومندی باز کرده حتی مقداری ماشین آلات استخراج نفت به بندرشاه آورده بودند، ناگهان و بدون هیچ مقدّمه نامه ای از کمپانی آمریکایی به وزارت دارایی رسید و به استناد اینکه معادن جدیدنفت درنقاط دیگربدست آمده که استخراج آنها با صرفه تر میباشد، یکی از مواد قرارداد را مُستمسک قرارداد و انصراف خود را از استفاده ازاین امتیاز به دولت ایران اعلام کردند که این عمل فوق العاده باعث ناراحتی شاه فقید گردید». [۲۵۶]

اگرچه درباره چگونگی کودتا وروی کار آمدن رضاشاه به قدرلزوم وکفایت اشاراتی شده است ودولت انگلیس پس ازرویداد سوم شهریور۱۳۲۰ طیّ اعلامیّه ای به شرحی که پیش ازاین به آن اشاره گردید، دخالت خود را در برپایی کودتا رسماً تکذیب کرده است، مع ذلک درباره این عبارت از نوشته اللهیار صالح که "شاه فقیدهرچند به گفته خودِ انگلیسی هاباکمک آنها برسرکارآمد..." یادآوری نکته ای را اگرچه مختصر ضرورمیداند که، چون رضاشاه دست انگلیسی هارا ازایران کوتاه کرده بود ودرامورآموزشی و بازرگانی وعمرانی کشور به سایر دول اروپایی و آمریکایی توجه ویژه داشت، برای لکّه دارکردن وتخفیف او به اشاعه این چنین اباطیلی پرداختند، اما زمانیکه او از کار کناره گرفت، به تکذیب آن گفته ها برآمدند و اسناد سرّی منتشر شده ازسوی وزارت امورخارجه بریتانیا نیز (که به پاره ای از آنها تا آنجا که در گنجایش این کتاب بود اشاره شده) به روشنی حکایت از عدم دخالت

---

[۲۵۶] - توجه دارند دولت انگلیس انگار سرزمین و معادن ایران ارث تلق خودشان است با دولت ایران رفتار میکردند. محمد رضا شاه پهلوی همانند پدرش از این موضوع بسیار ناراحت بود و تنها در دوران ایشان از سال ۱۹۷۵ به اینسو ایران توانسته بود تسلط کامل به منابع نفت خود داشته باشد که شرکت های نفتی به پیروی از انگلیس در بیرون راندن شاهنشاه و آوردن خمینی همه تلاش خودرا بکار بستند. ویراستار

وحتا عدم پیش آگاهی دولت نامبرده از رویدادکودتا بدست نیروی قزاق دارد.

مجلّه تایم، طیّ مقاله ای به تاریخ ۸ سپتامبر ۱۹۴۱ [۱۸ شهریور ۱۳۲۰] با اشاره به وضع درهم برهم ایران درزمان قاجاریّه مینویسد: «... حکومت مرکزی قدرت نداشت، راه ها فقط برای قاطر و شترمناسب بود، خانها وقبایل محلی امنیّت را سلب کرده بودند، قحطی حُکمفرما بود، درچنین اوضاعی رضاشاه ابتدا به عنوان وزیرجنگ، سپس نخست وزیر وبعداً پادشاه، مانند خشم خدایان شمشیر خود را فرود آورد.

رضا شاه، ارتش را سروسامان داد، به غارتگری خاتمه بخشید، حق قضاوت ومُداخله درامورسیاسی را از مُلاها گرفت، ازدواج کودکان را ممنوع ساخت، زنان را از زیرحجاب درآورد و وضع اجتماعی خانوادگی آنان رابهبود بخشید، مدارس ودانشگاهِ مُدرن بوجود آورد، دستگاه دولتی برپاشد و ساختمانهای متناسب برای آنها ساخته شد، بطور خلاصه وی ایرانِ زمین افتاده را روی پاهایش قرارداد، راه وراه آهن ساخت وبانک ملیِ تأسیس کرد، کاپیتولاسیون را ازبین بُرد، وی یک ناسیونالیست بود ونام "پرشیا" را به ایران مُبدّل کرد... کار رضا شاه در ایجاد ایران نوین از کار کمال آتاتورک دشوارتر بود، پیرامون کمال آتاتورک بسیاری ازروشن فکران وکارشناسان تحصیل کرده اروپا دیده وجود داشتند، درحالیکه رضا شاه ایران نوین را ازهیچ بوجود آورد.

هر قدر رضا شاه، مُقتدرتر میشد نسبت به انگلیسی ها بدبینی بیشتری پیدامیکرد، بطوریکه به صورت شیر انگلیس پنجه انداخت و در سال ۱۹۳۱(۱۳۱۰هـ - خ) پرواز هواپیماهای امپریال ایرویز برفضای ایران راممنوع ساخت... دو هفته پیش دونیرویی که شاه هرگز نمیتوانست فکرکند باهم بسازند [روسیه وانگلستان] به هم نزدیک شدند و باهم ساختند وبه آرزوهای او [رضاشاه] پایان دادند».

در شماره ۱۵ مورخ تابستان ۱۳۶۶ (۱۹۸۷) فصلنامه ره آورد، چاپ لوس آنجلس، مقاله ای به قلم "ابراهیم مهدویِ" یکی ازبلندپایگان رژیم پیشین درج شده بود، از آنجا که خود ناظراوضاع واحوال ایران پیش و بعد از کودتا بوده است، از اینرو بخشی ازآن را دراین گفتارمیآوریم، او مینویسد: «اگرمانسبت به رضاشاه

باطرزتفکُرفرنگی ودموکراسی یونانی نگاه کنیم، قضاوت مان معقول ومنطقی نخواهد بود، زیرا حکومت وپیش آمدهای تاریخی وزندگانی ما غیراز این بوده است، ما باید مبنای قضاوت رابرزندگی خودمان وواقع بینی بگذاریم، بعدازانقلاب مشروطه، غیر از شخص رضاشاه، ملیّون وزمامداران ما جانب منفی را اختیار کردند، چیزهایی را میخواستندکه دسترسی به آنهاغیرممکن بود، رضا شاه کشوری خراب وویرانه وازهم پاشیده وعقب افتاده راتحویل گرفت وکشوری نسبتاً پیشرفته وآباد تحویل داد.

قضاوت راجع به اوضاع واحوال زندگی رضاشاه درشأن مورّخین و مُحققّین است وآنچه که من مینویسم یادداشتهای پراکنده اززندگانی شخصی وآنچه کم وبیش درطول زندگی خودم درپیش آمدهای سیاسی ناظرآن بوده ام، میباشد... دولت ایران اسمی بلارسم بودووقتی رضاشاه قدرت را بدست گرفت همه کارهارا ازصفر شروع کرد و در قدم اول با تشکیل ارتش منظم وژاندارمری وپلیس درسراسر کشور، دست خوانین و راهزنان را کوتاه کرد، با اجرای قوانین مالیاتی ووصول انواع مالیات، بودجه رامتعادل کرد، به تدریج با ایجاد دانشکده معقول ومنقول وتشکیل اداره ثبت اسناد وسجل احوال ونظارت برموقوفات، قدرت آخوندها را از میان برداشت، با معمول داشتن کُت وشلوار، مردم ایران را به شکل واحد درآورد، القاب دروغین سلطنه ودوله را ازبین بُرد ونام خانوادگی را معمول کرد، باراه های شوسه، شهرهای دور افتاده ایران را به یکدیگر متصل نمود که موجب بسط تجارت ورونق گرفتن صادرات و واردات شد، باگرفتن عوارض از قند و شکر موفق شدکه شمال وجنوب ایران را بوسیله راه آهن به یکدیگرمتصل کند، صنعت وهنر را تشویق کرد، به همّت رضاشاه مادارای کارخانه های سیمان، پارچه بافی ها وقند و کارخانجات اسلحه سازی شدیم وبا اینکه سوادچندانی نداشت، برای دانش شوق وذوق زیاد بکار میبُرد، مدارس را دولتی کرد وبقدری در سراسر کشور مدرسه بازکرد که برای همه امکان آموختن ونوشتن فراهم بود، ازخدمات بزرگ او تأسیس دانشگاه ـ دانشکده کشاورزی و دامپزشکی ودانشسرای عالی است، هرسال عده ای رابخرج دولت به اروپا میفرستاد...رضاشاه مدّت بیست سال [۱۶سال] بدون آنکه وامی از داخل وخارج بگیرد، بودجه کشور را متعادل نگاهداشت... اگر به همان رویّه که رضاشاه پیش گرفته بود درصورتیکه به درآمد نفت هم دست نیافته بودیم دارای همه چیز بودیم».

توجّه داشته باشیم که اینگونه نوشته ها درباره رضاشاه، چون در زمانی نگارش شده است که نه او ونه جانشین اش نه تنها درقید حیات نیستند، بلکه سلسله ایست ساقط شده، لذا نه شائبه تملق و چاپلوسی درآن هست ونه امید وانتظار پاداشی، ازاین رو میتواند روشنگر گوشه هایی ازتاریکی ها باشد.

سیروس غنی، مینویسد: «... رضاشاه طرح جامع برنامه ریزی شده ای برای نوسازی ایران نداشت، ولی اصلاحات بسیاری را که به نظرش برای احیای کشورضروری بود، به اجرا گذاشت، هنگام حمله روس وانگلیس، حکومت مرکزی قدرتمند، آزاد از دستکاری قدرتهای خارجی، آزاد از هرگونه گردنکشی عشیره ها ونفوذ ناروای مذهبی، بر ایران فرمان میراند، حکومتی که ایران نظیرش را در ۱۴۰ سال گذشته تاریخ خود بچشم ندیده بود، ساختارمالی کشوراستوار بود و گامهای نخست صنعتی شدن برداشته شده بودونهادهایی بوجودآمده بودکه پنجاه سال فقط حرفش زده شده بود، اما قدمی بسوی آن برداشته نشده بود. وجود مراکز متعدد قدرت، ویژگی دوران پیش از پهلوی بود، رضاشاه سرکردگان وگروه های قدیمی را ازبین بُرد، نهاد های نوین بوجود آورد و شالوده فعالیّت های فزاینده اقتصادی، اجتماعی وفرهنگی دولت را ریخت، مکتب ومسلکی جدید، خاصّه شکل تازه ملی گرایی پی افکند و در واقع دولت ملی امروزی ایران را بنیان نهاد، رضاشاه فیلسوف ـ شاه افلاطونی نبود ولی بی گمان پدر ایران نوین ومعمار تاریخ قرن بیستم کشور مابود». [۲۵۷]

دکتر عسکرحقوقی، از پژوهشگران تاریخ مینویسد: «... رضا شاه مردی که به مدرسه نرفته بود و دانشگاه ندیده [۲۵۸] وبه اصول دموکراسی دنیای غرب آشنا نبوده است، مردی استثنایی ولی غیوربا خُلق وخوی ویژه خود، بسیار وقت شناس، خشن، کم حرف وکم معاشرت باسری نترس وقلبی مالامال از عشق به ایران وبه فرمانروایی درآن، روش ومنش فرمانروایی اش به دور از دموکراسی وتنها گرایش باطنی وسیری ناپذیرش به ایجاد امنیّت به هر قیمتی که ممکن باشد آنهم بدون رعایت تشریفات معمول ومُتداول، بلکه باشتاب بیش از اندازه وتلاش خستگی ناپذیر، امنیّت کامل درسراسر ایران را گره گشای بازسازی ونوسازی ایران میدانست... به پندارمن، پادشاهی رضاشاه را نمیتوان تحت عناوین معمولی درسی، مانند اَشکال سُنّتی حکومت، یعنی دموکراسی، جمهوری، حکومت فردی، حکومت استبدادی ونظایر آنها مطرح کرد... رضاشاه مردی مُقتدروپُر جذبه ومُصلح بود... رضا شاه مردی ملی ومردمی بود، از میان توده مردم برخاست وبرای همین مردم دردمند و بینوا قیام کرد، مردی مُترقّی وسازنده بود و در راه نوسازی وبهسازی وبهروزی ایران وایرانی لحظه ای فارغ نبود... مردم فلکزده ایران که از ظلم وستم حکومت قاجار و فشارهای دو دولت استعمارگر

---

[۲۵۷] - برآمدن رضاخان و... - ۴۲۷- ۴۲۸

[۲۵۸] - این نکته لازم به یاد آوری است که پیش از برآمدن رضا شاه کسان دیگر هم به مدرسه نرفته دانشگاه ندیده بودند مدرسه و دانشگاه را رضا شاه برای بار نخست درست کرد. مدرسه ای نبود کسی سواد بیاموزد ولی رضا شاه بزرگ بیسواد نبود. سفرنامه های خواندنی ایشان گواه است. ویراستار

انگلیس وروس بجان آمده بودندچون دیدندکه رضاخان به شایستگی و نیروی اراده وهمّت والای خود، ایادی ویرانگر داخلی وخارجی راقلع و قمع نمود و ایران پریشانِ مُشرف به نابودی حتمی را ازلبه پرتگاه نجات داد، بی کمترین تردیدی زمام اختیارایران را به کف باکفایت اومینهند و کشتی شکسته درحال غرقِ وطن را به اومیسپارند، وباورویقین دارند که فقط رضاخان قادراست آرامش ونظم رادرایران باز گرداند و کشور را در راه پیشرفت وتعالی قراردهد». [۲۵۹]

روزنامه رویال ایشیان سوسایتی، طیّ مقاله ای زیرعنوان «پانزده سال سلطنت رضا پهلوی» به تاریخ اکتبر ۱۹۴۱ (آبان ماه ۱۳۲۰) یعنی دوماه پس ازکناره گیری رضاشاه ازمقام سلطنت و خروجش ازایران، درباره اش نوشت: بدون شک تاریخ آینده، زندگانی سیاسی واجتماعی رضاشاه پهلوی را روزی قضاوت خواهد کرد واکنون نقل داستان زمامداری وخدماتی را که به ایرانیان انجام داده واصلاحات اساسی که درزمان وی صورت گرفته است، برای خوانندگان خالی از فایده نیست، وضع ایران پیش ازجنگ بین الملل اول تیره وتار و سراسر کشور را بدبختی وانحطاط اخلاقی فراگرفته بود، ضعف وفساد دستگاه مرکزی، عشایر را گُستاخ نمود بطوریکه قوانین وانتظامات عمومی را هیچ رعایت نمیکردند، دولت مرکزی هیچگونه اراده واختیاری نداشت، قدرت روسیه دراستانهای شمالی بیش از پیش شده ودرتمام شئون رخنه یافته بود، از طرف دیگر انگلستان برای جلوگیری از تهدید درجنوب ایران اقداماتی مینمود... بطور خلاصه رشته کارها ازهم گُسیخته شده و هیچ روزنه امیدی نمودارنبود... یکی از بزرگترین خدمات برجسته او برقراری نظم وامنیّت عمومی وقانون وهمدوش ساختن ایرانیان با کاروان تجدّد بود... اگر از نظر بیطرفی بنگریم میبینیم که شاه سابق بواسطه حسّ میهن دوستی خود اگر سیاست غلطی راهم برحصول استقلال کامل ایران دنبال کرد نمیتوان اورا سرزنش کرد... با سنجش عملیات شاه سابق باید اعتراف کرد که وی خدمات شایانی را درراه رستخیز وتجدید حیات ملی ایرانیان انجام داده است». [۲۶۰]

سیروس غنی، مینویسد: «... حال که به گذشته میاندیشیم چنین مینماید که انقراض سلسله قاجار وپادشاهی رضاشاه کاملاً قابل پیش بینی بود، با این حال دراسفند ۱۲۹۹ پس ازانجام کودتا، حتی تیز هوش ترین ناظران نیز نمیتوانستند پیشگویی کنند که رضاخان بزودی به تاج و تخت میرسد... به هرتقدیرقدرتها وگرایشهای مقاومت ناپذیری دراینجا بکاربود وروال پیشین را بی ربط میکرد، از جمله بیش از یک قرن خواری [کشیدن] ازممالک خارجی، ناکامی وعده های مشروطه، تجزیه کشور به مناطق نفوذ [بین دوکشور روسیه تزاری وانگلستان براساس

---

[۲۵۹] - فصلنامه رهاورد، شماره ۲۴ ــرویه های ۱۴۶-۱۴۷

[۲۶۰] - رستاخیزایران. ۸۰۲ تا ۸۰۵

قرار دادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵] جدّ وجهد درتحمیل قرارداد ۱۹۱۹ بر ملتی ازپا افتاده درچنگال نیروهای بیگانه به هنگام جنگ جهانی اول، جُنبشهای جدایی طلب در چهار استان بزرگ وثروتمند کشور، ترس از افتادن ایالتهای شمال به دست بلشویکها، پادشاهی عیّاش، طمّاع و ضعیف النفس، ناتوانی سیاستمدارانِ سِنخ قدیم درانجام هرگونه اقدام مؤثّر، بی اعتباری تدریجی این جمع وناپدیدشدن کلیّه آثارنظم وامنیّت، اینها همه، صحنه را آماده پیدایش رهبری پُرتوان وخودکامه کرد... تراکُم این عوامل مردم را فرسوده کرده بود، استعدادرضاخان آن بود که دریافت مردم به شدّت آرزومند حکومت مُقتدر مرکزی اند، تابه بی نظمی خاتمه دهد، ملوک الطوایفی عشایر و وابستگی آنها را به خارجیان از بین بُرد وبه جنگهای داخلی وجُنبشهای جدایی طلب پایان بخشد». [۲۶۱]

کشورایران ومردمش درآنچنان شرایط وروزگاری بسر میبُردندکه عارف قزوینی شاعرآزاده وپُر احساس سرود:

ایران بود آن چشمه صافی که کنونش
بگرفته لجن تاگلو وزیر زقن را
کو مرد دلیری که به بازوی توانا
بزداید ازاین چشمه، گِل ولای ولجن را
اصلاح زنا اهل مخواهید که نبود
یک مرتبه شمشیرزنی، دایره زن را

ویا بانومستوره سلماسی سرود:
«ایرانیان که فرّ کیان آرزو کنند
باید نخست کاوه خود جستجوکنند
مردی بزرگ باید وعزمی بزرگتر
تا حلّ مُشکلات به دستور او کنند
شد پاره پرده شرف ازغیرت شما
سوزن بیاورید که زنها رفو کنند»
و یا فرّخی یزدی:
«ای مرغ سحر بناله دورا دور
بیهوده مکن توخویشتن رارنجور
زینسان که گرفت خواب غفلت مارا
بیدار نمیشویم تا نفخه صور»

[۲۶۱] - برآمدن رضاخان و...- ۴۱۴ - ۴۱۵

وبسیاری دیگر ازاین دست اشعار از دیگر شاعران آن روزگاران که جملگی بیانگر اوضاع وشرایط اسفبار ایران، پیش از رویدادکودتا میباشد.

آری اینچنین بود، همه درآرزوی ظهور کاوه وبه دنبال مُنجی و مردی بزرگ با عزمی بزرگتر ومقتدر بودند تا ایران وایرانی را از گرداب نا بسامانیها وسقوط برهاند، اما پس از ظهور این مُنجیِ باعزم و اقتدار و استقرار امنیّت وکوتاه شدن دست دولتهای بیگانه از مُداخله در امور داخلی وبازیافتن حیثیّت واعتبارودستیابی بیشتربه آنچه که پیش از برآمدن رضاشاه از آرزوها بود، به تَبَعِ ذهن فَراموشکار ویا غرض ورزی ودشمنی، نه تنها خدمات رضاشاه نادیده گرفته شد، بلکه چه تُهمت ها ونارواها که نثارش نکردند!

علی میرفطروس، درتارنمای خود در نقد و بررسی نوشته دکتر هوشنگ صباحی، زیرعنوان سیاست انگلیس وپادشاهی رضاشاه، مینویسد: «ظهوررضاشاه، قدرت گیری وسپس حکومت بیست ساله [۱۶ساله] وی، شایدمهم ترین مُباحثه یامنازعه سیاسی درتاریخ هشتاد ساله اخیرایران است به جرأت میتوان گفت که درتاریخ معاصر ایران، کمتر شخصیّتی رابتوان یافت که اینهمه دشمنی ودشنام رانصیب خود کرده باشد، باتوجه به اینکه رضاشاه را به حق میتوان بنیانگذار ایران نوین نامید، حجم عظیم این دشنه ودُشنام ها، شگفت انگیزوشگرف مینماید، این تنفّرُ سیاسی، اساساً ازسوی حزب توده و نیز از سوی برخی گروه های سیاسی ـ مذهبی انتشاریافت که باظهوررضاشاه، پایگاه حزبی وجایگاه اجتماعی خود را از دست داده بودند، اینک پس از گذشت هشتاد سال وبا فروپاشی دیوارهای سیاسی ـ ایدئولوژیک وفرونشستن غُبارهای کینه وکدورت، میتوان چهره رضا شاه را در آئینه تاریخ روشنتر دید و داوری مُنصفانه ای درباره وی داشت.

درآن زمان که ایران بین دوسنگ آسیابِ قدرتهای روس وانگلیس، و بی کفایتی و فساد شاه قاجار و اکثر دولتمردان و رجال قاجار، هرروز خُردتر و ضعیف ترشده بود، یک روز دولت روسیه فلان امتیاز را میگرفت وروزدیگردولت انگلیس خواستار بهمان امتیازوقرارداد بود، تقسیم ایران بین دو اَبَر قدرت روس وانگلیس (در سالهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵) چیزی بنام ایران وملت ایران باقی نگذاشته بود، انقلاب ۱۹۱۷ در روسیه ومسایل ومشکلات داخلی آن کشور، ایران را به حیاط خلوت یا مُستعمرهٔ دولت انگلیس بَدَل کرده بود، بطوریکه درکنفرانس صلح پاریس (۱۹۱۹) برای اعاده استقلال وحفظ تمامیّت ارضی ایران و در مخالفت باسُلطه دولت انگلیس برایران، هیئت اعزامی ایران (محمد علی فروغی ومُشاورالملک انصاری) را به کنفرانس مزبورراه ندادند، وضع بگونه ای بود که به قول وزیرمختارانگلیس:

ایران ملک متروکه ای بود که به حراج گذاشته شده بود و هر دولتی که پول بیشتری یا زور بیشتری داشت میتوانست آن را تصاحب کند، بی ثباتی های سیاسی و فقدان امنیّت اجتماعی باعث شده بود تا هریک ازسران ایلات ورجال سیاسی برای حفظ منافع وموقعیّت خویش ومصون ماندن از تعرّضات و تجاوزات رایج، خود را تحت الحمایه یکی ازدوقدرت بزرگ (روس و انگلیس) قرار دهند، رجال صدیق ومُوجّهی (مانند مشیرالدوله و مستوفی) نیز یا مجبوربه مصالحه ومماشات بودند و یا اساساً از سرپرستی ومسئولیّت دولت ها استعفا میدادند وسکوت میکردند، حدّ متوسط دوام کابینه ها دراین دوران، دو ـ سه ماه بود (تنها درده سال اول مشروطیّت، ۳۶ بار کابینه عوض شد!) این دوران تا ظهور رضاشاه را بدرستی میتوان عصرسقوط کابینه ها، نامید.

درچنان شرایطی، قدرت گیری رضاشاه، ازیک طرف، ناشی از اوضاع آشفته ایران وناتوانی دولتمردان قاجار بود، وازسوی دیگر، ناشی ازحمایت اکثر رهبران سیاسی وروشنفکران ترقی خواه ایران از "شخصیّتی مقتدر" بعبارت دیگر: حمایت های مردمی وخصوصاً پُشتیبانی عموم رهبران وروشنفکران ترقی خواه عصر (مانند سید احمد کسروی، عارف قزوینی، محمودافشار، علی دشتی، محمدتقی بهار، کاظم زاده ایرانشهر، ابراهیم پورداوود، محمدعلی فروغی، علی اکبرسیاسی، ایرج میرزا، علی اکبرداور، سید حسن تقی زاده وسلیمان میرزا اسکندری (رهبرحزب سوسیالیست وپدرمعنوی حزب توده) و تا مدتی نیز دکتر محمد مصدق، زمینه ساز قدرت گیری «سردارسپه» بودند، در این دوران، همه درانتظار یک شهسوار ناجی [مُنجی] بودند که آرامش و امنیّت را برقرار کند... رضاخان، با هوشیاری سیاسی، استفاده مناسب ازموقعیّت ها وبهره برداری از نیروهای سُنتّی ومُدرن جامعه، توانست عموم احزاب ونیروهای سیاسی را بسوی خودجلب کند.

پیروزی بلشویکها درروسیه (۱۹۱۷) دولت انگلیس را از گسترش وحشت سرخ، در جُنبش های گیلان، آذربایجان وخراسان و... هراسان ساخت، این جُنبش ها باعث ترس دولت انگلستان دربربادرفتن مناطق نفوذ آن کشور، خصوصاً درمناطق نفت خیز جنوب گردیده بود و رضاخان با دور اندیشی وواقع بینی توانست از این رقابت های موجود در جهت هدفهای سیاسی خود استفاده کند.

پژوهشهای اخیر، زوایای تاریکِ چگونگی قدرت گیری رضاخان را آشکارمیکنندونشان میدهند که درکودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ و روی کار آمدن رضاشاه، دولت انگلیس نه تنها نقشی نداشت، بلکه بسیاری از دولتمردان مهم انگلیس (مانند لرد کرزن وزیر امور خارجه انگلیس) از وقوع کودتای رضا خان دچار حیرت شده بودند و لذا نمیدانستندکه رهبران کودتاچه میخواهندویاچه هدفی را دنبال میکنند، درباره "عدم

مُداخله واقعی انگلیس در روی کارآمدن رضاشاه" «جان فوران» فهرست بلندی از نظرات مُحقِقان خارجی را ارائه داده است... «این پژوهشها، نظریه "انگلیسی بودن رضاشاه" را قاطعانه ردمیکنند...».

برخی از تاریخ نگاران ونویسندگان ایرانی، بخاطر غرض ورزی و کینه جویی و یا به مصلحت شخصی ویابنا به انجام وظایفی در برابر دریافت پاداشی که به آنان وعده داده شده بود ومیشود، ازاینکه حق را لباس باطل بپوشانند وباطل را حق جلوه دهند، ابایی نداشتند وندارند، و در این راه حتا به مُبتذل گویی میپردازند، بگونه مثال زمانیکه "ژوزف استالین" رهبر ودبیر کل حزب کمونیست شوروی، میلیونها انسان بیگناه کشورش را از هستی ساقط میکرد و حتا از حذف فیزیکی همرزمان ودوستان خود درزمان مبارزه با تزار، با گرفتن اعترافات دروغین زیر شکنجه های فوق طاقت آنان پروا نمیکرد و در نهایت قساوت وشقاوت حکم میراند "احسان طبری" از سران حزب توده ایران که از رضاشاه بخاطر برقراری حکومت دیکتاتوری انتقاد میکرد، چنین سرود:

چهره الهام بخش استالین
نوررحمت میفرستد بر زمین!

و یا وقتی نویسنده کتاب زندگی پرماجرای رضاشاه، [اسکندر دلدم] دست به قلم میبَرَد تا درباره رضاشاه بنویسد، لطیفه های مُبتذل رایج بین عوام را درراه پاچه خواری و کاسه لیسی رهبر انقلاب اسلامی، به آن سردار بزرگ نسبت میدهد مینویسد: «موقعی که رضاخان کودتاکردودرتهران حاکم نظامی ومالک الُرقاب همه شده بود، روزی بااعوان وانصارخود قدم میزد، تابلویی نظرش را جلب کرد که روی آن نوشته شده بود «پیراهن وزیرشلواری فروخته میشود» از یکی از اطرافیانش که کوره سوادی داشت خواست تا متن تابلو را برای اوبخواند وچون ازمضمون تابلو مطلع شدگفت: عجب روز وزمانه ای شده، ما همه جور وزیری شنیده بودیم جُز وزیر شلواری و...». [۲۶۲]

در ذکاوت وشعور رضاشاه حتی به گواهی بسیاری از مخالفانش جای کمترین شک وتردیدی نیست، ضمناً به موجب مدارک واسناد بسیار و دست نبشته های او که دربسیاری از کُتُبِ تاریخ نگاران وخاطره نویسان آمده است، وعکسهایی که از او درحال خواندن مطالبی از پشت تریبیون مجلس شورای ملی دردست میباشد جملگی اظهارات کسانی را که به بیسوادی اواشاره میکنند، ردّ میکند، رضا شاه اگرچه تحصیلات آکادمیک نداشت، اما خواندن ونوشتن را درخدمت نظام وپیش از رویداد

[۲۶۲] - زندگی پرماجرای رضاشاه، نگارش اسکندردلدم. ۶۱۵ – اینچنین نوشته هایی از روی کینه و نادانی است. مسلم چنین نبوده و اسکندر دلدم ساخته است. ویراستار.

کودتا آموخته بود. (چنددستخط وعکس سخنرانی اش درمجلس شورای ملی که ازروی نوشته ای ادا میکرد، دربخش پایانی کتاب دیده میشود).

حسین مکی، نویسنده کتاب دکتر مصدق ونطق های تاریخی او، و تألیفات دیگر، که مطالب آنها بخاطر شُهرت واعتباری که درروزهای خلع ید از شرکت نفت ایران وانگلیس، بخاطر همراهی وهمگامی بادکتر مصدق، بدست آورده بود، وموردِاستناد برخی از نویسندگان قرارگرفته است، دربخش پایانی این کتاب مینویسد: «... البتّه خوانندگان گرامی پس از مطالعه ِ نطقهای ایشان، آنچه را که نگارنده اظهار میکند تصدیق خواهند فرمود ومن یقین دارم که درهریک از ادوار تقنینیّه اگر چندنفر مانند دکتر مصدق درمجلس میبود، کار مملکت ما دچار این بدبختی و سیه روزی نشده بود، امیدوارم روش زندگانی پُر افتخار ایشان برای هموطنانم بهترین درس تقوی وپرهیزکاری باشد وآنها که میخواهند شخصیّت ممتازی را احراز کنند بدانند که چه صفات ومُشخّصاتی باید داشته باشند تا به منظور برسند، "نام نیکی گر بماند زادمی ـ به کزو ماند سرای زرنگار». [۲۶۳]

خوب است بدانیدکه این تاریخ نگار که ایرانیان را به تأسّی از رفتار و منِشِ پر افتخاروشخصیّت والای دکترمصدق، به منظور نجات ایران ازسیه روزی وبدبختی فرا خوانده بود، خود درآخرکار و در بُحبوحه مبارزه ممدوحش با دولت انگلستان برسرملی شدن صنعت نفت، باهمه ایمانی که بنا به نوشته کتابش نسبت به دکتر مصدق داشته است، در لحظات بُحرانی وحسّاس نه تنها درکنارش قرارنگرفت و از او بُرید، بلکه در کنار مخالفان سرسخت اش ایستاد و خود واعظ غیر مُتّعظ شد و نشان دادکه ازچه قماش تاریخ نگاران است! حال بیاندیشیم که از رهگذرنوشته ها وتعبیر وتفسیرهای اینچنین تاریخ نگاران ونویسندگان، چه ذهن ها از مطالب نادرست وغرض آلود واغوا گرایانه آنان پُر شده است !؟

مصطفی فاتح، مینویسد: «... رژیم بیست ساله، مُعاندین ومخالفین سرسختی داشت، که پس از سقوط اوسعی نموده اند رژیم مزبوررا دست نشانده ومطیع وفرمانبردار بیگانگان جلوه دهند... خرده گیری وانتقاد وقتی که توأم باافسانه واغراق وافراط شودارزش حقیقی خودرا از دست میدهد، وآنانیکه درعوضِ دلیل وبُرهان وسند، ناسزاگویی را پیشه خود قرار میدهند، ازراه حقیقت مُنحرف شده وارزش واقعی انتقادات بجارا هم ازمیان میبرند». [۲۶۴]

---

[۲۶۳] - دکتر مصدق ونطق های تاریخی او. ۲۷۰

[۲۶۴] - ۵۰ سال نفت ایران. ۲۹۳

عبدالله مستوفی، مینویسد: «... در هرحال این عقاید عجیب و غریبِ نچسب دروقتی اظهار شده است که دشمنان خارجی مرحوم پهلوی، جامعه را بر ضدّ او تحریک میکرده اندواشخاص خالی الذّهن هم ازاین القاآت مُتأثّر شده سعی میکرده اندکه اعمال خوب پهلوی راهم که درآنها نشانه های باهری از قوّت نفس وموقع شناسی وهوش فعّال او موجود است، با این توجیهات، تعبیر وتفسیر کرده، ازبین ببرند، شاید اگر من هم در آنروزها چیزی مینوشتم، بیش وکم دنبال مطاعنی از همین قماش برضرر مرحوم پهلوی میگشتم، ولی امروز که انتشارات از بین رفته وحقایق را بهتر میتوان دید به همان دلایلی که دربالا به آنها اشاره شده است، دیگرراهی برای این تصوّرات باقی نیست وباید گفت که اقدام سردارسپه درکندن ریشه خزعل وخاتمه دادن به این شیخوخیّت مُحمّره وبنی کعب وبنی طُرُف، که آلت دست خارجی ومایه خراب ماندن خوزستان زرخیز بود یکی از کارهای بسیار بسزای سردارسپه است و در این اقدام منتهای قوّت نفس وشهامت را بخرج داده وروح تاریخی ایرانی را در مقابل خارجی ها تازه کرد... روسها دراین تاریخ سردارسپه را کسی میدانستند که مانند لنین واستالین وسایر سران بلشویک، ازمیان توده بیرون آمده وبرضدّ سلسله سلطنتی که هفتم شخص آن [احمدشاه] درپاریس به خرج ملت فقیر میچَرَد، مشغول کار شده و دارد پروبال کثیف ونمایندگان زشت بدعمل اورا یکی، یکی درهم میشکند وبنابراین روسها دراین روزها سردارسپه را دوست داشتند و حاجتی به این قماش تعبیه ها نداشتند که دولت انگلیس وسردارسپه، برای فریب دادن آنها کُمدی حاکمی را که برادرش را به چوب میبست، که مردم ازاو بترسند، بازی کرده وهرروز انگلیس خودرا عمداً زیرچوب سردارسپه بیندازد که روسها رافریب بدهد. اینهم یک نوع بدبختی است که اگر گاهی هم درجامعه ما کسانی پیداشوند که بتوانند حرف حساب ایران را به همسایه های قوی بقبولانند واز اقدامات خود برنفع جامعه نتیجه هم بگیرند بجای اینکه از آنها تشویق کنیم وبه ضعیف النّفس هایی که اکثریّت دارند قوّت قلب بخشیده وازآنها اشخاصی با شهامت بسازیم، برعکس عمل کرده عملیّات این یک نفر را هم با توجیهات نچسب، نتیجه دستور خارجی دانسته وبدست خودمان سند وسابقه مداخله برای همسایه ها وذلّت تاریخی برای ملت ایران درست میکنیم و در ضمن حق مداخله رابرای همسایه ها تصدیق مینماییم که خودآنها هم برای خودقائل نیستند، درصورتیکه تاریخ باید آئینه تمام نمای ملت بوده، خوب هرکس را خوب وزشت اورازشت بنماید وجامعه را به حقایق آشنا کرده غرور ملی رادرافراد زیادکند، نه اینکه تحت تأثیر انتشارات همسایه ها واقع شده وبه طرز غیر مستقیم اسباب یأس جامعه شود و ریشه خدمتگزاری به ملت رابخشکاند... حالا دیگرموقع آن است که ملت به وطن پرستی ها وکارهای خوب اودرایام سلطنت اش پاداش بدهد... و ما قدر خدمت های اورا به جامعه میدانیم واورا دربسیاری از قسمت ها خدمتگزار واقعی ملت ایران میشناسیم وبخصوص از رفتار

ناسزاوار خارجی هانسبت به ایام اخیر دوران سلطنت وزندگیش، بسیار ناراضی میباشیم». [۲۶۵]

سیروس غنی، مینویسد: «... هرگونه تلاش برای نوسازی کشور، درمدتی چنین کوتاه خواه ناخواه گران وموجب سختی معیشت بود، رضا شاه درکارهایش مسلماً بی امان بودوازاتباع خود انتظار فراوان داشت، ولی قاجارها قاطبه خلق را به فلاکت انداخته بودند، بدون آنکه پس از ۱۳۰ سال سلطنت چیزی درمقابل ارائه کنند، اروپا برای صنعتی شدن واحداث شبکه راه آهن وارتش ملی خود، همین سختی ها و شاید مصیبت های شدیدتر راکشیده بود». [۲۶۶]

علی میرفطروس، درمصاحبه ای گفت: «اصلاحات اجتماعی رضاشاه برای پی ریزی مهندسی اجتماعی، جهت خارج کردن ایران ازقرون وسطایی خویش، ازبرای مصدق جلوه ای نداشت... بیاد بیاوریم که رضاشاه باتـمام مشکلات مالی وباتمام کارهای عمرانی وآبادی وزیربنایی و امنیّت کـه انجام داده بود، دیناری از هیچ کشور خارجی نپذیرفت» [۲۶۷]

درزمان شاهان قاجار، دست تکدّی چند پادشاه اخیر آن سلسله و دولتهای برسرکار، همواره پیش دولتهای بیگانه دراز بودتا سوروسات سفرعشرت بار آنان ودرباریان به اروپا ویا حقوق ودستمزد نیروهای نظامی وکارکنان دولت باگرو نهادن منابع درآمدکشورفراهم شود.

با یک نگاه گذرا به صورت بدهی های ایران درزمان رویداد کودتاو به بهره های سنگینی که سیاهه آن درپایان این بخش نشان داده شده است، به یکی از رشته کارهای شایسته تقدیر اودرواریز ویا تصفیه این بدهی هاباتوجه به شرایط مالی دولت باآنهمه کارهای عمرانی و زیر بنایی وتشکیلاتی، پی خواهیم برد.

ژنرال سرپرسی سایکس، مینویسد: «... رضاخان سه هزار تن از قزاق های ایرانی را به تهران آورد و در فوریه ۱۹۲۱ میلادی به قسمی که نوشته شدزمام امورحکومت رادردست گرفت، یک افسر انگلیسی که درسال ۱۹۲۰ رضاخان رادرقزوین دیده بود، این قسم او را تعریف نموده است «یکی از مُبرّزترین، خوش سیماترین ومقبول ترین ایرانیانی بود که من تا آنوقت دیده بودم، بسیار خویشتن داربود، ولی وقتی من تعارفش کردم که با وسیله موتوری خودم اطراف اردو را

---

[۲۶۵] - شرح زندگانی من، دفتر سوم . ۶۴۶تا ۶۴۸

[۲۶۶] - برآمدن رضاخان و... - ۲۷۲-۲۷۳

[۲۶۷] - تارنمای علی میرفطروس.

به او نشان بدهم شکُفته شد وبیش از یک ساعت پیاپی از من سئوال میکرد ومن متعجّب بودم که چطور به این سرعت مشکل ترین مطالب و نکات را متوجّه میشود، رضاخان، که به مقام وزارت جنگ منصوب شد قوّت نفس عجیبی از خودنشان داد به اضافه، وی ازمداخله بیگانگان بی اندازه رشک میبُرد». [۲۶۸]

سیروس غنی، مینویسد: «... پیرنیا استعفای خود را روز ۱۸ اردیبهشت [۱۳۰۲] تقدیم کرد، ولی شاه که درپاریس بود، قبول نکرد، شاه بلافاصله درصددبرآمد بداند وزارت خارجه انگلیس چه کسی را برای جانشینی وی ترجیح میدهد، وزیر مختارایران درلندن به امر شاه [قاجار] نزد "لنسلات آلیفنت" رییس بخش شرقی وزارت خارجه انگلیس رفت و گفت به دستورشاه به اطلاع میرساند که پیرنیا درآستانه استعفا است، اما او کسی را که دوست بریتانیا نباشد نخست وزیر نخواهد کرد، وزیر مختار ایران سپس میپرسد که نظر وزارت امور خارجه انگلستان در مورد نخست وزیری رضاخان چیست؟ آلیفنت میگوید: "افسر نظامی کمتر سیاستمدار خوب میشود».

آنگاه پاره ای به غرض به تحریف تاریخ پرداخته، احمد شاه را شاهی آزاده، میهن دوست ومخالف سیاست انگلستان ورضا شاه را که حسرت دیدارش رابرخلاف روال شاهان قاجار بردل وزیرمختار انگلیس (ریدر بولارد) گذاشته بود، به دست نشانده گی وگوش به فرمانی آن دولت متهم میکنند!

عباس میلانی، یکی از مخالفان دوران پهلوی، [چریک بوده] در گفتگویی با سیروس علی نژاد، برنامه ساز "BBC" میگوید: «بنظرمن رضاشاه درایت شگفت انگیزی درمورد جنبه هایی از تجدّد داشت، یعنی خیلی ازارکان تجدّد را به تجربه میدانست، مثال متعدّدی دراین زمینه وجوددارد، از مسأله فرستادن دانشجو به خارج گرفته تامسأله تأمین بودجه راه آهن از طریق مالیات.

رضاشاه، به راحتی میتوانست راه آهن را باپول نفت بسازد، ولی گفت ما اگر بخواهیم راه آهن بسازیم باید با مالیات بسازیم... به هرحال نگاه رضاشاه به تجدّد جالب بود، میدانست که تکنوکرات لازم دارد، میدانست فرستادن دانشجویان به خارج یکی از بهترین راه های استفاده از بودجه کشوراست... جنبه های دیگرهم هست، درشوروی لنین میآیدو میگوید سوسیالیسم یعنی برق، یعنی راه آهن، همه از او تعریف میکنند، ولی درایران رضاشاه آمد و گفت باید راه آهن بسازیم، برخی از رهبران ما از جمله دکتر مصدق گفتند نه! این نظر

---

[۲۶۸] - تاریخ ایران، دفتر دوم . ۸۲۸-۸۲۹

استعماراست! درحالیکه من اسنادی پیداکرده ام که شکّی بجانمیگذارد که انگلستان باساختن راه آهن در ایران مخالف بود وانگلیسی ها تمام سعی شان راکردند که رضاشاه راه آهن نسازد، بعدهم که دیدند نمیتوانند متقاعدش کنند، کوشیدند رضا شاه راه آهن را از سمت پاکستان [هندوستان پیش از سال ۱۹۴۸] بسازد، رضاشاه بازهم زیربار نرفت، ولی متجدّدین بجای اینکه از کار رضاشاه تعریف کنند، تمام این سالها گفته اند وهنوز هم میگویند که رضاخان این راه آهن را به دستور استعمار ساخت، رضاشاه این ایده های عجیب وغریب راداشت».

آنچه که از رهگذر اسناد ومدارک وشواهدِارائه شده (که اندکی است از بسیار) بدست آمده است، این است که برآمدن رضاشاه چیزی بجُز یک ضرورت تاریخی همراه با موقع شناسی، تهوّر، میهن دوستی ژرف وجَنَم اوبه ویژه بخت سپید مردم ما نبود، که او بادرک ومحاسبه درست وبه موقع، که امکانات ومُقتضیّات زمان ازبرایش فراهم آورده بود و ازسالها پیش درانتظار چنان فرصت وامکانات بود، سود جُسته بود. [۲۶۹]

مردان بزرگ تاریخ همواره درشرایط ومُقتضیّات موجود و همراه، ظهور کرده اند، دراهمیّت شرایط ومُقتضیّات همراه ومساعد میتوان به ضرس قاطع گفت که اگر جنگ جهانی نخست برپا نمیشد و یا تزار سقوط نمیکرد و رژیم کمونیستی درروسیه برقرار نمیگردید، آنچنان شرایطی برای برآمدن رضاشاه فراهم نمیشد، حتی اگربه فرض، دولت انگلستان سعی دربرآمدن رضاخان ویادیگری میکرد، چراکه رقیب زورمندش مجال چنین کاری رابه آن دولت نمیداد، بویژه که نیروی قزاق در دست فرماندهان روسی بودویاباتوجّه به قرارداد ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ فرصت و امکان چنان ظهوری نبود، مگر اینکه ایران دچار تجزیه میشد و روسیه تزاری بخش بزرگی ازسرزمینهای شمالی ایران را به موجب قرارداد ۱۹۱۵ و موافقتنامه هایی که بین متفقین پس از پیروزی بر متحدین (آلمان - اطریش وعثمانی) بسته شده بود، ضمیمه خاک خود میکرد.

در بُحبوحه جنگ جهانی نخست، زمانیکه تزار روسیه سقوط کرد، ورژیم کمونیستی درآن سرزمین برقرارگردید، و آنگاه که دولت مرکزی شوروی توانست براستقلال طلبان قفقاز چیره شودوقوای ژنرالهای هوادار تزار را درهم بشکند، ونیروی نظامی بریتانیا (نورپرفورث) را از سرزمین قفقازبیرون وتاپُشت کوه های منجیل در خاک ایران به عقب براند، وچندعامل دیگر ازجمله تهدید واتمام حُجّت (ultimatum) روسیه شوروی وبلشویکهای خودی (که بخش وسیعی

[۲۶۹] - برآمدن رضاخان و... - ۲۷۲- ۲۷۳

از سرزمین گیلان را به اشغال خود درآورده بودند) به دولت بریتانیا، مبنی براینکه درصورت تداوم استقرار نیروهای نظامی آن دولت در ایران، بسوی پایتخت (تهران) پیشروی خواهند کرد وشرایط بُحرانی و ضعف شدید دولت مرکزی ایران وهمچنین تحمیل هزینه کمرشکن نخستین جنگ ویرانگرجهانی بربریتانیا که تازهً پایان یافته بودوفشار نمایندگان مجلس نمایندگان ولُردهای آن کشور به رعایت صرفه جویی در هزینه ها ازجمله هزینه سنگین نگهداری نیروهای نظامی آن دولت در ایران که درسال متجاوز از سی میلیون پوند میگردید، واعتراضات جهانی بویژه از سوی فرانسه و آمریکا و رسانه های خارجی از ماندگاری نیروهای مزبور درخاک ایران، آنهم پس از پایان یافتن جنگ جهانی، که مآلاً مُنجر به خروج تمامی نیروهای نظامی بریتانیا از خاک ایران گردید، ومخالفت ها وبیگانه ستیزی وبیداری حسّ ملی گرایی ایرانیان بجان آمده از دخالتهای ناروای دولت بریتانیا طیّ سالها و بسیاری از عوامل دیگر، از جمله زمامداران نالایق وبعضاً وابسته به بیگانه وبی خیالی و اهمال شاهِ گُریز پا که زندگی دراروپارا به زیستن در وطن و در کنار هم میهنانش، ترجیح میداده است، از جمله پدیده ها و عواملی بودند که رضا خان درحالیکه فرماندهی بیش از سه هزار قزاق ازهر درجه ورُتبه را برعهده داشت، توانست با عزمی راسخ از آنچه که ازسالها پیش درسرداشت، ازآنها بهره بگیرد ودست به کودتا بزند.

دولت انگلستان که با رویداد کودتا دربرابرعمل انجام شده ای قرارگرفته بود، پس از یک سلسله کارشکنی ها وتحریک سران قبایل و عشایر به سرکشی و عدم اطاعت از دولت مرکزی وقطع پرداخت مساعده های ماهانه، به منظور به انقیاد کشیدن رضاخان وحتا سرنگونی او، و زشت گویی های وزیر مختار ووزیرامورخارجه بریتانیا ازاو و.. از آنجا که مُقتضیّات سیاسی ومالی بشرحی که گذشت مانع از مداخله مستقیم دولت نامبرده درامور داخلی ایران چون گذشته بود، ناگزیر گردید ظاهراً با رضاخان به سلوک ومماشات وگاه باتحمُل، رفتار کند، بویژه از آن زمان که رضاشاه مانع ازنفوذ وفعّالیّت کمونیستها وابسته به کرملین درایران شده بود، که این کارِ رضا شاه رفع خطر جدی از برای منابع نفتی جنوب ایران وهندوستان درحال آشوب نیزبود. بنابراین از دید دولت انگلستان، اقتضاء میکرد که ضمن تحمل رفتارخصمانه رضاخان، موذیانه به نشر اکاذیب برعلیه او به پردازد.

ملک الشعرای بهار، مینویسد: «... معتقد شدم ودرجریده نوبهار مکرّر نوشتم که باید حکومت مقتدری بروی کار آید که قدری قوی تروفعّال تر وبا جُرأت دار ترباشد... باید جلوی هرج ومرج فکری و قلمی را گرفت، بایددولت مرکزی را قوّت بخشید، بایدمرکز ثقل برای کشور تشکیل داد، باید "ملت" را ازچنگال دایه ها ولـله های جاهل و

نادان ومنفی باف، نجات داد، بایدپارازیت هارا که من غیر استحقاق به اندام ملت چسبیده اند وخون اورا میمکند، کنده دور انداخت... دراین فکر من تنها نبودم، این فکر طبقه بافکر وآشنا به وضعیّات آن روز بود، همه این را میخواستند، چاره ای هم نبود، ما خود بواسطه رقابت و عناد وکوتاه نظری رفقای خود، موفق به ایجاد چنین حکومتی نشدیم، ناچار وثوق الدوله بروی کار آمد، اوهم رفت وکودتا شد ورضاخان پهلوی پیداشد ومن به این مرد تازه رسیده وشجاع وپُرطاقت اعتقادی شدید پیداکردم واین رُباعی را در وزارت جنگ ایشان گفتم وبه دفتر وزارتی فرستادم:

سردارسپه راست دلی روشن وصاف
چون آینه ای رفیع چون قُلّه قاف
ازاوعمل است و از دگر مردان لاف
سردار سپه نمیتوان شد به گزاف». [۲۷۰]

اما با آنهمه انتظار وآرزوهای مردم بویژه به نوشته بهار، «همه طبقه بافکروآشنا به وضعیّات آن روزها» زمانیکه همان دولت مورد انتظار که انگیزه "بهار" درسرودن چنان رُباعی شده بود، برای برقراری امنیّت واحداث راه به منظورارتباط باخوزستان، با مقاومت خان های سرکش وياغی وراهزنان لرستان مواجه گردید وعده زیادی از افراد نیروی نظامی که پیش از درگیری با یاغیان، ازسوی آنان به خاک وخون افتادند وحتی وزیرراه (سرلشکر تهماسبی) نیز که برای سرکشی از نتایج کار جاده سازی با اتومبیل رهسپارخرم آباد بود، نتوانسته بود از آن مهلکه جان بدر ببرد، و از این رو چاره ای جزقلع وقمع اشرار و سرکشان آن سامان نمانده بود، همان کسان که در انتظارروی کارآمدن یک دولت مرکزی مُقتدر بودند که بتواندگردن کشان وراهزنان را برسر جای شان بنشاند وامنیّت را درسراسر کشور برقرارسازد، لب به انتقاد و خرده گیری گشودندکه چرا چند ده تن از یاغیان وراهزنان که نمیخواستند پای دولت مرکزی با احداث راه به قلمرو اقتدارشان بازشود، کُشته شدند و حتی مأمور نظامی اجرای تأمین امنیّت درآن منطقه را "قصّاب" خواندند، اما راه چگونگی به اطاعت درآوردن خانهای سرکش و امکان ساخت راه ارتباطی باخوزستان وایجاد امنیّت را به طریقی غیر از آنچه که انجام گرفته بود، ارائه نمیدادند، زمانیکه به نوشته بهار، دست پارازیتها که من غیر استحقاق به اندام ملت چسبیده بودند و خون آن را میمکیدند کنده وبدور انداخته شد، گفتند ظلم فاحشی بود که دولت درحق آنان روا داشت، هنگامیکه "جلوی هرج ومرج قلمی" گرفته شد، آه وفغان برآوردند که مشروطه تعطیل شد، حال به کدام مشروطه از قوّه به فعل درآمده اشاره میکردند، معلوم نبود!؟ در حالیکه

[۲۷۰] - تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، دفتر دوم. ۱۰۰-۱۰۱

به گواهی تاریخ، بیدادگریها وظلمی که درزمان برقراری مشروطه بر مردم حتا بر طبقه روشنفکر ومُنتقد تا پیش از رویدادکودتاروا میشد، نشانی وآثاری ازاجرای قوانین دیده نمیشد. علی دشتی با یک انتقاد آبکی ازوثوق الدوله نخست وزیرمشروطه، بدون حکم دادگاه با پای پیاده تا قزوین برده میشود تا از آنجا به خارج از کشور تبعید گردد و لبهای فرّخی یزدی شاعر، تنها به حُکمِ حاکم یزد (ضیغم الدوله) در برابر انتقاد از او دوخته میشود، وبسیاری دیگر ازمنتقدان قرارداد ۱۹۱۹ به شهرهای دوردست تبعیدمیشوند ویا به زندان میافتند که اگر بجز این میبود وملت حاکم برسرنوشت خود بود، آنهمه آه وحسرتها در میان نبودوکودتایی صورت نمیگرفت.

وآنگاه که بساط شیخ خزعل دارنده نشان "ویکتوریا" از امپراتوری انگلستان وعامل آن دولت، برچیده شد، وسرزمین ثروتمند خوزستان ازیوغ اوکه دستش به خون بسیاری ازمردم آن سامان حتا برادر وبستگانش آغشته بود، خارج گردید، آنرا نوعی ساخت وپاخت صوری رضاخان با انگلستان نامیدند وسپس وقتی راه آهن سرتاسری کشیده شد، تا بخاطر انسداد راه ترانزیت ازسوی روسیه، راهی برای امکان مبادلات بازرگانی به خارج از کشور گشوده شود وایران از این طریق به دریای آزاد دسترسی پیداکند، آنرا بنا به دستور وخواست استعمار قلمداد کردند وبالا خره همه خدمات ارزنده آن سردارمقتدری که در آرزوی ظهورش بودند، بدست فراموشی سپرده شدویا به تهمت و ناسزا گویی برعلیه وی انجامید!

عبدالله مستوفی، مینویسد: «... ایرانیان باید ضجّه ومویه و گریه زاری برای بی خانمان شدن، یابهتر بگویم خانمان پیداکردن الوار [لُرها] را کنارگذاشته، وبجای آن هزاررحمت برآن کسی که این خارآبادی را از سرراه خوزستان کنده است، بفرستند، وازتمام نواحی کشور بسمت خوزستان روآورده، بزودی این ایالت زرخیز را آبادکنند، تاحق این خدمت بزرگ مرحوم رضاشاه پهلوی را به جامعه اداکرده باشند، بخصوص که عبور خط آهن سرتاسری هم، راه آبادی را برای آنها سهل تر، ووسیلهِ آنرا موجودتر کرده است». [۲۷۱]

دکترعبدالحسین زرکوب، مینویسد: «... ضعف دولت مرکزی در ایران که ناشی از اختلاف احزاب مشروطه وازدسته بندی های رجال حکومت بود، ایران را بشدّت دچار بُحران کرد، ازآن گذشته هرج ومرج اداری ومالی مملکت که ازصعوبت وصول مالیات پدید آمد نیز برتهدید و تضییق ناشی از حضورقوای اجنبی درایران افزوده شد... در مجلس

[۲۷۱] - شرح زندگانی من، دفتر سوم. ۶۳۳

هم که مجلس سوم محسوب میشد، زمینه برای روی کار آوردن دولتی قوی وکارآمد موجود نبود». [۲۷۲]

میرزایحیی دولت آبادی، ضمن شرح بی سروسامانی ایران و مردمش درایام پیش از رویدادکودتا مینویسد: «... وهمه برمیگردد به نبودن یک مرد توانای دانا که قد علم نموده نه معلم طبابت، بلکه معلم جرّاحی که برای دریدن ودوختن وبیرون کردن خون فاسد ازبدن مریض مُحتضر...». [۲۷۳]

آری اینچنین بود، همه بویژه نویسندگان، شاعران، روشنفکران تحصیل کردگان خارج از کشور ویادواره نویسان، ضمن شرح پریشانی و درماندگی مردم ونگرانی از سقوط وتجزیهٔ کشور، درآرزوی ظهور یک سردار، یک مُنجی، یک معلم جرّاح وبرپایی یک دولت مرکزی با اقتدار بودند، چنانکه عارف قزوینی پس از ظهوررضاخان بارقه امید را در وجود او میبیند ومیسراید:

یاد سردارسپه زنده درایران عارف
کشورروبه فنارا به بقا خواهد بُرد

و دیدیم آن سردار، آن مُنجی، آن معلم جرّاح دربُحرانی ترین ایام کشور ومردمانش ظهور کرد، اما بجای قدردانی از زحمات وخدماتش، چه بُهتان ها ودشمنی هاکه نثارش نکردندوبه جای پاداش وقدردانی، جزا یافت، با همه این احوال خدمات ارزنده اواز سینه تاریخ زدودنی نخواهد بود.

علی دشتی، مینویسد: «وقتی میبینم یک سرباز سوادکوهی که نه از خانواده هایی چون کامران میرزا یا ظل السلطان بیرون آمده ونه در مسکوتحصیل کرده، به درجه میرپنجی میرسد، باید فرض کرد که جوهر ذاتی ولیاقت شخصی داشته است. همه نظامی ها معتقد بودندکه رضاخان نمونه انضباط وجدیّت وسرمشق دقت ووجدان کاربود، ازحیث نظم وپاکیزگی ووقت شناسی هم نمونه بودودرهردرجه ای مورد احترام مافوق خودقرارمیگرفت، درمسیرزندگی سیاسی واجتماعی خودمردی به وطن پرستی رضاشاه ندیدم، اوسیاستمداری عاقل وخوشفکروسازنده بود». [۲۷٤]

دکترمصطفی الموتی، درمُقدّمه کتابش که پس ازرویداد انقلاب! (شورش) اسلامی نگاشته شده است، مینویسد: «... برای خیلی ها

---

[۲۷۲] - روزگاران. ۸۲۹- ۸۳۰
[۲۷۳] - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۷۹
[۲۷٤] - ایران درعصر پهلوی، دفتر یکم. ۶۱

بخصوص خارجی هاشگفت انگیزاست مردی که درس نخوانده ومطالعه نکرده وپایش به اروپا وغرب وهیچ کشوردیگری (غیر از ترکیه) نرسیده بود، چگونه توانسته است برنامه های وسیع عمرانی رادرپهنه ایرانزمین به مرحله اجرا درآورد... با زور و قلدری واراده فردی کشور را اداره میکرد، ولی درعین حال نمیتوان منکر وطن پرستی او وعلاقه فوق العاده اش به استقرار نظم وامنیّت وترقی وتعالی کشور ورفاه و آسایش مردم شد... آنهاییکه معتقدند رضاشاه را انگلیسی ها روی کارآورده اند واورا به مقام سلطنت رسانیدند باید بیاد بیاورند درایامی که این سربازرشید وساده دربین نظامی های ایران درخشید، انگلیسی ها نقش مهمی درکشورما داشتند، وسالهای زیاد بود که روس وانگلیس در این کشور (سرنوشت ساز) بودند، اگرگفته شود رضا شاه (ساخته و پرداخته) انگلیسیها بود این دوراز انصاف است... و خلاصه شاید بتوان گفت که جبرزمان همه را بفکر انداخت که برای استقرارنظم وامنیّت و از بین بردن ملوک الطوایفی ازمرد مُقتدری که درراه نیل به هدفهای خود گام برمیداشت حمایت کنند...». [۲۷۵]

سرآنتونی پارسونز، آخرین سفیر بریتانیا درایران، پیش از رویداد شورش اسلامی دربخش پایانی کتاب خاطراتش باعنوان "سخن آخر" در باره رضاشاه چنین مینویسد: «... زلزله سیاسی که درایران بوقوع پیوست وچشم انداز کاملاً متفاوتی ازایران برجای نهاد، اگر از دو انقلاب بزرگ تاریخ معاصراروپا، یعنی انقلاب فرانسه وانقلاب روسیه وسیعتر وعظیم تر نبوده باشد با آنها برابری میکند، باوجود این من امروز براین عقیده ام که از قرن شانزدهم به این طرف فقط یک انقلاب در ایران روی داده وآن انقلابی است که رضاشاه پهلوی درایران به راه انداخت. معنی انقلاب از نظر من ویران ساختن زیربنای یک جامعه و ساختن بنای تازه ای برروی آن است که بکلی بابنای پیشین متفاوت باشد. رضاشاه دقیقاًهمین کار را انجام داد، اوشکل والگوی پیشین سیاسی – اجتماعی ایران رابکلی تغییرداد، او ارتش نوینی بامعیارهای اروپایی بوجود آورد...ونخستین گامهارا درراه تبدیل بازارکهنه وا قتصاد سُنّتی ایران به یک اقتصاد مدرن وصنعتی برداشت، اوباارتش نوین خود گردنکشان ومدّعیان خودمختاری رادرمیان اقلیّت های قومی درهم کوبید، فئودال ها وعشایر سرکش را برجای خودنشاند و برای نخستین بار در تاریخ بعد ازاسلام یک حکومت مرکزی مقتدرباتشکیلات وخدمات مُشابهِ کشورهای اروپایی درایران بوجودآورد...». [۲۷۶]

باهمه این اسنادومدارک وشواهد موجود و مُستند، به نوشته داریوش همایون در وبسایت خود (www.d-homayoun.org) «در

---

[۲۷۵] - همان . ۴

[۲۷۶] - غروروسقوط. ۲۲۱

تاریخ همروزگارایران هیچکس مانند رضاشاه ترور شخصیّت نشده است. سه نسل روشنفکران وسرآمدان فرهنگی وکوشندگان سیاسی، بیشترشان، ازچپ ومذهبی وملی کوشیدند ازاوچهره ای زشت بنگارند. دست پروردگان نامستقیم او... نه کمتر ازرقیبانش، برخودفرض دانستند که پا بر هرواقعیّتی نهاده، اوراسرچشمه هرچه درایران ناپسند میبافتند بشمارند. خدمتهای اوخیانت و میهن پرستی اش وطن فروشی به قلم رفت. آنچه رانیز که نمیشد از پیشرفتهای دوران او انکارکردیانادیده گرفتند ویاساخته دست بیگانگان وجبرتاریخ شمردند، دشمنانش را اگر چه ناسزاوارترین، به زیان او بالا بردند. به هزینه اوازترسویان پولدوست ومرتجعین دشمن آبادی وآزادی ایران وعوامل ثابت شده بیگانه، قهرمانان آزادی ساختند...».

دریغم آمد که به بخشی از مصاحبهٔ دکتر علی میر فطروس با مسعود لقمان، بمناسبت انتشارچاپ دوم کتاب آسیب شناسی یک شکست، دررابطه با رضا شاه اشاره نکنم، او در پاسخ مسعود لقمان که پرسیده بود: «چنانکه در کتابتان هم آمده، شما در یک خانواده مصدقی [توده ای] بزرگ شده اید وزنده یاد پدرتان ازدوستداران مصدق بود...

میرفطروس، میگوید: بله، مرحوم پدرم (حاج سید محمد رضا میرفطروس) از دوستداران دکتر مصدق واز معتمدین معروف شهر بود و گاه، گاه، کارت تشکری راکه مصدق (بخاطر کمک پدرم درخرید اوراق قرضهٔ دولتی) برای اوفرستاده بود، یواشکی به رُخ مامیکشید. پدرم به رضاشاه ارادت فوق العاده ای داشت ووقتی میخواست که از مدارا و همبستگی ملی حرف بزند، به بیرون مغازه کتابفروشی اش اشاره میکرد و میگفت: «ببین پسرم! روبروی مغازه ما «مسیو پطرُس ارمنی» است که با «مادام پطرُس» بزرگترین مغازه عرق فروشی شهر را دارد. سمت چپ مغازه ما هم آقای «عبدالله یوسفی» است که بهایی ونماینده شرکت پپسی کولاست. من هم که حاج سیّدمحمدرضاهستم، ولی میبینی که چه روابط انسانی وخوبی باهم داریم وحتی دربانک ها، سُفته وام های همدیگر را ضمانت میکنیم... این ها جزو دستاوردهای دوران رضاشاه است. رضاشاه مارا آدم کرده است...».

محمد نوری زاد، از حزب اللهی های مؤمن درجریان انقلاب [شورش] اسلامی، در نوشته ای در وبسایت خود بتاریخ ۲۵ خرداد ماه ۱۳۹۴، درباره رضاشاه چنین مینویسد: «... من از قلّه امروز که به گذشته های پست وبلندِسالهای پیش ازبرآمدن رضاشاه مینگرم، میبینم عجب بلبشویی بوده دراین سرزمین ازهم دریده وعجب زحمت ها کشیده رضاشاه برای نظام بخشودن به انتظامات همه جانبه کشور!

آخوندها دراین سالها تاتوانستند برسرپهلوی ها کوفته اند تابساط کشورخواری خودرابیارایند، اگر بتوان گفت! رضاشاه باهمه سوادی که نداشت، وباهمه تلخکامی هایی که درکارش میپیچید وباهمه نداری ها و تُهی دستی ها که سفره سرانه کشور را به هیچ میفسرد، بسیارفراتر از تراز متداول شخصیّت های همطرازخوددرخشیده است، ما اسلام زده های این نظام اینجوری، که معمولاً به نبوغ دانشمندان وانسان های نابغه خیره میشویم وتحسین شان میکنیم، بسرعت ازخیره شدن به نبوغ رضاشاه درفراهم آوردن مُقدرات اقتدار مرکزی ویکپارچه کردن کُلیّت کشور روبرمیگردانیم ... با اطمینان میگویم: رضاشاه آن مردبی سواد، بقدرهمه عمر همه آخوندها در همه تاریخ، به رواج سواد وآگاهی دراین سرزمین مدد رسانده است، خدمتی که رضاشاه به ایران وایرانیان کرد، درسالهای پس ازیورش اسلامی در ناجوانمردانه ترین شکل ممکن به هیچ گرفته شد، بی آنکه آخوندها به رُخ بکشند که اگر تختی وبختی یافته اند، ازبرکت زحمت های آن مردبزرگ بوده است، وگرنه حتماً کشور به چندپارگی درافتاده بودومعلوم نبود ایران را درکجای این چندپارگی بایدمیجُست».

بی مناسبت ندیدیم که در بخش پایانی این کتاب به مصاحبه خبرنگار دیلی تلگراف، با رضا شاه که در تاریخ ۱۴ شهریور ۱۳۰۹ صورت گرفته بود، اشاره ای داشته باشم، خبرنگار مزبور پیش از آنکه از مصاحبه اش با شاه بنویسد، به مقدّمه میپردازد که به درج بخش کوتاهی از آن مصاحبه اکتفا میکنم، او مینویسد: «... حکومت ایران، یک حکومت خودمختار خیراندیشی است که به طرز بسیار عالی و شایسته با احتیاجات مملکت خود وفق میدهد، ودرطول زندگی یک نسل به اندازه ای کشوررا به ترقی وتعالی سوق داده که معمولاً درمدت بیش از یک قرن صورت نمیگیرد، برای رهایی از مشکلات ونومیدی های پس از جنگ، یک مرد نیرومند وآهنین پنجه برای ایران ضرورت داشت... تمام کارها به کاخ سلطنتی مراجعه میشود وروی میز اعلیحضرت پُر ازشکایات بازرگانانی است که نمیتوانند نخ بخرند یا کسانیکه دراتخاذ صنایع جدید بایدتشویق شوند.

مسائل مربوط به مهاجرین، اوراق مربوط به نظام وظیفه یا گزارشهای کشاورزی تمام موردرسیدگی قرار میگیرد وازوقتی که روسیه خودسرانه فراریان رادرخاک همسایگان تعقیب میکند، تلگرافاتی راجع به حوادث آذربایجان، مقداری از وقت شاه را میگیرد، همچنین روی میز او پُراز نمونه های غلّات ومحصولات صنعتی وگزارشهایی از ادارات و یکدنیا مطالب ومشکل دیگر مربوط به زایرین وزمین لرزه و راه آهن وراه شوسه وگمرک میباشد! باتمام این تفصیلات، شاه متانت خود را ازدست نمیدهد، ودربرابرمشکلات مقاومت میکند، از شاه پرسیدم آیا به نظر اوخطر بلشویسم ایران را تهدید میکند؟

اعلیحضرت درپاسخ من اظهارداشت: بهیچوجه، شما از همین جا پی ببرید که گروهی ازایرانیان به باکو و ایروان میروند وفقر وفلاکت روسیه را با وضع زندگی کشور خودشان مقایسه میکنند و چون مردم باهوش و عاقلی هستند هرگز چنان زندگانی را آرزو نمیکنند، گذشته ازاین، ایرانی اصولاً مخالف خرابکاری است وبه هیچوجه تمایلی نسبت به کمونیستها ندارد، ایرانی مُتعلّقات وزندگانی مخصوص پُشت دیوارهای باغ خود وطرز فکر مخصوص بخود را دوست دارد...

سپس از کشاورزی که مورد علاقه اواست صحبت کردیم، شاه گفت: هم اکنون یک مدرسه فلاحتی داریم [دانشکده کشاورزی کرج] که در آنجا روشهای علمی جدید مورد تجربه قرارمیگیرد وامیدوارم تاچند سال دیگر کارشناسان سیّار ما به هر جاکه لازم باشد بروند وشاید مُشاورین فلاحتی را به دهکده ها وبخشهای مهم نیز بفرستیم، تصمیم من این است که محصولات داخلی ما به اندازه ای برسد که نیازمندی های تمام ملت را برطرف کند...

از شاه پرسیدم آیاتصوّر میفرمایید که تربیت نونهالان کشور شما در اروپا کار خوبی باشد؟

شاه پاسخ داد البتِه برای جوانان بهتربود درکشوری که باید در آن زندگی کنند وترقّیات آن خواه ناخواه بسته بوجود آنان است، پرورش یابند، ولی ما دستگاه ووسائل لازم در اختیار خود نداریم، مابه همه نوع کارشناسان فنّی نیازمندیم ودرعصر حاضر آنها باید درآموزشگاههای اروپا تربیت شوند، امیدوارم جوانانی را که به فرانسه وایتالیا میفرستیم بخوبی درک کنند که تمدن هر کشور مخصوص افراد آن سرزمین است و بهیچوجه نمیخواهیم ایرانیان به صورت نسخه بَدَل اروپاییان تربیت شوند، زیرا ما گذشته پُر افتخار وآداب وسُنن تاریخی از خودداریم ونظر من این است که بهترین افراد را از میان آنان بیرون بیاوریم ولازم نیست که این جوانان دارای افکار غربی یا شرقی محض باشند، زیرا هر کشوری برای تربیت وپرورش افراد خود روش مخصوصی دارد...

من فرصت راغنیمت شمرده از اصلاحات وترقیات پنج سال گذشته به اعلیحضرت تبریک گفتم، آهی کشید وگفت: من همیشه ناراضی هستم زیرا کارهای بسیار باید انجام گیرد ولی من نمیتوانم به سرعت پیش بروم... ناگاه چشمش به پرونده های روی میز افتاد... شاه با اشاره به ساختمان بندرشاهپور چنین گفت: ایران باید یک بندر مخصوص بخود داشته باشد ومانمیتوانیم برای فروش محصولات خود همواره مُتّکی به روس ها باشیم، راه شوسه جدید ازتبریز تاخط آهن موصل وسیله ای بدست بازرگانان آذربایجان میدهد وامیدوارم خطی که

شاید با همکاری ترکیه، تهران رابه مغرب، همچنین به بندرگاهی کنار دریای سیاه یا بحر ابیض متوسط [مدیترانه] مربوط سازد، سر انجام به چشم ببینم... امیدوارم راه آهنی که طرح آن ریخته شد فقط مقدمهٔ یک شبکه راه آهنی باشد که ایران بتواند بوسیله آن محصولات خود را به هر مقصدی که بخواهد برساند...». [۲۷۷]

تردیدی نیست که درآینده ای نه چندان دور، تاریخ داوری خود را درباره رضاشاه بدور از هرگونه غش وکاستی ها، بهتر وروشن تر خواهد کرد، چراکه طلیعه این کار، ازسوی برخی پژوهشگران حتا از طیف مخالفان چندی پیش او آشکارشده است واین ازویژگی تاریخ است.

حدیث نیک وبدمانوشته خواهدشد
زمانه را قلم ودفتری ودیوانی است

****

[۲۷۷] - **رستاخیزایران. ۴۸۸تا۴۹۰**

خدمت های رضاشاه

فهرست اهم خدمت های رضا شاه بزرگ:

- **ایجادارتش نوین ومُنجسم بدون بهره گیری از مستشاران خارجی**
- **الغای قضاوت کنسولی (کاپیتولاسیون).**
- **برانداختن حکومتهای خودسر خان خانی.**
- **ایجادامنیّت در سراسر کشورباسرکوب یاغیان و راهزنان و اشرار و گردنکشان وباج بگیران.**
- **لغوامتیازنشراسکناس ازسوی بانک بانک شاهنشاهی که در امتیاز دولت بریتانیابود.**
- **لغو امتیاز بانک استقراضی روس.**
- **تأسیس بانک ملی وبانک سپه.**
- **منع روحانیّت از مداخله درامورسیاسی دادگستری، وزارت خانه ها و ادارات.**
- **کشف حجاب. که امروز از خواسته های اکثر بانوان ما زیر سرنیزه حکومت اسلامی است.**
- **مُتّحدالشکل کردن لباس تا مردم از وضعیت مندرس بیرون بیایند.**
- **اعزام دانشجو به خارج برای کسب دانش دررشته های مختلف.**
- **راه سازی درسراسر خاک کشورواحداث سد ها پُل وتونل.**
- **ایجادصنایع جدیددرحدّ ممکن ومقدور، به ویژه پارچه بافی و تشویق صاحبان صنایع وحرفه.**
- **تأسیس مدارس دولتی به جهت تحصیل رایگان در دبستانها و دبیرستانها و کلاسهای شبانه برای بزرگ سالان بی سواد در شهرها.**
- **تأسیس هنرستان دختران.**
- **تأسیس دانشسراهای مقدماتی در مراکز استانهاودانشسرای عالی درتهران.**
- **ایجاد فرهنگستان به منظورپیرایش زبان پارسی از واژه های بیگانه درحدّ امکان.**
- **قانون نظام وظیفهٔ اجباری.**
- **لغوالقاب وعناوین.**
- **قانون انحصارومالیات برقندوشکروچای به منظورتأمین بودجه برای ساختمان راه آهن.**
- **تبدیل ماه های قمری به ماه های هجری خورشیدی.**
- **تشکیل نیروی هوایی.**
- **تشکیل نیروی دریایی.**
- **اصلاح تقویم (بموجب این قانون اسامی عربی وترکی ماه های سال به نامهای باستانی تغییریافت.**
- **قانون مقیاس ها واوزان (بجای مثقال وسیرونخودوچارک ومن - گرم وکیلو وبه جای وجب وذرع و...اندازه گیری متریک.**

- احداث چندین کارخانه قند.
- احداث کارخانه اسلحه سازی درتهران وپارچین.
- برپایی کارخانه کنسرو سازی (ساردین وتُن ماهی) در بندرعباس.
- تأسیس بی سیم وفرستنده رادیو.
- تأسیس دادگستری نوین.
- تأسیس دانشگاه.
- تأسیس بانک کشاورزی.
- تأسیس اداره ثبت احوال جهت صدور شناسنامه که تاپیش از آن، نام خانوادگی متداول نبود؛ وبرای شناسایی هویّت اشخاص تنها نام کوچک شخص ونام پدر ویا به خاطر شُغلی وشُهرتی
- که داشته خوانده میشده است.
- تأسیس بانک رهنی.
- اختیار ریال به جای قران.
- قانون حفظ آثارعتیقه.
- قانون تعلیمات اجباری.
- تأسیس ادارات ثبت اسنادواملاک.
- تأسیس دانشکده کشاورزی در کرج.
- قانون مختلسین از اموال دولتی.
- تدوین قانون مدنی.
- قانون محاکمهٔ وزیران.
- قانون منع خریدوفروش برده.
- تشکیل دادسراها ودادگاه های انتظامی قضّات.
- قانون جزا.
- قانون تجارت.
- قانون توسعهٔ معابر واحداث میادین در شهرها واسفالت ویاسنگ کاری خیابانها.
- قانون مبارزه با قاچاق.
- قانون وکالت دادگستری.
- تأسیس بیمارستانها ودرمانگاه ها وسازمان شیروخورشیدسرخ ایران وبنگاه حمایت مادران ونوزادان.
- احداث چندین بنای عظیم به منظوراستقرارچند وزارتخانه با توجّه به شئونات آن وزارتخانه هااز جمله دادگستری - دارایی - امورخارجه - بانک ملی - شهربانی کل.
- ساختمان بندرشاهپور.
- ساختمان راه آهن سرتاسری واقدام به توسعهٔ شبکه راه آهن بدون دریافت وام ازخارج، که در گفتار دوم این کتاب بگونه ای نسبتاً مشروح به آن پرداخته شده است.
- برپایی کارخانه تراورس سازی درشیرگاه مازندران.

لغوقرارداد دارسی وتنظیم قرارداد جدید (۱۳۱۲هـ-ش) که با همه مزایا ودست آورد آن نسبت به قرارداد دارسی، تمدید مدت امتیاز مورد انتقاد واعتراض برخی قرارگرفت.

مخالفان رضاشاه، ازهر طیف وگروه که همواره به دنبال بهانه هایی به جهت تخفیف اوبوده ومیباشند، عمل او را در تمدید قرارداد دارسی، خیانت محض دانسته ومیدانند، بدون آنکه کمترین اشاره ای به نکات قوّت قرارداد کرده باشند، حال آنکه این تمدید با ملی شدن صنایع نفت در سال ۱۳۲۹ به رهبری دکتر مصدق، هیچگاه از قوّه به فعل در نیامد، بنابراین ادامهٔ اعتراض یا مخالفت با کاری که انجام نشده منتفی است واما درباره نکات قوّت قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) که دارای جنبه های مفیدی درجهت تأمین منافع بیشتربرای ایران بود، ازجمله میتوان به پخش فرآورده های نفتی درسراسر کشور واحداث جایگاه های فروش نفت وبنزین که پیش ازآن شرکت نفت ایران وانگلیس حاضر به انجام چنین کاری نبود وهمچنین وادارکردن شرکت نامبرده جهت خانه سازی برای کارکنان ایرانی، تأسیس دانشکده فنی نفت برای آموزش جوانان داوطلب ایرانی دررشته های مختلف مورد نیازصنعت نفت، ایجاد درمانگاه ها درمناطق نفت خیز از جمله درآبادان وخرمشهرواهواز و مسجدسلیمان و... دریافت حق الامتیازبیشتر، الزام شرکت نفت به اعزام دانشجوی فارغ التحصیل دانشکده فنی نفت ازسوی آن شرکت به انگلستان، تحدید اراضی اکتشاف واستخراج مذکور در قرارداد دارسی، ایجاد آموزشگاه حرفه ای شبانه روزی درآبادان به منظورآموزش عملی جوانان به هدف تأمین کادرکارگران فنّی لایق، میتوان اشاره کرد.

روزنامه واشنگتن پست (به نقل ازهفتگی نامه خواندنیها مورخ ۸ اردیبهشت ماه ۱۹۲۴ (۱۹۴۵) در باره تحدید اراضی اکتشاف و استخراج نوشت: «منطقهٔ امتیازی انگلستان برای استخراج نفت که سابقاً شامل تمام اراضی جنوب بود، درسال ۱۹۳۳ محدودترشد و در نتیجهٔ فشار دولت ایران مقرّرگردید که مداری که از ۳۵ درجهٔ شمال خط استوا عبورمینماید حدّشمالی این منطقه باشد، روزنامه مزبور سپس چنین ادامه میدهد که: دولت انگلستان درماه اوت ۱۹۴۱ [شهریور ماه ۱۳۲۰] بانیروی نظامی خود، این منطقه رااشغال کرد...».

این خبر میرساند مناطقی را که بموجب قرارداد ۱۹۳۳ از منطقهٔ عملیاتی شرکت نفت مُجزّا شده بود، چون دولت انگلستان راضی به تحدید اراضی نبود، با رویداد سوم شهریور۱۳۲۰ و تجاوز به خاک ایران وبرکناری رضاشاه، با نادیده گرفتن قرارداد، ۱۹۳۳ اراضی مُجزّا شده را خودسرانه دوباره به مناطق زیر امتیازخوددرآورده بود ونیز به موجب مادهٔ ۱۶ قرارداد ۱۹۳۳ شرکت نفت متعهد شده بود که باموافقت

دولت ایران طرحی برای افزایش کارکنان ایرانی تنظیم واجرا کند که باهمه اکراه شرکت نفت ازانجام آن، پیشرفتهایی دراین باره انجام شد.

باعقدقراردادجدید، درآمد دولت ایران روبه فزونی نهاد وبه موجب قراردادی که درزمان قاجارها بین شرکت نفت وخوانین بختیاری بسته شده بود ۳۷,۳۲۰ سهم یک لیره ای به منظور حفاظت ازچاه های نفت وسایر تأسیسات شرکت نفت در خوزستان به آنان اختصاص یافته بود که هرسال سود آن را به نفع خوددریافت میکردند، رضاشاه دستور داد که سهام خان ها را دولت خریداری کند که این کارانجام شدوسهام مزبور به دولت واگذارگردید ومنافع آن به خزانه واریز میگردید.

همانگونه که اشاره شد، تنها ایراد مخالفان قرارداد ۱۹۳۳ در برابر آنهمه امتیازاتی که مردم ایران ازآنها برخوردار میشدند، تمدید قرارداد به مدّت سی سال ازپایان قرارداد دارسی درسال ۱۹۶۱ بود که براساس این قرارداد حق امتیاز شرکت نفت ایران وانگلیس میبایست در این سال به پایان میرسید که ازدید یک تحلیلگر بیغرض اگرچه ظاهراً یک نقطه ضعف بشمار میآمد ولی اینکه خیانت شمرده شود اگر روی کینه ورزی واهداف سیاسی ومسلکی نباشد یقیناً بی انصافی است، بویژه آنکه نه تنها قرارداد ۱۹۳۳ که موعد آن در سال ۱۹۹۱ به پایان میرسید تا این زمان نپایید، بلکه حتا با ملی شدن صنایع نفت در سال ۱۹۵۰، تا انقضای موعدقرارداد دارسی یعنی تا سال ۱۹۶۱ نیز نپایید، بنابراین چون با ملی شدن نفت، تمدیدقراردادارسی ازقوّه به فعل در نیامد، ازاینرو برخلاف نظر مخالفان رضاشاه، ضرر و زیانی نیز عاید ملت و خزانه کشورنشد وخیانتی هم به زیان ملت صورت نگرفت.

حال بنگریم به ملی شدن صنایع نفت به دست دکتر محمدمصدق، که با ملی شدن این صنایع، ٤٦ شرکت تابعه را از دست دادیم که سود آنها کمتر از آنی نبود که شرکت نامبرده ازبابت سهم ایران از محل فروش نفت ایران به دولت ایران میپرداخت، اما دکتر مصدق ازسوی مخالفان رضاشاه، قهرمان ملی ومیهن دوست قلمدادمیشود! [۲۷۸]

دکترمنوچهرفرمانفرماییان پسردایی دکترمصدق، وکارشناس نفت که تحصیلات خودرا دررشته کارشناسی نفت دردانشگاه بیرمنگام انگلستان به پایان برده و چندی ریاست ادارهٔ امتیازات نفت دروزارت دارایی رابرعهده داشته است، دراین باره درکتابش زیر نام «از تهران تا کاراکاس»، متن مقاله ای را که درهفتگی نامه کیهان لندن منتشرکرده بود به این شرح ارائه میدهد: «جریدهٔ محترم کیهان لندن، درتاریخ ۲۵ آوریل ۱۹۹۶ مقاله ای در چهارستون ازآقای فؤادروحانی مشاورحقوقی

[۲۷۸] - لیست این شرکت ها در این آدرس در وبسایت ۱٤۰۰ سال دیده میشود:
https://۱٤۰۰years.com/PDF&Show/SherkathayeTabeehNaft.pdf

شرکت نفت سابق انگلیس وایران وپس ازملی شدن، مدیرامورحقوقی شرکت ملی نفت، درآن جریدهٔ محترم منتشر شد، نظریات خودرا درزیر یادآور میشوم: لازم به توضیح است که آقای پرویزمینا مدیرسابق اموربین المللی شرکت نفت ایران نظریّات اینجانب رادرباره شرکتهای تابعهٔ شرکت نفت انگلیس وایران مبنی براینکه بیست درصد منافع این شرکتها متعلق به دولت ایران بوده تأیید کرده اند وآقای روحانی مطالبی در ردّ گفته های ایشان گفته اند ولی آنچه آقای فؤادروحانی گفته اند در حقیقت جواب به نوشته واظهارات بنده درکتاب "از تهران تا کاراکاس" است، گفته ام وحال هم تکرارمیکنم که مصدق با تهییج افکارعمومی نفت را ملی کرد، درصورتیکه از مفاد قرارداد نفت ۱۹۳۳ [که در زمان رضا شاه بسته شده بود] و اصولاً درباره اقتصادِ نفت اطلاعی نداشت.

ولی مسألهٔ مهمتر همان شرکتهای تابعه بودند که آقای روحانی آنها را ۵۹ نهاد قلمدادکرده اند، این شرکتهاعبارت بودند از: نفت عراق - کویت - قطر- شرکتهای کشتیرانی - تصفیه خانه های متعدّد دراروپا و آمریکا و آسیا- دستگاه فروش - خطوط لوله - مراکزتحقیق وتجسّس و لابراتوارها وغیره که همگی ازسرمایه نفت ایران بوجود آمده بودند، در آن زمان هیچ راهی وجود نداشت که با مصدق وهمراهانش مذاکره شود و اگر هم کسی جرأت میکردکه بگوید احتیاط کنیم، او را تکفیر میکردند.

درباره حقوق دولت ایران وشرکتهای تابعه بازمتذکرمیشوم که ما طبق قانون به بیست درصد ازآن حق داشتیم وآن را به سبب ملی کردن نفت ازدست دادیم. آقای [فؤاد] روحانی اصلاً مدّعی هستند که ما حقّی نداشتیم وبرای اثبات نظر خودشان شرح کشّافی نوشته اند ومثل یک وکیل دادگستری به هرعنوان که شده سعی میکنند متهّم را تبرئه کنند و مینویسند که اگر دراین باره باید مسئولیّتی قایل شویم، آن مسؤلیّت متوجّهٔ رضاشاه خواهد بود نه دکتر مصدق.

برای ردّ نظریّهٔ آقای روحانی تنها کافی است به قرارداد ۱۹۳۳ نگاهی بیفکنیم وخوانندگان ملاحظه خواهندفرمود مفادآن حاکی از چیست، در صفحهٔ اول این قراردادتحت عنوان تعاریف که عین آن در زیر درج میگردد چنین قیدشده است: موافقت نامه بین دولت شاهنشاهی ایران وشرکت نفت انگلیس وایران محدود، منعقده درتهران به تاریخ۲۱ آوریل ۱۹۳۳.

مقدّمه: به قصد برقرار کردن امتیاز جدیدی بجای امتیازی که در تاریخ ۱۹۰۱ به ویلیام دارسی داده شده بود، این امتیاز را دولت ایران اعطا و کمپانی نفت انگلیس وایران محدود، آن راقبول مینماید.

بعضی اصطلاحات منجمله دراین قرارداد قطع نظرازهرمعنی دیگری که ممکن است درحال و یا در آتیه درمواردیگر داشته باشد در این قرارداد مطابق تعریفات قبل معنی خواهدداشت.

دولت، یعنی دولت شاهنشاهی ایران.
کمپانی، یعنی شرکت نفت انگلیس وایران محدود وتمام شرکتهای تابعهٔ آن (که جمله نمیتواند ازاین دقیقترباشد).

درجای دیگر مقاله اش مینویسد: «... دیگرمدارک قطعی، تر از نامه های شرکت نفت انگلیس وایران بود، دراین مورد دو ترازنامه تهیّه میشد، اول ترازنامه شرکت نفت ودوم ترازنامه شرکت نفت وشرکتهای تابعه، حقوق دولت ایران نیز ازطریق ترازنامه قسمت دوم که consolidated نام داشت پرداخت میشد.

ایشان سپس درزیزنویس همین صفحه از مقاله اش مینویسد: خوانندگان عزیز ملاحظه میکنند که حتا انگلیسی هاظاهراً منکرحقوق حقّهٔ ایران از منافع شرکتهای تابعه نیستند واین روحانی وروحانی نماها هستند که این حقوق را انکار میکنند.

آقای فرمانفرماییان درادامهٔ مقاله اش مینویسد: «... بازهم بنده سه روزبعدازملی شدن درتأیید حق دولت ایران یک مقالهٔ مفصل در کیهان چاپ کردم ونیز درروزنامه «داد» شرح مفصّلی خطاب به آقای مصدق نوشتم که بیایید درباره شرکتهای تابعه فکری بکنید و آنها را از دست ندهید.

آقای فؤاد روحانی، ازبین رفتن شرکتهای تابعه را به گردن رضا شاه میاندازد ودیواری کوتاه تر از دیوار او پیدا نمیکند ودیگران را بی اطلاع ومغرض میخواند، درصورتیکه این ضرر تنها ازطریق ملی شدن نفت میتوانست متوجّهٔ ایران شود، چون ملی کردن نفت فقط ازطرف دولت وبرای تأسیسات داخل ایران میسّربود... و هیچیک ازهموطنان عزیز حاضرنشدند یک کلمه بابت حقوق حقّهٔ ایران حرف بزنند واقلاً جای مُهری برای ملت ایران در تاریخ بگذارند». [۲۷۹]

با اینکه دکتر منوچهر فرمانفرماییان، از قاجارها و وابستگی خانوادگی بسیار نزدیک با دربار قاجار و محمد مصدق داشته ودر کتابش «از تهران تا کاراکاس» درهرفرصت ازرضاشاه به بدی یادکرده است مع ذلک درآن مقاله درباره قرارداد ۱۹۳۳ در پیوند باشرکتهای تابعه چنین ادامه میدهد: «... اما خوانندگان باید بدانند که من سالهای متمادی

---

[۲۷۹] - جلد۲ص۷۰و۷۱

در وزارت دارایی در سَمَتی رییس ادارهٔ امتیازات نفت خدمت کردم وبه شما اطمینان میدهم رضاشاه قراردادی امضاکرد که تمام منافع ممکنه (منافعی راکه درآن سالها میتوانستیم بگیریم ومتداول بود) را برای دولت ایران دربرداشت، چونکه شرکتهای تابعه، شرکت نفت ایران را به یک شرکت بین المللی تبدیل میکرد وبیخودنبود که دولتهای پی درپی درایران آن را بیش از سی سال باخون جگرحفظ کردند وما آن رابا ملی شدن لگدمال کردیم». [۲۸۰]

ابراهیم صفایی، مینویسد: «در پنجم بهمن [۱۳۱۲]، فروغی [نخست وزیر] طیّ یک تلگرام درپاسخ داور [ریاست هیأت نماینده گی ایران جهت پاسخگویی به شکایت دولت انگلستان به مناسبت لغو یک جانبه قرارداد دارسی ازسوی ایران به جامعهٔ ملل درژنو] چنین گفت: «تلگراف بعرض رسید، درهیأت دولت هم مطرح شد. جواب از این قراراست:

۱. سعی عمدهٔ آقایان این باشد که اثبات کنید دولت انگلستان حق مداخله دراین اختلاف را ندارد.
۲. اگرسعی شود امر درهمین شورا به اصلاح تمام شود، بهتر است درخصوص اینکه «کدمن» میخواهد بداند پیشنهاد ما چیست؟ اگر پاسخ این موضوع برای رسیدن به نتیجهٔ اصلاحی ضروری و مؤثراست، این نکات را به او بفرمایید:
۳. مشارکت دولت ایران درکل کمپانی وجمع شرکتهای فرعی ازهرقبیل ومعاف بودن حق امتیاز دولت ایران از هرگونه مالیات و عوارض.
٤. محدودشدن حوزهٔ عمل کمپانی.
٥. موقوف شدن حق انحصار لوله کشی به طرف جنوب.
٦. پرداخت حق امتیاز براساس مقدار استخراج به این طریق که تا وقتی استخراج ازشش میلیون تُن تجاوز نکرده، یک میلیون و دویست هزار لیره طلا واگرتجاوز کرد، درهرتن صدی شانزده از قیمت جهانی باید به ایران بدهند.
۷. کوشش دربالا بردن سطح استخراج.
۸. دولت ایران درهیأت مدیره یک نماینده داشته باشد، با اختیار مساوی با دیگرمدیران، به اضافه حق «وتو» درهنگام تغییر اساسنامه شرکت ومسایل غیر عادی.
۹. پرداخت مالیات از قرار چهاردرصد درهر تُن که استخراج میشود.
۱۰. تأمین نیاز کشور نسبت به نفت ومتفرّعات بابهای مناسب.
۱۱. تصفیهٔ نفت حتی الامکان درداخله.
۱۲. پرداخت بدهی های گذشته وپرداخت مالیات از ۱۹۳۰...

---

[۲۸۰] - جلد۲ص ۷۴ و۷۵

فروغی سپس میافزاید که: در قرارداد جدید در آمد ایران افزایش یافت و حق الامتیاز ایران هرتُن چهارشلینگ تعیین شد (ماده دهم) ونیز بیست درصد اضافه بر ۶۷۱,۲۵۰ لیره سودصاحبان سهام برای ایران منظور گردید ومقرّرشد حق الامتیاز سالانه ایران هرگز از هفتصدوپنجاه هزارلیره استرلینگ کمترنباشد ودرصورت تأخیر درپرداخت، شرکت سالانه برابر صدی پنج زیان دیرکرد به دولت ایران به پردازد (بند ب ماده دهم) وهم به دولت ایران حق داده شد درتمام جلسه های هیأت مدیره وکمیته های فرعی آن، یک نماینده داشته باشد... در این قرارداد حوزهٔ امتیاز به یک پنجم کاهش یافت وبه یکصدهزار میل مربع محدود شد (ماده دوم قرارداد) وبرای تصفیهٔ تمام دعاوی ایران شرکت پرداخت یک میلیون لیره استرلینگ را ظرف سی روز تعهّد کرد (ماده ۲۳ قرار داد) ونیز شرکت نفت تأمین احتیاجات داخلی ایران را به مواد نفتی و بنزین [که تا آن زمان کمترین اقدامی ازسوی شرکت نفت ایران وانگلیس بعمل نیامده بود] تعّهد کرد وبرای نیازهای دولت بیست وپنج درصد تخفیف داده شد (ماده ۱۹ قرارداد)، درسالهای بعد فروشگاه های نفت و بنزین برپایه این تعهّد درهمه نقاط کشورایجادگردید ونیز شرکت تعهّد نمود مستخدمین غیر فنی را تماماً ازایرانیان استخدام نماید وبرای استخدام کارکنان فنی هم تا آنجا که ایرانیان واجدشرایط ودارای تخصص باشند، از اتباع ایران استخدام کند وبرای آنکه شماری از جوانان با استعداد ایرانی علوم وفنون صنایع نفت را درانگلستان فراگیرند و کارشناس ایرانی تربیت شود، شرکت پرداخت سالی ده هزار لیره استرلینگ را به این منظور برعهده گرفت (ماده ۱۶ قرارداد) و مهمتر از همه متعهّد شد که تمام دارایی شرکت درایران از اراضی وکارخانه ها و ساختمانها وچاه ها ولوله ها وسدها دریایی وپُلها ووسایل پخش آب و ماشینها ووسایط نقلیّه وهرگونه تجهیزات وادوات درپایان امتیاز (یا به هر نحوی که امتیاز پایان پذیرفته باشد) متعلق به دولت ایران خواهد بود (ماده بیستم قرارداد)». [۲۸۱]

دربرابر امتیازاتی که دولت ایران بدست آورد (با حفظ منافع شرکتهای تابعه)، قرار داد نفت از زمان پایان یافتن امتیاز دارسی (سال ۱۹۶۱) بمدت سی سال تمدید گردید که با ملی شدن صنایع نفت درمارس ۱۹۵۱، حق الامتیاز مزبور حتا به زمان پایانی قراردادارسی نرسید، با همه این حال مخالفان رضاشاه بدون کمترین اشاره به امتیازات در خور اهمیّتی که بدست آمده بود، همچنان رضاشاه را به خیانت متهم میکنند ودکتر مصدق را با همه ازدست دادن منافع [٤٦ شرکت تابعه] ۵۹ شرکت تابعه میستایند!

[۲۸۱] -اشتباه بزرگ ملی شدن نفت -ص۳۸-۴۰ تا ۴۲

درحالی که دکتر مصدق در کتاب خاطراتش در شرح چگونگی استعفایش از والیگری فارس به خاطر رویداد کودتای سوم اسفند ماه ۱۲۹۹ چنین مینویسد: «دولت ایران حق داشت ۱۶ در صد عایدات خالص شرکتهای اصلی وشرکتهای تابعه را بعنوان حق الامتیاز بخواهد...». [۲۸۲]

دانسته نیست درحالیکه از همان زمان نسبت به حقوق ایران از بابت شرکتهای تابعه آگاهی داشته است، به چه جهت درزمان ملی شدن صنایع نفت آنچه را که خود میدانسته وازسوی برخی کارشناسان نفت نیزتذکر داده میشده است، از سوی ایشان نادیده گرفته شده بود؟

آقای فرمانفرماییان، در جلد نخست کتابش که ازآن نام برده ام در پیرامون ازدست دادن منافع شرکتهای تابعه همچنان مینویسد: «مصدق باشتاب به طرف تصویب آن میرفت [ملی شدن نفت] ومنافع عظیمی که انگلیسی ها برای نفع خود درصورت ملی شدن پیش بینی کرده بودند از چشمش دوربود، مصدق نمیدید ونمیدانست که با یک قیام و قعود، هزاران میلیون ثروت این ملت برای کسب افتخارات موهوم بخشیده خواهدشد.

من ... مقاله ای نسبتاً کوتاهی درباره شرکتهای تابعه وحقوق دولت ایران و از دست رفتن آنها برای «داد» [روزنامه] نوشتم وعمیدی نوری هم آن را تماماً چاپ کرد، امروز من به این مقاله دسترسی ندارم و تاریخ چاپش را هم فراموش کرده ام، ولی خاطرم هست که در آغاز ملی شدن نفت در «داد» چاپ شد، درآخرآن مقاله نوشته بودم که از آقای نخست وزیر خواهش میکنیم که درباره این شرکتها فکری بکنند تا دست کم درقراردادهای آینده حقوق ایران را حفظ کنند، ممکن نیست که این ضررجبران شود، شکی نیست که مصدق وهمراهانش سرمست موفقیّت بودند وفقط ملی کردن نفت کفایت میکرد که آنها در دنیایی که ساخته بودند برای مدت کوتاهی خود را دراوج خوشبختی احساس کنند و چشمانشان نور درخشان اطراف را از چراغ نفتی پُر دود خودتشخیص ندهند.» [۲۸۳]

همو باز درجای دیگر کتابش نوشته است: «اتفاقاً دکتر پرویز مینا قایم مقام سابق شرکت ملی نفت ایران ... مقاله ای درروزنامه کیهان لندن به تاریخ ۱۲ تیر ماه ۱۳۷۴ نوشت وتأیید کرد که شرکتهای تابعه جزو حقوق ایران بوده وانگلیسی ها بعد از چهل سال، کاری را به آسانی انجام دادندکه درقرارداد دارسی و قرارداد ۱۹۳۳ نتوانسته بودند

---

[۲۸۲] - خاطرات مصدق ص۱۳۷

[۲۸۳] جلد یک - ص۴۶۶

بکنند واین سرطان بزرگ خودشان را بایک قرص آسپرین منتفی کردند». [۲۸٤]

حال با ازدست دادن منافع عظیم شرکتهای تابعه در راستای ملی شدن نفت وخودداری دکتر مصدق از رایزنی با کارشناسان باتجربهٔ ایرانی که خوشبختانه تعدادشان کم نبود واظهار نظر برخی از آنان از جمله دکتر فرمانفرماییان وپرویز مینا وومهندس فلاح ومصطفی فاتح و چند تنی دیگروحتا اِشراف ایشان به حقوق ایران نسبت به شرکتهای تابعه از سالها پیش که جملگی میتواند ظاهراً از مصادیق خیانت باشد، آیا میتوان دهان وقلم مخالفان دکتر مصدق را در متهّم ساختن ایشان به خیانت وساخت وپاخت با دولت انگلستان بست وشکست؟ که دکتر مصدق با کینه ورزی ازاین عبارات بدون ارائهٔ کمترین مدرک وسند استوار، برعلیه رضا شاه بارها وبارها استفاده وبسیاری از مردم ناآگاه میهن ما را نسبت به بخشی از تاریخ ما گمراه کرده است!

از آنجا که اغلب ما مسایل گذشته را بامعیارهای زمان حال میسنجیم وبه داوری میپردازیم، لذا اینگونه داوری ها نمیتواند خالی از بی انصافی ویااشتباه بوده باشد، درشرایط وجوّ سیاسی آن ایام که دولت انگلستان درجنگ جهانی نخست با پیروزی برآلمان ومتحدانش درجایگاه کشوری ابَرقدرت نشسته بود و به گفته مشهور آفتاب درسرزمینهایش غروب نمیکرد و دولت ایران از پشتیبانی هیچ دولتی برخوردارنبود، (برخلاف دکتر مصدق که از پشتیبانی آشکار و پنهان دولت آمریکا تا دوسه ماه پیش از سقوطش برخوردار بود) در افتادن یک کشور تازه جان گرفته وبا بضاعت کم با آن امپراتوری، که از دوراندیشی واحتیاط بدور بود، گرفتن همین امتیازات که به آنها اشاره شد وازدست ندادن منافع ٥٩ [٤٦] شرکت تابعه، خود کاری درخور اهمیّت وسزاوار تحسین است.

مخالفان رضاشاه که در شمار آنان توده ای ها وبرخی ازاعضای جبهه ملی وعده ای دنباله روی آنان قراردارند، آنقدر نوشتند وگفتند تا آنجا که بخشی ازتاریخ معاصر ما آنچنان آلوده وآشفته شد ودرذهن باور بسیاری جا گرفت که در ردّ گفتارها و نوشته هایی آنچنانی، کمترکسی از بیم تهمت و دشنام دست به قلم بُرده ومیبَرَد.

****

[۲۸٤] - جلد ۲ ص ۶۸

بخش پنجم

پیوست ها

متن قرارداد ۳۱ آگوست ۱۹۰۷ [۲۸۵]

و

قرارداد ۲۰ مارس ۱۹۱۹

منعقد میان روسیه وانگلستان:

«مقدّمه»

دولتین بریتانیا و روسیه، ازآنجاکه حفظ استقلال وتمامیّت ارضی ایران را مشترکاً برعهده گرفته اند.

ازآنجا که صمیمانه مایل به حفظ نظم وآرامش درسراسر خاک این کشور و استقرار دایمی مزایای یکسان بازرگانی وصنایع تمام ملتهای دیگر در این قسمت ازجهان هستند.

ازآنجاکه هرکدام ازاین دودولت به دلایل جغرافیایی واقتصادی، علاقه خاصی به حفظ نظم وآرامش دربرخی ایالات ایران دارندکه این ایالات همسایگان دورونزدیک روسیه یا بریتانیای کبیر(ازسوی مرزهای افغانستان وبلوچستان) هستند.

نیز از آنجاکه هردو دولت (بریتانیای کبیروامپراتوری روسیه) مایل به احتراز ازتمام علل وموجباتی هستندکه ممکن است به برخورد مصالح ویژه آنها درایالات مذکور فوق بیانجامد.

لذا درمواد وشرایط زیر میان خودتوافق کردند:

ماده ۱- دولت بریتانیای کبیر تعهد میکند درماوراءِ خطی که از قصرشیرین تا اصفهان ویزد وخاف امتداد مییابد ونهایتاً به نقطه ای واقع درمحل تقاطع سرحدی روس وافغان میرسد، تقاضای هیچگونه

[۲۸۵] - متن کامل قرارداد ۱۹۰۷ را در سایت ۱٤۰۰ سال در آدرس زیر بخوانید
https://1400years.com/Treaties/1907.pdf

امتیاز سیاسی وتجاری ازقبیل امتیاز راه آهن، بانک، تلگراف، راه شوسه، حمل ونقل، بیمه، غیره برای خود، اتباع خود، یااتباع دولتی ثالث ننماید و درعین حال با گرفته شدن اینگونه امتیازات از طرف دولت روسیه در منطقهٔ مذکورهیچگونه مخالفتی، مستقیم یاغیرمستقیم ابراز ندارد*

ماده ۲- دولت روسیه به نوبه خود تعهدمیکند که در منطقهٔ واقع در ماوراءِ خطی که ازسرحد افغانستان یعنی از قاذیک (واقع درشرق بیرجند) و بیرجند و کرمان امتداد مییابد وبه بندرعباس ختم میگردد، تقاضای هیچگونه امتیازسیاسی وتجاری ازقبیل امتیازراه آهن، بانک، تلگراف، راه شوسه، حمل ونقل، بیمه وغیره برای خودواتباع خود، یا اتباع دولتی ثالث ننماید ودرقبال گرفته شدن اینگونه امتیازات ازطرف دولت انگلیس درمنطقهٔ مزبور هیچگونه مخالفتی، مستقیم یاغیرمستقیم نشان ندهد.**

ماده ۳- دولت روسیه قول میدهد که بدون توافق قبلی بابریتانیای کبیر، هیچگونه مخالفتی با اعطای امتیاز به اتباع انگلستان (به هرنوع وبه هرنحو) درمنطقه ایکه میان مناطق نفوذ طرفین قرارگرفته است (منطقهٔ بیطرف) ابراز ندارد.***

دولت بریتانیای کبیر به سهم خودقول میدهد که عین این حق را برای اتباع روسیه که طالب امتیازاتی در منطقهٔ بیطرف هستند قایل گردد.
هرنوع امتیازی که دولتین روسیه وانگلستان یا اتباع آنها درگذشته در مناطق ۱ و ۲ (مناطق نفوذ روس وانگلیس) داشته اند به قوت و اعتبار سابق خودباقی است.

در قرارداد ۱۹۰۷ انگلستان وروسیه دومادهٔ دیگر هم هست (مواد چهارم وپنجم) که مربوط به نحوهٔ استهلاک مطالبات گذشته روسیه و انگلستان از ایران وتعیین تکلیف وثیقه هایی است که درمقابل آنها برداشته شده است.

در بُحبوحهٔ جنگ جهانی نخست، در مقاوله نامه ایکه بین دو دولت روسیه تزاری وانگلستان ردّوبدل گردید (که به قرارداد ۱۹۱۵ شهرت دارد) مقرر شده بود که پس از پایان جنگ وپیروزی بر متحدین (آلمان- عثمانی واتریش) بخشی از سرزمینهای دولتهای مغلوب وحتا سرزمینهای دولتهای بیطرف درجنگ، به تصرف دو دولت نامبرده درآید.

در نامه ایکه درتاریخ بیستم مارس ۱۹۱۵ (سند شماره ۳ مقاوله نامه) از سوی وزیرامور خارجهٔ روسیه به سفیر کبیرآن دولت

در لندن (کنت بنکدورف) نوشته شده چنین آمده بود: «عالیجناب -- عطف به یادداشت مورخ دوازدهم مارس سفارت انگلیس، خواهشمندم اظهار لطف فرموده مراتب حق شناسی عمیق دولت ما را از اینکه دولت بریتانیای کبیر حاضر شده است راه حل ارائه شده ازجانب مابرای حل نهایی مسایل مربوط به قسطنطنیه وبُغازها را بطور کامل وقطعی بپذیرد و رضایت خاطر ماراجلب کند، خدمت عالیجناب سر ادوارد گری وزیر خارجهٔ بریتانیا تقدیم دارید.

تضمیناتی راکه دولت بریتانیا برای حفظ منافع تجاری خوددراین منطقه (شهر استانبول وبُغازها) از ما خواسته باکمال میل ورضایت در اختیارشان قرارخواهیم داد.

دولت امپراتوری روسیه رضایت خودرا به ملحق شدن منطقهٔ بیطرف به منطقهٔ نفوذ بریتانیا درایران، رسماً اعلام میدارد، درعین حال جلب توجه دولت بریتانیا را به این نکته لازم میداند که بخشی از نواحی مجاوریزد واصفهان که در گذشته جزیی از خاک این دوایالت حساب میشده، باتوجه به منافع اختصاصی ما درآن نواحی، باید به عنوان سهم روسیه منظورشود. نیز قسمتی از منطقهٔ بیطرف که درحال حاضر مرزهای روسیه وافغانستان را به طور غیرطبیعی ازهم جدا نگاهداشته است باید به دولت روسیه واگذارگردد و دولت امپراتوری روسیه انتظاردارد که دولت انگلستان آزادی عمل وی رابه طور کامل در منطقهٔ نفوذ فعلی اش (منطقهٔ اقتصادی روس تحت قرارداد ۱۹۰۷) برسمیت بشناسد وهرنوع نظام مالی واقتصادی را که دولت امپراتوری روسیه دراین منطقه به معرض اجرا بگذارد محترم بشمارد.****

*** ایالات وشهرهای مهم واقع درمنطقهٔ روس عبارت بودند از: تمام آذربایجان- خراسان- گرگان- مازندران- گیلان- اراک- قم- ساوه- یزد- نایین- اصفهان- بروجرد- تهران- قزوین- زنجان- همدان- کرمانشاه- کردستان وقصرشیرین.**

**** ایالات وشهرهای مهم واقع در منطقهٔ نفوذ انگلیس عبارت بودند از: کرمان- سیستان- بلوچستان- چاه بهار و اطراف تنگه هرمز و بندرعباس.**

*****ایالات وشهرهای مهم واقع در منطقهٔ بیطرف عبارت بودنداز: قاینات- خوزستان- فارس- بقیهٔ لرستان- بختیاری- چهارمحال و بوشهر.**
******مفهوم این امتیاز (به زبان ساده) این بود که روسیه حق دارد تمام شهرهای واقع درمنطقهٔ نفوذ اقتصادی اش را (که تحت قرارداد ۱۹۰۷ تعیین شده بود) پس از خاتمهٔ جنگ عیناً مانند شهرهای قفقاز (پس از بسته شدن عهدنامه های گلستان وترکمانچای) ضمیمهٔ قلمرو پهناور**

خود سازد. (برگرفته وکوتاه شده از کتاب سیمای احمدشاه نگارش دکترجوادشیخ الاسلامی).

****

متن قرارداد ۱۹۱۹ [۲۸۶]

الف: قراردادسیاسی ونظامی:
نظربه عوالم محبّت ودوستی که اززمانهای گذشته میان دولتین ایران و انگلستان وجودداشته است، وبااعتقاد به اینکه منافع مشترک واساسی طرفین ایجاب میکند که این دوستی درآینده استحکام یابد ورفاه وسعادت ایرانیان را به حدّاعلا افزایش دهد، لذاحکومت ایران ازیک طرف و وزیرمختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان در تهران (که بنام دولت متبوعش این قرارداد را امضاء میکند) از طرف دیگر، درمواد وشرایط زیرتوافق کردند:

مادۀ ۱ - حکومت بریتانیای کبیر به صریحترین ومؤکدترین بیانی که ممکن است قولها ووعده هایی راکه درگذشته بارهاداده است دایر براینکه استقلال وتمامیّت ارضی ایران رامحترم بشمارد، همه آن قولها و تعهّدات را یکبار دیگرضمن قراردادکنونی، تأکید وابرام میکند.

مادۀ ۲- حکومت بریتانیای کبیر برعهده میگیردکه به خرج دولت ایران هر عدّه مُستشار وکارشناس که حضورشان درایران، پس از شور و مذاکرۀ لازم میان طرفین ضرور تشخیص داده شود، دراختیار حکومت ایران بگذارد تا اصلاحات لازم را دروزارتخانه ها و دوایر دولتی آغاز کنند. استخدام این مستشاران طبق کنتراتهای دوجانبی که یک طرف آن حکومت ایران وطرف دیگرش مستشاران موردنظر هستند صورت خواهد گرفت ودرانجام وظایفی که عهده دارمیشونداختیارات لازم ومُکفی به آنها داده خواهدشد. نحوۀ این اختیارات درهمان پیمان نامه هایی که قراراست میان حکومت ایران وخود این مستشاران منعقدگردد، تعیین و تصریح خواهدشد.

مادۀ۳- حکومت انگلستان متعهّد میشود، به هزینه دولت ایران، هر تعداد افسر و هر میزان اسلحه و مهمّات (از نوع جدید) که به تشخیص کمیسیون مختلط نظامی برای نوسازی ارتش ایران لازم باشد در اختیار حکومت ایران قراردهد، این کمیسیون مختلط که درآن افسران ایرانی و انگلیسی بالسّویّه عضویت خواهندداشت، بی درنگ پس از امضای قرارداد فعلی تشکیل خواهدشد، حکومت ایران تشکیل چنین ارتش متحدالشکل رابرای ایجادنظم درداخلۀ مملکت وحفظ تمامیّت وامنیّت مرزهایش لازم تشخیص میدهد.

[۲۸۶] - متن کامل قرارداد ۱۹۱۹ را در سایت ۱٤۰۰ سال در آدرس زیر بخوانید:
https://1400years.com/Treaties/1919.pdf

مادۀ۴- حکومت بریتانیای کبیر آماده است اعتبارات مالی لازم رابرای اجرای اصلاحاتی که در مواد ۲ و ۳ این قرارداد پیش بینی شده است، بصورت وامی کلان دراختیارحکومت ایران بگذارد. وثیقۀ مُکفی برای بازپرداخت این وام را دولتین امضاء کننده قرارداد با مشورت همدیگر از محل درآمدهای گمرکی یاسایر منابع درآمدمالی که دراختیار دولت ایران هست، تأمین خواهندکرد، تاموقعی که مذاکرات مربوط به دریافت این وام تکمیل نشده است، حکومت بریتانیای کبیرقول میدهدکه اعتبارات مالی لازم برای شروع اصلاحات موردنظر راعلی الحساب ازمحل همین وام بپردازد.

مادۀ ۵- حکومت بریتانیای کبیر که ضرورت اصلاح راه ها وسایر وسایل ارتباطی رادرایران، هم به منظورگسترش تجارت وهم به قصدجلوگیری از وقوع قحطی، کاملاًتشخیص میدهد، حاضراست بادولت ایران برای سرمایه گذاری دراین زمینه همکاری کند، این همکاری شامل کمکهای لازم به دولت ایران برای ساختمان راه آهن، راه های شوسه، و سایر طُرق مواصلاتی خواهد بود، سرمایه گذاری دراینگونه طرح ها هماره مشروط به بررسی قبلی آنها توسط کارشناسان صاحبنظر است که با موافقت دولت ایران عملی ترین، ضروری ترین، وسودآورترین طرح ها را برگزینند واجرای آنها را توصیه کنند.

مادۀ ۶- دولتین امضاء کننده قرارداد موافقندکه کمیسیونی مختلط، مرکب از کارشناسان هردو کشور، برای بررسی وتجدیدنظر درتعرفه های گمرکی بیدرنگ تشکیل گردد، هدف این کمیسیون، نوسازی تشکیلات گمرک ایران وریختن شالوده ای جدید برای این تشکیلات است که با منافع مشروع کشور وتأمین رفاه وآبادانی اش هماهنگ باشد.

ب : قراردادمالی (مشهوربه قراردادوام)

مادۀ ۱- حکومت انگلستان مبلغ دومیلیون لیره استرلینگ به عنوان وام به دولت ایران میپردازد که صرف اصلاحات منظور در قرارداد اصلی گردد. این وام دراقساط وتاریخهای مُعیّن که جزئیّات آن راخودحکومت ایران پس ازمشاوره با مستشار دارایی انگلیسی تعیین خواهدکرد، پرداخت خواهدشد. مستشارمزبور که استخدامش در مادۀ ۲ قرارداد اصلی پیش بینی شده است، پس از اینکه وظایف خودرا درتهران تحویل گرفت، نحوۀ دریاف
ت این وام ومحل مصرف آن را به دولت ایران پیشنهادخواهدکرد.
مادۀ ۲- حکومت ایران برعهده میگیرد که بهره این وام را ماه به ماه به مأخذ سالیانه ۷٪ پرداخت کند، هرآن مبلغی که تحت ماده یک این قرارداد تابیستم مارس ۱۹۲۰ به دولت ایران پرداخت شود، مشمول بهره ۷٪ خواهد بود، ازآن تاریخ به بعد، دولت ایران باز پرداخت وام

خود را چنان تقسیط خواهد کرد که اصل مبلغ وام وبهره سالیانه آن (۷٪) کلاً درعرض بیست سال بعدی مستهلک گردد.

مادهٔ ۳- کلیّهٔ درآمدها وعواید گمرکی کشور که طبق قراردادمورخ هشتم مه ۱۹۱۱ برای بازپرداخت وام قبلی ایران به دولت انگلیس (به میزان ۱,۲۵۰,۰۰۰ لیره استرلینگ) تخصیص داده شده است از این تاریخ به بعد، به عنوان محل تأدیه وام کنونی تلقی خواهدشد وتمام شرایط مندرج در قرارداد فوق (قرارداد ۱۹۱۱) به قوّت خود باقی خواهد ماند.

بازپرداخت وام کنونی ازمحل درآمدهای مذکور دراین مادّه، برتمام بدهی های دیگر دولت ایران، بجز وام ۱۹۱۱ و وامهایی که درآتیه ممکن است ازطرف حکومت انگلستان به حکومت ایران پرداخت گردد، تقدّم خواهد داشت، درصورتیکه درآمدهای مذکور دراین مادّه برای باز پرداخت اقساط وام کنونی کافی نباشد، حکومت ایران برعهده میگیرد که کمبود آن را ازمحل درآمدهای دیگرتأمین کند ودرصورت لزوم درآمدهای گمرکی تمام نقاط دیگرایران راکه تحت اختیارش هست، با رعایت تمام قیود و شرایطی که در قرارداد ۱۹۱۱ تصریح شده، به بازپرداخت وام کنونی ودیگروامهایی که ممکن است درآینده دریافت کند، اختصاص دهد.

مادهٔ ۴- حکومت ایران حق دارد وام کنونی را هرموقع که مایل بود ازمحل اعتبار وامهای جدیدی که ممکن است از انگلستان بگیرد، مستهلک سازد.

همانگونه که یک حسابدار آشنا میتواند درک کند، دولت انگلستان تمام درآمد های گمرک و انحصار های ایران را در کنترل داشته همان پول را به دولت ایران قرض میداده بهره آنرا هم میگرفته و هم استعمارش جاری بوده هم کنترل و هم درآمدش هزینه های دیگرشان را میداده.

****

صورت بدهی خارجی ایران پیش از رویداد کودتای

سوم اسفند، ۱۲۹۹

توضیح اینکه بدهی های مزبور غیر از دو میلیون لیره است که دولت انگلستان طبق قرارداد ۱۹۱۹ تعهد پرداخت آن را کرده بود. (برگرفته ازکتاب کرونولوژی تاریخ ایران نگارش دکتر بهاءالدین پازارگاد).

شرح بدهی های خارجی	نرخ بهره	مبلغ اصلی	نام ارز	مبلغ پس افتاده
ازروس سال ۱۹۰۰ و ۱۹۰۲	۵٪	۳۲,۵۰۰,۰۰۰	روبل	۳۱,۲۲۳,۱۷۰
از روس سال ۱۹۱۱	۷٪	۶۰,۰۰۰,۰۰۰	روبل	۳۱,۵۲۴,۵۰۱
ازحکومت هندوستان	۵٪	۳۱۴,۲۸۱	لیره	۱۸۰,۴۲۱
از بانک شاهی سال ۱۹۱۱	۵٪	۱,۲۵۰,۰۰۰	لیره	۱,۲۲۳,۰۶۱
از انگلیس سال ۱۹۱۲ و ۱۹۱۴	۷٪	۴۹۰,۰۰۰	لیره	۴۹۰,۰۰۰
از روسیه	؟	۱,۸۹۱,۵۰۰	روبل	۱,۵۷۶,۲۵۰
از انگلیس سال ۱۹۱۵و ۱۹۱۷	؟	۸۱۷,۰۰۰	لیره	۸۱۷,۰۰۰
از انگلیس	؟	۱,۰۰۰,۰۰۰	ریال	۱,۰۰۰,۰۰۰
از انگلیس سال ۱۹۱۸	؟	۹,۲۵۰۰,۰۰۰	ریال	۹,۲۵۰۰,۰۰۰

باتوجه به ارزش پول درزمانهای دریافت قرضه، به روشنی میتوان به وخامت اوضاع مالی و ورشکستگی دولت ایران دوران قاجار و ژرفی فاجعه پیش از روید اد کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ پی بُرد.

گفتار دوّم

بخش ششم:

تاریخچه راه آهن سرتاسری ایران، پیش از روی کارآمدن رضاشاه

احداث راه آهن در ایران ازسالها پیش ازروی کارآمدن رضاشاه، یعنی ازنیمه دوم سده نوزدهم میلادی ودرنیمه دوم پادشاهی ناصرالدین شاه قاجارمطرح ومورد توجّه روشنفکران آن عصر و کسانیکه در آرزوی پیشرفت وتعالی ایران ومردمش بودند، قرارگرفته بود، حتّا در میان رجال ودرباریان قاجارکم نبودند کسانیکه نسبت به تأسیس راه آهن نظرموافق داشتند و برای دسترسی به آن گامهایی نیزبرداشته بودند، بویژه جوانانیکه برای تحصیل دانش به اروپا رفته وبرگشته وبه مزایای راه آهن پی برده بودند، داشتن این وسیله ارتباطی را یکی ازعوامل مهم و مؤثّر در پیشرفت وترّقی به ویژه دراقتصاد کشورمیدیدند، باهمه این احوال، این آرزو و خواسته به جهاتی که به آن خواهم پرداخت در عهد شاهان قاجارتحقّق نیافت.

لرد ناتانیل کُرزُن، در کتابش زیر نام "ایران ومسأله ایران" مینویسد: «... وقتی که من درتهران به ملاقات امین السّلطان بزرگترین وزیر ناصرالدین شاه رفتم، اوبه من چنین گفت: درسفر اخیر که راه آهن های فرنگ رادیدم وبعد ازرشت به تهران آمدم، درمیان راه برای بدبختی ایران زار، زار گریستم ودانستم که تا ایران راه آهن پیدا نکند هیچ ندارد.

اتّفاقًا خود ناصرالدین-ایلخانی صحرانورد قاینات-رکن الدوله برادر شاه والی خراسان وهریک ازمحترمین ایران راکه ملاقات نمودم، باامین السلطان هم ناله بودند و از نبودن راه آهن درایران زار، زار میگریستند.

حال ببینیم که آیا جزگریه کاردیگری هم برای راه آهن ایران انجام مییابد و این رجال پولدار زوردار قدمی درانجام این منظوربرداشته اند یا برنداشته اند، قطعاًبرنداشته اند، زیرا نمی توانندهم قدمی بردارند، پاره ای تصوّر میکنند که چون راه آهن ایران باید ازدل کوه های بلند و درّه های عمیق ورودهای پرآب بگذرد، ناچارعملی کردن آن محال است، و یالااقل بسیارمشکل میباشد و انجام آن هزینه ووقت زیادی میخواهد، البتّه مشکلات نامبرده قابل انکارنیست، ولی ترقّی علم هندسه وتخصص علمای مربوط بقدری توسعه یافته که کوه های آلپ وهیمالایا ودرّه های

آپنین وامثال آنهابخوبی مُسطّح گشته واز مدّتی پیش راه آهن درآنها کارمیکند، پس چه شده است که موضوع راه آهن ایران این قسم راکد مانده و بقول مشهوردر طلسم افتاده است؟ علّت عمده اش اینکه طرح نقشه راه آهن وانجام ساختمان آن بدست مهندسها و کارشناسان نبوده بلکه باید در سفارتخانه های بیگانه و ادارات سیاسی لندن وپیترزبورگ اجرا گردد ومادام که آن دو دولت تصمیمی نگرفته اند راه آهن ایران عملی نخواهد شد، چه بسا کمپانیها و میلیونرها و کارشناسان خارجی که به قصد ساختن راه آهن، عازم تهران گشته ویانمایندگان خودرابه آن شهر فرستاده اند و بعد از آنکه درباریان پول دوست دروغگوی شاه جیب آنانرا خالی کرده اند، بآنان گفته اند معذرت میخواهیم کاراز دست ما خارج است». [۲۸۷]

همودرجای دیگر کتابش مینویسد: «... هرفرد ذی وجودی در ایران ازشخص همایونی ودیگران اعتراف مینمایند که به اهمیّت ایجاد و توسعه راه آهن درایران واقف ونسبت به این کارعلاقمند میباشند، ولی ایشان درجواب هرسئوالی مربوط به آن، پیوسته عبارتی مُبهم پیش میکشند ومیگویند "این کارموانعی دارد" [منظورامین السلطان صدراعظم ناصرالدین شاه است] بمن اطمینان میداد که ایجاد راه آهن یگانه وسیله ایست که ایران دین خودرابه مناسبت قدروسپاسی که بواسطه استقبال ومهمان نوازی ازشاه به عمل آورده اند، نسبت به اروپا ادا کند». [۲۸۸]

لرد کرزن، همچنین می نویسد: «...آغازتقاضای راه آهن ایران ازسال ۱۸۶۵ میباشد که هرچندیکبارفرانسویها، اتریشیها، آلمانیها، آمریکایی ها، بلژیکی ها، ایتالیایی ها و در پاره ای مواقع خود روسها و انگلیسی هابه قصدتحصیل امتیازکشیدن راه آهن، به ایران میآمدند، اما نتوانسته اند طلسم آنرا بشکنند، مهمترین این اقدامات درسال ۱۸۷۳ بود که بارون رویتر انگلیسی امتیازات مهمّی ازدولت ایران بدست آورد که از جمله این امتیازات، احداث راه آهن بودکه بایستی از دریای مازندران تا خلیج فارس امتدادیابدومدّت این امتیازهفتادسال بود... بارون رویتربه محض امضای قراردادشروع به نقشه برداری وخاک ریزی کرد امّا همان موقع ناصرالدین شاه در اروپا بود و هنگام عبور از روسیّه چنان موردخشم وتهدید دربار پیترزبورگ واقع گردیدکه فوری امتیازرویتر را لغوکردونقشه راه آهن ایران رابه امر روسها برهم زد.

دوسال بعد از آن، ژنرال یا بهتربگویم «بارون فالخن هاگن»، افسر ومهندس بازنشسته روسی که راه آهن گرجستان را ساخته بود به تحریک روسها به تهران آمد و برای راه آهن جلفا-تفلیس مذاکراتی کرد، امّا به جایی نرسید... در سال ۱۸۷۸ یک ارمنی تبعه فرانسه ساکن

---

[۲۸۷] - ایران ومسأله ایران، ترجمه علی جواهرکلام. ۲۴۶

[۲۸۸] - ایران وقضیّه ایران، ترجمه وحیدمازندرانی ، جلد یکم. ۷۷۹

استانبول بنام "لئون" به نمایندگی یک شرکت پاریسی به تهران آمد و برای راه آهن رشت-تهران-بوشهرمذاکراتی نمودکه البتّه آنهم بجایی نرسید.

در سال ۱۸۸۰ مستر وینستون وزیرمختارومأمورمقیم اتازونی در تهران، به فکر تحصیل امتیازی برای راه آهن تهران- بوشهرافتاد، ولی پس ازشنیدن حرفهای پوچ درباریان شاه ودیپلماتهای بیشعور تهران مأیوس گشت.

در سال ۱۸۸۱ انگلیسی هاخواستنداز کنار کارون تا تهران [راه آهن] احداث کنند و باشاه [قاجار] و صدراعظم وسیاستمداران کلّه پوک ایران وارد مذاکره گشتند ولی به هیچ نتیجه ای نرسیدند فقط این مذاکرات سبب گشت که رجال و شاه ایران بیشتر خودرا به روس چسبانیده چند مناتی از آنان دریافت کنند.

در سال ۱۸۸۵ «مسیو بوآتال» فرانسوی بازحمات زیاد امتیازات بسیاری ازقبله عالم گرفت که از آن جمله ساختن راه آهن ایران بود، محتاج به توضیح نیست که تیر بواتال هم درقسمت راه آهن به سنگ خورد و از این کارخطرناک منصرف شد، فقط امتیاز برق وگازتهران را که قبلا گرفته بودعملی ساخت وچندی بعدامتیازراه آهن تهران-شاه عبدالعظیم رابه یک کمپانی بلژیکی واگذارکرد.

کمپانی بلژیکی مزبور بنام «سوسیته آنونیم» امتیاز راه آهن تهران-شاه عبدالعظیم را از بوآتال گرفته ومشغول ساختمان آن شد، لوازم کار را با زحمت زیادوهزینه بسیار از بلژیک وفرانسه وروسیه وارد کرد و در ماه ژوئیّه ۱۸۸۸ ناصرالدین شاه راه آهن مزبور را افتتاح کرد.

همان کمپانی در سال ۱۸۸۹ از مسیوبوآتال امتیازترامواى اسبی را خریداری ومشغول آن گردید، خط ترامواى تمام تهران پنج مایل میشود... کمپانی بلژیکی بعد از این موفقیّت به طمع افتاد که راه آهن تهران- شاه عبدالعظیم را تا شهرقم امتداددهد والبته مبالغ زیادی به

اعیان واشراف پول پرست تقدیم کرد، باوجوداین، کوششهای کمپانی بهدر رفت، راه آهن در همان حضرت عبدالعظیم متوقف ماند... به هرحال اکنون که پایان قرن نوزدهم است، یک ایستگاه راه آهن محقّری بنام ایستگاه تهران-حضرت عبدالعظیم در بخش جنوب تهران دیده میشود... در این ضمن که کمپانیها واشخاص خارجی دسته دسته برای تحصیل امتیاز راه آهن به ایران روی میآوردند و دست خالی بر میگشتند، یکی از بازرگانان و مردان نیمه رسمی ایران توانست چندمایل راه آهن شمال را بدست آورد. [این بازرگان حاج محمدحسن امین الضرب بودکه راه آهنی به درازای ۱۸ کیلومتر از محمودآباد تا شهر آمل به هزینه بسیار سنگین وشخصی اش کشید که بخاطرمشکلات چندان دوام نیاورد].

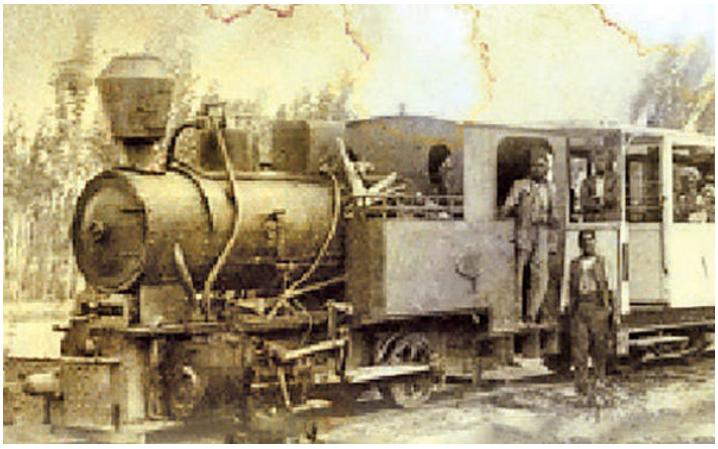

در سال ۱۸۹۰ «بالاسکوسکی» متصدّی راه آهن قفقازموفق شد امتیاز خط آهن غازیان تا رشت را تحصیل کند، غازیان بندرکوچکی است که در کنار مُرداب انزلی ونزدیکی شهررشت میباشد، پس ازآن «پولیاکوف» کنسول افتخاری ایران در«اُودسا» که خود تبعه روس بود، برای تحصیل امتیاز راه آهن از جلفا تا تهران وازتهران تا مُحمّره [خرمشهر] به دست و پا افتاد والبته حرف اوهم مثل حرف دیگران به جایی نرسیدوپس ازمذاکرات ووعده های پوچ امتیاز راه آهن، به تحصیل امتیاز بانک استقراضی روس مبدّل شدکه برابربانک شاهنشاهی انگلیس درایران رقابت کند...

لرد کُرزُن پس ازنگارش این مطالب در کتابش، چنین ادامه میدهد: «... اینک بایدپرسید که چرا انجام راه آهن ایران عملی نگردید؟ اگرچه قبلاً پاسخ این پرسش داده شد، ولی بازتکرارمیشود که اولاًآخوندها و مردان مرتجع ایران با احداث راه آهن ایران موافقت ندارند، چه که میترسند پس از پیداشدن راه آهن وارتباط باتمدّن اروپا نفوذ و استیلای کنونی آنان برهم بخورد و اقتدار بی منتهای آنان درمیان توده گُمگشته ایران پایان یابد، دیگرآنکه سرمایه داران حتّی ماجراجویان اروپا جرأت نمیکنند در کشور هرج ومرج ایران سرمایه بیاورند، چه که شاهِ دولت ایران هم حاضر نیست حفظ حقوق وسرمایه

آنانراضمانت نماید، دلیل سوم آنکه از نظر اقتصادی ساختمان راه آهن ایران هزینه بسیار و سود کمی خواهدداشت، آهن وسایرفلزات درایران نیست، حتی چوب لازم بقدر کفایت درغالب نقاط ایران یافت نمیشود، مُتخصّص وکارشناس که ابداً وجود ندارد، خلاصه اینکه بانبودن راه شوسه درایران وعدم وسایل باربری ومصالح وموادساختمانی همه چیزراه آهن ایران رابايد از خارج وارد کرد و هزینه گزافی مصرف نمودوتازه درآمدآن بسیارناچیزمیباشد، بدتر از همه روسها که دارای نفوذواقتداربسیاری درایران هستند، با هرگونه ترقّی واصلاح آن کشورمخالف اندوفقط راه آهنی راکه بامنافع آنان مخالفتی نداشته باشد موافقت میکنند، به این قسم که میخواهند از مرزهای خراسان وگیلان وآذربایجان تاتهران راه آهن بکشندوکلیّه امور راه آهن رادردست خود نگهدارند.

در سال ۱۸۸۸ میلادی دولت انگلیس امتیازی راجع به کشتیرانی کارون از ایران گرفت که نه تنها انگلیسی ها بلکه هر دولت دیگر میتواند در روی کارون کشتیرانی کند، اماروسها به مجرّدشنیدن این خبر، وزیر مختار خود «پرنس دالگورکی» مقیم تهران را مأمور نمودندکه به عادت معهود، شاه ایران رالای منگنه بگذارد، وزیرمختارروس نخستین چیزیکه درمقابل این گناه بزرگ ازشاه خواست آنکه دولت ایران تعهّد نماید لااقل تا مدت پنجسال امتیاز راه آهن ایران رابدون اطلاع وموافقت روسها به هیچکس نـــدهد، شاه [قاجار] بیچاره ناچار این تعهّد را پذیرفت...». [۲۸۹]

بی مناسبت نخواهدبودکه پیش ازپرداختن به بقیّه مطالبی که باید در این بخش ازکتاب آورده شود، به چند نکته از مطالب ضدّ ونقیضی که کُرزُن درکتابش آورده است، اشاره هایی داشته باشم.

گویا زمانیکه کرزن ازقوّه به فعل درنیامدن احداث راه آهن در ایران را متوجّه شاه ودولتمردان رشوه خوار و پول پرست ونالایق ایران میکرد (که اغلب آلوده به این صفت ها بوده اندوجای کمترین تردیدی نیست) یادش رفته بودکه دربخش دیگر کتابش به روشنی دخالت دولتهای روسیه وانگلیس را عامل اصلی برشمرده است، که اگر دولتمردی میهن دوست وبرکنار از رشوه دادن ورشوه گرفتن برسر کار میبود، با فشار ودسیسه همین دودولت ازکاربرکنارومحتملاً قصد جانش نیز میشده است.

تاریخ، رویدادهایی ازاین دست را درسالهای پادشاهی قاجارها از یاد نبرده است، برکناری و قتل "میرزاابوالقاسم فراهانی" و "میرزاتقی خان امیرکبیر" به خواست وتوطئه دولت انگلستان وکشتن و بدارآویختن آزادیخواهانی چون ثقة الاسلام وتنی چنددیگر درتبریز

[۲۸۹] - ایران ومسأله ایران. ۲۴۶ تا۲۵۲

ورشت بدست نیروی نظامی روسیه تزاری، به توپ بستن مجلس شورای ملّی اگرچه ظاهراً به دستور شاه وقت، ولی بنا به خواست وفشار دولت روسیه تزاری، همچنین معاهده ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ که بدون اطلاع دولت ومردم ایران، بین دو دولت نامبرده بسته شده بود، مانع انجام هرگونه برنامه در جهت پیشرفت وتعالی شده بود که جملگی مبیّن دخالتهای گستاخانه و بی شرمانه دودولت روسیه وانگلستان درامورداخلی ایران وگواه صادق بر بی کفایتی وآلودگی وضعف دربار وبسیاری ازرجال و دولتمردان عهد قاجار طیّ سالها بوده است.

پادشاهان قاجار (جز آقا محمدخان) و دولتمردانش بخاطربی کفایتی دربرابر دو همسایه قدرتمند و زورگو، قادر به عرض اندام نبودند و اگر گاهی با دریافت رشوه امتیازی به شرکتی خارجی واگذار میگردید، بلافاصله بخاطر مخالفت آن دودولت لغو میشده است ویا اگر امتیازی به یکی ازدودولت مزبورداده میشد، آن دیگری خواهان امتیاز دیگری بود و حاصل جملگی آنها، زیان واسارت مردم میهن ما بودواگرکسی از هم میهنان ما اقدام به برپایی تأسیساتی میکرد که با منافع بازرگانی هریک از آن دودولت درتعارُض میبودبه ترتیبی یا مؤسس آنرا از سر راه برمیداشتند و یا موجبات تعطیلی کارخانه اش را فراهم میکردند.

میرزا علیخان امین الدوله، که اقدام به تأسیس کارخانه قند در کهریزک کرده بود چون به صادرات قند روسیه به ایران لطمه میزد، به تحریک روسها آخوندی بنام مُلا علی کنی که به حرام بودن محصول آن کارخانه فتوا داده بود، ناچار به تعطیل آن کارخانه شد، ویاصنیع الدوله نخستین رییس مجلس شورای ملّی که دست به تأسیس کارخانه ریسمان بافی زده بود، بدست یکی از عوامل روسیه ترور گردید، چونکه محصولات این کارخانه بر واردات ریسمان از روسیه اثر میگذاشت و...

گفتنی است که نگارنده کتاب «ایران ومسأله ایران» سالها بعداز نگارش کتاب مزبور، زمانیکه به وزارت امورخارجه بریتانیا رسید، با دادن رشوه به چندتن از دولتمردان عهدقاجار، اصراردربستن قراردادی ننگین زیر عنوان قرارداد «۱۹۱۹» را داشته است که با مخالفت میهن پرستان ایرانی وتاحدودی مخالفت تلویحی دولت های فرانسه و آمریکا و روسیه شوروی مواجه گردید، وبالاخره با ظهوررضاخان مُلغی شد که درصورت تصویب آن، ایران درعداد یکی ازاقمارامپراتوری بریتانیا در میآمده است.

تناقض در مطالب کتاب لرد کُرزن درپیوند با برپایی راه آهن درعهد قاجارها بسیاراست، او درحالیکه بی کفایتی ورشوه خواری دولتمردان ورجال قاجار و هزینه زیاد وشرایط طبیعی وفقدان چوب وآهن و راه و مخالفت روحانیان و عدم استقبال سرمایه گذاران خارجی وفقدان متخصّص وکارشناس را ازعوامل کشیده نشده خطوط راه آهن میداند، از سویی دیگر مینویسد: «چه شده است که موضوع راه آهن این قسم

راکد مانده وبه قول مشهور در طلسم افتاده است؟ وآنگاه به روشنی پاسخ میدهد که: علّت عمده اش اینکه طرح نقشه راه آهن وانجام ساختمان آن بدست مهندس ها وکارشناسان نبوده بلکه بایددرسفارت خانه های بیگانه وادارات سیاسی لندن وپیترزبورگ اجرا گردد ومادام که آن دودولت تصمیمی نگرفته اندراه آهن ایران عملی نخواهد شد ویا درعین حال از کمپانیهای بسیاری نام میبَرَد که یکی بعد از دیگری به ایران میآمده اند و با دادن رشوه به رجال ایران درتلاش برای کسب امتیازِ احداث راه آهن بوده اند!

اگرچه اغلب آخوند جماعت با علم وتکنیک جدید سرناسازگاری داشته و دارد اما درآن سالها (پیش ازروی کارآمدن رضا شاه) که آخوندها ازقدرت فایقه درکشوربرخوردار بوده اند، دیده نشده است که نسبت به احداث راه آهن به مخالفت برخاسته باشند، بویژه اگراین راه به بقاع متبرّکه شیعیان مانند قم ومشهد ویاشهرهای دارای حوزه تعلیمات دینی منتهی میگردید که سبب ازدیاد زایرین ودرآمد بیشتر برای روحانیان میشده است، حتّا در زمانیکه بین النّهرین زیر تسلّط دولت مذهبی عثمانی بوده است، باتوجه به مراکز مذهبی مانند شهرهای نجف – کربلا- سامره-کاظمین و... با بودن مجتهدّان بانفوذوصاحب نام، نسبت به احداث راه آهن سرتاسری اروپا به آن سرزمین، بانگ مخالفتی از سوی مجتهدّی برنخاست ودرایران نیزنسبت به احداث راه آهن تهران –شاه عبدالعظیم صدای اعتراضی از سوی آخوندی شنیده نشد، همچنین در مورد راه آهن جلفا به تبریز وفریدون کنار به آمل...

عواملی که سبب ازقوّه به فعل درنیامدن برپایی راه آهن در عهد قاجارها گردید، چیزی بجز بی کفایتی شاهان ودرباریان ورجال و دولتمردان قاجار وبعضاً سر سپرده ودخالتهای آمرانه دو دولت روسیه وانگلیس درامورداخلی میهن ما نبود.

میرزا یوسف خان مستشارالدّوله، یکی از معدود رجال روشنفکر و خوشنام عهد قاجارها ونویسنده کتاب معروف (یک کلمه) که بارها مورد غضب ناصرالدین شاه قرارگرفته وزندانی شده بود، در سال ۱۲۹۷ هـ-ق، (۱۸۸۰ میلادی = ۲٤۱۹ ایرانی) درارائه طرح احداث راه آهن تهران- مشهد، به ناصرالدین شاه، ضمن برشماری فوایدی که از ساختن این خط بدست میآمده است، برای رفع نگرانی ویا بهانه شاه از بابت روحانیان، گواهی چندتن ازمجتهدّان ومدّرسان علوم دینی مشهد در لزوم برپایی راه آهن تهران – مشهد رابه استحضارشاه میرساند، تا موافقت او را برای اجرای طرح مزبورکسب کند، اما از آنجا که بامخالفت دولت بیگانه مواجه میشد، بااحداث آن موافقت نمیکند». [۲۹۰]

---

[۲۹۰] - فریدون آدمیّت. ۳۷۹

میرزا محمودعلامیر (احتشام السلطنه)، در کتاب خاطراتش در رابطه با لغو قرارداد «رویترز» مینویسد: «سرانجام سروکلّه «بارون جولیوس رویترز»، پیداشد... میرزاملکم خان که درسایه حمایت مشیرالدّوله به ایران آمده بودوعنوان مشاورومعاون صدراعظم را داشت، عامل بندوبست امتیازنامه گردید.

پس ازامضای امتیازنامه، ناصرالدین شاه به تشویق وترغیب صدراعظم، عازم سفربه اروپا شد، [نخستین سفرناصرالدین به اروپا] ولی در مراجعت به ایران ناچاربه عزل صدراعظم شد... در بازگشت اولاً به تحریک شاهزادگان و رجال واعیان پایتخت که اتّحادی برضدّ سپهسالار و به مخالفت بااصلاحات اداری ومملکتی اوتشکیل داده بودند، شاه را به محض اینکه قدم به ایران گذارد، به سختی تهدید کردند و صریحاً به اوفهماندند که تخت وتاجش به مخاطره افتاده است، مگرآنکه از حاج میرزاحسین خان سپهسالارمشیرالدوله چشم بپوشد، درنتیجه شاه ناگزیر شد سپهسالار را در رشت معزول ومقیم سازدوتمام کاسه و کوزه خیانتِ اعطای امتیازنامه به بارون جولیوس رویترز را به سر او بشکند، جالب اینکه درخیل توطئه گران پایتخت برضدّ سپهسالار، نام تمام کسانیکه امتیازنامه رویترز را بررسی وتنظیم ومُهروامضاکرده و از پولهایی که ایادی رویترز در تهران تقسیم کردندو سهم کلان برده بودند دیده میشود...

ثانیاً ناصرالدین شاه پس ازورودبه پایتخت وفرونشاندن سر و صدا و برهم زدن توطئه برضدّسپهسالار و احضارنامبرده به تهران و واگذاری مجدّد مسند صدارت خارجه به وی، او را مأمور الغای امتیازنامه رویترز کردوسپهسالاراین مأموریّت راانجام داد.سپس درباره چگونگی لغوامتیازنامه رویتربه مطالبی میپردازدکه درهیچ نوشته ای به آن اشاره نشده است، اما ازآنجا که نامبرده بخاطر وابستگی به قاجارودرباروانیکه از جمله مردان سیاسی نزدیک به کانون سیاست بازیهای آن ایام بوده وسالهامشاغل مهم سیاسی ازجمله ریاست مجلس شورای ملی رابرعهده داشته وازرجال صریح اللهجه وباشهامت بوده است، نوشته وی میتواندبیانگرواقعیّتی بود ه باشد ازاین روبی مناسبت نخواهدبودبه بخشی ازآن اشاره شود.

اوهمچنین مینویسد: «... برخلاف مشهور وآنچه که دراکثر مآخذ تاریخی ما آمده، عامل واقعی ومؤثّردرالغای امتیازنامه کذایی بارون جولیوس رویترز، خود انگلیسی هابودندواظهارات امپراطور روس به ناصرالدین شاه و مذاکرات وزیرخارجه اوباشاه وسپهسالارصدراعظم هم اگر واقعیّت داشته است، مسلماً چنان نبوده که

عامل لغوآن امتیازنامه باشد، کسانیکه ابطال امتیازنامه رویترز را نتیجه فشار دولت روسیه نوشته اند بدون استثنا پنداشته اند که این امتیازنامه به دولت انگلیس و یا به توصیه وفشارآن دولت اعطا شده بود... شایدعموم خوانندگان ندانند که نخستین وتندترین انتقاد وعکس العمل برضدّ امتیازنامه بارون رویترز، ازسوی «جرج ناتانیل کُرُزن» سیاستمدارمعروف وکارشناس و استاد استعمار و شگرد های آن به عمل آمد که بعداً ازجمله مشاغل مهمّی که داشت فرمانداری کل ونایب السلطنه هندوستان (۱۹۰۵-۱۸۹۸) و وزیرامورخارجه انگلستان وعاقد قرارداد ۱۹۱۹ بود که درباره امتیازنامه رویترز نوشت: تاریخ نظیرچنین امتیازنامه و قرارداد اسارت آوری راکه تمام منابع ومعادن ثروت درزیرزمین وروی زمین یک مملکت پهناورنظیرایران، به بیگانه ای واگذارشده باشد بیاد ندارد».

بارون رویترز، به هرحیله متشبّث شد وبه هردری زد، اما وزارت خارجه انگلیس به بهانه اینکه ازدخالت درامورکشورمستقلّی که دوست امپراطوری انگلیس است معذور میباشد، حاضرنشد از امتیازنامه حمایت کند وآنراتأییدنماید تاسهام شرکتهای متعددی که رویترز تصمیم به تأسیس وفروش سهام آنها را داشت برای بهره برداری از معادن-منابع نفت-آب –جنگلها-ساختمان راه آهن وسایرحقوقی که درامتیازنامه ذکر شده بود ایجاد کند، ازمعرّفی وتوصیه اوبه محافل مالی وتجاری، وزارت خارجه لندن عذرخواست، البتّه بعد از الغای امتیازنامه ورفع نگرانی انگلیسی ها از تردیدهایی که نسبت به بقای امتیازنامه دردست اوداشتند مطابق معمول سفارت انگلیس درتهران ازشکایت رویترز و دعاوی او از باب خسارات وارده وهزینه هایی که نموده ومطالبه وجوهیکه به عناوین مختلف درداخل وخارج پرداخته وحتّی عدم النّفع اووبی اعتباری دلایلی که ایران بهانه الغای امتیازنامه ساخته پا به پای رویترز شکایت کردند...

مخالفت دولت انگلستان با امتیازنامه رویترز اصولاً به این علّت بودکه رویترز یهودی آلمانی الاصل و اوانتوریّه ئی بود که پس ازخروج از آلمان، تقریباً به تمام ممالک اروپا حتّی یونان سرکشیده ودرهمه جا دست به کاریک سلسله معاملات واقداماتی شد که ازهیچیک نتیجه مطلوبی حاصل نشدوپس ازچندی بساط خودرابه کشوردیگر منتقل ساخته بود، وازچندسال قبل به لندن آمده وتشکیلات "خبرگزاری رویترز" را دایر کرد و به دنبال شکارهای دندان گیرتری میگشت، بااین سابقه وقتی امتیازنامه کذایی را با آن سهولت تحصیل کردباتوجه به اینکه میتوانست بیش از ده شرکت علیحّده ومهم برای امور متعدّد و متنوّعی که انحصارو امتیازآن به او واگذارشده بود، تشکیل دهد، انگلیسی ها نگران شدند که مبادا سهام این شرکت بدست رقبای آنها بخصوص آلمانها و در مرحله بعدی فرانسویها بیفتد و بعدها معلوم شدکه

حساب شان چندان بی پایه هم نبوده زیرا رویترز علاوه ازسرمایه داران آلمانی واتریشی، حتی به روسهاهم مراجعه کرده بود...». [۲۹۱]

لردکرزن، در کتابش درباره امتیازنامه رویترز نوشته است: «...سپس نوبت قرارداد فتنه انگیزرویترز فرارسیدکه به راستی نفس در سینه اروپاییان حبس کرد، چون کلیّه منابع ایران رابه مدت هفتادسال در بست به دست خارجی ها داد و از جمله مواداین قرارداد کلان انحصاری که شرحش راسابقاً بیان کردم یکی هم ساختمان راه آهن از کرانه بحرخزر تاساحل خلیج فارس وبعلاوه حق انحصاری ساختن خطوط سرتاسری بود...». [۲۹۲]

ابراز چنین مطالبی ازسوی کرزن، همانگونه که محمود علامیر، نوشته است، میتواند مُبیّن مراتب نگرانی ومخالفت دولت انگلستان ازعقد چنین قراردادی بوده باشد.

محمودعلامیر (احتشام السلطنه)، دربخش دیگرکتاب خاطراتش مینویسد: «... موضوع دیگری از آن سالها بخاطرم آمدکه ذکرآن برای ثبت درتاریخ لازم است، بعدازاینکه امین الدوله ازصدارت معزول شد و مظفرالدین شاه مجدّداً میرزاعلی اصغرخان اتابک راکه درقم تبعید بود به تهران فراخواند و رییس الوزرا نمود، روزی در ضمن گفتگو با او یادآوری کردم که امتیازراه آهن راکه روسها از زمان ناصرالدین شاه به دست آورده وبه خودمنحصر کرده اند، بدون اینکه خودشان از امتیاز بهره برداری کنندویک ذرع خط آهن بکشند، دررأس موعدوانقضاء مدت آنرا تجدید وتمدید مینمایند، جنابعالی خوب میدانید که مقصود روسها از تمدید و دردست داشتن امتیازنامه مزبور صرفاً نکشیدن خط آهن و ممانعت ازواگذاری این امتیازبه دول دیگرتوسط دولت ایران میباشد، فلهذا اکنون که چندماه بیشتربه مدت تمدید شده اخیرامتیازنامه نمانده، خوب است ازتجدیدوموافقت باتمدیدآن خودداری فرمایید.

امین السلطان، گفت، فردا بیایید تادراین زمینه گفتگوکنیم، روز بعد برای ملاقات صدراعظم که به ملاحظه فصل دررکاب پادشاه به ییلاق شهرستانک رفته بود، به اتفاق وزیرخارجه رفتیم، من و مرحوم مشیرالدوله را احضار کرد و با اشاره به اظهارات دیروزمن گفت: درفلان سنه سفیر روس «پرنس دالگورکی»، حضور شاه در قصر نیاوران (صاحبقرانیه) رفت، بعداز قدری مذاکرات به بهانه ای شاه مراازاتاق برای انجام فرمانی بیرون فرستاد، بعد از مراجعت سفیر روس از حضور شاه، شاه به من گفت: میدانی سفیرروس چه از من میخواست؟ عرض کردم خیر، فرمود سفیر روس ازطرف دولت متبوعه خودش امتیاز و انحصار راه آهن را میخواهد، منهم چون اصرارکرد قبول کردم وقول دادم و تو قرارنامه را بنویس وامضأ کن، من خیلی تحاشی کردم ولی

---

[۲۹۱] - خاطرات احتشام السلطنه. ۳۷۸ تا۳۸۲

[۲۹۲] - ایران وقضیّه ایران، دفتریکم. ۷۸۱

شاه فرمود چون قول داده ام غیر ممکن است، روز بعد سفیر روس را ملاقات کردم، اوبه من گفت؛ محرمانه به شما میگویم که برحسب اصرار شاه بود که دولت روس از دولت ایران در خواست امتیازراه آهن کرد برای اینکه دست سایردول را کوتاه سازد، تا این راه آهن کشیده نشود و گفت: ابدأ تقصیرندارم ومسبّب اعطای این امتیازنبودم وآنچه برای شما گفتم عین اظهارات سفیرروس است.

امین السلطان، درآن جلسه خیلی دربرائت خودسعی واستدلال کرد و البتّه ما (یعنی مشیرالدوله ومن) هم باورکردیم چندی بعدکه آخرین مهلت امتیاز نامه انحصار احداث راه آهن درشُرُف انقضاً بود و من دیگر از وزارت خارجه مستعفی ودرحکومت لرستان بودم، روسها مجدداً تمدید مدت امتیازنامه خط آهن را درخواست کردند و امین السلطان تقاضای ایشان را رد کرد ولی بالفعل اجابت کرد، با این توضیح که: امتیازنامه سابق تجدید یا تمدید نشد، لکن امین السلطان به عنوان صدر اعظم ونماینده دولت، کتباً به دولت روسیه تعهد سپرد که: اگر دولتهای بیگانه بخواهند در ایران راه آهن بسازند، دولت روسیه حق تقدّم داشته و دولت ایران باید درشرایط مساوی احداث خط آهن را به روسها واگذار نماید».

محمودعلامیر، در ادامه مطالب فوق افزود: «...فکرایجادراه آهن در ایران از سد و اندی سال قبل وپیش ازآنکه کانال سوئز بازشود، توجه محافل سیاسی وتجاری پایتخت های بزرگ اروپا بخصوص لندن و پطرزبورگ وکشورهای اروپای مرکزی رابخودمشغول کرده بود، درسالهای بعد هنگامیکه آلمانها اجازه احداث راه آهن درخاک عثمانی بطوریکه اروپا را به اسلامبول-بغداد-بصره-خلیج فارس متصل سازد را بدست آوردند، به این خیال افتادند که همین مسیر را از آذربایجان غربی یا کرمانشاه (یعنی از ارز روم – یا – بغداد) داخل ایران ساخته بیکی از بنادر جنوبی ایران متصل کنند، از سال ۱۲۸۴هـ‍ـق (۱۸٦۷= ۲٤۰٦) که شیخ محسن خان معین الممالک (مشیرالدوله) وزیرمختار ایران در لندن شد و مدت هفت سال تاعقدقرارداد معروف بارون جولیوس رویترز در سال ۱۲۹۰هـ‍ـق، (۱۸۷۳=۲٤۱۲) بیشتر ازده فقره پیشنهاد گوناگون برای ایجادراه آهن درمسیرهای مختلف درخاک ایران به تهران فرستاد... شخصی بنام ساوالاخان که شیخ محسن خان او را دلّال و آوانتوریه خوانده است، ازجانب پادشاه ودولت ایران مأموریّت داشته است که دراروپاموافقت وتوجّه دولتها وکمپانیهای فرنگ را به تحصیل امتیاز و بهره برداری ازمعادن ایران جلب کند... قبل از پیدا شدن بارون رویترز واعطای امتیازنامه کذایی به او، آخرین پیشنهاد محسن خان به تهران، طرح یک کمپانی آلمانی برای اتصال راه آهن اروپا- روسیه به شمال ایران و ایجاد راه آهن سراسری وایجادخطوط فرعی (شرقی- غربی) به خط اصلی باسرمایه اولیّه کمپانی بودکه به صورت اعتبار با نرخ پنج درصد (باحفظ مشارکت درراه آهن) به ایران، اعطأ میشد و

اصل وفرع هزینه از درآمد راه آهن ودیگرمنابع از قبیل انحصارتوتون و تنباکو، عوارض مشروبات الکلی، بهره برداری از معادن، مستهلک میگردید که این پیشنهادهم بجایی نرسید، وبدین لحاظ مسئله احداث راه آهن ایران یکی ازکلافهای سردرگم وزارتخانه های امورخارجه و امور هندوستان درلندن وحکومت انگلیس دردهلی بود». [۲۹۳]

دکتر بهاالدین پازارگاد، در کتاب "کرونولوژی تاریخ ایران" در پیوند با لغو امتیازنامه رویترز مینویسد: «امتیازاتی عظیم دراین سال (۱۸۷۲-م) از طرف شاه [ناصرالدین شاه] بوسیله میرزاحسین خان صدراعظم به بارون دورویترز، تبعه انگلیس داده شدکه شامل انواع فعّالیّت های اقتصادی وهم ایجادراه آهن واستخراج معادن وتأسیس بانک ملّی بوده همه چیز را در برمیگرفت، ودربرابرآن حقوق گمرکی راکه عملاً تنهامنبع عایدی ایران بود، به گرو میبُرد.

دراین هنگام شاه عازم سفراول خودبه اروپا بودودرروسیه احساس رنجش وانزجارازطرف دولت روسیه به این امتیازنمود وهم اینکه احساسات مردم ایران برضدّدادن امتیازات واختیارات وسیع به یک بیگانه برانگیخته، شد وعملی هم شناخته نشد وشاه ناگزیرشدبه مجرد مراجعت به تهران، آنرا لغو نماید». [۲۹٤]

ژنرال سرپرسی سایکس، درکتابش زیر نام «تاریخ ایران»، نوشته است: «...در نسلهای اخیر [سالهای پایانی سده نوزدهم] به کرّات مسأله ساختن راه آهن درایران مورد توجّه قرار گرفته بود، و ما قبلاً اشاره ای به رویترز نمودیم که میخواست درسال ۱۸۷۲ امتیاز ساختن راه آهن ایران رابگیرد، سالهای درازی ایران شکارگاه صیّادان امتیاز بود، گرچه صیدی به دام نمیآوردندوتنها موفقیّتی که به دستشان افتاد همان ساختن راه آهنی به طول چهارمیل ازتهران تابقعه مبارکه شاهزاده عبدالعظیم بود، در سال ۱۹۱۲ اصولاً اوضاع تغییرکرد، چه جای امتیاز خواهانیکه به خاطرمنافع شخصی طالب موافقت بودند، دولتین بریتانیا وروس درصحنه حاضرشدند». [۲۹۵]

محمدحسن اعتمادالسلطنه، وزیر نگارشات ناصرالدین شاه، در کتاب خاطراتش نوشته است: «...سه شنبه ۵ شعبان ۱۳۰۳ (۹ می ۱۸۸٦) معاهده راه آهن که با ایلچی ینگه دنیابسته بودندومشیر الدوله [میرزا یحیی] وزیرخارجه میخواست صدهزارتومان مداخل کند، پنجاه هزارتومان آنرا به امین السلطان وعده داده بود، بهم خورد و باطل شد، خیلی باید ازاین فقره وزیرخارجه دلتنگ باشد که ضرربزرگی به او خورد.

---

[۲۹۳] - خاطرات احتشام السلطنه. ۳۷۱ - ۳۷۷- ۳۷۸- ۳۸۳

[۲۹٤] - کرونولوژی تاریخ ایران. ۳۸۲

[۲۹۵] - تاریخ ایران ، دفتر دوم. ۸۰۴

دوشنبه نوزدهم محرّم ۱۳۰۴ (۱۸ اکتبر ۱۸۸٦) این روزها درخانه نایب السلطنه حسب الامرمجلسی منعقدمیشوداز امین السلطان، قوام الدوله، ناظم الدوله وامین الدوله، میگویندمشیرالدوله حضورندارد، درباب راه آهن گفتگو میکنندکه ابداً سر نخواهد گرفت.

یکشنبه ۱۶ جمادی الثانی ۱۳۰۶ (۱۷ فوریه ۱۸۸۹) خدمت شاه رسیدم بازصحبت فرنگ بود، گمان میکنم حکماً بروند، میگویند امروز تکالیف دولت روس به نظر شاه خواهد رسید و ظاهراً تکالیف روس ازاین قراراست، اول حق کشتیرانی درتمام رودخانه هایی که به دریای مازندران میریزد، ثانیاً ورود سفاین روس به مرداب انزلی، ثالثاً راه کالسکه به مباشری وخرج روسها ازگیلان به تهران، رابعاً راه آهن که باید از تهران به خراسان کشیده شود، اگرچه به حسَب ظاهرچندان اهمیّتی ندارد امادرباطن قسمت شمالی وشرقی ایران را باید فاتحه خواند، تمام این اعمال سوء تدبیروزیر اعظم حالیّه است که لیره های انگلیسی آنها [را] فریب داد، قسمت جنوب را به انگلیسی ها دادند این است که روسهاهم به طمع افتادند.

سه شنبه ۲۷ربیع الاول ۱۳۰۸ (۱۰ نوامبر ۱۸۹۰) عصر شارژ دافر روس منزل من آمد میگفت دولت ایران بعدازهمه امتیازاتی که به انگلیس داد ترضیه ای که به روسها داده است تااینکه تاده سال دیگر از این تاریخ امتیازراه آهن به هیچ ملتی ندهد.

یکشنبه سوم ماه صفرالمظفر ۱۳۰۴ (۱ نوامبر ۱۸۸٦)، بوآتال نمونه کوچکی ازراه آهن آورده بود، شاه فرمود: گهٔ خورده بود، شتر و قاطر و خر سدهزار مرتبه از راه آهن بهتر است، حالا چهل پنجاه نفر فرنگی طهران هستند ما عاجزیم اگرراه آهن ساخته شود هزار نفربیایند چه خواهیم کرد؟». [۲۹٦]

مورگان شوستر، درکتابش زیر نام «اختناق ایران»، مینویسد: «مسأله امتداد و پیشرفت راه آهن درایران- مسأله بسیارغامض وپیچیده است، روس وانگلیس خطوطی را طالبند که مناسب باحرفه جنگی و اغراض نظامی شان بوده ویا باعث تسهیل تجارت مخصوص خودشان باشد، بدون تصوّر ترقی ومنافع اقتصادی ایران یاتوجه به هیئت جامعهٔ آنان». [۲۹۷]

سیروس غنی، در کتابش زیر نام «برآمدن رضاخان وبرافتادن قاجار»، مینویسد: «هنگام تشکیل مجلس اول در ۱۲۸۵ صحبت احداث یک شبکه راه آهن درمیان بود، فقدان راه آهن را همه، یکی از علل اصلی عقب ماندگی ایران میشمردند، به هرحال پول کافی برای این کار نبود و نمایندگان پرشوروشوق ملّت نمیدانستند هزینه این طرح راچگونه

---

[۲۹٦] - خاطرات اعتمادالسلطنه. ۴۹۷-۵۲۳-۵۲۴-۷۰۸- ۸۴۶

[۲۹۷] - اختناق ایران، ترجمه ابوالحسن موسوی جزایری، چاپ کلکته سال ۱۳۱۵ رویه۳۵۲

تأمین کنند، روسیه وانگلیس آماده مساعدت فقط به خط آهنی بودند که مسیر از دلخواه آنها بگذرد و منافع تجاری وسوق الجیشی آنها را برآورد و باهرمسیردیگرسرسختانه مخالفت میورزیدند». [۲۹۸]

در ماده ۵ قرارداد تحمیلی ۱۹۱۹ آمده است: «حکومت بریتانیای کبیر که ضرورت اصلاح راه هاوسایروسایل ارتباطی را در ایران هم به منظورگسترش تجارت وهم به قصد جلوگیری ازوقوع قحطی، کاملاً تشخیص میدهد، حاضر است با دولت ایران برای سرمایه گذاری دراین زمینه همکاری کند، این همکاری شامل کمکهای لازم به دولت ایران برای ساختمان راه آهن، راه های شوسه وسایرطُرُق مواصلاتی خواهدبود».

حاج مهدیقلی هدایت (مُخبرالسلطنه)، در کتاب خاطراتش زیر عنوان «خاطرات وخطرات»، مینویسد: «از اوایل سلطنت ناصرالدین شاه، یکی از آرزوها ساختن راه آهن بودکه شریان ترقّی اقتصادیات است، همیشه نقشه این بوده است که به سرمایه اجنبی این کارصورت بگیرد و همواره رقابت سیاست مانع بوده است، تا اینکه مرحوم صنیع الدوله پیشنهاد قندوچای رابه مجلس برد، روس وانگلیس مخالفت کردند و عهدنامه ترکمانچای را بهانه که قند [و چای نیز] متاع خارجی و تحمیل عوارض جدید مخالف صد پنج مقیّد درعهد نامه است». [۲۹۹]

صنیع الدوله، که به مدت هفت سال درآلمان تحصیل کرده بود، پس از بازگشت به ایران عهده دارمشاغل متعدّدی ازجمله ریاست نخستین دوره مجلس شورای ملی گردید که در سال ۱۳۲۵هـ‌ق (۱۹۰۷) از آن کناره گیری کرد وبه امور دیگرازجمله احداث کارخانه ریسمان ریسی وسُرب ریزی پرداخت، او درکتابی زیرنام «نجات ایران»، برپایی خط آهن درایران رابا سرمایه داخلی بابستن مالیات بر قند و شکر پیشنهاد کرد که بامخالفت دولتین روس وانگلیس مواجه شد، نامبرده دراین کتاب که درسال ۱۳۰۱هـ‌ق (۱۸۸۳) و در زمان ناصرالدین شاه (۱۸۹٦-۱۸٤۸) انتشاریافته است، مسیر آنرا به شرح زیر پیشنه ادکرده بود:

۱- راه آهن تهران –مشهد همچنین راه فرعی شاهرودبه گرگان.

۲- تهران-اهواز از طریق قم-سلطان آباد [اراک] - بروجرد-خرم آباد-دزفول-شوشترواهواز.

---

[۲۹۸] - برآمدن رضا خان وبرافتادن قاجار. ۴۱۷

[۲۹۹] - خاطرات وخطرات. ۳۷۴ – بیافزایید، نخستین راه آهن در دنیا در «لییدس» یورکشایر انگلستان و درسال ۱۷۵۸ ساخته شد که از گونه ای ریل چوبی استفاده میکرد ودر سال ۱۷۹۹ به ریل آهنگی تبدیل شده است. نخستین راه آهن در آمریکا در سال ۱۸۲۷ در بالتیمور و اوهایو ودر سال ۱۸۳۷ بین سنت پیترز بورگ وتسارسکوی در روسیه ساخته شده. ۱۰۰ سال پس از استفاده از راه آهن در سال های ۱۹۰۷-۱۹۱۹ انگلیسی ها و روس ها مانع از آمدن راه آهن به کشور ما میشدند. ویراستار

۳- تهران- جلفا از طریق قزوین- زنجان-میانه-تبریز –مرند-جلفا.

همچنین راه فرعی مرند به خوی وآواجیک درترکیه که از طریق ارزروم- ترابوزان- ملاطیّه- قیصریه-آنکارا به ازمیر و استانبول به کنار دریای مرمره متصل میشد، ولی مشکلات مالی بویژه کار شکنی های دو دولت روس وانگلیس مانع از انجام آن شد. [۳۰۰]

****

[۳۰۰] - **برآمدن رضا خان و... ۴۱۷**

بخش هفتم:

تاریخچه برپایی راه آهن ایران پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹= ۱۹۲۰ =۲۴۵۹

آنچه که درباره ساختمان راه آهن در میهن ما ومشکلات بر سر راه تحقّق آن تاپایان دوره قاجار در بخش نخست این گفتارآورده شده است، اندک نوشته ای بود ازکلان داستانی حکایتگرنابسامانیها و مشکلاتی که بخاطرناآگاهی ها، خیانت ها، رشوه خواریها و فساد و پوسیدگی اغلب درباریان ورجال دوران قاجاروبی خیالی وبی عُرضگی شاهان آن سلسله دربرابراعمال نفوذ دو دولت استعمارگر روسیه و انگلیس که هرآنچه را که ازشاه [قاجار] ودولتمردان طلب میکردند، بدست میآوردند، مگردرمواردی که بسبب رقابت آن دو دولت درکسب امتیازات، کاری به سود طرف دیگر انجام نمیشده است، درچنین شرایطی ایران وایرانی دچارآنچنان روزگارتیره ای شده بودند که غم ژرفی بر قلب هرایرانی پاکنهاد و میهندوست مینشانید، اشعار ومقالات بسیاری که درآن ایام ازسوی برخی میهن دوستان انتشارمییافت به روشنی مُبیّن عمق فاجعه ای بود که میهن ومردم مابه آن گرفتارآمده بودند، روزنه امید وراه نجاتی هم به نظرنمیرسید، کار و روزگار دولتهای پیش از رویداد کودتای سوم اسفند (۱۹۲۰) ۱۲۹۹ به جایی رسیده بود که حقوق نیروی نظامی و کارکنان دولت وسایرهزینه های دولتی را هر ماه دولت انگلستان میپرداخته است، خزانه خالی ومنابع درآمد دولت جملگی در گرو وامهایی بود که ازدودولت نامبرده دریافت شده بود، که در گفتارنخست تا آنجا که روشنگری شده باشد، اشاراتی شده است.

اما این مُعضل وگره کوریعنی برپایی خط آهن سرتاسری، به دست رضاشاه، حل وگشوده شد، آنهم بدون دریافت وام از منابع خارجی و همچنین دورازنظر وخواسته انگلستان، که ازجمله خدمات پُر شمارو قابل تحسین رضا شاه، برپایی همین راهی است که ازسوی دکتر مصدق و چند تنی دیگر به خیانت وخدمت به دولت انگلستان تعبیرشد ویا کاری بیهوده وغیر ضروری قلمداد گردید، از اینرو بی مناسبت ندیدم دراین کتاب، ضمن پرداختن به ماجرای برپایی راه آهن درایران، نسبت به ردِّ اتهامات نادرست وغیر منصفانه یا ازنگاه خوشبینانه، ناآگاهانه دکتر مصدق وهمچنین دیدگاه دیگر مخالفان بپردازم.

در تاریخ دوم اسفندماه ۱۳۰۵ (۲٤٦٥=۱۹۲٦) و در آغاز پادشاهی رضا شاه ودرزمان نخست وزیری میرزاحسن خان مستوفی (مستوفی الممالک) هنگامی که لایحه ساختن راه آهن سرتاسری بنا به دستور رضاشاه، ازسوی مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) وزیر فوائد

عامّه کابینه به مجلس شورای ملّی (دوره پنجم) برده شد تا به شور و بررسی و تصویب برسد، دکتر محمّد مصدق یکی از نمایندگان مجلس و ازرجال مشهور، با لایحه مزبور به سختی به مخالفت برخاست وازآن به عنوان کاری غیرضروری وغیرانتفاعی وتحمیلی برمردم ایران وحتا خیانت به کشور، یاد کرد که بعدها این گفته، بهانه و دست آویزی برای مخالفان رضا شاه و نا آگاهانی که نوشته وگفته دیگران راتکرارکرده ومیکنند گردید، تا برپایی آن رابنابه دستوروخواست دولت بریتانیا تبلیغ کنند و در ذهن باوردیگران بنشانند.

اینک پس ازگذشت بیش از هشت دهه ازتاریخ تصویب قانون برپایی راه آهن سرتاسری وانجام آن به همّت رضاشاه، و انتشار اسناد و مدارک سرّی وهمچنین یادواره هایی که سالها درپرده ودور ازدسترس بوده است، میتوان بسادگی به یک داوری دورازغش به چگونگی و چرایی برپایی خط راه آهن مزبور وروشنگری درپیرامون اتّهامی که در پیوند با برپایی این راه به رضاشاه واردکرده ومیکنندرسید و سره را از ناسره بازشناخت وآثار مُستندی بدور از روایت انحصاری تاریخ میتوان ارائه نمود که هرآنچه که به جهت روشنگری گفته و نوشته شود، دینی است که به تاریخ ایران ادا خواهد شد.

دکتر نصرالله سیف پورفاطمی (برادر حسین فاطمی وزیر امور خارجه ایران درزمان نخست وزیری دکتر مصدق)، مینویسد: «... حسین علا مأمور سفارت ایران درواشنگتن با موافقت دولت ایران [در زمان نخست وزیری قوام] درسال ۲٤٦١=۱۹۲۲ (۱۳۰۱هـ ـ خ) یادداشتی به شرح زیر به وزارت خارجه آمریکا میدهد: دولت ایران برای تشکیل کشوری ولشکری وعمران وآبادی ایران نوین، احتیاج به کمکهای زیر دارد:

۱ ـ عدّه ای مستشار کار آزموده ولایق درامورمالی وبانکی و اقتصادی وصنعتی وکشاورزی.

۲ـ عده ای افسر ارشد بااطلاع برای ایجاد قشون متّحدالشکل ژاندارمری و شهربانی.

۳ـ حضور شرکتهای آمریکایی برای کمک مالی به ساختمان خط آهن واستخراج نفت شمال وتأسیس بانک ملی وصنعتی، حکومت ایران برای اطمینان سرمایه داران حاضر است همه گونه تضمین مالی داده و در سرمایه گذاری شرکت کرده وامتیازنشراسکناس بانک شاهنشاهی (انگلیسی) را لغو کرده وآنرا به بانک ملی ایران بدهد.

۴ـ ایران برای احداث راه آهن، که خط عراق را به خلیج فارس و هندوستان متّصل کند، حاضراست که با شرکتهای آمریکایی همکاری و شرکت کامل نموده وبرای این مقصود از وام داخلی وخارجی استفاده بکند.

۵- برای احیای خوزستان، حکومت ایران احتیاج به مهندسین سّد سازی برروی رودکارون دارد وساختن این سدّواحیای زراعت و امنیّت خوزستان سرلوحه برنامه دولت است.

۶- ایران از حیث معادن مس - فیروزه وذغال سنگ وآهن و سنگ مرمربسیار غنی است واین معادن تا به امروز دست نخورده، حکومت در نظر دارد که با شرکت سرمایه داران آمریکایی هرچه زودتر از این گنجهای پر بها استفاده کند». [۳۰۱]

تنها پاسخی که چندی بعد به درخواست دولت ایران داده شد، این بود که باکمک وزارت امورخارجه آمریکا، دو کمپانی نفتی آمریکایی بنامهای "استاندارد اویل نیوجرزی وسینکلر، به ایران آمدند تا امتیازاتی از ایران برای استخراج نفت شمال را دریافت کنند، که آنهم بخاطر کار شکنی های دولت انگلستان، ابتدا شرکت استانداردداویل نیوجرزی با زد و بند با شرکت نفت ایران وانگلیس ازدریافت امتیاز منصرف شد و سینکلر نیز به سبب رویداد سقاخانه بازارچه آقاشیخ هادی وکشته شدن «ماژُر ایمبری» [۳۰۲] **در زمان نخست وزیری رضا خان سردارسپه، به نتیجه ای نرسید، سهل است که تاوان کشته شدن ایمبری نیز ازخزانه فقیر دولت پرداخت شد.**

دکتر سیف پور فاطمی، درجای دیگرمقاله اش میافزاید که: «... متعاقب این یادداشت، با کمک چارلز هیوز، وزیر امورخارجه آمریکا دو کمپانی آمریکایی استاندارد اویل نیوجرزی وکمپانی سینکلر، عازم ایران شده وبرای استخراج نفت شمال وامی به مبلغ یک میلیون دلار با دولت، داخل مذاکره میشوند، مجلس شورای ملی ودولت ایران باعجله مشغول مذاکره ومطالعه وتصویب قرارداد نفت باشرکت استانداراویل شد، ولی همینکه کار به مرحله عمل رسید گربه رقصانی انگلیسها و روسها شروع شد.

انگلیسیها مدّعی بودندکه کابینه سپهدار [سپهسالار تنکابنی] در موقع جنگ با یکنفر روس به اسم «خوشتاریا» قراردادی برای امتیاز نفت شمال امضأکرده است وپس ازانقلاب روسیه خوشتاریا به لندن فرار کرده است وقرارداد را به مبلغ یک میلیون لیره به شرکت نفت ایران و انگلیس فروخته است.

دولت ایران درپاسخ مدّعی بودکه اولاً قرارداد قلّابی ونوشته ای تحت فشار سر نیزه روسهافقط به امضای سپهدارتسلیم خوشتاریا شده نه به تصویب هیئت دولت رسیده ونه مجلسی بود که ردّ یا قبول آنرا اعلام دارد، بعلاوه حکومت صمصام السلطنه رسماً بُطلان قرارداد را

---

[۳۰۱] - فصلنامه ره آورد، شماره های ۱۳ - ۱۴ رویه: ۲۱۶

[۳۰۲] - (MAJORROBERT WHITNEY IMBRIE) نایب کنسول سفارت آمریکا در ایران، و خبرنگارعکاس مجله "جنوگرافیک ملی"

اعلام کرده است ودولت انقلابی روس هم طبق قرارداد ۱۹۲۱ از کلیّه امتیازات وقراردادهایی که به زور سر نیزه حکومت تزاری از ایران گرفته شده بود، صرفنظر و به ملت ایران واگذار کرده است. روسها میگفتند که قرارداد خوشتاریا قلّابی وبی اساس بودوماهم ازکلیه امتیازات سابق صرفنظرکردیم، ولی اجازه نمیدهیم که آمریکا و انگلیس در شمال ایران مرکزی برضدّ انقلاب ما درست کنند، شمال ایران حریم امنیّت ما است، ولی حکومتهای بعد از کودتا به فشارروس وانگلیس زیاد وقعی ننهاده ومذاکرات خود را با کمپانیهای آمریکایی ادامه دادند، انگلیسی هاکه درتهران باناکامی روبرو شدند، درنتیجه یک سلسله مکاتبه سیاسی بین لردکرزن، وزیر امورخارجهٔ انگلستان وبُنیان گذار قرارداد ۱۹۱۹ (۲٤٥۸) و هیوز، وزیر امورخارجه آمریکا شروع شد، آمریکاییها در این قسمت سخت توی دهان انگلیس ها زدند و هیوز-کرزن رامتّهم کردبه اینکه با ایران معامله مستعمراتی درپیش گرفته و سعی دارد که ملت ایران را از آزادی محروم نماید، وقتی تیرکُرزُن هم به هدف نخورد، «سرجان کدمن» رییس شرکت نفت ایران وانگلیس را به واشنگتن فرستاد و او هم در آنجا ازدرمسالمت وتطمیع شرکت استاندارد برآمدوبرحسب پیشنهاد کدمن، شرکتهای نفت آمریکا در یک چهارم نفت عراق شرکت جستند، به شرط آنکه نصف امتیاز نفت شمال ایران را به شرکت نفت ایران وانگلیس واگذارکنند، این پیشنهاد را استاندارد اویل قبول کرد ولی ایران شدیداً مخالفت کردوآن رامخالف صریح مواد قرارداد دانسته والغای قراردادامتیاز [را] برقبول چنین شرطی ترجیح داد، استانداردداویل هم که درنفت عراق شرکت کرده و انگلیسی ها قول به اوداده بودندکه ازنفت عربستان سعودی وشیخ نشینها هم به آمریکا سهمی بدهند از ادامه کار درایران منصرف شد.

شرکت سینکلر، که رقیب شرکتهای عضو کارتل و از نمد نفت خاورمیانه کلاهی نصیب اش نشده بود، با تشویق هوور، وزیر بازرگانی آمریکا پا به میدان نهاده ویک قراردادبسیار عادلانه با ایران منعقد ساخت و نماینده ای بنام سوپر، به تهران فرستادکه تشکیلات شرکت را مرتّب کرده شروع به نقشه برداری ازمناطق نفت خیزشمال بنماید، در همین موقع بودکه سقاخانه برای شرکت نفت ایران وانگلیس وطرفداران سردارسپه، شروع به معجزه کرد.

در اینجا قسمتی ازگزارشات «والیس موری»، کاردارسفارت [آمریکا] را با واشنگتن درتاریخ ۲۴-۲۵-۲۸ و ۲۹ ژوئیّه ۱۹۲۴ و جواب وزارت خارجه ومذاکرات باسردارسپه [نخست وزیر] وفروغی [وزیر مالیّه] بیان شده است نقل میکنم (اصل این اسناد در آرشیو ملی آمریکا است):

۱- گزارشهای رسیده به سفارت حاکی است که آنتریک ودسیسه شرکت نفت ایران وانگلیس باعث قتل ایمبری، بوده است، طبق اطلاعات

عمومی جمعیّتی که به ایمبری، حمله کردند، اورا بجای سوپر، نماینده شرکت نفت سینکلردرتهران گرفته وقصدشان کشتن او بوده است، روسها علناً انگلیس هارامتهم به این قتل وروزنامه های ایران هم حمله بسیار شدیدی برضدانگلیس آغازکردند. سفارت انگلیس در تهران از لحن روزنامه ها بسیار خشمگین شده واز رییس الوزرا [رضاخان] خواسته است هرچه زودتربه این حملات پایان بدهد، رییس الوزرا پیشنهاد کرد که به اتفاق سفارت انگلیس به اتهامات وکشف حقیقت قضیّه رسیدگی شود، ولی انگلیسی ها از قبول پیشنهاد سرباز زدند.

۲ـ سفارت انگلیس درتهران ازحمله شدید روزنامه ها بسیار خشمگین شده وپروتست شدیدی به دولت ایران کرده است که چرا روزنامه ها، انگلستان را مسبّب قتل ایمبری میدانند، آنها جدّاً ناراضی و از سردارسپه خواسته اندکه جلوی قلم روزنامه نویسهارابگیردولی هنوز از تحقیقات خبری نیست باآنکه انگلیسی ها علاقه دارند دهان مخالفان راببندند ازهمکاری درکشف حقیقت جدّاً خودداری کرده اند.». [۳۰۳]

از آنجا که غرض ازپژوهش تاریخ بویژه ازنوع تحلیلی آن، روشنگری به منظورآگاهی وتنبّهُ وعبرت گیری وتأسّی نسلهای حاضر و آینده از شخصیّت های سیاسی وتاریخی لایق وخدمتگزارمُلک وملّت است، بنابراین درباره برخی مطالب مقاله دکتر سیف پور فاطمی، که نشانه هایی ازغَرَض وتناقض گویی درآن دیده میشود، ناگزیربه ادای توضیحاتی میباشم.

نامبرده آنجا که ازایستادگی دولت ایران دربرابرتوقّعات روس و انگلیس مینویسد (که این چنین بوده است) چون دلش از رضا شاه، چرکین بود، از ایشان درباره این کارشجاعانه وستایش برانگیز یعنی وقع ننهادن به فشاردولتین وادامه مذاکره باکمپانیهای آمریکایی، نامی نمیبَرَد، حال آنکه هر کسی که به تاریخ کودتا ورویدادهای پس از آن آشنا بوده باشد، به ضرس قاطع میداند که دولتهای روی کارآمده بعد از کودتا قادربه انجام کاری که برخلاف نظروخواسته رضاخان میبود، نبودند، بویژه دراین ایام که سیف پور فاطمی، ازآن یاد میکند، رضا خان خود در رأس دولت یعنی نخست وزیربود.

در گزارش والیس موری، نیزکه ازرضاخان، تنها باذ کرعنوان سردارسپه اشاره شده نه با عنوان نخست وزیر (به فرض اینکه در گزارش مزبوراینچنین آمده ودرست ترجمه شده باشد) چون همه مندرجات گزارش والیس موری، دردسترس خوانندگان مقاله ایشان قرار داده نشده است تابدانند که این سردارسپه درچه مقام ومنصب کلیدی در دولت بود که درگزارش نماینده سیاسی آمریکا از او بجای عنوان

---

[۳۰۳] - **فصلنامه ره آورد، شماره های ۱۳ ـ ۱۴ رویه. ۲۱۷ ـ ۲۱۸**

نخست وزیر، تنها با عنوان سردارسپه یاد شده است، لذا این ازوظایف تاریخ نگار است که برای روشنگری وآگاهی نسل حاضر وآینده در پانویس و یا درپرانتز نام وشغل شخص تاریخساز (رضاخان) را درکنار لقب او(سردارسپه) در زمان رویداد قتل ایمبری متذکّر شود، تا خوانندگان نا آگاه تصوّر نکنند که سردارسپه ونخست وزیرِزمان حادثه موردنظر، دوشخصیّت متفاوت از هم بوده اند؟ [۳۰٤]

---

[۳۰٤] - رابرت ایمبری چرا در تهران بود؟ او یک دیپلمات حرفه ای نبود. او یک جاسوس ماجراجو بود. او از دنبال کردن قانون ووکالت در بالتیمور خسته شده بود و با گروهی که درسال ۱۹۱۱ برای ماجراجویی به کنگو میرفت همراه شد. در سال ۱۹۱٤ جنگ های اروپا آغاز شده بود داوطلب به ارتش فرانسه پیوست. در دوران جنگ راننده آمبولانس بود ودر سال ۱۹۱۸ ماجرا جویی های خودرا منتشر کرد. در سال ۱۹۱۷ وارد وزارت خارجه آمریکا شد وبه عنوان سرکنسول ویژه به پتروگراد فرستاده شد. در آنجا بارها با بولشویک ها درگیری پیدا کرد. روسها اورا بیرون کردند. به فنلاند منتقل شد در آنجا جاسوسی روسیه کومونیست را دنبال میکرد. در ژوئنن ۱۹۲۰ به استانبول رفت و در ارتش سفید کریمه همراه «رانگل» میجنگید که در پی شکست به آمریکا برگشت. در ترکیه با آلن دالس که در آن زمان معاون آدمیرال مارک بریستول بود آشنا شد. وقتی دالس در وزارت امور خارجه قرار گرفت ایمبری را به آنکارا مامور کرد. او با خاندان کمالی تلاش کرد تا امتیاز نفت آناتولی را بدست آورد در اکتبر سال ۱۹۲٤ آنگونه که مجله ناشنال جغرافی مینویسد به موارد جاسوسی و کسب امتیاز نفت ادامه میداد.

دالس در یادداشت های خود که در سال ۱۹۲۳ منتشر کرده است مینویسد میدانستم ریسک وخطر بزرگی است ولی اورا به ایران فرستادم.

ایمبری نخست برای مسایل جاسوسی قرار بود به تبریز برود که بازهم به روسیه نزدیک باشد. پیش از رفتن به تبریز کنسول ژنرال «برنارد گوتیب» مرخصی میگیردو ایمبری جای اورا میگیرد. او در این پست است که با مسئله نفت شمال درگیر میشود.

اما دالس در مورد ماجرای نفت چیزی نمینویسد وبرای اینکه مسئله جاسوسی رابرت ایمبری فاش نشود مسئله بهایی گری وپژوهش در آن را پیش میکشد. چرا ایمبری به سقا خانه رفته بود؟ او مینویسد: با برخی از بهایی ها که میخواستند به آمریکا نزدیک بشوند نزدیک شده بود. دکتر سوسن مودی و پرستاری که با او کارمیکرد بنام الیزابت ستیوارت به همراه یک نویسنده و عکاس آزاد در پی پژوهش در باره آیین بهایی میشوند. نمیدانستند که وضع سیاسی و اجتماعی ایران آن زمان چیست. ماه محرم درپیش بود مردم نمیتوانستند بیگانه هارا در کنار بناهای مقدس خود ببینند.

اما روزنامه «رینو ایوینین گازت» ۱۹ جولای ۱۹۲٤ (۲٤٦۳) که نگاره آنرا در بالا میبینید در باره مرگ مشکوک رابرت ایمبری هم موضوع را مذهبی قلمداد میکند اما او به منظور نفت در تهران بوده و قاتلین با سفارت انگلیس در ارتباط بوده اند. رضا خان بین سال ۱۹۲۳ تا ۱۹۲٤ نخست وزیر ایران بوده است. قتل ایمبری در همان سال نخست وزیری رضا خان روی داده است و رویه روزنامه سند اثبات این مدعا است. ویراستار

SMELTER SETTLEMENTS (Week's average)
Lead 7c
Copper 12.87c

Reno Evening Gazette

QUOTATIONS—By Associated Press
Silver—London, 34 1-16; N. Y., 65c.
Copper—Electrolytic, spot and future, 13c.
Lead—Spot 7c
Zinc—E. St. Louis ..... 5.60@5.65

FORTY-EIGHTH YEAR | TWELVE PAGES | RENO, NEVADA, SATURDAY, JULY 19, 1924 | TWELVE PAGES | NO. 173

MOB BEATS AND KICKS AMERICAN CONSUL TO DEATH

U. S. Teheran Agent Is Slain and Companion Badly Injured

RELIGIOUS ZEALOTS SLAY OFFICIAL OF AMERICA IN PERSIA

Maj. Robert Imbrie Mistaken For Bahai and So Cruelly Hurt He Dies, Is Story

Widow Sends Brief Word of Death to Washington and It Is Confirmed

THEY GET WHISKERS FROM OCEAN FLOOR TO SEND TO JAPAN

WHEELER ACCEPTS 2D PLACE WITH LA FOLLETTE

DAWES PLAN LIKED IN AMERICA SAYS C. E. HUGHES IN ENGLAND

Secretary of State Refuses To Discuss Modifications Possible in Report

Concessions to France Are Made at Conference Today For Separate Action

STATE COMMITTEE SELECTED BY DEMOCRATS

DIVISION OF WATER IS PRACTICALLY AGREED TO BY RANCHERS

Pumping Enterprise Awaits Only Action of Settlers On Newlands Project

Attorney General Webb of California Consents to Taking of Water

SOUTH AMERICA AT WAR

SCENE IN SAO PAULO, BRAZIL

UPRISING IN BRAZIL MAY BE START

NAMES SUBMITTED TO M'KNIGHT BY ORGANIZATIONS OF COUNTIES

Mandate of Convention Is Carried into Effect by Nevada Democrats

Executive Committee to Be Announced at Early Date Says Chairman

و یا آیا در زمان نخست وزیری رضا خان که با داشتن سمت فرماندهی نیروهای نظامی ورأی اکثریّت نمایندگان مجلس، دارای قوّه فایقه در کشور بود، اگر او عامل ودست نشانده دولت انگلستان میبود کسی از روزنامه نگاران را یارای انتشار چنان مقالات تند وتیزبرعلیه دولت نامبرده میبود و چگونه بود که با همه اعتراضات شدید سفارت انگلیس، جلوی حملات تند روزنامه نگارها گرفته نشد؟

جای تردید نیست که طفره رفتن آقای سیف پور فاطمی از ذکر نام رضاخان وخدماتش، بخاطر مقالاتی است که طیّ آنها رضا شاه، را بارها دست نشانده وعامل دولت بریتانیا قلمدادکرده بود، از اینرو نخواسته است این بخش از نوشته اش که حکایتگر ایستادگی رضا خانِ نخست وزیر در برابر خواست ودسیسه های انگلیس بود، با مندرجات مقالاتش درپیوند با آنچه که درباره رضاشاه بافته وگفته بوده است، در تعارض بوده باشد.

این عبارت که درمقاله اش آمده است: «... و درهمین موقع بودکه سقاخانه برای شرکت نفت وطرفداران سردارسپه شروع به معجزه کرد...» به روشنی دل چرکینی وی را از رضاشاه آشکار میسازد!

این چگونه تعبیری است که سیف پور فاطمی، درمقام یک پژوهشگر، رویداد سقاخانه را با آنهمه تلاش رضاخان سردار سپه در مقام نخست وزیری برای بستن چنان قراردادی، معجزه ای به نفع طرفداران سردار سپه بنویسد!؟ نامبرده ضمناً زیرکانه و تعمّداً در عباراتی که بکار برده است، اشاره به نام مسئول دولت نمیکند که همانا در این زمان کسی جز رضاخان نبود، اماچون درهمین سلسله نوشته ها ایستادگی دولت وقت ایران دربرابرخواسته های روسیه وانگلستان را ناگزیرآنهم بگونه تلویحی ستوده است، ازاین رواگر نامی ازرضاخان، میبُرد به هدفش که ارج ننهادن به کارایشان که دررأس دولت قرارداشت بوده است، نمیرسید، اونمیخواست تحسین خوانندگان مقاله اش را نسبت

به رضا خان، برانگیزاند، بنابراین درواقعه سقاخانه بازیرکی ویژه از او تنها با اشاره به لقب او یعنی سردارسپه یاد کرد تا خواننده نا آگاه به تاریخ آن ایام، گمان بَرَد که دولت جدا ازسردارسپه بوده است بدین معنی که دولت درجهت تأمین منافع ایران وایرانی بود و سردارسپه چون سر به بالین دولت انگلستان داشت، با ایجاد مشکلات برسرراه دولت از جمله واقعه سقاخانه، را بر علیهٔ دولت براه انداخت تا این کارسرانجام نگیرد!* [زیرنویس برگ های پیش را ببینید. ویراستار]

اگر رضاخان، دست نشانده وعامل دولت بریتانیا بود ازابتدا به دنبال دعوت از کمپانیهای نفتی وغیر نفتی آمریکایی نمیرفت، آنگاه چه کسی را یارای ایستادگی ومخالفت با او بود، به زبانی دیگر نیازی به این بازیها وبرپایی آشوبی درسقاخانه نبود، مگرنه اینکه گفته میشود رضا خان سردارسپه ، نخست وزیر وسپس شاه، دیکتاتور بوده است؟

جای تأسّف است که برخی از تاریخ نویسان ووقایع نگاران و نویسندگان میهن ما این چنین اند وچه ذهن هایی که ازاینگونه نوشته ها و گفته های غرض آلود از نادرستی ها پُرشده است.

سرریدربولارد (sir reader William bullard)، وزیرمختار انگلستان درایران، که از رضاشاه به شدّت متنفربود و از ایرانیان به تحقیروزشتی یادکرده است، در کتاب خاطراتش درصفحه ۱۲۶ ازقول سیف پورفاطمی، چنین یاد میکند: «مدارس آمریکایی که « سیف پور فاطمی» آنهمه آنهارا ستوده است، ومدارس انگلیسی که او دریکی از آنها تحصیل کرده، در سال [۱۹۴۰=۱۳۱۹] دریک هیجان ملی گرایی به وسیله رضاشاه تعطیل شد». میبینیم که تأکید آقای سیف پورفاطمی، به انگلیسی بودن رضا شاه، نعل وارونه ای بود که دربرائت خود از وابستگی ارائه میداد.

بگذریم ازاینکه هم صحبتی وی با وزیرمختار نامبرده با توجّه به تنفّر و بد دهنی های بولارد، از رضاشاه وایرانیان، از وجه ویژه ای از اعتماد وی نسبت به سیف پورفاطمی، حکایت دارد، اما آیابستنِ درِ یک نهادِ بیگانه باتوجّه به پیشینه استعماری دولت وابسته به آن، بویژه طیّ سالها اعمال ورفتارمداخله جویانه اش درامورداخلی ایران که در هر لباسی ازجمله لباس فرهنگ ودانش پروری هدفی جز شستشوی مغزی نوجوانان ایرانی را نداشته است، جای افسوس وآه داشت، آنهم نزد بیگانه ای بد طینت!؟ و انگهی به کدام نوشته آقای سیف پورفاطمی، باید باورداشت اینکه رضاشاه دست نشانده وعامل بریتانیا بود یا مخالف فعالیّت آن دولت تحت هرعنوان وبهانه ای؟ وانگهی با بازگشت دانش آموختگان دررشته های گوناگون ازچند کشوراروپایی به میهن و گسترش کانونهای دانش اندوزی درایران، نیازی به چنین نهادهای بیگانه درایران نبود که این خودنشان از اوج میهن دوستی ووسواس

رضا شاه درپیوند باتجربیّات تلخ او از مداخلات بیگانه به ویژه دولت استعماری بریتانیا درامور ایران دارد.

اگر چه درفصل نخست این کتاب درباره دسایس دولت انگلستان پس از رویداد کودتای سوم اسفندماه ۱۲۹۹ تا آن حدّ که روشنگربوده باشد، اشاراتی شده است، باهمه این حال زاید وبی مناسبت نخواهد بود که دراین فصل نیزبه دیگر دسایس آن دولت برعلیهِ رضاخان وسپس رضا شاه که مخالفانش اورا دست نشانده وعامل دولت نامبرده قلمداد کرده و میکنند بپردازم تابه داوری درست وبه دور از روایات انحصاری درباره این چهره تاریخی برسیم.

سیروس غنی، مینویسد: «... موضوع دردسردار ِدیگرکه لورین (وزیر مختار انگستان که ده ماه پس ازرویداد کودتا به این سَمَت برگزیده شده بود) میگفت، تبعیض برضد شرکتهای انگلیسی است، گامهای اولیّه ای بود که حکومت ایران برای احداث شبکه راه آهن برداشت، دو شرکت ساختمانی و مهندسی آمریکایی مشارکتی برای اجرای طرح راه آهن تشکیل دادند و به تهران دعوت شدند، دولت ایران برای طرح پولی نداشت، ولی امیدواربودشرکت نفت سینکلرده میلیون دلار در اِزای گرفتن امتیازنفت شمال دراختیارش بگذارد، واین پولهابه مصرف پروژه راه آهن برسد، نمایندگان مشارکت (دراواسط دیماه ۱۳۰۲ [در زمان نخست وزیری رضا خان] به تهران آمدند.

وزارت خارجه انگلیس که خبردار شد، بلافاصله مراتب را به شرکت انگلیسی سندیکای راه آهن ایران (Ulen and company and stondwebstar) که حدودیازده سال پیش که یک بررسی جزیی و مقدماتی دراین زمینه کرده بود، اطلاع داد، شرکت انگلیسی ادعاکردکه حق احداث شبکه راه آهن درایران به آنها اعطا شده واین حق هنوز معتبراست وقراردادااین کار نمیتواند به شخص دیگری داده شود.

وزارت خارجه انگلیس به فرستادگان خود در واشنگتن وتهران دستور داد اصرار ورزند که شرکت انگلیسی صاحب این حق است و توضیح دهند که شرکت مزبور حاضراست درباره برنامه راه آهن با شرکتهای معتبرآمریکایی وارد مذاکره شود، وکیل مشارکت آمریکایی به دولت اطلاع دادکه پس ازمطالعه دعاوی بریتانیانتیجه گرفته که شرکت انگلیسی دارای هیچگونه حق قانونی یاحقوق خاص نیست... دولت ایران بنابراین آزاد است با هرکه بخواهد پیمان ببندد، آمریکاییها توافق کردند که به بررسی امکانات بپردازند و برای برآوردی از هزینه احداث خطی ازسلطانیّه به تهران وانشعابی به شمال درکرانه جنوب شرقی دریای خزر [بخوانید مازندران] وسپس به سوی جنوب به محمّره

(خرّمشهر) تهیّه کنند، واین نخستین گام جدّی درجهت شبکه راه آهن در ایران بود». [۳۰۵]

در تاریخ ۲۳ خرداد ۱۳۰۲ مجلس شورای ملی قانونی تصویب کرد که متضمّن شرایطی برای اعطای امتیاز نفت شمال به یک شرکت معتبر ومستقل آمریکایی بود، که بموجب یکی از مواد آن صاحب امتیاز میبایست لااقل ده میلیون دلاربه دولت ایران به عنوان وام بپردازد و این امتیاز نباید به هیچ دولت یا شرکت خارجی به هیچ قسم وترتیبی منتقل شود و باید منحصراً در دست آمریکاییان باشد وحوزه های امتیاز نیز محدود به خراسان ومازندران وگرگان شده بود، علت گنجانیدن این شرط در قرارداد بدان جهت بود که دولت ایران اطلاع یافته بودکه شرکت نفت ایران وانگلیس درنظر داردازطریق مشارکت باشرکت نفتی استاندارد اویل نیوجرسی، دستی درامتیاز مزبور داشته باشدوآن قانون درجلسه ۳۰ آبان ۱۳۰۲ مجلس شورای ملی بتصویب رسید.

دولت انگلستان با این قراردادموافق نبود، بنابراین ازطریق عوامل اش کوشش فراوان بکار برد تا قانون مزبور به تصویب نرسد، اما مذاکرات با نمایندگان شرکت آمریکایی سینکلر در آذر ماه ۱۳۰۲ در زمان نخست وزیری رضا خان سردار سپه، آغاز گردید.

مصطفی فاتح، مینویسد: «... در موقع امضای سینکلر، مجلس جشنی درتهران برپا شد، نخست وزیر وقت [رضاخان] ضمن نطقی که در آن مجلس ایراد کرد به کاردارسفارت آمریکا چنین گفت: من این موقع را یکی ازبهترین مواقع تاریخ ایران میدانم، ما میخواهیم سُلطه اقتصادی انگلیس و روس را از بین ببریم وامضای این امتیازبایک شرکت آمریکایی مقدّمه روابط مستحکم تری بین آمریکا وایران خواهد بود.

---

[۳۰۵] - برآمدن رضاخان و... ۳۲۶ - ۳۲۷

گرهِ کوری که به همّتِ رضاشاه گشوده شد

درماه آوریل ۱۹۲۴ [فروردین ۱۳۰۳] دولت لایحه ای به مجلس تقدیم کردوتقاضای تصویب امتیازی راکه امضا کرده بود، نمود، دولت انگلستان پس ازاعتراض شدید به دولت ایران، در لندن ونیویورک اعلامیّه ای صادرکردواظهارداشت که به واگذاری حق الامتیاز دولت ایران ازنفت جنوب به عنوان وثیقه برای وام ده میلیون دلار مقرّره در امتیاز سینکلر رضایت نخواهد داد، و اضافه کرد تا قضیّه "خوشتاریا" و سایر دعاوی انگلستان حل نشود، به اعتراض خودباقی خواهدبود.

دولت ایران هم توجّهی به این اعتراضات نکردوکمیسیون مجلس لایحه دولت راتصویب وگزارش آن رابرای بحث وتصویب تقدیم مجلس کرد». [۳۰۶]

دولت انگلستان ازپای ننشست، بایدحادثه ای روی میدادتا شرکت سینکلر از میدان بدر رود و از امتیاز صرفنظر کند، تاخیال دولت نامبرده از جانب رقیب آسوده شود، وآن به قولی، قتل «سوپر»، نماینده شرکت سینکلر در تهران بود، اما بخاطراشتباهی که رخ داد ماژور ایمبری، به قتل رسید و با قتل اوشرکت سینکلر به بهانه اوضاع نامساعد ایران از دریافت امتیاز وپرداخت ده میلیون دلاروام درخواستی دولت ایران جهت انجام پروژه راه آهن، منصرف گردید.

سیروس غنی، مینویسد: «حادثه ای که آرامش ظاهری پایتخت را بهم ریخت و پی آمدهای بسیارمهمّی برای رضاخان داشت... قتل نایب کنسول آمریکا رابرت ایمبری، بود، به ریشه حادثه برمیگشت به اواسط خرداد ۱۳۰۳ که در شهر شایع شد سقاخانه ای در مرکز شهر تهران قدرت شفابخشی بیماران را دارد، مردی شل ولنگ که از آن آب خورده بودظاهراً شفا یافته بود، مرد بی ایمانی که میگفتند بهایی است، نابینا شده بود، چون به گدای سقاخانه صدقه نداده بود، طولی نکشید که خیل افرادعلیل وشل وکور به سوی سقاخانه براه افتادند، وبسیاری از راه دورآمده بودند، بعضی را با تخت روان حمل میکردند.

---

[۳۰۶] - ۵۰سال نفت ایران. ۳۵ - ۳۶ - ۳۳۸ - ۳۳۹

در ۲۷ تیر ۱۳۰۳ ماژور ایمبری که حدودچهارماه پیش وارد تهران شده بود، همراه یکی ازآشنایان خود «ملوین سیمور*» به دیدن سقاخانه رفت، سیمورحفّارچاه های نفت بود... نزدیک ده صبح این دو به سقاخانه آشیخ هادی رسیدند و مقداری عکس گرفتند، مردم اعتراض کردند چون هم زنها در آنجا حضور داشتندوهم رفتن غیرمسلمان به اماکن مقدّس کفراست، سپس افرادی درآن میان فریاد زدند اینها بهایی اند، آمده اندآب سقاخانه را زهرآلود کنند، حرکات تهدیدآمیزی ازجانب جمعیّت شروع شد و ایمبری وسیموربه کالسکه خودبرگشتندوکالسکه چی کوشید هرچه زودتر بگریزد...عده ای کالسکه را متوقّف کردند، ایمبری وسیمور، کتک مفصّلی خوردند و به شدّت زخمی شدند، بالاخره پلیس رسید و دوآمریکایی رابه بیمارستان نظمیّه درآن حوالی بردند، انبوه جمعیّت اینک از هزارتن تجاوزمیکرد، درپی مردی که عباوعمّامه داشت وارد بیمارستان شدند و جوان شانزده ساله ای ایمبری را با سنگ کُشت... چارلز اوانز هیوز وزیر امورخارجه آمریکا، یادداشت شدیداللّحنی برای دولت ایران فرستاد و خواسته بودقاتلان ایمبری به مجازات برسند، به همسر بیوه اوغرامت پرداخت شود و ایران هزینه اعزام یک فروند رزمناو را به خلیج فارس برای حمل جنازه به ایالات متّحده به عهده بگیرد وتهدید ضمنی شده بود که چنانچه این خواسته ها انجام نشود آمریکا قطع رابطه خواهد کرد.

برای رضاخان دراین هنگام روابط بازرگانی باممالک اروپایی و امیدواری به سرمایه گذاری آمریکا در ایران بی اندازه مهم بود... وزارت امورخارجه ایران رسماً ازدولت آمریکا پوزش خواست و بی چون و چرا توافق کردکه غرامت وهزینه های مورد تقاضا را بپردازد... قتل ایمبری وبلوای مردم بدترین اثررا در جامعه مالی نیویورک نهاد و گفته شد که ایران کشوری است که خدافراموشش کرده است، چون هیچ اثری ازثبات ونظم در آنجا نیست، سینکلر در ۱۹۲۵ از امتیاز چشم پوشید». [۳۰۷]

آیا باچنین رویداد ناگواری که به تبه شدن امید وانتظار رضا خان از بستن قرارداد نفتی با شرکتی غیرازشرکتهای انگلیسی ودریافت وام از شرکت سینکلربرای انجام پروژه راه آهن انجامید وبه اعتبار و

[۳۰۷] - برآمدن رضاخان و... ۳۴۷-۳۴۸

آبرو و شهرتش لطمه زد، میتوان بنابه نوشته "سیف پورفاطمی" پذیرفت که رویداد سقاخانه برای طرفداران سردار سپه (بخوانید برای رضا خان) معجزه آفریده بود!؟

لرد کرزن به سفیرخوددرواشنگتن نوشت: «تنها چیزیکه مرا نگران میسازدپیش قسطی است که استاندارد متقاضی دریافت امتیاز استخراج و بهره برداری نفت شمال میخواهدبه حکومت ایران بپردازد، این دولت را سرکش ترازهمیشه میکند، بنابراین بهتراست که استاندارد و شرکت نفت ایران وانگلیس وام رابه اتفاق بدهند». [۳۰۸]

دکتر مهدی بهار، درباره این رویداد مینویسد: «...چنانکه هارولد اسپنسرHarold spencer یکی ازمأموران زبردست انتلیجنس سرویس که سالیان دراز درشرق نزدیک فعالیّت داشته، میگوید که کنسولیار آمریکا در تهران، میجرروبرت ایمبری بدست یکعدّه از جیره خواران شرکت نفت به این جُرم کشته شد که میخواست امتیاز نفت شمال رابرای شرکت آمریکایی سینکلربدست آورد». [۳۰۹]

بگذارید به نوشته دیگری ازمیان نوشته های بسیارکه درپیرامون معجزهٔ سقاخانه آشیخ هادی نوشته شده اشاره کنم. سید مهدی فرّخ (معتصم السّلطنه) درکتاب خاطراتش زیرنام «خاطرات سیاسی فرّخ»، مینویسد: «... مردم تهران شب خوابیده وصبح از خواب بیدار شدند و شنیدند که ناگهان درشهرشایع شده است سقاخانه آشیخ هاد معجزه کرده و کوری را شفاداده است... ماژور ایمبری گویایکی ازنویسندگان خوب مجلّه جغرافیایی ملی آمریکا نیزبود، این مردوقتی مأمورتهران شدبنابه تقاضای مجلّه مزبورتصمیم گرفته بود که از آثارتاریخی ومراسم مذهبی ایرانیان گاه بگاه عکسهایی تهیّه کرده برای مجله بفرستد، درست هنگامیکه هیاهوی معجزات سقاخانه آشیخ هادی در اوج بود، سروکلّه یکنفر از اتباع آمریکایی که کارمند نفت جنوب بود، در کنسولگری آمریکا پیدا میشود، اسم این مـــرد «بالوین سیمور» [۳۱۰] بود و ظاهراً او ازطرف مقامات کمپانی نفت جنوب به دلایلی که هنوزهم روشن نیست، محکوم شده بود، وطبق رسوم زمان میبایست دوران محکومیّت خویش را در قونسولگری آمریکا میگذرانید وبدین ترتیب چیزی نمیگذرد که بین ماژور ایمبری واین محکوم مرموز آشنایی و بعد دوستی ایجاد میگردد و این دوستی بجایی میرسدکه آن روزشوم آنها تصمیم میگیرند از مراسم سقا خانه آشیخ هادی عکس برداری کنند... بمحض اینکه ایمبری سه پایه را به زمین گذاشته و دوربین راروی آن میگذارد با اعتراض جمعیّت روبرو میشودکه شما

---

[۳۰۸] - همان. ۲۵۷

[۳۰۹] - میراث خواراستعمار. ۵۲۲

[۳۱۰] - Seymour از اتباع آمریکا بود که مدت هادرشرکت نفت ایران وانگلیس درجنوب کار میکرد و ظاهراً بواسطه محکومیّتی که پیداکرده بودازآن شرکت برکنار ودرکنسولگری آمریکادرایران خدمت میکرده است.

حق ندارید از زنان مسلمان عکسبرداری کنید... درگفتگوی ایمبری با مردم ناگهان موتورسواری از راه میرسد وفریاد میکشد، اینها همان بهایی هایی هستند که آب سقا خانه را مسموم کرده اند، صدای دیگری تردید را از میان میبَرَد، چرا معطلید، یالله بزنید بابی های ضدّاسلام را... دولت با امکاناتی که داشت به تحقیق برخاست وسرنخ ماجرا را درشرکت نفت ایران وانگلیس بدست آورد، جای تأمّل است که در زمان این حادثه، دولت سردارسپه مشغول مذاکراتی درباره ایجاد راه آهن با کمپانی یولن آمریکا و گفتگوی دیگری درباره شرایط قراردادنفت شمال با کمپانی سینکلربود». [۳۱۱]

دربرابراینهمه مشکلات وکارشکنی ها ودسیسه هایی که برسرراه دریافت وام جهت بازسازی کشوروساختمان راه آهن وجودداشت، برای رضاشاه راهی جزبهره گیری از منابع داخلی یعنی وضع مالیات غیرمستقیم برقندوشکروچای به جهت تحقّقُ آرزوی چندین وچندساله ایرانیان نمانده بودوسرانجام باهمه مخالفت های داخلی، که به آن خواهم پرداخت، راه آهن سرتاسری ایران به درازای ۱۳۹۴ کیلومتر از منتهاالیه جنوب غربی ایران درخلیج فارس تاجنوب شرقی دریای مازندران ساخته شدکه در چهارم شهریور ۱۳۱۷،(۱۹۳۸) شش ماه زودتر از زمان مقرّردرایستگاهی که بنام «فوزیّه» نامگذاری شده بود، بخش شمالی وجنوبی آن بهم متّصل گردید.

مصطفی فاتح، مینویسد: «...همینکه قضیّه مشارکت دوشرکت... [استاندارد اویل نیوجرسی وشرکت نفت ایران وانگلیس] درباره نفت شمال علنی شد، سفیرایران درواشنگتن یادداشتی تسلیم وزارت خارجه آمریکا کردودرآن اظهارداشت که دولت ایران به هیچوجه راضی نخواهد شد که شرکت نفت ایران وانگلیس درامتیاز نفت شمال دخالتی نماید... دولت ایران نه تنها باقرارداد فوق مخالفت کرد بلکه مذاکراتی هم که همان وقت برای تحصیل قرضه ای ازبانک «مورگان» آمریکایی درجریان بودوقرضه مزبوروابستگی به امتیاز استاندارد داشت، قطع نمود... چون شرکت استاندارد اویل باقراردادیکه باشرکت نفت ایران و انگلیس منعقد کرده بود مشمول این قانون نمیگردید، مذاکرات با نمایندگان سینکلر شروع و در آذر ماه ۱۳۰۲ امتیاز پنج ایالت شمالی به استثنای گیلان به شرکت سینکلرواگذارگردید». [۳۱۲]

درباره ماجرای سقاخانه آقاشیخ هادی چندتنی نیز ازتاریخ نگاران ونویسندگان ویادواره نویسان مطالبی نوشته اندکه بی مناسبت نخواهدبود این ماجراراازدریچه چشم آنان نیز ببینیم تابه یک داوری درست برسیم.

---

[۳۱۱] - ۵۰سال نفت ایران. ۳۳۵ - ۳۳۶ ــ ۳۳۸ ــ ۳۳۹

[۳۱۲] - ۵۰سال نفت ایران. ۳۳۵ - ۳۳۶ ــ ۳۳۸ ــ ۳۳۹

میرزایحیی دولت آبادی، درکتاب خاطراتش زیرنام «حیات یحیی»، پس ازشرح چگونگی به قتل رسیدن ماژور ایمبری، پرسشهایی را به این شرح مطرح میکند: «اینکه ایمبری به صرافت طبع خودبه این کار اقدام کرده یا ازطرف دیگری تشویق شده است وبرفرض دوم، آیا این قضیّه نابهنگام بادلتنگی هایی که بودن مستخدمین آمریکایی در رأس مالیّه ماهست ارتباطی داردیانه واینکه سیاست خارجی دیگر میکوشد آمریکاییان را از خیال قرض دادن مبلغ هنگفتی به ایران برای اصلاحات اساسی که درنظراست، بازدارند ربطی داردیانه؟». [۳۱۳]

با وجود اینهمه مشکلات وکارشکنی ها ودسیسه هایی که برسر راه دریافت وام جهت بازسازی کشوروساختمان راه آهن وجودداشت، راه آهن سرتاسری ایران به درازای ۱۳۹۴ کیلومترازمنتهاالیه جنوب غربی ایران درخلیج فارس (بندر نوساز شاپور) تاجنوب شرقی دریای مازندران (بندرشاه) ساخته شد.

این خط که کلنگ ساختمان آن در ۲۳ مهر ماه ۱۳۰۶ بدست رضا شاه در تهران برزمین زده شده بود، درمسیر خود از روی ۴۱۹۰ پل بزرگ و کوچک و از ۲۲۴ تونل که درازای یکی از آنها درجنوب بنام «تنگ چهارآبدیز» متجاوز از دو ونیم کیلومتراست، مهمترین پُلهای این خط سرتاسری، پُل «ورسک» در شمال و پُل «کارون» در جنوب است که از شاهکارهای مهندسی بشمار میروند. که باگذشت بیش از ۸۰ سال همچنان استوار برجا مانده اند. همچنین دیگرتونلها وپلها.

سیروس غنی، مینویسد: «راه آهن سرتاسری ایران پایدار ترین یادگار سیاست صنعتی رضاشاه است که درزمان خودیکی از شگفت انگیزترین نمونه های راه آهن سازی درجهان بود». [۳۱۴]

پس ازبه پایان رسیدن ساختمان راه آهن شمال به جنوب، بدون درنگ پروژه گُسترده دیگری جهت ایجادخطوط دیگرراه های آهن به شرح زیرطرّاحی شدوآغازگردید، تابه صورت شبکه، شهرها و مراکز عمدهٔ صنعتی وبازرگانی کشوررابهم متصّل کند، این خطوط عبارت بودند از:

۱ـ خط تهران ـ تبریزبه مرزترکیه که درمرحله نخست، خط تهران قزوین که جزیی ازاین خط سرتاسری بود در تاریخ ۱۷ اسفند ۱۳۱۸ گشایش یافت و در تاریخ ۱۲ مهر ماه ۱۳۱۹ خط مزبور تا زنجان به بهره برداری رسید و کار ادامه ساختمان این خط بخاطر رویدادسوم شهریور ۱۳۲۰ متوقّف شد.

---

[۳۱۳] - حیات یحیی -دفتر۴. ۲۶۵ ـ ۲۶۶ + سایه ای ازسردار- نگارش سیاوش بشیری. ۲۷۰ تا۲۷۲

[۳۱۴] - برآمدن رضاخان و... ۴۱۰

۲ـ گشایش خط راه آهن تهران تا سمنان که جزیی ازراه آهن تهران ـ مشهد بود که ادامه این خط تا مشهد نیزبا وقایع سوم شهریور میسّرنشد.

۳ـ گشایش راه آهن شاهرود به گرگان در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۱۸.

۴ـ پروژه خط سرتاسری تهران ـ اصفهان ـیزدـ کرمان ـ بندرعباس نیز بدلیل تجاوزنیروی نظامی دو دولت روسیه شوروی وانگلستان درسوم شهریور۱۳۲۰ که تسطیح آن تا انارک (اصفهان) رسیده بود، ناتمام ماند.

بنابراین میبینیم که قصد رضاشاه، تنها ساختن راه آهن سرتاسری شمال به جنوب نبود، وعلّت تقدّم ساختمان این راه، با تجربه تلخی که با مسدود شدن راه ترانزیت ازسوی شوروی بدست آمده بود، راه یابی به دریای آزاد جهت واردات وصادرات کالا، بدون برخوردبه موانع احتمالی در راه ترانزیت ازسوی همسایگان، مورد توجّهٔ ایشان بوده است.

با توجّه به بی تابیها و شتابی که رضاشاه برای نوسازی و پیشرفت وترقی کشورداشت اگر بودجه لازم را برای احداث شبکه میداشت، یقیناً همزمان باساختمان راه آهن سرتاسری به ساختن آن اقدام میکرد و پیش ازاشغال ایران توسّط نیروهای بیگانه، کارساختمان شبکه نیز به پایان میرسید، اما با رویداد نامیمون سوم شهریور۱۳۲۰ مجال تحقّق این آرزو را نیافت.

درکتاب خاطرات رضاشاه، که درسال ۱۳۰۵ انتشار یافته است، آمده است: «...امتدادخط آهن ایران ومتصل ساختن بحرخزر[دریای مازندران] به خلیج فارس و دریای آزاد جزو آمال وآرزوهای قطعی من است، آیا ممکن است که خط آهن باپول خودایران وبدون استقراض خارجی ودرتحت نظر مستقیم خودمن تأسیس شود وآیا ممکن است مملکت پهناوری مثل ایران ازننگ نداشتن راه آهن خلاص شود؟».

دکترعبدالحسین زرکوب، مینویسد: «... [رضاشاه] ایجاد یک راه آهن سرتاسری راهم که میبایست تدریجاً با گسترش شبکه هایش، تمام نواحی دورافتاده رابهم مربوط نماید، یک امرضروری برای تجدید حیات اقتصادی کشور تلقی میکرد ودرحالیکه دست زدن به چنان امر پر خطری به نظربیشتر اطرافیانش غیر ممکن بود، طرح آنرا تدارک دید و از طریق مالیات قند و شکر [وچای] که درواقع مخارج این اقدام را سر شکن میکرد، خلیج فارس را به دریای خزر (مازندران) متصل کرد ـ با ایجاد ده هاپُل وتونل که برای چنین کاری ضرورت داشت، اما این اقدام در نظرمنتقدانش که دکترمحمدمصدق از آن جمله بود، بصورت یک کوشش سیاسی به نفع انگلیسی ها تصویر شد، که گویی میبایست امکان یک لشکرکشی احتمالی بریتانیا را به روسیه تأمین کند، به عقیده این

منتقدان راه آهن سرتاسری ایران میبایست صورت شرقی ـ غربی میداشت تا ایران را از یکسو به هند و دریای جنوب وازسوی دیگربه اروپا وصل کند». [۳۱۵]

روز نهم خرداد ماه ۱۳۰۴ لایحه انحصار قند و شکر و چای به منظور تأمین هزینه برپایی راه آهن باسرمایه داخلی ازسوی دولت وقت به مجلس شورای ملی (دوره پنجم) تقدیم شد وبه تصویب رسید، در برابر این قانون، مقرّرگردیدازهرسه کیلوقندوشکرکه وارد ایران میشود و یا در داخله تهیّه میگردید، دو ریال وازهر سه کیلوچای شش ریال مالیات دریافت ودرصورت عدم تکافو، بقیّه هزینه احداث ازمحل بودجه همگانی کشورتأمین شود.

در بیستم بهمن ۱۳۰۴ زمانیکه احمدشاه ازپادشاهی برکنارشد و رضاخان سردارسپه موّقتاًعهده دارحکومت گردید، لایحه اجازه نقشه برداری ساختمان راه آهن درمجلس شورای ملی به تصویب رسید و برای انجام این کار به توصیه «میلیسپو» خزانه دارکل ایران «مهندس پولند» آمریکایی با یازده تن مهندس وکارشناس به استخدام دولت ایران درآمدند تابه کار نقشه برداری وتعیین مسیربپردازند.

در همین زمان اداره راه آهن تأسیس شدومقررگردیدراه آهن سرتاسری ازبندر گز در جنوب شرقی دریای مازندران به تهران و از تهران با گذر از قم، اراک، خرم آباد، اندیمشک واهوازبه محلی در خور موسی که بندرشاهپور نامیده شد و از اهواز به خرمشهر کشیده شود.

رضاخان، بمحض رسیدن به مقام سلطنت، پس ازشروع کارهای مقدّماتی، وزیر فواید عامّه «حاج مهدیقلی خان هدایت ـ مخبرالسلطنه» و میرزایانس معاون دکتر میلیسپو ومهندس پولند را احضار و به آنان تأکید کرد که منبعدهمه هفته روزهای سه شنبه کمیسیونی راجع به احداث راه آهن دردربار وبامشارکت دکترمیلیسپو، مهندس پولند رییس راه آهن، مسیو فارنین متخصص ذوب آهن و چندتن دیگرازمتخصّصین خارجی باحضورتیمورتاش وزیردربارپهلوی تشکیل گردد.

رضا شاه، همچنین مسیو فارنین، را مأمور کرده بودتاگزارش مفصّلی از میزان مصرف آهن وتعیین دخل وخرج کارخانه واینکه آیا وارد کردن کارخانه ذوب آهن برای ایران مقرون به صرفه است یا خیر، تهیّه کند، پس از یک سری مطالعات وبررسی درتاریخ دوم اسفند ماه ۱۳۰۵ و در نخستین سال برتخت نشستن رضاشاه، لایحه احداث راه آهن سرتاسری ازسوی مهدیقلی هدایت وزیر فواید عامّه تقدیم مجلس شورای ملی (دوره پنجم) شد و بتصویب رسید.

---

[۳۱۵] - روزگاران. ۸۶۹ – بیافزایید؛ هردو سوی چنین راه آهنی عراق و هندوستان را که هردو مستعمره و در کنترل انگلستان بودند را فراهم میکرد و انگلیس قادر میشد کالهای هندی خودرا به آسانی به اروپا برساند و از دریا پرهیز بکند ولی شهر هایی از ایران را در خود نمیداشت. ویراستار

سیروس غنی، مینویسد: «...پس ازبررسیهای متعدّدمهندسان مشاور آمریکایی، تصمیم گرفته شدکه مرحله نخست راه آهن درجهت کلّی شمال شرقی به جنوب غربی از دریای خزر به خلیج فارس احداث گردد... بحث پیوسته برسراین بودکه مخارج راه آهن از کجا تأمین شود، پاره ای استدلال میکردند که اجرای هیچ طرح بزرگ زیربنایی بدون سرمایه خارجی ممکن نیست، گروهی دیگرسرمایه خارجی را قبول داشتند ولی میگفتندکه تاریخچه وام گیری قاجاریه درگذشته، که صرفاً برای مصارف شخصی بودومستلزم گروگذاری عواید کشور به عنوان وثیقه، خواه ناخواه اخذ هرگونه وام خارجی را نفرت انگیزساخته است و این عمل درآغاززمامداری دودمانی تازه با آنهمه چشم انتظاری، فاجعه ببار میآورد... تأمین وجه ازمنابع داخلی نیزآسان نبود، بستن نوعی مالیات مستقیم هنوز زود به نظر میرسید و در صورت محاسبه نیزجمع آوری آن دشوار بود، تنهاچاره کار، مالیاتی غیرمستقیم به مصرف عمومی غذایی بود، مجلس مدتی پیش یعنی در خرداد ماه ۱۳۰۴ انحصار واردات وصادرات چای وقندوشکررابه دولت داده بود، اخذ مبلغی عوارض اضافی از اینگونه واردات پول لازم را فراهم میساخت، قند و شکرهنوزدرایران تولید نمیشد و مصرف چای درمملکت بیشتر از محصول داخلی بود، پروژه راه آهن به هزینه تقریباً ۱۲۵ میلیون دلار در شهریور ۱۳۱۷ تکمیل گردید». [۳۱۶]

مهدیقلی هدایت، در کتاب خاطراتش زیرنام «خاطرات و خطرات»، نوشته است: «...پولند آمریکایی به دلالت میلیسپو برای تدارک نقشه خط آهن استخدام شده است، چند نفر مهندس وکارمند زیردست او کارمیکنند». [۳۱۷]

همو در جای دیگر کتابش مینویسد: «...رضا خان رییس الوزرا پس از سه سال کشمکش وتوسّلات گوناگون وخستگی اهالی از اوضاع بوقلمون، تخت سلطنت راتصرّف کرد، آرزوها درسینه ها انباشته ونهال امید در دلها کاشته، انتظار میرود درخت آمال ازهار افکار سی ساله ببار بیاورد». [۳۱۸]

در فرهنگ مُعین، آمده است: «در اسفند ۱۳۰۵ قانون راه آهن سرتاسری ایران بتصویب مجلس شورای ملی رسید، بموجب این قانون مخارج ساختمان راه آهن از محل عوارض قندوشکروچای تأمین گردید... در مهر ماه ۱۳۰۶ نخستین کلنگ احداث راه آهن توسط رضا شاه پهلوی درتهران بزمین زده شد وهمان موقع ساختمان راه آهن از مرکز و شمال و جنوب آغاز گردید، در آخر بهمن ۱۳۱۵ راه آهن شمال به تهران رسید و نخستین قطار از بندرشاه وارد تهران شد، در شهریور

---

[۳۱۶] - برآمدن رضاخان و... ۴۱۷-۴۱۸

[۳۱۷] - خاطرات وخطرات. ۳۷۴

[۳۱۸] - خاطرات وخطرات. ۳۷۰

۱۳۱۷ آخرین پیچ ومُهره راه آهن سرتاسری درایستگاه فوزیه بدست رضا شاه محکم گردید».

دکترمصطفی الموتی، در کتاب «ایران درعصر پهلوی، دفتر۱»، مینویسد: «رضاشاه اولین کُلنگ ساختمان راه آهن را در خارج از دروازه گمرک بزمین زد و مؤتمن الملک رییس مجلس شورای ملی از این اقدام تشکّر کرد». [۳۱۹]

مهدیقلی هدایت، باز در اینباره در کتاب خاطراتش نوشت: «...خط مسیرراه آهن را از بندرگز تشخیص داده اند و کلنگ اول در تهران بیرون دروازه محمدیّه در ۲۳ مهر ماه ۱۳۰۶ بدست شاه زده شد، در این موقع من وزارت فواید عامّه را باریاست وزرأ داشتم وکلنگ نقره ای را که تدارک شده بود، در باد و طوفان که اتفاقاً آن روز برخاست، بدست شاه دادم وپس اززدن کلنگ، شاه دست قدردانی بمن داد... جشن شایان بود، وزرأ، سفرا، اعیان واشراف، تجّاروطبقات خلق جمع بودند، خیمه ها به مراتب برپا و لوازم پذیرایی بجا، بادی سر کرد که اوضاع راسخت برهم زد، درهمان غـوغـای هوا کلنگ اول زده شد». [۳۲۰]

دکتر بهأالدین پازارگاد، مینویسد: «...برای ساختمان این اوّلین راه آهن ایران، مالیاتی به تصویب مجلس برقندوشکر [وچای] مصرف داخله مقرّر گردید و بدون لزوم اخذوام ازبیگانگان یاشرکت دادن خارجیان، ساختمان این راه که خلیج فارس را از بندر شاهپور و خرمشهر به تهران و به بندر شاه (بندرگز) در ساحل شرقی دریای خزر اتّصال میداد، آغاز گردید و در ۴ شهریور ۱۳۱۷ پایان یافت». [۳۲۱]

سیروس غنی مینویسد: «...رضاشاه راه آهن خودرا برمحوری طرح ریخت که حتّی المقدوربه کشورهای بیگانه سود نرساند، فاصله بین دو ریل خطوط راه آهن اتحاد جماهیرشوروی نسبتاً پهن (۱۵۲۴ میلی متر) و مال عراق باریکتربود و برای راه آهن ایران ، فاصله، معیاربین الملل در نظر گرفته شده بود». [۳۲۲]

همانگونه که پیش از این به کوتاهی اشاره شد، مسأله دیگری که سبب دغدغه خاطر و شتاب بیشتر رضاشاه، در احداث هرچه زودتر راه آهن سرتاسری شده بود، بسته شدن راه داد و ستد کالاهای صادراتی و وارداتی ایران به روسیه واروپا توسط دولت شوروی و بالعکس بود. سالهای درازی بودکه بازرگانان ایران بویژه دربخش شمالی کشورما، به خاطر نبودن امکانات ارتباطی به دریای آزاد و نا امنی راه ها، فراورده های دستی و کشاورزی ودامی خودرا ازراه زمینی و یا دریای

---

[۳۱۹] - ایران در عصرپهلوی ، نگارش دکتر مصطفی الموتی- دفتریکم. ۲۷
[۳۲۰] - خاطرات وخطرات. ۳۷۴
[۳۲۱] - کرونولوژی تاریخ ایران. ۲۳۰- ۲۳۱
[۳۲۲] - برآمدن رضا خان و... ۴۸۵

مازندران به روسیه ویا ازطریق خاک آن کشور به اروپا صادر و یا کالاهای موردنیاز کشور را از همین طریق وارد میکرده اند.

پس از آنکه دولت کمونیستی روسیه بر سراسر سرزمین قفقاز و ترکمنستان مسلّط گردید، پیش از آنکه کار ساختمان راه آهن سرتاسری آغاز شود، دولت نامبرده بمنظور گردن نهادن دولت ایران به خواسته ها ومطامع اش پس از درِباغ سبزی که در روزهای نخستین بر سر کار آمدنش نشان داده بود، راه ترانزیت به داخل خاک آن کشور را بست وبا ضبط ومصادره کالاهای صادراتی و وارداتی بازرگانان ایرانی در خاک خود، بسیاری ازبازرگانان وکشاورزان ایرانی دچاربحران مالی و ورشکستگی شدند و حتّا برخی ازآنان ازهستی ساقط گردیدند.

برای بیرون رفت ازاین مخمصه وامکان مبادلات بازرگانی بدون برخورد با مشکلات و دردسرهای احتمالی باسایرکشورهای همسایه، بویژه واردات وسایل لازم برای ساختمان خط آهن از اروپا و آمریکا و... راهی بی دردسرتر ازراه به دریای آزاد نبود، وقایع سالهای بعد نظر صائب رضاشاه را تأیید کرد.

سیروس غنی، دراین باره نوشته است: «روابط باشوروی از مدّتی پیش رو به وخامت رفته بود... اتحاد شوروی یگانه راهی بود که کالای خریداری شده از اروپا میتوانست به مقصدایران برسد، دولت شوروی کارها را به تعویق میانداخت وحتّی منکرحق عبور [به موجب قرارداد ۱۹۲۱] بود، درنتیجه برنامه های ایران برای کارخانه ذوب آهن و نیز مرحله دوم راه آهن سرتاسری متوقّف ماند». [۳۲۳]

بابسته شدن راه ترانزیت ازطریق خاک روسیه، دولت نامبرده برای در فشار قرار دادن هرچه بیشترایران ازفروش مواد نفتی مورد نیاز ایران نیزخودداری کرد، سالها بود که مواد نفتی موردنیاز ایران در اغلب نقاط، که درآن ایام بیشترمصرف خانگی برای روشن کردن چراغها داشت توسط شرکت روسی بنام «پرسازنفت» از روسیه وارد ایران میشد، و شرکت نفت ایران وانگلیس تا پیش از قرارداد ۱۹۳۳ (۱۳۱۲هـ ـ خ) فقط درخوزستان وبنادرجنوب نفت مورد نیاز اهالی را فراهم میکرده است وکمترین اقدامی برای توزیع نفت درگستره ایران نمیکرد، از اینرو شرایطِ سخت ونگران کننده ای بوجودآمده بود.

رضاشاه، طی مصاحبه ای باخبرنگار دیلی تلگراف، در تاریخ ۱۵ سپتامبر ۱۹۳۰=۲٤٦۹ (۱۴ شهریور ۱۳۰۹) گفت: «ایران بایدیک بندرمخصوص بخود داشته باشد و ما نمیتوانیم برای فروش محصولات خودهمواره متّکی به روسها باشیم، راه شوسه جدید از تبریز تا خط آهن موصل وسیله ای بدست بازرگانان آذربایجان میدهد و امیدوارم خطّی که شاید باهمکاری ترکیه، تهران رابه مغرب وهمچنین

---

[۳۲۳] - برآمدن رضا خان و... ۴۲۵

بندرگاهی کنار دریای سیاه یا بحرابیض [مدیترانه] مربوط سازد، سرانجام به چشم ببینیم.ما راهی به اروپامیخواهیم وامیدواریم راه آهنی که طرح آن ریخته شده فقط مقدّمه یک شبکه راه آهنی باشد که ایران بتواند بـــوسیله آن محصولات خود را به هر مقصدی که بخواهد برساند». [۳۲٤]

روزنامه یورکشایر پست، در ۱۹ اکتبر ۱۹۲۷ (۲۶ مهر ماه ۱۳۰۶) نوشت: «...قطع نخستین نواریک علت سیاسی جالبی دارد، زیرا امکان داشت که ساختمان قطعه جنوبی تامدّت زمانی به تأخیر بیفتد... پس از آنکه اولیای مسکو در بهار ۱۹۲۶ [بهار ۱۳۰۵] تجارت با روسیه را منع نمودند، ایران با شتاب هرچه تمامتر و سایل شروع به کار را تدارک نمود». [۳۲۵]

روزنامه تایمس عراق، طّی مقاله ای در تاریخ ۱۸ اوت ۱۹۲۳ (۲٤٦۲=۲۶ امرداد ۱۳۰۲) نوشت: «پس ازقطع مذاکرات بازرگانی بین روسیه و ایران، تجار ایرانی درمرزهای ایران موردبدرفتاری روسهاواقع شده و همه روز شکایاتی ازآنان به مرکزمیرسدکه اگردولت توجّه فوری ننماید بسیاری ازآنان ورشکست میشوند». [۳۲٦]

درگزارش خبرنگارمورنینگ پست، بتاریخ ۴ اوت ۱۹۲۷ (۱۲ امرداد ۱۳۰۶) آمده است: «دولت شوروی در فوریه ۱۹۲۶ [بهمن ۱۳۰۵] ورود صادرات ایران رابه کشورخود منع نمود... منظور حقیقی دولت شوروی این بودکه ضربت کُشنده ای به تجارت شمال ایران که به بازار روسیه بستگی زیاد دارد، واردسازدودراجرای این سیاست تا اندازه ای کامیاب گردید زیرا در نتیجه همین سیاست بسیاری ازبازرگانان و ملّاکین استانهای شمالی ورشکست شدند...». [۳۲۷]

نشریّه مورنینگ نیوز پست، در ۱۹ سپتامبر ۱۹۲۴ (۲۸ شهریور ۱۳۱۳) با حسین علا، وزیر مختار ایران در انگلستان مصاحبه ای انجام داد، دراین مصاحبه دربرابرپرسش خبرنگار رسانه مزبور در پیرامون مسأله روسیه گفت: «...انقلاب روسیه برای ما ایرانیان یک رحمت الهی بود، از نظرسیاست البته بلشویکها از حقوقی که در زمان تزارهابرای روسیه تأمین شده بودچشم پوشیدند، اما از لحاظ بازرگانی واقتصاد، سیستم تجارت شوروی ومنع ورود محصولات ایران به خاک آنها در حقیقت لطمه شدیدی به بازرگانان ایرانی وارد ساخت و معاملات خصوصی ایرانیان را ازبین برد، اکنون بیشتر در نتیجه اشکالات ناشی ازوابستگی ایران به بازارهای شمالی یعنی

---

[۳۲٤] - رستاخیزایران ، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۴۸۹- ۴۹۰

[۳۲۵] - رستاخیزایران ، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۳۸۹

[۳۲٦] - رستاخیزایران ، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۳۸

[۳۲۷] رستاخیزایران ، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۳۷۳

روسیه، به فکرآن هستیم که بازارهای جدیدی جهت صادرات ایران بدست آوریم، بطوریکه اطلاع دارید هنگام مسافرت اخیرشاه به ترکیه که اکنون دوستانه ترین روابط را با آن کشورداریم، طرح هایی برای راه های جدید تجارتی از ترکیه وبندر ترابوزان درساحل دریای سیاه مورد بحث وبررسی قرارگرفت، چنانکه امیدواریم نه فقط بوسیلهِ جاده رواندوز از کشورعراق به مدیترانه، بلکه باتکمیل راه آهن سرتاسری از شمال به جـنوب راه های صـــــادراتی دیگری نیزبرای مافراهم گردد». [۳۲۸]

روزنامه یورکشایرپست، در ۱۹ اکتبر ۱۹۲۷ (۲۶ مهر ۱۳۱۶) نوشت: «زمامداران کرملین بخصوص دروقتی که چرونس (پول کاغذی واسکناس رایج درروسیه) با پشتوانه طلا درحال سقوط بود سراسیمه شدند و در نتیجه در اوایل سال ۱۹۲۶ (۱۳۱۵) مرزهای شوروی برروی تجارت ایران بسته شدوبسیاری ازتُجّارورشکست گردیدند، ولی آنها موقع بدی را انتخاب کردندزیرا رضاشاه که درماه دسامبر ۱۹۲۵ (آذر ۱۳۱۴) به مقام سلطنت رسید، به روزگاربی اعتنایی به وسایل نقلیّه درایران پایان داد، پس از آنکه اولیا مسکو در بهار ۱۹۲۶ [بهار۱۳۱۵] تجارت ایران راباروسیه شوروی منع نمودند، ایران باشتاب هرچه تمامتروسایل شروع به کارراتدارک دید.

برای عملی شدن نقشه ساختمان راه آهن واتّصال تهران ازشمال به بحرخزر و ازجنوب به آبهای خلیج فارس چه ازجانب مردم وچه از جانب مقامات رسمی فشار وارد میشد و قسمت اخیراین طرح بودکه مسکو را به وحشت انداخت.آغازساختمان راه آهن جنوب یعنی پیداکردن یک راه خروج برای شمال ایران ودرنتیجه یک راه دخول برای اجناس غیر از کالاهای شوروی، شاهدتبلیغات شدیدعلیه محصولات شوروی در شمال ایران گردید». [۳۲۹]

تایمز لندن در تاریخ ۸ ژوئن۱۹۲۶ (۱۷ خرداد ۱۳۱۵) نوشت: «...دولت روسیه با جلوگیری از ورود برنج شهرستانهای شمالی ایران واقع در کنار بحرخزر، لطمه شدیددیگری به مصالح کشاورزی مردم آن سامان وارد نموده است واکنون خسارات بازرگانان، استانهای گیلان و مازندران را به تباهی وویرانی تهدید میکند». [۳۳۰]

عبدالرحمن فرامرزی، در کتاب خاطراتش مینویسد: «...و علّت اینکه رضاشاه پهلوی، بفکر افتاد که به هرقیمتی هست راه آهن سرتاسری بکشد این بود که دید ایران ازطرف دریای قزوین یا بحرخزر نمیتواند به دنیا متّصل باشد و ناچار باید ایران را از نقاط دیگر، به دنیا متصل ساخت...بعضی ازمواداین قرارداد [قرارداد ۱۹۲۱ بین ایران و

---

[۳۲۸] - رستاخیزایران ، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۷۰۲

[۳۲۹] - رستاخیزایران ، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری. ۳۸۵-۳۸۹

[۳۳۰] - رستاخیزایران ، نگارش فتح الله نوری اسفندیاری . ۳۰۲

شوروی] را که دولت اتحاد جماهیرشوروی فراموش کرده، تاکنون نویسندگان ایرانی تذکّرداده اند و دولت نیزدرپاسخ یادداشت به بعضی از آنها اشاره کرده است. بعضی ازآنهارا تاکنون کسی متذکّرنشده وازآن جمله فصل بیستم راجع به حق ترانزیت است که ابداً دولت اتحاد جماهیر شوروی بروی خودنیاورده وهرچه دولت کوشیدآنهارامُتقاعد سازدموفّق نشد». [۳۳۱]

سرپرسی لورین، در کتاب خاطراتش مینویسد: «...روسها پس از به سلطنت رسیدن رضا شاه رویّه شدیدتری رانسبت به ایران درپیش گرفتند تا بتوانند نفوذ خودرادراین کشورافزایش دهند، واردات روسیه از ایران را قطع کردندوجلوی صادرات فراورده های نفتی به شمال را گرفتند». [۳۳۲]

روزنامه منچستر گاردین، در تاریخ ۵ می ۱۹۲۷ (۱۴ اردیبهشت ۱۳۱۶) نوشت: «...نکته بسیارمهم درروابط باروسیه مسأله ترانزیت ازراه باطوم است که تصوّر نمیرود به این زودی روشن گردد، گویا روسهامانند دوره سلطنت تزار مایل نیستند برای ایران حق ترانزیت آزاد به اروپا و از اروپا به ایران قایل شوند، دولت ایران به خوبی تشخیص داده که برای تضمین استقلال وآزادی کشور بجز ارتباط استانهای شمالی ایران با خلیج فارس بوسیله راه آهن چاره دیگری ندارد و از اینرو در اجرای این نقشه سعی وکوشش میکندوساختمان راه آهن از بندر گز واقع درکرانه دریای خزر به محمّره دریک وقت از هر دو طرف شروع میشود، ریلهای جنوب ازخارج تهیه میگردد و برای قسمت شمال شاید ریل را درداخل کشورفراهم نمایند، زیرا مصمِّم است [منظوررضا شاه است] یک کارخانه ذوب آهن در نزدیکی دریای خزر نصب نماید، مهندسین آمریکایی به تهران وارد شدند وبه همراهی مهندسین ایرانی بکارمشغول گردیده اند، فعلاًجلب سرمایه های خارجی برای ساختمان راه آهن صحبتی درمیان نیست، زیرا عوارض قندوچای که بصورت انـــحصار دولتـــی درآمده، هزینه این عمل راتأمین مینماید». [۳۳۳]

مورنینگ پست، در ۳ اگوست ۱۹۲۶ (۱۱ امرداد ۱۳۱۵) زیر عنوان «تهدیدشوروی به ایران» نوشت: «تصمیم روسیه شوروی از ماه گذشته برای جلوگیری ازورودکالای ایرانی به ایالات قفقازنتایج شوم ووخیمی برای ایران تولیدنموده است، سیاست فشار بر ایران در حقیقت پس از ردّ قرارداد شیلات درمجلس شورای ملی، ازطرف روس ها به موقع اجرادرآمد... چندی پیش برنامه وسیعی راکه شاه جدید و مستشارانش برای تسریع ساختمان جاده های موتور رو و راه آهن تهیّه

---

[۳۳۱] - خاطرات عبدالرحمن فرامرزی. ۲۶۷

[۳۳۲] - شیخ خزعل وپادشاهی رضاخان. ۱۲۹- ۱۳۰

[۳۳۳] - رستاخیزایران. ۳۵۷

نموده اند، اکنون معلوم میشود در صورت اجرای این برنامه زیر نظر هیئت مالی آمریکایی به ریاست دکتر میلیسپو، اجرا خواهد شد و گویا سرمهندس راه آهن ازکشورهای آمریکا، آلمان، وسویس (بمناسبت تخصّص مهندسین فنی این کشورها در راه آهن های کوهستانی) و چند نفری هم ازفرانسه انتخاب خواهندشد». [۳۳٤]

درچنین شرایطی بودکه لزوم احداث راه آهنی که به دریای آزاد مرتبط بوده باشد، بخوبی احساس میشد ورضاشاه با دوراندیشی وتوجه به مصالح ومنافع کشور، باشتاب ووسواسی ویژه سرانجام این کار شگرف را در شهریور ۱۳۱۷ به پایان بُرد و طلسمی که لردکُرزن ازآن یاد میکرد، بدست رضاشاه شکسته شد.

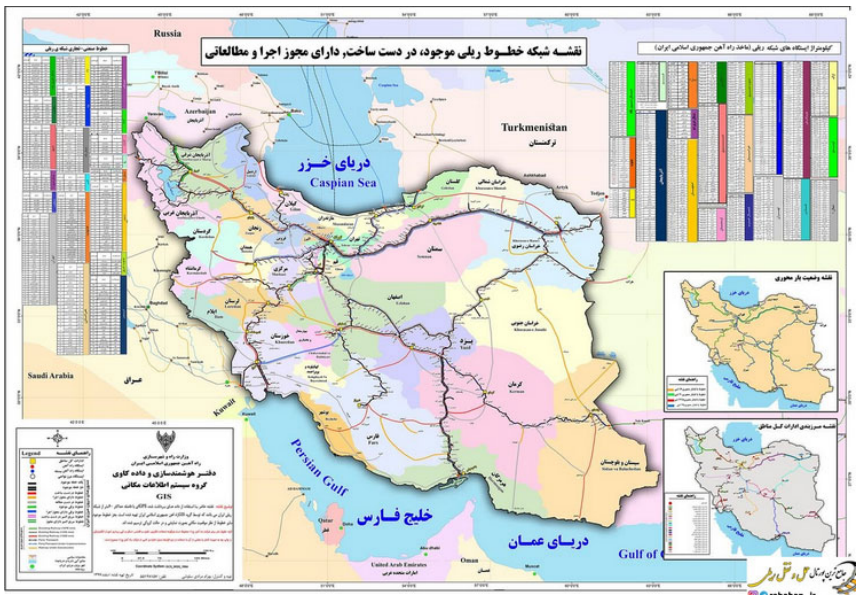

[۳۳٤] - همان. ۳۳۸- ۳۴۰

بخش هشتم:

نظر مخالفان ومُنتقدان نسبت به برپایی راه آهن سرتاسری

در تاریخ دوم اسفند ماه ۱۳۰۵ و در نخستین سال سلطنت رضا شاه، هنگامیکه لایحه احداث راه آهن سرتاسری ازسوی مهدیقلی هدایت وزیرفوایدعامّه در کابینه میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی الممالک) به مجلس شورای ملی (دوره پنجم) تقدیم شد، تنی چند از وکلای مجلس وبرخی ازنویسندگان هریک به دلایلی با برپایی چنین خطی به مخالفت برخاستند و آن را غیرضروری وغیر انتفاعی وتحمیلی بر اقشار جامعه وحتا خیانت برشمردند، که ازمیان آنان دکتر محمد مصدّق یکی ازمردان سیاسی ونماینده مجلس، نام آورتروپیش تازتر بود.

دکترمصدق، درآن مجلس به عنوان مخالف با لایحه مزبور از جمله گفت: «...بنده افتخارراه آهن ایران رابه این دولت مربوط میدانم، نه به دولتهاییکه بعد میآیند، افتخار راه آهن را مربوط به آن مقام عالی میدانم که از روز اول لایحه راه آهن رابه مجلس شورای ملی آورد. البته در بادی امرهیچکس نمیتواندبگوید که راه آهن بد است یا اینکه در فوریّت آن یک حرفهایی زده شود، بجهت اینکه راه آهن یک چیز مُفیدی است برای مملکت که هرقدردر فوریّت اش تسریع شود برای مملکت بیشتر منفعت دارد و این مسئله محل تردید نیست... ایجاد راه آهن خوب است ولی دو راه دارد، اگر ما از راه صحیح برویم به بهشت واردمیشویم و اگر از راه غلط برویم داخل جهنم میشویم...»

نامبرده سپس درجلسه ۲۹ فروردین ماه ۱۳۰۶ در ادامه سخنان جلسه پیش خود در پیرامون لایحه موردنظرچنین گفت: «...برای راه آهن دوشرط لازم است، هرمملکتی که بخواهد راه آهن بسازد باید دو شرط موجود باشد، اول، استعدادساختن راه آهن است، شرط دوم، احتیاجات است، درباب استعدادساختن راه آهن درمملکت ما ازنقطه نظر موازنه تجارتی اگربه ضررما نباشد به نفع مانیست... عایدات ما کلّیتاً محدود است واگر ماخواستیم یک پولی رادرمحلی خرج کنیم که فایده فوری نخواهیم ازآن ببریم قهراً ضرر زیاد متوجّه مامیشود... دوم احتیاج است، اگر یک کسی میخواهد خانه ای بخرد اول فکر میکند که من قدرت و استطاعت خریدخانه دارم یا ندارم، بعدهم البته نگاه میکند بقدر احتیاج خودش خانه میسازد... راه آهن که درمملکت ماکشیده میشود به نظربنده این خطّی که هست از نظر تجارت داخلی واحتیاجات داخلی است، زیرا که معقول نیست که مملکت اروپا مال التّجاره خودش را از راه روسیه

بیاورد به بندرجز هم ببرد هندوستان که بگوییم راه آهن ما رابط اروپا و هندوستان است، این معقول نیست که ممالک اروپا با مخارج و کرایه ارزانی که دردریا داده میشود، مال التجاره را از راه روسیه بیاورند و از آنجا ببرند به محمّره... اگر بخواهند همچوکاری بکنند، ممالک اروپا خیلی صرفه برای شان بیشتراست که ازراه مدیترانه بیاورند به بغداد و از راه بغداد ببرند هندوستان، پس راه آهن ما اثر بین المللی ندارد... اگرشما ازعایدات قند بخواهید بسازید بنده موافقم به جهت اینکه میگویم یک چیزی پیدا میکنیم وبرای یک چیزی خرج میکنیم... اما راه آهن هر مملکتی که احتیاجاتش بیشتر است فایده دارد وهرجایی که جمعیّتش کمتراست بالنّتیجه فایده اش کمتر است، ماالآن یک وسایل موجودی داریم واحتیاج به چیزهای دیگری داریم وهیچ محتاج نیستیم که پنجاه سال دیگرراه آهن بیاید در مملکت ومردم ماراعادت بدهدبه مسافرت و خرید و فروش مال التّجاره، ما چرا الآن ازاین پولی که حاضراست استفاده نکنیم؟... آن احتیاج موجودبه عقیده بنده قنداست، ما در سال ۲۲ میلیون قندمیخریم وچهارده میلیون پول حالا موجود داریم... اگر ما این چهارده میلیون موجودی راخرج کارخانه قند درنقاط مختلفه بکنیم هم قند ارزانتر میشودوهم مامستغنی ازفرستادن پول به خارجه میشویم...»

همچنین درجلسه مورخ ۹ اردیبهشت ۱۳۰۶ (۲٤٦٦) در ادامه مخالفتش بالایحه برپایی راه آهن سرتاسری گفت: «...به نظر بنده اگرمابخواهیم در این مملکت راه های شوسه مان را درست کنیم، ماضررنمیکنیم... پس اگر ما یک مقداری پول برای کامیون وبنزین به خارج بدهیم از آن طرف چون صادرات بواسطه کمی کرایه ارزان شده وخریدارش بیشتر است فایده میبریم... در صورتیکه اگر با ۴۵ میلیون تمام راه های ایران را شوسه بکنیم ودرظرف ده سال هم این کاررابکنیم هرسال ۴/۵ میلیون میشود و بالاخره تمام راه های ماشوسه میشود وتمام خرج هم در خود ایران میشود، درصورتیکه اگربخواهیم راه آهن بکشیم هرچه خرج بشود نفعش به خارج خواهدرفت و از مملکت بیرون میرود... امروز کامیون واتوموبیل دراین مملکت هست واگریک کسی از افراد مردم بخواهد کامیون برای خودش بخردشاید چهار هزارتومان برایش خرج داشته باشد ولی وقتی که دولت یاشرکتهای خارجی بخواهند این کار را بکنندشاید بادوهزارتومان بتوانندبخرند پس این صرفه جویی باعث میشودکه واردات مملکت کم شود و همچنین اگردولت خودش سرویس کامیون ها را اداره کندمخارج عمومی کمترمیشود... همانطور که عرض کردم، با راه آهن کاملاً موافقم بااین خط هم به هیچوجه مخالفتی ندارم ونظر دولت راخیلی خوب میدانم، صلاح مملکت راهم دولت هیچوقت ازدست نمیدهد... بنده با راه آهن مخالف نیستم به جهت اینکه راه آهن حقیقت واقعش یک چیزی است که درهرجایی که رفته باعث آبادی شده واسباب ازدیاد و اقتصادیات است، ولی باموقعش و

طرز خرجش مخالفم ... حالا اگر بخواهیم راه آهن مان را به مسافران اروپایی ومال التّجاره آنهاکرایه بدهیم باید طوری باشدکه ازغرب به شرق برود، اگر ما یک راه آهنی درست کنیم که غرب را به شرق متّصل کند و مال التّجاره اروپا را به آسیا برساند فایده برای ماخواهدداشت... ما چرا از این وجه موجودی عوایدانحصارقندوچای استفاده آنی نکنیم، بنده معتقدم کامیون در راه بیاندازیم اگربگویندبرای بنزین وسایرمصارف آن زیاد به خارجه میرود، خواهم گفت برای راه آهن هم بیشترازاین مبلغ به خارجه خواهدرفت واگر کامیونهایی که بابُخار حرکت میکنند و سوختش هم کمتر است واختراع جدیداست وارد کنیم فوق العاده بیشتر از راه آهن استفاده خواهیم کرد... با این عدم احتیاج ونبودن آدم برای مسافرت با راه آهن چه خواهیم کرد، به هرحال مایک ملت فقیری هستیم اگر پول خود را برای یک کارهای آنی خرج نکنیم پیش نخواهیم برد، و راه آهن هم نیمه کاره خواهد ماند...»

وی در جلسهٔ ۲۳۲ تاریخ ۲۸ فروردین ۱۳۰۷(صورت مجلس شمارهٔ۱۹۷) برپایی این خط را خیانت وبرخلاف مصالح مملکت دانست... وآنگاه درهفتاد و پنجمین جلسه دوره چهاردهم مجلس شورای ملی بتاریخ یکشنبه ۷ آبان ماه ۱۳۲۳ طیّ نطقی گفت: «...هرگاه به عواید نفت جنوب رجوع کنند معلوم خواهدشدکه عواید مزبوربه مصرف راه آهن که به تمام معنی استراتژیک وبرای ماسرتاپا ضرراست که قبل ازاحداث آن، بارها نظریات خودرادرمجلس شورای ملی گفتم... و همچنین به مصرف خرید اسلحه ومُهمّاتی که ایران به آن احتیاج نداشت رسید زیرا ما با دول مجاورخیال جنگ نداشتیم که محتاج به آنقدرمهمّات شویم واگرآن مهمّات برای مابودپس چه شد که در شهریور ۱۳۲۰ ازدست مارفت؟ [۳۳۵]

دکترمصدق همچنین درکتابش زیرنام خاطرات وتألّمات، در پاسخ به نوشته محمد رضا شاه، در کتاب مأموریّت برای وطنم، این چنین مینویسد: «... و اما در خصوص راه آهن ـ مدّت سه سال یعنی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هروقت راجع به این راه درمجلس صحبتی میشد و یا لایحه ای جزء دستور قرارمیگرفت، من با آن <u>مخالفت کرده ام</u> چونکه خط خرمشهر ـ بندرشاه خطی است کاملاً سوق الجیشی ودریکی از جلسات حتّی خود را برای هر پیش آمدی حاضر کرده گفتم هرکس به این لایحه رأی بدهد خیانتی است که به وطن خود نموده است... در بادی امر نظریاتم این بود راه آهنی که ترانزیت بین المللی ندارد نه فقط در ایران بلکه دربسیاری ازممالک دیگرکه عدّه ساکنین آن کم است واجتماع فشرده ندارد، مفید نیست واحتیاجات کشور را میتوان بوسیله

[۳۳۵] - دکتر مصدق ونطق های تاریخی او، گردآورنده حسین مکی. ۱۲۵ تا ۱۴۹- بیافزایید، تمام سخنرانی های مصدق در باره راه آهن براین بود که خط مورد نظر انگلیس از باختر به خاور کشیده شود. وگرنه با ساخت راه آهن مخالف نبود. در کلیه سخنرانی ها عدم استعداد وی در مورد اقتصاد بخوبی دیده میشود. نشان میدهد چقدر در درک مسایل اقتصادی وبازرگانی ضعیف است. ویراستار

سرویسهای منظّم باربری تأمین کرد... ساختن راه آهن دراین خط هیچ دلیلی نداشت جزاینکه میخواستند از آن استفاده سوق الجیشی کنند و دولت انگلیس هم درهرسال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت ازمعادن نفت میبَرَد وارد انگلیس کند وعلت سرنگرفتن ذوب آهن دراین مملکت همین منافع متعارفه انگلیس بود و از عواید کارخانه های قندهم میتوانستندخط راه آهن بین المللی را احداث کنند که بازعرض میکنم هرچه کرده اند خیانت است وخیانت...» [۳۳۶]

مهدیقلی هدایت، دررابطه با سخنان دکتر مصدق درمجلس پنجم، در کتاب خاطراتش نوشت: «اول اسفند ۱۳۰۵ من پیشنهاد راه آهن را به مجلس بردم من الغرایب، مصدق السلطنه مخالف شدکه درعوض، قند سازی باید دایر کرد، راه آهن منافع مادی مستقیم ندارد، گفتم ازراه آهن منافع مادی مستقیم منظور نیست، منافع غیرمستقیم راه آهن بسیار زیاد است، نظمیّه یانظام هم منافع مادی ندارند ضروری مملکت اند، قند هم بجای خود تدارک خواهدشدواثبات شی نفی ماعدا نمیکند» [۳۳۷]

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: «...راه آهن که محل خرج آن مالیات قندوچای معیّن شده بود به حُسن اهتمام شاه پهلوی ازجنوب و شمال شروع شده رو به تهران میآید، اینکه آیا انتخاب این دو مرکز شروع، کاملاًمطابق مصالح اقتصادی مملکت بوده است ویا اینکه مصالح اقتصادی وسیاسی بیگانگان درآن دخالت داشته است یانه واینکه در شروع به این کاربانبودن اطلاع کافی درنزدکارکنان مملکت ونقصان امانت ها، آیاصرفه جویی کردن وخرج دوباره نکردن رعایت شده است یا نه وبالاخره اینکه راه آهن بزودی میتواندخرج ودخل کندیانه؟ مسایل علمی واقتصادی است که ازموضوع تاریخ نویسی خارج است، چیزیکه مسلّم است این است که یک قسمت از این راه که درجنوب مملکت بکار اداره نفت ایران وانگلیس میخورد و کمپانی نفت سالها بوددرصددساختن آن بوده است، اکنون به پول وسعی ایرانی ساخته شده به اومنفعت میرساند وبهرصورت راه آهن آباد کننده مملکت، ایجادکننده مسافر و مال التجاره است وکوشش پادشاه پهلوی در ایجاد آن قابل بسی تمجیداست» [۳۳۸]

عباس اقبال آشتیانی طی نوشتاری درروزنامه شفق سرخ، به شماره ۱۳۰۲ از جمله مینویسد: «... بزرگترین ومهمترین راه های آینده ایران دو راه است:

نخستین راه ـ راه بغداد به همدان وقزوین وانزلی.

---

[۳۳۶] - خاطرات وتألمات. ۳۴۹ تا ۳۵۲

[۳۳۷] - خاطرات وخطرات. ۳۷۲

[۳۳۸] - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۴۲۱

دومین راه ـ تبریز ـ تهران ـ مشهد که راه کاروانی قدیم چین به آن متّصل میشد [معروف به جاده ابریشم].

راه بغداد ـ انزلی که ازطریق بغداد به خط آهن معروف بغداد ـ اسلامبول وصل میشود، که اگرراه آهن در آن کشیده شوددرمیان طُرُق ارتباطیّه عالم اهمیت خاصی را دارا خواهد بود و راه تبریز ـ تهران ـ مشهد که اروپا را به آسیای مرکزی مربوط میسازد، به هرحال خط آهنی که به لحاظ کسب عایدات بیشتر وترقی کشور ایران مفیدتربود خط بین شرق وغرب بودنه شمال به جنوب، حال آنکه منافع استعماری دولت انگلستان برای حفظ هندوستان از خطرات محتمل وبه منظوراستفاده از خط آهن درحمله احتمالی به خاک شوروی ایجاب میکرد که خط آهن ایران شمالی ـ جنوبی کشیده شود، نه غربی شرقی».

سر ریدر بولارد، در کتاب خاطراتش آنجاکه به رخدادهای ششم اوت ۱۹۴۱ (۱۵ امرداد۱۳۲۰) میپردازداین چنین مینویسد: «...شاه چند سال پیش یک برنامه توسعه صنعتی راشروع کرد، بدون توجّه به مشکلاتی که این کاربرای مردم فراهم میکند، راه آهن خلیج فارس به ساحل مازندران حدودپنجاه میلیون پوندتمام شد ساختن آن تقریباً ۹ سال طول کشید و تمام هزینه آن ازدرآمد جاری تأمین گردید، اینکه آیا طرحی شامل جاده ها وحمل ونقل موتوری نمیتوانست برای مملکت بهترباشد عمیقاً جای تردید است، ولی دراین باره با هیچکس مشورت نشد». [۳۳۹] [چقدربا دیدگاه دکتر مصدق، همخوانی دارد!]

این یادداشت که چند روزی پیش از سوم شهریور ۱۳۲۰ نگاشته شده است، به روشنی مبیّن عدم رضایت دولت بریتانیا از زبان نماینده سیاسی اش درباره احداث راه آهن سرتاسری شمال به جنوب بوده است که انجام آن برخلاف میل وخواسته آن دولت صورت گرفته بود، ضمناً برخلاف نوشته نامبرده، با چند شرکت آمریکایی وکارشناسان خارجی به شرحی که دربخش گذشته آمده است مشورت شده بود، شاید به نظر وی آن مشورتی قابل قبول بوده است که رضا شاه، مانند اسلاف خود بامسئول سفارت انگلستان به مشورت میپرداخت، همچنین آمار و ارقام نشان میدهد که همزمان با احداث راه آهن وتوسعه تدریجی آن،

---

[۳۳۹] ـ خاطرات سرریدربولارد. ۱۰۷ – بیافزایید: استهلاک و هزینه زیاد راه زمینی و ترافیک جاده ای در برابر راه آهن باهم قابل مقایسه نیست. بویژه امروز در دنیای پر تلاتم انرژی و قطار های برقی و انرژی خورشیدی ومیزان باری که در یک سفر با قطار قابل حمل است وبا کامیون های بسیار بزرگ ۵۳ فوتی هم قابل ترابری نیست، نمیتواند قابل مقایسه باشد. در کشورهای اروپا و آمریکا که موضوع تونل مطرح نیست یا تونل ها با بلندی زیاد ساخته شده اند هر واگن باری سر باز دو کانتینر را بالای هم و واگن های بسیار زیادی بهم وصل میشوند. ویراستار

ساخت ومرمّت جاده هانیزدرسراسرکشورانجام میشده است، به گونه ایکه در همین زمان بیش از ۲۶ هزار کیاومتر راه شوسه با استاندارد جهانی ساخته شده بوده است که دربخش پنجم بآن اشاره خواهدشد. اما

نامبرده ازروی کینه ورزی و بدخواهی به روی خودنمیآورد تا به خواننده کتابش القا کندکه رضا شاه فقط به ساختن راه آهن پر هزینه ِسرتاسری پرداخته است. اگرچه نظر نماینده سیاسی دولت انگلستان ازمصادیق بارز عدم رضایت دولت نامبرده ازاحداث خط آهن شمال به جنوب است، مع ذلک بمنظور روشنگری هرچه بیشتر، دربخش آینده به بررسی این نظرها وانتقادات خواهیم پرداخت.

سرآرنولد ویلسن، در گزارش مورخ ۲۵ سپتامبر ۱۹۱۳ (۳ مهر ماه ۱۲۹۲) به سفارت انگلیس درتهران مینویسد: «...نظرآنها [بختیاریها] این بوددرجنوب غربی ایران کشیدن راه آهن وعبورآن از میان لرستان سبب خواهدشد:

اول: قدرت دولت مرکزی درآنجا زیاد خواهد شد و برای آنجاها مالیات وضع خواهند کرد وپول آنرادرجای دیگربه مصرف میرسانند، مخصوصاً در پایتخت بادست کسانیکه علاقه ای به منافع وسعادت مردم جنوب غربی ایران ندارند. [دلسوزی نماینده دولتی استعمارگر از برای بخشی از مردم ما!].

دوم: این کارباعث خواهدشدروسها نفوذخودشان را و اگر لازم شود فشار نظامی خودشان رابه ایران واردآورند مستقیماًبه طرف خلیج فارس. [که دیدیم دیدگاهی پوچ اما مُغرضانه بود].

سوم: بدینوسیله امنیّت زمینهای نفت خیزایران را به خطراندازد. وآنگاه چنین ادامه میدهد که او [سردار اکرم یکی ازخوانین بزرگ لرستان در

زمان گزارش مأمور نامبرده] هنوزدرموضوع راه آهن درحال نگرانی است، راه آهن رابرای خودوایل خودمؤثّر میداندوازآن ترس دارد، در ضمن پیوسته به شیخ خزعل شیخ محمره اشاره میکرد... بعد از کمی صحبت موضوع دیگرپیش آمد و اشاره محبت آمیزبه کاپیتان لوریمر (capitain lorimer) کرده گفت اولین بار او بود راه ترقی رابرای من نشان داد و تأیید کرد حاضربود خودم رابرای کمک کردن به هیئت مهندسین بریتانیایی [مأموران اعزامی در پیوند با قرارداد ۱۹۱۹] خوب تمیز داد و فهمیدم محسّنات راه ها وراه آهن چیست، ضرروزیان آنها کدام است، راه آهن شهرنشین ها را قوی خواهدساخت ودسته کارمندان را مسلّط خواهدکرد، که من و ایل مراغارت کنند... روزنامه ها مینویسند راه آهن و راه ها ایجاد امنیّت میکند، اما این امنیّت برای ملاکین و تُجّاراست نه برای عموم مردم که بابندهای آهنین، آنها را اسیر کرده اند، دراینصورت چه امنیّتی میتوانم به آنها بدهم؟» [۳۴۰] [تحریک و تشویق برخی ازخانها در ایجاد شورش برعلیهٔ دولت مرکزی، به خاطر نگرانی از زمینهای نفت خیز ایران!]

فایننشال تایمزطیّ مقاله ای به تاریخ ۱۵فوریه ۱۹۳۴(۲۶ بهمن ۱۳۱۲) زیرعنوان «خطرساختمان راه آهن برای عمران اقتصادی» نوشت: «یکی ازخطرهای عمرانی اقتصادی ایران ناشی از تصمیم شاه راجع به ساختمان یک راه آهن ملی است، که به عقیده کاپیتان تویدی [انگلیسی] چنین نقشه ای هرگز دخل وخرج نخواهد کرد... دو مشکل مهم کنونی ایران یکی پول ودیگری موازنه تجارت است». [۳۴۱]

آنچه که ازنوشته ها وگفته های مخالفان ومُنتقدان برپایی راه آهن سرتاسری بر میآیداین است که: شماری ازآنان احداث راه آهن سرتاسری را کاری پر هزینه و غیرضروری و خیانت قلمداد میکردند و برخی آن را بنا به خواسته ودستوردولت انگلستان برشمردندومیشمارند که گویا از عالم غیب دریافته بودند دریک جنگ جهانی دیگرکه سالها بعد بین آلمان نازی و شوروی، صورت میگرفت، آن دولت توانسته باشد از این راه به کمک دولت روسیه شوروی بشتابد ومهمّات ولوازم جنگی وآذوقه موردنیازآن کشورِ را به روسیه برساند! عدّه ای دیگر نیز گفتند و نوشتندکه احداث اینِ راه بکار شرکت نفت ایران وانگلیس میخُورد که شرکت مزبورسالها درصدد ساختن آن بوده است، ولی اکنون به پول وسعی ایرانی ساخته شده وبه شرکت نامبرده (یعنی دولت انگلستان) منفعت میرساند. بعضی دیگربراین باوربوده ومیباشند که اگر راه آهن سرتاسری ایران نبود، ارتش انگلستان وروسیه شوروی به خاک ایران تجاوز نمیکردند. وبالاخره جمعی دیگرغَرَض ازبرپایی راه

---

[۳۴۰] - تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم. ۱۳۵۴- ۱۳۵۵

[۳۴۱] - رستاخیزایران. ۶۵۲ - بیافزایید: هم مسئله پول و هم مسئله موازنه تجارت و هم مسئله اقتصادی و هم مسئله نظامی و نفت در دوران رضا شاه بزرگ همزمان به خوشی حل شد. ویراستار

مزبور را بنابه خواست ودستوردولت انگلستان به منظورلشکرکشی برعلیه روسیه شوروی قلمداد کرده و میکنند، که یکایک این انتقادات و باور ها را در گفتارهای بعدی مورد بررسی قرار میدهم.

گذر راه آهن در کنار سواد کوه - مازندران

****

بخش نهم:

بررسی درباره مخالفت ها وانتقادها

بدیهی است سخنان مردی چون دکترمصدق، باتوجه به اینکه عمری را به کارسیاست گذرانیده وازرجال سرشناس بوده ووجهه ای بین طیفی ازمردم ما کسب کرده بوده است وهوادارانی داشته ودارد، اثرگذاربوده وهست وبه دل آنان نشسته ومینشیند، واغلب به دنبال آن نیستند که به کندوکاودرباره سخنان وی به پردازند، چراکه مُهردوستی وشیفتگی آنچنان درژرفنای قلب شان نقش بسته که اندک تصوّر اشتباهی ازسوی اورا باورندارند.

تکلیف مخالفان سُنّتی ومکتبیِ (ایدئولوژیستها) رضاشاه، نیز کاملاً روشن است که با هیچ دلیل وسندومدرک، حاضربه عدول ازآنچه که ابراز میدارند، نخواهندبود، حتّا اگربه آنچه که میگویند خود نیزباطناً بآن باورمند نبوده باشند، چراکه به مصداق «هدف وسیله راتوجیه میکند» هدف شان مخالفت وسیاه نمایی نسبت به همه کارهای اووخوداو بوده وهست.

ازآنجا که دکترمصدق، شاخص ترین ونخستین کس ازمخالفان ساختمان راه آهن سرتاسری شمال به جنوب بود، به منظوربررسی درباره سخنان مخالفت آمیزایشان، ابتدا مروری به چکیده آنچه که وی در این مورد گفته ونوشته، و پیش ازاین به آنها اشاره شده است، کرده و سپس به بررسی انتقادات ایشان میپردازم.

چکیده سخنان ونوشته های دکترمصدق در مجلس شورای ملی و در کتاب خاطراتش، عبارت است از: اگرچه راه آهن وسیله ارتباطی خوبی است وموجب ترقّی وپیشرفت است ومن با این خط (منظور ایشان خط آهن شمال به جنوب بود) بهیچوجه مخالفتی ندارم، هر قدر در فوریّتش تسریع شود برای مملکت مفیداست، اما بجای احداث این خط بهتراست از عواید قندوچای که موجودداریم، چندکارخانه قنداحداث شود و یا اگر قراراست خط آهنی کشیده شود، بهتراست این خط ازغرب به شرق باشد ویا آنکه به جای ساختمان راه آهن، به جاده سازی پرداخته شود.

باهمه مزایایی که دکتر مصدق، ازبرای خط آهن برمیشمُرد در جای دیگر از سخنانش میگوید: ...هیچ محتاج نیستیم تاپنجاه سال دیگر راه آهن بیاید در مملکت ما و مردم راعادت بدهد به مسافرت و خرید و فروش مال التّجاره ـ بجای این خط بهتراست دولت به جاده سازی و مرمّت وتسطیح جاده های موجوداقدام کند.

با آنکه دکتر مصدق، به خاطر موقعیّت سیاسی ومناصبی که همواره دارا بوده واین زمان نیز از نمایندگان مطرح مجلس بوده است، چگونه بود که ازاقداماتی که رضاشاه اززمان نخست وزیری اش در کار جاده سازی ومرمت جاده ها میکوشیده است، غافل مانده بود!؟ ضمناً اگر بنابر باور ایشان ایران تاپنجاه سال دیگرنیاز به احداث راه آهن نداشت واوبه راستی براین عقیده استوار بود، اصولاً نمیبایست پیشنهاد خطی ازغرب به شرق را میداد که این دوگفته باهم همخوانی ندارند.

نه تنها امروز، بلکه سالهاست که هر انسان بالغ هم میداند و میدانسته است که یکی از عوامل مهم رُشد و رونق اقتصاد و فرهنگ درهرکشور، گردشگری داخلی بخاطر گردش پول وارتباطات مردمی در کشور است که از سوی بسیاری ازدولتها جهت تأمین وسایل وشرایط مساعد گردشگری، کوششهای زیادی صورت میگیرد و میگرفته است، شگفت اینکه دکتر مصدق باآنکه از سالهای پیش به امور اقتصادی اشتغال داشته، توصیه میکرده است: «تا پنجاه سال دیگرخط آهن در کشور ما کشیده نشودتامردم راعادت ندهند به مسافرت وخریدوفروش مال التّجاره و..»!

همچنین میگوید: «بهتراست بجای خط آهن سرتاسری شمال به جنوب، خطی ازغرب به شرق ایران کشیده شود، تابغدادراکه باراه آهن اروپا مرتبط است به هندوستان متّصل کند و از این راه ایران به اروپا راه داشته باشدوعایدات کافی ولازم نصیب دولت ایران بشود، باراه آهن کاملاً موافقم بااین خط هم به هیچوجه مخالتی ندارم ونظردولت راخیلی خوب میدانم صلاح مملکت راهم دولت هیچوقت ازدست نمیدهد». باهمه این حال برپایی این خط را خیانت به کشور قلمداد میکند! [۳۴۲]

سالها بعد در کتاب خاطراتش (خاطرات وتألّمات)، آورده است: «...ساختن راه آهن دراین خط هیچ دلیلی نداشت جزاینکه میخواستند از آن استفاده سوق الجیشی کنندودولت انگلیس هم درهرسال مقدار زیادی آهن به ایران بفروشد و از این راه پولی که دولت ازمعادن نفت میبُرد وارد انگلیس کند وعلّت سرنگرفتن ذوب آهن دراین مملکت همین منافع متعارفه انگلیس بود ازعواید کارخانه های قندهم میتوانستند خط راه آهن بین الملل را احداث کنند [یعنی خطی که بغداد را به هندوستان متصل کند].

---

[۳۴۲] - هندوستان که مستعمره انگلستان بوده در ۱۶ آوریل سال ۱۸۵۳ نخستین راه آهن را بین بوری باندر (بومبای) و تین کشیده است. ۳٤ کیلومتر درازا داشته. هندوستان از لحاظ راه آهن غنی است. نخستین راه آهن عراق که تحت سلطه انگلستان بود در سال ۱۹۱٤ به درازای ۱۲۰ کیلومتر بین بغداد وسامره کشیده شده است. راه آهن عراق در دوران عثمانی کشیده شده بود ولی پس از حکومت استعماری انگلیس در پی تقسیم سرزمین های عثمانی در سال ۱۹۱۸ پس از جنگ اول جهانی، انگلیس میخواست سرزمین های تحت اشغال خودرا با راه آهن باختر به خاور ایران بهم بچسباند و خلیج پارس را زیر خط راه آهن سرتاسری جزو مستعمره های خود در آورد که با آمدن رضا شاه موفق نمیشود. ولی کسانی مانند مصدق وهمفکرانش نمیخواهند به این مهم توجه داشته باشند. ویراستار

زمانیکه ایشان در کتاب خاطراتش اینچنین نوشت، یقیناً از یاد بُرده بود که توصیه اش به دولت وقت، برپایی خطی ازغرب به شرق بوده است که دراینصورت آیا با پذیرفته شدن پیشنهاد ایشان، دایر بر کشیده شدن راه آهن ازغرب به شرق، خرید آهن از دولت انگلستان منتفی میگردید!؟

بدون آنکه خواسته باشم کمترین تُهمتی به دکتر مصدق زده باشم باید متذکّر شوم که خط غرب به شرق خطی بودکه مورد توجه و خواست دولت انگلستان بود و دکترمصدق، خطی را پیشنهاد میکرد که دولت انگلستان نسبت به برپایی آن چشم دوخته بود، که بگونه مشروح به آن اشاره خواهم کرد.

دکتر مصدق، میگفت به جای ساختن راه آهن جاده سازی شود، (که در حال انجام بود)، اما آیا ازطریق جاده سازی های داخلی، مشکل صادرات وواردات کشور ما به خارج و ازخارج به کشورحل میشد، از کدام طریق، از طریق خاک شوروی که مسدود شده بود؟ جای شگفتی است که دکتر مصدق، با اینکه در متن مسائل کشور و رویدادها بود، گویی خبرازمسدود شدن راه ترانزیت به اروپا وورشکستگی بسیاری از بازرگانان و آه و ناله های آنان نداشت! وانگهی مگرطرفهای دادوستد بازرگانی ایران فقط اروپا بود؟ ضمناً راه آهن کشورهایی چون ژاپن و هندوستان و اسرالیا و اندونزی و بسیاری دیگر از کشورهاکه وصل به خط راه آهن اروپا نیستند، معطل مانده اند!؟ با مأموران نظامی و سیاسی انگلستان به هنگام والیگری فارس، آنهمه نزدیک بودن ورضایت خاطر آنان را جلب کردن، چه جای اینهمه مخالفت آنهم به تکرار و اصراربا آن دولت است؟ ایکاش ایشان در مخالفت بادولت انگلستان منافع عظیم ۵۹ شرکت وابسته به شرکت نفت ایران و انگلیس را با ملی کردن صنایع نفت از دست نمیداد و همانگونه که پیش ازاین اشاره کرده ام، خود به این شرکتهای تابعه آگاه بوده است.

پس ازشهریور ۱۳۲۰ طی نطقی دردوره چهاردهم مجلس گفت: «... عواید نفت تماماًبه مصرف راه آهن وخرید اسلحه ومُهمّاتی رسیدکه ایران به آن نیازنداشت، زیرابا دول مجاورخیال جنگ نداشتیم که محتاج آنقدر مُهمّات شویم واگرآن مهمّات ازبرای مابودپس چه شدکه در شهریور۱۳۲۰ ازدست مارفت؟ وسپس درکتاب خاطراتش آورده است: «...ساختن راه آهن دراین خط هیچ دلیلی نداشت جزاینکه میخواستند از آن استفاده سوق الجیشی کنند».

دکتر مصدق درسخنرانیهایش در سالهای ۱۳۰۵ و۱۳۰۶ در مجلس شورای ملی، بشرحی که درکتابی زیرنام «دکترمصدق ونطقهای تاریخی او ـ تألیف حسین مکی»، آمده است وبه بخشی ازآن اشاره کرده ایم، کمترین اشاره ای به سوق الجیشی وسیاسی بودن خط آهن شمال به جنوب، نکرده بود، ، سهل است که درسخنرانی نهم اردیبهشت

۱۳۰۶ درمجلس شورای ملی درپاسخ به مهدیقلی هدایت وزیر فواید عامه که گفته بود: «اگرراه آهن بد بود چرا در جاهای دیگرکشیده اند، مثلاً در روسیه، رفته تاشرق اقصی راه آهن کشیده...»، گفته بود: «ما نباید وضعیّت ایران را باروسیه مقایسه کنیم ودراینجاجای قیاس نیست، دولت روسیه نظریات سیاسی داشت، نظریات نظامی داشت... این نظریات بودکه او را وادار به کشیدن راه آهن کرد، ما که امروز نظر سیاسی ونظامی نداریم وفقط ازنقطه نظر اقتصادی میخواهیم راه آهن بکشیم...». [۳۴۳]

دکتر محمد مصدق با ابراز این عبارات نشان دادکه درآن موقع معتقد به سیاسی وسوق الجیشی بودن راه آهن سرتاسری مورد نظر نبود، اما پس از شهریور۱۳۲۰ وبعدازبهره گیری متفقین ازراه آهن سرتاسری ایران، به این باورونتیجه رسیده بود!

جای یاد آوری است که ایشان تا پیش ازرویداد سوم شهریورماه ۱۳۲۰ هیچگاه کمترین اشاره ای به سوق الجیشی بودن خط آهن سرتاسری نکرده بود، امازمانی که در پی اشتباه خودش و راه پیدا کردن انگلیس و آمریکا برای استفاده از این خط برای ترانزیت سلاح ها و لوازم مورد نیاز شوروی درجنگ با آلمان استفاده شد، میگوید این خط سوق الجیشی بود! که اگر هدف رضا شاه از احداث این خط عالماً وعامداً بهره بردن دولت انگلستان درجنگی بودکه پانزده سال بعدآغاز میشد و هنوز نامی از هیتلروحزب نازی نبود، چه جای مخالفت با درخواست انگلستان برای ورود نیروی نظامی اش به ایران و استفاده از راه آهن و ازدست دادن تاج و تخت بود!؟ براستی آدم میماند که اینهمه سخنان بظاهر ضدّ انگلیسی گفتن، ولی در اصل بویژه برعلیه رضاشاه، که اغلب تاریخنگاران و پژوهشگران به میهن دوستی و خدمات بسیار ارزنده اش به ایران و ایرانیان تصدیق و تأکید دارند، ازبرای چیست؟

ایشان درعین حالیکه برپایی راه آهن سرتاسری شمال به جنوب را غیر انتفاعی وغیرضروری وخیانت بار و پر ضررودرراه سیاسی و سوق الجیشی قلمداد میکند، درجایی دیگرنظردولت رابرای انجام آن کار، خوب میداندوبه مصلحت اندیشی آن اعتراف میکندومیگوید که با این خط بهیچوجه مخالف نیست!

اما آنچه که درباره ازسرنگرفتن برپایی کارخانه ذوب آهن میگوید، وبه کنایه به منافع دولت انگلیس اشاره میکند، مفهوم عبارتی را که بکار برده چنین است که گویا رضاشاه بنابه خواست ودستور انگلستان نسبت به سفارش وخرید کارخانه مزبور تعلّل کرده بود، حال آنکه اسناد و مدارک تاریخی گواهی میدهدکه رضاشاه، پیش از آغاز

---

[۳۴۳] - دکترمصدق ونطقهای تاریخی او - تألیف حسین مکی

بکار برپایی راه آهن به مسیو فارنین آمریکایی، متخصص ذوب آهن دستور داده بود درباره ایجادکارخانه ذوب آهن ودخل وخرج آن تحقیق و به او گزارش دهدودرنتیجه تأسیس کارخانه را درکرج مناسب دانسته و نسبت به سفارش خرید آن از کشورآلمان اقدام وبخشی اززیرسازی آن زیر نظر کارشناسان آلمانی انجام شد که تاسالها این زیرسازی بتونی در حومهٔ شهرستان کرج باقی بود ونگارنده آن آثار را از نزدیک دیده است، وقوع جنگ جهانی دوم وحمله ناگهانی آلمان به روسیه، محموله محتوی اجزاء کارخانه مزبور، به ایران نرسید.

سرریدربولارد، درکتاب خاطراتش مینویسد: «...چشم وچراغ شاه یک کارخانه عظیم ذوب آهن است، که نزدیک کرج ـ درفاصله سی میلی تهران ساخته میشود، واینکه آیا این طرح اقتصادی خواهدبود، بی اندازه تردید وجود دارد، به هرحال تاچندسال دیگربه پایان نخواهدرسید، اینک حدود شست نفر آلمانی یا بیشترروی آن کارمیکنندوعدّه بیشتری قراراست بیایند.». [۳۴۴]

حال دولت وقت انگلستان چه نقشی دربه سروسامان نرسیدن کارخانه مزبورداشته است، دانسته نیست ویا اگر رضاشاه در راه بندوبست وتأمین نظرگاه انگلستان بود، آیاسفارش خرید آنرا به آلمان میداد وبرپایی آنرا به آلمانیها واگذارمیکرد؟ گفتنی است اینکه تأسیسات پایه ای کارخانه ذوب آهن فاصله چندانی با ملک آقای مصدق در احمدآباد نداشته است، آیا میتوان براین باور بود که دکتر مصدق، از آنچه که در نزدیک های ملکش صورت میگرفت بی خبربود!؟ [۳۴۵]

---

[۳۴۴] - **خاطرات سرریدربولارد. ۱۰۸**

[۳۴۵] - **نخستین کارخانه ذوب آهن ایران در دوران رضا شاه پهلوی در کرج، بلوار ذوب آهن، منطقه شیخ‌آباد، ضلع جنوبی میدان استاندارد واقع شده و این اثر در تاریخ ۳ خرداد ۱۳۸۶ با شمارهٔ ثبت ۱۹۱۷۱ به‌عنوان یکی از آثار ملی ایران به ثبت رسیده‌است. بر کاشی‌کاری سردر این کارخانه تاریخ**

این چنین بی خبری از آنچه که درپیرامونش میگذشته است، واینهمه تناقُض گویی ازیک رجل سیاسی که ازرجال مطرح وسالها در امر سیاست واقتصادبوده وزمان درازی دراروپا به تحصیل دانش پرداخته وبه دریافت دانشنامه دکترا (!!) نایل آمده بود، ازنظریک تحلیلگر آزاده وبیطرف، جز تمُسُّک ایشان به بهانه هایی که مُبیّن مخالفت صِرف وی با رضاشاه بوده است نه اصولاً نقدی ومخالفتی برپایه منطق و حقایق، به چیز دیگرتعبیرنمیشود.

آیا دکتر مصدق، درهمان زمان که دردوره مجلس پنجم در سالهای ۱۳۰۵ و۱۳۰۶ به ایراد چنان سخنانی میپرداخت، از بسته شدن راه ترانزیت ایران به روسیه بی خبرمانده بود ویا چه دلیلی داشت که درآینده دولت عراق درصورت کشیده شدن راه آهن ازغرب به شرق، به بهانه هایی، چنین کاری را که دولت روسیه شوروی با ایران کرد، نکند؟ کودتای ۱۹۵۸ در کشورعراق ویا جنگ جهانی دوم ویاتجزیه هندوستان وچندین بارجنگ بین هند و پاکستان ویا سالها بعد، جنگ هشت ساله ایران وعراق ووو، بدون تردیدهریک ازاین رویدادها از عوامل مسدود کننده راه ترانزیت غرب به شرق ایران به شمار میآمدند.

با وجودیکه درقرارداد ۱۹۲۱ به موجب ماده بیستم حق ترانزیت و عبور ومرورکالا ازایران وروسیه به اروپا منظوروقید شده بود، معذلک دولت روسیه شوروی بدون کمترین اعتنایی به قرارداد مزبور، مرز خود با ایران را بست.

از نظر مصلحت اندیشی وآینده نگری، ایران نیاز به بندر آزاد داشت تابدون دغدغه خاطرازسوی همسایگان به کارصادرات ووارات کشور لطمه ای واردنشود، ورضاشاه، به این نکته بخوبی پی بُرده بود. آیا میتوان براین باور بود که دکتر مصدق، از بسته شدن راه ترانزیت ایران به روسیه وورشکستگی بسیاری از بازرگانان ومال باختگان وبه افلاس کشیده شدن بسیاری از کشاورزان بی خبر مانده بوده است!؟

سلیمان بهبودی، در کتاب خاطراتش نوشت: «دهستانی، نماینده مجلس از ساوجبلاغ (در زمان رضاشاه) نقل میکرد؛ «... روزی که راه آهن ازشهریاروساوجبلاغ به حرکت درآمده بود، من ده بودم و در این بین دیدم آقای مصدق السلطنه، با خوشحالی به سراغ من آمد و میگفت: آقای دهستانی میبینی راه آهن از ده ما [ده احمدآباد ملکی دکتر

تأسیس ۱۳۲۹ ادر زمینی به مساحت ۲۸ هزار مترمربع ثبت شده‌استت. در آبان ماه ۱۳۱۶ هـ.ش (اوایل نوامبر ۱۹۳۷ م) قراردادی بین دولت ایران و کنسرسیوم دماگ – کروپ از آلمان برای احداث یک واحد فولادسازی به ظرفیتی حدود ۱۰۰ هزار تن فولاد در سال (معادل ۳۰۰ تن در روز) در کرج واقع در ۴۰ کیلومتری شمال غرب تهران امضاء و تأسیسات آن بین سال‌های ۱۳۱۸ و ۱۳۱۹ هـ.ش (۱۹۳۶ و ۱۹۴۰ م) بنا شد. روند تأسیس این کارخانه با آغاز جنگ دوم جهانی متوقف شد و هرگز شروع به کار نکرد. در دوره‌های زمانی متفاوت، به دلایل مختلف و توسط نهادهای مختلف تأسیسات و تجهیزات آن به مکانهای دیگری منتقل شد. هم‌اکنون علیرغم ثبت شدن نام آن در فهرست آثار ملی ایران، توجه شایسته‌ای به آن نمی‌شود و در معرض خطر تخریب قرار دارد. ویراستار

مصدق] عبور میکند، واقعاً باعث اش را خداعمربدهد، الحمدالله زنده ماندیم ودیدیم درمملکت خودمان راه آهن داریم... سپس به دنبال این مطلب میافزاید: من فکرکردم اگربشود درموقع شرفیابی بهانه کنم و حرفی از مصدق السلطنه، بزنم شاید رفع ناراحتی بشود. تصادفاً یک ماه بعد درشرفیابی که از وضع محصول کشاورزی پرسش فرمودند، موضوع راه آهن نظرم آمد، فکرکردم موقع خوبی است، بمحض شروع به صحبت، فریاد زدند: این شخص مخالف راه آهن است، دروغ گفته، مـــگر ممکن است این شخـــص حـــرف راست بزند! ومن سکوت کردم». [۳۴۶]

جای یادآوری است که مخالفت وانتقاد از اعمال و گفتار و نوشته های دیگران نه تنها جای کمترین اعتراض وایرادی نمیتواند باشد، بلکه چنین رَوَندی درپویایی هرجامعه برای دستیابی به پیشرفت وتعالی واستقراردموکراسی ازضروری ترین نیازهاست، از اینرو بحث برسراین نیست که دکترمصدق، نسبت به رضاشاه مخالفت ها و انتقاد هایی داشته است، بلکه بحث برسر این است که انتقاد یا مخالفت، اصولی ومستدل ومنطقی وبدورازشائبه وتناقض گویی وپریشان گویی باشد، متأسّفانه گفتار ونوشتار دکتر مصدق، درباره راه آهن سرتاسری شمال به جنوب، ازچنین انتقادویامخالفت سازنده ای، خالی است.

با توجّه به اینکه کلنگ ساختمان راه آهن سرتاسری شمال به جنوب در مهر ماه ۱۳۰۷ برزمین زده شد، کاراحداث راه آهن درایران بنابر توصیه دکترمصدق با احتساب ۵۰ سال، میبایست درسال ۱۳۵۷ آغاز میشد، که درچنین صورتی صرف نظر از افزایش بهای مصالح و لوازم و دستمزد ونرخ بسیاربالای قراردادها بخاطرتورّم غیر مُتعارف در سالهای سازندگی وعمرانی، که با شرایط سال ۱۳۰۷ تفاوت ماهُوی داشت، و رویداد شورش (انقلاب) اسلامی درایران وسپس ۸ سال جنگ ایران وعراق وچندسالی دیگربازسازی وترمیم خرابیها وویرانیها ورفع سایر مشکلات ناشی ازجنگ، رمق مالی ازبرای انجام چنان کارشگرف و پرهزینه نبود.

از یاد نبریم که پس ازپایان یافتن جنگ عراق با ایران، رویداد دو بار جنگ آمریکاومتّحدانش با عراق ویادشمنی بین دو سران حزب بعث حاکم درعراق وسوریه وسالها قطع روابط سیاسی واقتصادی بین آن دو کشورویا چندبار جنگ بین هند و پاکستان نیزازجمله عواملی بود که میتوانست موانعی برسرراه ارتباطی خط آهن غرب به شرق قرار گیرد.

گفتنی است که دولت ایران تا تیرماه سال ۱۳۰۸ دولت نوپای عراق را که از تجزیه امپراتوری عثمانی پس ازجنگ جهانی نخست با

---

[۳۴۶] - **خاطرات سلیمان بهبودی. ۳۸۱**

نقشه واهداف سیاسی دولت انگلستان شکل گرفته وسالها تحت سرپرستی وقیمومیّت آن دولت بوده است، به رسمیّت نشناخته وروابط دیپلماتیک برقرارنکرده بود، که با توجه به تاریخ تقدیم لایحه برپایی راه آهن به مجلس شورای ملی (در سال ۱۳۰۵) وباشتاب والتهابی که رضا شاه درساختن این راه از خود نشان میداد ونیازمبرم کشور به بندر آزاد، وسایرمشکلات وموانعی که به آنهااشاره شده است، احداث راه آهن سرتاسری ضروری بود، وتصمیم رضاشاه ومشاورانش دراین باره ستودنی است.

از آنجا که بارها دیده شده است روابط گرم دوکشوردوست وهم پیمان بایک چرخش سیاسی که دریکی ازآن دوکشورروی داده است (از قبیل تغییر زمامداران یا کودتا و یا رویداد انقلاب) دچار گسیختگی و گاه دشمنی وحتّی درگیری نظامی شده است، احداث راه آهن سرتاسری بخاطر رهانیدن کشورما از این گرفتاریها و دردسرها با توجّه به تجربه تلخ مسدودشدن راه ترانزیت از سوی روسیه شوروی ونیازایران در مرحله نخست به بندرآزاد، کاری درست وبه قاعده بود.

ضمناً نباید از نظردورداشت که درزمان احداث راه آهن سرتاسری شمال به جنوب، اروپاهمه دنیا نبود، تا کشورما بابرپایی راه آهن غرب به شرق، برای مبادلات بازرگانی تنهابه اروپامُتکی باشد، ایران برای حفظ استقلال خود و دورازهرگونه دغدغه ازسوی همسایگان، باید به دریای آزاد راه میداشت. همانگونه که پیش ازاین نیز اشاره شد، مگرراه آهن کشورهایی چون ژاپن ـ استرالیا ـ ویا آمریکا و کانادا و هندوستان و... به راه آهن اروپا متصل بود و یا هست و یا مگر طرفهای تجاری مافقط چندکشوراروپایی بوده ومیباشند؟

نشریّه مورنینگ پست در ۲۱ مارس ۱۹۳۴ (یکم فروردین ۱۳۱۳) در رابطه با راه آهن سرتاسری ایران نوشت: «...علاوه براین، خط مذکور با زرخیزترین ناحیه ایران یعنی استانهای گیلان ومازندران اتّصال مییابدواگرراه آهن از غرب به شرق کشیده میشد بواسطه عبور از صحراهای پهناورواشکال یافتن آب وتدار کات، مبالغ هنگفتی برهزینه آن افزوده میشد، شایدازنظر دادوستد بین المللی چنین راهی بهتر بود ولی بطوریقین برای ایران مورد استفاده مهمی قرار نمیگرفت». [۳۴۷]

سیروس غنی، مینویسد: «...ملاحظات سیاسی ونظامی بیش از همه، ذهن رضاشاه را مشغول داشته بود، بایدازهرگونه خط شمال به جنوب وشرق به غرب اجتناب کرد، خط آهن درضمن باید ازمرزهای هند وعراق وجمهوریهای آسیای میانه ونیزازشبکه راه آهن بریتانیا درعراق وهند فاصله بگیرد وهمچنین تصمیم گرفته شد که به استثنای

---

[۳۴۷] - رستاخیزایران. ۶۵۹

پایتخت به هیچ شهر بزرگ نرود وبیشترازمناطق ایلات عمده چادرنشین بگذرد که تسلّط برآنها برای حکومت مرکزی اهمیّت شایانی دارد. خط آهن ایران به هرحال طرحی صرفاً برای حمل ونقل وارتباط نبودتا فقط برمبنای اقتصادی توجیه شود، نوعی ابراز استقلال نیز بود، وسیله اعاده اعتماد از دست رفته ملت بود، راه آهن سرتاسری ایران پایدارترین یادگار سیاست صنعتی رضاشاه است ودرزمان خودیکی ازشگفت انگیزترین نمونه های راه آهن سازی درجهان بود». [۳۴۸]

در مورد برپایی سرویسهای تعمیروسایل باربری در سراسر کشور از سوی دولت که دکتر مصدق به آن اشاره کرده بود، اگرچه حتا پیش ازآغاز ساختمان راه آهن ، ساخت جاده هایی بر اساس استانداد جهانی که شرح آن خواهد آمد، اما باید درنظرداشت که باتوجه به شرایط جغرافیایی کشور پهناور ایران وجمعیّت کم آن درآن ایام که برپایه سرشماری سال ۱۳۱۹ پانزده میلیون واندی ویقیناً درزمان آغاز بکار ساختمان راه آهن بسیار کمترازاین شمار بوده است، ونیازبه احداث جایگاهای فروش بنزین وسایر موادنفتی درطول جاده ها و تهیّه و راه اندازی کامیونهای ویژه حمل بنزین وسایرموادنفتی وتأمین کادر رانندگی و پایگاه های سرویس کامیونهاوتعلیم افرادبه منظورتعمیر انواع وسایل نقلیّه ودردسترس نهادن لوازم یدکی انواع وسایل باربری درتعمیرگاه های سراسرکشور، کارچندان ساده وعملی وکم هزینه برای دولت نبود و این کار میبایست به مروروهمگام باپیشرفت کشوردرکارعمران و آبادانی ودردسترس بودن سایرتسهیلات، ازسوی بخشهای خصوصی و افرادی کارآموخته درسراسرکشورانجام میشد، که به مرورانجام شد، وانگهی به تجربه رسیده است که اصولاً دخالت دولت دراین قبیل کارها به صرفه وصلاح نبوده ونیست.

گفتنی است که تاپیش تا سال ۱۳۱۲ (۱۹۳۳م = ۲٤۷۲) شرکت نفت ایران وانگلیس هیچ اقدامی جهت تأسیس جایگاه های فروش نفت و بنزین، جز در محدوده ای ازجنوب کشوربعمل نیاورده بود. یکی ازمواد قرارداد سال ۱۳۱۲ (۲٤۷۲) وادار کردن شرکت نامبرده به

[۳۴۸] - برآمدن رضاخان و... ۴۱۸ - ۴۱۹

تأسیس جایگاه هایی در گستره کشوربرای فروش بنزین ونفت وگازوئیل بود، وایران تا این تاریخ جایگاهی ویژه برای تأمین سوخت وسایل نقلیّه در هیچیک ازنقاط کشور نداشت که پیش ازاین بگونه ای مشروح به مشکلات ورفع آن با قرارداد ۱۳۱۲ اشاره شده است.

بسیاری ازمسایل تاآنجا که به صورت تئوری بیان میشود، بنظر بسیار ساده وعملی مینماید، اما زمانیکه خواسته شود از قوه بفعل درآیند آنگاه مشکلات کارآشکارمیگردد، بویژه در کشورما درآن سالهای بُحرانی و بی خبری!

مصطفی فاتح، مینویسد: «...درآن ایام وضع پخش مواد نفتی چنان بود که فقط درخوزستان وبنادرجنوب نفت وبنزین ایران بفروش میرسید ودرتهران واصفهان وهمدان وقزوین وکرمانشاه مقدارکمی بنزین مظروف فروخته میشد که آنراهم از راه عراق [بخاطر نبودن جاده از طریق لرستان به آبادان] به شهرهای مرکزی وغربی ایران حمل میکردند... ولی مقدارعمده فروش نفت وبنزینی که درآن زمان در سراسر ایران فروخته میشدازروسیه واردمیگشت وچون وسایل لازم در دسترس نبوداستفاده ازنفت سوخت وگازاویل وسایر موادنفتی هم به آسانی مقدورنبود». [۳۴۹]

[[بهترین جایگاه برای دیدن این زیبایی از پل ورسک و سه خط طلا، جاده فیروزکوه به حساب میآید. باید ماشین خود را در جای مناسب پارک کرده و نظاره گر زیبایی و عظمت این اثر زیبا شوید. شاهکار ساخت راه آهن با دست خالی با بیل و کلنگ تنها از رضا شاه بر میآمد.ـــــکتاب را بچرخانید.. ویراستار]]

---

[۳۴۹] - **۵۰ سال نفت ایران. ۴۱۷**

87. Kort over den trans-iranske jernbanes linieføring mellem Abassabad og Gadukstunnelen på nordlinien. Højdeforskellen mellem de to punkter er 600 meter. Ad landevejen er afstanden fra Abassabad til Gaduk kun 10 km, men da et lokomotiv ikke kan klare samme stigning som et automobil, er jernbanens længde ikke mindre end 25 km.

ژنرال سرپرسی سایکس، آنجا که از جاده های ایران پیش از اقدام رضاشاه برای جاده سازی اشاره میکند مینویسد: «...ولی بطور کلی وسایط موتوری درایران فقط برای مسافرت مردم وحمل پُست و بارهای سنگین وزنِ بهادار وگران میتواندبکاررود، اغلب جاده ها برای حمل ونقل سنگین مناسب نیست یا اگرهم باشد زود خراب میشود، بعلاوه مقدار بنزین وسوخت لازم که برای این منظوربایستی به داخل کشور حمل و در آنجا ذخیره شود، این نقشه را مُعوّق خواهد ساخت ومانع از بهره دادن این طرح میشود، محاسبه ساده ای ازوزن بنزین مصرفی در هر میل راه پیمایی برای [اثبات] این مدّعا کافی است، اِشکال تعمیرکه

رقم بزرگی خواهد بود وتهیّه رانندگان نیزازموانع بزرگ این امراست...». [۳۵۰]

دکترمصدق، پیشنهادجالبی را به دولت برای خرید کامیونهایی که بابُخارآب کارمیکرده به مجلس ارائه داد، اما آیا از چنین کامیونهایی در کشوری یا کشورهایی استفاده میشده است وبرای اینکه درمخازن ویژه آن کامیونها آب به بخارتبدیل شود، سوخت آن چگونه سوختی و تهیّه آن چگونه میسّرمیبود؟ ایکاش نامبرده باتحقیقات بیشتر، بگونه ای روشن تربه طرح موضوع وراهنمایی میپرداخت!

جای یاد آوری است که ایشان باهمه مزیّت هایی که ازبرای ساختن راه های شوسه نسبت به راه آهن دردورهٔ های پنجم وششم مجلس بر میشمُرد، زمانیکه جاده اسفالته خرمشهر ـ تهران ـ بندرپهلوی در عهد محمدرضاشاه دردست ساختمان بود، درکتاب خاطراتش ضمن تکرار مطالبی که درمجلس دوره پنجم ازبابت بیمورد بودن ساختمان راه آهن سرتاسری بیا ن کرده بود، مینویسد: «...کمااینکه این راه اسفالته خرمشهرـ بندرپهلوی که ۱۱۰۰ کیلومترطول آن است وسازمان برنامه آنرا میسازد درحکم این راه سرتاسری است [منظورراه آهن سرتاسری است، راهی که ساخت آنرا خیانت میشمُرد] قراردارد، بلکه هم بدتراست»! [۳۵۱]

بسیاری ازانسانها دربرابر آنچه که میشنوند ویا میخوانند به دنبال تحقیق وبررسی درستی یا نادرستی نوشتارها وگفتارهانمیروند، بویژه اگرنویسنده ویاگوینده ازنام وشهرتی برخوردار باشد، نوشته ها وگفته های اورا یک واقعیّت وبدورازهرگونه اشتباه وشائبه پنداشته وبه ذهن خودمیسپارند وبابازگوکردن مکرّرآن دررسانه ها ویا درجلسات خصوصی ویا همگانی، آنرا به صورت یک سندمسلّم وغیرقابل انکار در اذهان مینشانند، وآن نوشته ها وگفته هابه تدریج دراذهان عمومی جا میافتد، شاهداین مدّعاهمین گفته ها و نوشته های ضدّ ونقیض دکتر مصدق، است که به آنها اشاره کرده ایم، واین چنین بود وهست که بسیاری ازنویسندگان وتاریخ نگاران ازگفته ها ونوشته های آن زنده یاد پس از شهریور ۱۳۲۰ سود جسته وهدف ازبرپایی راه آهن سرتاسری رایک کوشش سیاسی وسوق الجّیشی وبنا به خواسته و دستور بریتانیا تبلیغ کرده ومیکنند که دراین راه خوشه چینی های مؤثر حزب کمونیست توده ایران در اشاعهٔ اینگونه آشفته گویی ها نسبت به تاریخ میهن ما را نباید نادیده گرفت.

سالها بعد، دکتر مصدق، در پاسخ به برخی مطالب که محمد رضا شاه درکتاب «مأموریّت برای وطنم» برعلیه وی نگاشته بود، در کتاب خاطراتش چنین پاسخ میدهد: «... و اما درخصوص راه آهن مدت

---

[۳۵۰] - تارخ ایران، دفتر دوم. ۸۰۷ـ ۸۰۸

[۳۵۱] - خاطرات وتألمات. ۳۵۰

سه سال یعنی از ۱۳۰۴ تا ۱۳۰۶ هروقت راجع به این راه درمجلس صحبت میشد و یا لایحه ای جزِء دستورقرارمیگرفت، من با آن مخالفت کرده ام، چونکه خط خرّمشهر ـ بندرشاه خطی است کاملاً سوق الجیشی...».

سپس در تفسیر واژه سوق الجیشی، درزیرنویس همان صفحه از کتابش چنین نوشته: «سوق الجیشی ازاین جهت که ازاین خط بسیار کم عبور میشود واحتیاج به باربری هم کم است وراه آهنی که ازهرحیث مورد احتیاج نباشد سودی نداردکه دولت ازآن استفاده کند». [۳۵۲]

دکتر مصدق، کسی نبود که معنی درست و واقعی واژه «سوق الجیشی» را ندانسته باشد ونداند که ازاین واژه چه برداشتی خواهد شد، شاید در سالهای پایانی عمر خواسته بود آنچه را که ازاین واژه بمعنای واقعی آن برداشت شده ودرذهن ها نقش بسته بود، پاک کندویا خود احساس کرده بودکه درمخالفت، از واژه مناسبی بهره نگرفته است، وگرنه چنین تفسیری ازاین واژه که کمترین ربط وهمخوانی با معنای درست آن ندارد، چه لزومی داشت؟

به هر تقدیر بکارگیری این واژه ازسوی دکترمصدق که آنرا با کار سیاسی دررابطه باراه آهن نیزدرآمیخته بود، تیری بودکه ازکمان رها شده بودومخالفان ومنتقدان متناسب باذهن خودومکتبی که به آن وابسته بوده وهستند، آنچه را که میخواسته اند ومیخواهند، از این دو واژه (سوق الجیشی وسیاسی) درپیوندبا برپایی راه آهن سرتاسری شمال به جنوب، برعلیه رضا شاه، تبلیغ کردند ومیکنند.

دکتر محمد مصدق، درجای دیگر کتابش مینویسد: «...بفرمایید از بندر شاه چه مال التجاره ای برای شرق و یا از خرمشهر چه مال التجاره ای برای اتحاد جماهیرشوروی حمل میشودکه از آن بتوانند استفاده کنند؟». [۳۵۳]

اگربنابه توصیه ایشان، ایران تا ۵۰ سال دیگرنیازی به راه آهن نداشت و یا اگرقراربودداشته باشد، میبایست ازغرب به شرق میبود، آنگاه از ایران چگونه میتوانستند مال التجاره ای را جز از راه شوسه و یا هوایی به روسیه شوروی صادر و یا ازآن کشورواردکنند، ویا اگر از خرمشهرنمیتوان ازطریق راه آهن سرتاسری شمال به جنوب، مال التجاره ای رابه روسیه حمل کرد، چگونه است که دردورهٔ چهاردهم مجلس، این خط ازسوی ایشان سیاسی وسوق الجیشی خوانده شده بوده است!؟ این گسیختگی افکار ازسوی ایشان ودیگرمخالفان ومنتقدان، روشنگر چه مسأله ای جز ابرازمخالفت صِرف بارضاشاه میتواند باشد، که حتا کارهای بایسته وشایسته اش راهم به زیر پرسش برده ومیبرند!؟

---

[۳۵۲] - دکترمصدق ونطق های تاریخی او. ۱۴۲ـ ۱۴۳

[۳۵۳] - خاطرات وتألمات. ۳۴۹ـ ۳۵۰

گویی هنوز (سال ۱۳۴۲ زمان نگارش کتابش) ازبسته بودن راه ترانزیت ایران به روسیه در سال ۱۳۰۵ آگاه نشده بود!

همانگونه که ایرانیان طی سالها، صادرات وواردات خودرا با روسیه ازطریق زمینی ویادریایی انجام میداده اند، اگرمشکل مسدودشدن راه ترانزیت ازسوی روسیه درمیان نمیبود، همچنان ازهمین راه ها استفاده میشده است ، ضمناً همانگونه که پیش ازاین اشاره شد، برنامه ساختمان راه آهن درایران، تنها منحصربه راه آهن سرتاسری مزبور نبود، بلکه از سال ۱۳۱۸ به محض به پایان رسیدن خط آهن سرتاسری، اقداماتی درجهت توسعه شبکه راه آهن نیزصورت گرفته بود، که ازجملهٔ اتصال راه آهن سرتاسری شمال به جنوب، به تبریز و جلفا (مرز روسیه) بود که اگرایران درشهریور ۱۳۲۰ به اشغال نظامی روسیه وانگلیس در نیامده بود، طی چندسال شبکه راه آهن ایران تکمیل وبهره برداری میشد واین شبکه سازی کارمحرمانه ای نبود که ازدید دکتر مصدق و دیگران پنهان مانده باشد.

شگفتا که دکتر مصدق، با اینکه از اقداماتیکه پیش از شهریور ۱۳۲۰ نسبت به احداث شبکه راه آهن وتوسعـهٔ آن به شرحی که گذشت، صورت گرفته بود وازاین حیث دغدغه خاطر ایشان در امر داد و ستد کالاباروسیه مرتفع میگردید، چه پیش از شهریورکذا وچه پس از آن کمترین اشاره ای به مصداق «عیبِ مِی جمله چو گفتی، هنرش نیز بگو»، نکرد، همچنین زمانی صحبت از مبادلات بازرگانی باروسیه میکردکه آن کشورمرزهای خودرابه روی ایران بسته بودودرنتیجه بسیاری از بازرگانان وکشاورزان ایرانی به ویژه درسراسراستانهای شمالی کشوربه بحران مالی وورشکستگی دچارشده بودند، که همین امر یکی از علل وانگیزه رضاشاه دربرپایی راه آهن سرتاسری شمال به جنوب به منظوردستیابی به دریای آزاد بود.

اما اینکه گفته ویا نوشته شده ومیشودکه رضاشاه بدستور و خواست دولت بریتانیا اقدام به برپایی خط آهن سرتاسری کرده است، تا در جنگ جهانی دیگری که درآینده ای نامعلوم به وقوع میپیوست، بتواند از این راه جهت کمک به روسیه شوروی، مُهمّات ولوازم موردنیاز آن دولت درجنگ با آلمان نازی را به آن دولت برساند، گفته ویا نوشته ای بسیار سُست وبدور از منطق، وبی بنیاد است.

بدون تردید اینچنین نظری و یا باوری پس از شهریور ۱۳۲۰ و پس از تجاوزنیروهای نظامی شوروی وانگلستان به خاک ایران و بهره برداری ازراه آهن سرتاسری ابداع وابراز شده است، وگرنه چه کسی میتوانست از سالهای دورچنین رویدادی یعنی جنگ بین آلمان از پای درآمده درجنگ جهانی نخست با روسیه شوروی را، پیش بینی کند که حتی به وهم وخیال کسی ازجمله سیاست مداران باتجربه وکهنه کار نیز نمیگنجید، فراموش نکنیم که لایحه احداث راه آهن دراسفند ماه

۱۳۰۵ به مجلس ارائه وجنگ بین آلمان و روسیه در تیرماه ۱۳۲۰ آغاز گردید، بنابراین چنان تفسیر یا برداشتی باتوجّه به فاصله زمانهای یاد شده ازنظر هرانسان باندک منطق وخردی، گفته ونوشته مُهملی بیش نیست.

سازندگان چنین مطلبی پوچ وبی محتوا، تعمّداً شرایط سیاسی آن روزگاران را به یاد نمیآورند و یا براستی ناآگاهند، اسناد ومدارک رویدادهای آن ایام به روشنی گواه است که دولت انگلستان پس از برقراری رژیم کمونیستی درروسیه چندسالی نه تنها آن رژیم را به رسمیّت نشناخته بود، بلکه با اعزام نیروی نظامی به خاک آن کشور، از مخالفان دولت تازه برسرکارآمده درروسیه، سهل است که ازاستقلال طلبان قفقاز نیز پشتیبانی به عمل آورده وتامدّتی نیروی نظامی آن دولت در قفقاز مستقربود.

از یاد نبریم که دولت اتحادجماهیرشوروی درطول ایامی که آلمان نازی درحال جنگ با انگلستان بود، با آن دولت هم پیمان شد، تآ آنجا که به شراکت هم و در یک زمان به کشورلهستان حمله بردند و آن سرزمین به دوقطعه بین آن دوکشورتقسیم شدودولت کمونیستی شوروی با دریافت چراغ سبز ازسوی آلمان نازی، سرزمینهای لیتونی ـ استونی ـ لیتوانی وفنلاند را به تصرف خوددرآورد، سهل است با ارسال موادنفتی و خواربار به آلمان، به آن دولتِ درحال جنگ بافرانسه وانگلستان یاری میرسانیده است واگر دولت آلمان به خاطر محاسبه نادرست به روسیه حمله نمیبُرد، دانسته نیست آنگاه تعبیر وتفسیراین دسته ازتوجیه گران در باره روابط رضاشاه ودولت بریتانیادررابطه با احداث راه آهن سرتاسری چگونه میبود؟

چرچیل، درباره کمک روسیه به آلمان مینویسد: «...روسیه شوروی درنتیجه پیمانی که با آلمان نازی منعقدکرده بود، متّحدهیتلرشده بود و با ارسال مواد اولیّه بـه آلـــمان کـمک مؤثّری به هیتلر میکرد...». [۳۵٤]

اگر رضاشاه، تابع دستورات دولت بریتانیابود، آن دولت چه نیازی به تحمّل هزینه سنگین لشکرکشی به ایران را آنهم درآن شرایط سخت و بُحران مالی که درجنگ با آلمان متحمّل وسبب شده بود ازدولت آمریکا زیر نام «وام واجاره» کمک مالی دریافت کند داشت که سالها به خاطر این بدهی کلان و واریزآن زیرفشار بوده است؟ بایک دستور، همانگونه که به زعم مخالفان، رضاشاه را وادار به ساختن راه آهن مزبورباتحمل هزینه سنگین کرده بود ازاومیخواست تادرلباس یک کشورمتفق راه را برای ارسال مُهمّات ولوازم موردنیاز روسیه شوروی باز کند، تابانظارت عدّه معدودی از کارشناسان امنیتی و ترابری خود

---

[۳۵٤] - **خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتردوم. ۱۲۷**

ونیروی نظامی ایران، ضمن اخراج تمامی آلمانیها ازایران، کمکهای ضروری به کشور شوراها ارسال شود، وبه این ترتیب، هم عامل وفاداروگوش به فرمانش همچنان بر سرکار میبود وهم خود متحمل هزینه لشکر کشی نمیشد وهم ازاین کار پای روسیه را به ایران باز نمیکرد که چندسالی بعدعوامل ایرانی اش موی دماغش درصنعت نفت وراه اندازی اعتصابات دامنه دار و گاه خونبار کارگری به رهبری حزب کمونیست توده درآن صنعت شوند، که شدند.

آنان که برپایی راه آهن سرتاسری ایران رابنابه خواست و دستور دولت بریتانیا قلمدادمیکنند، به گونه ای اعجاب انگیز ازبرای زمامداران آن کشورقدرت پیش بینی وهوش وذکاوتی فوق العاده قایل اند، که اگراینچنین بوده باشد، چگونه بوده است که ازبه قدرت رسیدن عقل باخته ای بنام آدولف هیتلر، که جهانی را از سرجنون به خاک و خون کشید، باآنهمه سخنرانیهای نژادپرستانه وجنگ طلبانه اش وبا نگارش کتابی زیر نام «نبرد من» که پیش ازرسیدن به قدرت وزمامداری ابراز میکرده است، غافل مانده بودند؟ رویدادهایی که دربرابرنوک بینی شان درخاک آلمان ودرسالهای پایانی دهه دوم ونیمه نخست دهه سوم سده بیستم صورت میگرفت وروزبه روزبرگسترش دامنه زیاده خواهی ها وجنگ طلبی ها وشعارهای تند نژادپرستانه اش افزوده میشد، سهل است که پس ازرسیدن به مقام صدارت با اعلام سربازگیری برای برپایی نیروی نظامی در سال ۱۹۳۵ وسپس اشغال منطقه راین، در سال ۱۹۳۶ وتصرف ناحیه سودت، درهمان سال که برخلاف نص صریح قرارداد صلح با متفقین پس ازشکست درسال ۱۹۱۸ (پایان جنگ جهانی نخست) انجام داده بود، پی به نیّت واهداف سیه دلانه هیتلرنبرده بودند، حال آنکه با استناد به قراردادصلح پاریس میتوانستند درشرایط آنروزهای آلمان، هیتلررا درهمان گام نخست برسرجایش بنشانند، ماجرا جویی را که با گفتار ورفتارش به روشنی نشان میدادکه به دنبال برپایی فتنه بزرگی است تابسیاری ازمردم بیگناه را به خاک وخون بکشاند و در بدری وویرانیهای عظیمی راموجب شودکه حتی دولت ومردم انگلستان از آن برکنارنماندند.

با آن چنان اوضاعی که درآلمان نازی روی میداد، زمامداران مستقر در داونینگ استریت، همچنان درخواب غفلت وعدم درک درست از آنچه که به روشنی در نزدیکی خاک کشورشان میگذشت، بسر میبردند وچشم شان برضرورت یک اقدام پیش گیرانه بسته بود، طُرفه اینکه تامدتی به تجاوزات هیتلربه کشورهای پیرامونش به دیده اغماض مینگریستند، تاجاییکه اتریش در سال ۱۹۳۸ و چکسلواکی در سال ۱۹۳۹ بجهت عدم درک وپیش بینی عاقبتِ زیاده خواهی های هیتلر، از سوی زمامداران کورذهن بریتانیا، ضمیمه خاک آلمان شد وزمانی از خواب غفلت بیدارشدندکه آلمان با حمله نظامی مشترک باروسیه شوروی، نیمی ازخاک لهستان راهم به کام خود کشیدبود وآنگاه ناگزیر

جنگی را باآلمان نازی آغاز کردندکه به فاصله کمترازچهل روز، فرانسه و بلژیک وهلند نیز زیر چکمه های سربازان ارتش نازی لگدمال وقوای بریتانیای کبیر در بندر «دونکرک» در شمال فرانسه، با وضع اسفبار و حقارت باری، بادادن تلفات بسیاربه دریا ریخته شدوبالاخره جنگی براه افتادکه کشته شدن وآوارگی میلیونها انسانها و ویرانیها و نابسامانیهای بسیاردربرداشت ودولت ومردم انگلستان نیزازآن برکنار نماندند وسالهادرپی ترمیم خرابیها وواریز بدهی های سنگین وکمرشکن بودند، ودولت انگلیس ازمقام ابرقدرتی که بویژه پس از جنگ جهانی نخست کسب کرده بود، به قدرتی درجه دوم سقوط کرد.

سر وینستون چرچیل، سیاستمدار مشهورانگلستان ونخست وزیر آن کشوردرزمان جنگ جهانی دوم، که به مغزمتفکّروسیاستمداری لایق ومبرّزمعروف است، درکتاب خاطراتش زیرنام «جنگ جهانی دوم» مینویسد: «...مانمیتوانیم اکنون شرح بدهیم که اگردودولت مقتدرآلمان و روسیه بامیلیونها سربازخود برای تقسیم بالکان - ترکیه - ایران و خاورمیانه بالاخره هند، اتحاد نظامی منعقدمیکردند، چه حوادثی روی میداد... چه کسی میتوانست حوادث آینده راپیش بینی کند، البته اگر ما از مطالبی که دراین فصل ذکری ازآنها بمیان آمد، مطلع بودیم، احساس راحتی فوق العاده میکردیم، فکرماهمیشه متوجه احتمال اتحادبین آلمان شوروی وژاپن علیه ما بود ونگـــرانی عجیبی برای ما ایجاد نموده بود». [۳۵۵]

ویلیام شایرر [۳۵۶] در کتاب «ظهوروسقوط رایش سوم» در پیرامون الحاق اتریش به خاک آلمان در سال ۱۹۳۸ نوشت: «...انگلیس چه کرد، دراین لحظه خطیر بریتانیای کبیر و فرانسه وجامعه ملل برای جلوگیری از تجاوزآلمان به یک کشورصلح جوی همسایه چه روشی اتّخاد کرده بودند؟ هیچ! اندکی بعد، دودموکراسی بزرگ غربی [انگلستان و فرانسه] وجامعه ملل فرصت بهتری برای متوقّف کردن هیتلر داشتند، از این کار خودداری کردند... روز ۱۷ مارس [۱۹۳۸] دولت شوروی پیشنهاد کرد که همه دولتهای عضوجامعه ملل وغیر آن، کنفرانسی تشکیل بدهندومسایل رابررسی کنند تادرآینده آلمان دست به تجاوزوتعدّی نزند، چمبرلن [نخست وزیر وقت انگلستان] برهرکنفرانسی ازاین گونه، با بی اعتنایی مینگریست، و در ۲۴ مارس [۱۹۳۸] در مجلس عوام آشکارا آنرارد کرد...او [منظور هیتلر است] اکنون میدانست که وقتی به قربانی آتی خودحمله بَرَد،

---

[۳۵۵] - خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتریکم و دوم. ۲۳۹- ۲۴۰ -۲۴۳

[۳۵۶] - ویلیلم شایررمورخ وروزنامه نگاری که درنخستین نیمه دوران زودگذررایش سوم درآلمان زندگی وکار میکرده است ومستقیماًناظرعملیات هیتلربرای تحکیم موقعیت خودوبسط نفوذدیکتاتوری اش بوده است، بنابرآنچه که درمقدّمه کتابش آورده است، توانسته بودپس ازپایان جنگ به محرمانه ترین اسناددولت وتمام شعبات آن ازجمله وزارت خارجه، ارتش نیروی دریایی، حزب ناسیونال سوسیالیست وپلیس مخفی هانریش هیملر، دست یابد، او همچنین مینویسد که: به گمان من هرگزپیش ازآن چنین گنجینه ای بدست مورّخان نیفتاده بود.

انگلیس بازدست روی دست خواهد گذاشت... دولت روسیه روزِ پس ازاشغال چکسلواکی ازطرف نازیها، در ۱۵ مارس ۱۹۳۹ پیشنهاد کرد که کنفرانسی از شش دولت برای بحث درباره جلوگیری ازتجاوزبیشترآلمان تشکیل شودوچمبرلین آن رابه عنوان «نارس بودن» ردکرد، این قضیّه در ۱۸ مارس اتفاق افتاد... لرد هالیفاکس [وزیرامورخارجه وقت انگلستان] درتوضیحی که روز ۱۹ مارس به ایوان مایسکی (ivan maisky)، سفیرشوروی درلندن درباره ردشدن پیشنهادشوروی برای تشکیل کنفرانس داد، آنرا "غیرقابل قبول" اعلام کرد... این جواب ناهموار، روسهارا درمذاکرات بعدی با انگلیسی ها وفرانسوی ها تُرشرو ساخت و مایسکی بعداً به روبرت بوتبی (Robert Boothby) یکی ازاعضای محافظه کارپارلمان گفت: رد کردن پیشنهادروسیه یک ضربه خرد کننده ای دیگر به سیاست امنیت جمعی بود». [۳۵۷]

چرچیل، درکتابش پس از شرح مشکلات وتنگناهایی که پس از سقوط فرانسه گریبانگیر دولت انگلستان شده بود، مینویسد: «...آیا در این شرایط مردم جهان حق نداشتند که تصوّر کنند ناقوس مرگ انگلیس نواخته شده...». [۳۵۸]

باچنین بی خیالی وعدم دوراندیشی که ازسوی زمامداران انگلستان نسبت به وقایعی که درآلمان درسالهای پیش ازآغازجنگ جهانی دوم میگذشت وردپیشنهاد دولت روسیه شوروی برای تشکیل اتحادیه ای بر علیه آلمان نازی که میتوانست مانع اززیاده خواهی هیتلر و جنگ ویرانگرجهانی دوم شود، آیا جایی برای پذیرفتن اظهارات آنان که رضا شاه را به تبانی بابریتانیا برای ساختن راه آهن سرتاسری به منظور رساندن مهمات ولوازم مورد نیاز روسیه درجنگ با آلمان، آنهم جنگی که پانزده سال بعد روی میداد، مُتهم میکنند، باقی میماند!؟ براستی که به دیوانگی ماند این داوری!

مخالفت وبی اعتنایی آن دولت نسبت به پیشنهادروسیه شوروی، سبب گردیدکه دولت آلمان ازبی خیالی زمامداران انگلیس برای انصراف دولت شوروی ازپی گیری تشکیل چنان اتحادیه ای با چند دولت اروپایی

از جمله فرانسه وانگلستان، سودجویی کرده دست دوستی به سوی روسیه درازکند. دولت انگلستان با این تدبیر نابخردانه نه تنها روسیه را به دامان آلمان نازی انداخت بلکه موجب گردید که دوستی آلمان وشوروی، منجربه حمله مشترک این دودولت به لهستان گردد، حمله ایکه سبب شعله ورشدن جنگ جهانی دوم شد، واعلان جنگ دولتین فرانسه وانگلیس به آلمان دراعتراض به تجاوز آن دولت به خاک

---

[۳۵۷] - ظهور وسقوط رایش سوم. ۳۸۰- ۳۸۳- ۳۹۱- ۵۲۰

[۳۵۸] - خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتر یکم . ۲۳۵

لهستان ، ضمناً نوعی اعلان جنگ اعلام نشده وتلویحی به دولت شوروی نیز بود.

ویلیام شایرر، درجای دیگر کتابش نوشته است: «...استالین [دبیرکل حزب کمونیست و رهبرروسیه شوروی] دردیداری با فُن ریبن تروپ [وزیرامورخارجه وقت آلمان نازی] گفته بود اگر انگلستان بر جهان تسلّط یافته است به سبب حماقت سایرکشورها است که فریب تهدیدهای توخالی آنها را خورده اند... و درجای دیگر کتابش مینویسد: «...هیچیک ازسیاستمداران وحتی دیکتاتورها نمیتوانند مسیر وقایع را تا انجام کار پیشبینی کنند، همانگونه که چــرچیل استدلال کرده است...». [۳۵۹]

اتحادِ روسیه شوروی با آلمان نازی ، حمله ناگهانی ارتش آلمان به خاک روسیه، علیرغم پیمان عدم تعرّض به خاک یکدیگر، تساهل و مماشات دولتهای انگلیس وفرانسه دوکشورفاتح درجنگ جهانی نخست در برابر زیاده خواهی های هیتلرپیشوای آلمان نازی، همه وهمه به روشنی حکایتگرعجز انسانها درپیش بینی نسبت به بروزوقایع وسیر رویدادهای آینده است.

سالهاست که بسیاری ازمردم میهن ماندانسته به سود زمامداران بریتانیایی تبلیغ میکنند و بخاطر پیروزیها وامتیازاتی که آن کشور با تزویر و فریبکاری ازطریق مُشتی زمامداربی مایه ورشوه خواروفارغ از درد و مهر وطن، درکشورماوبسیاری دیگرازکشورهای عقب مانده طی سالهابدست آورده بود، برای زمامداران آن کشور، شأن ومرتبتی والا و فرا انسانی درسیاستمداری وذکاوت قایل شده وگمان برده ومیبرند که آنان ازمزایای عقل کل برخوردارند، تا آنجاکه به سبب تکرار در نوشته ها و گفته ها، جمله معروف «این کار، زیرسر انگلیسی ها است» ورد زبان بسیاری ازایرانیان شده است که زیان روانی وحیثیّتی آن بر اهل نظر پوشیده نیست، تا آنجا که سبب خلق نمایشنامه طنزی با عنوان «دایی جان ناپلئون» شد، که به قلم ایرج پزشکزاد، دیپلمات ونویسنده مشهورمیهن ما درنهایت ظرافت ونکته سنجی وتوانایی به رشته نگارش در آمده ومصداق بارزی است از باور نادرست پاره ای ازمردم میهن ما. کافی است نگاهی کوتاه به خساراتیکه تنها طی دوهفته درابتدای آغاز جنگ فقط به نیروی هوایی انگلستان وارد شده بود، داشته باشیم، تا به میزان هوش وذکاوت زمامداران انگلستان بهتر پی بُرده باشیم.

ویلیام شایرر، با دستیابی وبهره گیری ازاسنادومدارک سرّی آلمان پس ازشکست آن دولت در جنگ جهانی دوم، مینویسد: «... در دو هفته، میان ۲۳ اوت و ۶ سپتامبر [۱۹۴۰] ۴۶۶ جنگنده انگلیسی منهدم شد یا به سختی آسیب دید... بعلاوه نیروی هوایی بریتانیا ۱۰۳

---

[۳۵۹] - **ظهوروسقوط رایش سوم. ۵۸۳-۵۸۴**

خلبان کُشته و ۱۲۸ تن زخمی داده بود، واین یک چهارم تمام هوا نوردان انگلستان رابالغ میشد... چنانچه چرچیل بعداً نوشت: «کفه ترازو به زیان فرماندهی نیروی جنگنده انگلستان پایین رفته بودواضطراب فراوانی حکمفرمابود که اگر چندهفته دیگراین وضع ادامه مییافت بریتانیا دیگر دارای سازمان دفاعیِ متشکّل برای جنگهای هوایی نمیبود و تجاوز به خاک آن کشورمسلّماً به موفقیّت میانجامید... و در جای دیگر کتابش افزوده است: استالین در اواخر ژوئیه ۱۹۳۹مطمئن شده بود که فرانسه وبریتانیا نه تنها خواستاریک قرارداد الزام آورنیستند، بلکه هدف دولت چمبرلین دربریتانیا ترغیب هیتلربه جنگ درشرق اروپا است، [منظورجنگ باروسیه است]... ردّ پیشنهادهای شوروی ازطرف چمبرلین پس از آنشلوس [واژه قراردادی برای الحاق اتریش به خاک آلمان] و بعد از اشغال چکسلواکی بوسیله نازی ها، موافقت چمبرلین با هیتلر در کنفرانس مونیخ که روسیه رادرآن مستثنی ساخته بودند، درنگها وتردیدهای چمبرلین درمذاکره برای تشکیل اتحادیّه ای برعلیه آلمان درهمان هنگام که تابستان ۱۹۳۹ سپری میشد تقریباً برای هر کس، جز چمبرلین یک موضوع آشکاربود، وآن اینکه ورشکستگی دیپلماسی انگلیس وفرانسه که باحرکت آلمان مردّدتر ومتزلزل تر میشد، اکنون به حدّ کمال رسیده بود، وقتی هیتلربا اعلام نظام وظیفه در سال ۱۹۳۵با آنها به معارضه برخاست، وقتی که راین لند، را در ۱۹۳۶ اشغال کرد، هنگامیکه اتریش را در ۱۹۳۸ گرفت ودرهمان سال سودت، را ادّعا و تصاحب کرد، وموقعی که بقیّه چکسلواکی رادرمارس ۱۹۳۹ به چنگ آورد، دولتهای باختری اگر روسیه رادرکنارخودمیداشتند، هنوز ممکن بودآلمان را ازجنگ مُنصرف کنندویا اگر دراین راه توفیق نمییافتند میتوانستندآن را دریک کشمکش مسلّحانه بخوبی شکست دهند، اما این آخرین فرصت رانیز ازدست دادند، حال آنکه آنها دربدترین موقع و بدترین کیفیّت ممکن، هنگام حمله به لهستان، ناچار به یاری برخاستند...». [۳۶۰]

دانسته نیست آن دسته ازتحلیلگرانِ میهن ما که برپایی راه آهنِ سرتاسری رابدستور دولت بریتانیا قلمداد میکنند با کدام منطق واستدلال و سند به چنین اظهارنظری میپردازند که زمامداران وقت بریتانیا در پانزده سال پیش ازآغازجنگ جهانی دوم، رضاشاه را وادار به برپایی راه آهن سرتاسری کرده بودند تادرجنگِ آلمان نازی باشوروی، ازطریقِ راه آهن مزبوربه کمک آن دولت بشتابد، آنهم در زمانیکه نه از تاک نشان بود ونه از تاک نشان، یعنی هنوزنه حزبی بنام نازی، مطرح بود و نه کسی هیتلر را میشناخت، ومردم آلمان هنوز از ویرانگری های جنگ ومشکلات آن کمرراست نکرده بودند، به گفته شاعر بزرگ ما به راستی که «به دیوانگی ماند این داوری». بدیهی است که پیش بینی رویدادهای آینده آنهم به بویژه ازسالهای دور برای هیچکس امکان پذیر

[۳۶۰] - همان. ۵۸۷- ۸۳۵- ۸۳۶

نبوده ونیست اگر میبود بدون تردید زمامداران وقت بریتانیا ازآن سود میجستند و با پیشنهاد روسیه برای برپایی اتحادیّه مورداشاره موافقت میکردند.

از اینها که بگذریم این منتقدان، از دکتر مصدق گرفته تا دیگران، بخود زحمت ندادند تا نگاهی به قرارداد ۱۹۱۹ بیاندازند که متن آن را در گفتار پیش آورده ام، در این قرارداد بروشنی دیده میشود که خواست دولت انگلستان خط آهنی بود که بغداد را به زاهدان و هندوستان وصل کند، نه خطی که شمال به جنوب باشد.

عبدالله مستوفی، در کتاب خاطراتش مینویسد: «... ما چرا باید اینقدر روس وانگلیس رابرخلاف حق وواقع، درکشورخودمقتدروانمود کنیم که بدون اراده ما میتوانند هرکس راکه میخواهندبرماتحمیل کنند؟ و اینقدر اصرار دراین امربورزیم واینقدرازراه های دوردلیل برای این قدرت مجهول آنها بتراشیم؟...

انگلیسی ها که امروزجلوی چشم شان، هند عزیزشان دارد آزاد میشود هیچ میتوانندازاین پیش آمد جلوگیری کنند؟ و یا وقتی که ما قرارداد ۱۲۹۸هـ ـ خ [۱۹۱۹ـ م] رانخواستیم انگلیس چاره ای جز فراموش کردن آن داشت؟ من خیلی ازصاحبان این عقیده عذرمیخواهم که اینقدر رُک وراست برضدّ عقیده آنها قلمفرسایی میکنم، ولی چون راجع به حیثیّت ملی است درخورعفومیباشد». [۳۶۱]

ژنرال شارل دوگُل، رییس جمهوری وقت فرانسه وریيس دولت موقت فرانسه آزاد در خارج ازکشورپس از اشغال فرانسه ازسوی ارتش

[۳۶۱] - شرح زندگانی من، دفتر سوم. ۶۴۳ـ ۶۴۴

آلمان، مینویسد: «...درماه مارس سال ۱۹۳۵ گورینگ [فرمانده نیروی هوایی آلمان نازی ویکی ازدستیاران بسیارنزدیک به هیتلر] اعلام نمودکه رایش آلمان درشرف ایجادیک ارتش هوایی مقتدر میباشد که گذشته ازتعدادکثیری هواپیماهای شکاری، دارای طیارات بمباران و نیروی هوایی قدرتمندی برای حمله خواهد بود، ضمناًباید گفته شود با اینکه این اقدامات نقض فاحش پیمانهای موجود بشمارمیرفت، دنیای آزاد فقط دربرابرآن به اعتراضات افلاطونی مجمع اتفاق ملل اکتفا نمود... پیمان ورسای [پیمان صلحی بودکه بین انگلستان وفرانسه در محل ورسای درپاریس با آلمان پس از پایان جنگ جهانی نخست بسته شده بود] ورود به ساحل چپ [رود] رن را برای دستجات ارتش رایش ممنوع ساخته بودوبه اضافه موافقت نامه «لوکارنو» نیز ناحیه مزبور را بیطرف اعلام کرده بود، ازآنجاییکه آلمان زیرامضای خودزده بود ما از لحاظ حقوقی صِرف، حق داشتیم آن ناحیه رامجدداً اشغال کنیم...وچون متفقین مایعنی لهستانیهاوچک ها وبلژیکی هاآماده برای مساعدت با ما بودند وانگلیسیان نیزقبلاً قبول تعهد کرده بودند، هیتلر بلاشک عقب مینشست زیراکه درآغازکوششهای تسلیحاتی خویش بودوهنوز قادر نبود با یک کشمکش همه گیرروبروشودوباهمه درافتد... دراین زمان دینامیزم آلمان دراروپا گسترش مییافت وکوری رژیمی که دربرابریک آلمان آماده جهش وحمله، بازیهای احمقانه خویش را تعقیب میکرد و ابلهیِ ساده لوحانیکه هزیمت مونیخ راتحسین میکردند واقعاًیک چشم پوشیِ عمیق ازمنافع ملی چیزدیگرنبود... باید گفت که بعضی محافل استالین رادشمن میشمردند، نه هیتلررا، همّت شان بیشتریافتن وسایلی بود که با کمک رساندن به فنلاند [درحال جنگ باروسیه] ویا بمباران باکو و یا پیاده کردن نیرودراستانبول، به روسیه ضربه وارد آورندوکمتر در اندیشه طرزمقابله بارایش آلمان بودند». [۳۶۲]

نوشته ژنرال دوگل، نیزبه روشنی بیانگراین نکته است که دولت انگلستان وفرانسه سرِدوستی ونزدیکی با روسیه را نداشتند، چراکه نفوذوگسترش کمونیزمِ دراروپا را که باسیستم سرمایه داری سر سازش نداشت، خطرجدّی ازبرای منافع خودمیدیدند، واگر دولت آلمان به جای جنگیدن درغرب، با روسیه درجنگ میشد، چه بساکه شادمان میشدند و اسناد و مدارک بسیاری نشان میدهدکه نادیده گرفتن زیاده خواهی های هیتلرازسوی دولت انگلستان درمراحل اولیّه به همین هدف ومنظوربوده است، که ازجمله آنها میتوان از عدم استقبال دولت انگلستان نسبت به پیشنهاد روسیه برای تشکیل اتحادیه ای که قبلاًبه آن اشاره شده است و همچنین تساهُل وچشم پوشی ازتجاوزات آلمان به چند کشورهمسایه تا پیش ازحمله ارتش آلمان به لهستان و.. که ازنشانه های بارزدشمنی باطنی انگلستان باشوروی بوده است، یاد کرد.

---

[۳۶۲] - **خاطرات جنگ جهانی دوّم. ۱۵- ۱۶ - ۲۲- ۲۳- ۲۷- ۳۳**

به فرض که رضاشاه، به زعم مخالفانش، بنا به خواسته دولت انگلستان، ناگزیربه ساختن راه آهن سرتاسری مزبوربه منظورکمک رسانی به شوروی درجنگی که زمان وقوع آن نامعلوم بود، چه مسیری برای کمک رسانی به روسیه بهترازخط آهن بندرعباس - تهران - تبریز و جلفا بود؟ که برای پهلوگرفتن کشتی هاوتخلیه بارمناسب تر و کشتی های حامل مهمات ولوازم روسیه، بجای عبور از تنگه هُرمُز که مسدود شدن آن بابمباران هوایی دشمن (همانگونه که بمباران بحرین توسط هواپیماهای جنگی ایتالیا صورت گرفته بود) وجود داشت، و پیمودن چندصدکیلومتردرخلیج فارس برای پهلوگرفتن درکناراسکله های بندرشاهپور، محموله هارادربندرعباس تخلیه میکردند، حُسن دیگراین کار در این بودکه بجای تخلیه باردربندرشاه وانتقال محموله ها از واگُن ها به کشتی های روسی وسپس پیاده کردن آنها ازکشتی ها در بندر باکو و یا دیگر بنادرروسیه درآنسوی دریای مازندران، محموله ها پس از تخلیه دربندرعباس وانتقال به واگن های راه آهن، مستقیماً درشهرمرزی جلفا تحویل دولت شوروی میشد که ازنظر سرعت درکار دربُحبُوحه جنگ ضرورت حیاتی داشت وازحمل محموله ها از بندر شاهپوربه بندر شاه و... ارجح ومناسب تربود.

ناگفته نماند که بندرعباس بخاطرشرایط ویژه اش ازنظر کارشناسان، ازمزیّت وموقعیّت بهترومناسب تری نسبت به بندر نوساز شاپور در خورموسی برخورداربودوضمناً دولت انگلستان نیز ازلحاظ صرفه جویی درهزینه ووقت، بهره مند میشد.

آیا ازنظردولت وقت انگلستان که به باورپاره ای ازهم میهنان ماز ذکاوت و تدبیر برخورداربوده وهست، راه بندرعباس به جلفا مناسب تر و ارجح برای انجام منظورشان نبود؟ برای پاسخ به این پرسش به چند گزارش مأموران اعزامی دولت انگلستان به ایران به منظور بررسی ونقشه برداری برای احداث راه آهن، اشاره میکنیم.

ژنرال سرپرسی سایکس مینویسد: «...شکّی نیست که اگرراه آهن به داخله ایران کشیده شود، بندرآن، بندرعباس خواهدبود، مطالعه یک خط آهن هم که ازناحیه رودبار و گردنه کم ارتفاع "گیسو" گذشته و به "ریگان"، بم وکرمان برسد، چندین سال قبل توسط من پیشنهاد و در نتیجه نقشه برداری شد. [توسط مأموران انگلیسی وپیش ازکودتای ۱۲۹۹] ». [۳۶۳]

سرآرنولد ویلسون (تالبوت)، افسر مأمور نقشه برداری اعزامی دولت انگلستان که قبلاً از وی نام برده شده است درکتابش مینویسد: «...گزارشهای من نشان میدهدکه مسیرراه آهن بین بوشهر به شیراز عملی است، شیب آن ازیک درصد تجاوزنمیکند، احتیاج به تونل ندارد،

[۳۶۳] - تاریخ ایران، دفتر دوم. ۸۰۶

اما برای تجارت، راه بندرعباس به این راه برتری دارد و در مخارج هم در هر میل تفاوت نخواهدداشت». [٣٦٤]

ممکن است گفته شودچون درازای مسیر بندرعباس تاتهران ۴۰۰ کیلومتر بیش ازمسیربندرشاهپوربه تهران میباشد از اینرو از نظر هزینه احداث، از مزیّت کمتری برای دولت ایران برخورداربوده است و... مگرمخالفان ومنتقدان احداث راه آهن سرتاسری شمال به جنوب نمیگویند که برپایی این راه بنابه خواست ودستور دولت بریتانیا بود، مگر نمیگویند که رضاشاه دست نشانده وعامل دولت نامبرده بود؟ برای یک عامل و نوکر بیگانه، مُهم انجام خواسته آن بیگانه است نه رعایت مصالح کشورش ومردم آن، وانگهی ازآنجا که از رضا شاه با عنوان شاهی آتوریتر نام میبرند (که چنین نیزبود) اگر به عوض راه آهن بندر شاه به بندر شاهپور، به احداث راه آهن بندرعباس به تهران - تبریز- جلفا میپرداخت، چه عاملی ممکن بودکه اورا ازاین کار بازدارد؟

اگرچه در برنامه برپایی راه آهن سرتاسری، همانگونه که پیش از این اشاره شد، ساختمان شبکه وتوسعه آن، گنجانیده شده بود، و

[٣٦٤] - تاریخ روابط ایران وانگلیس درقرن نوزدهم. ۲۳۴۴- ۲۳۴۵

مقرر بود پس ازاتمام خط آهن سرتاسری بندر شاه به بندرشاهپور که از جهات چندی در اولویّت قرارداشت، اقدام شودوحتا مقداری از زیرسازی وتسطیح این شبکه صورت پذیرفته بود، اما تجاوز نیروهای نظامی روسیه وانگلیس درشهریور ۱۳۲۰ به خاک ایران، ادامه این کار در زمان رضاشاه میسّرنگردید. مخالفان رضاشاه با اینکه میدیدندبا پایان یافتن خط آهن سراسری، مسیر هایی ازشبکه سازی راه آهن انجام شده و در حال پیشرفت بوده است، چون هدف مخالفت با رضا شاه وسیاه نمایی کارهای او بود، به تبلیغاتی آنچنانی پرداختند تا مردم نا آگاه ما را اغوا کنند که شوربختانه تا حدود زیادی موفق شدند.

نوشته بودیم که برخی دیگربراین باورند که اگرراه آهن سرتاسری نبود، دولتهای انگلستان وشوروی بخاک ایران تجاوز نمیکردند، که باور درستی نیست.

سیروس غنی، از قول «پـــاتـــریک کلاوســـون» (PATRICK CLAWSON) رییس انستیتوی مطالعات وتحقیقات فرهنگی درتهران مینویسد: «اگرراه آهن نمیبود، انگلیسی هاوشوروی هاانگیزه بسیار کمتری برای حمله به ایران در۱۹۴۱میداشتند». [۳۶۵]

اینچنین نظریّه ای نیز ازسوی "ژنرال کاستلو" (G. COSTLOW) مسئول امورمالی سپاه هشتم انگلستان درخاورمیانه ابراز شده بود، که بعدها اینچنین اظهارنظرهای نادرست ازسوی پاره ای از مخالفان رضاشاه در برپایی راه موردنظربه تکراردرتکرارابرازشد. [۳۶۶]

در باره اینچنین دیدگاه، دفتر رویدادهای آن ایام را بگونه ای گذرا ورق میزنیم تابه نتیجه درست و بدور از شائبه برسیم. در جنگ جهانی نخست تا آنجاکه به کشورمامربوط میشده است، بگواهی منابع گوناگون، نیروهای نظامی انگلیس (متحد روسیه تزاری پیش ازسقوط تزار) و روسیه تزاری وعثمانی با نبودن راه آهن وحتا با همه خرابیها و استاندارد نبودن جاده های ایران، از این سوی به آن سوی کشورما میتاختند و نفرات نظامی وسلاح های جنگی را با اسب وگاری وزره پوشها و اتوموبیلهای ویژه حمل نقل به هرسوکه میخواستندمیبُردند و سرزمین ما را جولانگاه نیروی نظامی خودساخته بودند، سهل است که دولت انگلستان پس ازسقوط تزار برای کمک به ژنرالهای هوادار تزار (دنیکن ـ وراندل وکُلچاک) واستقلال طلبان قفقاز، ازهمان جاده های ابتدایی وگاه مال رو بهره میگرفت.

ژنرال سرپرسی سایکس، مینویسد: «...من دراینجا مناسب میدانم که توجّه خودرا به مطبوعات وتبلیغات خودی به پشتیبانی ازحمل و نقل مال التجاره بوسیله بارکش های موتوری درداخل ایران نموده

---

[۳۶۵] - برآمدن رضاخان و... ۴۸۶

[۳۶۶] - زندگی پرماجرای رضاشاه، نوشته اسکندردلدم. ۷۰۴

بودند، معطوف بدارم، در زمان جنگ [جهانی نخست] مقامات نظامی به علت لزوم فوری، نه به لحاظ بازرگانی، مایحتاج خودراباوسایل موتوری در داخل ایران حمل ونقل مینمودند...». [۳۶۷]

سالها بعد درزمان رضاشاه که جاده های شوسه بااستانداردهای جهانی ساخته شده بود، تردیدی نبودکه بخاطرشرایط حاد و ویژه ایکه دولتین روس وانگلیس باآن دست به گریبان بودندوباتوجه به لزوم کمک رسانی به روسیه شوروی، حتا درصورت نبود راه آهن سرتاسری، از جاده های ایران همانگونه که درجنگ جهانی نخست، بهره گرفتند، استفاده میکردند.

نگارنده در روزهای اشغال میهن مان، شاهد بوده است که با وجود راه آهن سرتاسری، ازطریق جاده های منتهی به خاک روسیه، با کامیونهایی بصورت زنجیره ای نیز، سلاح ومهمات ولوازم ضروری به روسیه حمل میشده است. حجم کمکهای ارسالی به روسیه بحدّی بودکه راه آهن ایران پاسخگوی حمل آنها نبود و ناگزیر از کامیونها نیز به صورت کاروان بنام «کاموا» ویاتوسط شرکتی بنام «یو- کی ـ سی سی»، مستقردرخاک عراق، بهره گیری میشد، که ازغرب ایران (از طریق بصره وخانقین درخاک عراق وقصرشیرین وکرمانشاه وهمدان و قزوین و رشت وآستارا ویاهمدان وزنجان وتبریزوجلفا) و یا از طریق جنوب غربی ایران (خرمشهر یا بندرشاهپورـاهوازـ اندیمشک ـ خرم آباد- بروجرد و همدان) ویا ازشرق ازطریق جاده زاهدان ـ مشهد ـ قوچان و باجگیران) به سوی روسیه ارسال میشده است.

باقرعاملی مینویسد: «دولت انگلستان محموله هارا نه تنها از طریق بندرشاهپوریا خرمشهر، بلکه ازطریق بصره درخاک عراق نیز پیاده میکردوتوسطشرکت یو- کی ـ سی ـ سی ازطریق خانقین وخسروی به شوروی میرساند». [۳۶۸]

سر ریدر بولارد، در یادداشت روز ۲۱ اکتبر ۱۹۴۱ (۲۹ مهر ماه ۱۳۲۰) مینویسد: «من معتقدم شیوه آسوده برای مادرجهت توسعه راه های سرتاسری برای حمل ونقل کالا بین ایران وروسیه میتواندملزم کردن دولت ایران به استخدام [کنسرسیوم] کامپساکس، به هزینه ما باشد، این امردرحال اجرا است وبه گمان من، این شرکت بدون آنکه گروهی از افسران انگلیسی ودرجه داران، کارگران محلی را سر پرستی کند جاده های خوبی تحویل ما خواهندداد». [۳۶۹]

نوشته نماینده سیاسی انگلستان درایران مُبیّن آن است که بخاطر لزوم کمک رسانی به روسیه نه تنها راه آهن بلکه حتّی اگردرایران جاده

---

[۳۶۷] - تاریخ ایران، دفتردوم. ۸۰۷- ۸۰۸

[۳۶۸] - رضاشاه وقشون متّحدالشکل. ۷۵۴

[۳۶۹] - خاطرات سرریدربولارد. ۱۳۹

شوسه وجودنمیداشت دولت انگلستان وسپس دولت آمریکا باهزینه خود میساختند.

جاده ایکه خوزستان را به تهران وصل میکند، تاسالها آثار اسفالت سردی که آمریکاییان برروی آن ریخته بودند، باقی بود و یا تسطیح ومرمت جاده زاهدان به مشهدوباجگیران ودیگرجاده های محل تردد کامیونهای حامل بار به مقصد روسیه، ازمصادیق بارز بُطلان گفته های گروهی است که براین باورند اگرراه آهن سرتاسری درایران نمیبود، ایران ازسوی نیروی نظامی دولتهای روس وانگلیس اشغال نمیشد، اما از ارائه راهی که میبایست کمکهای لازم ازسوی انگلستان و آمریکا به روسیه ارسال میشده است، طفره میروند. [۳۷۰]

******

[۳۷۰] - **خاطرات سرریدربولارد. ۱۳۹**

چرا ایران برای کمک رسانی به روسیه انتخاب شده بود؟

پیمان دوستی وعدم تجاوزبین دودولت شوروی وآلمان نازی بخاطر روح ماجراجویی وزیاده خواهی وروان پریشی صدراعظم آلمان و غرور کاذبی که پس از چند پیروزی سریع ودلخواه به اودست داده بود، در تاریخ ۲۲ ژوئن ۱۹۴۱ (۹ تیر ۱۳۲۰) با حمله ناگهانی ارتش آلمان به روسیه ازهم گُسست ودولت انگلستان که زیربمبارانهای مداوم و نفس گیر نیروی هوایی آلمان وغرق بسیاری ازکشتی های باربری و نیروی دریایی اش دردریای شمال و اقیانوس اطلس وشکست وعقب نشینی مفتضحانه اش دربرابرارتش آلمان درخاک فرانسه، وازبین رفتن بخش اعظمی از نیروی هوایی اش، به تنگی نفس افتاده بود، پس از آنهمه غفلت وندانم کاری وتساهُل نسبت به زیاده خواهی های هیتلر و مماشات با او وخیال خام درسرپرورانیدن، به امید اینکه دولت آلمان نازی پس ازقدرت گرفتن، رژیم شوروی راازپای درآورد، وازدست دادن بهترین فرصت هابرای فروخواباندن فتنه نازیها، اینک موقع رابرای دوستی وانعقاد پیمانی همه جانبه با دولت شوروی مغتنم میبیند و با همه دشمنی های پیشین، چه درکمک رسانی به استقلال طلبان قفقاز وچه به ژنرالهای هوادار تزار پس ازرویداد انقلاب بلشویکی درروسیه، به این امیدباکمکی که به روسیه خواهدکرد، باافزایش قدرت نظامی روسیه و درگیری واشتغال هرچه بیشتر قوای آلمان درجبهه گُسترده شرق، فشار آلمان برانگلستان کاهش خواهدیافت، برای عقد این پیمان که برای انگلستان جنبه حیاتی داشت گام پیش مینهد، کاری را که میبایست در سال ۱۹۳۹ و حتی پیش ازآن انجام میداده است.

دولت انگلستان با همه تنگناهایی که درزمینه تهیّه وتدارک مُهمّات ولوازم موردنیازخودداشت، با کمک هایی که براساس وام و اجاره از دولت آمریکا دریافت میکرد، تاپیش از ورود آمریکا به جنگ، با تحمّل تلفات سنگین، عامل کمک رسانی به دولت شوروی شد.

پیشروی برق آسای ارتش آلمان درخاک روسیه که دراندک زمان تا دروازه های شهر لنین گراد (پیترزبورگ پیشین و کنونی) و مسکو پایتخت شوروی واستالین گراد در کنار رود ولگا، پیش رفته بود و دولت شوروی خودرا به تنهایی حریف میدان جنگ بانیروی مُدرن و مکانیزه وورزیده آلمان نمیدید، ناچارپیشنهاددولت انگلستان رابرای بستن پیمان دوستی پذیرفت که چندی بعد دولت آمریکا نیزبه این دودولت پیوست.

پیش ازآنکه دولت آمریکا واردجنگ شود، دولت انگلستان برای مّدتی نه چندان طولانی، در برابر نیروی دریایی آلمان که سراسر دریای

شمال وبخشی از اقیانوس اطلس راجولانگاه خودساخته بودباکشتی های بازرگانی وبا پشتیبانی ناوهای جنگی با جنگ وگریزکه گاه باتلفات سنگین همراه بود، کمکهایی راکه ازآمریکادریافت میکرده است، از طریق دریای شمال واقیانوس منجمدشمالی، به بندر روسی آرخانگل، در شمال آن کشورمیرساند، ولی تداوم این کاربه جهاتی بسیاردشوار و گاه غیرممکن بود.

وینستون چرچیل، در کتاب خاطراتش زیر سر فصلی با عنوان «خطر در اقیانوس» به مشکلات کمک رسانی به روسیه ازطریق دریای شمال وتلفات عظیم ناوگان بازرگانی وجنگی انگلستان اشاره میکند و آماری ازکشتی های غرق شده ارائه ومشکل کمک رسانی ازطریق دریای شمال را شرح میدهد، واشاره میکند که مشکل دیگرکمک رسانی به خاطر یخبندان بودن بندر آرخانگل در بیشتر ایام سال بودکه عبور و مرور و لنگر انداختن کشتی هادرآن بندررادشوارویا غیرممکن میساخته و کار کمک رسانی ازاین طریق که جنبه حیاتی برای هردوکشورداشته اغلب بادشواری روبرو میشده است... در پایان ماه سپتامبر ۱۹۴۰ [مهر ماه ۱۳۱۹] پنج ناوجنگی آلمان موفق شده بودکه ۳۶ ناو تجارتی انگلیسی به ظرفیّت ۲۳۵,۰۰۰ تُن راغرق کند، درشش ماهه سال۱۹۴۰ بر بحریّه تجارتی ماضربات بزرگی واردآمد... در وزارت دریاداری آنهاییکه ازموضوع عمیقاً اطلاع داشتند، نگرانی شدیدی در قلب خود احساس میکردند... در آخرین روزهای ماه اکتبر [۱۹۴۰] رزمناو زره دار "شیر" که قبلاًصدماتی دیده بود، تعمیر شدوآماده نبردگشت، این رزمناو در ۲۷ اکتبر آلمان راترک کردوپس ازعبورازسواحل دانمارک و شمال ایسلند، وارداقیانوس اطلس گشت، یکماه بعد رزمناو سنگین "هیپر" که مسلّح به توپهای ۲۰۳ میلیمتری بود، به دنبال او وارد اقیانوس اطلس شد، مأموریت زرهدار "شیر" آن بودکه به کاروانهای دریایی شمال واقیانوس اطلس حمله بَرَد، این کاروانها بدون اسکورت رزمناو حرکت میکردندزیرا مامجبوربودیم که رزمناوهارا به مدیترانه منتقل کنیم... در مدت پنج ماه این رزمناو زره دار موفق شده بود ۱۵ کشتی انگلیسی را به ظرفیت ۹۹ هزار تُن غرق کند یا اسیر سازد... بطور کلّی مادراین قضیّه ناوهایی به ظرفیت ۴۷ هزار تُن و ۲۰۶ ملوان و افسر از دست دادیم...». [۳۷۱]

ویلیام شایرر، مینویسد: «...زیردریایی های آلمانی طیّ یکماه در اقیانوس اطلس ودریای شمال ۷۰۰ هزار تُن کشتی انگلیسی راغرق کردند و این مقداربیش ازآن بودکه کارخانه های کشتی سازی آمریکا و کانادا و اسکاتلند بتوانند جایش را پُر کنند...». [۳۷۲]

---

[۳۷۱] - خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتردوم. ۲۴۵- ۲۴۶

[۳۷۲] - ظهوروسقوط رایش سوم. ۸۳۹

دکتر مهدی بهار، درکتابی زیرنام «میراث خوار استعمار» نوشته است: «...دراین هنگام که نیروی هوایی آلمان جزیره بریتانیا را بطورسهمناکی میکوبید، دولت انگلیس چاره ای نداشت جزآنکه دست کمک به آنسوی اقیانوس اطلس، بسوی غول عظیم صناعت یانکی دراز کند، این غول عظیم زیربال انگلیسیها را گرفت وپیکرمجروح انگلیس را از زمین بلند کرد، اما در برابر، امتیازاتی طلبید ونازشستهایی خواست و جمیع خواستهای خودرا ضمن منشور آتلانتیک به امضاریيس دولت بریتانیا رسانید...». [۳۷۳]

وینستون چرچیل، مینویسد: «...مااین وضع رابانگرانی تمام مشاهده میکردیم، مامیدانستیم که رزمناوهای بسیاری دراقیاتوس اطلس مترصّد حمله به ناوهای تجارتی ماهستند... با وجودزیردریایی ها و کشتی های جنگی دشمن در اقیانوسها، موجودیّت ما به خطر افتاده بود و دائماً خطوط ارتباطی ماباخارج ازجزایربریتانیا، حتی درنزدیکی سواحل انگلیس مورد تهدیدبود...احساس نگرانی میکردم... در هفته ای که به روز ۲۲ سپتامبر [۱۹۴۰] ختم میشد، بزرگترین خسارات بر ما وارد شد، رقم خساراتیکه دراین موقع برما وارد آمد، نسبت به خساراتیکه درهمان تاریخ در سال ۱۹۱۷ وارد آمده بود، غیرقابل مقایسه بود، تا آن روزچنین خساراتی بر بحریّه تجارتی بریتانیا وارد نشده بود، ۲۶ کشتی به ظرفیّت ۱۶۰ هزارتُن غرق شدند... کشتی های جنگی آلمانی که خودرا به صورت کشتی های تجارتی درآورده بودند و همچنین زیردریایی های دشمن ۲۴ کشتی تجارتی ماراغرق کردند، این حملات بویژه اززمانی بیشتروبیشتر شدکه آلمان با تصرّف نروژ و فنلاند به راحتی میتوانست تردّد کشتی های حامل مهمات ولوازم موردلزوم شوروی به سوی آرخانگل را مسدود کند...». [۳۷٤]

کمک رسانی به دولت شوروی نه تنهاازبرای این دولت، بلکه برای دولت انگلستان نیزجنبه حیاتی داشت، اما باچنان شرایطی که در کمک رسانی به دولت شوروی ازطریق دریای شمال واقیانوس منجمد شمالی و بندر آرخانگل بخاطرحضورنیروی دریایی قدرتمند آلمان بویژه پس از اشغال نظامی دو کشور نروژ وفنلاند درآن آبراه وجود داشت، طبیعی بودکه دولت شوروی وانگلستان درصددیافتن راهی امن بودند، تا با کمترین برخوردباناوگان جنگی آلمان، تجهیزات جنگی وسایروسایل مورد لزوم شوروی، به مقصد برسد، ودرشرایط آن روز هیچ راه امن و مناسب تری جزازطریق ایران جهت کمک رسانی به شوروی وجود نداشت، چه درایران خط آهن سرتاسری برپا میبود وچه نمیبود.

دکتر جلال عبده، (دادستان دیوان کشور در دوران پهلوی و نماینده مجلس و نماینده دایم ایران در سازمان ملل و فرماندار موقت در

---

[۳۷۳] - میراث خوار استعمار. ۵۵۹

[۳۷٤] - خاطرات جنگ جهانی دوم، دفتر دوم. ۲۴۵-۲۴۶

گینه نو) مینویسد: «...شایع بودکه انگلیس وشوروی درنظردارند به اشغال سرزمین ایران بپردازند تا بتوانندازطریق این کشورباستفاده از راه ها و راه آهن، تجهیزات وسازوبرگ لازم رابه دولت شوروی برسانند، زیرا ارسال مُهمّات به بندر مورمانسک، باگذشتن از آبهای ژاپن ملازمه داشت وژاپن هرچند باروسیه واردجنگ نشده بود، اما چون با آمریکا و انگلستان درحال جنگ بودطبعاً اجازه نمیدادکشتی های آمریکایی وانگلیسی ازآبهای ژاپن عبور نمایند، ازسویی دیگر ارسال مهمّات به بندر آرخانگل ازطریق شمال روسیه هم خالی از اشکال نبود، زیرا زیردریایی های آلمان مراقب عبورکشتی هادردریای شمال بودند، گذشته از این بمناسبت شدت سرماویخ بستن آبهای دریای شمال، رفت و آمد کشتی ها به بندر نامبرده درقسمت مهمی ازسال امکان پذیرنبود، تنها راه مناسبی که میماند، راه ایران بود، از اینرو در نظر داشتند کالاهای ارسالی رادربنادرجنوب کنارخلیج فارس تخلیه کنندوبوسیله راه آهن وراه شوسه که ازجنوب ایران تاکنار بحرخزر [مازندران] امتداد داشت مهمّات موردلزوم را به جماهیرشوروی برسانند وبطوریکه به تفصیل خواهیم دیدبرای استفاده ازاین راه وجلوگیری ازخرابکاریهایی که ممکن بود [ازسوی آلمانیهای مقیم ایران] برعلیه آنها صورت گیرد، به دولت ایران مراجعه کردند. ولی باوجوداقداماتی که درزمینه تأمین درخواست آنان صورت گرفت، قانع نشدند و از شمال وجنوب [و غرب از طریق خاک عراق] به سرزمین ایران حمله ورگردیدند». [۳۷۵]

چرچیل، مینویسد: «...احتیاج به رساندن مُهمّات جنگی و هر نوع لوازم وتدارکات دیگربه دولت شوروی ومشکلات عظیمی که درراه دریای منجمدشمالی دربرداشت توأم با امکانات سوق الجیشی آینده، بطور آشکار ایجاب میکردکه ارتباط کامل باروسیه ازطریق ایران برقرار گردد، معادن نفت ایران یک عامل مهم جنگی محسوب میشد، یک میسیون فعّال وکثیرالعدّه آلمانی خود را درتهران مستقر کرده بودند و آلمانها شهرت وآبروی بسیاری برای خودتحصیل کرده بودند... ما فرصت رابرای عملیات مشترک باروسها با خوشی تلقی کرده وبه آنها پیشنهاد کرده بودیم که اقدامات مشترکی بنماییم... من درباره شروع به کار ایران نگرانیهایی داشتم ولی دلایلی که برله آن ابرازمیشد جای بحثی باقی نمیگذاشت... نظر به سرپیچی دولت ایران ازقبول تقاضای ما، به ژنرال کویی نن (G. QUINAN) دستورداده شدکه خودراحاضربرای اشغال پالایشگاه آبادان وهمچنین معادن نفت در ۴۰۰ کیلومتری شمال معادن مزبور نزدیک خانقین [نفت شاه] بنماید، پاسخ ایران به یادداشت مشترک انگلیس وروس به تاریخ ۱۷اوت [۲۶ امرداد ۱۳۲۰] رضایت

[۳۷۵] - چهل سال درصحنه، دفتر یکم. ۱۴۷

بخش نبود، بنابراین تاریخ ورود ارتشهای انگلیس وروس به ایران برای ۲۵ اوت تعیین شد». [۳۷۶]

مصطفی فاتح، مینویسد: «... آنتونی ایدن وزیرامورخارجه وقت انگلیس در تاریخ ششم اوت ۱۹۴۱ [۱۴ امرداد ۱۳۲۰] در مجلس مبعوثان انگلستان گفت: «امروز در ایران عده زیادی آلمانی میباشند، تجربه گذشته درکشورهای متعددنشان داده است که آلمانها چه سیّاح وچه متخصّص وچه تحت عنوان دیگر، درهرکشوری که در ایام بُحرانی باشند فوق العاده برای آن کشورخطرناک هستند، بدین لحاظ ما توجّه دولت ایران رامعطوف به این نکته کرده ایم که این عده زیادی آلمانی درآن کشوربرای خود ایران خطرناک است، امیدوارم که دولت ایران این اخطاری راکه ما باکمال دوستی وصمیمیّت [!] بآن کرده ایم مورد توجّه قرارداده واقدامات لازمه رابرای مقابله بااین وضع بنماید.»

در ماه های تیر و امرداد ۱۳۲۰ دولتین روس وانگلیس تذکاریه هایی به دولت ایران تسلیم داشتند که اخراج قسمت عمده ای ازآلمانیهای مقیم ایران رادرخواست میکرد، درپاسخ این تذکاریّه ها، دولت ایران اطمینانهای کافی درمراقبت نسبت به رفتارکلیّه اتباع بیگانه وعدم امکان بروز مخاطراتی ازعده محدودی آلمانی که درخاک ایران مشغول کارهای معیّنی بودند، داده شد وبرای مزید اطمینان دولتین مزبوراقدامات مقتضی برای کاستن عدهٔ زیادی از آلمانیها بعمل آمد ولی دولتین مزبورقانع نشده و در سوم شهریور۱۳۲۰ به ایران هجوم آوردند». [۳۷۷]

سر ریدر بولارد، درکتابی زیر نام «بریتانیا وخاورمیانه» مینویسد: «بسیاری ازایرانیان وبعضی ازنویسندگان خارجی مدّعی شده اند که بهرصورت متفقین میتوانستندبدون اشغال ایران نیزبه هدف خود (که حمل مهمات به روسیه بود) نایل گردند، تنهاراه دیگر غیرازاشغال ایران این بودکه ما ایران را تهدید به اشغال میکردیم تابه مقصودبرسیم، لکن تهدید مزبور رجحان اخلاقی به اشغال نداشت، بلکه تأثیر کمتری هم در برداشت، ارسال مقادیرزیادکالاومهمات ازطریق ایران به روسیه فقط باکنترل وسایل ارتباطیّه ایران وحفاظت وسایل مزبورتوسط ارتش متفقین وبرقراری یک سرویس ضدّ جاسوسی نیرومندی که قادربه متوقف ساختن فعالیت های عمّال آلمان باشد مقدوربود». [۳۷۸]

همچنین درکتاب خاطراتش مینویسد: «...سرازیرشدن سیل کارشناسان آلمانی وگسترش سریع تجارت با آلمان، حضور کثیری جاسوس آلمانی، امضای قراردادهایی درپی نظامی واقتصادی با آلمان، موجب نگرانی متفقین شد... دراین زمان کشورآلمان موقعیّت بسیار ممتازی درایران داشت، آلمانهادرکلیه محافل ومجالس تهران شاخص

---

[۳۷۶] - ۵۰ سال نفت ایران. ۳۱۵

[۳۷۷]- همان. ۴۶۲

[۳۷۸] - ۵۰ سال نفت ایران. ٤٦٤

بودند، قهوه خانه های ایران مرکز تبلیغات آنها بود، آلمانهابخش بزرگ صادرات وواردات ایران رادردست داشتند، روز نامه های ایران تمایل و دلبستگی زیادی به آلمانهاوفتوحات هیتلر داشتند، این احساس ایرانیها بدلیل ستایش آنها از مرد قدرتمندی چون هیتلر است واین ملت هیتلر را قهرمان افسانه ای شاهنامه میپندارند* و ما از سال ۱۹۴۰ [۱۳۱۹] به رضاشاه هشدارداده بودیم که آلمانها تمام مشاغل کلیدی را در دست دارند، رادیو، راه آهن، صنایع نظامی وغیره، اما رضاشاه جواب میدادکه همه آنها زیرنظرهستند، هشت کشتی دول محور [آلمان وایتالیا وژاپن] در بندر شاهپور لنگر انداخته که حداقل یکی ازآنهاحامل مواد مُنفجره بود که ما را نگران میکردکه شایددهانه شط العرب را تخریب نمایند و جریان نفت متوقف شود، علیرغم هشدارما، رضاشاه زیربار بازرسی این کشتی ها نرفت، تاروزیکه ارتش انگلیس واردایران شدوآن کشتی مُنفجرشد، از ژانویه ۱۹۴۱ به ما گزارش میدادند که افزایش روزافزونی در ورود انواع کارشناسان آلمانی به ایران مشاهده میشود، اینها افسران ارتش آلمان هستند». [۳۷۹]

همو در گزارش مورخ ۲۸ ژوئیه ۱۹۴۱ (۶ امرداد۱۳۲۰) به وزارت خارجه انگلستان نوشت: «نخست وزیر در ۲۷ ژوئیه بمن اطلاع دادکه روانه کردن چهارپنجم آلمانیهامغایرمعاهده آنها با آلمانهاوسیاست بی طرفی شان خواهدبود... درخواست یک چنین چیزی باحق حاکمیّت آنها مغایرت دارد... من باجدیّت تمام درباره امکان یک کودتا، خرابکاری و مانند آن بانخست وزیرصحبت کردم وبخصوص باردیگراسامی سه تن آلمانی خطرناک را متذکّرشدم... باطلاع نخست وزیر رسانیدم که میزان تعیین شده نمیتواندرضایت خاطر حکومت اعلیحضرت [انگلستان] را جلب کند، قضیّه فوریّت دارد وبایدطیّ چند هفته حل وفصل شودنه طیّ سالها، هردلیلی آوردم اما بی فایده بود، ما (سفیر شوروی ومن) موافق هستیم که اِعمال تحریم اقتصادی احتمالاً موجب اخراج قطعی گروه زیادی از آلمانها نخواهد شد». [۳۸۰]

توجیه بولارد، مُنصفانه ودرست نیست، ذوق وشوق ایرانیان که نگارنده خوددرآن روزهاشاهدبوده است، نه بخاطرجانبداری صِرف از دیکتاتور آلمان نازی بود، بلکه بخاطر تنفّرشدیدی بودکه طیّ سالها از اعمال استعمارگرانه ومداخلات ناروای زمامداران انگلستان درایران، در اعماق قلب خودداشته اند، ایرانیان هنوز جدایی بخشی ازخاک سرزمین شان ازسوی انگلستان وانعقاد قراردادهای ایران برباد ده ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ آن دولت با روسیه تزاری را از یادنبرده بودند، حال که کسی پیداشده بود وتوانسته بوددماغ این دولت استعمارگر وسُلطه جو را بخاک بمالد، طبیعی بود که موجب خوشحالی ایرانیان میهن دوست و جانبداری ازدولت آلمان شده بود، واینچنین بود که خشم نماینده

[۳۷۹] - **فصلنامه ره آورد، شماره ۲۷ــــ رویه های: ۱۲۳ـ ۱۲۴**

[۳۸۰] - **خاطرات سرریدر بولارد. ۱۰۶**

سیاسی دولت بریتانیا که به بدخواهی ایرانیان شُهره میباشد، برانگیخته شده وبه تعبیر ناروا پرداخته است، غافل از اینکه ایرانیان هیچگاه شخصیّت های اسطوره ای وحقیقی خارجی را همطراز با قهرمانان شاهنامه نمیدانند.

از آنجا که ارسال کمکهای ضروری به روسیه ازطریق دریای شمال بنابردلایلی که به آنها اشاره شده است بسیار مشکل وپُرهزینه و پُر تلفات بود وازسویی دیگردولت ژاپن، متّحد آلمان براقیانوس آرام مُسلط وناوگان نیرومند آن مُراقب رفت وآمد کشتی های بازرگانی به سوی بنادر سیبری (ولادی وستوک ـ مورمانسک ووو) بود واز این راه نیز کمک رسانی به روسیه بااِشکال وتلفات فراوان همراه بود، همچنین نگرانیهای انگلستان از بابت خرابکاری های عوامل آلمان در پالایشگاه آبادان وکرمانشاه وچاه های نفت ولوله های انتقال نفت وعدم موافقت رضا شاه در برابر درخواستهای دودولت روسیه و انگلستان در مورد اخراج کلیّه اتباع آلمانی که درسَمَت کارشناس ومهندس و... در نهادهای صنعتی وعلمی و ترابری و... بموجب قراردادهایی مشغول بکار بوده اند، همه وهمه از عوامل وبهانه هایی بود تا ایران را به جهت ارسال مُهمات ولوازم موردنیازشوروی درجنگ باآلمان، به اشغال خود در آورند.

درچنان شرایط حسّاس و بُحرانی ازبرای آن دودولت، راهی بجز اشغال ایران نمانده بود، چه راه آهن سرتاسری میبود وچه نمیبود، بویژه از زمانیکه چاه های نفت بحرین ازسوی هواپیماهای ایتالیایی بمباران شد و منابع نفت برمه واندونزی به تصرف ارتش ژاپن در آمده بود و از سویی دیگرنفت مصرفی آمریکابه مقدارمعتنابهی ازخارج تأمین میشده است و ازاینرو نمیتوانست کمک مؤثری درتأمین نیازمندیهای نفتی متفقین بوده باشد، که اگرنیازمندی شدید شوروی به موادنفتی را نیز پس از تصرف چاهای نفت کروزنی ومایکوب درایالت چچن، از سوی ارتش آلمان نازی که بخش نسبتاً عمده ای ازنفت موردنیازشوروی را تأمین میکرده است درنظر بگیریم، اهمیّت مراقبت ازمنابع نفتی ایران از نظرمتفقین وعمق نگرانیهای انگلستان ازاین بابت قابل فهم و درک است، ضمناًبایددرنظرداشته باشیم که منابع نفتی جهان درزمان جنگ جهانی دوم درچنان وسعتی نبودکه بعدازپایان جنگ مزبور یکی پس از دیگری کشف وبهره برداری شده ومیشود.

مصطفی فاتح، مینویسد: «...تردیدی نیست که هجوم ارتش متفقین به ایران درسوم شهریور۱۳۲۰ دردرجه اول برای این بودکه راهی برای رساندن مهمات جنگی به روسیه بدست آورند، ولی ضمناً نمیتوان انکارکردکه حفظ صنعت نفت ایران برای متفقین هم نقش عمده ای را در این تهاجم داشته است... همه میدانندکه جنگ اخیرنبرد مکانیزه ای بودکه عامل اصلی آن نفت بود ونفت ایران درنبردهای خاورمیانه،

خاور دور، مدیترانه، روسیه و آفریقا نقش بزرگی رابه عهده داشت و پیروزی متفقین بسیار، بسیار مدیون ومرهون آن بود... آنچه را من شاهد و ناظر بوده ام این است که بدون نفت ایران، کامیابی برای متفقین به سهولت انجام نمیگرفت». [۳۸۱]

ال ول ساتن (EL WELL SUTTON) نویسنده کتاب «نفت ایران» مینویسد: «به این ترتیب صنعتی آغازشد که درطیّ دوجنگ، نیروی دریایی انگلستان را نجات داد، ولی برای ایران زحمتی ایجاد کرد که از مجموع مزاحمت های سیاسی دول عظیم، بیشتر بود». [۳۸۲]

ویلیام شایرر، مینویسد: «...دستورتوگو [نخست وزیرژاپن] به اشیما [سفیرکبیرژاپن درآلمان] درآن شنبه شوم ۶ دسامبر ۱۹۴۱ [یعنی روز پیش از حمله ژاپن به پایگاه دریایی آمریکا در «پرل هاربر» در هاوایی] کیفیّت دیپلوماسی ژاپن بارایش سوم را درآخرین لحظه حسّاس روشن میسازد، این پیام که به توسط کاشفان رمز زبردست آمریکا کشف شد، به این شرح است: "مفصلاً به ایشان [دولت آلمان] توضیح دهیدکه تجهیزات ووسایلی که ازآمریکا به روسیه حمل میشود... درصورتیکه ما جنگ رابا ایالات متحده آغازکنیم، تمام ناوهای آن کشور را که به روسیه رهسپارند، تصرف خواهیم کرد، لطفاًبکوشید باآنها تفاهم یابید"». [۳۸۳]

اگرچه درچنان شرایطی برای متفقین راهی جزاشغال ایران باقی نمانده بود، اما برای رضاشاه نیزورود ارتش بیگانه به خاک ایران و کنترل وسایل وراه های ارتباطی وحفاظت آنهاتوسط ارتش متفقین، قابل پذیرش نبود، ازنظر او ارسال محموله ها به روسیه با نظارت ومراقبت نیروی نظامی وامنیّتی ایران پذیرفتنی بود، بویژه که ازاین بابت مبلغ قابل توجهی حق ترانزیت دریافت میشده است، امابا همه اطمینانی که شاه به آن دو دولت داده بود، ظاهراً موجب رفع نگرانی های آنها از وجود آلمانیها درایران نگردید وبالاخره سفیران آن دو دولت (سر ریدر بولارد و اسمیرنُف) برخلاف عرف وبدون رعایت اصول دیپلماتیک در ساعت چهار وپانزده دقیقه بامدادروزسوم شهریور۱۳۲۰ با مراجعه به خانه نخست وزیر (علی منصور) آغاز هجوم نیروی نظامی خودرابه خاک ایران ازطریق سراسرشمال وجنوب غربی وغرب ایران اعلام کردند وهمزمان هواپیماهای آن دودولت به بمباران مناطقی از ایران از جمله غرق ناوهای ایرانی درجنوب پرداختند.

تردیدی نیست که اگر حتا یک نفر آلمانی درایران نمیبود، به بهانه های دیگری دست به تجاوز به خاک ایران میزدند، چون ارسال

---

[۳۸۱] - ۵۰ سال نفت ایران. ۳۱۴ - ۳۱۹

[۳۸۲] - زندگی نامه مصدق ، نگارش دکتر فوادروحانی. ۱۳۹

[۳۸۳] - ظهوروسقوط رایش سوم. ۹۵۵

مُهمّات جنگی ولوازم ضروری به روسیه مطرح بود وایران مناسب ترین راه برای تحقق منظورآن دودولت بود.

سپهبد امیر احمدی، درکتاب خاطراتش نوشت: «... اول شهریور ۱۳۲۰ که روس وانگلیس آخرین جواب یأس راشنیده وآماده برای حمله به ایران بودند، سفرای خودرابه منزل علی منصور نخست وزیر فرستادند و گفتند: چون کمک به روسیه برای ماجنبه حیاتی دارد، ناگزیریم که قشون به ایران بیاوریم واین کار را خواهیم کرد، منصور باعجله به دربار رفت وجریان را به شاه عرضه داشت، رضاشاه روی غروری که داشت به منصور متغیّر شد که چراپس ازشنیدن این التیماتوم سفیر روس وانگلیس را از پنجره اتاقت به بیرون پرتاب نکردی وقدری پرخاش کرد و منصور بازگشت وعین جریان راگفت وآتش اختلاف بیشتر روشن شد...». [۳۸٤]

سر ریدر بولارد، در گزارش ۲۵ اوت ۱۹۴۱ (۳ شهریور ۱۳۲۰) به وزارت امورخارجه انگلستان نوشت: «ساعت ده صبح امروز سفیر کبیر شوروی وخودمن به درخواست شاه به حضوررسیدیم، او از ما خواست راجع به مدارکی که امروزصبح داده بودیم توضیح دهیم [منظوراعلان جنگ توسط علی منصور] و دلیل حمله به مرزهای شمالی وجنوبی راجویا شد، شاه گفت: آیا علّت حمله این بودکه چون آلمان سراسر اروپا را فتح کرده است بریتانیای کبیر و اتحاد جماهیر شوروی میبایست ایران را تصرّف کنند و...!؟». [۳۸۵]

آیا این همان رضاشاهی بودکه راه آهن سرتاسری را بنابه خواست دولت بریتانیا برپا داشته بود؟ اگر اینچنین بود، مقاومت و مخالفت او از ورود ارتش آن دودولت چه موردومفهومی داشت، وچه نیازی به دیدار شبانگاهی دو سفیر نامبرده بانخست وزیر ایران بود و چگونه بود که رضاشاه چند ساعت پس از یورش نیروی نظامی دولتهای مزبور به داخل مرزایران بجای خوش آمد گویی، آنگونه کنایه آمیز و از سر درد، بانمایندگان سیاسی شوروی وانگلستان، صحبت میکرد و بازچگونه بود که دربرابرآن خدمت بزرگ وحیاتی برای دولت انگلستان (به زعم مخالفان) به جای پاداش، جزایافت و..!.؟

اشتباه نشود، آنچه را که در پیرامون شرایط بُحرانی دولتهای انگلیس و شوروی وضرورت ارسال مهمّات جنگی ولوازم مورد نیاز شوروی ازخاک ایران آورده ام، صرفاً به منظورارائه شواهد ومدارکی در ردّ اتهاماتی است که درپیوند با برپایی راه آهن سرتاسری ایران و چرایی و چگونگی آن، به دور ازانصاف به رضاشاه واردشده ومیشود، وگرنه ازدریچه چشم هرایرانی میهن دوست ویاهرانسان صلحجو، هیچ بهانه ای تجاوز به کشور بی طرف وصلحجویی را توجیه نمیکند و با

---

[۳۸٤] - توفان زندگی. ۴۲۰

[۳۸۵] - خاطرات بولارد. ۱۱۲- ۱۱۳

هیچیک ازقوانین بین الملل وعُرف واخلاق نمیخواند، تا آنجا که سر ریدر بولارد، تهدید ایران را رجحان اخلاقی نسبت به حمله به ایران نمیداند و با این عبارت تلویحاً اعتراف میکندکه متّفقین درتجاوز به خاک ایران مرتکب بداخلاقی شده اند.

اگرچه دولتهای شوروی وانگلستان همانگونه که نوشته ایم در شرایط بُحرانی بسر میبردند و با مرگ وزندگی دست به گریبان بودند، اما چرا تاوان ندانم کاری ها وزدوبندها وغفلت های سیاسی شان را میبایست مردم صلحجو و بی طرف ایران میپرداخت، چگونه بودکه تجاوز آلمان نازی به سایرکشورها از نظر همین کشورهای متجاوز به خاک ایران، تقبیح میشد اما با کشورومردم ما همان کاری راکردندکه آلمانها وایتالیایی ها وژاپنی ها به بهانه های پوچ نسبت به کشورهای دیگر!؟ تا آنجا که به خاطر تجاوزارتش آلمان به لهستان، دولت انگلیس به عنوان اعتراض به این کارغیر عرف وقوانین اخلاقی وبین المللی، تن به جنگی بادولت آلمان دادکه پس از پایان جنگ اگرچه پیروز شده بود، اما این انگلستان دیگر آن کشورپیش از جنگ نبود.

تردیدی نیست که فشار دولتین نامبرده برایران برای اخراج آلمانیها، دخالت بیجا درامورداخلی کشوری مستقل وبی طرف وبرخلاف منشور جامعه ملل بود و به همین خاطر، تجاوز به خاک ایران درهمان زمان ازسوی بسیاری از مجامع سیاسی وحقوقی کشورهامورد تقبیح و اعتراض قرارگرفت ودولتین مزبور جهت اسکات معترضین، با ایران به عنوان یک کشوردوست وهم پیمان، به عقد پیمانهایی دست زدندو متقبّل پرداخت هزینه حمل ونقل محموله های ارسالی به روسیه پس از پایان جنگ شدند.

مصطفی فاتح، درباره تجاوزبه دور از عُرف واخلاق و منشور اتفاق مللِ دو دولت مزبوربه ایران مینویسد: «... پس ازهجوم به ایران، افکار عمومی جهان سخت برآشفته گشت وجهان آزاداین کارراشدیداً تقبیح و سرزنش کرد، شش روزپس ازاشغال ایران، مستر ایدن وزیر امور خارجه آن وقت انگلستان ناچار شد در شهر کاونتری (coventery) نـــطق مفصّلی ایراد نماید تا افکارعامّه را تسکین دهد». [۳۸۶]

همو در جای دیگرکتابش نوشته است: «...اشغال کشورکوچک و بی طرف ایران نه تنها احساسات آزاد مردان جهان را برانگیخت و انتقادات آنها را چنانکه ازجرایدوقت مشهوداست تشدیدکرد، بلکه چیزی نگذشت که نگرانیهایی را هم برای اولیای دوربین ومآل اندیش انگلستان[!!] فراهم ساخت، دوهفته ازهجوم به ایران نگذشته بودکه لندن نگران شدودریافت که اشغال ایران به نحویکه انجام شده ممکن

---

[۳۸۶] - **۵۰ سال نفت ایران. ۴۶۴**

است روسهارا به طمع بیاندازد، تاپس ازجنگ، ایران را رها نسازند و دردسر بسیار فراهم سازند، [که چنین نیز شد] این بود که چرچیل و دیگر سیاستمداران خطر را زود درک کرده وشروع به اقداماتی نمودند، که اولاً رنگ اشغال ایران را که تأثیر بدی درجهان آزاد کرده بود، تبدیل به پیمان اتحاد کنند تاموجب تسکین افکارعمومی گرددوثانیاًعهدوپیمانی در میان بیاورند که روسهارامتعهد به خروج ازایران سازند». [۳۸۷]

این هم نمونه ای دیگرازعدم تدبیر و ذکاوت وتوان پیش بینی زمامداران انگلیسی ازجمله چرچیل نخست وزیروقت انگلستان که به سیاستمداری برجسته وباکفایت مشهورشده است، اگرقدرت پیش بینی و تدبیری که برخی از نویسندگان وتاریخ نگاران میهن ماازبرای زمامداران انگلستان قایل بوده وهستند، درآنان وجود میداشت، به گفته مشهور "گز نکرده پاره نمیکردند" کاری که حتی افکار عمومی مردم انگلستان آنرا تقبیح کرده بود که مانند راهزنان، شبانه وبدون صدور اعلامیه ای ازقبل، بامشارکت ابرقدرتی دیگرهمزمان به خاک ایران تجاوز کند، آنهم درشرایطی که دربرابرکشور تازه جان گرفته ایران نیازی به یارگیری نبود که سپس پشیمانی ازدخالت دادن آن دولت حاصل کند، کجای این کار دولت بریتانیای کبیر ذکاوتمندانه ومُدبّرانه بود!؟ طُرفه اینکه دولت شوروی درابتداتمایلی جهت حمله به ایران را نداشته است.

سیروس غنی، با استنادبه مکاتبات وزارت امورخارجه انگلستان باسفیر کبیرآن کشوردرروسیه مینویسد: «...شوروی هاکه درجبهه های دیگر سخت درفشار بودند [برای هجوم به ایران] سخت اکراه داشتند وگفتندکه اگر ایران اجازه دهد موادجنگی ارسالی ایالات متحده ازخاک آن کشوربگذرد وبه جماهیرشوروی برسد، دیگرشکایتی ندارند، تا ۱۹ ژوئیه یعنی حدودیکماه بعد شوروی ها هنوز با عملیات نظامی مخالف بودند و فکرمیکردند فشار اقتصادی مشترک شوروی و انگلیس بر ایران کافی است وایران ناچاراست به خواستهای آنها تن در دهد، ولی شورویها سرانجام در ۲۲ ژوئیه رضایت دادند و دو طرف تا ۷ اوت جزئیات نقشه حمله را پذیرفتند». [۳۸۸]

ورود ارتش شوروی به ایران وزمینه مساعدی که برای فعالیت کمونیست های ایرانی فراهم شده بود وپشتیبانی آشکار و نهان روسیه شوروی ازرهبران حزب کمونیست توده، مشکلات فراوانی ازبرای دولت انگلستان ازبابت تأسیسات شرکت نفت ایران وانگلیس فراهم کرد و از حق نگذریم که اعتراضات واعتصاباتی که حزب کمونیست توده انجام میداده است، صرفنظر از مقاصدسیاسی رهبران آن حزب درجهت منافع دولت بیگانه، یکی ازعوامل مؤثر دربه هیجان آوردن وخیزش

---

[۳۸۷] - همان. ۴۶۵

[۳۸۸] - برآمدن رضاخان و... ۴۲۵

مردم درجهت استیفای حقوق خودبا ملی شدن صنعت نفت بود، وقایع خونین سال ۱۳۲۵ در آبادان وبرخی ازمناطق بهره برداری شرکت نامبرده وهمچنین تداوم اعتراضات تا زمان ملی شدن صنعت نفت، همه و همه گواه صادقی است از ضعف بینش وذکاوت زمامداران انگلستان که به نادرستی به آن مزایا مشهورشده اند واین چیزی به جزکینه ورزی و دشمنی انگلستان با رضاشاه نبود که در غیر این صورت اگراز راه دوستی وعقلانی ومدارا و بدور از القائات وزیر مختارش که با رضاشاه بر سر کین و بدخواهی بود، به مذاکره مینشست، از آنجا که با حمل و نقل تجهیزات ومهمات وسایر لوازم مورد نیاز شوروی، مبالغ جالب توجهی نصیب خزانه ایران میشد که رضاشاه به آن درآمد در جهت عمران وآبادی کشور نیاز مُبرم داشت، آن کار به نحو رضایت طرفین حل وفصل میشد.

****

آنانی که میپنداشتند برپایی راه آهن شمال به جنوب، به کار شرکت نفت ایران و انگلیس میخورد

اما آنان که براین باور بوده ویاهستندکه برپایی راه آهن سرتاسری شمال به جنوب بکار شرکت نفت ایران وانگلیس (بخوانید دولت انگلیس) میخورده وشرکت مزبور سالها درصدد ساختن آن بوده است ولی اکنون به پول وسعی ایرانی ساخته شده وبه شرکت منفعت میرساند (که میرزا یحیی دولت آبادی از زُمره این منتقدان بود) این گروه نه درزمان برپایی راه آهن سرتاسری ونه پس ازآن، آگاهی درستی از آنچه که میگذشت نداشتند ویا میخواسته اند سخنی برعلیه رضاشاه گفته باشند.

همانگونه که پیش ازاین نوشته ام شرکت نفت ایران وانگلیس تاپیش از قرارداد سال ۱۹۳۳(۱۳۱۲برابر با ۲٤۷۲) برای توزیع وفروش نفت در اغلب نقاط ایران کمترین اقدامی بعمل نیاورده بود، ونفت وبنزین مورد نیاز ایران توسط شرکتی روسی بنام «پرساز نفت» از روسیه وارد میشد، بنابراین شرکت نفت نه تنها نیازی برای برپایی چنان خط آهنی نمیدید بلکه هیچ سندومدرکی دراین باب دیده نشده است که شرکت نفت ایران وانگلیس باپول خود درصدد ساختن راه آهن سرتاسری شمال به جنوب بوده باشد، از سویی دیگر دولت انگلستان یعنی صاحب اصلی شرکت مزبور کمترین تمایلی به ساختن راه آهنی که شمال ایران رابه مناطق نفتی جنوب متصل کند، نداشته است، بلکه خطی راطالب بوده است که غربی شرقی باشد تا راه آهن اروپا را ازطریق بغداد به هندوستان متصل کند، که دربخش هفتم این گفتار بگونه ای مشروح به آن اشاره خواهدشد.

در سالهای پیش ازکودتا و دهه نخستین سالهای ۱۳۰۰ بیشترین مصرف مواد نفتی درایران، نفت چراغ برای روشنایی خانه ها و بعضی گذرگاه ها آنهم درشهرها بودوهنوز بخاطر تعداد قلیل اتوموبیل و وسایل باربری وکارخانه ها ومراکز تولید برق، نه تنهابرای شرکت نفت ایران وانگلیس توزیع وفروش نفت درگستره ایران به خاطرناچیز بودن میزان مصرفی نفت مقرون به صرفه نبود، بلکه طبق قرارداد دارسی خود را موظف به انجام این کارنمیدید، به ویژه که تا سال ۱۹۳۳ شرکت نامبرده تنها از چاه نفت مسجدسلیمان وهفتگل بهره برداری میکرده است وهنوزبه استخراج نفت از سایر حوزه های مشمول قرارداد نپرداخته بودتا با آنچنان فراورده ای که عمدتاً به خارج صادر میشد پروژه ای برای ساختن راه آهن سرتاسری داشته باشد.

مصطفی فاتح، نوشته است: «...درموقع عقد قرارداد ۱۹۳۳ [۱۳۱۲ هـ - خ] تنها معدن مسجدسلیمان ومعدن هفتگل استخراج

میگردید، ولی از آن وقت به بعد کاوش واکتشاف باجدیت زیاد آغازشد و به تدریج استخراج معادن آغازگشت... در اینجا باز لازم میآید که به حاشیه رفته ومطالب دیگری راکه تاکنون افشا نشده است بیان نمایم، دو روز پس ازملاقات شاه ونمایندگان شرکت، شُکوه الملک [رییس دفتر دربار رضا شاه] مرا به دفترخودخواست وگفت شاه شما را احضار کرده است، هنگام ملاقات، شاه گفت: تومدتی است که درشرکت هستی و قاعدتأ باید اطلاعاتی راجع به نفت کسب کرده باشی، اکنون بگوبدانم چه شرایطی باید در امتیازنامه گنجانیده شودکه منافع ما را تأمین نماید؟ در جواب گفتم: امتیازسه جنبه مختلف دارد، اول جنبه مالی آن که عبارت از در آمد دولت باشد، دراینجا شاه گفته مرا قطع کردوگفت، دراین قسمت نمایندگان دولت کاملاً متوجّه هستند و دستورکافی به آنها داده شده است... و بعد پرسید جنبه های دیگرش چیست؟

چاه شماره یک، **اولین چاه نفت ایران** که در تاریخ ۵ خرداد ۱۲۸۷ به نفت رسید

درجواب گفتم: دوم جنبه اقتصادی نفت است که میباید از شرکت خواست تا با ارزانترین قیمت، آنرا در دسترس عموم قراردهد تا اینکه سوخت ارزان که اساس وپایه صنایع جدید است، تأمین گردد و مخصوصأ باید کاری کردکه فراورده های نفتی درتمام نقاط، حاضروآماده برای فروش باشدوکشورایران از وارد کردن نفت خارجی [ازروسیه] بی نیاز گردد». [۳۸۹]

نوشته فاتح بخاطر مقامی که سالها در شرکت نفت ایران و انگلیس داشته است ومیتواند موردوثوق بوده باشد نیز به روشنی نشان میدهد که شرکت نفت ایران وانگلیس بنا به دلایلی که شرح آن گذشت، کمترین توجه وطرحی وبرنامه ای برای توزیع موادنفتی به داخل ایران نداشت تا در صدد برپایی خط آهنی ازشمال به جنوب بوده باشد، بنابراین چنین اتّهامی که رضاشاه باپول وسعی ایرانی خواسته شرکت نامبرده را انجام داده است، باور ودیدگاهی نادرست است.

در سال ۱۹۳۳ پس ازلغوقراردادارسی ازسوی رضاشاه، مذاکراتی بین نمایندگان ایران وشرکت نفت ایران وانگلیس بعمل آمد، از

---

[۳۸۹] - **۵۰ سال نفت ایران. ۳۰۲**

جمله پیشنهادات نمایندگان ایران این بودکه شرکت مزبور در پخش و فروش فرآورده های نفتی درسراسرایران به بهای ارزان اقدام کند، که این پیشنهادات ابتداموردقبول نمایندگان شرکت ودولت انگلستان قرارنگرفت، اما پس ازمذاکراتی چند، شرکت از جمله پذیرفت درپخش فراورده های نفتی درسراسرایران اقدام کند وباساختن مخازن در شهرهای بزرگ، وسایل فروش موادنفتی بی ظرف را فراهم آورد و از سال ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) پالایشگاه کرمانشاه نیز گشایش یافت ودرهمان زمان مخازنی برای انبارکردن موادنفتی بی ظرف دربسیاری ازشهرهای دیگرنیز برپاگردید.

****

بی پایه ترین وسُست ترین توجیه، نوشته وگفته کسانی است که ظاهراً براین باوربوده وهستندکه برپایی خط آهن سرتاسری مزبوربه منظور بهره گیری دولت انگلستان درحمله ای به خاک روسیه بوده است و گرنه به مصلحت بود که خطی ازغرب به شرق کشیده میشد وعباس اقبال آشتیانی، ازسرآمدان این گروه بوده است.

در ردّ دیدگاه این گروه، همانگونه که درمقدّمه این گفتارآمده است، اظهارنظرها وتحلیل هایی که در زمان رویداد حادثه ای، ابرازویا نگارش میشود، چندان معتبر و روشنگر تمامی زوایای تاریک رویداد مورد نظرنمیتواند بوده باشد، ونوشته اقبال آشتیانی (که دربخش سوم این گفتار به آن نوشته اشاره شده است) و برخی دیگرکه درمخالفت ویا انتقاد ازبرپایی خط آهن سرتاسری شمال به جنوب، به آن استناد میکنند نیز مستثنی ازاین قاعده نیست، چنین نظریّه ای ازجهت امکان از قوّه به فعل درآمدن آن، یعنی لشکرکشی انگلستان به روسیه ازطریق خاک ایران آنهم به دلگرمی ازراه آهن سرتاسری ایران، بسیار سست وغیر منطقی است وشرایط زمان ومکان نیزوقوع چنین خیالپردازی را نمیتوانسته است موجب شود.

نورمن، وزیر مختار دولت انگلستان درزمانیکه به گفته مشهور «آفتاب درسرزمین آن امپراتوری هیچگاه غروب نمیکرد» در گزارش تلگرافی مورخ ۲۰ ژانویه ۱۹۲۱ به وزیرامورخارجه کشورش مینویسد: «بهانه حکومت شوروی برای تخلیه نیروهایش ازگیلان این است که آنها میترسند قوای شمال [نورپرفورث] پیش ازتخلیه ایران به باکو حمله کند، این ادّعای پوچی است که این حمله بتواند از قزوین با پشتیبانی نیرویی که در بغداد مستقراست صورت بگیرد، حال گذشته از اینکه این استدلال تنها بهانه است باید گفت این حمله غیرممکن است، زیرا ما وسایل حمل ونقل دریایی درشمال ایران نداریم...». [۳۹۰]

[۳۹۰] - اسنادومکاتبات سیاسی وزارت امورخارجه انگلستان، ترجمهٔ بهروز قزوینی. ۱۷۴

آن زمان که پس ازپایان جنگ جهانی نخست، دولت امپراتوری انگلستان بخاطرپیروزی درجنگ و وقوع انقلاب بلشویکی درروسیه، که آن کشور در آشوب ونابسامانی ورهبرانش در سردرگُمی از رهگذر انقلاب بسر میبردند، حرف آخر را از میان دول (بجز دولت متّحده آمریکا که پس ازپایان جنگ جهانی نخست خودرا از مداخله در امور غیر کشورهای آمریکای شمالی ومرکزی وجنوبی کنارکشیده بود) میزده است، نتوانسته بود به پشتیبانی اززنرالهای هوادار تزار و استقلال طلبان قفقاز در برابرقوای هنوزبه درستی سامان نیافته بلشویکها، ادامه دهد، سهل است که درخاک ایران نیزکه قوای بلشویکها تا گیلان پیش آمده بودند، درخود یارای ایستادگی وجنگیدن با آنها را ندید و به پشت کوههای منجیل عقب نشست و بالاخره پس ازاندک زمانی ناگزیرشد قوای نظامی اش را از خاک ایران خارج کندتا درصورت پیشروی بلشویکها مجبوربه مقابله نشود (در گفتار نخست بگونه ای مشروح به این رویداد پرداخته شد) آنگاه چگونه امکان داشت هوای جنگ بادولت شوروی را که پس ازاستقرارکامل درگُستره خاک روسیه وسیبری و ماورالنّهر، به یک دولت مقتدر تبدیل شده بود، درسر به پروراند، آنهم از راهی بسیاردور و تنها به دلگرمی از راه آهن سرتاسری ایران، خطّی که یا قوای نظامی روسیه رابه سرعت به منابع نفتی خوزستان میرساند و یا با چند بمب ویا انفجاردر چند تونل از حیّز انتفاع میافتاد!؟ بنابراین یک رشته راه آهن چه نقش مؤثری باچنان نقاط ضعفی که داشت میتوانست درجنگی باشوروی، به نفع ارتش انگلستان ایفاکند!؟

تاریخ گواهی میدهد که دولت انگلستان دررابطه باروسیه باهمه قدرتی که درسده های هفدهم وهیجدهم میلادی داشته است وباهمه دل نگرانیهایش از جانب روسیه ازبابت هندوستان، وزیاده خواهی های آن دولت درآسیای میانه، هیچگاه به تنهایی با آن دولت به جنگ نپرداخته است (تنها جنگ بین انگلستان وروسیه جنگ معروف به شبه جزیره کریمه بین سالهای ۱۸۵۴ تا ۱۸۵۶ با همراهی کشورهای عثمانی و فرانسه و پیه مون بود و بس) سهل است که برای ترضیه خاطردولت روسیه به منظورانصرافش از پیشروی به سوی هندوستان، بادسیسه و تزویر از سرزمین ایران برای روسیه حاتم بخشی کرده بود.

خدعه ونیرنگ دولت انگلیس طیّ دوبارجنگ ایران وروسیه در زمان فتحعلیشاه قاجار و قراردادهای ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ که بدون حضور و اطلاع دولت ایران بین آن دودولت بسته شده بود، به روشنی مُبیّن این نکته است که دولت انگلستان برای حفظ هندوستان همواره از ایران مایه میگذاشته است وشگفتا که زنده یاد عباس اقبال آشتیانی، با همه وقوف به دانش تاریخ چنان نظری ابرازداشته بود وعده ای نیز به پیروی ازوی به تکراراین باور نادرست وغیرعملی پر داختندوشاهد چه بهتر و روشن تر ازاین که نه تنهاجنگی بین انگلستان وشوروی در نگرفت بلکه درجنگ جهانی دوم با انعقاد پیمان دوستی بین آن دو، و

کمک رسانی مؤثردولت انگلستان به شوروی، سبب پیروزی شوروی بر آلمان نازی شد.

این طیف از منتقدان برپایی راه آهن شمال به جنوب، یقیناً از نقش مؤثروپراهمیّت یکی ازارکان مهم نیروی نظامی درجنگ، یعنی بخش لُجستیکی آن ناآگاهند، توان رزمی هر ارتش درجنگ، صر فنظر از نیروی انسانی ورزیده و برتروآموزش دیده وباروحیّه ای قوی و فرماندهان آگاه واستراتژیست، امکانات وعملکردهای بخش لجستیکی آن است که بتواند لوازم ومهمات موردلزوم را درجبهه های جنگ بدون تأخیر و بدور ازاشتباه وسردرگمی، به موقع به واحدهای رزمی برساند، که باتوجه به راه بسیارطولانی (از انگلستان تا ایران) و ویژگی اقلیمی روسیه وگستردگی خاک آن، امکان ازقوّه به فعل درآوردن چنان خیال خامی نه تنها بعید، بلکه ناشدنی بود وبدون تردیداین چنین چیزی هرگز به مُخیّله هیچیک از زمامداران انگلیس خطور نکرده بود و هیچ سندِ منتشرشده ای نیز به چنین موضوعی اشاره نمیکند. کاری که ناپلئون باهمه توانایی ونزدیکی راه درآن فرومانده بود.

لرد کُرزُن، طی تلگرام ۷ فوریه ۱۹۲۰ به سرپرسی کاکس وزیر مختاروقت انگلستان درایران مینویسد: «...ازاین جهت بیفایده است که حکومت ایران یاهرمقام دیگراین انتظارعبث راداشته باشدکه گُردانها و هنگهای بزرگ متفقین [فرانسه وانگلستان و ایتالیا وآمریکا] ناگهان درکشورشان پدیدار شوند، درصورتی که وضع کاملاً آشکاراست و همه میدانندکه اعزام چنین نیروهایی ازحیطه امکان ما خارج است...». [۳۹۱]

****

پیش ازاین اشاره شده بودکه دکتر مصدق پس از شهریور ۱۳۲۰ طی نطقی دردوره چهاردهم مجلس شورای ملی (۷ آبان ۱۳۲۳) ضمن انتقاد از رضا شاه، گفته بود: «عواید نفت تماماً به مصرف راه آهن وخرید اسلحه ومهمات رسید که ایران به آن نیاز نداشت، زیرا مابادول مجاورخیال جنگ نداشتیم که محتاج به آنقدر مهمات شویم واگر آن مهمات برای مابود، پس چه شد که در شهریور ۱۳۲۰ از دست ما رفت؟»

جای هیچگونه تردید نیست که رضاشاه هرگز درخیال جنگ با دولتهای مجاورنبود، اما دکترمحمد مصدق با چه اطمینانی آن دولتهارابه بهانه هایی مُقدِم به جنگ باایران نمیدید؟

عواملی ازجمله دغدغه خاطررضاشاه، درجهت عمران وآبادی و انجام پروژه های زیربنایی وروبنایی به منظورپیشرفت وتعالی

---

[۳۹۱] - سیمای احمدشاه قاجار. ۳۶۳

کشورش ونیازمُبرم به پول برای انجام این کارها، باتوجه به عزم راسخ و وسواس اودرخودداری ازدریافت وام ویا کمک خارجی بخاطریادواره های تلخی که ازدریافت وامهای خارجی درزمان چندتن ازشاهان قاجار، در ذهن او و مردم ایران نقش بسته بود، امکان چنین اندیشه ای را به رضا شاه نمیداد، ضمناً بادودولت ابر قدرت همسایه (روس و انگلیس) کجا جرأت این کاربود؟

بدیهی است که کشورما مانندهمه کشورهای جهان بویژه بنابه شرایط آن روزهایی که به آن در گفتار نخست پرداخته ام، نیاز مُبرم به قوای مسّلح ومُنجسم داشت، دکترمصدق کدام کشوری رابه ویژه در شرایط بُحرانی وپرآشوب کشورما سراغ داشت که در حدّ شرایط موجود خود، سازمانی بنام ارتش نداشته ودرحدّممکن ومقدورباسلاح های روز مجهّز نبوده است؟

چگونه میشد درکشور پهناور و نا امن وآشفته وپرآشوب وناآرام آن ایام، به برقراری امنیت داخلی پرداخت که دکترمصدق خودبه روشنی شاهد شرایط واوضاع ایرانِ پیش از اسفند ۱۲۹۹ بوده ودراین باب مطالبی در مجلس بیان داشته است که پیش ازاین به آن اشاره کرده ام، تا جاییکه حتا پایتخت کشوراز تاخت وتازاشرارورراهزنان درامان نبود، و به وقت غروب دروازه های تهران به خاطر ممانعت از ورود آنان بسته میشد؟ ایکاش دکترمصدق درمجلس ویا درکتاب خاطراتش نوع و تعداد سلاح های خریداری شده درزمان رضاشاه راکه نیازی به خرید آنها نبود، را اعلام میکرد و به کلی گویی که درشنونده ویا خواننده تصور نادرستی را القا میکند، اکتفا نمیکرد.

استقرار یک نیروی نظامی درهر کشورصرفاً برای تدارک جنگ با دول مجاور نیست، برای آموزش وارتقاءِ سطح آگاهی افراد به امور نظامی وتسلیحاتی وآمادگی آنان دردفاع ازکشور نیزهست، و ایشان [محمد مصدق] در زمان نخست وزیری با داشتن همه اختیارات قانونی نه تنها نسبت به انحلال بخشی از ارتش که دراین زمان بسی گسترده تروبا سلاح های بیشتر و پیشرفته ترازرمان رضاشاه مُجهّز بود، اقدامی بعمل نیاورد بلکه ازدولت آمریکا علاوه بر دریافت کمکهای مالی، ۴۲ تانگ سنگین شرمن دریافت کرد، درحالیکه ارتش ایران درهمان زمان دارای چند سد تانک و بسیاری زره پوش بوده است، علاوه براین بیش از ۳۰۰ تن از افسران رابرای آموزش عالی ودیدن دوره های تخصصی به آمریکا فرستاد.

پرسش این است، دکتر مصدق، که رضاشاه را ازجهت خرید سلاح از محل درآمد نفت به باد انتقاد گرفت، خود بهنگام زمامداری، با کدام بودجه واز چه محلی وبا کدام درآمد، در شرایط بُحران مالی، دست به چنان خرید و اعزام سیصد افسر نظامی برای طیّ دوره آموزش عالی و دوره های تخصصی به آمریکا زده بود، آنهم درشرایطی که یا چشم

به امید کرَمِ آمریکا دوخته بود ویا ناگزیر به انتشار قرضه ملی شده بود؟

علی میرفطروس، درنوشته ای زیرعنوان «سازمان افسران حزب توده و رویدادهای ۲۸ امرداد ۱۳۳۲ =۲۴۹۲» مینویسد: «...از این رو دولت آمریکا با دادن کمکهای مالی وعمرانی وبهداشتی ازطریق اصل چهار، ضمن تقویت دولت مصدق، کوشید تا از توجه ایران به شوروی یا از نفوذ آن کشوردرایران جلوگیری کند، دراین راستا، دولت آمریکا در سال ۱۹۵۲ [۱۳۳۱] علاوه برکمکهای مالی وبهداشتی وعمرانی، تعداد ۴۲ تانک شرمن به دولت مصدق تحویل داد و بیش از ۳۰۰ افسر ایرانی را برای دیدن آموزش های نظامی به آمریکادعوت کرد...». [۳۹۲]

مصطفی فاتح، مینویسد: «... در تاریخ چهارم اردیبهشت [۱۳۳۱] دکترمصدق نامه ای به سفارت آمریکا نوشته وپس ازاستقبال از کمک آمریکا، اظهارداشت: «تاآنجا که منابع ثروت واوضاع عمومی ایران اجازه دهد ازاصول منشور ملل متحد پشتیبانی مینمایدوهمچنین برای تقویت استعداد دفاعی خودآنچه میتواند، میکندوازهرطرفی که مورد حمله قرارگیرد، باتمام قوا از آزادی واستقلال خود دفاع خواهد کرد» فوری پس ازارسال این نامه، کمک اصل چهار بمبلغ ۲۳ میلیون دلار و کسری به جریان افتاد ووزارت خارجه آمریکا اعلام داشت که کمک نظامی آمریکا به ایران ادامه خواهد داشت». [۳۹۳]

مگر رضاشاه باتقویت بنیه نظامی ارتش، ارتشی که تازه بنیاد نهاده بود، هدفی بجزتقویت استعداد دفاعی کشوروبرقراری امنیت در سراسر کشور آشوب زده و زهوار در رفته ای که از شاهان و زمامداران نالایق وبی خیال قاجاربه ارث برده بود، [فامیل های مصدق] داشت که دکتر مصدق درنامه اش به سفارت آمریکا تقویت بنیه نظامی را ازجمله اهداف خود، عنوان کرده بود، وچرانامه به سفارت آمریکا!؟

گفتنی است که رضاشاه درراه برپایی ارتشی نوین ویک پارچه نه تنها دیناری از هیچ دولتی طلب نکرده بود، بلکه افسران انگلیسی را که نخست وزیر وقت (سید ضیاء الدین) استخدام کرده بود را به سربازخانه راه نداد و پس از گذشت بیش ازهفتادسال اززمان کناره گیری اوحتا یک مکاتبه ازسوی رضاشاه به سفارتخانه ای، درمیان اسناد منتشر شده، دیده نشده است.

دکتر مصدق، با اعزام ۳۰۰ افسر به آمریکا به دنبال چه هدفی بجز تقویت بُنیه نظامی ایران بود؟ کدام داوری به دورازغرض وسیاه نمایی ، کاری را که مصدق درتقویت نیروی نظامی ایران آنهم بادریافت

---

[۳۹۲] - سایت علی میرفطروس

[۳۹۳] - ۵۰ سال نفت ایران. ۶۰۳

کمک مالی ازیک دولت خارجی انجام داده است، پسندیده ودرست میشمارد و درعین حال، کار رضاشاه را درتقویت بنیه دفاعی ایران آنهم بدون دریافت کمک مالی ویا استقراض خارجی، نادرست وناپسند؟ آیا گفته ها ونوشته های ایشان دراین باره ضرب المثل «یک بام و دو هوا» را درذهن انسان تداعی نمیکند؟ و آیا غرض ازاعزام آن عده از افسران به آمریکا، نظری بجز تقویت وگسترش هرچه بیشتریکانهای نظامی وتهیّه هرچه بیشترسلاح ومهمات بود وآیامگر دکتر مصدق با چنین کار و هدفی قصد جنگ بادول مجاور را داشت؟

****

اما در باره مصرف عواید نفت، دربرپایی راه آهن سرتاسری، برخلاف آنچه که دکترمصدق گفته ونوشته است، نه تنها دیناری از آن عواید برای برپایی راه آهن مزبور هزینه نشد بلکه تمامی آن به مصرف خرید سلاح نیز نرسید، عواید مزبور به پای کارهایی که درراستای کارهای زیر بنایی وعمران وآبادی درزمان کوتاه همان شاه صورت گرفت نیز ریخته شد، مگر عواید نفت چه مقدار بود که بسنده آنهمه کارها میبود؟ جای تذکراست که با اشغال نظامی روسیه وانگلستان، تنها بخشی از آن مهمات وسلاح هابویژه مربوط به پادگانهای خط مقدّم جبهه شمال وغرب وجنوب غربی ازدست رفته بود، حال آنکه اسلحه ومهمّات اکثر پادگانها ازجمله تهران، اصفهان، شیراز، خرم آباد، اهواز و کرمان و سیستان وبلوچستان ومشهدو کرمانشاه حتا تاحدودی تبریز ورضائیه و... که همچنان برقراربوده اند، ازدست نرفته بود.

روسیه شوروی در جنگ با آلمان صرفنظر ازمیلیونها نیروی انسانی، مهمّات وسلاح هایی را از دست داده بود که ازنظررقم وارزش بیرون ازحدّ وشماربود، چه کسی شنید که دولت شوروی درمورد تهیه آنهمه سلاح موردسرزنشِ حتا یکی ازمخالفان روسی آن دولت قرار گرفته باشد، دولت شوروی هم خیال جنگ با آلمان را نداشت اما درتهیه آنهمه سلاح ومُهمات کمترین تعللّی نداشت.

درباره ازبین رفتن سلاح هایی که دکتر مصدق ازآن در رخداد سوم شهریور ۱۳۲۰ اشاره کرده وآن راتلویحاً بربادادن عواید نفت برشمرده است، اِیاکسی ازمردم بلژیک ـ هلند ـ نروژ ـ دانمارک ـ لهستان ـ فنلاند ـ بلغارستان ـ رومانی ـ مجارستان ـ یونان ـ یوگوسلاوی و... که با توجه به شرایط سیاسی وموقعیت جغرافیایی شان درخیال جنگ بادول مجاور خود نبودند، دولتهای خودرا بخاطر ازدست دادن حتی کل سلاح ها (نه بخشی از آنها) بخاطر تجاوز ارتش آلمان به خاک آنها مورد سرزنش به شرحی که دکتر مصدق درمجلس جهاردهم بیان داشت که «اگر آن مهمات وسلاح ها ازبرای ما بود، پس چه شدکه درتجاوز ارتش آلمان ازدست رفت؟» قرارداده بود؟

جای تأسّف است که اینگونه اتهامات بی اساس وغیر منصفانه از زبان وقلم کسی بر میآید که هوادارانش اورادر فرهیختگی تاعرش اعلا بُرده و از او قدّیسی ساخته اند بدور از هرگونه کم وکاستی ها، از کسی که آنچه را که به دیگران نمیپسندید، خود مرتکب میشد و از زدن تهمت و افترا به دیگران ابائی نداشت که دراین باره شواهد بسیاراست و به نوشته ای دیگر نیاز خواهد بود.

داریوش همایون، درکتابی زیر نام «نگاه از یبرون» درباره ارتشی که رضاشاه بنیان نهاد مینویسد: «...ارتش ایران به معنی همه رسته های نیروی مسلّح ونه تنها نیروی زمینی... مستقیماً وبیش از همه، ساخته دست رضاشاه است... این ارتش پس ازآنکه درنخستین سالهای سردار سپهی ورضاشاهی ایران را یکپارچه گردانید و از تجزیهِ قطعی رهانید، کمک کرد تا ثبات ایران ـ آن بهره ازثبات که درشرایط ایران امکان داشت، درطول دهه ها برقرار بماند، در شهریور ۱۳۲۰ بر حیثیّت وسازمان ارتش ضربات کُشنده ای واردشد، با اینهمه آنچه از ارتش ماند نگذاشت ایران درجنگ [جهانی] دوم به سرنوشت اول [جنگ] جهانی دچار آید، وجود یک نیروی منظّم که در سراسر کشور پادگان داشت، عامل قطعی بااثر اندازه نگرفتنی درنگهداری موجودیّت ملی ایران بود، چه کسی میتواند انکار کند که بی ارتش، ایران اشغال شده نمیتوانست دست نخورده ازجنگ بدرآید، اگر بیاد آوریم که درجنگ [جهانی] اول میهن پرستان ایرانی دریغ سی چهل هزار سرباز را میخوردند که بتوانند کشور را از پایمال شدن این وآن برهانند به ارزش ارتش درجنگ دوم بیشترآگاه میشویم، بایدتوجه داشت که پایمال شدن با اشغال تفاوت دارد، درجنگ اول ایران پایمال بود، چیزی مانند لبنان امروزی ـ در جنگ دوم ایران تنها اشغال شد مانندبیشتراروپای باختری و مرکزی». [۳۹٤]

در لزوم برپایی یک ارتش مُدرن ونیرومند در شرایط واوضاع نابسامان وپُرآشوب و نا امن ایران درآن روزگاران همین بس که به بخشی از سخنرانی دکتر مصدق درجلسه نهم آبان ۱۳۰۴ مجلس شورای ملی، پیش از انتخاب رضا خان به پادشاهی توجه کنیم.

ایشان درآن جلسه ازجمله چنین گفتند: «...اما اینکه ایشان یک خدماتی به مملکت کرده اند گمان نمیکنم بر احدی پوشیده باشد، وضعیت این مملکت وضعیّتی بودکه همه میدانیم که اگرکسی میخواست مسافرت کند اطمینان نداشت، یا اگر کسی مالک بود، امنیّت نداشت واگریک دهی داشت بایستی چندنفرتفنگچی داشته باشد، تا بتواند محصول خودش را حفظ کند، ولی ایشان از وقتی که زمام امورمملکت را دردست گرفته اند یک خدماتی نسبت به امنیّت مملکت کرده اند که گمان نمیکنم برکسی مستور باشد والبته بنده برای حفظ خودم وخانه وکسان وخویشان خودم

---

[۳۹٤] - نگاه ازبیرون. ۱۸۷-

مشتاق ومایل هستم که شخص رییس الوزرا، رضاخان پهلوی نام دراین مملکت باشد، برای اینکه من یک نفرآدمی هستم که دراین مملکت امنیّت و آسایش میخواهم وحقیقت در پرتو وجودایشان مادر ظرف این دوسال اینطور چیزهارا داشته ایم... و بحمدالله ازبرکت وجودایشان خیالمان راحت شده ومیخواهیم یک کارهای اساسی بکنیم». [۳۹۵]

آیا برقراری چنان امنیّتی درگستره کشور، بدون نیروی نظامی و تجهیزات لازم وکافی امکان پذیر بود؟ تا به برکت وجود سردارسپه، دکتر مصدق ودیگران به آسودگی سربر بستربگذارند؟

****

پس از اشغال ایران ازسوی ارتش شوروی وانگلستان، باپیمانی که سران سه دولت آمریکا ـ انگلیس وشوروی درتهران منعقد کردند، و ایران ظاهراً به عنوان کشوردوست ویاری دهنده درآن پیمان شناخته شد، ارتش توانست پادگانهای نظامی اش رادراغلب مکانهای پیشین حفظ و برقرار نماید و وجود همین ارتش بود که توانست در زمان اشغال، در برابر راهزنان وایلات سرکش وخانهای متمرّدکه سر برآورده بودند، عرض اندام کند (که دکتر مصدق نیز از آن، در فرو خواباندن شورش ابوالقاسم خان بختیاری، در گُدارلندر سود جسته بود) و کشور را در شرایط جنگ جهانی اول قرار ندهد و این ارتش مجهّز به بخش اعظمی از همان سلاح هایی بودکه دکتر مصدق به انتقاد ازخرید آنهاپرداخته بود، گفتنی است که درسالهای اشغال ایران، نه تنها بخاطر ضیق مالی، دولت قادر به تأمین پول لازم برای خرید سلاح نبود بلکه به لحاظ حضور

[۳۹۵] - دکتر مصدق ونطق های تاریخی او-حسین مکی. ۴۸

نیروهای نظامی متفقین، امکان خریدسلاح های سنگین نیزنبود، بدین لحاظ ارتش ازسلاح هایی استفاده میکرد که درزمان رضاشاه خریداری شده بود و یا ازکارخانه اسلحه سازی کشورکه درزمان آن شاه برپا شده بود بهره میگرفته است، آنهم نه ازهمه ظرفیّت آن کارخانه، چرا که روسها با اشغال ایران، اداره این کارخانه را دردست گرفتند تا از برای آن دولت نیزدراین کارخانه اسلحهٔ سبک ساخته شود.

سرپرسی لورین، وزیر مختار انگلستان درایران درگزارشی به لرد کرزُن مینویسد: «...زمانیکه درپایان سال ۱۹۲۱ به ایران رسیدم اوضاع داخلی این کشورنه آرام بود ونه ثابت، شورش کلنل محمد تقی خان پسیان، درخراسان ـ طغیان سیمیتقو درآذربایجان ـ انقلاب میرزا کوچک خان درگیلان ـ چپاول ایلات شاهسون ـ تمرّد طوایف ترکمن ـ قرارگرفتن طالش وماکوتحت نفوذشوروی ـ گرایش کُردها به همدستی سیمیتقو ـ تجمّع ایلات جنوب وجنوب غربی یعنی لُرها و بختیاریها و قشقایی ها به ریاست صولت الدوله ـ اعراب خمسه به ریاست قوام الملک ـ شیخ محمره وطوایف کوچک ساکن سرزمینهای مُشرف بر بنادر خلیج فارس واقدامات آنها ـ شورش درژاندارمری تبریز به فرماندهی لاهوتی ووقایعی دیگردرایران وجودداشت» [۳۹۶]

علاوه برآنچه که لورین ازاوضاع داخلی ایران درآن روزها یاد کرده است، بویر احمدی هاوممسنی ها درمنطقه بویراحمدی وکُهگیلویه ـ ایل شکاک وخانهای پشتکوه ـ ایلهای جوانرودی و اُورامانی در کردستان ـ ایلات هزاره وزعفرانلو در خراسان وسیستان ـ لهاک خان (سالارجنگ) در بجنورد ـ دوست محمد خان بلوچ دربلوچستان ـ اشرار آرارات و نا امنی شهرها وراه ها ودهات بخاطر وجود راهزنان وباج بگیران و... سالیان درازی بودکه سراسرکشوررا بخاطر زمامداران نالایق [دوران قاجار] ومداخلات بیگانگان نا آرام ونا امن ساخته بودند و از دولت مرکزی فرمان نمیبردند و هر شیخ وخانی درحوزه اقتدار خود فعّال مایشاءبود، اینهمه ناآرامی ها واینهمه یاغیان وگردنکشان را در گُستره پهناور ایران باچه تدبیر ووسیله میشد آرام، ودرکشورامنیت برقرار کرد جزبا نیروی نظامی مجهّز به تسلیحات پیشرفته روزویاآیا مخالفان براین اعتقاد بوده اند که ایران برای همیشه باید برهمان پایه ای که درعهد قاجارها بود، پایداربماند؟ هیچ کشور مقتدری یکشبه به قدرت واقتدارنرسید و برای رسیدن به آن جایگاه، آموزش وآگاهی و تمرین تدریجی با همه سلاحها و دردست داشتن آنها ازضروریات یک ارتش کارآمد است وکاررضاشاه دراین باره نه اصراف کاری، بلکه به تدبیر بوده است، تاآنجا که دکتر مصدق را درسخنرانی نهم آبان ۱۳۰۴ به تأیید آن واداشته بود، اما پس از سقوط احمدشاه، همه کارهای رضا شاه به زیر سئوال ایشان رفت!

---

[۳۹۶] - ایران درعصر پهلوی - دفتر یک. ۱۲۳

سیروس غنی، ازقول جهانگیر آموزگار مینویسد: «درسالهای نهایی سلطنت قاجارچیزی نبود که یک ایرانی بتواند به آن بنازد، نظامی که رضا شاه، از احمدشاه، قاجار برگرفت، آمیزه ای ازناتوانی سیاسی، بی قانونی، ستمگری، نادرستی وعیاشی بود». [۳۹۷]

****

دکترمصدق، مُدّعی بود که بخش بزرگی از درآمد نفت به مصرف برپایی راه آهن سرتاسری رسیده است، اینک نگاهی به درآمد نفت و هزینه ساخت راه آهن سرتاسری میاندازیم، تا بدانیم سخنان دکتر مصدق، تا چه اندازه درست و یا نادرست بوده است، ازاین رو به آمار رسمی وزارت دارایی و بنگاه راه آهن ایران مراجعه میکنیم:

مبلغ کلّ درآمدازمحل مالیات قندوشکروچای، تاپایان -

کار ساختمان راه آهن سرتاسری	**۲۱۹,۵۰۰,۰۰۰**	**تومان**
مبلغ هزینه شده	**۲۱۸,۸۰۰,۰۰۰**	**تومان**

این آمارنشان میدهد که ازمحل عواید نفت جهت برپایی راه آهن سرتاسری کمترین هزینه ای نشده است. [۳۹۸]

و اما کل درآمد نفت اززمان برتخت نشستن رضاخان سردارسپه (اردیبهشت ۱۳۰۵ تا شهریور۱۳۲۰): ۳۳,۱۲۰,۹۷۶ لیره انگلیس، که با نرخ تسعیر آنزمان به تومان مبلغی تقریباً معادل ۱۴۰,۰۰۰,۰۰۰ تومان بوده است. [۳۹۹]

بنابراین با توجه به آمار رسمی ارائه شده میبینیم که وجوه جمع آوری شده از محل عوارض قندوشکر وچای بسیار بیش از عواید نفت در مدت شانزده سال پادشاهی رضاشاه، بودویا اگرعواید نفت تنها به مصرف ساختمان راه آهن وخرید سلاح ها ومهمات میرسید، آنهمه کارهای عمرانی وزیربنایی ازقبیل احداث هزاران کیلومترراه جدید شوسه ومرمت وتسطیح جاده های غیراستاندارد موجود، ساختمان سدها پُل، برپایی چندین کارخانه قندوسیمان وبرپایی سیلوها، راه اندازی بخشی ازشبکه راه آهن وتسطیح وزیرسازی بخشی دیگر ازشبکه مزبور، تأسیس دانشگاه تهران ودانشسرای عالی ودانشسراهای مقدماتی درشهرهای بزرگ وصدها دبستان ودبیرستان دولتی واعزام ۲۳۹۵ دانشجووافسربه خارج ازکشوربه منظورادامه تحصیلات عالی در رشته های گوناگون وفراگیری فنون نظامی به مِتُد روز، احداث بیمارستانهای دولتی دربسیاری ازشهرها و برپایی درمانگاه ها و سازمانهای نیکوکاری وامدادی مانند شیروخورشید سرخ وبنگاه حمایت

---

[۳۹۷] - برآمدن رضاخان و... ۳۹۳

[۳۹۸] - سعید نفیسی- تاریخ معاصر ایران ، چاپ۱۳۴۵، ص۱۶۸

[۳۹۹] - به نقل ازکتاب پنجاه سال نفت ایران نگارش مصطفی فاتح

مادران ونوزادان، کارخانه اسلحه سازی وهواپیما سازی شهباز و تأسیس فرستنده رادیو و احداث بناهای عظیم دولتی وتاسیس محل استقرار پادگانها و پرداخت حقوق ومقرری کارکنان دولت وارتش و بسیاری دیگراز کارهای عمرانی وزیربنایی درگُستره کشوربا توجه به در آمدهای ناچیز دولت ازمحل سایرمنابع مانندعوایدگمرکی و دخانیات (تأسیس در سال ۱۳۱۶) و سود ناچیز بانک ملی بادرآمد سالهای نخستین فعالیّتش ومالیاتهای مستقیم وبعضی عوارض ناچیزومنابع کم اهمیت تر دیگرکه دکترمصدق، شاهد هردو دوره (قاجار و رضا شاه) بوده است، چگونه وبا کدام عایدی دیگرصورت گرفت؟

متأسفانه بگونه ایکه پیش ازاین اشاره شده است، اغلب انسانها به هردلیلی به دنبال بررسی و واکاوی آنچه راکه میشنوند و یا میخوانند، نمیروند و بعضی ازنویسندگان وسخنوران با آگاهی به این نکته، ازهر وسیله ایکه هدف شان راتوجیه کند برای اِعمال اغراض خودبهره میگیرند، مینویسند ومیگویند! حیف!

بخش دهم:

بررسی پیرامون پیشنهادات دکترمحمد مصدق

دربخش سوم این گفتارآمده بودکه به هنگام طرح لایحه برپایی راه آهن سرتاسری، پیشنهاد دکتر مصدق این بوده است که دولت بجای پرداختن به ساختمان راه مزبور، اقدام به ساختن چندکارخانه قند وراه شوسه جدید وترمیم وتسطیح جاده های موجودکند. حال ببینیم که رضا شاه در مدت شانزده سال پادشاهی اش، ضمن ساختن راه آهن سرتاسری تاچه اندازه دراینباره توجه داشته واقدام کرده است.

الف: احداث کارخانه های قندسازی:

ازآغاز کاراحداث راه آهن سرتاسری، نسبت به ساختمان چندین کارخانه قندسازی نیزدرنقاط مختلف کشوراقدام مُجدّانه ای صورت گرفت.

مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه)، ضمن شرح کارهای انجام شده در سال ۱۳۱۰ مینویسد: «...بعقیده من میبایست قند از نیشکر ساخته شود، آنهم درمازندران وخوزستان، فرصتی میخواست، چغندر را نزدیکتر به کار دیدند... فعلاً در ورامین ـ کرج ـ کهریزک وکنار بند امیر در فارس کارخانه های قند دایراست». [۴۰۰]

نوشته هدایت بروشنی حکایتگر آن است که رضاشاه برای دستیابی سریع به قند محصول داخلی، کاشت وبرداشت چغندر قند را که استحصال آن به زمانی کمتر از نیشکر نیاز دارد ترجیح میداده ونشان میدهد که دراین باره تاچه حّد بی تاب بوده است.

دکتر بهاالدین پازارگاددرکتاب کرونولوژی تاریخ ایران علاوه برکارخانه های قند سازی که از آنها نام برده شد، ازبرپایی کارخانه قندسازی شاهی نیز در سال ۱۳۱۳ نام میبرد. [۴۰۱]

کارخانه های قندسازی شازند و فریمان نیز از جمله کارخانه های قندسازی است که در زمان کوتاه پادشاهی رضاشاه احداث شده بود. [۴۰۲]

سر ریدر بولارد، ضمن انتقادِآمیخته به ریشخند از رضاشاه و تحقیر ایرانیان، نوشت: «...شاه درعین حال میخواست مراکز صنعتی و

---

[۴۰۰] - خاطرات وخطرات ۳۹۲ـ ۳۹۳

[۴۰۱] - کرونولوژی تاریخ ایران. ۲۳۵

[۴۰۲] - گفته شده رضا شاه بزرگ بسیار علاقمند بوده فریمان را به مرکز استان خراسان مبدل کند تا ارزش مشهد کم، کم زایل شود. به همین منظور ساختمان های اداری در فریمان ساخته میشده است. ویراستار

کارخانه های مُعظم درنواحی مختلف مملکت بسازد، به عنوان مثال یک کارخانه عظیم کنسروسازی دربندرعباس ساخته شد، وهرجاکارخانه قندی وجوددارد...». [۴۰۳]

میرزایحیی دولت آبادی، مینویسد: « کارخانجات قندسازی ونخ ریسی وپارچه بافی وغیره، پی درپی افزوده میگردد...». [۴۰۴]

روزنامه گریت بریتیش اند دی ایست، درمقاله ای به تاریخ ۱۴ مارس ۱۹۴۰ [۲۳اسفند۱۳۱۹] نوشت: «ایران اکنون دارای چندین کارخانه قندسازی است، محصول سالانه چغندر قند سیصدهزار تُن است...». [۴۰۵]

نی یر ایست ایندیا، در ۳۱ می ۱۹۳۴ برابر با ۲۴۷۳ [۱۰ خرداد ۱۳۱۳] نوشت: «دولت باکشت وتولید چغندردرحوالی تهران بسیار کار عاقلانه کرد و دو کارخانه قندهم که اکنون بهره میدهند تأسیس نموده است، طبق برنامه باید تا پایان دوسال مقدارکافی چغندربرای خورند ۹ کارخانه دیگرتولید گردد». [۴۰۶]

مورنینگ پست، در تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۴ [اول فروردین ۱۳۱۳] نوشت: «ازخدمات برجسته وی [رضاشاه] چندین فقره اصلاحات مالی وقضایی وراه سازی وساختمان شش کارخانه جدید قند را باید ذکرنمود». [۴۰۷]

کاری که درزمان پادشاهی قاجارها، برپایی حتا یک کارخانه در کهریزک به دست میرزا علی خان امین الدوله امکان پذیرنشد.

<u>ب: راهسازی وترمیم وتسطیح جاده های موجود:</u>

رضاشاه، درباره جاده سازی وارتباط هرچه بیشتر و بهتر بین شهرها وآبادی هانیز بی تاب بود ودرزمان ۱۶سال سلطنت او چندین هزار کیلومتر جاده شوسه با استاندارد بین المللی ساخته شد، اما پیش از آنکه به گامهایی که نامبرده در این راه برداشته بپردازیم، بی مناسبت نخواهد بود که به وضع ارتباطات داخلی ایران پیش ازروی کارآمدن رضاشاه بگونه ای گذرا اشاره ای داشته باشیم.

احمد کسروی، که درعهد احمدشاه قاجار به سمت ریاست دادگستری خوزستان منصوب شده بود، درباره چگونگی رفتنش به شوشتر مرکزاین استان درآن ایام، چنین مینویسد: «...من نیز که نگارنده این نامه هستم، بنام رییس عدلیه خوزستان در هفدهم جمادی

---

[۴۰۳] - خاطرات بولارد. ۱۰۶-۱۰۷
[۴۰۴] - حیات یحیی، دفتر چهارم. ۴۰۶
[۴۰۵] - رستاخیزایران. ۷۷۶
[۴۰۶] - رستاخیزایران. ٦٦٦
[۴۰۷] - رستاخیزایران. ٦٥٩

الثانی از تهران ازراه بغداد و بصره روانه و در شب دوازدهم رجب به محمره [پس از گذشت ۲۶ روز] رسیدم وفردای آن روز شیخ را [شیخ خزعل فرمانروای مطلق العنان خوزستان درآن زمان] درعبادان [نام پیشین آبادان] در درون کشتی دیدارکرده به محمره [خرّمشهر] بازگشتم و از آنجا به ناصری [اهواز] وازآنجابه شوشترکه جایگاه عدلیه بود رفتم». [۴۰۸]

رضاشاه نیزبه هنگام نخست وزیری برای سرکوب شیخ خزعل دارنده نشان ویکتوریا، از دولت امپراتوری انگلستان، ناگزیر شده بود از طریق اصفهان ـ شیراز ـ بندربوشهر وهندیجان وارد خوزستان شود، چرا که ازطریق لرستان راهی به خوزستان وجود نداشت و کوره راه های موجود نه تنها از امنیّت برخوردار نبود بلکه برای لشکر کشی نیز مساعد نبود.

پدر نگارنده نیزتعریف میکردکه درزمان جوانی بقصد زیارت مشهد، ابتدا از بندر انزلی سوار برکشتی شده وپس از پیاده شدن در بادکوبه، سواربرکشتی دیگربه مقصد بندر"گراسنوودُسک" در شرق دریای مازندران شدیم و از آنجا بادلیجان به عشق آباد مرکز ترکمنستان و سپس ازطریق باجگیران وقوچان به مشهد رسیدیم، چرا که همان کوره راه تهران ـ شاهرود ـ سبزوار ـ نیشابور، بخاطر راهزنان ترکمن نا امن وعبورازاین کوره راه متضمّن خطرات مالی وجانی بود.

جای تأسّف بودکه برای سفر به خراسان وخوزستان بخاطرنا امنی ها ونبود جاده، ناگزیر میبایست ازخاک کشوربیگانه عبورومرور میشد و این منحصر به نوشته کسروی ویاگفته پدر نگارنده نبود، بسیار کسان دیگرنیزدراین باره نوشته اند و بطور کلی سفروحمل ونقل کالاهای بازرگانی بین شهرها وآبادی ها در درون کشورکه همجوار با کشور های بیگانه نبودند نیز از دستبرد وغارت راهزنان وباج بگیران که گاه باخطرجانی نیز همراه بوده است، بدور از دلهُره وخطر نبود.

دکتر عبدالحسین زرکوب، مینویسد: «...ایجادجاده های منظّم که لازمه حفظ وحدت مملکت ورفع هرگونه شورش واغتشاش محلّی بود، ازجهت بازرگانی هم اهمیّت داشت ومیرپنج سابق [رضاشاه] که سالها در اکثر ولایات وجاده هالشکرکشی وتردّدکرده بود، ضرورت این معنی را از همان آغازسلطنت دریافت ودرتعریض جاده ها و ایجاد پُلهای ارتباطی، اهتمام تمام نشان داد». [۴۰۹]

سیروس غنی، مینویسد: «...باید در نظرداشت که در سال ۱۳۰۸ برنامه بسیاردامنه داری برای احداث جاده سازی شروع شده بود، وایران در سال ۱۳۱۹ (۲۴۷۹=۱۹۴۰) بیش از ۲۶ هزار

---

[۴۰۸] - به نوشته های کسروی نگاه کنید.

[۴۰۹] - روزگاران. ۸۶۹

کیلومتر جاده داشت، جاده های اتومبیل رانی، بسیاری ازآنها از میان نواحی کوهستانی [میگذشت] فقط چندتایی اسفالت و [بقیّه] به معیارهای اروپایی، ابتدایی بود ولی برای کشوری که هیچگونه وسیله حمل ونقل سریع به خودندیده بود همینها پیشرفت عظیمی بود». [٤١٠]

عبدالحسین مفتاح، نوشته است: «...پس از گشایش بانک ملّی (در سال ١٣٠٧ هـ ـ خ ٢٤٦٧=١٩٢٨ م.) نوبت گشودن مشکل سوم رسید، فراهم کردن ارتباط سریع بین استانهای شمالی با جنوب بوسیله راه های شوسه وراه آهن، تا استانهای شمالی بتوانند خود را از فشار قیمتهای دیکته شده روسیه شوروی برای کالاهای آنها نجات دهند، زیرا روشی راکه شوروی درمعامله با کشاورزان وبازرگانان شمالی بکار بسته بود برآیندش بیچاره کردن کشاوزر و ورشکستگی بازرگانان بود». [٤١١]

میرزایحیی دولت آبادی، که بانگاهی تردیدآمیز نسبت به مزایا و لزوم احداث راه آهن مینگریست وآنرا به سود شرکت نفت ایران و انگلیس برمیشمُرد، مع ذلک ضمن همان سلسله نوشته ها درباره راه سازی درزمان رضاشاه نوشت: «...البته به مقتضای سلیقه شاه که دوست میدارد مملکت آباد گردد و درعهداوکارهای بسیار شده باشد طُرُق و شوارع درتمام مملکت ساخته شدومیشود». [٤١٢]

مهدیقلی هدایت، درکتابش آورده است«...هفتم آبانماه ١٣٠٧ شاه برای افتتاح راه شوسه خرم آباد ـ دزفول تشریف بردند و وزراء و معاریف دررکاب بودند». [٤١٣]

روزنامه کامرس ریپورتر، طی مقاله ای در ٢ مارس ١٩٣١ [١٢اسفند١٣٠٩] نوشت: «...دولت دراجرای برنامه ساختن راه ها در سراسر کشور هیچ فروگذارنکرده است... طبق گزارش هانری ویلارد، کنسولیارمقیم تهران [کنسولیار آمریکا] عوارض قندوچای درسال ١٩٣٠ [١٣٠٩] که برای تکمیل راه اندیمشک باید به مصرف برسد، به چهار صد و بیست و پنجهزارتومان یا معادل ٤٢٧,٩٧٥ دلار بالغ گردید و مهمترین قسمت برنامه راه سازی ایران است وشاید تا مدتی کمتر از یکسال کامیونهای بزرگ بتوانندراین راه رفت وآمد کنند... برای نگاهداری جاده هاتوجه زیادی شده، راه جدید قزوین به تبریزبه تدریج خاکریزی وتسطیح شده وعده ای مسافر از راه ناتمام کناره مشهد سر [بابلسر] تارشت عزیمت نموده اند... اصلاح راه ایران وعراق (جاده رواندوز) بخوبی پیشرفت میکند... انتظار میرود که راه حیدرآباد از کنار دریاچه ارومیّه تاموصل به زودی استان آذربایجان را به دریای مدیترانه

---

[٤١٠] - برآمدن رضا خان و... ٤٨٦

[٤١١] - ایران پُل پیروزی. ٩٥

[٤١٢] - حیات یحیی ، دفتر چهارم. ٤٠٦

[٤١٣] - خاطرات وخطرات. ٣٨٤

متّصل سازد... برای نقشه برداری یک شاهراه بزرگ واحداث جاده های فرعی هیأتی از مهندسین به خراسان اعزام گردیده اند». [٤١٤]

روزنامه رویال ایشیان سوسایتی، در تاریخ اکتبر ١٩٤١ [آبانماه ١٣٢٠] پس ازکناره گیری رضاشاه از مقام پادشاهی نوشت: «...در دوره سلطنت شاه سابق وسایل ارتباطیّه وراه های ایران بسیار بسیار توسعه یافت، زیرا تاپیش از سلطنت او غیراز راه شوسه انزلی - تهران که روسها ساخته بودند و چند راه دیگرکه بوسیله قوای نظامی انگلیس احداث شده بود، راه دیگری درایران وجود نداشت وبرنامه وسیع راه سازی سراسر کشور در زمان سلطنت اوبه موقع اجرا در آمد». [٤١٥]

فتح الله نوری اسفندیاری، درکتاب رستاخیزایران، مطلبی راکه خبرنگارمونترال دیلی استار، در١٢ اکتبر ١٩٢٨ [٢٠ مهر ماه ١٣٠٧] در آن رسانه آورده است، عیناًچنین نقل میکند: «...او [رضاشاه] به وجود وسایل ارتباطیّه جدیداهمیّت زیادمیدهد و بهمین منظوربرای راه سازی مبلغ مخصوصی کنارگذارده شده وجاده لرستان که شمال ایران را به استان زرخیز خوزستان وخلیج فارس متصل میسازد در پایان امسال تکمیل خواهدشد». [٤١٦]

همودرهمین کتاب به نقل ازنشریه تایمس، مورّخ ٢٦ ژانویه ١٩٢٧ [٣ امرداد ١٣٠٦] آورده است: «...براثرساختن راه های موتوری، روح تازه به زندگانی اقتصادی وتجاری این کشوردمیده شده و تغییرات مهمی در آن پدیدارگردیده است وطول جاده های موتوری رویهمرفته اکنون به شش هزارمایل میرسد... درآمد مالیات راه برای ساختمـــان جـــاده هـــای تازه ونگاهداری راه های فعلی بمصرف میرسد». [٤١٧]

عبدالله مستوفی، مینویسد: «...یکی ازجهات خراب ماندن عربستان [خوزستان] بی راهی بود، نزدیکترین راه تهران به خوزستان، همین راهی است که پهلوی مرحوم ازمیان کوه های لرستان به آنجا کشیده وبوسیله این شوسه، بروجرد را به خرم آباد وخرم آباد رابه اهواز و اهواز را به آبادان وخرمشهروصل کرده است، در ادوار قبل این راه وجود نداشت ووجودایلات لرستان درسراین راه هم مانع بزرگی برای رابطه شمال کشوربه این ناحیه زرخیزبود، ازکوه های بختیاری هم ممکن بود به عربستان [خوزستان] بروند ولی این راه هم درتصرف ایل بختیاری وبه همین جهت بود که فرستادن قشون به عربستان و اداره کردن آنجا برای دولت ایران جزو خواب وخیال بشمار میآمد، حتّی

---

[٤١٤] - رستاخیزایران. ٥١٤- ٥١٥
[٤١٥] - همان. ٨٠٥ تا ٨٠٧
[٤١٦] - همان. ٤٤٧
[٤١٧] - همان. ٣٧٠

میتوان گفت که صفویّه هم به جهت همین دو محظوربوده که پاپی آبادی خوزستان نشده اند، والّا چگونه ممکن است که شاه عباس کبیر که بندر عباس را آباد میکند، به آبادی این ایالت که از حاصلخیزی وعایدی سرشار آن داستانهای افسانه مانند در تواریخ مندرج است، عنایتی نکند و با وجود نزدیکی به اصفهان یک قدم دراین راه برندارد». [۴۱۸]

نشریه گلاسکوهرالد، در تاریخ ۳۰ نوامبر ۱۹۳۶ [۹ آذر ۱۳۱۵] نوشت: «...در سال ۱۹۲۵ [۱۳۰۴] در تمام کشوریک هزارمایل راه شوسه وجودنداشت ودرآن تاریخ ایران سرزمین شُتر و قاطر محسوب میشد، ولی اکنون جاده های جدید به میزان دوهزار مایل در هرسال ساخته میشود». [۴۱۹]

آنچه دراین بخش اگرچه بگونه اندک ازبسیار به نظررسید به روشنی بیانگرآن است که رضاشاه همزمان با احداث راه آهن سرتاسری، از ساختن راه های شوسه جدیدومرمت وتسطیح وتعریض جاده ها و کوره راه های موجود و برپایی چندین کارخانه قندسازی که از توصیه ها ودل نگرانی های دکترمصدق دردوره های پنجم وششم مجلس بود، غافل نبوده است، اما میبینیم آنچه را که دکترمصدق برای کشور ومردمش ضروری میپنداشته است وبدست رضاشاه به انجام رسیده بود، پس از شهریور ۱۳۲۰، با همه اِشراف به برپایی شبکه هایی که دردست اقدام بود وپس ازسوم شهریور۱۳۲۰ متوقف مانده بود، درمجلس ودر کتاب خاطراتش که درسال ۱۳۴۲ نگاشته شده است، ضن تکرار آنچه را که درباره بی مورد بودن احداث راه آهن سرتاسری شمال به جنوب در سالهای ۱۳۰۵ و ۱۳۰۶ در مجلس بیان کرده بود، درباره برپایی چندین کارخانه قند واحداث هزاران کیلومتر جاده جدید ومرمت وتسطیح راههای قدیم که ازجمله دغدغه خاطر وی بود نیز کمترین اشاره ای نمیکند سهل است که همچنان بردیدگاه سالهای پیش خود پای میفشارد!

ایکاش مشارالیه به مصداق «عیب می جمله بگفتی هنرش نیزبگو»، ضمن گفتار ونوشتارش، اشاره ای نیزبه انجام کارهایی که به دولت توصیه میکرده وآنرا مفید به حال کشور ومردمش میدانسته است میکرد، تاچنین استنباط شودکه پیشنهادات ویا انتقادات وی صرفاً از روی انصاف و بمنظور راهنمایی بوده است نه مخالفت و یا بُغض و غرض ورزی.

ویا آیا میتوان براین باوربودکه سکوت ایشان دراینباره بدان سبب بوده که نخواسته است به رضاشاه که به جای قاجارها نشسته بود، حتا آنجا که میدید توصیه هایش درمورد جاده سازی وبرپایی

---

[۴۱۸] - شرح زندگانی من، دفتر سوم. ۶۳۳

[۴۱۹] - رستاخیزایران. ۷۳۵

کارخانه های قندسازی همزمان با احداث راه آهن بدست او انجام شده است، کمترین بها و اعتباری ببخشد؟

طُرفه اینکه دکتر مصدق، با اینکه بارها برلزوم احداث ومرمت جاده ها پای میفشرد، در کتاب خاطراتش با اشاره به جاده ۱۱۰۰ کیلومتری خرمشهر- تهران - بندر پهلوی که در زمان "محمد رضا شاه" بخاطر ترافیک متراکم، دردست مرمت وتعریض واسفالت کاری بود نوشته است: «...کمااینکه راه اسفالته خرمشهر - پهلوی هم که ۱۱۰۰ کیلو متر طول آن است وسازمان برنامه آنرا میسازد و یکی از مفاخر عصر سلطنت محمدرضاشاه پهلوی است درحکم این راه [منظور ایشان راه آهن سرتاسری است] قراردارد و بلکه ازآن هم بدتراست...!». [۴۲۰]

بطورقطع ویقین یکی از جاده هایی که ازاهمیّت زیاد برخورداربوده وهست، همین جاده ۱۱۰۰ کیلومتری میباشدکه منطقه نفتی وحیاتی کشوریعنی خوزستان وخلیج فارس رابه مرکزایران متصل میکند، همین جاده وراه آهن، چه دررژیم گذشته وچه پس ازآن به موجب آمار وزارت راه ونیروی انتظامی ازجهت ترافیک (چه بازرگانی وچه گردشگری) از مهمترین وپر اهمیّت ترین جاده های ایران بشمار میرود و نگارنده که بیش از بیست سال در خوزستان دریک نهاد اقتصادی خدمت میکرده است از نزدیک شاهد اهمیّت این جاده ها و ترافیک پر تراکم آن بوده است.

وباز ایکاش دکتر مصدق بجای کُلّی گویی، درباره چرایی بدتر بودن جاده اسفالته مزبورنسبت به راه آهن سرتاسری نیز توضیح میداد تا تصورنشودکه ازپی آنهمه جوش وخروشی که درباره اهمیّت راه ها از خودنشان میداده است با گذشت چهاردهه، باراه سازی نیز مخالف شده بوده است و آن رانیز از خیانت های محمدرضا شاه میدانسته است!

****

[۴۲۰] - خاطرات وتألمات. ۳۵۰

بخش یازدهم:

دیدگاه برخی دیگراز تاریخ نگاران ونویسندگان درباره راه آهن سرتاسری

در کتاب رستاخیزایران بخشی از مقاله "لیوتنانت کماندر.ج ـ کنورثی" مندرج در نشریّه "دی دیفری" در تاریخ ۳ ژوئیه ۱۹۲۷ [۱۱تیر۱۳۰۶] به شرح زیرآمده است: «... راست است که راه ها و جاده های بسیار ساخته شده وحمل ونقل موتوری امکان پذیرگردیده ولی تا وقتی راه آهن درسراسرکشورساخته نشود، ایران هیچگونه پیشرفت ترقی نخواهد نمود... نبودن راه آهن درایران یکی ازآثار برجسته و مشهود مشکلات سیاسی قدیم است که براثر رقابت وحسادت میان آلمان و انگلیس وروسیه برای این کشورتولید زحمت و دردسر نمود و اکنون چندین سال است که طرح های مربوط به راه آهن درتهران موضوع بحث وگفتگوقرارگرفته است». [۴۲۱]

مهدی بامداد، مینویسد: «از حق نباید گذشت که شاه فقید خدمات برجسته ای نسبت به مملکت انجام دادکه درخور کتاب مفصّل و جداگانه ای است، ازآن جمله ایجاد امنیت کامل درسراسرمملکت، متحدالّشکل کردن ارتش ایران ـ کشیدن خط [آهن] سرتاسری ایران، اعزام محصل به اروپا برای تکمیل تحصیلات دررشته های گوناگون و تأسیس دانشگاه و....». [۴۲۲]

عبدالحسین مفتاح، مینویسد: «...همت وفکر روشن ومیهن دوستانه رضاشاه بدون اینکه دیناری ازبیگانگان وام بگیرد، با گذاردن مالیات ناچیزی برقندوشکر، انجام شد، یعنی همه مردم کشوربا گشاده رویی درساختن راه آهن سهیم [شدند] وهمت گماشتند». [۴۲۳]

نشریّه مونترال دیلی استار، طی مقاله ای به تاریخ ۱۲ اکتبر ۱۹۲۸ [۲۰ مهر ۱۳۰۷] نوشته است: «...بعد راه آهن مهمی از بندرگز در کرانه بحرخزر از راه تهران، قزوین، همدان واهواز تا خلیج فارس کشیده خواهد شد، هزینه ساختمان این راه آهن ازمحل در آمد انحصار قندوشکروچای که سالانه به یک میلیون لیره برآوردمیشود، تأمین میگردد، یکی ازنتایج ساختن راه آهن وکشیدن سّد روی رود

---

[۴۲۱] - رستاخیز ایران. ۳۵۸

[۴۲۲] - تاریخ رجال ایران، دفتردوم. ۸

[۴۲۳] - ایران پُل پیروزی. ۹۵ – عبدالحسین مفتاح جانشین وزیر خارجه دوران نخست وزیری مصدق است. از آنگلوفیل ها وطرفداران پروپا قرص سیاست انگلیس بوده و پدرش بدلیل باز کردن رمز نوشته های دبار قاجار و تحویل به انگلیسی ها نام فامیل «مفتاح» را گرفته است. ویراستار

کارون دراهواز، اینک محصول پنبه که صدهاسال پیش ازاین در خوزستان رونق بسزایی داشته، دوباره تجدید حیات خواهدنمود». [۴۲۴]

روزنامه رویال ایشیان سوسایتی، درمقاله ای با عنوان پانزده سال سلطنت رضاشاه پهلوی، در تاریخ اکتبر ۱۹۴۱ [آبان ۱۳۲۰] نوشت: «... یک خدمت بزرگ دیگر رضاشاه کشیدن راه آهن سرتاسری از بندر جدید شاهپور درنزدیکی رأس الخلیج [فارس] تا بندر شاه در جنوب شرقی بحرخزربود... چون راه آهن ایران ازمیان رشته کوه های عظیم میگذرد از این جهت ساختمان آن ازنظر فنی ومهندسی یکی از شاهکارهای عجیب دنیا بشمارمیرود». [۴۲۵]

دکترعبدالحسین زرکوب، مینویسد: «...ایجاد یک راه آهن سرتاسری راهم که میبایست تدریجاًباگسترش شبکه هایش تمام نواحی دور افتاده کشوررا بهم مربوط نماید، یک امر ضروری برای تجدیدحیات اقتصادی کشورتلقی میکردودرحالیکه دست زدن به چنان امرخطیری به نظر بیشتر اطرافیانش غیرممکن بود، طرح آنرا تدارک دید و از طریق مالیات قندوشکرکه درواقع مخارج این اقدام راسرشکن میکرد، خلیج فارس را با دریای خزر متّصل کردوایجاد ده ها پُل وتونل که برای چنین کاری ضرورت داشت». [۴۲۶]

روزنامه تایمزاف ایندیا، طیّ مقاله ای به تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۹۲۷ [۲۶ مهرّ ۱۳۰۶] نوشت: «...شاه درمراسم افتتاح نخستین ایستگاه راه آهن بطورجدّی دست بکارگردیده است... با روش خصومت آمیز ایران نسبت به عراق [تحت سرپرستی ونظارت مستقیم دولت انگلستان در آن زمان] احتمال نمیرودراهی که خط بغداد ـ خانقین را به تهران متّصل کندطی سالیان دراز تکمیل شود و نتیجه این خواهدبودکه راه آهن سرتاسری ایران به ضرر راه فعلی تهران ـ بغداد ـ بحرخزر، ایران را با دنیای خارج مرتبط سازد... این خط آهن، ایران غربی را با خلیج فارس در جنوب و دریای خزررادرشمال طوری متصل خواهدکردکه مناطقی راکه ازآنهاعبورمیکند بی نهایت آباد ومعمورمیگردد». [۴۲۷]

روزنامه نی یرایست اف ایندیا، در ۳۱ می ۱۹۳۴ [۱۰ خرداد ۱۳۱۳] نوشت: «...نخست پیشنهادشده بودکه اگراین خط ازشرق به غرب، ازوسط درّه هاگذشته وپس ازارتباط باعراق وهند محصولات کشاورزی ایران رابه این دو کشور برسانند، فوایدآن بیشتر خواهدبود، اکنون پیش بینی میشودکه باخط فعلی میتوان محصول مازندران برنج،

---

[۴۲۴] - رستاخیزایران. ۴۴۷
[۴۲۵] - همان. ۸۰۶
[۴۲۶] - روزگاران. ۸۶۹
[۴۲۷] - رستاخیزایران. ۳۸۸

ابریشم، چای، مرکبات، به مسافت یکهزاز مایل تابندرجدید شاهپورحمل و از آنجا به اروپا فرستاد». [۴۲۸]

درنشریّه مورنینگ پست، به تاریخ ۲۱ مارس ۱۹۳۴ [یکم فروردین ۱۳۱۳] آمده است: «...بالاخره طرح بزرگ ساختمان راه آهن سرتاسری ازشمال به جنوب که بحرخزر را از راه تهران وهمدان به خلیج فارس مرتبط میسازد، ... ساختمان این خط هم اکنون به مرحله قطعی رسیده وتاپنج سال دیگربه پایان خواهد رسید، این نقشه از دو جهت، یکی به علت هزینه سنگین ساختمان ودیگری بواسطه امتدادخط از شمال به جنوب، موردانتقاد واقع شد، درصورتیکه جریان عمده رفت و آمد، ازشرق به غرب است، ولی جواب هرد و ایراد را میتوان داد، راست است که راه تجارتی ازشرق به غرب یعنی ازآسیا به اروپا، بیش از شمال به جنوب اهمیّت دارد، ولی لزوم تأمین یک راه خروجی از دریا را برای ایران بااهمیّت بیشتری باید درنظرگرفت...علاوه براین خط مذکور [که] با زرخیزترین ناحیه ایران یعنی استانهای گیلان ومازندران اتّصال مییابد و اگر راه آهن ازشرق به غرب کشیده میشد، بواسطه عبوراز صحراهای پهناورواشکال یافتن آب تدارکات، مبالغ هنگفتی برهزینه آن افزوده میگشت، شاید از نظر دادوستد بین المللی چنین راهی بهتربود، ولی بطور یقین برای ایران مورد استفاده مهمی قرار نمیگرفت». [۴۲۹]

در نشریه تایمس، به تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۲۷ [۳ امرداد ۱۳۰۶] آمده است: «...یک میلیون درآمد سالانه انحصار قند و چای را دولت به ساختمان راه آهن سرتاسری ازبندرشاهپوردرخلیج فارس تا بندر گز در دریای خزراختصاص داده است...اما راجع به نفوذ بیگانگان در ایران باید گفت که هیچیک ازاتباع روسی وانگلیسی به عنوان مشورت در ادارات دولتی ایران استخدام نشدند». [۴۳۰]

در کتاب «برخی منظره ها ومُناظره ها فکری درایران امروز»، آمده است که علی میرفطروس در پاسخ مصاحبه گری گفته است: «...مثلاً زمانیکه روشنفکران وسیاستمداران برجسته ای چون محمدعلی فروغی، کاظم زاده ایرانشهر، احمد کسروی، دکتر محمود افشار و... احداث راه آهن راامری حیاتی وضروری میدانستند، دکتر مصدق این کار را بیهوده وحتّی آنرا درخدمت منافع دولتهای بیگانه میدانست». [۴۳۱]

****

[۴۲۸] - رستاخیز ایران ۶۶۶- ۶۶۸
[۴۲۹] - همان ۶۵۹
[۴۳۰] - همان ۳۷۰
[۴۳۱] - برخی منظره ها ومناظره های فکری درایران امروز. ۱۴۵

بخش دوازدهم:

مسیرراه آهن مورد نظردولت انگلستان

همانگونه که دربخش نخست این گفتارآورده شد، روسیه تزاری و بریتانیا خطوطی راخواستاربودند که منافع سیاسی واقتصادی ونظامی شان را درایران تأمین کند، وبه نوشته لرد کُرزُن همین رقابتها ومداخلات و کارشکنی های آن دودولت وخواب زدگی واهمال زمامداران دوره قاجارها، مانع بزرگی برسرراه ساختمان راه آهن در ایرانِ پیش از روی کار آمدن رضاشاه شده بود.

از آنجا که مخالفان ومنتقدان رضاشاه چه آنان که گفتار و نوشتارشان آلوده به غرض بوده وهست وچه فرهیختگانی که نه از راه غرض، بلکه به زعم خود از راه میهن دوستی درمقام مخالفت و انتقاد نسبت به برپایی راه آهن سرتاسری شمال به جنوب برآمده و برمیآیند و گاه هردوگروه احداث آن را بنا به خواسته ودستور بریتانیا برشمرده و برمیشمارند، ازاین رودراین بخش به بررسی درباره مسیر موردنظر دولت بریتانیا میپردازم تا دانسته شودکه مسیرخط آهن مورد نظر و خواست دولت نامبرده ازشمال به جنوب ایران بوده است، یا از غرب به شرق.

ژنرال سرپرسی سایکس، مینویسد: «...شکی نیست که روسیه شایق ساختن راه آهن سرتاسری ایران بود، شخص تزار به این کار مانند راه آهن سرتاسری سیبری علاقه نشان میداد و محافل نظامی هم به امید دسترسی به بندرعباس یا چاه بهار به این امر اظهار تمایل مینمودند، حکومت بریتانیا درمحظور افتاده بود، چه محققاً با تأسیس راه آهنی که درصورت بروز جنگ، روس را نزدیک سرحدات هندوستان میآورد، مخالف بود». [۴۳۲]

همو در جای دیگرکتابش مینویسد: «...درضمن انگلیسی ها هم به فعالیت پرداختند و یک سندیکایی که شرکتهای گرین وی (GREENWAY) و لینچ (LYNCH)، جزوآن بودند به دولت ایران پیشنهاد کردند که راه آهن هایی درجنوب بدین قرارساخته شود:

الف: ازمحمره یا خورموسی به خرم آباد یا بروجرد.

ب : ازبندرعباس به کرمان.

ج: ازبندرعباس به محمره.

[۴۳۲] - تاریخ ایران، دفتر دوم. ۸۰۴- ۸۰۵

اصل عمده ای که دراین تقاضامراعات شده بودانحصارساختمان راه آهن درجنوب بود... شکی نیست که اگر راه آهن به داخله ایران کشیده شود، بندر آن بندرعباس خواهدبود... مطالعه یک خط آهن هم که از ناحیه رودبار و گردنه کم ارتفاع "گیسو" گذشته به "ریگان" و "بم" وکرمان برسد، چندین سال قبل توسط من پیشنهاد و در نتیجه نقشه برداری شد». [۴۳۳]

تازمانیکه سرزمین بین النهرین درتملّک دولت عثمانی بود و آلمانها توانسته بودند با بدست آوردن امتیازساختمان خط آهن اسلامبول ـ بغداد ـ بصره از آن دولت، آنرا بانجام برسانند و به شبکه اروپا متّصل سازند، دولت انگلستان کمترین تمایلی به احداث راه آهن درایران چه شمالی جنوبی وچه شرقی غربی نداشت وآنرا مُنافی بامنافع استعماری خود در هندوستان ومنابع حوزه نفتی اش درایران میدید، اما پس از شکست دولت عثمانی درجنگ جهانی نخست وتصرّف بین النهرین، بفکر احداث راه آهنی ازغرب به شرق افتاد تا بغداد را به زاهدان وسپس به هندوستان متصل کند و بدین ترتیب بجای بهره گیری ازکشتی، از راه آهن مزبورنسبت به اعزام هرچه سریعتر نیروی نظامی و اسلحه و مهمات برای سرکوبی آزادیخواهان هندوستان واستقرار آرامش درآن سرزمین و همچنین حمل ونقل موادخام مورد نیاز اروپا بویژه انگلستان به اروپا و صدور اجناس ساخته شده به بازار پرجمعیت هندوستان و خاور دور، بهره گیری کندوبهمین خاطر دولت انگلستان از پیش (در سال ۱۹۱۸) یک رشته راه آهن به درازای ۹۲ کیلو متر از میر جاوه هندوستان به زاهدان کشید تا در آینده آنرا به خط سراسری غرب به شرق متصل کند.

محمود علامیر (احتشام السلطنه) مینویسد: «...سیاست استعماری انگلیس مخالف قطعی وهمیشگی با احداث شبکه راه آهن در ایران نبود، بلکه بالعکس باتوجّه به شورشها و ناآرامی های دایمی قبایل واقوام وشهروندان هند برعلیه سُلطه انگلیس و اینکه چون هیچگاه برای انگلستان امکان اینکه نیروی نظامی وانتظامی برای مقابله با چهارصد میلیون هندی تدارک و در محل نگاه دارد وجود نداشت و سیاست تبدیل مواداولیّه وخام درکارخانجات محلی هم هنوزبه موقع اجرا گذارده نشده بودو انگلیسی ها باید هزینه گزاف حمل ونقل مواد اولیّه تا انگلستان را تحمل نمایند و پس از تبدیل آن به کالاهای مصرفی، مجدداً آنرا به بازارهای هند و بازارهای دیگر آسیابازگردانند وهمچنین برای حداکثر استفاده از قوای نظامی وانتظامی که در اختیار داشتند و نیز تسریع درحمل ونقل کالا، مجبورشدنددرشبه قاره هندعظیم ترین و پیچیده ترین شبکه های راه های شوسه وآهن را احداث نمایند، فلذا اگر راه آهن هندبه راه آهن سراسری اروپا اتصال پیدامیکردتمام این

[۴۳۳] - تاریخ ایران، دفتر دوم. ۸۰۵- ۸۰۶

مشکلات ازپیش پابرداشته میشد، بعلاوه وجود راه آهن ایران تا آخرین سال استیلای انگلیس بر هند [۱۹۴۸ م =۱۳۲۷ هـ خ] و حتی پس از آن برای حمل کالا وپس ازدستیابی به منابع نفت، برای حمل نفت به اروپا سریع ترین وارزانترین وسیله بود، خاصّه اینکه درکناراه آهن، انگلیسیها از معادن ذغال سنگ به بهانه تأمین سوخت لکوموتیوها و دیگر منابع معدنی، سالیانه چندین میلیون تُن ذغال سنگ مجانی ومواد معدنی دیگربه ثمَن بخس ازایران میبردند». [۴۳۴]

لیوتنانت کماندر ـ ج ـ م کنورثی، درمقاله ای به تاریخ ۳ ژوئیه ۱۹۲۷ [۱۱ تیر ۱۳۰۶] که در روزنامه دی دیفری، درج شده است، مینویسد: «...ایران درمدت بیست سال قبل ازجنگ جهانی، یکی از موجبات نگرانی امپراتوری بریتانیا بود، زیرا روسیه همواره سعی میکرد که باعبور از این کشور، به آبهای گرم ودریاهای آزاد دسترسی پیدا کند، وچون درسرراه هند واقع شده ازاین جهت یکی از ده کشوری است که راه خطر برای قاره هند بشمارمیرود».

سیروس غنی، مینویسد: «...بریتانیا میترسید راه آهن اگربه جنوب رود مصالح نفتی آن کشوربه خطر افتد و خطری هم برای هند فراهم آید، روسیه نیزبه نوبه خودبرضدّخطی بودکه ازغرب به شرق در میان ایران وعراق کشیده شود». [۴۳۵]

سرآرنولدویلسون، در کتابش زیر نام «جنوب غربی ایران»، مینویسد: «...چون امتیاز نفت دردست انگلیسی ها است لازم است نگذاریم به مخاطره افتد و نفوذ روسها به جنوب کشیده شود، یابوسیله تجارت ویا بوسیله راه آهن... من اشارات زیاد در روزنامه تایمس در مسئله راه آهن درشرق وسطی مشاهده میکنم، این راه آهن ازاستانبول شروع شده از بغداد به خلیج فارس خواهد رسید و از بغداد از وسط کشور ایران عبورکرده به هندوستان میرسد، آنچه که ما انتظارداریم این است که صیانت نظامی هندوستان محفوظ بماند، یعنی انتهای این راه آهن ها که به خلیج فارس منتهی شوددردست انگلیس وتحت نفوذآن دولت باشد... گزارشهای من نشان میدادکه مسیر راه آهن بین بوشهر ـ شیراز عملی است، شیب آن از یک درصد تجاوز نمیکند، احتیاج به تونل ندارد و پُل سازی زیاد لازم ندارد، اما برای تجارت راه بندرعباس به این راه برتری دارد و در مخارج هم درهرمیل تفاوت نخواهدداشت... دولت روس میخواهدراه آهن سرتاسر ایران به هندوستان متّصل شود، این عمل برای ایران وهندوستان خوب نیست، مامیخواهیم یک خط آهن از خلیج فارس شروع شده به داخل ایران امتداد یابد ولی این راه آهن نباید به مرز روس نزدیک شود، وضع مابه همان اندازه بداست که وضع

---

[۴۳۴] - خاطرات احتشام السلطنه. ۳۸۱-۳۸۲

[۴۳۵] - رستاخیزایران. ۳۵۸

ایران بد میباشد، اگراین راه ساخته شود کمکی خواهدشدبرای تجارت انگلیس وتجارت هندوستان». [۴۳۶]

ژنرال سرپرسی سایکس، مینویسد: «...من طرح های مختلف راه آهن راکه پس ازجنگ به دولت ایران پیشنهاد شده بود، مشروحاً ذکر کردم، شاه [رضاشاه] باراه آهن تهران ـ همدان ـ خانقین که به راه آهن عراق وصل میشد موافقت ننمود، زیرا مایل بودخط آهن ازیکی از بندرهای خلیج فارس شروع شده وسرتاسر ایران را پیموده وبه بحر خزر منتهی گردد، درنتیجه بندرخورموسی تنگه دریایی بی آبادی و غیر مسکون را درخلیج فارس انتخاب کرد... اولین کلنگ این کارشگرف در پائیز ۱۹۲۷ بزمین خورد وعمل ازهردوبندرتوسط شرکت مختلط آلمانی ـ آمریکایی ودخالت جزیی شرکتهای فرانسوی وانگلیسی شروع شد، در نوامبر ۱۹۲۹ قسمت شمالی ازبندرگز تا ساری برای بهره برداری توسط شاه افتتاح یافت، در ژانویه ۱۹۳۰ قطعه راه آهن ازبندرشاهپور به دزفول، توسط اعلیحضرت مفتوح شد... مخارج ساختن این اثر شگرف وعظیم به ۵۰ میلیون لیره خواهد رسید، باتوجه به قلّت جمعیت و وسعت زیاد اراضی، فقدان صادرات، فقر وعقب افتادگی، من خیال میکنم که راه آهن اگرهم تمام شود از عهده استهلاک هزینه خود برنخواهد آمد چه رسدبه اینکه سودی بدهد، درمقابل تصورمیکنم صرف پول موجود، درراه ساختن ونگاهـــداری جـــاده هابه مراتب بهتر باشد». [۴۳۷]

سرپرسی سایکس، گویا فراموش کرده بود که در جای دیگر کتابش، چنین نوشته است که: «...ساختن راه آهن درایران دارای اهمیت حیاتی است، تأثیرآن محققاً کشور را به انتقال ازوضع تمدن قرون وسطایی به قرن بیستم کمک سریعی خواهد کرد و باعث سعادت وآبادانی و امنیت خواهدشد... دوستان ایران [منظور دولت انگلستان ونایب السلطنه هندوستان است]، باکمال صداقت [!] امیدوارند که تا ده سال دیگر، ایران دارای خط آهنی بشودکه ازطرفی با هندوستان وازطرف دیگربا اروپا اتصال پیداکند، زیرااغراق نیست اگربگویم تامسئله حمل و نقل باساختن راه آهن حل نشود امید پیشرفت وترقی اساسی نخواهد بود». [۴۳۸]

سرپرسی سایکس، پس از آنهمه توصیف ازمزایای ساختن راه آهن، زمانیکه بنابه نوشته اش پیشنهادش درباره خط آهنی که ازشرق به غرب ایران کشیده شودازسوی رضاشاه پذیرفته نمیشود، ازمزایای راه سازی مینویسد! اما همانگونه که پیش ازاین اشاره شده است،

---

[۴۳۶] - برآمدن رضا خان و... ۴۱۷ + تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم، دفتر هشتم. ۲۳۳۲ـ ۲۳۳۴ـ ۲۳۳۵ـ۲۳۴۴ ـ۲۳۴۸ ـ ۲۳۵۳

[۴۳۷] - تاریخ ایران، دفتر دوم. ۸۴۴ـ ۸۴۵

[۴۳۸] - همان. ۸۰۶ـ ۸۰۷

همزمان با احداث راه آهن سرتاسری، کوشش فراوانی نیزجهت ساخت و مرمت جاده ها نیزبه عمل آمده بود.

تردیدی نیست که ژنرال نامبرده باتوجه به شغل وموقعیّتی که در ایران داشته است، دیدگاه وخواسته دولت متبوعش رامنعکس میکرده است ویا گزارشهای مأموران اعزامی دیگر ازسوی انگلستان به ایران، بدور از دیدگاه وخواسته های آن دولت نبوده است.

همو در جای دیگر کتابش آورده است: «...تنها راه حل رضایت بخش مسئله حمل ونقل، ساختن راه آهن درایران است ودراین موردهم ایران برای خط "نوشکی" به دزدآب [زاهدان] بایستی مدیون جنگ [جهانی نخست] باشد». [منظور وی برپایی راه آهن نوشکی به زاهدان به درازای ۹۲ کیلو متراست]. [۴۳۹]

دولت انگلستان آنچنان به احداث خط آهن شرق به غرب اطمینان داشته است که باهزینه خودوبدون هرگونه قرارداد تثبیت شده رسمی با دولت وقت قاجار، خط مورد نظرخودراازسوی شرق تاشهر زاهدان کشید تادر فرصت بعدی به احداث خط سرتاسری زاهدان تا بغداداقدام کند و بالاخره یکسال پس از جنگ جهانی نخست، طیّ قرارداد ۱۹۱۹ که با دولت وقت ایران (به نخست وزیری وثوق الدوله) منعقد کرد، به موجب ماده ۵ قرارداد مزبور (که متن کامل قرارداد مزبور در بخش پیوستهای این کتاب آمده است) حاضر شد برای احداث خط آهن سرتاسری شرق به غرب، وامی به مبلغ دومیلیون لیره استرلینگ به دولت قاجار (ایران) در قبال به گروگرفتن کلیه درآمد وعواید گمرکی کشور که همچنان درگرو وامهای قبلی بود، بپردازد تا با نظارت وصواب دید و نظر دولت انگلستان صرف احداث آن و سایر اصلاحات منظور در قرارداد مزبورگردد.

روزنامه یورکشایرهرالد، طی مقاله ای به تاریخ ۳۱ ژوئیه ۲٤٦٥=۱۹۲۶ (۸ امرداد ۱۳۰۵) نوشت: «...ویک رشته خط آهن که خانقین رابه انتهای خط آهن فعلی هند در دزدآب [زاهدان] غرب نوشکی متصل سازد، ازروی دقت وبررسی زیاد کشیده شده است... از طرف دیگر سرزمین پادشاهان [منظور ایران است] شاهراه بزرگ هند است و چنانچه راه آهن درآنجا کشیده شود، آمدوشد بیشترازاین راه صورت خواهد گرفت...». [٤٤٠]

اعتمادالسلطنه، در کتاب خاطراتش مینویسد: «شنبه ۲۸ شعبان ۱۳۰۷ [۱۷ آوریل ۱۸۹۰ = ۲٤۲۹) عصر شارژ دافر روس بدیدن

آمدند میگفت یک هفته قبل با امین السلطان ملاقات کردم به اوگفتم دولت روس خیال دارد راه آهنی ازدریای مازندران به دریای فارس بسازد،

---

[۴۳۹] - همان. ۸۰۶.

[٤٤٠] - رستاخیزایران. ۳۲۷. ۳۲۸. ۳۳۲. ۳۳۳

امین السلطان گفت غیر ممکن است برای اینکه انگلیس مانع خواهد شد». [۴۴۱]

سرلشکرحسن اخوی، طیّ نوشته ای زیر نام «بازنگری به یک واقعه تاریخی» مینویسد: «لردکُرزُن وزیر امورخارجه انگلستان با افکار استعماری که میخواست ازکنار دریای مدیترانه (فلسطین) تا فلات پامیر(هندوستان) تحت سُلطه انگلستان باشد، ازضعف شدید دولت ایران و نبودن رقیبی درمنطقه [به سبب رویداد انقلاب بلشویکی درروسیه] استفاده کرده و با رشوه وفشار قراردادی درتابستان ۱۹۱۹بادولت ایران منعقد نمود.

به موجب این قرارداد، باید افسران انگلیسی نیروی مسلّح ایران و مأمورین انگلیسی امورمالیّه ایران را بدست بگیرند، دولت انگلستان سه میلیون لیره به ایران قرض میدهد تا خط آهن بغداد ـ زاهدان به خرج ایران ، بوسیله انگلیسی هااحداث شود، قبل ازآنکه قراردادبه تصویب [مجلس شورای ملی] برسد، افسران انگلیسی ومأموران [امورمالی] آن دولت به ایران آمدند ومهندسین انگلیسی شروع به نقشه برداری راه آهن بغداد ـ زاهدان نمودند.». [۴۴۲]

سیروس غنی، مینویسد: «سرپرسی لورین، همچنین نگران نقشه احداث راه آهن بندر خرمشهر ـ تهران بود، میگفت که این خط حتماً بعداًبه سرحد شوروی کشیده میشود، ودسترسی روسها به خلیج فارس تسهیل میگردد، رضاشاه این تشویش را نپذیرفت وافزود: از قضا روسها هم واهمه دارند که مبادا این تمهید انگلیسی ها باشد که میخـواهند وســایط دریانوردی از جمله زیردریایی به بحرخزر بیاورند». [۴۴۳]

محمود محمود، با اشاره به بخشی از مندرجات کتاب "اسرارسیاسی محرمانه" مینویسد: «مُخبرروزنامه مورنینگ پست، موسوم به ویگمور (H.J.WHGMORE) که دراین باب کتابی تألیف کرد و موسوم نمود به "مسأله ایران" که درسال ۱۳۰۳منتشرشده است، از قول لرد کرزن مینویسد که گفته بود: هر وزیری راکه تحمل آن کند که روسیه یک خط آهنی ازتهران یا ازجای دیگری در شمال ایران به خلیج فارس وآبهای هند بکشد، خائن میداند». [۴۴۴]

سرآرنولد ویلسون، مینویسد: «...این قسمت ازکشور ایران [منظور لرستان وخوزستان است] از نقطه نظرسیاسی منطقه بیطرف است [استناد نامبرده به قرارداد ۱۹۰۷بوده است]، ما و روسها هردو

---

[۴۴۱] - خاطرات اعتمادالسلطنه. ۷۹۴

[۴۴۲] - فصلنامه رهآورد-شماره ۱۷و۱۸- رویه: ۱۳۱

[۴۴۳] - برآمدن رضاشاه و... ۴۰۶-۴۰۷

[۴۴۴] - تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم دفتر هشتم. ۲۳۰۸

میتوانیم دراین نواحی آزادانه رفت وآمد کنیم[!] ومنافع تجارتی خود را توسعه دهیم، چون امتیاز نفت در دست انگلیسیها است لازم است نگذاریم به مخاطره افتد و نفوذ روسها به جنوب کشیده شودیابوسیله تجارت یابوسیله راه آهن، قبل ازاینکه مقدّرشود انگلیس وروس رقیب یکدیگر باشند تا مادر هند هستیم وآسیای شرقی در دست ما قراردارد و روسها در قفقازوترکستان هستنداین رقابت برقرارخواهد ماند». [۴۴۵]

لیوتنانت کماندرج ـ م کنورثی، دربخش دیگری ازمقاله ۳ ژوئیه ۱۹۲۷ [۱۱ تیر ۱۳۰۶] خود که درروزنامه "دی دیفری" بچاپ رسیده و پیش ازاین به بخشی ازآن اشاره شده بود، مینویسد: «...این کشور در سر راه دریایی هندوستان ودرست درمسیر خط آهن بزرگ آینده اروپا به هندقراردارد... راست است که راه ها وجاده های بسیار ساخته شده وحمل ونقل موتوری امکان پذیرگردیده ولی تاوقتی که راه آهن در سراسر کشور ساخته نشود ایران هیچگونه پیشرفت وترقی نخواهد نمود و با کمال تأسّف بایدگفت درتمام ایران حتی یک کارخانه که با قوه برق کار کند یافت نمیشود.

نبودن راه آهن درایران یکی از آثار برجسته ومشهود مشکلات سیاسی قدیم است که براثررقابت وحسادت میان آلمان وانگلیس وروسیه برای این کشور تولید زحمت ودردسر نمودواکنون چندین سال است که طرح های مربوط به راه آهن درتهران موضوع بحث وگفتگوقرارگرفته است، آلمانها به طبیعت حال میخواستند یک خط فرعی ازبغداد و راه ایران تامرز هندوستان ادامه دهند... ما میخواستیم ازبندرعباس درمدخل خلیج فارس که عمق آبی آن برای ساختمان یک اسکله جهت کشتی های بزرگ مناسب است تاتهران واقع درشمال خطی بکشیم، از طرفی روسها در نظرداشتندیک خط آهن سرتاسری ازکرانه جنوبی دریای خزردرشمال تا جنوب ایران یعنی رأس الخلیج [فارس] کشیده شود ولی درگیر و دار مصالح متناقض ومخالف این سه دولت هیچ کاری انجام نشد، فقط انگلستان اکنون جانشین آلمان درعراق گردیده وراه آهن آنجا را تا مرز ترکیه زیر نظرخود اداره میکند... حتی موضوعی که از نظرماشایان اهمیت است اینکه چرا راه آهن عراق ازایرا ن نباید به خط آهن هند در دزدآب [زاهدان] متصل گردد؟

اکنون ممکن است از کاله [بندری درشمال فرانسه] به آنکارا پایتخت جدید ترکیه باهمین خط مسافرت نمودودرصورت اتصال هند به خط ایران وترکیه وخطوط مهم اروپامنافع سرشاری نصیب هندوستان [بخوانید انگلستان] شده میانِ کاله وکلکته ارتباط مستقیم برقرارمیگردد.

راه آهن ایران تاسالیان درازجبران هزینه خود را نخواهد کرد ولی درهرحال دولت ایران مصمم است باکمکهای مالی ساختمان آنرا به

---

[۴۴۵] - تاریخ روابط سیاسی ایران وانگلیس درقرن نوزدهم دفتر هشتم ۲۳۳۲

تدریج ادامه دهد... اگر خط سرتاسری ایران به یکی ازخطوط بزرگ دنیا وصل شود و هند را به اروپا متصل سازد، ایـــران نیز بهره زیادی خواهد برد و اینک برای زمامداران این کشور فرصـــت مناسبی دست داده...». [٤٤٦]

دکتر محمدجواد شیخ الاسلامی، درکتابش زیرنام «اسناد محرمانه وزارت خارجه بریتانیا»، ضمن اشاره به سند شماره ۱۲۸ مربوط به گزارش مفصل سیاسی "ازموند اووی" (MR. ESMOND OVEY) عضو دپارتمان شمال دروزارت امورخارجه انگلیس که برای استفاده کابینه انگلستان تنظیم شده بود، مینویسد: «نامبرده دراین گزارش مفصل درپیرامون عقد قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس در بند دوم آن چنین نوشته است: "مستشار کل دارایی [مستر آرمیتاژ اسمیت] چند هفته ای است که کارخود را در ایران آغازکرده است وکمیسیون مختلط نظامی (مرکب از افسران ارشد انگلیسی وایرانی) گزارش مفصل خود را برای نوسازی ارتش ایران تسلیم هیئت دولت کرده است، امتیاز ساختمان راه آهنی که قراراست مرز عراق (خانقین) را به تهران وصل کند به یک کنسرسیوم انگلیسی داده شده است ومهندسان ومسّاحان این گروه درحال حاضرمشغول نقشه برداری و انـــجام کارهای اولیه هستند». [٤٤٧]

لرد پارمور (LORD PARMORE)، رییس مجلس اعیان انگلستان، طی نطقی درآن مجلس درپیرامون مسایل ایران گفت: «...راجع به ساختمان راه آهن پیشرفت کمی حاصل شده ودردوران جنگ [جنگ جهانی نخست] سیستم خط آهن هند به نوشکی وازآنجا تا مرز خاوری ایران یعنی تا میر جاوه امتدادیافت وبالاخره این خط تا حدود ۵۲ مایل داخل خاک ایران تا دزدآب کشیده شده است... در سمت غربی [ایران] نیز پیشرفت مختصری حاصل شدوباآنکه نقشه برداری راه آهن در سال ۱۹۱۹ انجام یافت ولی طبق گزارشهای رسیده رضاخان نخست وزیر فعلی ایران تمام سعی وهمت خودرا به موضوع ساختمان راه آهن تمرکز داده وهمانطور که لرد محترم [لرد لامینگتون یکی از نمایندگان مجلس اعیان انگلستان] اظهار داشتند ازگروه های آمریکایی دعوت نموده تا نمایندگان خودرابرای بررسی موضوع به تهران بفرستند». [٤٤٨]

روزنامه نی یر ایست، در ۱۸ می ۱۹۲۲ [۲۸ اردیبهشت ۱۳۰۱] نوشت: «...طبق اطلاعی که بدست آمده یکی از کارهای اخیر دولت مستعفی [منظوردولت احمد قوام است] تأیید امتیاز ۱۹۲۰ مربوط به ساختمان راه آهن تهران به کرمانشاهان بوده است، عقیده عمومی

---

[٤٤٦] - رستاخیزایران. ۳۵۸-۳۶۰-۳۶۱

[٤٤٧] - اسنادمحرمانهٔ وزارت امورخارجهٔ بریتانیا. ۲۰۵

[٤٤٨] - رستاخیزایران. ۷۳

این بود که این امتیازصرفاًبوسیله شرکتهای انگلیسی بدست آمده واگر اطلاع مزبوردرست باشد، این یک خبرمسرّت بخش برای انگلستان و ایران خواهدبود». [۴۴۹]

روزنامه تایمز، در تاریخ ۲۳ ژوئن ۱۹۲۴ (۲ تیر ۱۳۰۳) طی مقاله ای زیرعنوان «وخامت اوضاع ایران»، مینویسد: «... امتیازات دیگری ازقبیل اختیار سه ماهه به کمپانی پولند آمریکایی برای ساختن راه ها با کشیدن راه آهن شمال به جنوب ایران تحت مطالعه قرار دارد واین اختیارتقریباً نصف جریان خودرا بدون نتیجه طی کرده است، طرح های دیگرنیز برای کشیدن راه آهن سبک مازندران ودهکده های اطراف تهران تحت رسیدگی ومطالعه است، معلوم نیست دولت ایران [به نخست وزیری رضاخان] برای چه در دادن امتیازات تردید ومسامحه مینماید و به خارجیان اجازه استخراج ثروتهای طبیعی کشور را نمیدهد». [۴۵۰]

روزنامه فاینانشال تایمز، در تاریخ ۱۵ فوریه ۱۹۳۳ [۲۶ بهمن ۱۳۱۲] زیرعنوان «خطر ساختمان راه آهن برای عمران اقتصادی»، مینویسد: «...یکی ازخطرهای عمران اقتصادی ایران ناشی از تصمیم شاه راجع به ساختمان یک راه آهن ملی است که به عقیده "کاپیتان تویدی" [انگلیسی] چنین نقشه ای هرگز دخل وخرج نخواهد کرد... خطردیگرعمران اقتصادی ایران ناشی ازتصمیم کورکورانه شاه است که میخواهد یک راه آهن ملی از بحرخزر تاخلیج فارس بکشد... بطوریکه تخمین میزنند هزینه این راه آهن اگرساخته شودویا به فرض محال اگرتکمیل گردد، درحدودچهل میلیون لیره خواهد بود و این مبلغ هزینه وحشت آوری میباشد، فرضاً اگر این خط ساخته شودممکن نیست که مخارج آن وصول گردد زیرا جریانهای بازرگانی ایران همه ازشرق به غرب متوجه است، درصورتیکه راه آهن جدید بطورمیان بُرازشمال به جنوب میرود و در اینجهت هرگزیک حرکت تجارتی دیده نشده است». [۴۵۱]

اما برخلاف نظرکاپیتان تویدی، وکسانیکه چنین میاندیشیده اند، در سالهای بعد دیدیم که این خط یکی ازخطوط عمده کشوردرجهت حمل کالاهای تجاری ومسافری درآمده ویکی ازمنابع درآمد دولت گردید، و تراکم حمل کالا ومسافر دراین خط به حدّی بودوهست که جوابگوی حمل کالاهای رسیده از خارج به تهران وسایرشهرستانهایِ برسرراه، نبوده و نیست وصاحبان کالا ناگزیراز تریلرها وکامیونها برای انتقال کالاهای خود از بندرشاهپور وخرمشهربهره میگرفتند و میگیرند، که نگارنده تا آن زمان که درخوزستان اشتغال داشته، ازنزدیک شاهدآن بوده است.

---

[۴۴۹] - همان ۲۸
[۴۵۰] - همان ۸۲
[۴۵۱] - همان ۶۵۲

بدان معنی که ایران کشش داشتن خط آهن دومی از جنوب به شمال را دارد.

لردکرزن، مینویسد: «...اشتهای حکومت تزاری در کار جهانگیری فقط به همان سامان ونواحی محدود نمیشودوچون بحدّکافی از دست اندازی برنیمی ازغنایم ایران درشمال خشنودنیست، نظری هم به جنوب دارد و آرزومند یافتن راهی به خلیج فارس واقیانوس هنداست، در جنب و جوشهایی که سابقاًدرامتداد مرزهای جنوبی وشرقی خراسان تصویر نمودم وفعالیّت نمایندگان آن درخارج ازحریم مشروع نفوذش[!] در شمال ایران وآزمایشهایی که برسبیل امتحان درپیشرفت به جانب سیستان نموده است، درواقع توجیهی جزاین ندارد که درصدداست پایهِ قدرت بریتانیا را درجنوب ایران سست ودرکاردریای های جنوبی اعمال نفوذ کند و پایگاهی برای عملیات بحری خویش فراهم سازد.

همو در بخش پایانی مبحث احداث راه آهن درایران زیرعنوان «خط آهن واقعی ارتباطی سراسری ایران»، نتیجه میگیرد که: هرگاه روزی خط سراسری ایران عرضاً ساخته شود بدون تردید تااین درجه از حدود جنوبی واین اندازه هم بی ثمر نخواهدبود، خط واقعی سراسری ایران راه آهنی است که مراکز فلاحتی وصنعتی وتجارتی ایران رابهم پیوند دهد و در این کاراحتیاجات ایران وانگستان هردوملحوظ افتد، چنین خطی به احتمال قوی ازبغداد، کرمانشاه، بروجرد، اصفهان، یزد و کرمان خواهد گذشت... با آنچه سابقاً راجع به خط آهن سیستان نوشتم ملاحظه خواهد شد که چگونه این طرح باراه آهن هندوستان قابل ارتباط خواهد بود و اگرساخته شودمزیّت بیشتری خواهدداشت وجزوخطوط ارتباطی اروپا خواهدشدوبه این ترتیب سرباز انگلیسی رادیگر درکراچی نخواهیم

گذاشت بلکه در مرزخود افغانستان وشاید هم درمیدان جنگ پیاده خواهیم کرد.... شاهراه وارداتی اجناس هندوانگلیس باید کماکان از طریق جنوب باشد چون درآن حدودرقابت برای دیگران مسدوداست و عقل وصلاح انگلیس ایجاب مینمایدکه دراصلاح وبهبودجاده های جنوب تلاش کنیم، زمانیکه درصدد برآییم که ابُهت ازدست رفته رادرشمال باز یابیم... بدون شک چنین خطی دیریازودبوسیله راه های فرعی احتمالاً از مبدأ پوسنی، گوادر یا چاه بهار و یا با وجود جاده های فعلی تجارتی بندر عباس ازکرانه اقیانوس هندیاخلیج فارس ضمیمه خواهد گردید، هرگاه جنوب شرقی ایران ازلحاظ راه های ارتباطی به این شکل درآید مزایای عمده ای برای تجارت وارداتی انگلستان دارد و نفوذ آن در نواحی مرکزی وایالات شمال شرقی ایران به همان اندازه قابل ملاحظه خواهد بود که موجب استفاده خودایران جهت تجارت صادراتی تریاک و پنبه وخشکبارآن خواهدگردید... اشاره به راه آهن تهران ـ بغداد در این بحث نهایی ذکر خط آهنی را ایجاب میکند که روزگاری ورد زبانها بود و سپس ازنظرافتاده است وآن راه آهن جلگه فرات ازکرانه مدیترانه تا بغداد است، این خط بارها پیشنهادشده وطرفدارانی هم داشته که اگر روزی عملی شود، خطوط غربی ایران را جزو سیستم راه آهن هند و مدیترانه خواهدنمود...». [٤٥٢] **(یعنی همان راهی که دکتر مصدق پیشنهاد ساختن آن را میکرد به سفارش انگلیس میبوده).**

لردکرزن، که کتابش را در سال ۱۸۹۲ هنگامیکه عضوپارلمان انگلستان بود به رشته نگارش درآورده بود، سالها بعد که به مقام وزارت امورخارجه آن کشور رسید در پی اندیشه استعماری اش همانگونه که پیش ازاین اشاره شده است، درغیاب حریف پیشین انگلستان یعنی روسیه تزاری، باپرداخت رشوه به چند دو لتمرد، ایرانی، قراردادی را درغیاب مجلس شورای ملی با رییس دولت وقت منعقد کرد که به قرارداد ۱۹۱۹ مشهور شد، وبه موجب آن قرارداد در حالیکه هنوزمجلس به خاطر عدم حصول حدّ نصاب نمایندگان منتخب از بسیاری ازشهرستانها تشکیل نشده وتصویب قراردادبرای اجرای آن ضروری بود، باشتاب بااعزام گروه مهندسی ومسّاحی همراه به مستشاران نظامی ومالی در صدد ازقوه به فعل درآوردن آنچه درکتابش آورده بود، برآمد تا راه آهن غرب به شرق رااحداث و بغدادرابه هندوستان باعبور از ایران متصل کند، که این طرح باظهوررضاخان عقیم ماند.

بنابرآنچه گذشت، جای کمترین تردیدی باقی نمیماند که مسیر مورد دلخواه دولت انگلستان همواره خط آهنی بوده است که بغداد را به هندوستان ازطریق خاک ایران متصل کند، نه خطی آهنی که به پایمردی رضاشاه از کرانه جنوب شرقی دریای مازندران به جنوب غربی خلیج

[٤٥٢] - ایران وقضیّهٔ ایران. ۷۱۱- ۷۱۲- ۷۸۹ – ۸۹۸ – ۸۰۷ ۸۰۴ - ۸۰۱

فارس کشید؛ که سبب نگرانی دولت بریتانیا از کشیده شدن پای روسیه به منابع وتأسیسات نفت جنوب وخلیج فارس شده بود.

با اینهمه شواهدومدارک روشن که مُشتی ازخروارآن ارائه گردید، فقط باسینه ای پراز کینه ولجبازی میشودهمچنان براین پندار نـــادرست وبه دور از منطق وسند، پای فشردکه: برپایی راه آهن سر تا سری شمال به جنوب ایران بنابه خواست ودستورانگلستان بوده است!

بی مناسبت نخواهد بودکه درپایان این فصل به نقل خاطره ای از ابوالسن رضوی شیرازی نماینده چند دوره مجلس شورای ملی، در پیوند با ساختمان راه آهن سرتاسری پرداخته شود. او میگوید: «اعلیحضرت درسال ۱۳۰۶ اولین کلنگ شروع راه آهن سرتاسری ایران را در این محل استاسیون فعلی تهران به زمین زدند، دوسه سال اول شرکت ها ومؤسساتی که مشغول کار شده بودند کارهارا به صورت نامطلوبی شروع کرده بودند که مقبول خاطر اعلیحضرت قرار نگرفته بود، مثلاً در خوزستان برخورد کرده بودند به یک صورت غیرعادی که مؤسساتی که آن روز مشغول ساختمان بودند، قرارشدبروند کنار وبعد کنسرسیوم کامپساکس تأسیس شد وشروع کرد به فعالیّت ویک مؤسسهٔ نظارت هم درتهران وجودداشت که قسمت های مختلف ساختمان اعم از پُل ها و لوک ها و تونل ها وسایرقسمتهایی که برای پیشرفت ساختمان راه آهن لازم بود نظارت کند ویک نفر دانمارکی هم مشاورآن قسمت بود، البته کامپساکس یک مؤسسه ای بود که از مملکت هاَی مختلف تشکیل شده بود...اما موردی که عرض میکنم روزی است که تمام قسمت ها از شمال ساخته شده بودتاتهران واز بندرشاه وبندرشاهپور هم راه آهن به تهران اتصال پیدا کرده بود و روزی بود که قراربودکه آخرین پیچ راه آهن درمحل ایستگاهی که سابقاًچشمه علا میگفتند و بعدها به ایستگاه فوزیه تغییرنام دادبه دست اعلیحضرت فقید محکم بشود واجازه بفرمایند که راه آهن جنوب به جانب پایتخت عزیمت کند. کامپساکس دعوت کرده بود ازعدّه ای تجارواربابِ صنعت ونمایندگان مجلس و آقایان وزراء که ازدوروز پیش بیایندومهمان کامپساکس باشند، تا در تشریفات اتصال راه آهن ومحکم کردن آخرین پیچ [مُهره] در این ایستگاه حضورداشته باشند، وروزچهارشنبه ای این مراسم بود و قرار بود اعلیحضرت هم سه شنبه از تهران تشریف فرما شوند به همان ایستگاه ومدعوین هم از اراک بیایند، وعملیّات انجام بشود، البته آنجا محل آبادی نبود، یک استاسیون مختصری ساخته بودند و یک عمارت مختصری هم برای ژاندارم ها بود که شاید ۵۰ ژاندارم درآن عمارت میتوانستند زندگی کنند، البته زندگی به رسم ژاندارم، یک تریبون هم که ارتفاعش نسبت به محوطه بیشتر بود درست کرده بودند وصندلی چیده بودند که مدعوین درآنجا تشریف داشته باشند و مدعوین قبلاً حاضرشده بودند، وقتی قطار حامل اعلیحضرت فقید رسید چندتا لکوموتیو که آنجا

وجود داشت شروع به سوت زدن کردند ودرواقع میخواستند تشریف فرمایی اعلیحضرت را اعلام کنند، مدعوین هم جلوی جایگاه ایستاده بودند، شاهنشاه از قطارپیاده شدند وقطار حامل اعلیحضرت کناررفت و خواه و ناخواه فاصله ای که میان اعلیحضرت ومدعوین بود برداشته شد، پذیرایی مختصری از اعلیحضرت بعمل آمد وبعد مرحوم آهی که وزیر راه بود، گزارش جامع وکاملی ازکلیّهٔ زحمات وهزینه هایی که برای احداث این راه آهن سرتاسری که ازبندرشاهپور تابندر شاه امتداد داشت بعرض رسانید وبنده آنچه به خاطردارم رقم مخارج ۱۸۷ میلیون و چند سدهزار تومان بود و این رقم بخوبی به خاطرم هست، بعد از گزارش استدعاکرد که اجازه بفرمایندقطار جنوب به جانب پایتخت عزیمت کندو آخرین پیچ [مُهره] راهم به دست مبارک خودشان محکم بفرمایند، اعلیحضرت تشریف آوردند وسط راه آهن ایستادند وباپیچ محکم کنی که تقدیم شد، ایستاده این قسمت راانجام دادند وبعدهم دستور دادند قطار جنوب به سوی پایتخت حرکت کند، قطارهم تزیین شده بود به یک مقدار برگ خرما وچیزهایی که اختصاص به جنوب داشت ازقبیل شاخه های مرکبات وخرما و امثال آن که نمایشگرحرکت ازیک ناحیهٔ گرمسیر به جانب پایتخت باشد ویکی دو تا تانکرهای نفت بود و من حیث المجموع یک همچوقطاری آمد ازجلوی مدعوین عبورکردوعلی الظاهر به جانب پایتخت رفت، بعد اعلیحضرت دستورفرمودند که مدعوّین بیایند نزدیک، مسترساکسیل رئیس کنسرسیوم کامپساکس هم حضور داشت، همه آمدندنزدیک بطوری که اعلیحضرت بین جمعیّت ایستاده بودند و کلماتی که میفرمودند بخوبی شنیده میشد، خیلی مسرور و شادمان بودند وبی اندازه با قیافهٔ مُتبسّم وبازبا حاضرین برخورد میکردند شروع به سخنرانی کردند که شاید یک ساعت طول کشید و از اینجا شروع فرمودند که: ما ازروزی که شروع کردیم، اطراف وجوانب کشور را متصل ومربوط کنیم که برای همیشه استقلال وتمامیّت آن جای نگرانی نداشته باشد، احساس کردیم یک خط ارتباط مطمئن ومحکم و دائمی که بتواندتمام کشوررابهم متصل کند برای مملکت لازم است، خواستیم بایک راه آهن، مرکز مملکت را به شمال وجنوب و همه کشور متصل کنیم، روزی که شروع باین فعالیّت کردیم علمای اقتصاد ما نشستند و مذاکره کردند که اگر قراربشودایران راه آهن به سرمایه خودش داشته باشد۷۰ میلیون تومان خرج این کار خواهد شد وتمام سرمایه و پول ودارایی که درکشورایران وجوددارد بیش از ۷۰ میلیون تومان نیست، بنابراین دار و ندار کشور صرف ایجاد راه آهن خواهد شد و دیگرافراد پوششی وپای افزاری برای خودشان نخواهندداشت و اگر قرار باشد راه آهن داشته باشیم دیگر کسی چیزی ندارد که بتواند ازراه آهن بهره برداری کند، امروز شما اینجا مشاهده کردید که به جای ۷۰ میلیون تومان که آنها پیش بینی میکردند، سد و چند میلیون تومان اضافه خرج شده ونه تنها مردم ایران پوشش های خوب وپای افزار دارند، بلکه لباس شان ازقبل خیلی بهتر شده واگر خودآقایانی که این

پیش بینی را میکردند کم وکسری آورده باشند، آنرا دیگر خبر ندارم، در اینجا از کسی که باید تشکرکرد ملت نجیب ومردم اصیل وبرازنده ایران است که حتی پیرزنها وضعفا وفقرا وکسانی که سرمایه نداشتند، آمدند و کمک کردند وبه وسیلهٔ چند قران که به قندوشکراضافه شد وآنها قند و شکرگران خوردند، به ما کمک کردند که بتوانیم ازمحل درآمد آن یک چنین کارعظیمی راانجام بدهیم ودست نیازمان پیش دیگران درازنشود، زیرا تازه آن موقع ایران کاپیتولاسیون را الغاء کرده بود و ممالک بیگانه وخارجی از خدا میخواستند که ما احتیاج پیداکنیم ودست نیاز به سوی آنها درازکنیم تابیایند دوباره گمرک وبندر ویاسایر چیزهای مارا گرو بردارند تابه ماکمک کنند، واینطورساختمان وتهیّهٔ راه آهن برای ما بهیچوجه ارزش نداشت، اماهمّت ایرانی ونجابت وفهم ایرانیان به ما کمک کرد ومساعدت کرد تا ما توانستیم بدون اینکه دست نیازی پیش دیگران دراز کنیم، این مشکل را ازمیان برداریم ودارای چنین مؤسسهٔ عظیمی بشویم وامروز تازه بازهم بامساعدت ایرانیان روز خاتمه وتمام شدن راه آهن ایران نیست، بلکه روزشروع آن است، چون مایک خط اصلی لازم داشتیم که از جنوب به شمال متّصل بشود، ولی درهمین امروز یادآوری میکنم ودستور میدهم که راه آهن آذربایجان وخراسان شروع بشود، وبه تدریج شاخه های این راه آهن به اطراف وجوانب کشور کشیده شود که بتواند برای تمام کشور یک شریان حیاتی ویک کیفیّت وارتباط دائمی فراهم کند، ضمناً از جمله مؤسّسات خارجی که برای ماکار کردند من از مؤسّسهٔ کامپساکس بسیارراضی وخشنودم، آنها با صمیمیّت برای ما کار کردند وبرخلاف دیگران درصدد اینکه بخواهند سوء استفاده کنند وسیاست ضمیمهٔ فعالیّت شان کنند نبودند ومن برای خاطر اینکه رضایت خودم وامتنان خودم رانسبت به این مؤسّسه اظهار کنم، امروز درحضورهمه حاضرین به ساکسیل دست میدهم و اعلیحضرت به او دست دادند، فراموش نمیکنم وقتی اعلیحضرت فقید با ساکسیل دست دادند طوری تعظیم کرد که سرش نزدیک زمین رسیده بود و خیلی هم سرفراز وسربلند بود که چنین ملاطفتی نسبت به او شده، بعد رو کردند به وزیرراه وفرمودند: حالاایرانیان کیفیّت کاررا یادگرفته اند ودیگرنیازی نیست که کارها را به یک مؤسّسهٔ خارجی بدهیم، این دو خط را که گفتم میتوانیم ازفردا شروع کنیم ومشغول فعالیّت واقدام بشویم، چون ازاین مؤسّسه رضایت داریم، موافقت میشود که ساختمان بعضی ازاین قطعات را به خودآنها واگذارکنیم که کارفرما خودایرانی باشد و آنها بصورت مقاطعه کاربتوانند درقسمت های مختلف خدماتی انجام بدهند». (ازکتاب رضاشاه درآئینه خاطرات).

****

و اینگونه است که ایران دارای راه آهن شد.